





FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7785 4



<sup>62</sup>  
M 69

7785

4















48

هذه النسخة  
من كتابه

كتاب  
الملك



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدم است کتاب و ابواب طب بر احوال نبض و بحران  
و غیره و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله **مقدمه**  
در بیان حفظ صحت و بیان حد طبی احوال تندرستی و بیماری  
و احوال نبض و غیره مشتمل است بر شانزده باب و هر بابی  
بچند فصل مشتمل است و **مقاله اول** در بیان احوال نبض و  
این باب است و پنج باب است تا بیماریات و هر بابی چند  
فصلی چند نوع میگردد **مقاله دوم** در احوال غیبه نبض  
و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع  
بیان میگردد **مقاله در بیان** حفظ صحت و بحران و غیره مشتمل است  
بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت و آن شانزده باب  
**اول** در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است **فصل اول** در  
حوال نبض و در تبیین فصلهای سال **فصل ششم** در تبیین  
بیماری **فصل هفتم** در تبیین بیماری و تبیین **فصل** در تبیین  
تبیین و تبیین و تبیین **فصل هشتم** در تبیین تبیین



در تذکره

در تذکره خواب و بیداری **فصل نهم** در تذکره حرکت و سکون **فصل دهم**  
**فصل یازدهم** در تذکره **فصل دوازدهم** در تذکره حماه **فصل سیزدهم**  
در تذکره ستر اغما **فصل چهاردهم** در اعراض انفسا **فصل پانزدهم** در تذکره  
پیران **فصل شانزدهم** در تذکره میافران **باب دوم** در صطب و منفعت  
علی و علی است بر نوزده **فصل اول** در بیان صطب **فصل دوم** در بیان  
منفعت طب **فصل سیم** در بیان حر و علی و علی **فصل چهارم** در بیان ارکان **فصل**  
پنجم در بیان سناختن زمین **فصل ششم** در بیان آب **فصل هفتم** در بیان احوال  
بها **فصل هشتم** در بیان احوال آب **فصل نهم** در بیان مزاج طبعات **فصل دهم**  
در بیان مزاج متدل **فصل یازدهم** در بیان مزاج اندامها **فصل دوازدهم** در بیان  
سال و عشر **فصل سیزدهم** در بیان مزاج اقلی **فصل چهاردهم** در بیان خلط **فصل پانزدهم**  
در بیان احوال خون **فصل شانزدهم** در بیان احوال بلغم **فصل هجدهم** در بیان احوال  
**فصل نوزدهم** در بیان سودا **فصل بیستم** در بیان هضم **باب سیم** در بیان شناختن  
اندامها **فصل اول** در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط  
**فصل دوم** در بیان شناختن عضله **فصل سیم** در شناختن عروق و فضا **فصل چهارم** در شناختن  
**فصل پنجم** در شناختن عضله **فصل ششم** در شناختن رگها **فصل هفتم** در شناختن شریان  
**باب چهارم** در شناختن اندامها **فصل اول** در اندامها  
**فصل دوم** در بیان تشريح دماغ **فصل سیم** در تشريح چشم **فصل چهارم** در تشريح گوش  
**فصل پنجم** در تشريح سينه **فصل ششم** در تشريح زبان **فصل هفتم** در تشريح حلق **فصل**  
**فصل هشتم** در تشريح دل **فصل نهم** در تشريح مری **فصل دهم** در تشريح جگر **فصل یازدهم**  
در تشريح زهره **فصل دوازدهم** در تشريح سپر **فصل سیزدهم** در تشريح رودهها  
**فصل چهاردهم** در تشريح کرده **فصل پانزدهم** در تشريح فشانه **فصل شانزدهم** در



شرح قضیت و خایه فصل هفتم در شرح رحم باب

توتها و آن پنج فصل است فصل اول در بیان قوتها فصل دوم در بیان قوتها

فصل سیم در بیان قوت حیوانی فصل چهارم در بیان قوت انسانی فصل پنجم در بیان

انکه و انستین بر فک از افعال اندامها باب ششم در شناختن تدریجی و

پنجار که بسبب و عرض و بیماریهای شرکتی و مزاجی و بیماریهای اندامها مرکب و غیره

ان و شش فصل است بر پنج فصل اول در تدریجی فصل دوم در فرق میان

سبب و عرض فصل سیم در بیان بیماریهای که بشار که اندامها ظاهر کرد فصل

چهارم در بیان بیماریهای مزاجی فصل پنجم در بیان بیماریهای اندامها باب هفتم در بیان

الوال نبض و شش فصل است بر شش فصل اول در بیان نبض و حرکت فصل

دوم در بیان منقبت نبض فصل سیم در بیان آنکه نبض را از کجا و چگونه باید تشخیص فصل

چهارم در بیان انواع و اجناس نبض فصل پنجم در بیان اسباب نبض فصل ششم

در بیان انواع نبضات فصل هفتم در بیان نبض سالها فصل هشتم در بیان نبض مزاجها

فصل نهم در بیان نبض مزاجها فصل دهم در بیان نبض مردم فربه فصل یازدهم در

بیان نبض ضعیف فصل دوازدهم در بیان کسی که ریاضت کند فصل سیزدهم در

بیان نبض حاد فصل چهاردهم در بیان نبض لغام فصل پانزدهم در بیان نبض که

از دارو استقرار و احوال بعد فصل شانزدهم در بیان نبض عوارض فصل

هفدهم در بیان نبض که در کرمایه حاصل کرد فصل ثمره فصل در بیان نبض در دما و

واما صبا فصل نوزدهم در بیان بیماریهای فصل بیستم در نبض شناختن و انواع

نفسا و نبض حقه باب بیستم در بیان منقبت دم زدن باب بیستم در بیان

شناختن پیشاب و این بیست فصل است فصل اول در بیان آنکه نبض

میگویند بر احوال معد و جگر و غیره فصل دوم در بیان آنکه پیش آب که



آنکه باید کرد **فصل سیم** در آنکه چند چیز از پیش آب باید حسب **فصل چهارم**  
در بیان رنگ پیش آب **فصل پنجم** در بیان پیش آب سفید **فصل ششم** در بیان پیش  
آب زرد و اسباب و علامات و آنچه بر آن دلالت کند **فصل هفتم** در بیان پیش آب  
سبز **فصل هشتم** در بیان بول **فصل نهم** در بیان دلایل و علامات مرکب **فصل دهم**  
در بیان دلایل و قوام بول **فصل یازدهم** در بیان بسیار روان بول **فصل دوازدهم** در بیان دلایل  
کفک **فصل سیزدهم** در بیان دلایل رسوب **فصل چهاردهم** در بیان انوکری و بسیاری رسوب  
سما **فصل پانزدهم** در بیان آنکه رنگ رسوب دلالت دارد **فصل شانزدهم** در بیان قوام رسوب  
**فصل هجدهم** در بیان پدید آمدن رسوب **فصل نوزدهم** در بیان بول **فصل بیستم** در بیان  
بول مردان و زنان **فصل بیست و یکم** در بیان تیره بابها و گذشته بول تحت **فصل بیست و دوم**  
باب شناختن احوال تندرسته و این بحث فصلست **فصل بیست و سوم** در بسیاری و انوکری و شکل  
**فصل بیست و چهارم** در بیان تر و خشک **فصل بیست و پنجم** در بیان رنگها و شکل **فصل بیست و ششم** در  
بیان شکل مستفح **فصل بیست و هفتم** در بول و شکل **فصل بیست و هشتم** در بیان کفک **فصل بیست و نهم** در بیان  
چوبه نقل **باب یازدهم** در بیان اجزای عرق و سبب آن و این پنج فصلست  
**فصل اول** در بیان آنچه عرق از هر چه خیزد **فصل دوم** در بیان بسیار روان بول **فصل سوم**  
سیم در بول و رنگ و طعم عرق **فصل چهارم** در بیان عرق گرم و سرد **فصل پنجم** در عرق و عرق  
**باب دوازدهم** در بیان احوال لغت سفید و آن پنج فصلست **فصل اول** در  
انوکری و بسیار لغت **فصل دوم** در بیان رنگ لغت سفید **فصل سیم** در بیان بوی  
و طعم شیرین **فصل چهارم** در بیان شکل و قوام لغت **فصل پنجم** در بیان زودی و  
دیر و دشوار و آسان لغت **باب سیزدهم** در بیان شناختن احوال که در تن  
پدید آید و این شانزده فصلست **فصل اول** در بیان شناختن اجناس **فصل دوم** در  
سبب که تن را گرم بچند **فصل سیم** در بیان سبب که تن را سرد کنند **فصل چهارم** در سبب که از  
در تن را حاصل شود **فصل پنجم** در بیان سبب که خشک آید **فصل ششم** در سبب که اسهال شود

بسیار در نقل از شهاب



فصل هفتم در بیان کثاده شدن مسام **فصل** هشتم در بیان اسهال که می کنند **فصل** نهم  
در بیان سبب درشته **فصل** دهم در بیان تحب و امتلا **فصل** یازدهم در ضعیف  
**فصل** دوازدهم در بیان سببها در معین **فصل** سیزدهم در بیان اسهال و التواء  
و اسباب هر یک از آنها **فصل** چهاردهم در بیان سببها که اندامها از جاذبه خویش  
بیرون آرد **فصل** پانزدهم در بیان سبب آماس **فصل** شانزدهم در بیان بعضی صرنا  
که در اندرون اثر نکنند **باب** چهاردهم در بیان احوال زادن و مردن و این مبحث  
فصلست **فصل** اول در بیان لزاج **فصل** دوم در بیان اسهال و ضعیف در مده است  
**فصل** سیم آنکه بجهت ماهه زاید تر است باشد **فصل** چهارم در سبب افتادن  
**فصل** پنجم در بیان برآمدن مور **فصل** ششم در مرکب طبعی **باب** پانزدهم در بیان  
بهرین خشن احوال از لقیح و نشان سلامت و این یازده فصلست **فصل** اول در بیان  
آنکه طبعی نوع و جنس و فصل و خاصه و عرض چگونگی **فصل** دوم در بیان لقیح  
**فصل** سیم در بیان منفعت لقیح ناقص **فصل** چهارم در بیان آنکه لقیح چگونه پدید آید  
**فصل** پنجم در بیان فرق میان لقیح ناقص **فصل** ششم در بیان کثامت و سلامت و  
خلاصی **فصل** هفتم در بیان علامتها بد **فصل** هشتم در دلالت مختلف **فصل** نهم در بیان  
آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود **فصل** دهم در بیان حالها که در تن پدید آید **فصل** یاز  
دهم در بیان پیلریا که به بیمار رها و دیگر زایل شود **باب** شانزدهم در بیان بحران و  
آن مبحث فصلست **فصل** اول در دلالت آنکه بحران چیست **فصل** دوم در بیان بحران و آن  
مبحث نوع است **فصل** سیم در بحران نیک و بد **فصل** چهارم در بیان روزهای بحران  
**فصل** پنجم در بیان ایام انداز **فصل** ششم در بیان روزهای بحران **فصل** هفتم در  
بحران بیماریا **فصل** هشتم در بیان علامتها بحران تم تم تم







بسم الله الرحمن الرحيم

بواجب هر مرد و تنه ابراهیم و جل که حکیم حادث است و ستایشش شکر بقیاس رحیم  
را که شفا بخش خلقت است و مفرج شکری که ترکیب آن نوش دار و دل‌های  
زنجیر الفت است تخف با هر که بسجود بر عزیز و ذلیل و معبود هر صبیح و علیلست  
بجز آنکه کام و زبان موجب بیان که از دار الشفاء و در دندان دریا گشته اند و دفع  
جسمان آفرین او بجز آنکه کام و زبان موجب بیان ترکیبش در ارکان ساخته و باقی  
موجودات از قدرت تمکین بیوسیله طبایع بدار الشفاء و جو عتقت و در و دنا  
معدود دنیا جهان بخش که از دار و خانه و شیف سد و مرقوم مومنین علاج  
پیماران است فرمود و صلوة فاعل و ایشا رسیح نفی که لعل در بارش آمیز زان  
و فلاسفه را منسوخ نمود و نوید و منزل من القرآن ما یوشف و در حقه للمؤمنین  
بر زبان عذاب البیان جاری داشت و در صفای میدان مجره است قل لئن  
اجتمعت الجن و اللئس مرافق است و بر آل عظام و اصحاب کرام با  
صترام او صلی علیه و سلم و آله و مزین شبت بذیل شفا عتقه  
فرمودند و غیر حقیر سلطان علی طبیبی از اساتذ که سبب تالیف این کتاب  
است که در فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است  
اینکه العلم علان علم الادیان و علم الادیان و دیگر بر لفظ در بار حضرت  
الکلیه داء و دواء فاذا اصاب داء الزوال پیری یا ذن الدنوة و حضرت موسی علیه  
از دروغ و طباب رسید و زنجیری که تناول دواء نمیکرد و میگوشت



داده در همان هم ضایت غائی حدیث قدس نازل شده: **ا**ترتیب ان بطل حکمت  
بنیو ملک عامه اودع المنافع فی هذه الحقائق فبغیرته و جلاله لا الشفیک صحت العمل  
عموما و مدت مرید و عذر بعدی و چونکه نقد هیات محبت علم مغرب لب مرید و دم  
و درین اخیر از کتب معتبره تحقیق و تجربه نموده بزبان پارسی کتابی موشی بالقلب  
بها یون انشأ حضرت اعلا خاقانی سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحبزاده السعاده  
بدستور العلایع نوشته شده بعد از بعضی اعززه چنین اشارت شده که اگر بر ملک است  
لب و احوال منقض و حیران و غیره نیز چنان نوشته شده که بکتابی احتیاج نماید  
آئینه آن کتاب را تکمیلی افزاید و بر صفای ایام یادگار ماند بنابر آن تکرار  
الامور مفرد در هر چند به سبیل آنکه مقدمه آن کتاب مرقوم گردانیده مرسم  
تحفه قدر کتابخانه عالی حضرت کیوان رفعت بهرام مولت جم جاه انجم سیاه ظل الله  
المنعم بالجود والاحسان المستقر فی الملك المثلان السلطان ابن السلطان  
الحاکم ابن الخاقان ابوالقازی **سلطان السعید** مبارک خان رفیع الدین  
احکامه داغز الملک بوجوده و افاض علی القرب و البعد انار عدله وجود کرده  
مترسست که بلند علم و علمانی ترتیب بادشاهان صاحب دانش و حسن دان زنده  
میشود و توفیق لقصیف این مختصر نیز توجه آن حضرت منیر گردیده زیرا که  
درت میرت ساد و ملازمت اخفرت انواع الطاف و عنایت سحرار کشته بعد  
بواطف از انبای زمان حضرت ممتاز شده امیدوار است که درجه قبول یابد  
موقع است از مخادیم داغزه که اگر بر عین مطلب شوند قلم مغرب بر آن کشند و بفر  
عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل بر مقدمه و اود مقال **مقدمه**  
در بیان حفظ صحیف و بیان حدیث و احوال سترگسته و اخبار و احوال بعض



و غیره و تلمست بر شانزده باب و هر بابی چند فصل پسین می شود **مقاله**  
**اول** در امراض مختلفه بعضی معینه و این است پنج باب است حمایت و **باب**  
چند فصل در فصلی چند نوع مذکور می شود **مقاله** دوم در امراض غیر معینه بعضی تا  
آخر کتاب و تلمست بر هشت باب و هر باب یک فصل و هر فصل یک نوع  
بیان کرده اند **مقاله** در بیان حفظ صحت و حفظ و نبض و حران و غیره  
و مذکور است بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت و آن مشتمل است  
**فصل اول** در تفسیر هوا یا بد و انشت که بهیچ معنی مردم نبرد و یکبار از هوا است  
جست آنکه قوام تنزیه قواست لطیف و حیوانی و نفسانی و این قواست که در غایت  
نیز اند که مکرر و مکرر روح و ماده روح است که مردم از انقباض می کنند و اگر چه هوا را  
و تر است اما این هوا که مردم زدن یا بخارات غریزی رسد و مار و بیامیزد که مردم  
و هوای تازه بر روح رسد و این عظم باید و باید دانست که این هوا که نزدیک  
تا انشت هوا محض نیست بلکه بد و نام و بخارها و غیر این است و این است و این  
در میان اثر دارد و همچنین در فصلها رسال از طبع آن فصل کرده و هرگاه فصل  
مسال از طبع و انشت یکباره و خوب بیمار شود و بهترین هوای هوا اثر باشد  
که از بخار دریا و دیگر آنها بخار مرغزار یا دریای تر است و گیاه و درختان بد  
مثل جوز و انجیر و قالیچه و تره که در و مکنب و مانی و شیر و پیاز و صحر باشد  
و بوی کلنج و این و غنچه در ریاض و هوا گرم تن را لاغر کند و در و زرد  
شکل آرد و دل را گرم سازد و قواست ضعیف کند و در هواست عفن برید  
آرد و مردم سرد مزاج و بیمار بسیار را سود دارد و سام بکشد و در طبع  
را تحلیل دهد و هواست سرد تر از این مردم تن درست را سود دارد

و ما در این



و مادها را غلیظ کند و زکام و تنه بسیار افتد و ماسم بسته شود و هوا تر مرد  
لاغر و اسودد و پوست نرم کند و هوای خشک صند این بود و هوای غلیظ  
آنست که ستارگان خور در شبها نمایند و در زن در زن بود و هوا غلیظ  
که زبان ترا از هوای غلیظ بود و هوای خانه کران ترا از هوای صحرای بود و هرگاه هوای  
بد شود و با تو که کند و منع و با آنست که هوا بد شود و بخار را بد بد و بیا میزد و بخاری  
در کس بسیار کرد و در چمن و با پیدا آید عود و عنبر و کند و مصطکی و مندل و مسد  
و لادن و قسط و چوب کز و بادام تلخ سوخته شود دارد و سرکه که در و آنکه  
خل کرده باشند و خانه و حوالی آن باشند یا سرکه شفا **فصل دوم** در تیز  
فضلهای سال فصل بهار باد که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه  
جرات تابستان بحالت آید و در وقت کم باشد نموده **فصل اول** طعام کمتر و لطیف تر  
خورند و هر باد پیش از طعام ریاضت نفع دارد و از طعام گرم و مشرب و  
گوشت و طعام تلخ و شور و تیز پیریز کنند **فصل دوم** استغناغ کند ماده کم  
مشتوه و اولیتر استغناغی در موسم بهار خفته گرفته بود و که کسی تواند کرد  
قی نماید و سهل قوی نشاید خورد مگر ضرورت **در فصل تابستان** ریاضت و طعام  
و شراب و جماع کمتر باید کرد **فصل خزان** از گوشت صید و قند و جماع و آنچه خشک  
فراید و در باید بود و شبها بر امتلا معده نشاید خواب رفتن و جایگاه خشک نباید  
و در کرمانی نیم روز سرد را بباد و خود را ملاحظه نماید و در آب سرد در نیاید  
در آخر فصل خزان اگر در در خور زنتان از اخلاط که از میوه نارنج نموده پاک  
که **فصل بهار** در فصل زمستان غذا قلند خشک و خنوف آب و کباب و مایه نازان  
بدر صیبر و غیر آن و هر که در زمستان بیمار شود و در تیز پیریز یا استغناغ از بهر آنکه  
تاب تو را نیاورد در سوا زمستان بحالت نباید و در زمستان سهل از قریب اولیتر بود **فصل**



سیم در تدریس شهر و خانه و مسکن هر منزلی که بلند تر هوا و نسیم خنک تر در  
زدن در روز و شب آن آسان تر و مسکن نسیم تر هوا و گرم تر و گرفته تر  
و بخار و آلودگی بدتر و دم زدن در و ناف و مشتر و هر منزلی که یک جانب او کوه باشد  
و از دیگر جانب دریا هوا آن تر باشد و باران بسیار بارد زمین آن صلب  
و خشک و کوه مسکن باشد حضرت آن کمتر باشد و اگر بر عکس این بود زمین  
بود و اگر مزاج و لایب گرم بود در نسیم واقع شود و غنوت و بیماری بسیار  
بود و اگر باین حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جنوب بود و در آن شهر باران  
و بیماری بسیار واقع گردد و منزلی که در شوره زار در مودن کوه کرد و غنوت و مانند  
آن بود هوا آن از اعتدال دور بود و مسکن دریا تر و منزل بیابان خشک و مسکن  
جبال هوا آن در شست و مردم ادقوی و دراز عمر و در شست سخن با مانند منزل  
که زمین و کل آن پاکیزه و کوه و دریا از دور بود و هوا آن معتدل و نیک باشد و  
مسکن که برکنار دریا بود هوا و نیک باشد جهت آنکه دریا غنوت نه پذیرد و اگر  
بمای شهر بود واقع شده باشد و کس شاید که خانه و مسکن فوایس بر شا و نیک  
سند خانه را بلند کند و کز شمال و در و آفتاب نماید و شمال باشد و چنان  
بنازد که از در یک شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سار  
**چهارم** در تدریس خانه پوئیدن جامه گرم آنست که از پشمینه و پوستینه  
مثل سمور و روباه و حلقوم و قاقم و سحاب بود و پوست بزه در گرمی آنها  
نیست و جامه سرد مثل کتان و جامه که انرا بسته باشند و جامه پنبه میان  
این دو آن باغ و ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه خشک تر از پنبه آنکه  
اطلس است و بزره ندارد چنانکه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند و در  
زمستان پوئیدن او مناسب بود و جامه رست تن را از گرمی و پوست را در



در این غذا باید دانست که غذا و نیک آنست که در وی  
دارد و نه باشد و چنانچه در ویوه در هر چه از این نوع باشد که در وی معنی دارد است آنرا غذا  
دوای کوبند و بر سبیل علیج خورند و جست آنکه زود صبح اگر در دهن خورند و خورند و از آن  
لطیف بعد از آنکه غلیظ است تر و بلغم فراوان و غذا و نیک نان یا کبیر یا بکنند و آوافت  
نرمیده و گوشت کوسفند و مرغ و امثال آنکه چنانچه باغ مردم تند و نیک را سود  
دارد و از میوه که بغذا نیک است آنکورد و انجیر رسیده و خربزه فایده کلی دارد و در  
مزان بعد از سکنجین و آب غوره و شربت لیمو و مثل آن میل نماید و هرگاه از  
غذا و نیک در بدن فضا بدید آید زود استغراغ باید کرد بطریق که آسان بود  
و هرگاه از غذائی دوائی چنانچه خورده شود مثل کرب و سبزی و مانند آن و قوراسیر  
و کندنا و بودنه از عقب باید خورد و اگر طعمی غلیظ مثل هر چه و یا چه و نان فله خورند  
شعور صبری مثل آب گامه و سرکه یا زرد و دل و شربت سکنجین خورند و طعام بهینه از  
در رعیت میل نمایند و چنانچه اشتها بدید آید و شربت را شسته بود در طعام خورند  
تا خیر بیاید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که دست از آن باز دارد و اگر مقده کران  
شعور بعد از خواب کوارش عمو و غیره موافق بود و در خوردن و نه شربت لیمو دارد  
هر چه لطیف تر و نازک تر بعد اول آنرا خورند و بعد از ریاضت در سبزی و دمای  
تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده کرم شده تباه گردد و از غذا و بهر دوگاه  
خلط بدو که کند و موجب بیمار گردد و طعام مختلف خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد  
و بهترین طعام خوردن آنست که در روز سه نوبت خوردن نیک نوبت در صبح  
و یک نوبت آخر روز و دیگر روز نماز پیشین و خداوند مقده کرم را مناسب آنست که  
باید و چنانچه نان لک شربت لیمو و آب غوره و امثال آن خورند تا صفا ساکن شود  
و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد شد زود مقده و روده را از آن پاک باید کرد و بعد از  
طعام بحاجت مشغول خواهد نمود زمانی بر قفا باید حجت تا قوه جاذبه طعام را بپذیرد



دچاره راه است باید رفت تا طعام از قف مجده رود و پس بخشد و نگاهداری است  
قوة یا ضعیف کرد مردم بر طعام لطیف و کمتر باید خورد و صغیرترین آن غذا سرد  
و تر باشد و خوردن چنانکه گوشت و آتش غوزه و غذا از غذا و سودا باید که نشور باید گوشت  
مزه از قف چنانکه گوشت و کبک و بطیخ و حنظل و زیره و ستر و بلغم مزاج را قلیه خنک  
و بر و غنچه نیت و غنچه جوز بریان سازند اولی بود و غذا از گوشت مرغ و درج  
و نهم و مانند آن نذر است بهتر نگاه دارد و غذا و غلیظ قوه پیش دهد و الوال بسیار  
در نیکو نیست نباید خورد و باز بهر آنکه معده میخورد و عجز آید و فهم نیکو بد و بر یک غذا  
باید کرد و غذا خشک کف از زن و کادرس و نمک سود و عدس و کسوت طعام به بر و چون  
بکتر تابه کند و غذا و حنظل معده را ضعیف و شسته طعام زایل کند و کمرانی آرد و  
غذا سرد و میست و کمرانش کند و تشنه اعراض سردید آید و غذا و نشور و تیز چشم را  
نمان دارد و بسیار غذا است که در یک روز و یک نوبت بهم نباید خورد و چمن دوع و  
غوزه و بونج و سرکه و کبر و ترنجب و سیب و پیاز و چینه و سیب و خجرات و دانه و  
انجیر در یک مجلس نباید خورد که بیم بود که برص آورد و از پس میوه تر آب نباید خورد  
و سیب و پیاز و کجا خورد و گوشت بریان که از تنور بر دارند آید و میوه و اگر بهر نهند  
نشد و خوردن پیاز بسیار کلف و سرکشیدن ارد شیر و شراب در یک مجلس و از تنور  
آرد بعد از صند و حمامت چمن نشور خوردن که و سق آید سرکه و سر و روغن  
در حار روی و مس نشاید داشت و مایه تازه و سرد و تخم مرغ و سیب و خورند باطل  
و خجرات یکجا خوردند **فصل** ششم در دانستن ندرت آب معلوم است که آب سرد و تر  
است و سبب آتش السبب کمر هوا گرم کرد و می آید که چمن را و می بیامیزند و  
بچینه سبب سرد هوا با لیس او بگردد و سرد در زاده شود و هرگز آب خنکانه  
بپزند و فقط آب سرد در دارد آب باران لطیف و تر از افروز  
ماز آب با لیس و در و مستقیم شود و برف که از زمین پاک گیرند و بخ که از آن نیک



گفته باشند فرقی نیست که در آب انکهند یا آب را از پیرون بدان سوزند بهر تقدیر  
 آب سوزیده بسیار از نایب دانه و مقل و نفوس و غش و فالج و تشنه و کسالت و موه را  
 زایل دارد و آب شور در یامردم را لاغر سازد استسقا و قولنج را نفی دارد آب شور و تلخ  
 خارش و اسهال آرد و از آب تیره و سده و سنگ نشانه و کرده بتو از آب کرم طعم  
 بر سر مغمه آرد و تشنگی ساکن نکرد و صدادند نزل و قولنج و مالخولیا و در سحر چشم را سود  
 دارد و آب سرد باعث ال معده کرم و دل کرم خشک بود و بخار از دماغ ناز دارد و آب چاه  
 و کانی قیاس جو بد نباشد و آب جو از آب چاه با هم نباید آمیخت آب ایستاده خاصه که در  
 میان درختان و نخلستان بد باشد سپهر را بهر که کشید و احست را از نایب دانه و مقل  
 آرد انکه در آب بدر الصلاح نوالن آرد و بتدبیر بسیار داسمان تر انکه آب را با خاک کف  
 بیایند و خاصه خاک سرخ و لیش و جنبانند و شنبانند و نجیته سازند بهتر بود و همچون کلاب  
 بخی بختنیک بود و آب غلیظ گفته باشد آب شور را که کرم صمغ را بفرغ  
 فروب و حب الاس در و انکه تشنگی معده و و مفرط آن باز دارد و سترای  
 همه آب با مخالف پانزست خاصه که بر کرده بود و آب ایستاده بهر صمغ  
 کرم نباید خورد و چینه با خشک خورد و اگر آب اندک بود و بهر کرم و بهر آب را بر که  
 بیایند تشنگی کمتر آرد و اگر سیه و حرقه بر که بیایند و نان در در تشنگی آب کمتر حاجت  
 آید بر سر طعم آب بیا نباید خورد و اگر صبر نتوانند که شاید بنزد آب سرد را و صبر بر  
 تشنگی مرطوب و مبرور اسود دارد و محروم را از نایب دانه و تشنه و تشنگی  
 و حمام زایل دانه و اگر صبر نتوانند که باشد آب مزوج کمر زایل کمتر کند و در تشنه  
 کرم کرده باید و در تابستان سده و آب خوردن تشنگی آب چیز در نایب دانه و تشنه  
 و محروم مزاج را زایل ندارد و از پیل طعم آب سرد زایل دانه و اگر چاره نباشد آب  
 در زمان تشنه باید است و بعد از خورد و اگر تشنگی در و غش آب تشنه کرده با صبر باید خورد  
 و آب رفت تا آن ماده تحلیل یابد و اگر تشنگی در و غش آب شور و تشنگی زایل



کرد و آب با دیان تر و تخم او شنگی را بر طرف سازد **فصل** در تندرست شراب  
از سلام شراب بر است و در ملتیه و دیگر مباح و طیبیان و رکتب سود و زیان او آورده  
اند و بعضی از ایل اسلام منفعت آن طلب میدارند و از اینجا که طرق طب بعضی شرط آنست  
منفعت و خفایت آن یاد کرده شود **در شراب** که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت  
عزیز نیست حرارت عزیز بیخیزاید و طعام نیک بگذارد و خلطها بعضی با در او بعضی با سال  
و عرق و قروح کند و در کس شراب خوردن عادت دارد و چه تر که کند او نماید بهضم او  
ناقص و حرارت عزیز و قوه اندامها ضعیف شود و خلطها در تن میماند و بیمار بسیار بد و  
قولنج و سنده بکشد و غذا به تن را برساند و ناکه را سود دارد و خواب آرد و  
مفرت زهر را اسود و در مثل افیون و غیره باز دارد و کثرت زده را شراب آرام  
دارد  
و این منفعت آن وقت باشد که افراط نکند و با اندازه و اگر بسیار بخورد و اندازه نگاه  
منفعت نبرد و تمام مفرت شود و حرارت عزیز را ضعیف کند و قوتها ضعیف و غذا به عجز  
و هرگاه افراط کند بهیم باشد که بمقاها ما در خواب است بهلاک شود و موجب سکت و مرع و سقام  
و خناق و تشنه و محرقه و بزمان و استسقا و نفوس و انواع علتهای گردد و شراب رقیق و  
سعی کرم مزاج را موافق باشد و شراب زرد قویتر با رخ مرطوب را شاید و شراب  
سبزه غذا را پس دیر و حرارت از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف  
خوبتر خوش طعم خفقا و عرق را شاید و شراب نافوس بویژه دماغ را زایل دارد  
شراب سیرین تلخ را فربه کند و سده **در شراب** رقیق زود است کند و تلخ  
و سیر ز را زایل دارد و شراب تلخ زود **در شراب** سده بکشد و شراب رقیق زود  
مست کند و شراب عسل بر خلاف آن باشد و از شراب خام است و بیشتر از زود  
شراب و شامبو تلخ تلخ باغ بسیار از زود دیر و خمار او قوی بود و آنچه سیرین  
باشد رکتب سنگ نشانه آن است و باشد که با استسقا انجامد و شراب موسیر را حرارت و



و بخت گشته بود و نفع کند و آنرا از گریخ و کاورس و غیره مسازند و منقش شراب نهند  
و دماغ منقش کند و شراب کسته حکم دارد و نارسیده جگر از زبان دارد و کماهی آسمان  
کبدش و محور را و غلظت را که با شراب باید نوزد مثل آتش غوره و زرد انگ و سیاه و  
آن و شغل از آنبار و لیمو و نارنج و آنرا که شراب در دسر آرد و تغل از آبی و آنرا خوش  
و در میان هر دو سه قلیج اندک آب سرد باید خورد و تا قوه شراب از دماغ ناز  
دارد و آنرا که معده صغیف و کرم بود نقل و آب لیس و آب ترش شاید اگر معده سرد  
بود نقل تر نقل و سرد و گوارش کم و اگر غشيان و قی آن بعد زبیره و نمک و  
پوست که بر سفال بسته بود و شراب متواتر و سسته دایم جگر ناستاد طوع و  
رازیان دارد و شنج آرد و صفرا را از ایل کند و شراب متواتر و سسته دایم جگر و دماغ  
را تباہ کند و پیم سکت و مرکب معاجات بود و شراب که در کاش سیده را زیان دارد و  
اگر که آب بیا میزد و دماغ ترش و سرد و کافور و صندل بود کند و سرکه در دماغ  
کل بر سر نهد و در از دست به شیار شود و آن که خواهند زود دست شود یا اجته را  
علیه کنند بر النج و پوست بیرون باب پیزند با آب سس و سس و از آن آب شراب  
بیا میزد و آب سس و خام در شراب آغشته کنند و صاف نموده در دهن زود دست  
کنند **فصل** در تفسیر خواب و بیدار و بهترین وقت از بیدار خواب آن زمان باشد  
که طعام از فم معده که سکه باشد و سیر معده خالی نخستین را لاغر کند خواب روز چهارم از روز  
مثل ناله خاصه در زمستان و سقوط سموت آرد و زیان کار تر چنانکه مزاج سرد را  
خواب بیدار بود و که که روز عادت خواب دارد و بتدریج از آن باز گردد و خواب روز یک  
خواب نباشد و در اثر زرد سازد و وقت خفته اول بر سیدور است بکنمان تکمیل از آن  
بر سیدوریت را چپ نماید و شکم را بمش سمر کرم دارند و اگر بر شکم خسته اند آنیکه هم نشود  
و بخت تکمیل نمودن زبان دارد و سبب آنکه منفذ که از دماغ بسین سر آنرا سبب شود و آنچه



در دماغ بماند کالوس و صرع و سکنه تو کند و پنجاه مرتبه بخورد که کند و  
ضعیف کند و خواب بماند از این دارد جهت آنکه غذا شست و خورده و  
جای بماند و آواز خوش معتدل و آواز آب و درخت و مالیدن بسیار و شرب  
نمونه و آب آرد و اگر خواب نیاید درخت بپزند که یک کوزه و چوب را بپزند  
و اطراف او بپزند و پیش او بجاغلت کتاب و تارخ و اف نه خوانند آن مقدار  
که ملول شود و یکبار از پیش او برخیزند و در حال خند و روشتن و شکر بخورند  
**فصل پنجم** در تدریس حرکت و سکون باید دانست که تدریس که اندامها مردم کرم  
شود و حرارت غریزیه را فروزد و ندانند که حرکت را ریاضت گویند و ریاضت در  
تدریس نیز در سه کلی اصلی بزرگ بود و فضل که از غذا و روزمانه تجلیل صریح میشود  
و سه مرتبه ریاضت ریاضت آن وقت بود که طعام روزی خورده و طبع اجابت  
کرده و گشت که برای ریاضت مشغول شود و اینها را اندامها را نرم بماند و بتدریج محکم نمایند  
بر ریاضت مشغول شوند این مالیدن را اعتدال گویند و چون از ریاضت فایده  
بماند و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها را بکشد و بپازد و نفس را  
نکاید و اعتدال را که تواند تا اگر فضل مانده باخیزد دفع شود طبعیان این مالیدن را  
استنداد گویند و ریاضت آن مقدار کند که رنگ رو در آن فروخته شود و عرق  
آید آن کس که از ریاضت باز آید و در حالت کرمی که زمان دارد و **والله**  
ماند که چنان ریاضت فردی و عدد در مورد و وقت **قرصی** همان باشد که اگر  
بروز نهد یا حرکت کند الم باید چنانکه از قرصه و سبب آن فضل باشد که اگر وقت بسیار  
که از قرصه و در وقت تو کند **علاج** مالیدن بز و عن بالونه و سبب و عن  
و جام و آبن و غذا و لایف و مانده که گشت که در اندامها امثال و عدد و کس  
و حرارت و تدریس در کس و بپزد و آب و فضل **علاج** جام و روغن



اینکه بگویند و البته دمانده کی **در آفت** که گویا مثل بود و چون دست برد  
نهند اما باید علاج آن اگر ورم بود و اقله اختراع و اگر حراره بود شش خشک و اگر  
انرا بکوبد و روغن مالیدن و اینرا بکوبد و در **دست** که در اندامها  
باید و مسک عرق بسیار در هوا و گرم سفر رنجی رسیده باشد و کم خوردن در روز  
**علاج** حمام و آب بن و روغن مالیدن مثل بادام غذا مرغ و یا چه **در تندرستی**  
دار و مسهل و غنیه مردم تندرست و کودک و بزرگ خشک اندام و اگر که گوشت  
غضنه و شکم و اندک بود و آنکه بجا و حرف سین تا گوید این بپزد کرده را مسهل مسک  
نه بود خاصه در هوا گرم و مضطرب است و نمک نمک و نمک و نمک کباب  
و البته انرا آن زمان و مباشرت در هوا و گرم و چله زیان دار و کس که مسهل کلی و غم  
بزرگ باشد در این دار و خورد و دار و خوردن بسیار زیان دهنده و قوه را  
و احتیاط و ضعیف سازد و کس که دار و خوردن عادت ندارد و طبیعت او را دارد  
ندید و اگر چاره نباشد و اگر و شی مناسب خلطی که دفع باید نمود در هر چند روز شش از  
دار و جلدت دید تا که بخواهد و اگر دکت ده کرد و خلاصه شود و دار و مسهل باید  
که بسیار سیرین نباشد تا موده انرا غذا سازد و اگر دار و قوی بود پیش از آنکه در کار  
آید بخواب رود کار دقوی تر بود و اگر بختید و دار و ضعیف بود فعل او کمتر کند و کباب  
چون این کند و آب گرم بعد از دار و قوه تر و ضعیف کند و بعد از قوه او را قوی و در حال شده کار کند و  
و اگر موده کس که بخواهد پیش از دار و جلدت با چند لقمه نان بشریت خورد و اگر قصد نباید خورد  
و اسهال حاجت آید اگر خلط گرم بود اول فصد کند و اگر خلط بلغم مسهل خورد و  
اگر در او کار نکند و بر آید که در اعضا پدید آید نشانه یا حفته یا بکلات  
گرم بود و آب و سبب دفع غشیاں میکند و دار و در کار مر آید و بعد از خوردن  
دار و بخامد و بوی بخامد و اگر حاجت نکند چنانچه تن از ماده پاک نشود و کباب



دارد خورد و صند باز محام و را بد تا عرق کند و ماده میل بجلد نماید و باز دارد  
از اعراض و جمل عوارض و مفرط خویش را که دارد و چیز از دار و قانع شود  
بلغمی را تخم ریجان و صند و در مقدر میزان را اسپنول بچهار عرق و قند اگر دارد  
کار بسیار کند و تپان و بند تا تینز و قوّه دارد و از زرده باز دارد و اگر سبب و بیش  
شود اسپنول بر دهن کل حرب کرده آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل در  
شش بجهت شش اند و بد دهند در حال به بند و اگر تپش شود اسپنول و کل ارمنه و بلغم  
عرب یا شربت ابی و ثوب اللّاس و تریاق فاروق اسهال باز دارد و اطراف  
به مبتدا و عطش از تندر و ملک و اهل تنم و کسانی که دارد و دشوار تواند خورد و تپش  
لطیف باید کرد از ادویه و در شربت و جلاب مناسب است و استغفار بلغم و صند  
سودا بجهت باید نمود و این مطبوخ غذا و نذر را اسهال و بلغم و تپش بجز  
پنج مونس تراشیده درم در یک کاسه آب بزنند تا نیم آن بماند صاف  
ببازند و درم شش خشت در دحل کرده یک شربت بوج **فصل یازدهم**  
در تپش و خستگی سیر که در سینه علت باخ و سینه تنگ و از کوشش برهنه و کردن  
دارد و صغیر و پیر و آموه و دماغ و اعصابی سر صغیر باشد قریب یکدیگر و که بسیار  
نرم بود و در رسل اولی تر از قی بود و صفت قریب است که معده را پاک کنند  
میل طعام پیدا آید و بر تان و عرق و فاج و نفوس و مایه نولیا و قوایا سود دارد  
دارد و رسل قی و عشیان آرد و پیش از دار و لب روز قریب نماید چنان دارد و قوایا  
قی و عشیان نباشد و صفت قی آسنت که معده را پاک کنند و از بون کنند و از طرا و پیر  
تر و دندان و چشم را زیان دارد و بیمار سینه آرد و اگر قی بوقت و دندان  
کند که اگر سرد و کوش و تپش را بیل کند و در روز که قریب بود و معده طعام  
مختلف خورد و اگر شراب بخورد باشد شراب فواید و آن مقدار صبر کند که هم آید



شده بعد از آن قریبند اگر قدر شوار آب و شراب و روغن سه روز میل نماید و بحام  
رود و روغن در تمام بدن مالده و غذا سنورا به چرب و در حمام قریب نماید و اگر بهر  
بوی جان را کرم سازد و در وقت قی کردن رفاده بر پشت چشم بنهد و چنانچه  
شده و روغن آب سرد بشوید و در آن آب کرم و عذره بکشد و آب میوه و  
خوبتر وقت که قریبند تابست است و بلغم مزاج را پیش از طعام و بعد از آن  
باید و کرم مزاج را بعد از طعام و شراب باید که در پیش از قریب و عذره بکشد  
و مصطکی با اندک قند سوده آب سیب میل نمایند تا ماده که در میوه دانه باز دارد  
و باقی فضل معده بجانب زون دفع کند و اگر بجای مصطکی کل قند یا طریقل  
نورن شاید اگر از دار و سوزش در معده شعله شورایی مرغ فریه اینرا از ایل  
و اگر فواق آید صرع آب کرم و عطره سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی  
شود روغن بابونه و گل و بادام مالند و در وقت آنچه بر خطرات ازیت تخم ترب  
و در مقابل تخم سبیت و درم بوره درم با انگبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل  
نمایند و یک سکه آب کرم بعد از آن خورند **در دوسم** در ترب را پاره سازند  
یک مقدار در موی به نری اندک رنگ و یک شب بگذارند و مقدار سنگین  
آمیخته نمایند و دیگر روز پیش از طعام تدبیر فرستند و اگر سیاه رنگ و دوسه بار در  
طعام خورند یا در مای خورند قی **در فصل دوازدهم** در تدبیر قند و حجامت  
قند استخوان غیر مکرر بوی جهت آنکه مرکب اضطرار خلقت هرگاه قند شود  
بر خلط صبر که شود فضیلت قند آنست که هر وقت در کفکاید رنگ و قوام  
خیزد و آن دید و انتقاد که فصلی با می توان گرفت و دارو مسهل و قی اگر  
افراط یا تقصیر کند نادرک آن مشکل بود معلوم است که جگر کرم است و نوله  
خون در جگر با و معدن قوه طبیعت و هم تن را از آن بهره ویدان



میورده شعور نگاه خون پیتر گیرند ضعیف و غش شود که در این  
از حکم بدل پیوسته است و همچنین بدل میسرساند و آن خون در دل موجب قوه حیوانی از  
رو در همه شریانها به هم تنیده رسد و هر وقت خون از سرمانا بیرون رود و قوه حیوانی  
باطل گردد و همیشه و منافع خون آنست که پوست را نیک و تازه دارد و مردم بین  
خون کثرت را روا داشته اند و این را از خطاست چنانکه نگاه خون فاسد در بدن  
جمع شود سبب بیماری گردد و عذر گرفته اند که لغز او لطیف و اندک مزاج خون  
با اعتدال باز آید اگر چه باین تدبیر صوابست مدتی باید تا غلظت با اعتدال باز آید و شاید  
ممنوعت نپذیرد پس ضرورتی ندارد از این سخن باید گرفت و اعتماد بر قوه و حال دل باید  
کرد و طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد تا اگر اثر ضعیف و تغییر ظاهر کرد  
فصد قوی کردن پیش از فصد غش باز دارد و خاصه کسی که در معده او صغر التوالد  
کرده باشد و دم معده ضعیف بود و در حال خون آمدن غش کمتر واقع شود و از این پس  
برگ بود و پیش از فصد زمانی اندک آب انار و آب غوزه یا شربت سبب ترش  
و بهر غش باز دارد و در مزاج را شراب بودینه یا میوه یا جلاب که در او ادویه  
کم کم باشد و مشک بود کند و دواء المسکن بجلاب آب انار دهند و کسی را که در  
نوبت باشد که نرسند و در حصه تا سیوم اگر امتلا نبود فصد نمایند و میان در در که  
در غایت تقویت باشد و در رات کین دهند بعد از آن فصد نمایند و در روز فصد  
و بعد از آن تا دو روز طعام لطیف و کمتر خورند و چیزی که صغرا نیست نه خاصه صغرا  
مزاج را میل نمایند و بعد از جماع و کمال و قهر و هیض و سردی را که می کشد  
شعور را نباید زد و اگر ضرورت شعور بعد از سه روز فصد نمایند و هیچ چیز  
خوشبوی بر سر رک نگذارند و اندک خاک بر سر رک باید گذاشت و مرطوب مزاج  
را پیش از فصد و یا صفت معتدل فایده دارد و در کسانی که آنرا کشانند



و باسلیق و حبیل الزراع و اسلیم و باسلیق الطبی  
وصافن و مالین و عرق النساء و هر یکی را منقح گفته قیال علیه تسوایم  
و سینه و کام و زبان و لب و دندان را سود دارد و اکحل همه تن را سود دارد و  
باسلیق علیه جگر و سپرز و ذات الجنب و سر سنام و درد سر سینه و زانو و ساق و  
قدم را سود دارد و اسلیم دنبال باسلیق است از دست راست در جگر را فایده دهد  
و از دست چپ سپرز را و کمر را رفع دارد و حبیل الزراع در بعضی وقتها باریک باسلیق  
بعده و در بعضی با اکحل آمیخته باشد و فصد صافن حیض بکشد و کروناس که بران و  
تخایه و قضیب بعده دفع نماید و مالین بعضی گفته اند دنبال را کشا است و شافنا آن  
رک شده او درد لیست و احشای را سود دارد و فصد عرق النساء درد او را زایل  
کند اما قیال را به پیشینیا بوریب ر بوده باید زد و باسلیق در زیر او شریانیست  
بنگسویا میرد و بوریب زنند که اگر بد را از این بیدار گیرد و باسلیق الطبی را بپزند و بپزند  
با سنام باید گرفت پس از آن باید کشود و فصد اسلیم را ساعد باید و البت و بوریب  
زنند و دست و رآب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود و درک صافن از بالا  
مشتانک باید لیست و از اصل رک در رک با دست از دو جانب او اصل را باید زد  
و مالین در زیر زانو است از جانب الشس ساق و بر دوران بپاید لیست تا رک بپزد  
آید و عرق النساء را از میان او تا شتاکت به چند دست در زیر پائی او نشاند  
میان بنف و خنصر رک بخورید اگر یافت از خطا ایمن باشد و اگر نباید از لیست شتاکت را  
و شت بر از باید زد و سترین بعصب و غشا نباید رسانند که مباد آنک شود و اگر رک  
بار یک زن و فخر در زیر پوست شمس شود و جایگاه رک که بود با سیه شود و لشتان  
آن بجه که فخر باقی بجه از دست دیگر فصد کنند و اگر از شران فخر نیست باشد این  
او به لب از فخر میا و شان اندر دست کتب یا فی قلقطار را قیال کلان را میرد



از یک درم صمغ عربی سه درم بکوند تخم مرغ و خانه عنکبوت بر صراحت و صمغ  
تند و سببند و چند روز نگشایند و بعد از آن بر تق بکن میزد و در قهوه  
رفیق تر بود و اما حجامت که در کان و سپر از بجا رخصت بود و بر عفتو که حجامت  
آن عفتو را پاک و تا مزوره نشود حجامت نکند که یک که شصت ساله بود حجامت  
نکند از سپر آنکه شکلی بر پوست غالب کرده و در حصار دم و پانزدهم ماه متلی بود  
از خلط در بدن و کرم کرده مثل بجانب پوست کرده و در حصار دم و پانزدهم ماه متلی بود  
گیر و در حجامت فایده پذیرد و آن تغذیه است که زن را تشنه و هرگاه  
نوزاد نقصان کرد و در حجامت فایده عظیم دارد **فصل دوم** در تدریس  
استغناء و دیگر در آن گفت نوع بود از راجول عرق می طاکه از سیخ آید که  
و بان حجامت غفران بشیاف استغناء بختی از راجول معلوم باد که هر طایفه که  
نوزده شود از اسهال و بعضی اول در معده و بعضی دوم در جگر و بعضی سوم  
در اندامها و از هر بعضی چیزی که قوه مغیره از تمام کرده باشد همانند و فصل  
بطریق دفع شود فصل اول تحت و اسهال و تدریس آن یاد کرده شد دفع شود  
فصل دوم با در راجول باغ و منفعت از راجول آنست که در در بدن او  
بیشتر است و استغناء و سیخ تدریس که از تر بود زایل کند و تدریس عرق النس  
باید آنست که عرق فصلی و بعضی سیم است و طریق دفع آن کزرها و باریک که اگر  
مسام گویند بعضی فصلی بخار است که از نیمه تن دفع شود و از آنستوان  
درید و بعضی شونج که بر پوست بماند و بعضی عرق است که آن مسام میزدن آید و در  
وقت چار عرق کند را است باید و هوا و کرم و حجامت عرق بسیار که رطوبت اصل  
کم نماید و در راجول بود و تدریس مخاط که رطوبت غلیظ است که از سبزه پنه  
نمود آید و بجا سیاه و مانعی بدان پاک شود مثل سکه و صرع و مانند آن و غلط و  
فقره و بجا سرکه و شراب که بر سنگسار کرم میزد و بجا رطوبت با بون و پودینه

عرق آرد



و غرض سفید و قنطاری و عطرین و صبر سوده بوئیدن عطر و مخاطی بسیار آرد و ترساید  
که از دهان و زبان و کام آید آمدن آن دماغ چشم و گوش و خلق و کلو و صخره و سده  
را نفع داند خاصه در زستان و مردم مرطوب را و غرضه بالکامه و سرکه و خردل  
و عاقر قرحا و مویز و صفت و ایاب غیر بعضی یا مجموع در حمام یا با گرم فایده دارد  
و ترسیدنیان فعل او در کفراغ ضعیف بود و ماده که بزودتر یک بعضی باشد آرد  
در دلیشت و سرینج و هوای آنرا مناسب است گرم تر از آب را و که کتب داند از  
بغض و تشنه داند که مجوده باید ساخت و بلغ مزاج را از جادو شیر و سکنج و مغل و  
نمک هند و شحم غنظل و زنجبیل و سورخا و تخم کرفس و چند سیدستر و قطر در زینا  
و انزروت و برک سدر ارباب هر زهره شاف سازند و تدریس حقیقتی فعل او از شاف قوی  
تر بود و که که معده او ضعیف باشد در او و فشیان آنکه یا اما سوسه و جراحته بر سر سوسه  
تدریس به از حقیقت نیست از بهر آنکه بخار ماده از دماغ فرو آید و بر منها حقیقت نماید  
که به جهت آنکه گاه باشد که معده در ده بار یک بر آید و اگر حقیقت از جهت در دلیشت  
و کرده و که گاه هر کند بیمار بقا کنید و سر با این نمک اگر از بهر در مناف هر کند بیمار  
بزالو خنجر چنانکه شکم او آویخته و سرد سینه بر بالشی افراشته و بیمار باید که در آن  
حال از عطر و سرفه خود را نگاه دارد و معده از متدل از حقیقت پیچیده متقال  
المت و شکم را به سوس به آب کخته و آب چغندر و روغن زیت یا روغن زرد  
یا کسانو در حقیقت و در معده و قولنج از حلیه صفت نمک و بوره نماید  
لغابا و بنفشه و کک مشید و در حقیقت در معده و قولنج از حلیه و قنطاریان  
بیره و تخم کرفس و سداب چاره نباشد و در بعضی حقیقت الکامه و فرفون  
چند سیدستر و از بهر در سرد چشم و گوش شحم غنظل و از بهر سوسه و شاف  
و شیش آن از طین خنکاش و روغن کل کنند در حقیقت افیون و آب کسینز



٥٧٧



۱۱  
کرم تغییر کند و حرکت داد از بگرد این حال و طبع است که اثر اعراض فانی  
توثر از اثر دیگر مسبب است و بعضی اعراض فانی تن مردم کرم کند و اخلاط و ارواح  
مثل غم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سر کند و غم و ترس و نویری  
و غم عظیم صغیر را بکشد آرد و رنگ روز در سازد و مردم کرم مزاج را بپایان دارد  
و مرطوب و سرد و اسود دانه و تن دی رنگ در وی را افزوده و غیره کند و مردم  
شاد کام را اثر بیری و پیر تر پیدا شود و شادی و خطر از و دل تمام شاد شود و کینه  
گیرد و روح اطلب شاد دل بیرون رود و بمحافل و هلاک شود و ترس بسیار  
را از اندرون تن بدل فرستد و آنجا خفته شود و بمحافل و مردن محافل اندوه و ترس  
کثر باشد از آنکه از جهت شادی بیکار و بخلی رنگ در وی مسخ کند و غرق روان گردد  
بآخر زرد شود و منقوع امیدوار از بخت شادی معتدل و مطرت نویدی همچون افزوده  
از اندیشه خالی بودن خاطر طبع کند دارد و حرارت غریزی منقیف کند و اندیشه و توفیق  
سفر کردن و شکار و کارهای عجیب دیدن از بیماریها و دسوسه عشق برانند و علاج چشم  
بشرقیای سود و حکایتها خنده ناک و خاطر نمودن دوستان و محبتشان و علاج اندوه  
ترس با امید و قوی و بملامه و لذت و لذت و آواز با بلند و شراب و مفرصای کرم **فصل**  
**در تدریس پیران مزاج مردم پیر سرد و خشک بود و پیران مردم پیر شود و تدریس**  
**بکرم و تری باید نمود و کرمایه در و غنای معتدل مثل روغن کوسن و یا سمین و شراب**  
انزک و در بستر کرم تکیه نماید و خوشبختی و شادی و از ترس و اندوه و چیز با سر و مثل  
کافور و نیلوفر و ترسیا و در باید بود و از بهر او بد و بویهای نافهش نیز نگاه دارد و غنای  
بتغاری و اندک اندک باید خورد و بویا و سپردن آمدن حمام پیران را طعام توانی بود  
کرمایه طعامت پیر خورد مکر در معده رطوبت بود و بر طبقه علاج رو با آب و شیر تازان که در  
سودا و تدریس نشود سودا دارد و کرمیخ بشیر یا عسل و قرقانیده دارد و کرمیخ یا عسل



دارد و اگر طبع خشک بود بخورزم بسجای با یک سته برک کربن بخورند و مقدار آن  
تخم معصنه کوفته در وی بجوشانند سفوف دارد و اجابت کند و درم مصطکی کوفته میل  
نمایند و اگر طبع را پاک سازد و چهار درم افیون و چند انچه خشک و قدری تخم معصنه هم  
بکوبند و بخورند اجابت کند و تا ضرورت کلی نشود و سیه انرا فصد نمایند کرد و طعام آن  
کوشک آید و حلیم کنند و در حشته که در و در حینه و اندک زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق  
و در و عالمک و ماده الحیوة فصل شش نیز و هم در ریزه سیه سفوف آن چغندر غم غماید  
سپیدتر از آنکه بپزد و در آن چغندر که در سفوف او بر جوشانند و کرسنگی و پو ابر و سوا  
و کرم و پیاده رفتند و طعام و آب شور و مانند آن مثلا اگر هوا گرم بود تخم ترک باید کرد  
و دیگر با عذت باید نمود و اگر سرما بود جایگاه کث و ده باید قرار گرفت تا مناسب هوا  
خور کنند و اول فصد باید کرد یا بمسمل تن را پاک سازند و در امتلا بر سفوف بناید  
لشست و چغندر در منزل خود و ایند طعام بلید خورد و اگر در کرمات شسته شود  
مثقال تخم حرقه لبر که خورند تشنگی زایل کند و آب بسره که آمیخته تشنگی براند و سرفه  
پوشیده باید داشت و یکاهم سواری شویب آب سرد باید در منزل چینه و  
مان و کف پای و عضله ها بر روغن بنفشه و کرم مانند آن چرب باید کرد و اگر سیم باد  
معلوم باشد شیشه و دیوان پوشیده بران زحمت جبر نمایند و پیاز بریده با روغن سفوف  
در روغن به پنبه بر کشیدن و اگر کرم را سموم در یافته باشد آب سرد بر دست و پا باید  
نخست و اگر در آب سرو نشاندن در روغن کل و کلاب و آب بید بر سر او گذارند  
خیار و بادرنک و بیک حرقه خورند و هر لحظه آب غرغره کنند و در جبهه بخورند و اگر  
بیت نگیرد شیر و روغن موافق بود و اگر سرما بود چغندر بنفشه رسوزد و سبب تشنگی شود  
و خورشید بنفشه کرم کند و دست و پای بر روغن زیتون و زیت چوب کرده گرم  
سازد و در طعام سرد و روغن خورند و سه پیاله مصلحت پاشناب کفنه انقباض



تاثير نكند و سرما زده را نيك گرم انكوت يا مثنت يا باماء العل خل كرده بپهند سود دارد و بنگام  
سوزش چشم آتش نبايد رفت و اگر يارنگ بچرد اندوآز زده شود در آب گرم بپاشند  
تا خون بيرون بگردد و اندك سرکه و آب طلا نمائند و اگر يار سياه شود يا سبز نشانه  
شدن بجهت غير از جدا كردن نديسير است و اگر از نادر آفتاب رنگ در متغير شود بجهت  
اين بول يا مسويه تخم مرغ يا كينه حل كرده يا صمغ بر در طلا كنند اثر آن باز دارد و پياز در  
بسه كه مفرق آنها باز دارد و در غشيه مثبت و با بونه در عضليا ماندين ماندي زاييل كنند  
و مسافر در ياد دل كه در گشت در آيد اگر قرص يا كينه بپاشد داد ما بخور آرم كيرد و اگر از  
حد گذرد بلبست نار لوده و اسبر و انار و غوره و سماق و صمغ بوزنه بچست نم نموده  
قوت دهد خاصه اگر با لوده باشد **باب دوم** در بيان حد طب و منفعت جزاء  
علي و ارکان و مزاج و مستمست بر نوزده فصل اول در بيان حد طب و موضع  
آن طب علميت است طبيب بدان علم در حال تن مردم نگاه كنند و ندرست بر در نگاه دارد  
و اگر بيمار گردد بحال صحت باز آرد به آنچه ممكن بود و موضع طب است كه بداني كه  
اسباب جمله كائينات از تن مردم از بستر ندرست و بيماريت و طبيب اين سخن و احوال  
و كيفيت لطف در آن معلوم نمايد و آن چهار سبب است مادي و فاعلي و هوري و  
غائي اسباب مادي كه نزديك تن در است و بيماري پديد آيد به حقوق است با  
روح دوم سبب فاعلي و آنچه از آن مادي كه احوال تن مردم بر فاعلي است نگاه دارد و سبب  
تغذيه كرده و اگر بر خلاف آن باشد كه احوال تن مردم بگرداند و سبب بيماري شود  
و طببيان آنرا اسباب سببه گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب و دار و دوا سوم  
خواب و بيداري چهارم حرکت و سکون پنجم استغراغ و عرق و چیزی که از سينه اين  
سبب اعراض نشانه چيز غم و نشاط در ميوه سبب هور در آن تركيب و قوتها که در  
مزان پديد آيد چهارم غائي قوت افعال است که از معرفت قوه در ذراع که در  
حاصل كرده **فصل دوم** در بيان منفعت طب معلوم ماد كه تن مردم مركب از ماده و صورت



و ماده آتست که از چهار چیز که با یکدیگر سازنده و آمیزند و آمیزش در  
و این هر یک در یک است و بسبب سازندگی مادی از اینها سه است که هر یک  
فوقش در این طبیعت و صورت همیشه است آن را که ماده با هم افتاده و آمیزش در این  
شود و کار صورت کار نیست بگوشتش و قدر کار ماده بطبع هرگز کار که بشود و گوشتش  
باشد و کار که بطبع بگوشت نیاید و این سبب بود تغییر احوال مردم را و اسباب  
که در باب گذشته مذکور است بهجت در در این می کنند پس ضرورت چیزی با نیست که  
صورت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی از انبیاء داشته و منقوت طب است  
که سبب تدبیرات احوال تن ازل بلامت تر از احوال تن دیگر باشد که از تدبیر طب  
خالی بود و اگر کسی را بیماری شود آسان تر و در حال فویش اند  
در بیان منفعت جزء علی و علی طب و منفعت طب نکاه بر استن تن درستی و از این که در  
بیمار از بجز بقاء سودمند و دور از استن آنچه زیانکار بود طبیب باید که اول موضوع  
طب بداند و قدر است و بیمار را بداند و سبب هر یک این جمله جزء علی گویند  
و جزء عمای آنست که بداند که تن درستی چگونه نگاه توان داشت و بیماری  
چگونه زایل توان شد و در هر شحفه که این معانی برین جمله بداند طبیب کامل باشد  
العمل کند و اگر کند حسرت آنکه عرض از جزء علی و شرط طبیب نه آنست که  
بداند که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم** در بیان ارکان انواع آن چهار است  
خاک و آب و هوا و آتش هر چهار را محال یکدیگرند اگر چه ماده در ادلی  
در هم کائنات این چهارند و هیچ یک را بر طبیعت و صورت او نتوان یافت  
و میان هر چهار که آمیخته شده اند از اجزای پدید آمده و صورت قوت هر یک  
باطل شده و این دو که آنست و آن شکل است و آنست و در سبب بود آن هوا  
است و آتش صفت در بیان شناختن زمین و احوال از زمین چیست  
نسط جائی پایین دیگر ای کائنات و آنرا آرام داند و اگر در از زمین



آزاد باز بجای خود رود و گرانزد و اینست که فرود از آتش است و سبب آن  
که بطبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آتشت که هر چیز از  
پایدار گردد و بران گذشتن بنهند همانند **در بیان آوای احوال آن**  
آب لیسط است و جایگاه او آتشت که گرد همه روز زمین در آمده و از زمین  
بیشتر است نسبت با هوا اگر آتشت و خپاس باز زمین سبب آنکه پاره از  
زمین برهنه شده عنایت آفریدگار تبارک و تعالی تاریخ شمالی را برهنه از  
گرد تا از نگاه مردم و جانور باشد و هوا و گوشت و مردمان ستر است باشند و چون  
معلوم است که بعضی جانوانرا از آب چاره نیست پاره زمین جایگاه آب و  
زمین یکی گردد و آب را در زمین برانده گردد تا همه جانها بکرا بر سرسد و بطبع  
آب سرد و تر است و خاصیت او آتشت که برانده شود و آستان بهم آید و  
جمع شود و نفع و مشکلیها زد و قبول کند لکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم  
آتشت که دیگر ارکان لیسط او قبول نمیتوانست نماید **در بیان احوال**  
هوا و آن جسمی لیسط است و جایگاه او بالاتر از آب و فرود از آتش بود  
و بطبع او گرم است و تر و هوا از آب فرمان بردار است از قوام هواست و هر  
چه غلیظ بود بهر چه رسد او را الوده کند مثل غل و هوا در غایت لطافت ترین  
الوده **در بیان احوال آتش و آن جسمی لیسط است و جایگاه بالا**  
بیمه ارکان و در غایت سبکی و اوج الحقیقت مطلق گویند و بطبع او گرم و خشک است  
و منفعت او آنکه همه چیز را بسید و بخت شود و اجزاء را باو ابوت او در همه جسمها گذر کند  
و در آرزو زمین از خشک شود و معنی همه کثیبات از زمین جدا را ارکان حاصل است  
**در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلها گذشت** مذکور است حکمای  
صورت و ماده گویند و به صورت مخالف یکدیگر نزد هرگاه صورت و گوشت میکنند  
که در صورت و طبیعت و در میان پیدا آید از مزاج گویند مثل آنکه در سردی



و اگر معتدل باشد و خشکی برتری غلبه کند گویند مزاج خشک است و اگر تر برتری غلبه کند  
 بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر برتری و خشکی معتدل باشد و گرم بر سرد و غلبه کند  
 گویند مزاج گرم است و اگر سردی غلبه کند گویند مزاج گرم است و اگر سرد بر سردی غلبه کند  
 گویند مزاج سرد است این انواع را مزاج مغیره گویند و هرگاه صورت برابر نماید  
 صورت غالب بود و در صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب بداند که گرم و خشک و گرم  
 و تر و سرد و خشک و سرد و تر و سرد و تر و گرم و تر و گرم و خشک پس انواع مزاج  
 باشد یکی معتدل و چهار مغیره و چهار مرکب **فصل دوم** در مزاج معتدل اعتدال معتدل  
 آنست که ترکیب اجزای امکان در دو برابر و قوت صورت را راست باشد و این معتدل  
 در عالم موجودیت و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که از هر اندامها در قوت  
 عصب و گوشت و استخوان و ریه یک را آنقدر که در سرد و خشکی و تر که باید و مزاج که  
 را شاید پیدا آید باشد و هر اندام از اندامها مزاجی و اعتدال را هرگاه از مزاج  
 آن شخص معتدل باشد و اگر از آن حد بود اعتدال آن شخص محبط گردد و مزاج هر اندام را در هر شخص حسبیت که  
 از مزاج هر شخص خشک است و اگر آن برابری کنند و چون مزاج اندامها برابر کنند  
 از مزاج معتدل پیدا آید نه معتدل و از مزاج اندامها مزاج پوست با اعتدال  
 نزدیکترین خاصه مزاج پوست است و خشک است که مردم چیزها در گرم را  
 بر خشک و کف و دست ملاطفه نمایند **فصل سوم** در بیان سال عمر مردم از روز  
 ولادت تا یازده سال حال پروردن و بالیدن بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد  
 از یازده سال بر جای جوانی مانند و بعد از آن تا شصت سال که نهم باشد بعد از آن معتدل  
 سالگی پس گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و نزدیک جوانی تر و پختگی کمتر میشود و گرم  
 غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوان معتدل تر از مزاج پختگی باشد  
 لیکن نسبت با مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پسر گرم مطلق باشد و در سن که

آن شخص معتدل باشد و اگر از آن حد بود اعتدال آن شخص محبط گردد و مزاج هر اندام را در هر شخص حسبیت که از مزاج هر شخص خشک است و اگر آن برابری کنند و چون مزاج اندامها برابر کنند از مزاج معتدل پیدا آید نه معتدل و از مزاج اندامها مزاج پوست با اعتدال نزدیکترین خاصه مزاج پوست است و خشک است که مردم چیزها در گرم را بر خشک و کف و دست ملاطفه نمایند



کمتر تر شود و در سیری گرم تر تر عرض می شود تا آخر عمر پس مردم بهشت باید از  
زندگی مانند پس حرارت در طبیعت در چهل سالگی کمتر می شود و بار خف می شود و بگری می شود  
کار باور یا نشناخته اند که فرغ چراغ روغنی کم میکند و باره بجهت از اندیشه تا خشک می شود و در کف  
بش در کلید می بینید و این جز صفا نیست و از غذا بدل آن نباید و به هم لغصان است  
و بدل آن که خف می شود و اصل نخوف و تر غریب سرد و تر جمیع کرد و تا آن حرارت را فرو  
بدین سبب همیشه باقی نماند و طبعان این مرکب گویند **فصل در بیان مزاج**  
اندامها از اقسام مردم و اخلاط که در تنها است قیاس کنند و دل همه گرم تر باشد پس خف  
نتر باشد پس جگر و معده و خف دیگر رگها و گوشت تر است و خف اندامها و اخلاط  
خود را قیاس کنند بلیتم سرد تر از همه باشد پس مو و استخوان و عروق و دریا با و تر و غش  
عصب و نخاع و دماغ و چیز اندامها و اخلاط تر قیاس کنند بلیتم است و دریا با  
و شش و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت کرده و چیز اندامها از خشک قیاس  
کنند بخت مو است و استخوان و عروق و دریا با و تر و غش و رگ و عصب و دل  
**فصل در بیان مزاج احوال** احوال مزاج اصلی هر کس که مایل بختی بود و کرات  
او در همه احوال همان ماند و آنکه مزاج اصلی او سردی و تر کس اید احوال او  
او به بیان ماند و سپرز و دنا شیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک است در قوای خف  
و گرمی و در غالب شعله و چیز از آن در کز به بهر کس و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در  
نیک و در سپرز به حال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کسولت نیک باشد **فصل**  
چهاردهم در بیان خلط و آن بطولست روان در تن مردم و جای طبع آن رگها و  
و اندامها که میان است ده است چهره و معده و سپرز و زهره و اخلاط و خف و عصب و شش  
و آنرا طبعی گویند و آنچه بدست نا طبعی باشد و اخلاط چهار است خف و بلیتم و صفر و سودا  
**فصل در بیان احوال** خف و بلیتم و سودا و صفر و شش و تو که در جگر و کبد می در  
معده و خف و رگ و قوام آن چو کشکاب بعد از آنکه کلسی گویند و کلسی که از معده



بجای دیگر را باید بگردانید و رنگ دیگر را بدو رنگ دیگر که در وقت خوردن در  
شود و غذا کرد و در آنجا که رنگ آن آید از حرارت دل گرم تر شود و قوام آن رقیق  
تر از رنگ آن شود و در وقت طبع رنگ آن سرخ و بوی آن خوش و طعم آن شیرین  
و قوام آن معتدل بود و در وقت طبعی رنگ در دهن با شدگی آنکه مزاج او دیگر در آن  
تر باشد و در وقت طبعی آنکه غلیظ با و بیامیزد نوع دوم آنکه فضل منزه بود و سودا  
در او کم باشد و در وقت طبعی او بوی و طعم او دیگر از آن و قوام او رقیق و طعم او در  
کف و سودا قوام او را غلیظ و رنگ او سیر و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم او  
سرخ او کمتر و طعم او رقیق و اگر حرارت بعد طعم او شود و قوام او غلیظ کند و اگر  
حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند **فصل در بیان**  
احوال بلغم شیرین باید دانست که بلغم در نوع با شد طبعی و با طبعی آن است که طعم  
شیرین بود و قیاس با مزاج منزه و سودا سرخ باشد و نسبت با مزاج ترش  
شیرین باشد و بلغم با طبعی چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد از آن رطوبت مایه  
کوین نوع دوم غلیظ باشد از آن مخاطی کوین نوع سوم غلیظ تر از راجی کوین نوع  
چهارم غلیظ باشد از آن جسمی کوین اما طعم رطوبت مایه شیرین تر باشد و اگر حرارت  
بیا میزد طعم آن شود شور و بلغم غلیظ طعم نازد و از آن رقیق کوین نوع کوین مزه و  
آنچه منزه است شور نوع بلغم و آنچه سودا میامیزد ترش و عفن باشد **فصل در بیان**  
بیان منزه و احوال آن منزه و نوع بلغم طبیعی و با طبعی قوام او رقیق تر از قوام طعم بود  
و بوی آن سبکتر از جهت آنکه منزه کف و نسبت در رنگ او سرخ و طعم او تلخ و شیرین و بوی  
او گرم و خشک و تولد او در جگر با و صفرا غیر طبیعی است نوع دیگری آنکه در مزاج زیاد  
که در آن آنکه باید در دم آنکه بوی که ترش و شیرین که در سیوم آنکه چیز را در میان میزد و  
خون را غیر طبعی رنگ او سرخ باشد از آن جسمی کوین و اگر بلغم با و بیامیزد و قوام او غلیظ  
کند و کمتر از دیگر و رنگ او همچون زردی تخم مرغ باشد از آنجی کوین که در تولد صفرا در جگر



نیز اگرانی گویند تب از و کمتر شود جهت آنکه معده او را بجهت  
دفع نماید با بسیار و با عسل که صفرا بسوزد و رنگ زردی را که در دانه صفراوی زردی  
گویند بدتر می نماید و نوعی دیگر از صفرا بسوزد و رنگ او سیاه آنرا صفراوی  
سودا گویند طبع او تند و ترش زمین از آن بوشد و مکنس نزدیکی آن نزد  
از و برود تا اگر گذرد و سحر پیدا شود و اما زردی را از و بدتر باشد و حکم زیر دارد و شفا  
صفرا آنست که خفیه بویوت او در گساکر کند و باطراف رسد و دیگر آنکه شش را بصفر بیشتر  
حاجت از بهر آنکه مختل و سبک است و همیشه و مختل و سبکی و حرکت در و بر و بویوت  
صفرا بویوت و از زهره صفرا پاره نبوده خود آید و آنرا از بلغم بسوزد و ثقل را در آن کند  
تیز آن عضله معده را جز در با حاجت بر خیزد و هرگاه آن منقبض شود و صفرا برود  
نیاید نوعی قویج تولید کند و گاهی در رد و با گرم دراز و کوردانه بدید آید و حرارت با صفرا  
بیشتر باشد در وقت خشم و از غذا ناگرم و خشکوار کار یا فرخی زیاده کرد **در فصل**  
در بیان سودا و خلط او و نوع بوی طبیعی و غیر طبیعی در در فحشست و در آن تر از خون  
بوی طبع او سرد و خشک و رنگ او سیاه و طعم او آمیخته از ترش و شیرین و تلخ و دراز  
سیر بوی و از غشا و اندیشها در بخت و غذا با سرد و خشک و در فصل خریف سودا  
و سودا غیر طبیعی انواع است یکی آنست که خلط که سوخته شود و ثقل آن سودا را  
که در او بلغم سوخته شود و ثقل آن سودا گردد اگر خلط بلغم رفت بد و ثقل آن شود با  
و اگر غلیظ تر بوی طعم آن ترش یا شور باشد اگر قلیح سوخته طعم آن آمیخته از ترش و شیرین  
شور بوی و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زمین از آن بوشد و مکنس بگردان آن  
تر از غلظتها و دیگر بوی لیکن غلیظ زرد پذیرد و نوعی دیگر از سودا غیر طبیعی آنست که بر  
گاه سیر ضعیف گردد سودا کمتر بخود کشد سودا با فتنه در رگها بر آید و سودا در وقت  
و غلظتها تولید کند مثل مایه بولیا و بر قان سیاه و هر خلط که در تن دیگران لطیف آن در  
تجلیق یابد و غلیظ او سودا گردد و هر وقت چهار دراز دیر مانده شود جگر ضعیف



و هضم ثانی و ثالث باطل گردد و خلط که در اعضا بود هم سودا شود و خلط صغیر است  
 به زرد و لطیف آن صفرا و غیره طبیعی و غلیظ آن سودا و نا طبیعی باشد و منقح سودا  
 آنست که خون بد و تورک و دود و غیره صفوی که در غذای سودا باید بد و رسیده  
 آنخوان و غنوف و آنچه فضل باشد از خون جدا گردد و پس در آن بد میفتد که میان  
 سپید و جگر بود پاره سودا بمجده ریزد و میل طعام پیدا آید و هضم سیان و در در که افرا  
 و فکر بسیار کنند بسیار بود **فصل دهم** در بیان هضم و احوال آن هضم صیانت  
 اول و رمده مردم در جگر میوم در رگها چهارم در اندامها و در هضم فضل نایاب  
 بهمان فضل هضم اول خبر و یاد دین کرده و هضم هضم **فصل یازدهم** در بیان هضم فضل نایاب  
 دین کرده و هضم هضم هضم هضم هضم در آید و هضم میوم سودا بود و پس در آید  
 و فضل هضم میوم و چهارم بعضی بتجلیل دین شود و محسوس نباشد و بعضی لوی و سطح دین  
 شود و بعضی بمقتضای محسوس و نامحسوس دین شود و محسوس هضم پنبه و گوش و منفذ نامحسوس  
 ماست و آنچه بجانب ماست آید بعضی طبیعی بود مثل نور و ناض و بعضی غیر طبیعی باشد که  
 خارش و بعضی و برص و اما سدا و ریش **فصل بیستم** در بیان اندامها لبط و آن  
 هفت فصل است **فصل اول** در بیان فرق میان اندام مرکب و لبط اندام در نوع  
 لبط و مرکب لبط اندامها یکی آن بود مثل آنخوان و گوشت و عصب که همه یک  
 اندامند بنسب اندامها لبط گوشت و هر یک ازین اجزاء همان نام دارد و یک آنخوان سر  
 و یار و گوشت دست و یار که آلت گزینند و بمقتضای سیدن **فصل بیست و یکم** و داد آن  
 و یار که آلت رفته و بمقتضای سیدن بود و مرکب از یار آن گوشت که آنخوان و عصب و  
 گوشت و پوست و غشا ترکیب یافته **فصل بیست و دوم** در بیان هضم آنخوان و احوال  
 آن آنخوان جسمی خشک بود و سخت تر از اندامهاست و او را احسن است و بنیاد  
 همه تن و اندامها در کتایب دست و یارهای بسیار است و عده یارهای آنخوان و دست  
 و چهل هشت یار است بدین تفصیل آنخوانها سر و در پنج دانه بود و عده یارهای از

والبه

و اندامها مرکب آلتها در دم را  
 گوشت و عصب دست



در ریه بر سر و چشم و بینی و رحن است پیداست و استخوان سمیت پاره است دو  
استخوان مخفی از چهار درز الگینی و لام و صهار پاره دیوارها و سر است یکی استخوان  
لیت پنهان و دو استخوان بنا گوش و یک استخوان لیس که جمال سرو قاعده دماغ است  
و استخوان اندام سر و پسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ است از هر سول  
دو پاره صدغ ظاهر است و استخوانک چهارده پاره بود و پاره اصل پسته است و دواز  
ده پاره از درز یا معلوم است و از بنجله دو پاره و استخوان پسته است که دندانها بر  
از بنجله استخوان حرو پایی توان شمرد و عدد آن می دهیست جلته نجاه و نه پاره باشد  
و میرای که پاره است هفت مهر کردن و دوازده مهره پشت و پنج مهر کمرگاه و سه  
مهره سرین و سه مهره ششگاه و استخوانها بر دو سول و پسته و چهار پاره است از هر سول  
دوازده پاره بود و پاره پسته پسته و از بنجله مهره ها هفت پاره را پسته کوبند  
با استخوانها سرینه پسته است و استخوانها سرینه هفت پاره بود و از هر دو پاره  
با پسته یان سرینه پسته و پسته کردن دو پاره است استخوان کشف که مشنه کوبند  
پاره است بعضی اصحاب شریح گفته مشنه مردم دو پاره است استخوانت مخصوص بادی بود  
و دیگر صوایات را نیز استخوان دست شصت پاره بود بدین تفصیل باز دو یک سول  
دو پاره خنده دست پسته پاره و عظم زاویه که یکف در آمده استخوان پسته دست  
پاره بود باز شش کوبند چهار انگشت پسته است زود بهم نهاده شود انگشتان  
پسته و پسته هر انگشت سه پاره بود استخوان تهیه پاره است استخوان  
پای از ران تا بقدم شصت پاره هر پاره پاره بدین تفصیل استخوان یک پاره است  
ساق بود دو پاره بر سر از نو یک استخوان است عینه الرکبه کوبند مشنه یک پاره یک استخوان  
پاشنه یک پاره استخوان کف پای بر جانب شش قدم دو پاره است استخوان کف کعبه  
است و خنده چهار پاره است استخوان پسته پاره بود استخوانها انگشت نای چهارده  
پاره است بغیر از استخوان لای که یک لای است که صخره است و آنچه در ذل و میان انگشتان

پاره هر انگشت سه پاره است  
پاره هر انگشت سه پاره است  
پاره هر انگشت سه پاره است



**فصل سوم** در شناختن عروق و اعصاب و حرکت  
از تیر و بر سر مشانه و دندان بهلوانا پیداست و اگر کسی رسد عضله از استخوان گرفته  
نشود و صخره عروق نیست و در این در حرکت است که اگر استخوان بود از اسید و بولانی  
صلق و لسان رسیدی و سر عروق و مغز و دم زدن در قواب لبیب لکیم را  
البتاده لبته نشود و کوش عروق نیست مثل بادبانی تا از بازو بدو در آید و قصبه  
مثل عروق نیست تا از نفس که ده بازو ماده نزله اثر نکند و میده آفرین است  
که نیست مردم در انست سه مهره بود تا راست برون توالت نیست که اگر استخوان  
بود در موجب در دو پنج میشد **فصل چهارم** در شناختن عصب و غضب است  
در کشته نشود آلت حس و حرکت بود و از جمله عصب یک جوف از دماغ رسد و  
بجسم در آمده نورسینای در آن تجوید بگذرد و چشم رسد و عصب سه نوع است  
سه بصورت مانند یکدیگر و منفعت هر یک دیگر است نوع اول که از دماغ رسد و نوع دوم  
که خلیفه دماغ است و قوت حس و حرکت بتحت این عصب در همه تن است نوع دوم  
که آن از سر استخوان رسد و با استخوان دیگر پیوسته و قوت در هم ترازا اول بود  
این را رباط گویند نوع سوم آنچه از هر دو نوع است از او تر گویند رباط عضله  
از زیر نوع بود و این را هم حس و حرکت بهره است و اصل قوت حس و حرکت از دماغ  
است و آلت هر دو عصب است و همچنین که در صفت را یافته است و کی حرکت در تن  
از عصبها و در کما نیز هست اگر ارفم گویند و م بگویند لطیف اند که در تن  
است حس پوست بدن عصب بود و سرخ رنگ پوست مردم از گوشت و خون  
هم از میان رگهاست و مورد عرق و شوره که بر پوست پدید آید از م ظاهر  
گردد و قوت حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که از استخوان  
عصب قوت از دماغ باند اسما رسد اگر چه حس لمس پوست و حرکت  
همه تن را هست اما حس دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن همه در



تر است و عصبها همه تحت است یکی از سوراخ است و یکی از لایه بر یکدیگر  
از عصبها مرمره است و گردن پیرون آمده و باید از مایه پیوسته مکرر عصب  
که تا سینه نخاع واقع شده که آن تحت فرد است اما عصبها که تحت است تحت  
از دماغ و تحت از گردن و در از زده از نخاع است و هیچ تحت از نخاع  
که گاه و قطره و یکی از مایه نخاع مهر است جمله سینه و تحت تحت و یکدیگر  
و میان معده و دماغ مشارکت است و توقف از عصبهای دماغ که یک شاخ آن در  
غشای سینه و عضله آن در دل و کتف و معده و جگر و حشا پیرا کرده  
ببیند سبب هر گاه مردم بوزن افوش یا چیز را گیرند توهم کنند عتشان و فرستاده  
معده ضعیف بود و هم نیک شود و بخارید که بوسه بر آید و قدرت آن بدماغ  
رسد و فائده دال تن عصبها است که اگر در اندامی تشنج یا سست واقع  
شود و سایر عصبها را علیج کنند و بر نه و پشت نهادند تا تون را از  
بر عصبها رسد باذن الله تعالی **فصل** در تشنج عصبها اصل عضله عصب است  
که آنرا در ترمین یک عضله و ترمین از استخوان رسته و یک شاخ از میان ترم  
راست کشیده شده است شاخ محور گویند و باقی بر سان یعنی از نیم باز  
شده و میان لیفها بگوشت در شده تا بدیکر عضله پس دیگر یله و لیفها باز  
آمده تا بخور استخوان دیگر عضله پیوسته شده و لیفها میان گاه عضله  
ترباشد بدان سبب میان سطر و بود و سوراخ یک ترم بر شکل هلیله  
مجموع این و خور و لیفها و گوشت و عشا را عضله گویند و عشا جسم است لطیف  
از عصبها و رابط یافته شده و منفذ عشا دو گونه است اول آنکه عضله میان  
او باشد حس دهد و دوم آنکه عضله را بر شکل و نهادن و لایه از اندرون  
و سپردن شکم را چنان است و لایه باشد و عضله اندامها را در گوشت پی و  
رحم و عصبها چشم و کن رعی و لب و فک چهل و پنج عدد است و عضله ایشان



و لیس و مقعد یا پوست از میوه بعد از عضله که حرکت سر سوراخ بدان باشد  
کثیر از عروق از استخوان و غیر کردن بسته و از استخوان سینه و سوراخ کوش  
هرگاه سر سوراخ پیش بر نوازند و است آفت در عضله باشد جدا بر صبر کردن از استخوان  
سینه و کوش که دارند و است عضله که حرکت سر سوری قفا بدان باشد و از آن  
از مهره کردن بسته و با استخوان پس پیوسته هرگاه سر سوراخ پیش بر نوازند و در آفت  
در آن است عضله نیز چهار عضله که حرکت سر سوراخ است و چپ بدان باشد و در  
پس کردن و در پس سر علیج آن مثل و یک عضله باشد و با استخوان عظم  
از میوه است و دو بعد عضله حلقوم است عضله زبان نه است و از آن ر  
استخوان که کوش در است از پس سر در عضله از کوش زنگ زیر هر رسته  
و عضله که تق شد و یک کوش بدین چهار عضله و دو عضله دیگر از مهره های دیگر  
پشت رسته حرکت کتف نیز بدین دو عضله باشد و عضله باز و پوست و است  
عضله ساعد نزدیک است و عضله تزد و عضله انگشتان است و است و  
عضله دم زدن سینه و عضله که در میان سینه است و است و است و حجاب  
و عضله است یکی سوراخ است و دیگر سوراخ است و سر یک که مهره دو از دم  
رسته از مهره است از اینجا پس بدین از میوه پیوسته و بر استی سر سوراخ که  
و استخوان سینه بر پیوسته و عضله در دم زدن از مهره است از سوراخ که دم  
در خواب و در حال غش حرکت حجاب است و دیگر عضله در دم زدن یاری دهنده از عضله  
پشت چیل و است بعد و عضله است که آنرا یاری عضله الصلیب کوش لیکن هر یک از است  
و است عضله جمع شده و دلیل برین آنکه سرای عضله هر یک از مهره از میوه است و کاه  
و نیز در استگاه بدو پیوسته است پس عضله است که باشد هرگاه این دو عضله کاه  
شود است سوری قفا میل کند و اگر از دیگی کاه شود است کاف آن میل کند و اگر  
و عضله های شکم است و عضله های قصب چهار است و عضله های انشین بدان

بهار



مارادواج

دیده کرد دل برآمده اند که اجزاء دل برآمده شده و دیگر در تجویف راست دل  
برآمده شده و باقی آن بخش گشته یکی نزد و دیگر بزرگ اما خرد بسوی بالا برآمده  
و از سینه بگرفته و نزدیک دو اوجین آمده و این دواج را که در سینه است  
شده و دواج نزدیک دواج غایب از سینه و یکی راعق سبکی و یک شاخ بوق دواج  
آمده و شبکه در زیر دماغ است از شاخها او یافته شده و هر دو شاخ بر دواج در  
آمده اما دواج که گیسب از کفهای کردن یکی سوراخ است و دیگر سوراخ و این است  
از شاخها که باقی است که سوراخ را از چتر کردن برآمده و نزدیک نصیب کفش و می  
نموده در تپش شریان و صولان را که لب می کنند تا آن هر دو یک بزرگ نشود و یکی  
تمام نباشد **نصیب** در سینه فتنه اندامها مرکب و آن هفت فصل است  
**فصل اول** در بیان اندامها مرکب و تواتر آن و آنکه که مردم محتاج اند بدان  
زنده بمانند و تاغذای که مدد قوتی تن از آنست مایه و فرزند آرد و آن غرض  
که آفریدگار تعالی از بهر بدست آوردن و بکار بردن حاصل از زانی دانسته  
تا نیک از بد و سود از زیان بشناسد و بهر آنکه تاغذای بر وجه خوبتر بکار بردند تا در  
تن برضم شود و مدد زندگانی او گردد و او را چهار قوه داده اول را قوه انضاسی  
گویند و حرکت اختیاری و شناختن سود از زیان کار را بدانست و معدن آن انضاس  
است و دوم قوت حیوانی گویند مدد حرارت غریزی و روح حیوانی او است و  
معدن او دلست سیم قوت طبیعی گویند که پرورش تن طعام را بگذارد ایندن  
از دست و معدن او جگر است چهارم را قوت تولد گویند غذا ماده و شایسته جم  
بدوست و معدن اندامها و تولید و تناسل است بپایه دانست که اندامها  
که معدن قوت است آلت بدست آوردن غذا است یا بکار داشتن و کار کردن  
و جمیع جگر در آن و فصل از تن پیرون آوردن و ماده پرورش و تن است و مرکب  
قوت طبیعی است این قوت با قوت از جگر پیرون آید و با قوت با قوت بگذرد



و اینها غذا یا بد و در خون حیوانی و در لایق غریز که مرکب آن خون شریان است از آن  
بزرگ و بسیار است بشرای که بد و تمام از آن است و در همه تن بر آن زنده باشد و پس  
نقص در یافتن سردی در کمر و زینست و همه تن را حاصل و بدن و کشیدن و کشیدن و کشیدن  
در سست و آله آن چشم و سینه و کام و زبانست و مبداء این قوتها و کارها و جنگها  
و احش که از دماغ و در آورده قوت نفسانی است **فصل دوم** در بیان تشريح دماغ  
و احوال آن دماغ عضولست مرکب از ماده نرم و چرب و لزج و از ششاهن و باریک که از  
ششاهن و آورده و در پیرامون شده و از دو غشاکه در دو پیرامونست یکی حماس او  
و دیگر حماس مخفی و اینها است عکلیط و صلب مزاج او سرد و تر است جمله او بد  
بخش از دراز یعنی از پیش سر تا پس سر و در وی تجویف است از لبطون دماغ  
کویند رشت و تجویف از نخه جداست و صلبی هر بخش در پیش دماغ پیدا  
که شبستان بجلت القدی کویند و بوییدن بد است و مغف سردی مزاج او  
آست که از ادراک محسوسات و از قوت تفکر و تدبر کرم نشود و در ارادت  
حیوان در ارادت غریز که دایم از دل بر او میرسد او را معتدل دارد و مغف پیرای  
آنکه از صرقتها و در ارادت و خنکی در و تولد نگردد و مغف چرب و لزج آنکه عصبا از  
روید و شکستند باشد و دفع نری آنکه در کات و محسوسات را از دریا آورد  
شرایک که بد دماغ در آورده و در هم یافته شده و در نهان هر یک گشاده شده و در  
حاصل آمده طبیبان آنرا منصره کویند و خون که در رگها میگذرد خنثی آنجا گردد  
و در شکستها و او بگردد و عجز از دماغ نزدیک خوف و شاکسته غذا او گردد و از  
تجویف دماغ تجویف او بزرگتر است و میان سرد تر و آخن از میان گهتر تا  
بدرج چنان بیداری که نخاع و بنال دماغ است و هر که در میان تجویف است  
حکماء آنرا روح کویند و محل قوت ادراک محسوسات روح تجویف کشنده است  
و تجویف میان هم چون مغف نیست میان هر دو تا هر چه بجز کشنده است ادراک



بازگشتن سبب و سبب بدین سبب میانه محل  
وقت افکار آمدن از راه ادراک یافتن وقت گزند و نیک گزند و نیک گزند و نیک گزند  
وقت حلقه سیاه و سیاه کام یاد آوردن از وی از خود و محل ادراک از ادراک  
که در جسم دماغ است بر تن با و با جو شدن است که در رحم یافته و پیوسته بعد  
از آنکه تریزید کوید و از دماغ که قاعده سقف میانه است و در جانب کوف  
از آنکه دوده کوید از سر آنکه پاره دراز نیست و در طول دماغ که از دو جانب  
است و قاعده سقف او را دوده کوید و معنی دوده آنست که کام دراز تر  
همیشه و کام کوتاه مثل حرکت کرم و فضله دماغ در دو مجرای شش و اما این دو  
مجرا یا کرده آمدن از مجرای و نهایت آن بر سان قمع است سر او کشاده و آخر  
او تنگ بدین سبب او را قمع کوید از میان دماغ آمده و در هر دو مجرای دماغ و در  
غده که میان غشای صلب و سطح آن تنگ کشاده و فضله دماغ بدان مجرای کام خود  
آید و مجرای که بین آن اندکی کوید و سر آن آخوال که بر شکل مصفا است فضله  
پشت بدین مجرای و در آید باذن الله تعالی **فصل** سیم در تشريح چشم و احوال آن  
چشم عضو است مرکب از طبقات و رطوبتها و عضلات و غشایا و در کتب و ابواب  
و تشريحها و ترتیب هر یک چنانست که اول سه طبقه در کاسه چشم خلق کرده اول را که  
ماس استخوانی است طبقه صلبه کوید و دوم طبقه سیم را شکله کوید و سیم  
در میان این سه طبقه نهاده اول زجاجیه دوم جلديه سیم برصیه اول زجاجیه از  
به آن کوید که مثل لکینه که از خسته رنگ او سبز بود و جهت آنکه از کوید و نیست دوم  
را جلديه که کوید صافست و در آن هم چینه رخ و شکل او گرد است بر سان زاله در تیره  
نیز کوید و رطوبت سیم را برصیه کوید و تمام چینه سیمه هم رخ است و جلديه  
در میان زجاجیه و برصیه است زجاجیه غذا را می کشد و برصیه قوت آفتاب

است و حرکت انبساط و انقباض  
بر سان زجاجیه و او را دماغه



در افشان از دوزخ می آید تا بند ریج بود برسد و چهار طبقه دیگر است اول طبقه  
کویت از بهر آنکه همچون نار غنک است و دریم این عینیه گویند چنانکه آنکه بر موهن  
خفته و بر سان دانه انگور است هرگاه آن قویه لبه شود پشای باطل شود و رنگ  
این طبقه آسمان کولست از بهر آنکه بهیم رنگی نوردیده را موافق تر از آسمان کولست  
و از اندرون این طبقه چلهای نهان کنند تا محل از نگاه دارد و بگذارد که دیگر باره پیش  
فتیه کند و بهیم را فرینه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفاف است و تراشیده و طبقه  
چهارم را ملته گویند که بر او کولت سپیده و چرب و لوسلای چشم آخته بود و بر  
طبقه و نین شده و کولت پذیرفته بدین سبب ملته گویند و عصبها در نوز است  
یکی عصب بینایی است و از اندرون این طبقه در نوز است بر خلاف این عصبها در  
عصب حرکت است اما از کنار جوف اول رسته از دماغ گرفته و بیرون آمده و آنکه یکی از  
سور است و یکی از سوی این لبوی راست است رسته بهی آمده و آنکه از  
سور لبوی راست آمده و بقدرت بهم رسیده اند بدین شکل آبی بهم رسیده  
از در نیم پیوسته اند و جوف یکی گشته برود و در نیم کنده و بدان اندازه تخلف  
فرخ ترید پر آمده و دو جوف یکی گشته و جوف هر یک از آن پیش نیست که  
سوزن باریک در وی گذرد و نوردیده که از اروج باوه گویند درین جوف  
گذرد و بر طوبت جلبدیده در آید و اینجا که این بر دو عصب بهم رسیده از آنرا  
جمع النور گویند از اینجا عصب راست بچشم راست آمده و عصب چپ بچشم  
چپ آمده و هر دو را بنافرخ شده و طبر شده و اگر در طوبت زجابه  
جلبدیده در آمده و در طبقه شبکیه از دست و شریف اجزاء چشم طوبت جلبدیده  
است همه طوبتها و طبقات از جهت مصلحتی است طوبت زجابه و طبقات  
که از پس آنست یک نیم جلبدیده رسید و کرد او در آمده و در طوبت بیضیه و



در آن چهار است که عضله را بناست و دو دست عضله بیدار را نوازد و بعد عضله  
سیدگاه قدم نخست عضله انگشتان است و دو دست **در ششم** در ششتم  
رکبت در تن را است و دو بغه بود و لای اول که از دل رسته است ایشان کویند و غ  
دویم که از جگر رسته است از او برید کویند و آورده دو بغه است یک بغه از جانب مغز  
رسته و آن پنج شش بود هر شش شاخه بسیار دارد و بر ساق درخت که در زمین  
پراکنده باشد آنجا که از جگر بیرون آمده باب کویند و شش زک از روی بر خاست این  
رکبت را بلفظ یونانی ساریقا گویند و هر یک از این رکبتا شاخه زده و بعد بعد جمله  
رودها پیوسته فعل او آنست که کیلوس را بجز آرد آنچه مجده پیوسته از موده از  
و آنچه برود و پیوسته باقی کیلوس که از موده ثقل برود تا فرد آمده بقوت محاسبه  
از ثقل جدا کند و بجز آرد تا غذا گردد و دو بغه این آنست که آنچه بقدر ایشان را از  
کیلوس جدا کرد تا مردم را زود و لطیف حاجت نماید و زود کر منته نشود و دویم  
از درید از جانب محرب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و پیچ کرده چنانکه رکبت دیگر  
که یاد کرده شده و سرهای شاخها و پیچ بر دو بغه بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر شاخه  
ماساریتی مرشد و در پیچ بر دو یکدزد و در هر دو پراکنده شود تا جگه کیلوس بقوت جگر خیزد و  
خون گردد و هر وقت که تمام بخت شد بدین رکبت که از جانب محرب رسته بر آید و از اجوف  
کویند و ایم آنجا برآمده و شاخ گردد از هر شاخه رکبتا بسیار بر خاسته و شاخها یک یک شاخ  
بزرگ و در همه اندامها و اندرون و بیرون پراکنده شده غذا می رساند و شاخها که نیم  
پایین فرود آمده در همه اندامها غذا می رساند و این رکبت را چون از سر الی الی گویند  
که میان تهی است و کث و تا خون باسانی در در گذرد و میان و کسای ماساریتی حیوان  
کث و نیست لیکن قوت کشیدن و زمین از او قویست و پیچ جز در رکبت ثقل که غذا را  
آتش پدر روی راه نیابد و حاجت باب از پس طعام در یابد و بدین کیفیت اندک



آب که از قش است در دهن دو مار اول آنکه قوام کیلوس بیاید بر قش سقوفه و نیم  
آنکه بر سقوفه لبست میزدی فراغ آمد و سقوفه بدان سبب بر طعام شش که در دهن  
برغم کند **در شش** در شش شریان بیاید و شست که شریان رگها است و در تکه  
از دل رسته از جانب دل حرارت غریزی در روح حیوانی در وی بگذرد و از  
دل بهیم تن رسد یک رک از رگهای شریان یک تو هست بدن سبب آنرا شریان  
دریدی گویند و شریان آنجا از دل برآمده و شش در یکباره کلی کوچک و از دل  
بشش درآمده شریان و درید شست و شش دیگر نیز رگست بتازم ابهر گویند این  
نیز و شش بود و از هر شش رگها بسیار بر خاسته رگها یک شش به بالا و برآمده  
و رگها شش دیگر نیز فرو آمده و همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی شریان  
باز آنها می رساند بامر کردگار تبارک و تعالی روح حیوانی و حرارت غریزی که شریان  
است که جالبه و منفذ هر دو است و دو تو آفرید تا گذر هر دو در استوار باشد و شریان دیگری  
یک تو است از جهت آنکه غذا دهنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه  
متحرک است و شریان هم متحرک پس خاص است که این شریان که در میان ادوی گذرد و  
باشد تا از هر دو آید به شش نرسد و غذا باسانی از این شریان پردن آید و از جمله  
دیگر که آورده گویند رگست و دو تو بهیچ رک شریان آنرا درید گویند و در رک ماریک از  
و بر خاسته و در حجاب پراکنده شده و آنچه حجاب بیرون آمده چه برای دل  
رسیده از وی رگها و باریک چون نومی برخاسته و در غلاف پراکنده شده و باقی  
بهر شش شده یک شش بگوشه راست دل آمده و بر دل درآمده و برید شریان  
و نیز کترین رگی از رگها در دل نیست از سبب آنکه رگها و دیگر نیم هوا بیرون می  
رساند و آن غذا می رساند و قوام غذا و غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراخ  
تر باشد و شریان نیز رگی که ابهر که پند رگی معروف است از دور رگ برخاسته

حرکت



و هر دین در دل برآمده اندکی در اجزاء دل پراکنده شده و باقی آن در قشر نشسته  
کی فرود و یک بزرگ است اما فرود بسوی بالا برآمده و از سینه بگذشته و نزدیک درون  
لبقت که در پیش او صفت که در نیمه او آمده از بهر نکاح داشتن او را در میان نیمه  
و عضله چشم است و چهار است و در هر چشم دو زده و هر چشم یک یک پنج عضله  
سه آنست که یک بر دارد و دو فرود بخواباند و یک عضله از اندرون چشم عصب مجوز را  
لکا بردارد تا چشم بیرون نچیزد و کشش عضله که حرکات چشم بدانست جمله دراز  
و به باشد **فصل پنجم** در شرح کوش و احوال آن کوش عضولست از عروق  
عصب و گوشت خلق شده بر سان بادبان گشته تا هوا که از او از سنجکوی بچند در سوراخ  
کوش بگذرد و در عصب حس در آمد و سوراخ کوش سحیره و در از تر است تا آواز نای  
قوی بیکبار عصب سمع نکوید و فرزند سازد و در درون گوشت فضا میرسد و عصب حس  
آنجاست هرگاه هوا بیرون او از سنجکوی بچند و بکوس شوند و در این هوا اندرون  
کو شکست حرکت گیرد و حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل ششم** در شرح پینه آلت  
بوئیدن و فضل و فایده بیرون آمدن و صفاتی کردن او از است و ترکیب او از استخوان  
است و عروق و عصب و عضله و ریه است و سوراخ پینه از سویی بالا  
بدان استخوان که صفات گوشت میرسد و از آنجا بر گذشته و در عروق و دماغ بر ابر  
استخوانی منفذ است بویها از آن منفذ بدماغ رسد و حسن بوئیدن بدان در فرودنی که آنرا  
حکمان گویند معلوم میکنند و از دو پینه منفذی که نام کشاده است او از بدین منفذها  
گردد و هرگاه این منفذها گرفته شود او از گرفته مثل کسی که او از گام باشد و در مجرای  
پینه در گوشه هر چشمی منفذ است که بوی سیرمه بر پینه از آن منفذ آید که او از صفاتی  
کند طعم سیرمه بحاسه ذوق رسد باذن الله تعالی **فصل هفتم** در شرح زبان و گوشت  
سیرمه و غشای در در کشیده و رکیب بسیار و در در شامانی و بر گوشت او پراکنده شده



و سرخه او از قند زکات است و از عصب حس نصیبی نگذرد و غشاء او است  
ذوالقیفه بد است و گوشت زبان و دوشاخ و ریک غشاء است زبان یکی است  
غش او شناخت بهم پیوسته و در زنی بمیان او پیدا است **فصل** در شرح  
حلق و صخره و آلتی آواز و آلت دم زدن معلوم باد که در کردن از سوراخ  
خالی مر که مجرای طعام و شراب است و قصبه شش که مجرای آواز و مجرای دم زدن است  
و بهم درین فضا است و مرزهای مجرای دم زدن است و قصبه شش در درین  
برو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت که در قصبه شش است از طریق  
لسان فرما گویند و اعضاء صخره و لسان و لوزتین و غلصه و عضله های سینه و حجاب  
بهم یاری دهنده اند و اول چیز که هوا را حرکت آورد و ماده آواز که فلانند حجاب  
و عضله های سینه هوا بآلت آواز رساند و لسان و لوزتین و غلصه و عضله های سینه و حجاب  
هر چه از صخره بر آید مثل آواز و لغش و لغش و آنچه بد و فرورود و چیزهای دیگر  
و سر و دغبار و دود اول بد و رسد و قوت آن از صخره و قصبه شش و قوت باز  
دارد بدین جهت هر که را ملاده بپزند آواز او متغیر شود و صخره او از جهت رسد  
لوزان و دوز و شست که بن زبان برساند و گوشت برداشته هر دو اصلند و  
گوشت را و آن گوشت غلیظ چون صفاتی عدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بر  
پشت صخره و غلصه گوشتی هم چون صفاتی و غشائی لطیف پیوسته و بر قصبه شش  
ایستاده و کام همچون قبه بود که او از دور افتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز  
است چون بکناز قصبه آید آواز است و صخره راه آنرا کشاید دی کاه و در لغزاید  
هر که زبان بیارد و زدنای حرف پیدا آید آواز سخن گردد اما قصبه شش که لسان  
فرما گویند قصبه مثل نالیست که بنای فرما گویند و هوا در فرما از بالا فرود آید  
و بکناره آن رسد آواز گردد و صخره در آن لغز کند و قصبه فرما را بالا فرود آید  
باز کونج و صخره و قصبه شش یکی در قی گویند برین زبان پیوسته است بوقت



و فرود است سر سبز و مریه کردن آرد و مجری طعم را بپوشد و دویم طبعان قدیم گفته  
اند که طعم خنجره پشت آن سوی مریه کردن باشد پس را یکی گویند بر دو بوقت  
طعام خوردن سوی در قمر آیند و آنرا بپوشند و فرو گیرند تا طعم و شیر از مجری  
آرد از فرو نبرد و بوقت سخن گفتن عذوق یکی از پشت در قی دور شود و خنجره  
گشت ده کرد و گاهی مردم در میان طعام سخن گویند و چیزی در قصبه شش افتد  
و سعال پدید آید و قریب دافعه آنرا بقال باز گردانند و شش را سفیدی دیگر  
بیشتر و از جمله خنجره رطوبت است حرب لنج در میان عروق و منا آواز بدان  
باشد و اگر که رات محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز نوازند و داد و در هوا کرم و  
خشک سفر کنند ماسخن بسیار که بد و از صنف شود و در از رقبه بمقدار درازی  
بافت مریه کرد و پشت آنی که از چیزی کردن فرود آید و بخش کرد و فضای سینه دو  
بخش است و حامل در میان عث بیست و شش و دو بخش است یکی سوی رت  
و دیگر سوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر  
است و سه بخش است و حصه سوراخ کوچک تر است و دو بخش بود از  
بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و مزاج نه نیم هوا گوشت شش است و نیم او  
نرم است تا عینه از نیم هوا در وی ذخیره باشد و شش روجه دل است و ریه  
از او بر و آمدن نیم تازه بولر رساند و تازگی و ضکی آنرا بدل رساند و هوا  
کرم و سوخته از دور دارد تا پخته روح تازه باشد و از نیم گوشتش مدد یابد  
و بعضی گمان برده اند که هوا روح گردد اما یحیی نکه آب مرکب غذای گردد و غذا  
در رگهای باریک میگذارد و بهیم تن میرساند و هوا تازه مرکب روح میگرد  
و او را بهیم تن میرساند و قصبه شش عروق و منافذ حلقه در نیم کشیده بعضی  
و بعضی کوچک و تمام و بعضی بزرگ و تمام و بهند حلقه تمام و تمام بقضا اثر بوقت



و دم زدن فراخ تواند شد و هوا بسیار تواند و سپردن قصبه بدو غشای پوشیده است  
اندر دهن صلب تر و املس تر تا ماده نزل که بدو فرو آید و در **در** نکلند و سپردن لطیف  
تر و با گوشت آمیخته تر تا حرکت این طفران تر تواند شد و هوا بسیار تواند گرفت  
شما قصبه که در میان تنش است همه حلقهها تمام است و منفعت آنکه قصبه را عروق  
است است که منفذ دم زدن پیوسته گشته باشد و بنعم نشود تا پیوسته نسیم هوا  
در گذرد و در دوق و ایم بدل رسد و هوا گرم شده و سوخته از سپردن شود  
و تشریح حجاب که اول آیت است از آنکه دم زدن در تشریح حجاب یاد کرده است  
**فصل ششم در تشریح دل و اجزاء دل گوشت است و عصب و عروق**  
شریان که از دل است درک ابوف که از جگر در در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی  
که در خونین است و خون غذائی و خون شرابی که در رگها است و غشای غلاف  
است و گوشت که گوشتی منجر شکل او صلب است و طوف بزرگتر است از لب و باله  
و شریانها و رباطها و اورا بر جای تولید میدارد و عروق او قوی تر از غشای دیگران است  
ست از سپردن آنکه عصبی پس متریف است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است  
غشای از وی جدا است و اندک فراخی دارد تا دل حرکت این طفران در در آمده و نکلند  
بجولیف دل سه است دو بزرگ تر است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ میباشد  
کوچک که منفذی که بر دو بولیف بدان در هم گشوده و قاعده بولیف راست فرو  
تا راه غذا بند و نزدیک باشد و این بولیف بزرگتر تا غذا بسیار یابد و گوشت جان  
معین تر از سپردن آنکه در بولیف چپ **چپ** روح سپید تر از خون بود و خون او بزرگ  
رقیق تر و در طرف بزرگتر که قاعده است و دیواره گوشت غلیظ رشته بر شکل دو کوزه  
در آن نسیم هوا ازین دو کوزه بعد هرگاه دل حرکت این طفران که در دو منبط  
تا نسیم پخته شود و هر وقت حرکت الغابض نماید بر دو منقبض گردد تا نسیم بدل



بهرمان حق تعالی **فصل** نهم در شریح مری و معده اجزای مری کوشت و غش و کپس  
که غذاء و مهر و شراب که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حسن بدو رساند و مری  
براسته مهرای کردن فزود آرد و عصب بدو همراه است تا نزدیکی حجاب و آنی بلبر  
مهرای صهارم رسیده از مهرای پشت اندک بسور زانست میل گردد و تاراه شریا  
که از دل مرآید خالی باشد و مری و عصب که همراه او است هر یک بر باطن ازین  
رابطه استوار است و در یکدیگر جدا نایرگاه که مرطعام فرو برید فراخ تر میشود و کپس  
و عصب که در حجاب بدو نزدیک باشد زحمت ندهد و نه فشاند و مری که حجاب فزود آرد  
بندرج فراختر شود و جای فراخ شدن را قم معده گویند و جرم مری بمعد پیوسته است  
انامری از کوشت است و غش و معده و مری و غش اندرون دمان بمن یکدیگر پیوسته بود  
و بدین سبب در دمان قوت باضمه است و چیزی که مردم بخورند در حال انترهضم در مری  
نیز آید و متغیر شود اگر کندی نماید و دل نماند آنرا چینه سازد و اگر کندی بویاید و  
چینه نماند و آنرا چینه و غش رود تا بهم بدین غش پیوسته و مری فراخ تر از بهر آنکه مری  
بجز طعم ناگوار بید و محدود مجری چیزهای چینه و گوار بید و معده و طبقه است و  
و بعضی اندرون بعضی دراز و بعضی بویب و هر دو در هم بافته تا آنچه لطیف  
جذب کند لطیف مورب نگاهدارد تا جذب و امساک بر دو حاصل گردد و قوت ماسک در  
اعضای لطیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه پیرون معده آنجا که قوت است  
پست است تا کرم تر باشد و بهضم بهتر کند و معده از محسای یکی حکم و دل که او را کرم  
دارند و تر است و شاخی از عصب حسن در قم معده است و حسن که منکی و تقاضا  
غذا از قم معده بید آید و شراب و کرم است از دل و جگر بجانب معده  
رسیده و شاخه از **مهر** بافته شده اصل شرب از انکشت و از شاخها  
صفت که برهم احش پوشیده و رطوبت چرب که آنجا رسد به شرب آن است



و ظاهر موده در کساء ماسا رقیق که بمیدارد در طوبت جرب حرارت را از سبتر نگاه دارد  
و ششها و رگها که اصل تر نیست بحرارت خویش آنرا میدمد و از جانب باله حرارت دل  
برو میبرد و از جانب راست جگر که در نیمه موده در آمده و از سوی چپ سپر در زیر او  
نهاده است و بر او مثل شده و از پیش شرب این اندامها او را گرم می آرد و از سوی  
رگی بزرگ بد را از ری صلب فرزند و آمده حرارت بر دو هم لصلب و هم بفتا میرسد  
و بر باله شرب غشا قویست آنرا صفاق گویند و بر باله صفاق عظمی شکم است آنرا  
گویند از صفاق و این عظمی حرارت اعش را نگاه میدارد و اصل صفاق از سوراخ بالی از چپ  
رسمت و بر همه پهلوانان درون شکم گذشته و بر شانه در آمده و آبی و منفذ تنگ مانند  
رگها و ریهها که بنایه مردم پیوسته و در کمر یافته هرگاه که این منفذ بسته گشته و تر شود  
بدان منفذ فرود آید فراخ شدن این منفذ رافق گویند و رود را نیز همین صفاق نگاه  
میدارد و منفذ موزه را که ثقل طعام از اینجا برود و انشاعش می فرود آید بواب گویند از  
پیرانکه تا طعام بهضم نشود و فراهم آمده بسته باشد و چون بهضم تمام شود بواب گشاده  
شود و با قوت دافعه کار خویش تمام نکند بواب گشاده نباشد **در شرب**  
جگر و احوال جگر عظمیست که کیلوس از موده با قوت مصاصه بطبع خویش کشد و آنرا  
رو در زیر کابا ماسا رقیق است که از جانب معتد او رسته و آن موضع که این رگها  
ورسته بآب گویند و در زیر رگها قویست مانند جگر و گوشت جگر فشرده است و در  
جوفی نیست کیلوس آنجا جمع شود لیکن در رگها و باریک که با گوشت آمیخته است  
پیرانکه شود تا چنان باشد که همه اجزای کیلوس را با جز او جگر ملاقات افتاد  
با بقدر با قوت و حرارت جگر همه اجزای کیلوس را بهم گند و جگر در دوزخ و هرگاه که  
تمام نشده شود و خون جگر در جگر پیرانهای برود و فتنه و آلت او درین کار رگها  
که از جانب محرب رسته و هم از جانب محرب آب که خورده شده از خون جدا که



در حین که از او بپوشیده است و فرستد و قوت جذب که در او قوت دفع  
حک در زیره کار نماید مانند و گفت که خبر را که صفر است از جانب مقدر منفذی  
که زیره است نیزه فرستد و در وقت که سود است هم از جانب مقدر بپوشد  
دفع می از عصب که گوشت حکر بپوشد تا گوشت در کساء او نماند و در هم بین  
عش یا معده و رود یا پوست باشد و هم حسن الم نماید و بر حکر فرو نهد است بر میان  
انگشتان بدین فرو نهد که معده در آمده چنانکه که چیزی با انگشتان بگیرد و فرو نهد  
معده را بپوشد که است و این فرو نهد از او آید که کبد گوشت در بعضی مردمان  
چهار باشد و در بعضی مردم است حکر ماس بعضی بپوشد است **فصل** یازدهم  
در کشیدن زیره بپایدار است که زیره جای صفر است هر نظیر الیست یک  
از سه نوع لطفا یافت و هر زاید بزرگترین از زواید حکر شده است و بدو  
پوسته و از جانب مقدر منفذی در وقت کشاده و صفر بدین منفذ در شود و منفذی  
دیگر از زیره انشای غشری کشاده است و پاره صفر بدین منفذ معده در آید و در بعضی  
این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در رود تا که است بدان سبب صفر بپوشد  
پسند آید صاحب این معده دایم از صفر و تلخی و تپان و تپان شدن معده غذا در  
معده و غشکی طبع و غشیان برنج و اگر زیره صفر جذب نکند حکر ماس کند و اگر صفر  
در حکر غشون که در شبها گرم شود که کند و اگر پیش از آن مقدار که باید بود دفع کند  
و سوزش مشابه پیدا آید و اگر دفع آن ماده معنوی دیگر افتد حبه و غده در آن  
عضو پیدا آید و اگر نروده مزود آید اسهال صفراوی و سحج پیدا آید **فصل** دوازدهم  
در کشیدن زیره چنانکه زیره جار صفر است سیزه جار است در شکل او لسان  
شکل زبال است و موضع او سوراخ معده بود و شتر از او در زیر معده است  
کوهر او گوشتی متخلخل است تا خلط سودا در همان اجزاء تواند بود و درک شریان



بسیار دارد تا بکری رگها و شریانها را در سودا برابری کند و غلظت در او برشیده ظاهر  
شکل خویش نگه دارد و او را حس در بدنش اندازد با حجاب شکریت و اگر کسیر کسیر شود  
بقدر کسیر پیوسته آلت سبز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در دفع سودا آن منفذ است  
و از باطن سبز منفذی دیگر به معده کشیده است و بهت پاره سودا بدین منفذ مجعده براید و نموده  
خبر در و شصت طعام را بجنبانند به گاه سبز سودا جز نکند در تن مردم چهار سال  
تولد کند مثل بالیخ و بیتی اسود و رابض و جذام و قوی و دوالی و داء الغیل و اگر  
کند و دفع نکند سیر از اسام کیم و شصت طعام نباشد و اگر پیش از اندازه معده  
مرد کبلی تولد کند اگر سودا معده آید ترشی و غوصت ندارد و اندک عشیان آید و اگر  
بسیار باشد باقی آید و اگر سبوی ترش برده آید سبز سودا در تولد کند و بهلک  
کننده باشد **سبز دهم** در ترش برده آید که دفع ثقل طعام است اول  
او عصب و لیف و او از پنهان بود و جل و دما مشش نوع است و به هم پیوسته  
روده اثنا عشری است و بقدر معده پیوسته و بواب دما نه است که از معده دروی  
کشوده و اثنا عشری بسبب آن گویند که در هر پنجم مقدار دروازه انگشت از  
بعوارینند و این روده راست فرو آمده و در پنج خنثیت تا دفع او قوی  
باشد نوع دیم بد پیوسته است از اسام گویند صبت آنکه بهشت از جای  
خالی بودن آلت است که منفذ زهره که صفرا از در بر روده آید و روده را ثقل نشود  
روده کشاد است شصت بر و در آید صفرا و شکل صفت باشد اید از در و بشوید  
و البوت دفع کند روده کیم را غایف و دقاق گویند بر روده صایم پیوسته  
روزه دراز تو بر نیناده تا هر چه غذا را شاید و یا ثقل بر و در آورده باشد  
مشکن و توانای او را کز در تاریکی ناسا ریتی غذا را از ثقل جدا کنند و بک  
و بولطه در باندن ثقل تقضای برخاستن دیر باشد این سه نوع روده را در



اینست و هر چه اینها را لطیف تر است حرارت آنها گرم تر و در سردی  
 آنچه عذر را نشاید نه دو چختن شود و از ثقل جدا گردد و با ساری آنرا جگر رساند  
 و این نیز در حرارت بیشتر باید بنظر ظاهر او پست است و از درون او بر طوبیت لزم  
 که طبعیان آنرا صدمه ای که گویند پست است تا صغری که در و در بگذرد و در آخر  
 و سه نوع دیگر بدین رود و با پسته آنرا معاء غلاظت گویند و اگر چه کیلوس که غذا را  
 شاید بدین رود و کمتر فرد آید هم از آن خالی نیست از این معاء غلاظت اول روده چنان  
 جزئی از سوراخ است مناده و اندکی بجانب پشت دارد و در اینکند از پشت  
 و آنچه بدو فرد آید هم از آن منفذ پیرون آید بدین سبب را غور گویند و چون  
 در یک است که در این سوراخ است و این سوراخ تمام نیافته در در پیون باید بسبب  
 نزدیکی جگر در علت تقق این روده است که بجایه فرد آید بسبب آنکه هیچ رباط  
 پیوسته نیست و روده دریم از معاء غلاظت روده قولون است که با اعور پیوسته  
 و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسوی چپ آمده تا پیون را آن  
 باز سوراخ است بر کشته تا برابر مده و قطن و چون نزدیک سیر رسیده  
 تنگ شده بدین سبب نگذاشته اما پس سیر نه با و از روده با سانس  
 پیرون آید و حاجت بآلیدن باشد و نام قولنج از نام این رود و مکنف است اند  
 و روده سیم را روده مستقیم گویند و پیون پیوسته است و فراخ است و نزدیک  
 بنواختی مده بوج و بر مده قطن اعظمی و کرده و لطیف او جاذبه دارد تا قطن  
 و اعور را پاک تواند کرد و فائده فراخ او آنست که سفل در وجه شود  
 تا حالت که بر خاسته شود یکبار خارج گردد و در زمان بر شاید خاست و درین  
 این سه روده چربی پوشیده است تا در روده حرارت نگاه دارد و با طبعیا با  
 سده پشت پیوسته تا هر یک بر نشاند و تیش بماند و همه دو تو بوی تولد کرد  
 و پیون در اعور باشد و ثقل در اعور و قولون سخن کرده بود بکنند و بر آخر



مستقیم است و عضله که در دور در اندکی عضله متعده را در هم بگیرد و در این سینه  
تا ثقل تیر آهن نشود و نیز در او دیگر سربالاء است تا بوقت دفع بر ثقل وقت  
کند و ثقل تمام بیرون شود و عضله دیگر بوسیله است سربالاء عضله دوم هر دو  
عضله متعده را به جای میدارند که اگر مست شوند متعده بیرون می آید **و چهارم**  
و هم در شرح کرده و احوال آن کرده و دست یکی بوسه است و دیگری بوسیله  
و کوهر او گوشت است و مزاج او میل بسردی و سردی در او از همه اندک است و شریانی  
بسیار نیست و عصبانی در او قدری خفیه است او بدان جهت بود و میان کرده  
چگونه منفذ نیست همچون رگ و آب که از قوه جدا و از جگر بیرون آید بدین منفذ بگذرد  
آید و آنکه کرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا که باز از اسهال سردی آب فروخته بماند  
تا مردم در غلت استعنا نیفتد و هرگاه از قوه جدا شود جامدند و بیرون از این منفذ  
کین را بدان حالت نماند اگر در تن بماند بیمار شود و بسیار باشد که در  
اما سها در شش کرده از دمان بوزن او نش آید و بخارید از زرش کرده بدل  
و مختلفان و غشی آورد و از هر کرده منفذی میماند که شاد است و آب ازین  
منفذ میماند آید و طبعیان این منفذ را برنج گویند و حایف محذب از قوه  
مهره نیست است تا مردم با سانی پشت را خم تو اند دارد و گوشت او را حسن نیست  
از نیز منفذ که آب آید به قوه فی جگر باشد و مقدار خون که با آب بدو آید از این منفذ  
نموده غذا او که در دود بود که سردی و سردی مزاج او نیز صغیر است که شاد شود و باور  
بیشانه رسد آنرا نشوز کند و کوهر او سخت است اما آب رفیق در او کند و نیاید و الله  
اعلم **فصل** پانزدهم در بیان مشانه بیاورد انگشت که مشانه آلت دفع و لیس  
و شکل او همچو خنجر است و در حایف میل مزاج او در خون غایب مرغ و میان او را  
و جگر او عصبانیست و در قوه است تو را در زمین از عصبانیه و ماسکه داده  
بافته است تا هرگاه حاصل میشود و قوی بیرونش میماند قوی را و قوی که مشانه



پس این صفاتی او را نگاه داره تا از بیم باز نشود و هرگاه منتهی نشود را  
منفذی است به شوه و منتهی نشود که آب از منتهی بدن بیرون رود و در  
منتهی مردان سه خم بعد در دیگر آن یک خم پیش نیست بدین کتب مردان دیگر  
پاک شوند از بول و بر دانه منتهی که آب بیرون آید و منتهی از منتهی در منتهی  
که منتهی دهنه آن برآمده است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت بیرون کردن  
بوقت حاجت ایضا و منتهی کسست کرد و دهنه منتهی که ده کرد و باطل الله  
تعالی **فصل** منتهی نوزدهم در تشریح قضیب و خایه بیاید از منتهی که خایه آلت  
و محل تخلیه منتهی و ماده منتهی از منتهی اندامها بدو مرد سرد آن ماده فوئیت  
که منتهی اندامها از منتهی آن فارغ شده باشد از پس منتهی چهارم از منتهی اندامها  
بدین عضو آید و آن منتهی منتهی چهارم است و ماده منتهی فوئیت در غایت بختی منتهی  
رودت همه آنها مساوی در موجود و گوهر او که شست غذای پیچیده مثل گوشت گاو  
و گاوین و پستان سیر شده منتهی شوه تخصیص که از اندامها و در کباب و بوق  
و شیران بدین عضو آید و منتهی پیدایش کرد و علامت بسیار که در حال خضی کردن  
میشود در منتهی که بریده شده و از آن از آواز تدبیر عقل ظاهر است و از رگها و منفذها  
آب که بر حوالی کرده بگذرد و بوقت مباشرت بادی برانگیزد و با و میخیزد و در وقت بیرون  
جستن منتهی بوقت آن باشد و قضیب مرکب از رباطها و عصبها و ششها و رگها و اجزای  
و ششها بود و اصل او رباط است که از استخوان زناده رسته و در بجا و لطف بسیار است و  
اگر بوقت نداشت که بجای و لطف پیدا شود و عصبها از منتهی بیرون رسته و بدو پیوسته و او را  
عضله است و از استخوان زناده رسته و بدو پیوسته و او را عضله است و بدو پیوسته و او را  
بدان جهت فارغ شود و عضله دیگر از استخوان زناده رسته و بدو پیوسته و او را  
عضله کوتاه شود و بیم باز نشود قضیب راست ایستد و چیز یکی کوتاه شوند قضیب  
را بر منیل کنند **فصل** بیست و نهم در تشریح رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزندان و شکل



پنجون آلت مردان باز کون و کوی رحم بجای عزایله خاص است و کون رحم بجای تنه و کوی  
میان مثانه دراز تر است و دراز تر آن شش انگشت بود و بنم باز نهاده باز نهاده تا یاز  
انگشت در باطن آنرا بر نهاده و فویش میدارد و بمهر لیش و بجای ناف و مثانه بود  
و رحم در پوست قوی اندرون مثل و در رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی میزد و در  
کننده و در رحم پدید آمد و کون یکی و منفعت این و بودن آنست که اگر یکی را آفت رسد  
درست باشد و در درون رحم حصص است همچون طوقی که در حص او بران عصب بود و در کون  
رحم چیست چنانکه کشت با عروق سخت تر از دیگر کوشش و شکن نهاده و متوال  
آلت مرد که بد و رسد دراز کرد و در تخویف رحم تمام شده و پستان و شافنا و کلسا و  
بر رحم پیوسته و فضل که تخم پیرون آید از آن که بر اید و رحم غشائیت که بصب اندوخته  
فرزند که در وی بزرگ میشود او کشیده میگردد و چون فارغ گردد و بهم باز آید و در اصلیت  
خایه کوچک دارند هر یک را غشائیت جدا در دو جانب فرج نهاده و او عینه زمان بران  
مردانست اما او عینه ایشان بجای پیوسته بود و دیگری سوراخ است و یکی سوراخ و بوقت  
رحم افتد و بر کن رحم و فرودی از سوراخ آن آمده یکی سوراخ است و یکی سوراخ و بوقت  
مباشرت بر دو طرف پیچیده شوند و نم رحم در آن طرف محدودیست که با استقبال عینه برابر است  
کون ده تامنه در وی افتد و در رحم و در تخویف است بعد پستان و در جواران بود و در  
باشد بجای و رحم مرکب تمام شد شرح اندام بسیار است **در شرح قوت**  
و آن پنج فصل است **فصل اول** در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران  
را قوتهاست و فعلها و فعل از قوت ظاهر کرد و در قوت بفعل توان داشت و فعلها و انوار  
سه مرتبه است پس واجب آنست که قوتها سه مرتبه بن باشد اول قوت طبیعی است دوم  
حیوانی است و قوت لغایه و جای هر قوتی عضو نیست مخصوص اثر آن قوت و فعل آن  
قوت بود پس این عضو را اعضا میگویند که در قوت طبیعی قوت  
و در نوعی یکی انگشت که اثر آن در غذا پذیرد و در پستان پرورده شود و اثر آن



۲۳  
تواند این قوت را تصرف و اختیار بر بدید آید و جای این قوت حرکات دیگری نماید کار  
آوانه است که تخم از منی از اشتیاج و از خلط از من حیوانی جدا کند و مردن این قوت در  
تواند و آلت هر دو نوع را که است که از جگر رسته و چند قوت است اول  
غذایه و بعضی گفته اند از این قوت است که از منی که میزد از این  
قوت است که هر چه غذا را که دفع کند و این قوت با بعضی خاصه و بعضی مجزومه است خاصه  
مطلق جاذبه و مجزومه مطلق غذایه است و بقول بعضی میمنه است و کار را منی چند نوع است گاهی  
چیز که ماسکه دارد هم کند و گاهی فضل را به پز این غذا کرد و گاهی فضل را مستور  
کرد و اندوه قوتها مجزومه دارد و هر اندامی لیسب تحلیش جذب کند آنچه استخوان و  
راشاید غذا را تنان سازد اول با قوت معده طعام را کیلوس کرد و از جگر کیلوس را خون  
و چند از جگر با اندامها رسد جاذبه هر اندامی آنچه او را شاید جذب کند و ماسکه نگاها دارد  
و با قوت کیلوس کرد و از غذایه کیلوس را به اندام عضو مانند میمنه قبول کند و بدان اندام  
پیوندد و بدین قوتها را اسباب بقای شخص کرده تا چند آنکه ممکن باشد باقی ماند تا بر آید  
تبارک و تعالی و در قوت دیگر که مسبق از نوع کرده یکی قوت مولده است و دیگر مصوره قوت  
مولده تولید تر ماده از منی جدا کند از هر صیوی از در عضوی دیگر آید آن جزء که از وی  
استخوان و عصب را شاید از اجی دیگر دارد و طبیبان آن قوت را مغیره اول گویند و قوت  
مصوره از وسطها و شکلهای اندامها پدید آید و هرگاه در معده و جگر تقصیر افتد خلل در تن  
دا کرد و قوت مغیره معده و جگر تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها نیز تقصیر کند و قوت  
لی تولید کند و اگر جذب کرده مانند او نشده بهین و بر ص تولید کند **فصل سی** در بیان قوت  
حیوانی قوت حیوانی قوت است که از اندامها بوجه او قوت حس و حرکت و معنی صیوة در نیم  
بوجه او پدید آید و روح نزدیک طبیبان گویند لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولید  
کند چنانکه ماده اندامها گشتفت اخلاط است ماده روح کرد و همه اندامها قابل قوت نفسانی  
سکون و اگر قوت نفس از عضوی ایل شود و قوت حیوانی به جای افتد عضوی زنده بود و هر عضوی



که حس و حرکت ندارد در زنده باشد و تپا به شود و عضو مرده حس است آنکه قوت حیوانی را  
مهند زنده تپا به کرد و عضو متخلی چون علت او را بیل کرد و حس و حرکت بدو را  
نزدیک طبیبان تاراج در هر اندام مزاج آن اندام دیگر و شالیه قبول حس و حرکت  
و تا در هر اندام حسانی نیاید و مزاج آن اندام تکیه قابل قوتها و نقل کثیر و افعال قوتها  
در اندامها پیدا نیاید چه بصر و سمع و شمع و ذوق و لمس از اندامها که قوتها حسا  
پیدا نیاید که دفع حیوانی قوت نفسانی از دماغ بصب سمع و بین و زبان رساند تا افعال  
قوتها نفسانی در اندامها پیدا آید و معلوم گردد که روح مجرد مزاج و نفسانی قابل قوت نفسانی نکر  
تا قوت حیوانی در موجود نکرود **فصل پنجم** در بیان قوت نفسانی قوه نفسانی قوت  
حس و حرکت را گویند قوت حس و حرکت یکی است یکی است ظاهر گویند و دیگر را حس باطن ظاهر  
است پنهانی و شوائبی و بوییدن و چشیدن و حس لمس و گرمی حس ظاهر را هست گفته اند  
و حس دیگر حرارت و برودت و رطوبت و بیوست و داخل حس لمس در چشم بود است  
اما حس باطن پنج است یکی حس مشترک است این قوت است ادراک همه محسوسات اول بدل رسد  
و در و مجتمع گردد بدین سبب حس مشترک گویند و جزء ادل از مقدم دماغ است دویم قوت تخیل  
قوتیست که صورتی را که ادراک کند آن صورت عاید شود قوت خیال آنرا که ادراک و اولت  
جزو پسین است از مقدم دماغ و نظر طبیب در سه قوت پیش نیست یکی حس مشترک و دیگر قوت  
مفکره و دیگر قوت حافظه پس نزدیک طبیب قوت دویم قوت مفکره است ریف محسوس  
این قوت را گاه تخیل گویند و گاه مفکره در صورتی که ادراک افعال و افعیاء و محسوسات  
ظاهر صورت محسوس از قوت حافظه بید و تصور کند قوت صورت انسانی پخته و اندک  
دو سه در دماغ سازد و صورت نامحسوس چون گوهر از زیر دو خانه از قوت و محسوس  
این قوت جزء میانش است از دماغ و قوت تخیل در حیوان بجای مفکره بود در این  
حیوان از قوت مفکره نیست و تخیل ضعیف بود و صورت محسوس چندان که از ادراک که تخیل  
و این قوت تخیل در حیوان آلت قوه متوطه است و متوطه در حیوان قوتیست چنانکه



صورت گرفت در زیر کمر ادرار کند و حکم برادر بر شستن کند و از صورت آنکه او را علف  
 دهد و او گشته ادرار کند که ادرار و صفت است اما قوت سیم نزدیک طبیب قوت حافظه است  
 که نزد مختار قوت پنجم است و این قوت را نیز قوت مذکره گویند و از طریق معانی  
 تا محسوس است که موهمه از صورتها محسوس ادرار کند و آلت محل این قوت جزو آخر  
 و باغ است و بر طبیب آلت است که ستم قوت را بشناسد و محل هم یک بدانند که اگر گشت و  
 توضیحی واقع شود علاج آن موضعی کند **در بیان** دانستن آنکه هر فعلی از افعال  
 انزاسا بجنبه قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی انزاسا بیک قوت تمام شود و بعضی بدو  
 قوت آنکه بیک قوت فعل انزاسا باشد به الاصل است که هر یک غذا موافق تولدش  
 کند مثل آنکه ان غذا سرد و خشک جوید و گوشت غذا و گرم و تر و دیگر انزاسا بر  
 قیاس کار همه بجهت قوت طبیعی باشد و فعل زهره و سپرز و کرده در کشیدن خون و بیه  
 غذا و تولدش همه بجهت قوت طبیعی مجرول است و فعل عضله و دفع امعاء و سقیم و دفع مثانه مجرول  
 قوت اختیار لیست و آنچه بدو قوت تمام کرد و فعل معده و رحم و ملیست اما  
 معده بجهت حسن بعد دلیل آنکه هر غذا که در کمرنگی وزده شود معده آنرا بمیل باید  
 و غذا که در سیر واقع شود معده در قبول آن کران باشد و چیز معده محملی گردد حسن  
 که انرا باید و افول در حرکت آید و اوال رحم نیز چنین است که هرگاه جسم مباشرت باید  
 جاذبه او در حرکت آید و فعل مری اختیار می عضله حلقست و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است  
 آلت است که در او که طعم او بدو بعد از چه دارد و از او که شود که بجهت اختیار فرو بر جاذبه  
 آنرا جذب بر شوار که شکر و بسبب لغزت بر کرد و در قی شود و ارادت قوت جاذبه را  
 زهر و فاده غلیظ را رقیق کند و قوت ماسکه کمال بود و زمان الله و بعضی طبیبان گفته اند  
 که باطن معده از کیلوس که در تجولف است غذا را باید محل کث است اینست صفت آنکه تا  
 کیلوس از معده بگردن نیاید و مستحیل شود غذا را نشاید چگونه معده از کیلوس غذا بگردد

و در قوت سرد و فضا فضا که منور

که بدو آمیخته هر انود



فوار



مرض باشد چنانکه توقف باطنی عرض باشد و صنف معده عرض **والله اعلم**  
**در فرق** ممانه سبب و عرض و مرض سبب چیز را گویند که اول آن باشد و از  
 بهر حال نوبت آید و عرض حالی باشد تا طبیع که بیمار پدید آید و بیمار در  
 گذشته گذشت و عرض سبب مطلق بیمار است مثال سبب عرض و مرض هر  
 گاه در تنه غنوت باشد و از آن غنوت تب تولد کند و نبض مختلف گردد و غنوت  
 سبب بود و تب مرض و اختلاف نبض عرض مثالی دیگر خلط کرم در عضو جمع  
 گردد و عضو با سبب کرم و پوست عضو و کسا طریقه شود و در پدید آمدن سبب آن  
 معطو مرض اما سن و عرض طریقه کی و در د و معصوم طبیعت است زایل کردن  
 باشد و در طلق اول سبب زایل کند تا مرض زایل گردد و مرض زایل می شود گویند  
 طبیبان و کما علیکم و لبی را باشد که یک چیز از یک روز مرض باشد و همان سبب از  
 جهت دیگر مثل آنکه سده که منفذ پنه پدید آید از آن رو که منفذ بسته مرض و یک روز از آن  
 و از آن رو که آواز متغیر شده سبب بود و باشد که مرضی تب و دیگر شود چنانکه تولد  
 سبب غش و فاج سبب مرع شود و کما هر عرض غش سبب مرعی دیگر شود چنانکه در تب  
 سبب درم گردد و صرع سبب عرض تب بود خون قوی که در مرض شروع **فصل**  
**در بیان** بیماریها که بابت بخت اند اما ظاهر گردد بیمار بیمار است که است  
 یکی مشارکت معده و دماغ که سبب غصه که از دماغ مجوده پیوسته و قوت حسن این سبب  
 بود تا قوتش بر دماغ رسد و اگر مردم آب سرد و در دماغ بیاید دوم آنکه  
 چیز در عضو هم باشد که قوی و دیگر ضعیف بود و فضل قوی ضعیف قبول چنانکه  
 فضل دل و دماغش را آن فضل جگر و دماغش فضل دماغ سیم آنکه فضل کبد  
 بالا بود و زیر و مثل نزل که از دماغ لبش آید چنانکه مثالی پدید آید چنان  
 سبب که آلت دم زدانت و معده اء او جابست بدن مشارکت از آن حجاب



در دم زدن که کشش که آلت است پدید آید و چنانکه حنجره آلت است آواز است  
آفته رسد آواز ضعیف یا باطل گردد و بچشم آنگاه عصبی را با عضو مشارکت باشد و بچشم  
عضو دوم عضو اول را با عضو سیم مشارکت باشد چنانکه دماغ را با عضو مشارکت باشد  
که از جگر دماغ است و غذا میرسانند و جگر را یاد کرده مشارکت با کسار غذا دهنده و  
بمنفذ آب از قنبر جدای شود بدان منفذ کرده آمد پس میانجی جگر دماغ را با کرده  
باشد چهارم در میان بیمار پهلوی مزاجی هرگاه مزاج شخص از مزاج صحت ببرد  
ضد آنکه در کمر و سر در افراط شود یا در سردی و خشکی و تر و این که مزاج هر یک تغییر یابد  
سوء مزاج شود گویند و اگر در دو کیفیت ببرد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک  
یا گرم و تر و تر و این را سوء مزاج مرکب گویند و این است نوع است چهار  
معه و در صمد مرکب از این هشت مزاج دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد  
نمی تواند که تر ممکن نیست و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب  
آنکه چهار ساده و چهار باباده مثال سوء مزاج گرم بی ماده تب و مثال سوء مزاج  
گرم باباده تب از قنبر و صفرا و مثال سوء مزاج سرد باباده فالج و مثال سوء مزاج  
سرد باباده است قحطی و مثال خشکی بی ماده تشنگی و تشنگی که بعد از استراحت آید و از پس روز  
در اینصورت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک باباده سرکان و جذام و این شانزده  
مزاج گاه در هم آمیخته اند و گاه در یک عضو خلط که سست یا کمتر یا ضعیف است  
بیمار باشد و مزاج از اعتدال بیرون برود و هرگاه خلط غنویت بیرون بیرون  
کند و هرگاه از سوء مزاج آفت در عضو پدید آید در صبه اول باشد و اگر سوء  
لبیعت عضو از اعتدال بیرون برود تباه کند در صبه دوم باشد و بچشم  
بنام بیمار سباء مرکب و غیر آن انواع بیمار بسیار است بعضی در شکل اندام افتد  
باشد و خلطی باشد چنانکه عضو که صحت و منفعت آن در شکل مخصوص است

گوشه و تر و تر است  
و این تر و تر که در مثال  
سوء مزاج تر باباده



باید که مستطاب و در طوبیت جلیدیده که منزه باشد و در همه که می باشد و کرد  
مف این باشد تا طبیعتی باشد و نیز شکل زبان و پستان زبان که بمقتضای  
در دنیا طبیعتی بود و بعضی زیادتی عضو باشد و نیز انگشت زیادتی و ناخن  
چشم و تنگ در یک کرده و مشام و در داء الغیل و در یابی و ثولول و بواسیر و ناخن  
نقصان در عضو بود و نیز چشم که کوچک تر باشد و علتش زبول و بعضی چنان باشد که اندامی از  
جای تولدش بیرون آید و نیز فتنه و قوه و نور سیم و در چشم و بعضی در منفذ نای مجاری اندک  
است و در سبیل که در چشم افتد و ضایع و صرع و سکت که سبب سک و مایع بود و برقان که لب  
خنده و جگر مانند آن و بعضی در شسته و نیز در محل موده که در شست باید نرم شود و صغیر و صلب که  
اطلس باید در شست که در بعضی تنفری اتصال باشد و نیز قطع و کسر و خلع و اما سبب است  
از تنفری اتصال باشد از بهر آنکه ماده اما سبب و در میان اجزاء عضو جاکند اما سبب پذیر نیاید و اما سبب  
در غایت است که بجهت آنکه باج اما سبب از ماده و سوزاج و تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اما سبب  
پشت در اندامها نرم واقع شود و رویی کان برند که در اندامها در غایت پیوسته باشد اما سبب  
نیفتد و اینر کان باطل بود از جهت آنکه دماغ و رغایت نرم است و استخوان در غایت سختی بود  
اما سبب پذیرند و اگر در اندام فضله خلط نیافتد رنگها طبیعتی در روی ظاهر نشود و در درون  
دندان گواهی و در در عصب است و عضوی که حس و حرکت نریان بدان باریکی در یابد  
ممكن نباشد که اما سبب در روی نفوذ کند و همچنین مروی که در تن او خلط بدینیک آید و نه بود کرد  
و اجزای رسد و چون بسیار از ورود خلط بدور تن او بماند بر تن او اما سبب و شیره پدید  
آید و بعضی خالها است که طیب آنرا از جمله بیماری شمر چون داء الحلیه و داء الثعلب  
و درختن موی و از رنگ و خال شدن و نیز بهی و برص و منشر که بر شیره پدید آید و بعضی  
را بخراند چون سچ و حصف و بعضی بیماریهاست که در قیاسه شد و میراث یا بر چوب سبیل و  
نقرس و برص و جذام و صلع و در عضوی که از پیر ضعیف بود و در فرزندان عضو ضعیف بود



در سبب احوال و بعضی بیماریهاست که میبوی از دیگر کبریا خاسته در خانه تنگ بزرگ  
و البته و تب و باد و صل و برص و جذام و بر متوفی که خداوند بوالسیر است زیان دارد  
از آن دور باید بود **باب ششم** در بیان احوال نبض و متعل بریت فصل بود  
**اول** در بیان نبض و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریک است و هر نبضی بدو حرکت دارد  
سکون تمام شد حرکت اول کشدن و بالا آمدن رگست و آنرا انقباض گویند و سکونی از  
پیش آن و حرکت دوم را انقباض گویند آن در هم کشیدن و بر نیز رفتن رگست و سکون  
از پس آن است آنکه ممکن نیست که چیزی بجانب حرکت کشد و بنهایت آن خائب رسد و از  
انجانب باز گردد و بجانب مخالف باز آید در میان این دو حرکت سکون نباشد بلکه  
حرکت مخالف یکدیگر پیوسته محال باشد در میان بنیاید رسیدن حرکت انقباض و انقباض  
حرکت انقباض سکونی باشد و حرکت انقباض طاهر بود و دایم آنرا با انگشت توان  
مکث و قی که ضعیف قوی بود و حرکت انقباض پیش بعضی چنانست که در نتوان یافت  
درست آنست که در نبض عظیم و صلب و قوی و بطی در توان یافت و حرکت همه شریک  
با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که بجای آن و فرصت نزدیک بود حرکت او زودتر از حرکت  
دل بود بسبب الم و حرکت شریانی دیگر اعضا که آنجا الم نباشد حرکت برابر باشد از حرکت  
شریانی شایع و دل است و از در است **فصل هفتم** در بیان مغت نبض و آنچه از نبض  
شمار باید دانست که دل بمثل شریانی است و شریانی هم تیز است و شریانی هر یک چون دل یک عضو  
و روح را که در دل است حاجت دم زدن از راه شش و اجزاء روح را که در شریانی  
همان حاجت مسام پس فایده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار و دونا که از  
کردن و حرکت دل و شریانی بیکبار بود و مبداء حرارت غریزی و قوت حیوانی و است و تن  
حیوان زنده بود و حرارت غریزی کرم و قوت حیوانی همه اندام با قوت حرارت غریزی  
و قوت رسیدن اندام با قوت غریزی و قوت غریزی و قوت غریزی حیوانی قبول کند و قوت



حیوانی و حرارت غیر نیست و جابر این هر دو است و حال همه قوتها از حال دل معلوم  
توانم که و حال دل از حرکت شریان و طیب و لطف و رست که حال قوت حیوانی و  
حرکت دل و شریانها و حال روح بدانند و این حال از حرکت شریانها باینکه شریانها  
آلت است و در تحریف دل و شریانها فو است و روح پس طیب که دست نبض  
سند کردن و در راز و در کونا هر آنچه در تحریف دل و شریانهاست از او  
مرض از لیا رتخ و سببها تمام در یابد **فصل** سیم در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه  
جست نبض این شریان سبب باینکه صفت آنکه رود بیرون توان آورد و از خون  
آن ششم نباشد و این شریان دست و بکوشش در نیامده بسیار از اینجا که مبتلی است  
شریان صرع و طایفه گرفتن و آلت است که مستح و وسطی و منفرد و منفرد و گذارند و ساعد  
بر پهلوی باید و است و دست آسوده باید و تکینه و اعتماد بر چیز ننگند و نبض اگر قوی بود  
بوت میان باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بروی میباید و است و بر فرق  
باید که و طیب دست آن مقدار نگاه دارد که حال او معلوم کرد و از غلظت و منفرد کرد  
و سرد و رتق و تواتر و قوت و ضعف و در یافتن آن منفعت کلی بود و انگشتان طیب  
لطف باید و انگشتان نگار ننگند که دست سخت شود و هرگاه انگشتان بر شریانها  
تمام انواع نبض که در و هم او باشند و مناسب حال بیمار بود و ملاحظه نماید تا نبض  
آن شخص در یابد و نبض وقتی باید گرفت که از خشم و شاد و اندوه و مانگی و ریا  
و غم و از خواب و از بیداری و از کسکی و سیر و مانند آن دور باشد  
و نبض و مزاج هر شخص دیگر بود در فروع و فصل ل و هیوا و مسکن و طیب او باید ملاحظه  
منفرد و طیب نبض که که میکرد و اول آنست که بار بار گرفته باشد و عادت و در وقت آن از  
تا اگر تفاوت و تیزی در یابد بر آن حکم تواند کرد و همه انواع نبض قیاس معتدل باید کرد تا  
سریع و بطی و قصید و طول و غیر آن معلوم کرد **فصل** چهارم در بیان اجناس و انواع نبض



این سه بنفص بنفص است اول که از مقدار حرکت رک جویند و انواع آن نه است  
طویل و قصیر و عریض و ضیق و عظیم و صغیر و شایع و مخفی و معتدل و غیره  
از قوت حرکت جویند و آن سه نوع است قوت ضعیف و معتدل و جنس سیم از قوت سکون  
و در از این مان حرکت جویند سه نوع است سریع و بطی و معتدل جنس چهارم از زمان  
رک جویند و آن سه نوع است متوازن و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رک جویند  
و انواع آن پنج نوع است سرد و گرم و سلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان  
رک است جویند و آن سه نوع است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم از راسته و غدار است حرکت جویند  
و انواع آن سه نوع است مستوی و مختلف و مستطیم و نامستطیم و موازن و ناموازن که از اینها  
الوزن گویند اما بنفص طویل آنست که از دراز رک انگشتان زیاد بزرگتر و عریض  
نبیفص باشد که انگشت از سطر بری حرکت رک تمام خبر باید و سطر بر رک بنیان او بود  
و دقیق و عریض است و عظیم بنفص بود که حرکت او دراز و پشای رک تمام شود و صغیر  
صغیر عظیم است و شایع آنست که در نفع و فراشته شود و عقیق نیز گویند و مخفی  
بنفص باشد افتاده و بالا نیاید و ضد شایع بود و معتدل میان بود در سرعت  
بطور و بنفص قوی آنست که بر انگشت به قوت بگوید و ضعیف هند قوی باشد و  
سریع بنفص بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد و بطی هند او است  
و متوازن بنفص بود که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت هند او باشد و بنفص  
و سرد بشرح حالت نیست بنفص نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را  
فروغ نند و دفع نماید و صلب هند او باشد و بنفص ممتلی آن بود که انگشت حرارت در رک  
که در میان رک باشد در یابد و خاد و ضد ممتلی ما بنفص مستوی آنست که حرکت  
پایز پس از حرکت اول ماند در همه حال بدین جهت او را مستوی گویند و مختلف بنفص  
که حرکت اول او مخالف حرکت دوم باشد و بنفص مستطیم آنست



حرکت بر یک طبقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر گردد با متعادلی گویند اما نبض موزون است  
که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض در زمان مساوی در سکون که از پس هر دو حرکت باشد  
همیشه ثابت بود و آنرا مستقیم الوزن گویند و آن چنان باشد که وزن نبض کودک چنان  
وزن نبض جوان باشد و وزن نبض جوان چنان وزن نبض و آنرا متغیر الوزن گویند و نوع  
دیگر که آنرا میانی الوزن گویند چنان وزن نبض کودک که مثل نبض وزن پیر بود و یکی  
دیگر آنست که خارج الوزن گویند و آن چنان بود که نبض کودک نه چون وزن نبض  
جوان و نه چنان وزن پیر و کمیت نبض جوان و پیر و کودک در موضع مزاجی که نبض  
الهی و الله تعالی فصل پنجم در بیان اسباب نبض اصلی و ذاتی سه است مائرا  
اسباب ماسکه گویند اول دلت و شریان و انزالالت گویند و دوم قوت حیوانی و  
انزاعی گویند سیم در کشیدن دلت و شریان هوا تازه را حرکت انبساط  
و پیرون هوا گرم را حرکت انقباض و آنرا حاجت گویند و هرگاه نبض از حال طبیعی  
بگذرد مسبب آن زیادتر حاجت باشد یا نقصان یا توازنائی قوت یا ضعف قوت ان صلابت  
مانند آن از پیران که اسباب ماسکه جز این سه نیست و اسباب زیادت حاجت سه است  
یکی زیادتر حرارت در دلت و قلب و مانند کی مضطربیم بسیار بخار و خانی که از  
عقوت اخلاط تولد کند و سرعت نبض دلالت برین سه جنب دارد و قوت سبب  
عارضی مثل خشم و ریاضت و گرمای زرد زایل شود و نبض بحال خود باشد و قوت سبب  
حرارت عارضی ضعیف نکرد و سبب حرارت تب ضعیف نکرد پس معلوم شد که هر  
گاه اسباب ماسکه معتدل باشد همه احوال بدن معتدل و نبض نیز معتدل باشد  
نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوه ضعیف و آلت صلب نبض سریع  
نزدانند و آنجا که قوت و آلت صلب در حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض بطبی  
در اثر تیره و اگر ضعیف قوت بود نبض صغیر صغیر باشد و ضعف قوه استغراق در نایاب



کلیه و شراب با فراط و سیمار و زردی باشد و سبب نبض حرارتها متحرکه و در دم  
احشاء و پیچیده و غدا خشک و کمی غذا و کما نیز و یک نخبر آن نبض صلبت معده و مکر  
بحر آنکه بحر باشد نبض بحر یوسف و بحر آنیک در شش در سینه شاد و معتدل و طعم  
و شراب با اعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر مانعی از عرض و ارتفاع باز دارد و صلیه  
آلت فیزیکی گوشت است که بر سر رک آمده و سبب صریض و طالی شدن گوشت  
و سبب نبض قهر است نبض صغیر است و قوه و صلابت آلت **فصل ششم**  
انواع نبضها مختلف و اسباب آن هر وقت سوء مزاج در دل و شربا پیدا پدید آید حال  
تفاوت نبض و نبض بدان سبب مختلف گردد و امثله بدن و سینه و اعراض نفی و غیره  
مکرر و بسیار در وقت در شش اسباب اختلاف نبض و آن اختلاف نبض را ایل شود و در  
خف غلیظ و امثله آن در حوالی دل خفان و سکت پیدا آید و سبب آنکه در این امثله مردم  
را که شراب با فراط و زردی بسیار واقع شود و از انواع نبضها مختلف و ذنب الفار است  
و این ذنب الفار که هر یک نبض بعد در نبض بسیار چنان باشد که نبض قوی یا عظیم  
یا سبب و یا غیره آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا متغیر یا بطی میشود تا بحر رسد که بهر یک  
و از ذنب مقتضی گویند تا بحدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج بار می آید قوی یا عظیم  
یا سبب و تر میشود که کمتر از آن باز آید و ذنب را جمع گویند و اگر بدین حد که آغاز کرد و سبب  
ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در نبض باشد انگشت ضعیف نبض را قوی یا بد و غیر  
بتدریج ضعیف تر یا بد و وسطی و سبب هم بدین طبق باز آید و سبب ذنب الفار ضعیف  
قوت بعد و آن زمان که ضعیف از قوت بود ذنب الفار انگشت بد حال دانه و نبض سالی نبضی  
که در وقت دوباره ذنب الفار باشد و اگر از قوت بود و حرارت مصلحت است و البته از  
جذبات و اگر برسان ذنب الفار دانه از ضعیف بعد دلیل ضعیف نبض و نبض منقطع  
باشد که حرکت آنها با نزدیک انگشت سبب تمام پیدا آید و با انگشت وسطی نیک



است و در بعضی ذره لغت مانده است بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود که این نبض  
 که حرکت آنگاه کند و زود مانده شود دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غزالی چون  
 منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و نبض ذوالعین آهسته است که  
 مایل از جهت در حرکت آرد و سبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود یکبار نتواند  
 حرکت نمود و در میان اندک توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه هر دفعه  
 آمده باشد و نبض مختلف البریه آهسته است که اول او ضعیف باشد و آخر آن قوی و عکس  
 این بود و نبض موجی آهسته است که نرم و پهن و در بلند و معادل و در دراز و پهن باشد  
 نوع باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود در استقامت و ناله و سکت و ذرا لرزه  
 و اگر در تب پدید آید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعیف قوت باشد  
 نبض دو فنی آهسته است که مانند موجی اما این صغیر تر و متواتر چون حرکت دود که گرم است  
 گمان بر آنکه سریع است و نباشد و بدان ماند که ترکیب از نبض لطیف و متواتر و مختلف و  
 این بر سه نوع حرکت نبض باشد و سبب آن سقوط قوت بود و نبض غلی آهسته است که متواتر  
 و ضعیف از دور باشد افتاده مانند نبض طفلی که نوزاده بود و دلالت بر غایت ضعیف قوت  
 دارد و در یکی حرکت و نبض متشاری آهسته است که موجی مانند جفت آنکه از او حرکت بلند و متواتر  
 نامعادل باشد و بدین سبب متشاری گویند و این نبض پیتر در ذات الجنب باشد و سبب این  
 در غشا باشد و نبض متماثل و کونه باشد یکی حرکت کوشش و این سکونی افتد و سبب این  
 قوت بود این را ذوالغتره گویند و نیم آنکه سکون کوشش دارند حرکت واقع شود و سبب این  
 قوت باشد و این نبض را الواقع فی الوسط گویند و نبض متشیخ و متواتر و متور که در این  
 انواع همچون دوالی کشیده باشد اما بلنوی بر خود هم کشیده و متواتر کشیده و بوسیده این  
 انواع بعد از استغناء و در چهار پیاختک بود چنانچه در ذلول نبض با کشیدگی صلب تر از  
 دیگر انواع باشد و نبض مرتعش آهسته است که لرزان بود و سبب ارتعاش اغلاط بسیار و نوانا



و قوت او کوشیدن جهت دفع علت و نبض ناموزون است سبب می آید فاسد که در نبض  
جمع شده و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت کاهل سبب ضعف واقع میشود **فصل**  
در بیان نبض سالها عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در عطفه میانه قیاس با این ایشان  
و با این بالغ عظیم نباشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت نامتام و سبب بسیار حالت  
بخار یا تر و پوسه شکی همبست باشد و سبب نامتامی قوت تر اندامها و تمام نارسیدگی نبض  
چون قوی باشد جهت آنکه قوه دل با اندامها و تمام شده و تری کودکی رفته نبض جوان صغیر  
لطیف باشد و در عظمی قوت میانه و نبض متعاده باشد و سبب رطوبتهای غریب نرم بود  
**فصل** در بیان مزاجها مزاج طبعی گرم باشد و نبض قوی و عظیم و اگر مزاج سرد  
طبعی بود قوت ضعیف چنانکه در شبها محرقه و غیر آن و نبض مزاج خشک در شبها  
دقیق و صلب اگر قوت قوی کرد در حالت بسیار و الا غریبه نباشد یا متنج یا متفلسف  
**فصل** در بیان نبض نر و ماده نبض تر قیاس با نبض ماده قوی و ضعیف نباشد از جهت  
مزاج مرد گرم و تر بود و اندام ایشان صلب و تر و سبب آنکه تر و کار مردان است و قوت  
پس مردان قیاس با نبض زنان متفاوت باشد **فصل** در بیان نبض مرد و زن و الا نبض  
لاغر قیاس با نبض فربه عظیم و لطیف باشد عظیم از بزرگ حرکت او در طول و عمق مانعی نیست  
چون متفاوت است لطیف بود و نبض فربه قیاس با نبض لاغر صغیر و سریع باشد اگر فربهی را  
بود و سرعت و قوت بیشتر باشد بر خلاف آن حرکت کند **فصل** در بیان نبض  
سال نبض بیمار معتدل و در وقت زیاده بسبب ال فصل و نبض اقلیم چهارم در  
معتدل همین باشد و نبض البتآن سریع یا متواتر و صغیر و ضعیف بسیار تحلیل و عرق  
باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت فصل باشد و سبب صغیر و ضعیف بسیار تحلیل و عرق  
نبض سرد و مکنه گرم همچون نبض ضعیف معتدل بود و ضعیف میل دالو بسبب  
هوا و فصل طبع صوفی را و نبض شتر و مکن با سرد و همچون نبض

بسیار ضعیف



این چند نبض را که اسباب طبیعت لازم که نیت از بهر آنکه مردم از کو در جوانی و پیری و  
 و سن و در و نیز نیت که در بهر و از غرض و فصلهای سیال و کهنه خالی نوازند و هرگاه  
 چنانچه طریقه غذا و شرب و خواب و بیداری و غیره ملاحظه نماید درست باشد و اگر بر خلاف  
 آن کار کند بیمار گردد و این اسباب سسته گویند و آن حرکت است و سکون و طعام و شراب و هوا  
 و سکون و خواب و بیداری و استغراق و احتقان و اعراض تنافی و احوال تن مردم تند است  
 و بیماری بدین اسباب میگردد و نبض نیز میگردد و تغییر نبضها یاد کرده آید اگر خدای تعالی توفیق  
 دهد **دوازدهم** در نبض که ریاضت کشیده ریاضت معتد نبض بتدریج قوی و عظیم  
 شود از بهر آنکه حرارت غریز در قوت حیوان قوی شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر  
 شود از جهت آنکه حرارت تمام افزوده شود و هرگاه ریاضت از اعتدال بیرون آید نبض  
 ضعیف و اگر قوت قوی باشد سریع میگردد و سبب صغری و ضعف است در بدن  
 مدام باشد و تحلیل بسیار و مانده شدن و اگر ریاضت با فرا شود نبض در دریا باطلی  
 و سبب آن بسیار تحلیل و ماندگی باشد **فصل دوازدهم** در بیان نبض خواب و بیداری  
 و اقسام خواب مختلف نبض در اول خواب صغیر و ضعیف شود یا صغیر و ضعیف شود  
 باشد یا بطور آنکه حرارت غریز در خواب کمتر باز گردد و در بعضی غذا و نیت  
 فضلا منزل گردد و هرگاه طعام مضاعف شود و حرارت غریز از حد از غذا ملاحظه کرد و  
 بظاهر تن میل کند نبض عظیم و قوی و در وقت خواب با فرا شود ضعیف و ضعیف و  
 متفاوت و بطور آنکه از بهر آنکه فضلا غذا در تن بماند و حرکت بسیار تحلیل  
 پذیرد و بخار است آن باندرون بدن باز گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و اگر وقت خواب  
 در بعضی چیز نباشد طبیعت آنرا برهم کند نبض لطیف و صغیر و ضعیف گردد و حکم نبض بیداری  
 آنست که بعد از خواب عظیم و سریع بطور مختلف و متغییر حال اعلی باز گردد و نبض که از ناگاه  
 بیدار کند و بترسانند ضعیف و بجهت آنکه رف سبب تر از نیت نماید بعد از این



و سریع و مختلف و مرتعش گردد **در میان نبض طعنه کشان** تمام آنرا  
خونده شود بسیار معتدل یا چندین یک نام گرم یا سرد خورده باشد از آنکه محروم باشد یا جز  
یا معتدل و نبض بسیار قوی از مختلف بود و سریع و نبض که طعنه کشان معتدل خورده شود  
عظیم و سریع و نبض اندک قوی یا معتدل یا طویل و ضعیف و نبض هر دو یک چیز گرم قوی و ضعیف  
گرمه صفت آنکه مزاج او گرم شود و نبض او گرم شود و نبض او گرم شود و نبض او گرم شود  
سببی نماید مزاج معتدل شود و نبض قوی او گرم شود و نبض او گرم شود و نبض او گرم شود  
او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد و اگر صغیر گرم خورده شود و نبض او قوی شود  
و اگر صغیر سرد خورده شود و نبض او ضعیف گردد و طبعی القوف باید کرد و نبض را  
با معتدل باید آورد و در غایت که حرارت بسیار آن نبض را مختلف کند و افراط شراب  
را که را متعادل کند و پیم باشد که در سبب است که آن بزرگ شود و آب از بهر آنکه غدا را بگذارد  
و قوت را بدو در نبض قوی کرده و حکم بسیار آب بچند بسیار طعنه است **در میان نبض**  
نبض که در اعتدال و اعتدال بود نبض استخوان با فراط شود و در غلیظ گردد و نبض  
معتدل باشد و اگر اعتدال با فراط بود نبض مختلف باشد **فصل ششم** در بیان نبض  
نبض بیاید از نسبت که اعراض نبض است و نسبت و غم و ترس و خشم و مانند آن نبض شادی  
عظیم و متفاوت بود و نبض غم صغیر باشد یا متفاوت و بطی سبب میل روح از صحت غم  
بیاطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود و نبض غضب که با خوف و خجالت  
آمیخته باشد مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را بر فراط  
و نیز موجب سرعت و قوت تر نبود **فصل هفتم** در بیان نبض که در کفای حاصل گردد  
آب گرم تمام کنند نبض عظیم و قوی و نرم شود پس سریع و با تواتر بسبب حرارت  
اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل پذیرد نبض ضعیف و متفاوت و بطی  
و اگر ظاهر نبض سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و عظیم و سریع شود







متفاوت مختلف شود بنفص تب مطلقه مثلی در نرم و غلیظ و قوی باشد و گاهی غلیظ و سست شود  
و اگر خون غلیظ باشد و سریع و متواتر و اگر خون رقیق و غلیظ و اگر سودا در او بود و صلب  
بود و اگر صفرا در او باشد سریع و متواتر و اگر خون رقیق و غلیظ و اگر سودا در او بود و صلب  
باشد بنفص حبه و هر که کمتر کان میگوید سریع و صلب و متواتر و گاهی متخفف گردد  
در بیان منفعت دم زدن نفخ دم زدن همچون منفعت حال دل و نفص است و طالعوان  
و قوت و حال روح بسبب دم زدن بگوید بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال بنفص است  
و بنده است از احوال روح و احوال تن و اسباب دم زدن همچون سباب ماسکه بنفص است فاعل او  
بجاست اما فاعل قوت حیوانی است و آلته قصبه حلق و صخره و شش و جاب و سینه و عضله  
که در میان سینه است و حاجت نیم هوا و فوش بسوی دل کشیدن و هوا در دناک از  
دل بیرون کردن و گاه این سببها طبیعی باشد نفس طبیعی بود و اگر کی یاد و یا است از طالعوان  
نفس نیز بگوید عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاد و یا بطبی یا منقطع یا نوعی از این انواع  
مربک باشد و هر نوعی از حالت تن آن و هر که در ریه و مانند آن دم زدن بسوی بدن است  
قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان سلامت و بی آفتی دم زدن بود و چون  
معه و جگر و کبد و دم زدن نا طبیعی نشان بیماری صوب آفت است و اما س و در و سینه  
در جلالت نشاند دم زدن همچون نشاند بنفص است و تغییر این مثل تفاوت بنفص بدین سبب  
کتب بدین مقدار اقتصار کرده شد **فصل دوم** در بیان آب طبعی و آب پیش را نقره  
گویند و دلیل نیز گویند و این سبب فصل است **فصل اول** در بیان آنکه آب که در  
گویند بزرگوار است و هم معده و جگر و غیره و بر احوال اخلاط و دلالت دارد و هم سبب است  
در معده طعم کیوس گردد و هم در جگر است کیلوس در جانب معده جگر خون گردد  
سیم در نزد یک اند اما چون آنجا بپوشد و غیره بر اندام رخنه گردد و قوام تن بخند است  
فقط صفرا و سودا از لوازم همضم جگر بود و کیلوس بنوع جگر رخنه گردد و بنوعی شود  
کفک و صفرا بود و پاره نعل بود سودا باشد و آنچه هانی ماند و نیست و پخته را



شود از جانب مغرب هرگز از خون جدا گردد آب که نوزده سته قوام خون را قوی کند  
 و در کسب باریک بکند از آنجا که مغرب بکشد بر آب از خون جدا گردد  
 جانب کرده و نشت نه آید و پاره فدا بکند از آنجا که بعضی برون دفع شود و بعضی بکشد و نشت  
 آید از آنجا که خون تولد کرده بود اثر بکشد نشت رسد و بدین سبب گفته اند که آب از نشت  
 بیرون آید از احوال نشت و هضم معده و هضم حکم و اصل طبع و در **فصل دوم** در بیان آنکه  
 پیش آب کی باید گرفت و چگونه عرضه باید کرد دلیل که بر طبیب عرضه کنند از آنجا که آب  
 نباید خورد و هرگز که آب بکشد از نشت زعفران و سبز زعفران و صبر و غیره و در نشت  
 و پاره نشت که رنگ پیش آب بکشد از نشت سنگی و چشم و مانند کی آب را از نشت نشت  
 مزاج را گرم سازد و پخته ای دلیل را تیره سازد و کم رنگ از سبز آنکه در نشت و پاره نشت  
 هضم نشود و بعد از جمیع پیش آب چرب و نقل میسبب باشد بدین جهت از آنجا که آب  
 به دلیل اعتدال نباشد و بعضی و نفاس آب را تغییر دهد و قاروره بعد از نشت عرضه باید  
 کرد تا آنچه بر سر آب خواهد آمد بر آید و آنچه رسوب بود بکشد و پاره نشت آنکه نشت  
 قاروره نماید سبب را ساکن باید داشت و بر و نشتی هوا عرضه باید کرد از آنجا که  
 در باید داشت و از آنجا که سبب نشت نباید نشت از سبز آنکه لون و قوام او بکشد  
 سبب صافی و سپید و نشت باید و میان بود در وقت دیدن سبب بدست چوب باید  
 گرفت و از سبب نشت در باید داشت **فصل سوم** در بیان آنکه چندی از آنجا که  
 بلیت بسبب از دلیل نشت خون و پاره نشت و قوام و نشت و تیرگی و پاره نشت و نشت  
 و لنگ و بوی نشت و نشت که رو نشت و تیرگی از قوام معلوم که جهت آنکه بسیار  
 چیز است که غلیظ است لیکن رو نشت و شفاف مثل سدی شخم مرغ و هضم و بسیار نشت  
 که قوام آن رقیق و تیره نشت چندی که آب تیره **فصل چهارم** در بیان آنکه پیش آب  
 صهارست بلغم و چندی که سودا و رنگ اصلی آب چندی که سبب و سرخ و زرد و  
 سیاه اما چندی که انواع بسیار دارد و سبب صهارست است اذل مثل آب دویم همچون قهوه و



خون منی چهارم برنگ شیر بود و زرد کسب نوع بود تبی و سقر و زارنجی و  
 زعفران و زرد و سرخ صارت کلون و سرخ که امر قانی کوید و صنف که بسیار رنگ  
 امر قانی کوید و سرخ که برنگ خون بود و سیاه و دونه آب یکی سیاه مطلق و دیگر سیاه که از زرد  
 بسیار می یابد بود مثل سرش آب برقان و در همه انواع تفاوت بسیار واقع بود و رنگها  
 مرکب بعضی در رنگ و سه رنگ بدن سبب رنگ مرکب انامی مخصوصیت و آنچه نامی  
 در اعین و رصاصی و آسمان کون و کراش و نیلگون و مخاکی و از رقیق و زنگاری و  
 از عوانی و غالی و زیتیت و رنگی دیگر که آینه بود و آنر و صنف که کوید  
 در میان پیش آب سپید و آب آن اول سپید و دلیل که بسیار و آب تر مثل حیات و زرد  
 و غیره در دم برآوردن صفا و حرارت آن محاسب و مانع متوجه بود و در آب رسوب  
 نباشد اختلاف و در علامت بود و سیم آنکه در آب صفا برده و سیم آنکه در آب صفا  
 و مانع سلامت بود و پیش آب سپید که سبب آمدن صفا برده و سیم سبب  
 صفا و آب و سیم سپید که آب بخت بسیار بلغم بود و رسوب سپید که خون منی  
 باشد و این پنج بر سکه و فالج و لالت کند و پنجم سبب که اخلاص بی آب سپید شود اگر با  
 این نوع تب آید نشان دق یا نشان بدی حال بیمار و نیز در یکی مرکب او باشد که  
 سبب که اخلاص بیه ضعیفی رود و اسهال شود که گند سیم بخت ریش نشان  
 و التواء بول برنگ قعاع باشد و رقیق و یاریم و اگر سیم نباشد نشان بسیاری  
 خام یا نشان سنگ نشنه و رقیق خارش و سوزش باشد و سیم در زجران بیمار و  
 آب غلیظ و ثقل بسیار باشد سیم سبب سده آب رقیق بود و سیم سوزش و سیم سوزش  
 آب مثل آب صافی باشد و سیم و علت و یا بیط آب صافی باشد و تشنگی غالب  
 بر آب که میل نماید در حال بیرون آید یا زده سبب لباس بول سپید بود و سیم سوزش  
 التواء بول باشد و باید دانست که زرد سپید شدن آب سیم از جوان نشان  
 باشد و اگر در زرد و حال که تب آید سپید بود و مانع سلامت و آب بدان سپید

و مقدمه

سیم  
 قعاع  
 سیم کلاب



علامت آن بعد کتب تریخ باز گردد و اگر در پیوسته بول سپید و غلیظ و تیره باشد و تشنج  
ظاهر شود نشان موت بعد و اگر در تراب سپید و رقیق بود و دماغ بلالیت نشان کمران اشتغال باشد  
بخراج و اما من در عضو که زبول تر باشد آب سپید و رقیق که بر سر آن تعلی رقیق و فصل در سینه  
کفک ناک بدو کفک علامت اضطراب و زردی نشان حرارت و ثقل بر سر آب نشان حرارت  
جانب دماغ و اگر نا این نشان پیا عاف شود خطر ناک بود و اگر پیش آب مرطوب و حرارت  
سپید باشد حفره که بعد و اسباب و آنچه بر آن که در آب زرد اول در جهاد تبی بعد و این  
است و تریخی نزدیک اعتدال است و اندک میل بگردان و آب ناز و رقیق هم نشان تب  
حال بعد و هر چند آب زرد تر دلائل او حرارت و ترس است و اگر ترس باشد و ترس  
سینه تر شود حرارت کمتر شده از جهت آنکه در رنگ سینه اجزای تر و زمین پیش باشد و در رنگ  
زرد اجزای آت و هوا اثر زیاده بود و اشتغال که متر از همه رنگها باشد و بعضی از حکماء گفته اند که  
بیا بر پارسا حاده در دم که از زرد اول آب تریخی بعد و بدان غاند و پارسا از زرد چهارم ملوک  
شد و در ساسام کرم کند و همیشه آب اشتغال دیدام و اشتغال را اگر رسوب نگیرد بد باشد و در  
تن درست سبب ریاضت و یکی طعام آب زرد شود و موت آن حرکت صفرا باشد و فصل در سینه  
در بیان پیش آب سینه و اسباب آن آب سینه میلم تر از آب زرد است جهت آنکه در حرارت  
غلبه خون بود و غلبه سترن اخلاط است و اگر با سرخ رقیق باشد نشان دراز بیمار تر باشد از بهر  
آنکه رقت نشان خای بود سرخ بر رسوب نشان غلیظی ماده و اما من حکم و اگر در آب رسوب  
پدید آید امیدوار باشد و اگر آب سینه صفراوی بود زنده بعد دلیل آن باشد که کمران زرد و او بعد و آب  
سینه که قطره قطره آید نشان قرحه ده و مشنه و کتب است و اگر رسوب زرد بد باشد و پیش آب  
سینه بعد از آنکه سپهر ازل شده علامت کمر جگر باشد و اگر سینه در رقیق است یا صغیری شده و خارش  
انداما بود و قد بر قان باشد سرخ آب یا خشکی طبع و یا سعال نشان سبل بعد خاصه اگر مردی  
ماند و اگر آب با قرحه و اخلاط آمیخته بود و در شیشه زرد از اخلاط جدا کرده نشان باشد که منفذ کرده



کشته و فراخ شده و اسباب برنج پیش آب اول در صوب سیاه چرخ دره  
و صفا اول کند آب رنگین شود دریم برده که از منفذ که میان رود و

منفذ جگر بر روزه فردا آید و سیاه شده آن صواب بر لب بول فردا آید و بدین سبب حوض سر  
کند و نیم سیاه جگر که در استخوان و بیمار جگر آب همی غلبه است باشد چهارم آنکه سیاه  
در میان رنگا افتد و در لوب در کباب غلبه کرد پیش آب سرخ بود نیم حوض سیاه و در استخوان

سیاه از ضعیفی کرده آب سرخ شود **هشتم** در میان بول سیاه و آنکه بر آن راه دلائل  
سیاه سیاه آنچه رسوب او سیاه باشد و مدتی بماند بر باشد و رسوب سیاه چند رسوب سیاه اول  
سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد و همچنین هر چند غلیظ تر بدتر اگر در اول بیماری باشد و آنچه  
در آخر بیماری آید بیشتر بر سیل بحران باشد رسوب سرخ بر بول سیاه در بیماری حاده

معلق و آنچه بر سیاه است  
امیدوار بود از بهر آنکه

علامت ورم دماغ و نزدیکی موت باشد بول سیاه و رقیق بود و نیز در بیماری حاد نشان در  
و زبان باشد و ممکن بود که بر عاف یا صرق تحلیل یا بد بول استخوان غلیظ که بعد از بول سیاه در رقیق بود و ظاهر  
تغییر بود اگر راجع به بدن نماید نشان خرق یا سل بود و در ریت محقر بول سیاه در رقیق و نقل بر  
باشد و اگر این گوش مقدمه عاف باشد بول سیاه در رقیق در ذات الجنه و ضیق النفس نشان مرگ  
بود رقیق که میل لیبی دارد نشان بیماری در راز و خطرناک باشد بول بر قان که از سر خط لیبی اند  
اگر غلیظ و تیره بود علامت خیزدن دن سده بود و بیمار را سیاه و زرد و اندکی فضل نشان

سده بود بول سیاه و زرد در بدن باشد و زردی در بدن بود بول شکر است اگر سیم باشد  
نشان مرگ کرده و مثانه بود سبب سیاهی بول سوختگی ماده و هراری بود در اکثر اوقات  
**نهم** در میان دلائل رنگها و مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب بود  
از سودا و بلغم از سبز آنکه سبز در نبات از ترکیب آن در زمین تولید کند بول سبز مقدمه  
باشد و مقدمه جذام بود سبز بول اطفال قاتل باشد بول آسمان کون که را بود که در راز  
دارد باشد و اگر در بول ثغلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیت نشان سبب بود زیت

ششم سدر است



ششم نشانه مرک بود بینی نشان خامی اخلاط باشد بول از زنی نشان اول  
 از سفید شعله و بول حامله اگر کینیا نند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نبود  
 بول از غوائی نشان کوفتنه منور و سودا باشد و بول بول بد رنگ  
 مایه و شراب سیره و آب خوردن نشان اماس احمش بود و بسیار دقت بول حامله بدین رنگ  
 و بول سستی پست بول اماس کشکاب و بعضی سرخ و بول اگر چند روز برنگی بود نشان  
 اخلاط کونان کون باشد **فصل دوم** در بیان دلایل قوام بول قوام بول غلیظ بود و رقیق  
 یا معتدل و فرق است که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره نیز بود اما بخت با بول اما اسباب  
 بول رقیق است یکی نازکواریدن طعام دوم سده سیم مزاج سرد و خشک چهارم ضعیف  
 حرارت کمتر از بول بول بسیار رقیق ضعیف کرده و ختم سنگ در کوفتنه بول  
 بول اماس نند عاجزی طبیعت چنانکه هر چه خورد و شعله خورد آید بول کورک  
 طبیعت باشد غلیظ و پدید بود و رقیق نا طبیعت باشد بول رقیق از نابالغ نیز باشد و در  
 بیماری حاده و اگر بعد از مدتی نشان نفیج ظاهر شود و نشان اندک باشد علامته بحران انتفا  
 باشد بول رقیق از مردم نند درست اگر المی بمراید نشان اماس باشد و اگر غلیظ نشود و المی  
 نباشد لکن در پوست خارش و در تن کرانی بود علامته سیر و ابله و اگر غیر آن باشد  
 و بول رقیق در تن در نشان سرد مزاج چنانکه مزاج پیران و در همه بیماری نشان  
 ماده باشد یا نشان صلا یا سده و بول زرد و رقیق در بیماری نشان آغاز نفیج بود و اگر  
 بزوان بماند بد باشد و زرد از آیمختن منور بود و بول سفید رقیق نشان سبب و ریاضت باشد  
 بول سفید صافی رقیق نشان دراز بیمار بود و بول رقیق بعد از بحران علامت نکوش بود و اگر  
 رقیق یا در میان شان و ضعیف صافی پای باشد نشان خیر اما س کرده بود بول رقیق بسیار  
 از پس کرانی اندامها و سقوط قوت نشان خیر و پاک شدن تن باشد بول غلیظ بسیار رقیق  
 آید و عیب آن راحت بود و توانا تر قوت باشد و اگر اندک اندک آید ضعیف قوت و بسیار  
 غلیظ غلیظ بود تیره کی نشان بسیار زیاد و اگر نفیج باشد بول غلیظ مثل بول حار بقرط



گفته که موجب درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر بعد یک ساعت رعبوت نشاندن  
حرارت داده غلیظ و اگر در شب محرقه بین از آن که رقیق بود غلیظ شود نشان بحران بول  
و علامت الم در دل و حوالی جگر و آنچه سبب آن بیماری غذا بود در ریاضت با بودن با  
و رسوب مثل ریم و صدیدن بدان پاک شود و رسوب همچو ریم سبب تولد شود و رنگ  
کرده باشد و اگر آنزب قی در آن مرد آید و اگر بن قضیب می سوزد و در حصار مشک  
در مشام باشد و آنچه صافی سپردن آید پس شیره شود و علت هنوز در حرکت بود و غلیظ  
زیاده شود و در بول و نشان در بولانی باشد بول سپید غلیظ از بسیار رطوبت باشد و غلیظ  
سبغ از غلبه فخر و اگر در معد و خارجش همه تن باشد معده سرفه با تدرج بول  
و گفته بر پاره نشان سقوط قوت باشد **فصل بیستم** در بیان بسیار از اندکی بول  
بسیار شکلی نشان اختراع رطوبت باشد در قویج اگر بول غلیظ بسیار از علامت حل قویج  
و در حال علت آن بود بول بسیار و در مکن از مردم متعمم و کم ریاضت سودمند بود و در وقت  
سپردن و نفوس خونی اگر رسوب بسیار در مزاج باشد بول سپید و اندک از زن طایفه بدست  
و معده استقامت بود و نظیر بول بی رزده در بیماری حاده نشان آفت دماغ باشد  
عقل و علامت رعاف بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و یا عس و در در  
پیشاء حاده نشان سوختن ماده و کم رطوبت و بیم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سبز  
سرفه قوت سده و نشان استقامت بود **فصل بیست و یکم** در بیان دلایل کف بسیار کف  
از قویج بسیار بود بزرگی پیشاء کف بزرگ بول زرد سیاه نشان سرفه قوت و در بولانی  
سرفه نشان بیماری شش بود کف همچو در بول سبغ نشان سودا و قوت در بولانی  
**فصل بیست و دوم** در بیان دلایل رسوب تولد و در بول مثل ریم است در آما سدا و  
اختلاط در کلبه عفن کرد و همچو نکه در ریم سدا نشان چغندر ماده باشد در حصار  
رسوب علامت بزرگ شدن ماده و از قویج جدا کردن بود و رسوب نشان ضعف قوت  
است و همچنان که ریش که سر او بکشد و در قویج امل شود و چغندر بنایت بر

و ناکش و قهانه و در از  
نزدیج خلط باشد در بیماری  
کرده بر بود کف



آن ساکن شد و چنگی در لوله ایدر آید و رسوب ظاهر شود و اگر طبیعت در بعضی غذا و بنایین  
 از مانند سبب بیمار گردد و از نه آنکه طبیعت تشنه است غذا و متدل تمام بهضم کند و در لوله  
 او رسوب نباشد مگر در لوله مردم مزه و کم ریاضت و خنجر رسوبش آن حکمی و قوت طبیعت  
 اعتماد به چنگی و قوت رسوب توان کرد و در لوله مردم لاغر رسوب سپید امل محسوس باشد و  
 و غلبه آن میل بسوزن قاروره دارد و طبیعت قاروره که رسوب دارد و بهفت حال  
 ملاحظه نماید و چنگی و نه همواری دویم حال کیه و سبب سیم حال رقتی و غلیظی چهارم حال  
 رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه بدید آید در آن بهضم آنچه چنگی آن با آب و صبر  
 کشیده از آب و فرق میان رسوب نیک و بد آنست که رسوب نیک در ته قاروره رسوب  
 و سپید هموار و در آن رقتی تر و اگر کثیف باشد باز بجای آید و رسوب خام غلیظ باشد و اگر  
 بکثیف باشد پاره شود پس اعتماد به هموار قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده اند که رسوب  
 سپید بوده روی آن درشت و قوام آن هموار نبوده بیمار مملک شده در رسوب با بیشتر  
 رنگ بول باشد و آنچه هم رنگ نباشد سبب بهتر پس زرد پس ترنجی قوام رسوب بد  
 آنچه ناهموار تر و اجزاء آن بیرنگند تر بهتر و رسوب ناهلیسی سبزه است عجنه خمیری  
 در حلالی سوختی بخالی کر سینه و لجه و سبب رمادی رملی مشور و موی  
 عجنه همی پاره حشر که حشته باشد اما نمی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب  
 بخت باشد نشان سردی مزاج و لیسار و طوبت غلیظ بود در تن و در مجاری لوله نشان کرا  
 عرق الی و در حلال مفاصل و نشان زوال آن مدریم باشد علامت گشاده شدن  
 قرص کرده و مجاری لوله باشد و فرق میان ریم و طبیعت خام آنست که ریم مشانه گفته شد  
 و اگر کثیف باشد بیرنگند و در ریم بکشد و اگر آب آمیخته شود رنگ آب سپید گردد  
 مثل شیر و سبب از کرده با غلظت و سبب قرص کرده باشد خراطه سرخ یا سپید و زیاده  
 باشد و خالی که چنگی تر از خراطه است لیکن مظهر تر و سپید نشان حرجی مشانه باشد



که سگی بزرگتر از خال باشد و رسوب آن بزرگی زنده گاهی اگر از خط بود سیاه بود و آنچه  
از زنده بود همچون گوشت پاره باشد و لون آن بزرگتر از زنده گاهی سیاه سگی بزرگتر از خال  
بعد و آن سوخته گند باشد یا کدارش گوشت و آنچه که از خسته شود زرد آن کرد از زنده  
حرارت خشک شود چکن سوزن و بعضی همچون دانه از زنده بود و رسوب سوزنی باشد  
پشت از زنده بود و گوشت باشد و سگی کدارش نشان بیه باشد و گاه مثل آب زرد  
باشد اگر بسیار بود از آب جدا شود از زنده باشد شعری بعضی پدید بود و بعضی سرخ و  
نیز در آن از رطوبت باشد که در مجاری باریک خشک و غلیظ گردد بر شکل موال بسته شود  
در بطن سوس میگوید از آن ناحیه بآن نیت رسوب رملی علامت نیک و رنگ باشد بزرگ و  
مشانه آنچه از زنده باشد سرخ بود و آنچه از مشانه باشد رمادی نشان بطن غلیظ  
است که در عضو مانند رموی رسوب او هر گاه بزرگ خون بود نشان ضعیفی جگر باشد  
و اگر آن نیت نباشد گاهی پشت بود و گاه هر کجاست علامت ریش باشد و اگر در بول مطحول  
یا رگای خون بسته آید سپرد بدان پاک شود و رسوب مثل خمیر دلیل ضعف موده بود و بیشتر  
ادقات از خوردن شیر و پنیر مانند آن شود **فصل چهارم** در بیان از زنده و بسیار رسوب  
در بول زمان رسوب بسیار باشد در رنگ اندک بسیار رسوب پس از دفع علامت زایل  
شدن علت بود و اگر رسوب نیک بسیار تر از آن بود که بدان شخص لایق باشد نشان  
فضل بسیار بود در ریش و نشان احتیاج به استغفار **فصل پنجم** در بیان از زنده و بسیار رسوب  
رسوب و علامت دارد رسوب سیاه بر بیدی حال بیماری دلائل کند مابرا افراط حرارت  
یا نابود شدن حرارت عزیز یا افراط برودت رسوب بزرگتر رسوب سیاه بود رسوب  
آسمان کون نشان سردی مزاج بود رسوب سرخ علامت غلبه خون در تحت و خالی مایه  
و در از مرض اما پشت به علامت باشد رسوب زیتنه نشان سبل بود  
نشان زنده در میان قوام رسوب و دلائل رسوب در همه بابها یاد کرده شده خاصه



فرق میان رسوب نیک و بد رسوب نیک هر چند هموار قوام او معتدل تر و املش  
 بهتر باشد و رسوب بد آنست که ناهموار و پراکنده و نامتدل بود **فصل** هفتم در بیان  
 پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم غایب سرخ پدید آید در معتم بحران شود  
 و اگر پس از آن پدید آید نشان در صهار دوم بحران بود و پخت یکم روز دوازدهم  
 رسوب سبز پدید آید نشان آن بود که بحران نخی اید کرد و بیماری بختل زایل خواهد شد  
 و اگر روز ششم رسوب نیک پدید آید روز ششادم بحران کند و اگر غایب یا رسوب  
 متعلق در اول چهارم پدید آید و همچنان ماند نشان بحران مزاجی باشد **فصل** ثمر  
 دهم در بیان بوی بول بول شیر و گنده در بیماری در و ناکه نشانی از این حرکت  
 باشد بر اختلاط سرد و عفونت گرفته اختلاط بوز ناکه بول بیمار علامت سردی مزاج و  
 ضعیفی مانده بود بوی ترش در بیماری دلیل حرارت و غلبه سودا بود بول سپید و رقیق و  
 گنده در پخت علامت اختلاط عقل بود و نشان خامی و عفونت و بدجالی و هرگاه در  
 تب حادث گند بود و ناکه بوی بگزارد و تبت حال خویش باشد نشان سقوط قوا  
 و عاجزی طبیعت و باز ماندن از کار باشد **فصل** نوزدهم در بیان فرق بول میان بول  
 زنان و مردان غلیظ تر و سپید تر و بر روی تر در همه حال از بول مردان باشد جهت  
 آنکه نفوس در بدن این جنس یک حرکت است بر بوی و سرخی و زردی بول ایشان تلخ  
 باشد و بول مردان هرگاه بجنینانند تیره و سفید و سوس زرد اید بول ایشان صاف بود  
 و بر بول ضعیفی باشد و سپید و مرکب بخود آب و آب باجه بود و زردی آن  
 باز رقیق تر و در میان آب نفی رقیق میاید و در اول آبست از رقیق تر باشد  
 و در آخر لبرجی زرد و اگر بجنینانند شود و در اول گفته اند شود هرگاه بر سر آب  
 غایب باشد که همه رو آب به پوشد پس خواهد بود و اگر یک جانب باشد کمتر  
 خواهد بود و اگر غایب دانه دانه بود البته نباشد و علامت بود که گفته اند بول







و اگر با صفرا بود بسیار تر نشود و اگر با سودا آید کمی تر بود نشان تولد سودا و اگر  
 سینه و اگر با ثقل بلغمی خنجر سیاه باشد علامت سده باشد در کساء و اگر در  
 ثقل خنجر لزج باشد از آن نوع که بر روی رود و اندوه است نشان گذشتن طام  
 یا خلط نیز باشد که در ده را بر کزد و اسباب اندکی ثقل سه نوع است یکی سده در راه صفا  
 افتد و نیم تولد کم در رود و با سیم صنف هجده جگر در کشیدن کیلوس بخوریشتن و این را <sup>میزن</sup> **کیزان**  
 و بیاید الشت که ثقل طعام فتنه بود که تن را بدان حالت نیست و باز مانند آن در  
 زوده امور و تولد نشان صنف قوت و دفع باشد و در زبان کار باشد و غذا را لطف  
 زود و در سیم سده و خنجر گردد و ثقل آن کمتر باشد و غذا را غلیظ که از روی تولد **قوت**  
 تواند بود ثقل آن بیشتر باشد و غذا که میانه باشد ثقل با اندازه آن باشد **فصل ۴**  
 در بیان اثر و خشکی ثقل مسبب تری ثقل آنست که تری و لطافت کیلوس بخوریشتن  
 و با ثقل برده فردی آید و صفت آن سه حال باشد یکی ضعیفی جگر در جذب کیلوس  
 و ضعیفی کساء و ماساریق و نیم سده که در کساء ماساریق افتد سیم نا کواریدن طعام  
 آنکه طعام زیاده خورد و یا طبیعت از هضم آن عاجز ماند و ثقل کرد و تری کیلوس یا  
 یا آن فرد یا شید یا هضم دفع کند و نیم اگر طعام با اندازه خورد و آید خلط بدیعده در آید که طعام  
 را با هضم دفع کند سیم فرد و آمدن تریها از دماغ و امیخت شد با ثقلی و این حالتها از  
 رنگ ثقل معلوم هرگاه ثقل همراه غذا باشد و دلیل صنف جگر و سده ماساریق  
 بعد و اسباب خشکی ثقل سشش نوع است یکی ریاضت قوی و نیم ادرار سیم بسیاری  
 عرق چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذا یا خشک ششم ماندن لعل در زود یا **قوت**  
 و تولد و هرگاه قوام ثقل مختلف بود علامت همواری هضم و نا کواریدن بعضی از طعام  
 باشد پس سترینه ثقلی آن بود که قوام او هموار و پیوسته و آبساختی آید و قوام عمل بود و مقدار  
 اندکی پس زود و نبردی مایل باشد و بدوای و با قرا و بادا و کف باشد و بخت عادت آید  
 همواری قوام ثقل نا طبیعتی بد باشد که در اثرش تنه بود و کای باشد که صدیکرم از حکم برده



آید و چندان درنگ نکند اما ثقل بیاورد بدان سبب ثقل بعضی خشک و بعضی نرم باشد  
 ششم در بیان رنگها ثقل زردی غالب نشان بسیار صغرا باشد و زرد شدن ثقل در آن  
 چهار علامت پیدا کند ماده جاری باشد ثقل سبز یا صافی یا تیره که سبب آن رنگ طعام باشد  
 نشان سردی در اجشا باشد ثقل سپید دلیل ناکوارین طعام باشد نشان سده و مقدمه بر قان ثقل  
 باریم آینه علامت انجمار دبیله باشد و سیاهی ثقل بد باشد اگر در اول بیماری بود نشان  
 آفت و خرابی عظیم باشد در حکم و نشان سوختن اخلاط و عفونت سودا باشد در حکم و مضرت  
 این نوع مثل مضرت تباه شدن طعام در معده بود و درنگ ثقل سودا همچنین رنگ سیاه و زرد  
 باشد و نری آنست که خون فاسد باشد و سودا فاسد باشد و رنگ سودا در پیشانی بود  
 و مقدار بسیار بود بوی ترش دهد و زمین از درج جو شود و ثقل سودا وی در آخر  
 حشر بود و ثقل سودا و مرص بر باشد نشان سوختگی رطوبت باشد **فصل** چهارم در بیان  
 ثقل منتخ و سبک ثقل منتخ همچون سرکین کا و باشد و علامت غلبه باد و آب و بر آب باشد  
 و ثقل خراوند و قلع بادی چنین باشد **فصل** پنجم در بوی ثقل در بوی ثقل بیاید و آنست  
 که ثقل کننده سبب آن خوردن چیزهای بد باشد که بوی ثقل را نافرمان کند چنانکه سبب  
 غیر آن دلیل بسیاری خلط عفنه باشد و ریزند و بر ترش نشان سردی مزاج و بسیاری  
 بلغم ترش باشد **فصل** ششم در بیان کفک ثقل و قراقر کفک نشان حرارت عظیم باشد  
 که اخلاط را بجوشاند با علامت باد باشد و آواز باریک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر  
 قوه دافعه قوی بود ثقل با و از پیردن آمد در معده و روده سردی به تو نرنگد و معده گرم  
 را لطیف کند و باد باشد و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و جاری را بر آب بکشد و  
 باد را تولید کند **فصل** هفتم در بیان چربی ثقل بیاید و آنست که ثقل حرب و مزج که سبب  
 خوردن حرب نشان گذارنش پیله باشد و مزج علامت گذارنش کوشش اندامها  
 باشد **فصل** یازدهم در بیان طعمها که از طرق و سبب آن پنج فصل است  
 اول در آنچه عرق از چه چیز غذا که در کلهای بلر یک به مصاحبت آب گذرد و در

را که با خلط آمیخته کرد و اگر  
 ثقل با و از پیردن آنست که  
 باد باشد



بر قوت سازد و یا نه صفرا که آمیخته گردد بلب تیزی و گرمی آن بلند اما سازد و چهره غدا  
 رسد پیشانی از آب باز گردد و بسوی کرده و مثانه آید و اندک باغذا از او کساید و آن آید  
 از غذا و عرف بعد در اندامها فراز آید و آب بعضی بخار گردد و بمسام پیرون آید از آن زمان دید  
 و بعضی فصله که آنجا باشد بیا میزد و عرق گردد و از عرق هر کس نور آن خلط آید که در ریز او  
 باشد و اگر فصله غلیظ تر باشد و باقی آب را لاش کند و میوه چنان از مشام پیرون آید و  
 بر ظاهر پوست تن بماند و آن شوره باشد و گفته اند که عرق از حال غلظت و بعضی جز در روز  
 حال نشانه که در اندامها باشد **فصل دوم** در بیان بسیاری و اندکی عرق و نیز طبعی  
 و کثرت و کمی مسام و قوت و اخراج و صف ما سکه عرق می شود و سودمند باشد چه در بدن رسته  
 و چه در بیماری آنکه در روز بخران شود چهار سبکتر شود و عرق بسیار در تن رسته می بیند نشان  
 آن باشد که طعام میس از آن نوزد که قوت بر نابد و اگر بسیار ریزد و نه بود باستول و قوت  
 بود و سایر عرق با اسهال و در رانند باشد و عرق اندک با علامته امتلا بد بود و هرگاه  
 که عرق در سرد کردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت حیوانی باشد مانع  
 آنکه ضعف جزا بر شخاصه در تب حاده و محرقه که عرق سرد شود و عرق لطیفی تر است  
 یکی آنکه سبب قوت و افرایش عرق بخران دویم آنکه سبب آن حرکت و ریاضت  
 باشد میوه آنکه سبب آن هوا گرم باشد چون عرق تابستان و عرق گرمایه و عرق تابستانی  
 هیچ نوعیست یکی آنکه سبب گذارش اندامها باشد و دویم آنکه سبب ضعف قوت ما سکه  
 بودیم سبب ضعف با فراط صدام بجهت آنکه در گرمایه با فراط باشد بخم آنکه سبب  
 صوبت مرض باشد و نه در بخران بود عرق و این نوع را نا طبعی از بهر آن گویند که در طبیعت  
 طبیعی در وی طرح سکون بسیاری عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در آن عضو  
**فصل سوم** در بوی و رنگ و طعم عرق بیاید و البته که عرق میس و ترش علامت طوبت  
 شد عرق در دلتخ و تیر نشان غلبه صفرا بود عرق بختک شوح نشان غلبه سودا



باشد و اگر عرق خون بعد و بد باشد و عرق بود از کوزه نشان عفونت اخلاط باشد **فصل چهارم**  
در بیان عرق کرم و سرد و عرق سرد در تنها حاده بد باشد و در ریه است بدان مرتبه بد باشد  
و تب حاده قوت راز و صنف کند و عرق کرم در تنها و بسیار بسیار امیدوار تر باشد  
در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان رقیق ماده باشد و عرق لزج غلیظ و در شوار  
و در رازی بسیار باشد **باب دوم** در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است  
اول در بسیاری و اندکی نفث نفث رطوبه بخت را گویند که در نزل و علت ذات  
و ذات الریه بفره بر آید و آنچه خام بود بزاق گویند اما بد آمدن نفث نشان غای  
و بر شوار طبعیت باشد و نفث اندک علامت آغاز نفث بود و نفث با مقدار  
آن بود که بیشتر از ماده بخت شده و نفث بسیار اگر آسانی بفره بر آید نشان بختی است  
و بیمار از آن راحت یابد و اگر مریض راحت نیابد علامت بسیاری ماده باشد و دلیل  
آنکه هر وقت نزل باز میگرد **فصل دوم** در بیان رنگ و وقت سپید از غای باشد یا  
از ماده بلغم فرق آنست که خام بر شوار بر آید و بخت آسانی بر آید و زردی نفث نشان  
نزله منرا باشد و سبزی و تیرگی و سرخگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سبزی  
و کبودی نشان سوختگی و نفث مسخ علامت غلبه فخره نشان تر شدن رگی در آلتها  
و هم زدن و آلودگی رسیدی بسخنی بیماری سل باشد **فصل سوم** در بیان بوی و طعم نفث  
سبزی آواز غلبه خون و بلغم طبع بود و فرق میان هر دو بزرگ بود نفث بی طعم نشان  
بلغم معتدل باشد نفث شور ذلیل بلغم کرم شده بود و آنچه از شوار در گذرد و تیز شود  
سوختگی و غایبه حرارت باشد و ترش علامت حرارت ضعیف باشد نفث بد بوی  
و ناخوش مزه نشان عفونت بود **فصل چهارم** در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق  
بود نشان غای و آغاز نفث باشد و غلیظ علامت غای و در بخت معتدل نشان بختی است  
نفث کرم و نشان آنست که ماده غلیظ در حوضه شوار است و در اثر عظیم آنرا در



بر آمدن کرد و سازد و بقرط گفته که لغت صافی از کسی که او را پنهان  
 قول باشد و میگوید که بسیار دیدم که پیر از پس لغت کرد بل باز گشت و اگر با لغت  
 که متب باشد علامت است اخلاط یا بنده باشد **پنج** در بیان ردی و دیر و دشواری  
 و اخلاط لغت نشان سه علامت قوت طبیعت بود در تری و دشواری علامت خامی  
 صفت قوت و عجز طبیعت باشد **۱** سیزدهم در بیان شش ضعیف احوالی که درین پدید  
 آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این شانزده فصل است **اول** در بیان  
 شش ضعیف سببها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول انرا جوید و تیز ایل  
 شدن آن گفته تا آنچه از هر یک تولد کرده باشد زایل گردد و این سببها را طبیعت  
 اسباب سه گویند و ذکر کرده شد و اسباب سه است اول سابقه که میند و آن است  
 شش از اخلاط و دوم را اسباب اصل که میند و آن پیری رگها و تولد سر و تن  
 اخلاط و کنز یافتن هوا و تولد غونت در آن و سیم را اسباب دینه گویند و آن شش  
 در آفتاب حرکت قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل و سیر خوردن و تولد انزان و کینه  
 زخم بر سر آید و آب چشم آید و انرا شش رگویند و هر چه مانند این بود اسباب  
 گویند و طبیعت را که اسباب که اصل مرض از است باز جوید تا آنچه سبب مرض شده اول انرا دفع  
 نماید چنانچه پیش از ذکر کردیم و این خون خوردن تولد سرد را و بعضی باشد که بعضی سبب  
 کرد و چون شش در آب سرد و بسته شدن مسام و چنانچه خوردن سوزناک است استراحت  
 صغیر سبب مکنون حرارت که بعضی **دوم** در بیان سببها که گرم کنند از سه است  
 و سبب تن را گرم کند اول سبب سوزاننده گرم کننده طبیعت است **پنجم** که طبیعت  
 طعام و شراب معتدل مزاج و مقدار دیدم حرکت و ریاضت معتدل ضحاک و طلاء معتدل  
 و بجهت گذشتن و فتنه کردن چهارم گرمای معتدل **پنجم** خواب پداری معتدل **ششم**  
 معتدل **هفتم** شاد و معتدل **هشتم** مالیدن با معتدل **نهم** دار و معتدل **دهم** در آب



بسیار است که باید در کتب گذشته با طبیعت غنوت است که مزاج تن ببرد از زمین را  
بخیل جمع کند و باقی را غلظت کند و بسوزاند این غنوت احتراقی گویند که گرم کردن  
طبیعی آن بود که حرارت عزیز در رطوبت اثر کند و آنرا از اعتدال بیرون کند  
**سیم** در بیان سیم که تن را سرد کند میباید که تن را سرد کند و پانزده است  
اول حرکت در ریاضت با فراموشی و دیم حرکت در ریاضت تا کردن سیم بسیار خوردن طعام  
و شرب آب و شرب میوه و رطوبت تولد کند صدام غذا و نایافتن پنجم طعام و شرب و آب و  
بکار داشتن ششم هوا و گرم و رعایت و غذا و آب و گرم و رعایت آب گرم تحلیل کننده پنجم  
عنق آب آب قاضی که سیم را به بند دهم فم و آب و سرد و غلظت و لغوت نیم است و احتیاط  
در بسیاری جمیع از این جمله است و هم شده از بهر آنکه گذر حرارت عزیز از کتب مشهور  
از اسرار حرارت نیاید سه ششم و از هم شش در بزرگ و از دهم اندوه عظیم سیم  
لذت عظیم چون نهاده و مانند آن چهار دهم صاعقه که پیر در آب و هوای سرد که پیر که پیر  
را تحلیل کند و پانزدهم بسیار از خلط خام در شش چهارم در سیم که از دوی تری حاصل  
شود سبب تری یا زده نوع است اول آسودگی و ریاضت تا کردن موجب است  
که هم نیک نباشد و رطوبت خام تولد کند و دهم بسیاری قوای سیم باز است و در  
استدعا که عادت بود چهارم استغراق صغیر که با فرط باشد پنجم بسیاری  
غذا و بسیار رستی ششم بسیار خوردن شیر و جزایر و سوه تر سیم که پیر که پیر  
طعام ششم در هوا و سرد و سکنی ششم نیم هوا معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت  
آورد و تحلیل ندهد دهم شش و آب بسیار شش طعام اعتدال هوا و از دهم شادی  
معتدل که حرارت بخشد و تحلیل ندهد پنجم در بیان سیم که خشکی آرد و آنرا  
الک حرکت در ریاضت با فراموشی با فرط استغراق با فرط احتیاط سیم بسیار شش  
غذا و در ناخوش ششم با فرط لذت بسیار و در ماهی شش که با ندامت سرد و تحلیل



که در کباب باغچه منفذ از اسبب سده و دمای گرم تحلیل کننده و گرمانه که در بسیار است  
 و عرق بسیار آوردن **فصل** هشتم در بیان سده هفت چیز است اول سنگ و مجرای ل  
 و قشر بوسه راحت بسته شدن و ملتئم شدن ریش بر اجنه و کوشش فزونی رستن  
 و ثلث اول در منفذی پدید آمدن و آماش که منفذ را تنگ کند و از وی قایل فساد کردن  
 عیار بشود ماسم را به بند و غذا انا و لزج و مغزی خوردن مثل فلفل و غیره و پدید حلا که  
 از لثه سسته بجه و هر لیس و باقی و مانند آن خاص که بجز این غذا که ماسم در **فصل** نهم  
 بیان کنده شدن ماسم و سده می کشد و شدن ماسم که نوع است اول داروهای  
 کثیف و سده بکار داشتن دوم داروهای که با و اندامها را نرم کننده و کباب نرمی  
 و سختی باز کشیدن و خوردن و خوردن **فصل** نهم در بیان آب که نرم کننده آبها و نرم  
 الت یکی بکار داشتن چیزهای نرم و لیس چیزها و کثیره و مانند آن و دوم چیزهای نرم  
 و چرب و نرم که در معده و کاف و مشیریم شیرینها و چینه و بید و شکو و موز و انجیر و بادام  
**فصل** نهم در سببها و در شسته می کشد و بیخ نوع است اول داروهای قایل فساد و  
 فزونی و مانند آن و دوم غذای تیز و چرب انگبین و سرکه و خردل و جله و ترشید و سیم  
 سده چهارم دود کرد و پنجم غذا و در شسته چیز از زن و بلوط **فصل** دهم در اسباب تخم و استلا  
 و آن پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب بمرتب که قوت عافیه از هضم آن عاجز  
 آید بدان سبب تخم و استلا حاصل آید و دوم گرمی که ماسم با بدامها کشیده شود و استلا  
 تواند که سیم است فراغ و جمیع شکر و ریاضت و مانند آن چهارم بزرگ شکر و پنجم  
 صغیر قوت عافیه و دافعه **فصل** یازدهم در تعیین اندامها و اسباب آن بیاید و است  
 و قیاس اندامها بقوت لیغناء و عصب است و قوت مطلق است که بافتگی آن محکم باشد و قوت  
 مطلق آنکه بافتگی و نهاد نیست گردد و معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیغناء حاصل  
 آید که از قرار اندامها که است و ماسکه که از لیغناء که بویست و دافعه از لیغناء که از لیغناء  
 نهاد است و فعل اندامها بافتگی و قوت آن حاصل میگرد و حال قوت و لیغناء و عصبها



همچون حال جامه که از لباسی مشتق است کرد و این سبب را تبخیر گویند ضعف مطلق  
است و ضعف به نوع است اول آنکه گوشت و عضو ضعیف گردد و دوم آنکه در آن عضو  
بازگشت باشد سیم آنکه روح ضعیف گردد چهارم آنکه قوت ضعیف گردد پنجم آنکه در عضو  
باشد از امراض تر از امراض ترکیب سوء مزاج مرد حسن عضو باطل کند و سوء مزاج  
کرم مزاج عضو روح را ضعیف کند و از سوء مزاج خشک منفذ را در راه قوتش ببرد  
مزاج تر از آنها را نرم کند و هرگاه سوء مزاج یا ماده باشد سده کند و انواع آن را  
آرد چیز تنبلی آب غذا و یوسیانوش و بخار آنها ایستاده و بخار زیر خاک که در هوا  
مردود و در دمای صوب در دمه و ضعیفی سیر مده و ضعف آن ضعیف آن سبب است  
باشد و کشادن آب در استسقا و فخر بسیار بیکبار سپردن کردن و شکافتن و بیل  
بزرگ در نیم بسیار گرفتن از کباب ضعیف است **نقل** در از دهم در میان بسیار  
معنی در در آگاه بودن عضو که در کشتن حالی ناطبی در در کباب در در نوع است  
یکی آنکه مزاج عضو گردد بیکبار و این سوء مزاج مختلف گویند و دوم تنزیق اتصال  
و هرگاه این مزاج بگردد و مزاجی هند آن پدید آید این آگاه گردد باشد و سوء مزاج  
و در نوع است یکی مختلف و دوم متفق و متفق از پیر آن گویند که حس را از پیر آن  
آگاهی نباشد و در آن نیاید از جهت آنست غذا و تنبلی خویش آگاهی نیاید  
و در حرارت غلبه آگاه پدید آید و چون تب بر طرف سوء مزاج غریب باطل گردد  
و مزاج اصلی حال خویش آید و سبب حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج کرم  
سبب الم است و سوء مزاج تر سبب وجه سبب الم نیست و سوء مزاج بعضی سبب  
بود و جالبینوس گفته که حس الم از مزاج سرد و کرم سبب تنزیق اتصال بود آنکه کرم  
محل است و تحلیل موجب تنزیق و سردی اجزاء اندام و بهم آرد و اجزاء بهم نزدیک شود  
بفردت از جزوی دیگر و در سوء مزاج و این دوری تنزیق اتصال بود پس اولی آنست که  
گویند که سبب حس الم سوء مزاج است با تنزیق اتصال **نقل** سینه دهم در میان انواع

تب و حرارت  
که سبب از تب غلبه است و فرق  
آنست که در تب سبب  
سوء و حرارت



و اسباب هر یک آنها باینست که الم الکلی است از طحال ما موافق و لذت آگاهی بود از  
 موافق و الم باینده نوع است یکی خارش است و سبب آن خلط شود یا تیز باشد و میم است  
 که کوثر صخره رشت بدان مرسد و سبب خلطی تیز باشد یا چیزی غریب مثل ریگ باشد  
 و کرده میم المیت خفته و آنرا چس گویند و سبب آن تغرق الفال که غشای عضور از  
 هم بکشد و صدام المی بود که موضع را می شارد و ضایع گویند و سبب آن خلط بسیار که جایگاه  
 عروق تنگ کند چنانچه الم را گویند که آن عضو و اجزاء را از آنجا بکشد و ممد گویند و سبب  
 ماده بود که عضله را از هم بکشد و میم است که اجزاء و عضور از هم باز میماند و منخک گویند  
 و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله میم صغیری پیدا آمد در موضع و سبب آن ماده  
 باشد در گوشت و عضله و عصبانیده است الم بود که عضور را میسکند و آنرا نکس گویند  
 و سبب آن ماده باشد یا بادی در میان استخوان الم بود که عضور را کوئی سوراخ میکند  
 ثابت گویند و این الم در علت قولنج یافته شود و سبب آن بادی غلیظ باشد در روده و قولنج  
 الم بود که کوئی کوال در سوراخ میکند یا زده است که ترا میعضور شده باشد که مغز در  
 حساس که بدان عضور آید پسند و در دهم حرمان گویند که مغز روح حساس که بدان سبب آن اما می  
 بود گرم یا سرد سیزدهم الم باشد و آنرا قتل گویند و سبب آن اما می بود و قوی که آنرا حس باشد  
 مثل تش و جگر و کرده و سپرز و بخت اما س کشیده شود چهاردهم الم ماندگی است و اما گویند  
 و سبب آن امثالهم بن باشد و اندامها بازیدن کیف یا نزدیم الم بود از انچه است و لذت گویند  
 و سبب آن خلطی باشد گرم یا تیز و در سیزدهم حساس که اندامها از جای خویش میروند  
 و اس صدام نوع است یکی کشیده شدن رباط و عصب بخت سست او میم و مانند آن دوم نوع است  
 ماده غلیظ در مفصلی جانند و استخوان از مفصل بیرون آید و صانچه در لقمه صدام ماده غلیظ  
 و سبب در رباط را تشاه کند صانچه در علت جذام و سبب باینده در میان سب اما س  
 یا بیهوش نوع است اول آنکه کوثر عضور قول از خلط کند چون عرق و شمع و بخار و خالص که مجام  
 بخار دهانی که ماده موثقت دوم آنکه هر سزم و متخلخل باشد و فقلهای بدید و آید چون گوشت



نرم پس گوشت در آن دخیل کنیم آنکه عضو کوچک بود و در دانه بود  
کرد و صاف آنکه عضو ضعیف باشد بذرات خولش یا لیبب آفته صیف  
بسیب در دانه که از زخم بر عضو رسانداده روی بدارد و موجب امان  
عضو باشد که از ریه است لیبب کمتر باید و تحلیل نیاید پس آنکه از آن عضو نرم  
بعضه و گرمی را سوی فولش کشد **فصل ششم** در میان آنکه بعضی چیزها در اندرون  
تن اثر نکند چیزی باشد که زنده و غیر در طبیعت آن قوی باشد بدان وقت اجزای او تمام  
در شود و آنرا بسوزد و چیزها و دیگر است که بخورون اثر نکند و سپردن هیچ اثر نکند آنچه از سپردن  
اثر نکند چیزی است که سپردن دیگر آنکه مردم از این نوع چیزها با نماند و گوشت و غیر آن  
و با ندرن مردم آینه و سرشته رسد و اثر او پیدا شود اما آنچه این سپردن اثر نکند و  
اثر نکند چیزی است که ماندن آن اجزاء آنرا قوت نباشد که در معام بگذرد و بگذرد  
نرسد و بر حال فولش بماند و اثر او پیدا نکند **فصل هفتم** در میان احوال زادن  
مردن و آن شش فصل است **فصل اول** در میان سبب لذت جماع کسب سپردن  
آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بید و گرمی نرم باشد از سودن آن لذت یافته  
صانع دست و پای گرم و نرم ببالد و پسینه باز نهد و گرم کند از آن لذت ببرد  
عضوی عصبانیت و حس او قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود و سبب  
آوردن آب آنست که لیبب حرکت جماع حرارت بخشد و آن با دقت لیبب را بر آنکه  
بر دو یار شوند و سبب مردن آنها نیدن آب باشد **فصل دوم** در میان ایستادن  
در مدت آب نشستن باز ایستادن و بعضی در مدت آب نشستن آنست که آنچه بچشم فزاید از حد از جهت  
لفظ بکار آید و از بهر آنکه تندرست زنان در آنست که حیض ایشان بوقت اندازه بر  
اضطراب از تن ایشان بدان طریق پاک شود و هرگاه آب نشستن بعد از پاک شدن باشد  
پیشتر حالها آهسته در شود و خوشخوی و آفته ای که نفع داشت کمتر رسد و مدد پرورش  
از غرض پاک شود و هرگاه فرزندان نر کمتر شود و آن غذا که در رحم می یابد



نباشد از جهت طبع آنکه کشته شود و پیوند را که پیوسته است کشته شود و پیوند را که پیوسته است  
 شود و نماند و نتواند بود راه پیوند آمدن جوید بالهام از وی لبزدن است و سیم  
 در سبب آنکه چنانچه ماه زاید تن در دست باشد و بقیاید و آنچه بهشت ماه زاید زود  
 میرد و لطف در کامین چهل روز چنین کرد و بجه که در شکم مادر باشد چنین گویند آنچه زود  
 چنین کشته و در سه و پنج روز باشد و آنچه در تر حین باشد در چهل و پنج روز چنین کرد و  
 بعد از نود روز چنین هر وقت مرده آن زمان که در وی چنین کرد و مضاف چنین که آغاز  
 کند و هرگاه مدت چنین سه باره کرد و وقت زادن بود مدین حجت آنچه در مدین افتاد  
 و روز چنین از این هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز چنین نه ماه تمام آید در حساب  
 است اختیار آنکه تحقیق آن در کتاب ذخیره و قانون مذکور است **فصل** در حساب و در سبب  
 اندادن دندان در هفت سالگی ماده دندان نخستین باندگی و ضعیفی در او و اندامهای  
 طفل باشد و هرگاه قوی تر شود و بنزدای **مکمل** قوی حاجت آید قوت دندان نخستین  
 عمر خدمت خائیدن و شکسته عذای غلیظ و فاکند دندان اول را پیوند اندازد و در  
 دندان قوی تر آید و پس از بلوغ بوی نرومان را دندان فزونی بر آید و آنچه فاکند دندان  
 اول را پیوند اندازد و بوی نرومان را دندان فاکند **فصل** در بیان  
 موی روی در سینه ناضج موی از از بخار و دخانی روید و همیشه بخار را از سام سر و دماغ  
 شود آنچه لطیف بود و رنگ نکند و آنچه کثیف باشد در سام باند و موی گردد و در حال  
 بزرگ بخار دخانی کمتر بود موی روید و بوی نرومان را دندان فزونی بر آید و آنچه فاکند دندان  
 از بزرگ بخار دخانی کثیف بود و بوی نرومان را دندان فزونی بر آید و آنچه فاکند دندان  
 کثیف ماده ناضج است **فصل** در سبب در مرگ طبعی و مرگ معاجات معلوم باد که کثیف گانی حرارت  
 غریزی است که در دل بود بهترین میسر و چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوای  
 آن خانه پراکنده میشود و خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و در  
 آن پراکنده و منتهی است که اگر در آن محسوسات حرکت اختیار می باشد و مرگ باطل شدن



۱  
اوراک و حرکت بدان سبب بود ترکیب تن حیوانی ترکیب یابد ازین و ما و منها  
شونده و همه انواع سو مزاج که بر عضوی غالب کرد و فعل آن عضو باطل کند و فعل سردی  
که از حیوانی سرد و بر دل غالب کرد و حیوان را بملک میکند و سو مزاج که گرم  
روح را ضعیف کند و بسوزد و سو مزاج خشک با فراط و در روح منقطع گرداند و سو  
مزاج تر و خوط مع سرد است و آنچه از صحت ترکیب و تناسل است آنست که تن حیوان را از  
تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه تحلیل می رود باز نتوان آورد بدین سبب بجز در زمانه منقطع  
کرد و باید از غایت و مزاج حیوانی متبدل تر از مزاج بی غم باشد و معبران حیوانی که  
نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد تا به غایت و استقامت نقصان بسیار است پاره  
بجز کتاف و رختنا تحلیل پذیرد و پاره حرارت اصلی خرج میکند چنانکه مزاج و حرارت و سو مزاج را  
پاره با سبب دیگر و غم و غم و مانند آن صریح شود و از غایت بدل آن غای نماید  
و در سیر این غم کمتر شود و سردی و تر بسیار و حرارت اندک و این همه در مبتدئ  
حرارت را از در اند بدین سبب تن حیوان همیشه پادار نباشد و زنده نماند و بسیار  
از دیگر طبعی گویند اما مرکب معاجات میرون آمدن روح باشد از دل بیکبار و صحت  
در شادی و مزاج و طبع قوی پادار غم بزرگ که ناگاه افتد یا بر شدن تحریف در  
از غم منفذاء و رگها متلی کرد و روح و حرارت غم نیز را اجبای دم زدن در روح  
میرون کردند و حرارت مز و میزد و تحریف دل و منفذای روح همه متلی کرد و منفذاء  
تولد کند و مردم معاجات میزد و بلغمی باشد و طبعی حاصل پندار که حرکت است  
باشد این حال که را که افتد که پوسته شراب خورد و گوشت بسیار و پوست  
واقع شود خاصه که فصد و استغرا غم نگردد باشد **باب** یازدهم در بیان احوال  
لفظ و تن سلامت و امید و انتهای بد و نا امید و آنچه از ذرات بیمار و  
در حال که در تن بیمار از ضعیف نشان دهد و از بیمار در دیگر زایل شود و این باز  
است **فصل** اول در بیان آنکه طبعی صحت و قبح و فصل و خاصه و عرض ط



جوید و بر تحقیق بیماری که کدام نوع است و کدام بیماری است واقف گردد و طریق آن که  
جنس بگیرد و گوید بیماری است و علیهم السلام از این بیماری یاد پس انواع که در زیر  
جنس باشد بگوید و هر یک را بفصل از یکدیگر جدا کند و انواع بیماری بسیار است اما سن  
و در گوشت و اسهال و قویج و مانند آن مثلا گوید این بیماری است و تب انواع است  
همه یوم و تب و قویج عفونی است که از عفونت از طلا با باشد پس عفونی انواع  
است فصل هر یک بدست آرد که این عینیت و تب غلبه است و غیره خالصه و شرط الغلبه است  
و فصل هر یک بگوید یا خاصه بیماری بدست آرد مثلا گوید این بیماری غلبه خالصه است و از  
عفونت است و اما این طریق بیماری را در آن شخص کرده و حقیقت آن بدانند و بر طریق  
واقف گردد و بداند که این بیماری که کم است و علیهم السلام که این حرارت و استراحت منزه و صفت است  
که مکنوع را باشد چنانچه در این در تب منزه عرض حالی باشد که تا به بیماری بود و چون نشود  
صلاح و غیر آن به ناه طبعیت جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض و بیماری بدین ترتیب باز گوید  
زود واقف گردد و اگر از این طریق غافل شود ممکن نیست به هیچ بیماری واقف یابد  
دوم در بیان لقمه و آنچه بخت شدن ماده بیماری بود و لقمه و نوع است یکی حقیقی که قوت منفرد  
ماده بیماری است اساحت و دفع طبیعت گرداند و بر و غالب شود و لقمه ناستوده ماده بیماری  
بر قوت منفرد غالب و مجز او بدید آید مثال لقمه مستوده آنکه در ذات الجنین است و بر طریقت  
بدید آید و تمام معتدل و سپید و اندکی بنروری زرد و آسان بر آید و اگر تر اثنی گذارد و بوی نا  
طوش ندید و اگر بگویم غلیظ یا رقیق و بزرگ سیاه یا سبز و نافوش بوی بود علامت عفونت قیاح  
باشد و اگر بر بنیاد نشان خامی و جگر قوت و دوری از لقمه بود **سوم** در بیان منفعت  
لقمه و ظروف در بیماری پیش از بدید آمدن لقمه حقیقی باشد و بدقت لقمه بدید آید بیماری  
در نقصان افتد و خطر کند مگر در علیهم السلام خطر رود و لقمه نشان سلاست بود و اگر لقمه شود  
علامت بزرگ نیست از بهر آنکه بسیار بیماری است که در آن در تحویل دفع نشود و در آن



نیز قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد یا خطر بعد و در امانس تا ریم سپید نباشد تا وقت  
که پخته نشود و از پس لفتح بعینه از خطا باشد و نشان لفتح حقیقی تا علامت مرکب  
نباشد و در بعضی بیماری نشان لفتح با علامت خطا یکی است صافی افتد و لفتح خطر کمتر  
و بسبب جا بهل این معانی را در گوش نهارد و در غلیظ افتد **فصل** چهارم در آنکه لفتح  
پدید آید و اثر آن از کدام عضو میسر می آید در بیماری آنکه دم زدن اثر از لفتح جوید و در  
بیماری روده و در حال ثقل نگاه کنند در مرض جگر در حال لول و در رماغ و چیز نام و سرسام  
رطوبت تا که از پس نه فرو آید و در مرض چشم از رص و در ریب و در سوب نگاه کنند از پیر آنکه  
بیمار عونی پیشتر در کسا باشد و اگر لفتح اساسی باشد اثر لفتح هم در لول و هم در رص و هم در  
بایکیت و در بیماری جگر و سیر و معده و روده و طبع خشک باشد و در تشنگی و در تشنگی زبان  
و در تشنگی و سیاه و در زکام و در سبب مینه خشک بعد و در امانس و در تشنگی و در تشنگی  
و چیزی کمتر بالید **فصل** پنجم در بیان فزی میان لفتح ناقص و لفتح تام هرگاه که در بیماری  
سر چیزی زکام و سرسام و رطوبت و رقت و شتر و لودن گیرد و آغاز لفتح بعد و اگر هم بر آن باشد  
لفتح ناقص باشد و اگر قوام آن معتدل شود لفتح تام باشد و در چشم اشک رقیق و گرم  
خام و آغاز لفتح بعد و اگر کمتر شود لفتح ناقص بعد و اگر باز آید باندکی در رص کند لفتح تام  
و در تشنگی حال آب و ریم و در رقت مینه حال لغت بر مینه قیاس بعد و در لول تشنگی  
سپید و رقت و بعد از سپیدی اندک زردی پس از سپیدی رقیق و شتر و در سوب نکند و در تشنگی  
و در تشنگی و در تشنگی باشد و اگر بر سر آب یا در بیان چیزی آید سپید پدید آید  
لفتح ناقص است و اگر لفتح ناقص بعد و اگر آن هم ناقص باشد و هوا و سوب لفتح را پس  
و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی و در تشنگی  
بیان نشانها سلامت و خلاص از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری  
نه است اول قوت طبیعت و آنچه نشان باشد که نفی قوی دوم زدن طبعی و تشنگی



و خامسین در کتک آستان بود و اگر بر پهلوی چند و بزرگ شغل بماند و بر پشت نیفتد و در سینه  
 پای نگیرد و در رشت خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نباشد و اگر برین حال  
 باشد و قوت بود و خلاص یابد و دوم از حال دماغ جوید آنگنان بود که بواسطه سلامت و نظار  
 درست و عقل و اندیشه درست و شور و شکی و صدراع نباشد و در آخر بیماری خط نشان  
 قوت دماغ بود و سیم از حال سینه باید که اگر تپش بهمه تن یکسان و بر موضع دل افتد و  
 احتکات از جای دیگر نباشد و لرزه در تنها مطبوعه نشان سپردن آمدن ماده غنوت باشد از  
 رو که خاصه اگر در روز بخوان بود و قوت که در لب پشه پدید آید و در جنب خالصه نشان خبر باشد و چهار  
 از حال سینه باید که اگر تپش باشد که روی بر حال خویش باشد و تپش رنگ روی چشم و اگر تپش  
 چشم اگر لب تپش و استخوان و پیکرانی پدید آید باکی نباشد و در باز آید و اگر خلاف این باشد و در  
 پنجم از حال بخوابد و آنگنان بود که در روز بخوان نیک حالت یار طوبی از پشه پدید آید و صدراع  
 زایل شود و در روز بیمار بر مرقان پدید آید و بیماری غونی می و اسهال در روز بخوان کریم  
 بزرگ پیرون آمدن نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسطه ضا دندمالی و لیا و سرسام ران و آن  
 انتقال باشد و پدید آمدن لغت بخت در ذات الریه و ضراحت نزدیک سینه نشان انتقال و امیداری  
 باشد و گاه جزایح مهور کرد و از بزرگ ماده و اما س خفیه سعال مزمن بدان زایل شود و در اغلب  
 بردالی زایل گردد و باشد که چرب و سبب و برص بخوان انتقال بود و از مرض قوی بدن خلاص یابد  
 ششم از حال لغت و آنگنان باشد که از پس لغت رقیق و سپید لغت با قوام و متدل آمدن میرد  
 آن بزرگی مایل و آسان بر آید بختی ماده باشد و در ذات الحجب ریم سپید که نافوش بوی باشد و علامت  
 بختی بود خاصه که از پس آن پنهان شود و هفتم از حال شغوف و هفتم با بخت که شغوف غذا آید  
 آید و آنچه جز و هفتم شود و در وقت پدید آید هفتم از حال استخوان و اضعاف جوید که در بیماری صغیر  
 گوش کران مکرر علامت بر آمدن ماده باشد بر سر و خشکی طبع و اگر اسهال پدید آید که رانی گوش زایل  
 و در چشم با اسهال صغیر بر طرف گردد و اگر هفت با اسهال رطوبت شود و هفتم از حال بول جوید و آنگنان



بود که اگر آب نریخته باشد در میان آب غایب باشد مطلق و غلبه ی آن قبل از نریختن  
است و ابتدای لقیح و اگر درین کار دوره غلبه ی سید و هوا را علامت تمام لقیح در نیک  
اول و سوب نیک در تب و بیماری احش و اما نشان نیک بود خامه در بیماری  
نهم در میان علامت آنست که نشان نا امید باشد نشان شای بد بسیار و نیز اطعام  
بر نشان که بد باشد بایسته در بعضی جایها مملکت در بعضی قتال و در بعضی جایها الموت  
قریب گویند اگر از دون آن بود مذموم جزا گویند آنچه دون آن باشد مذموم و گاهی  
در گویند بهترین نشان قوت است و نشانها بد مذکور میکردند اول از سینه جویند  
آنجانی است که چشم بد و رشود و تبسه رود و پسته تیز و گوش سرد و زمره گوش باز گردد و  
پوست پیشانی کشیده و رنگ روی سبز مازرد یا میوه و غباری بر روی پدید آید  
و در وقت دماژکی رنگ نمائند مرکب نزدیک موجب آنست که روح تحلیل یافته و  
حرارت غریز ضعیف شده و دیم آنکه از احوال سر جویند و انجنان بود که قوت ضعیف  
باشد و بیماری کرم و اما صداع علامت بد ظاهر شود بیماری قتال باشد و اگر علامت  
نباشد و در پیشانی و صداع کراش و تب و بیماری جوان بود در روز غم عاف کند و اگر عاف  
نشود و البته از گوش و پهنه یا خراجه از پس گوشت پدید آید بعد از سپید و زرد عاف نباشد  
اگر صداع پدید آید روز چهارم و پنجم صفت دهم زایل گردد و اگر روز پنجم آغاز کند و روز چهارم  
زایل شود سیم از احوال حاصلا جویند حاکم اگر بیمار چیزی نباشد و در وقت دماژکی  
و صداع نباشد بقرطاط مملکت نشان ضعیف روح و باطل شدن قوت حس بود  
و اگر دست پیش روی بر آید برسان آنکه مگر کشد یا پره از او حیند یا گاه دیوار کند  
و در لجه و اگر این حال پوسته گردد قوت ضعیف باشد مملکت بود و اگر حیالی بیند که نقد  
مکنند از آن مرتب از سودا گرفته بود در دماغ و اگر در میان تب بیمار حاکم که حرف  
بر در زبان یاد در میان برقت علامت غلط خام باشد چهارم از هیأت چشم جویند



چنانکه اگر چشم فرزند کند سپید چشم پدر آید و عادت او تن درستی چنین باشد علامت ضعیفی  
 عسلها چشم از دیگر خرد تر شدن علامت باطل شدن قوت بود سرخ چشم از مادر بسیار  
 دماغ باشد اشک از چشم از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خاستن چشم از نرله  
 بود و اگر چشم کشاده ماند چنان که اگر بر دیده چیز ریشخانی غلبت پیدا کند و گلبان  
 چشم آید نوبت نزدیک باشد چشم فرزند اگر درون و بیرون کفن قاتل بود ضیال سیاه  
 علامت قی بود و سیف علامت رعان و زرد از زرد و هرگاه در زیر چشم شوره مسند  
 عدس پیدا آید پس زرد و زردینه آید و کند هلاک شود بخی از احوال سینه و نیز  
 و اگر چشم چمدن یا پهن شود علامت تشنج باشد هرگاه بیمار کوید که نوبی مشک یا بوی گل  
 کرده و بوی روغن کا و میلم رومی باشد و اگر زرد آب از سینه کشاده شود و نزدیک  
 بود و اگر در او عطر آرد عطر نیاید علامت باطل شدن حسن باشد و هلاک نزدیک بود  
 و اگر سینه پاک کند بر سینه و در موضع چشم از احوال کوش و بند نزدیک شش شدن باز  
 کشتن رومی بود و در گوش و ریب حادث قاتل باشد و اگر ریش گردد در سیم آید امید دید  
 آید و در ریش پیران ممکن است که ریش گردد در سیم آید اما چون ریش حق صفت  
 آنکه ریش که هلاک شود و چشم از احوال دندان معلوم نماید چنان برهم زدن دندان  
 بر میان آنکه که چیز زرد و مرموم بود برهم سودن دندان و هر پیران در ریش  
 تشنج فک و علامت دیوانگی باشد و اگر زردی و انگی پیدا آید قاتل بود و نوبت نزدیک  
 نشان ماده غلیظه و افراط حرارت خاصه در ریب حادثه و بیاعت دندان پاک کردن  
 بی آنکه عادت او باشد و سبز شدن دندان رومی با چشم چشم از احوال دندان و زبان و  
 شکی زبان و زبان و کرب دندان رومی باشد زبان اگر اول درشت که در شش  
 نزدیک پشیا سیاه گردد قاتل باشد کشده ماندن دندان در سقوط قوت باشد کند دندان  
 و دندان در بیمار حاده علامت سقوط قوت باشد اگر بسیار کند باشد هلاک بود و قوت



لب علامت خشکی بود و اگر در بیماری حاده بزبان شیر میانه در نخودی بر آید و بیماری  
نیز آرزو کند نشان آنست که در مجاری اشتراک بسیار است و نزدیک سلاک باشد نهم از فم موده  
جست چنانچه در بیماری حاده فشان خاصه بعد از کمال در بوم علامت تشنج فم موده باشد  
مده و اگر آن طبعین فم موده در ریه در باشد و هم از لاله الحلق و مری و مده در بیماری  
حاده حقایق ردی باشد که ز شدن کردن و صبر الحلق نافرستند مده آب بر زبان نافرستند  
و بجانب پست آمدن هم مذموم مابند و اگر فشان قی از اندرون بوم و نیز ظاهر بن وصلی و سینه  
ممر مزاج بر توجله کند و بقی ریم نیاید و در حقایق میا کن شعوه علامت نزدیکی سلاک بود و اگر بقی ریم آید  
کند و آید باشد یا زدم از دم زدن بود چنان که تو از دم زدن از حلاکت عظیم بنظر آید  
در بیماری حاده و دم زدن سرد و متعطل علامت آنست بوم در عضله دم زدن کند نشان غوث  
باشد در بیماری حاده در آخران اگر دم زدن ضعیف متواتر و شکم متعجل کوه و کوه غرضی که مثل نفس  
صود بر ارد وقت سلاک نزدیک بود و در از دم از زوارت سیدار و سیدار و در سیدار  
سبب مذموم بود صحت آنکه مخالف طبع بود و بجز این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
باشد ردی مذموم بود غنودن بسیار نشان ضعف و کج سیدار شعوه صدراع باله در عضوی  
شده و سیدار شدن برد باشد علامت بیماری صعب و عجیب طبیعت بود سینه دم از زیات  
خفتن جو نیدر شکلی که عادت نذر مست نباشد مذموم بود خاصه اگر سیدار سیدار و سیدار  
به لیت افتد و در لب سبب خود آید پای و اطراف برشته گردان و از هر جانب  
نه بر عادت علامت که مرم عظیم باشد در باطن و اگر کما فشر بود و انداخته را در کانی کند  
و در نذر مست سبب سبب عادت او بود باشد سبب سبب و باز افادون بیماریست  
لی اختیار فرق نیست میان مردم و به ولا عز از سیدار آنکه از سبب طبیعت یا از خلط  
باشد در الحشا و بر شکم خفتن نشان از خلط عقل یا علامت درد شکم باشد  
از لاله ال پوست جو نید چنانچه اگر کشد و در بجای نمرود علامت سبب سبب سبب سبب



باشد در زدن سرد و بخار گرم از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و آن  
 بخار گرم از حرارت غریب میخیزد زود ابراستند باز در هم از پهلوی و عضله های شکم بپایند  
 خلقت عضله های شکم از ضعیفی و خشکی است و کم گوشت را بدین طریقی باشد و بسبب خلقت  
 یا تصدیر بود حاصل که از مطلق با آن بود مذموم باشد شکم باز و بیضم به باطل مطلق علامت  
 نزدیکی مرگ باشد حاصله اگر نشانه حسن و رنگ او تیره پدید آید بر شکم و بر پهلوی و کینه  
 شود و یک جانب بر خاسته مذموم باشد و اگر عضله شکم بر آید نه چندان باد و با و است  
 شکم تشنگ باشد علامت اماس احشا بود نشان در هم از احوال مقدر جویند و با آنکه  
 اگر مقدر سر و پا آید و سر سوز باز کرد و بی آنکه پیاپی را بر تر حری بود علامت سقوط  
 قوت بود نیز در هم آنکه اگر قیص و ضعیف بود در متلفه شوند در بیماری حاده از دردی  
 صعب یا باطل شدن حرارت غریز باشد نرم شدن خصیه در بیماری حاده و  
 مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر نافع باشد سر و پا آید  
 در هم از احوال مقدر جویند و با آنکه پیاپی را بر تر حری بود علامت سقوط  
 دست و پای و اماس احشا و ضعف حرارت غریز را میخیزد عشت باشد و مهلک بود  
 کهودی اطراف و باضیان نشان نزدیک مرگست و سبزی و بیغشت قورتر و اگر با آن  
 حال علامت نیک پدید آید و اطراف میوفند و پیاپی را خلاص یا بد سوزش پوست اطراف  
 و درون سر و نشان نرگ باشد که از راه دیان دیت مقدمه موت بود پیم از احوال آید  
 جویند در سخت در احشا گریست که علامت اماس یا خزان یا حرارتی با فراط بود  
 ساکن شدن در دبی سبب معلوم مذموم باشد پیم از احوال از سخن مر لفظ جویند  
 میزان از اختلاط عقل با منشا آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی و بی  
 سخن نا گفتن مذموم است یا علامت و سواس یا از منشت عقل یا آفت دماغ  
 باشد و لی گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل بود سخن تشنگ گفتن از حرارت  
 در آفت دماغ باشد نام مرده و آوار دادن مرده از مرگ تمکیدن و سوختن ماده باشد

رکب جویند و نیکوی حرد که در احوالی  
 سبب شد مذموم بود و بیضم از احوال

زمرہ



بیست و هفتم از احوال ناقص جو نیز ناقص اگر معادرت بسیار کند و پنهان نبوده صعب بود  
 و قوت قوی نباشد مسلک بود و اگر قوت قوی بود و بسبب ناقص گسسته نشود بد باشد و کمال  
 با تب باشد و اگر کمال نباشد علامته آنست که ماده متوگست و طبیعت عاجز و اگر بسیار ناقص  
 و بر اثر آن عرق شامل کند و حثت شود نیک باشد بیست و هشتم از احوال عرق باید حثت بسیاری  
 عرق از یک عضو علامته بسیار ماده بود و در آن عضو و اگر چهار بر آن پدید که تکیه عرق نکند  
 یا کمتر کند چنانچه بر آن جانب تکیه دارد مسام آن گرفته باشد عرق بسیار در خواب بی سبب نشان  
 حاصل نمی بود یا متفرغ و عرق بسبب تر بود بسیار یا در اندام پست باشد و در اول مرض  
 عرق علامته خلط و عجزی از هضم باشد قشویه بعد از عرق بدست نشان پراکنده شدن خلط  
 باشد در تن عرق سرد در تنپ حاده بد باشد و عرق گرم نیز اگر از بیم تن نباشد و جز از سرد  
 کردن بود بد باشد و سرد بدتر باشد و علامته عشت و اگر عرق سرد تنپ گرم قوی باشد نزد  
 آمدن مرگ بود و عرق بسیار که تب بدان منقطع نشود و چهار از آن راحت نیابد از بسیاری  
 ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد بیست و نهم نشان بد و نیک را عاف جو نیز عاف  
 اندک و بسیار در رعا ف سیاه و پراکنده که بر پیل ترشح آید علامت طاعون باشد و در باغ  
 رعا ف زرد و سبز از صفراء سوخته باشد و سوزانیدن آن بود و دماغ را در عاف نیک آن باشد  
 که از سپه آید که بیمار در آن جانب است و آنچه از سپه دیگر آید بدان نیک نباشد حرا ن عاف  
 در بیمار حاد نیک باشد کمترین نشان بد و نیک از ثقل جو نیز ثقل سیاه و سبز و کنده و حرب  
 در بیماری حاد قاتل باشد ثقل زرد در اول بیمار از صفرا بدست و در آخر نیک بود و اگر از  
 پس ثقل صفرا در راحت نیابد اخلاط همه صفراور شده و نشان سست و شبهت نباشد ثقل زرد  
 که بر زمین میس شود و کثاره آن باریک زرد آب جگر باشد و اگر در ثقل چیزی بنید چنانکه گشت  
 ترس مسلک باشد در همه بیماریها و اگر چیزی بنید چنانکه گشت مار در ثقل علامت ریش در  
 بود و تخونت و ثقل سودا و زلیس بیماری در از بعد از اسهال کمین سلاک کننده باشد

مختلف بر این در میان و زرد خوردن دارند و سودمند به سی و یکم از احوال بول جویند به گاه بول  
گاهی اندک باشد و گاه بسیار و گاهی باز که علامت غلیظی ماده و درازن بار باشد پس در وقت  
بول در مرض حاد از عجز طبیعت یا علامت بازگشته ماده بجز بول اگر بجانب دماغ برآید سر  
بولد کند و اگر بجانب اعضا میل کند اما س تولد کند و در اسافل و شتر اسیف مزاجی کند  
و بول سپید و رقیق غلیظ شود و تیره شود و بر آن پتگی بماند و در بیمار حاد علامت تشنج و  
هلاک باشد و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیمار طعام آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول  
سرخ و رقیق بود علامت نیک باشد و در میان بود و اگر نشان بد باشد دلیل نزدی  
مرگ باشد بول رنگین که در در سبب نباشد علامت پختگی و صیرر باشد و بسبب در میان  
بجست حرارت با غذا نایافته رنگین شود باز گرفته بول در تپا که باز در سبب و عرق  
کند علامت که از نیک باشد تولید بول که در تپا آید علامت رعان و ضعیف طبیعت  
و اگر نیک محرقه بود آفت در دماغ باشد و در ویم نشان نیک و در از تپا جویند که با  
صفر آینه بلغم آمیخته نباشد نیک است و فی صفر اول حرف بد بود از پیر آنکه صفر علامت  
مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر قر که مخالف رنگ معاد بود سپید باز  
به بلغم آمیخته و رنگ کشکاب باشد و آنچه معاد نیست کراشی بود و بدتر از همه زنگار است  
و ضیاء و سیاه و سیم از احوال نفث جویند نفث نیک آفت که بر سر اندک برآید و خلط حرف  
و با آب دکان آمیخته باشد و در کمر زردی زند آمدن نفث چون بی حرف بد بود و نفث سرخ  
و زرد سفید و آنچه با حرفه بسیار و نفث سبز و کفکنک و سیاه همه بد باشد و در نفثی که در کینه  
بدان زایل نشود بد باشد خاصه سیاه و نفث اندک و بر آمدن به شوار در غلظت سل بسیار بد  
باشد علامت صنفه و خامی ماده و قتال باشد و نفث استهاب نشنا بودن دلیل امان بود  
و در آتش و دم زدن و دلیل صنف قوت نفث ریم و رطوبت صفر و علامت عجز طبیعت بود  
به گاه در نفث اگر به نیک باشد در اول و صرام نفث ریم باشد و در صرام بکشد و اگر



علامه نیک باشند ممکن است که تا اضمحلت یا بستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف بود در رنم و باز در  
 بکشد علامه است الجنب در پیرید باشد علامه ذات الصدور و جوانی بد باشد تب محرقه رطوبه  
 اصلی را بگذارد باز ایت دن گفت در علامه سلیک ان مغف قوت دند و یکی مرگ باشد اگریم  
 در سینه عمانه مشش را بسوزد و ف د آن بدل باز دید و بکشد و این حکایت بهر اطرا کرده در  
 مجربات خود سی و چهارم از انتقال بیمار بهای جویند چنانکه اگر قراطین بشرعش در ماده کرم  
 تحلیل دفع شده و ماده غریبه و اگر با غش اختلاط عقل پیدا آید مانع غش از رگها بصفا  
 انتقال کرده و حضرت آن بدماغ باز در یک بیمار رود و کرد **هشتم** درد التما مختلف که  
 از ذات بیمار و انواع و احوال بیمار پیدا میزد بیمار که مخالف طبع و مزاج بیمار و مخالف  
 عمر و سال و فصل باشد و هر بیمار که پیوسته و علاج خواب در در اثر نکند بدین و هرگاه بیماری  
 زایل شود و باز قوت پیدا آید بدماغ علاج خواب در در اثر نکند بدین و هرگاه بیماری  
 زایل شود و باز قوت پیدا آید بدماغ علاج خواب در در اثر نکند بدین و هرگاه بیماری  
 و صداع قوی و یا تب علامه اما س دماغ بود اگر علامت ضعیف پیدا آید بدماغ و اگر  
 بیمار جوان بود و زیمیم عراف کند سرسام با صداع و اگر از سر و کمر از وقتی زنگار بی  
 موت بود از سر آنکه صفرا ماده را بسوزاند و عشا را خشک کند و قوت زنگار را در از پس  
 قی سه روز مهلت دهد و در حال بکشد ذات الجنب هرگاه ذات الریه کرد و علامه  
 بسیار ماده بود و اگر ذات الجنب ذات الریه اسهال بد باشد علامه میل استال و  
 اختلاط عقل و در سرد موی زنجیره و سقاقت در بن مرض علامت نزدیک آمدن  
 مرگ بود عرق بسیار است که از سر و تحلیل تر تیا بود و حقیق و غش بیماری  
 سببی مقدمه موت معاجات بود استسقاء مات پس از بیمار حاده بد باشد از بهر  
 آنکه علاج تب و استسقاء است تیا بد و استسقاء با سرفه بد بود استسقاء با اسهال صراوی  
 بدست از بهر آنکه سبب اسهال صفرا استسقاء محکم شود و فراق و قی در قولنج بد باشد قولنج  
 را بیلادیس یا تخفیر بول در روز هفتم بکشد و اگر سبب او را بول شود امید سلامت باشد

موض دوقی و اخلاط عقل بهم باطله دوقی در کمال خلط کوناگون آید باوقی بر آنکه در ریه  
ورنگ بر اندام دیگر باشد علامت خلط بد بود که مال سبز کنند و ماده بد از تن پاک  
ماندند و آن بدل در دماغ رسد و بکشد اخلاط شتر اسفند و از منظر آب حرکت چشم  
خاصه در ریه بد باشد بدیدیدن خفقان ناگاه در ریه با اسماک طبع مقدمه نمون بود  
بر روشن شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه شکی در ریه لازم کشنده بود بول منور و کاه  
سپید بوده باشد و پاکف و تان قوی سیاه از ریه آید بدودون غلبه حرارت و روشن شدن  
ماده و مویخته خنجر باشد **نهم** در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بکدام  
اندام بیشتر باشد دلالت چشم بسیار بود بر انواع حرارت و در بعضی از اعضا معلوم شود و در بعضی از اعضا  
آهسته که در در کپها و گوشت متخلف است ماده و رنگها زود قبول کند و سپید زبان دلیل  
و سرد حرکت و تن بسیار رطوبت در سرد خنکی و در ریه زبان با رخی علامت اما  
خون در معده یا در دماغ و زرد زبان و بنور کپها زیر زبان دلیل صحت و علامت قوا  
الکباران و برف و سرما بیند تن غلبه طبع بود و اگر آنها و گرم و خنجر گرم پند نشان غلبه  
صغیر و اسهال علامت غلبه خنجر و جوانی و تاریکی و درد و خنجر گرم ناک نشانه غلبه سودا بود  
**دهم** در بیان حالها که در ریه بدیدید که بر اثر آن بیمار خواهد آمد سرگشته و ایم و کاه  
بیم کننده از تشنج و سکه اختلاج یک چشم و نیمه روی مندر بلغم است حد و کندی حاستها بهم گفته  
باشد شکم بفاصله اشک بسیار و سرخی چشم و درد و کراهیت روشن چشم کند و برام ناخوش و  
ترسیدن و غم بیهوده مقدمه مایه لیا بوم روی بیشتر و ممتلی مقدمه جزام باشد که ایست  
و امتلائی را کما بهم کشنده باشد بکشد چشم و اطراف متعجب مقدمه استقامت باشد بول و بول  
کنده بهم تبهای غنوی بوم درد سر مستقیمه و ایم کننده باشد نیز دل آب چشم نقطه  
سیاه و خطهای سیاه و درد ضیاب پیش چشم پوسته دیدن مقدمه نزول بوم و کاه  
در جانب پشت حسن کرانی یا بدو عادت بهبود در بول بگرد علامت آفتی باشد در  
کره حار پیش پوسته در مقدمه که بسبب آن نمود مقدمه بر اسیر باشد حسن کرانی در پهلوی است



علامت آنمی باشد در جگر بران سپیدیم کننده باشد بران بران زرد و سوزان سیم باشد  
لبیج و بل و مثرا لیا مقدمه حزان و سلو و دبلیه باشد قویا بسیار مقدمه برص بود مقدمه برص  
بود بهن و مقدمه برص سفید باغ سوطا مشهور در امعا و در اطراف مقدمه قویج بود پیکر ثانی  
در دلیت هر دو با یکدیگر داریم و بدار و مسل و غیر آن دفع نشود مقدمه استقاء طبعی باشد کند شدن  
ماستما و خدر شدن موضعی از تن پیم کننده باشد خراجی در آن موضع **یا** زدهیم در بیان بیماری که  
که بیمار دیگر زایل شود مصروع را نفوس و دوائی و داء الغیل و او جاع پیدا آید از صرع خلاص  
از سیم آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند اصلی و داء الثعلب بدوائی زایل شود در چشم  
با کیمیا صغیر زایل گردد صرع صمدی و صمدی بماند لیلان ریم از گوش زایل شود یا از پینه کیمیا صغیر  
زمن هر نوعی که باشد باقی زایل شود مالمخول با بوق زایل گشت و درد جگر که سبب آن مابذ غلیظ بود  
بپ کرم زایل گشت درد سر نیز و کلبه و ریم لیلان خون مقدمه زایل شود نفوس بلغمی درد  
مفاصل و دوائی بنبت حاده زایل و کرم و خارش و درد سوداوی پت ریح تشنج استلائی پت  
حاده که در شمع بیمار پیدا حاده و پنهان و محرقه بهمحران بران زایل شود فواق استلائی محرک  
عاطف زایل گردد که اگر طعام در موده او ترش شود علت ذرات الحجب نباشد جهت در موده طعام  
ترش شود صغیر اولد نکند و ذرات الحجب از ماده صغیر او بود **یا** مت زدهیم در بیان بحران  
و آن برنت فصلت **یا** اول در دانسته آنکه بحران چیست بحران در لونه یونان لغظت  
نیگافته از متوجه شدن به غرض دیگر که حکونه دلت یا بند که وقت فرصت کار ظاهر نکند  
مسکنت ندر و طبیعت با ماده بیمار برسان و حضم مایه یکدیگر میکشند تا ماده پخته گردد و طبیعت  
آید و ماده مرض مستولی گردد و در آن عاجز طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیمار  
حالی بحالی بهتر یا بدتر **یا** دوم در بحران و آن شش نوع است اول آنکه طبیعت یکبار عاجز آید  
و بیمار مملوک شود و این هر دو در بیمار حاده باشد سیم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را میزداند دفع  
میکند این را تحلیل گویند و بیمار طبیعت بدتر ریح ضعیف میشود و ماده خام مماند بعد از مدتی

ما مرض را دفع کند این بحران را نیک فر  
گویند دوم آنکه طبیعت عاجز آید

طبیعت ظاهر کرد و در مرضی سلاک شعله این را قبول و گاه همش گویند پنج <sup>نیم</sup> بحران مرکب  
در آخر سلامت بود در این چنانست که نخست بحران <sup>نیم</sup> کند سر و لیکن ناقص باشد و باقی تمام  
کند این هم از جمله بحران نیک بود ششم آنکه بحران مرکب مرکب باشد و نخست بحران <sup>نیم</sup>  
کند و ناقص و قوت مرض منیف می شود تا آخر ساقط گردد و بموت انجامد و این هم از جمله  
بحران ناقص بود و در بحران ناقص اضطراب و صوبت کمتر بود و بسیار باشد که طبیعت ظاهر  
آید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که نادره را از اعضا و ریه دفع کند و از آن  
دیگر در طرف نوازند کرد این بحران انتقال گویند و مثال این چون بادشاهی که شده نگاه دارد  
تا صیحت بادشمن گذارد و بحران بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و کوفه و با و بقیه در آنچه  
باشد اما بسیار و مزاج و در بیل و طاعون و غلغله و ابلمه و خوره و ضائق و برص و داء الفیل  
و دوائی و لقوه و در دلپشت و درد زانو و اگر چه بیماری بدین علتی زایل شود مدتی در  
علتها ماند <sup>سیم</sup> در بیان بحران نیک و بد بیاید و انست که بیمار را از ابتدا است و زمانه  
شدن که وقت نزدیک گویند و بغایت رسیدن آنرا وقت آنها گویند و نقصان گرفتن  
و آنرا بوقت الخطا گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و حرکت در وقت ابتدا و هم در وقت  
ابتدا و هم در وقت ترا و در وقت انتها باشد و هر که در وقت الخطا طنه بحران بود و نه  
و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد سلاک کننده باشد و آنچه در وقت ترا باشد اگر نیک  
بود ناقص باشد بیمار در بحران بد حال شود و آنچه در وقت انتها باشد تمام و بیمار بسیار  
از خطر برون آید در مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار سلاک شود و هر بحران که در وقت  
روز بحران شود امیدوار باشد و هر چه پیش از آن افتد نشان موده بسیار بود <sup>چهارم</sup> در بیان  
روزهای بحران روز چهارم هرگاه بحران <sup>نیم</sup> بود و بعد از آن از پس زودتر بحران کند و اگر هر که  
بحران بدید <sup>نیم</sup> روز پنجم و روز یازدهم علامت بحران نیک باشد و هم بدین سبب است که در  
بیماری با سلامت بحران بوقت خویش باشد و هرگاه روز بحران نیک توقع کنند علامت



در ایامی که روزی دو یا سه بار است که روزی یکبار بعضی روزها بحران خبر دهنده باشد انرا  
 ایام باور کویند و بعضی روزها در میان این روزها باشد و خبر ندهند آنرا ایام واقعه در وسط است  
 و بحرانهای حرکتی که در روز چهارم باشد و تا روز بیستم پس هر روزی که پس تر باشد بدتر  
 و بحران ضعیف تر شود تا چهل روز حاصل این بحران است که بحران صعب و تا روز بیستم  
 باشد و آخر از پس بیستم باشد آهسته باشد و بعد از چهل روز هیچ روز از بحران نشود  
 است مگر روز ششم و روز ششادم و روز صد و بیستم از هر آنکه قوت بحرانهای پستی ناقص  
 در زمانه این نادیده ظاهر نباشد و باید دانست که بعضی بحرانها در روز چهارم است  
 بعضی در روز ششم و بعضی در بیست روز قوت بحران چهارم کافی تا بیست روز تمام تر باشد  
 از این بیستم ضعیف تر بود و از جمله روزها خبر دهنده باشد و قوت بحران هفتم تا چهل روز  
 بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بیست تا صد و بیست روز بعد از این هفت ماه بعد  
 از بیست و یکسال و بحران هم بیماریها حادثه بیشتر در روز طاق باشد و بدین سبب بحران  
 بیست و یک روز یا در بیست و یک سال چشم دارند و در بیست و یک سال و در بیست و یک سال  
 روزهای بحران باشد مثل هفت روز غیب که همچون هفت روز غیب است محض بعد در  
 بیماریها و مزمنه و عیال همچون عیال بیماریها حادثه باشد مثل در بیست و یک سال  
 سودا و بلغم و غلبه غلب باشد و روزها خبر دهنده از بحران بیماریها و مزمنه خبر  
 در روزهای بحران حادثه باشد و در بحران بیماری مزمنه نیز تقدیم و تا خبر افتد همچون که در بحران  
 حادثه چند نیکو یاد کرده آمد روزهای که بحران در آن وقت آید آنرا ایام واقعه در وسط است  
 و بیستم و بیست و یکم و بیست و یکم اما اگر بحران روز چهارم بخورد بعد از بیستم و بیست و یکم  
 بحران و از ایام واقعه در وسط روز بیستم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم  
 و بیست و یکم اگر بحران کند بعد از ویرگاه در بیماری حادثه روز بیستم و بیست و یکم و بیست و یکم  
 و بیست و یکم باشد و اگر آهسته تر باشد روز بیستم و بیست و یکم باشد که ان بد نماید بحران روز  
 انداز

مشتم باشد و اگر روز انداختیم بود در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوشته رود  
و یک کرم تر شود و اثر نفخ پیدا آید بحران در چهاردهم باشد اگر نفخ در چهاردهم پیدا  
بحران در هفدهم باشد و بیست و یکم و بیست و دوم باشد بحران در بیست و یکم  
ایام انداختن می بود که اثر داشت یافتن بر ماده مرض با اثری از عجز طبیعت و برای بدن  
پیدا آید همچو دوشکری مخالف که جنگ کنند و غده و غبار خیزد و پس طبع و بنیت ظاهر گردد  
در ایام انداختن بسبب طبیعت با ماه بیمار اثر پیدا کند چون عرق و در سرد و خیال  
و تشنگی می شود و کمر و اضطراب پیدا آید مانند این حالی و تمام آن روز  
و چیز روز پنجم که انداختیم بود در هفدهم باشد مثلاً در زمانی که در میان افتد چنانکه یکم که انداختیم بود و روز پنجم که انداختیم بود  
و اگر نشانهها که روز سیم پیدا آید بد باشد بحران بروز هشتم کند و اگر پس از روز انداختن  
علامتها باشد نشان کمر و حرکت مریض بود **فصل** مشتم در بیان دورهای بحران

و چیز روز پنجم که انداختیم بود در هفدهم باشد مثلاً در زمانی که در میان افتد چنانکه یکم که انداختیم بود و روز پنجم که انداختیم بود  
و اگر نشانهها که روز سیم پیدا آید بد باشد بحران بروز هشتم کند و اگر پس از روز انداختن  
علامتها باشد نشان کمر و حرکت مریض بود **فصل** مشتم در بیان دورهای بحران

بحران سیم چهار روز و هفت و سیست چنانچه در مدت چهل روز و از روز پنجم  
چهار روز افتد یا شش بحران هفتی و بیست و دو و یک یک بر دو وجه بود یکی انفصال  
و یکی انفصالی و انفصالی چنان باشد که یک روز در میان دو روز مشترک بود یعنی یک  
روز از حساب روز نخستین باشد و یک روز از حساب روز مشترک باشد یعنی یک  
باشد آخر آن روز هفتم باشد از بهر آنکه چنان روز آغاز را با روزهای دوازدهم بیمار روز  
که تمام دور است روز هفتم باشد و در سیم روز دوازدهم و در سیم روز هفتم باشد و در سیم  
آن بدو روزیم بر دوازدهم بر روز مشترک باشد و در روز هفتم میان دو روزیم و سیم  
نباشد مدین بسبب بحران سیم و در چهار روز و دوازدهم بر سیم انفصالی برین  
و بیست و دو و چهارم بر دوازدهم انفصالی باشد و در دوازدهم میان هر دو مشترک  
سبب بحران در چهاردهم افتد و اگر انفصالی باشد بحران در بیست و یکم از بهر آن  
چهاردهم از روز هفدهم روز بیستم باشد و اگر انفصال باشد بحران در بیست و یکم



او فتنه در روز هفتم الصالی و بحران و در سیمت و هفتم و در نهم از سیمت و هفتم  
 تا سیم و یکم تا سیم و هفتم الصالی باشد و در روز دهم از سیم و هفتم تا سیم و هفتم الصالی باشد  
 اما بحران او از سیمت و هفتم باشد و بحران روز دوم چهاردهم و هفتم سیم و هفتم در سیم  
 باشد بحران روز سیمت کند و در روز چهاردهم مشترک باشد میان و در روز سیم و سیم بدین  
 سبب و در سیمت روز سیمت دور او فتنه در اول و دوم منفصل و سیم با دوم منفصل تا  
 تمامت چهل روز تا مصلحت و تا هشتاد و تا صد و سیمت و بحران چهار تا روز سیمت قوی  
 باشد پس ضعیف شود و از جمله روزها را اندازد باشد و بحران هفت تا چهل روز قوی بود پس  
 ضعیف و قوت بحران پست تا صد و سیمت روز باشد پس از صد و سیمت روز بحران تا هفت  
 روز ماه و هفت سال و چهارده سال یا بعد از سیمت و یکسال و بحران همه بیماریها حاده  
 در روزهای طاق بود بدین جهت بحران تب بحرکه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال  
 پنج عدد روز حاده بود چنانچه در سیمت ربع هفت ماه چنانچه هفت لغبت باشد و در بحران  
 بیماری مزمن تقدیم و تا حیرانند یعنی یک ماه و نیم بحران بیماریها حاده و باید دانست که حرکت  
 بحر الظواهر حرکت و در شش ماه قیامت کند چنانکه هر کارکن از متغیر شود حرکت و در شش  
 ماه منوب کند و ماه بدین عالم نزدیک است از دیگر متاثرگان و اثر حرکت ماه چنان است که ماه  
 از نقطه اجتماع چهل و پنج درجه در شش و یا نه درجه یا صد و هشتاد درجه اثر بر بداند  
 در چهل و پنج روز درجه تریس بود و جمله را صد و شصت درجه شصت است و از چهل  
 درجه در سیمت یک فلک باشد و در صد و شصت درجه تمام بود و در صد و شصت درجه چهار فلک بود  
 و در صد و شصت درجه تریس و نیم تریس باشد و صد و هشتاد درجه مقابل باشد  
 نیمه فلک باشد برابر نقطه اجتماع باشد و نیمه تریس روز چهاردهم بود و اثر آن قوی  
 نباشد و تریس روز هفتم باشد و اثر آن قوی و نیمه تریس روز دهم باشد و اثر آن ضعیف  
 از اثر روز هفتم و مقابل روز چهاردهم باشد و اثر آن قوی تر از روز هفتم باشد و روز هفتم





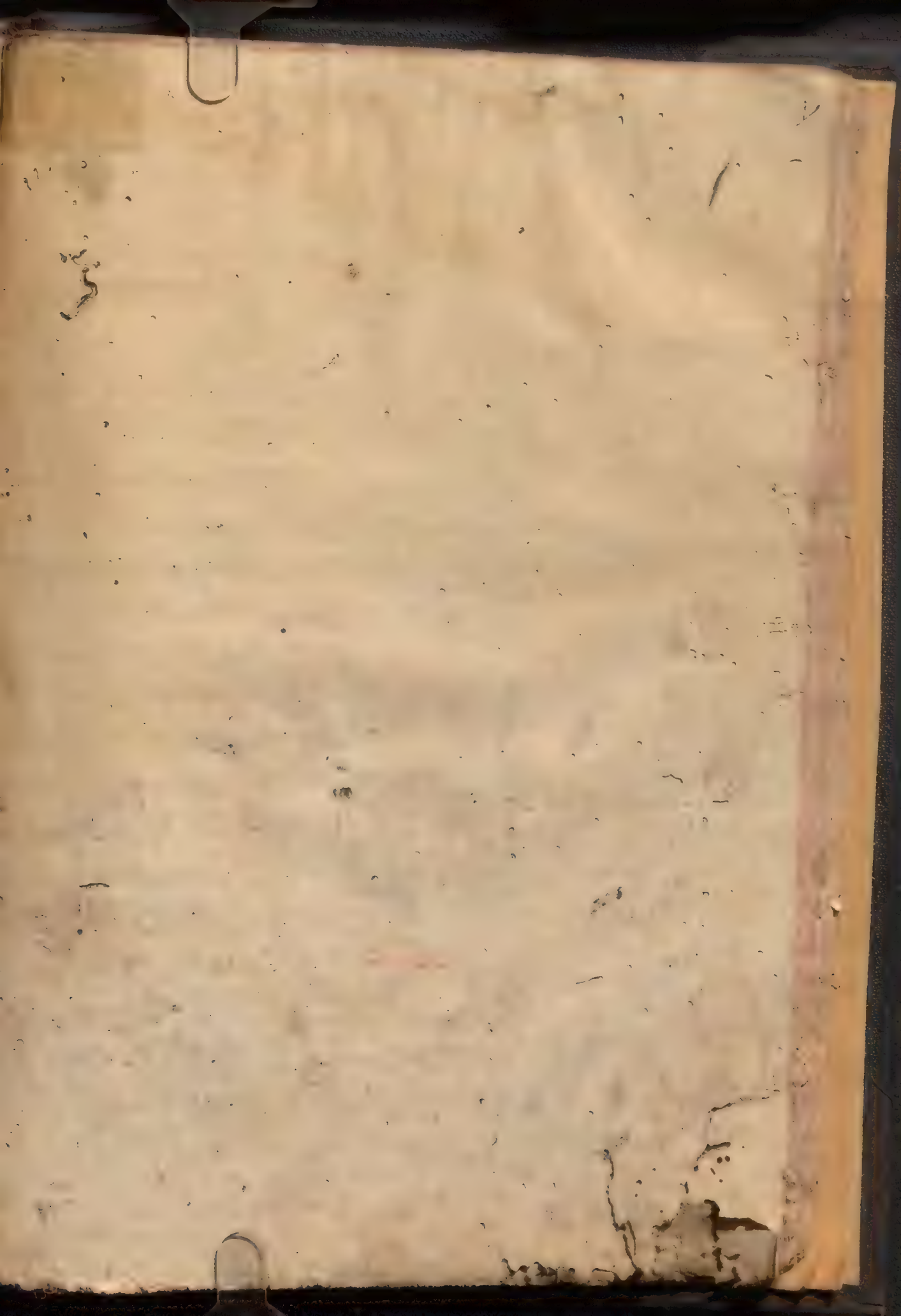
و نیز از آنکه بحران روزیست و یکم از جهت آنکه روزیهای بحران یعنی را بهشت گفته  
در کرد هر یک که صهل و پنجم را صهل و هشتم را از جمله روزهای بحران شمرده اند و این را ما شده که یکی در  
روز بخوان و حرکتها و چهار از صعب نکس از آمده باشد در روزهای بحران زایل شود و هر روز که از  
بیمار حاد و خاد می شود بسبب بوی سنگی در و یا بیک که مرض در از نماید و لطیفیت نادان در غلط  
و فضا که کند که چهار روز من است **نصف** هفتم در بیماریها که چگونه باشد مدت بیماریها اگر هفت روز  
باشد در روز هفتم بحران کند و آنچه بدان که مرض باشد مدت آن میست روز بوی با صهل روز بخوان آنها  
بدان ترتیب افتد و قویته محرقه در روزهای هفت کرم تر شود و روز ششم بحران بد کند و روز  
چهارم از آن صبر و بد و عرق سرد و مانند آن مدد آید و بحران رسام کرم بیشتر در پانزدهم  
باشد و بعد از روز سیم و چهارم تو که عرق و بحران به هفتم کند و بحران بیماری را باقی میزد  
در روز ششم باز در بحران مرض رستان در تا بقیان و بحران تب غنیمت محرقه باقی یا با سعال  
و بحران محرقه خالصه بر عاف و بحران رسام که ششم عرق با بر عاف و بحران تب غنیمت  
بیماری باقی یا با سعال و اگر اسهال منجر به جانب متغیر باشد بحران بوق باقی یا با سعال بود و اگر در  
جانب محدب باشد بوق لغو و در اول و بحران بیماری سر شش منجی طایر بود یا بر من و  
بحران بیماری سرینه بنفش بود و بسیار باشد که یک بیماری در دو گونه بحران کند چنانکه تب محرقه بحران  
کند و بقی یا بر عاف باز کرد و در زن حامله با سقا ط بحران کند و خلاص یا بد و بسیار است که آن  
بحران مدد آید و بحران باز کرد و یا پس تر افتد و ما شده که بسبب باز کردیدن بحران نزدیکی بود  
یا شوار از بحران باشد **هشتم** در بیان علامتهای بحران بخوانند خالی نباشد از آنکه ماده  
میل بود یا لا کند و دفع آن بر عاف یا بقی و موه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع  
آن بر عاف یا بقی و موه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع آن بوق و حرج و شیره و  
و بهشت و بر من و بر قان بوق و میل کند و اما سه و عراجی کند و بحرانها نیک و بد باشد و علامته  
میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صدای ناگهانی در سر بدید و سر کشیدن و بلین  
ردی و صد غصه غمگی کرد و چنانکه پیش چشم و گوش ناگهانی که شود و نفس تنگ و سر به پهلوی  
و شکتهای شکم بالا کشیده شود و در در اگر با این نشانهها لب میضاج کند و گاهی

و دفع آن یا سعال دارد و اول و طبع لغو  
البته هر یک است میل کند

و غشیان پدید آید و معده در دگر دگر دل پسیدن و نبض بست و در روزه  
آید نشان آنست که بحران بقا خواهد بود خاصه اگر منصف او را باشد و اگر بیمار را  
چشم خیالهای سفید بیند روی چشم و بیعی سفید گردد از تشنگ آید که در نبض  
بلند و سریع و موجر در رگها ضربان کند و بینی خاریدن گیرد و علامت رفاف خاصه  
اگر مرض دموی باشد و عمر کم از سه سال و گاه ماده مغز او در ریفان کند و علامت  
صفرا خیا لیا زرد بود و آنچه علامت رفافست سرخه روحی و خیال و خارش بینی و  
و آنچه علامت فی است خاصه تنگی نفس و بر کشیدن سرد و پهلوی و اختلاج و سرمایافتن  
بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رفافست و دیگران نشانها علامت سلاست  
و اگر نه علامت مولست و علامت میل ماده بطریق بول بیشتر باشد و در زیر ناف و قعر  
دفع و عرق نکند و نبض صغیر و بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض خفاقی بیشتر اوقات  
طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول که در ریه نشاند و سوزش سر قصب و طبع  
خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ باشد و علامت آنست که بحران با درار بول خواهد بود  
خاصه در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق صغیر  
که در پشت درج کرانی پدید آید خاصه اگر عادات آن نزدیک علامت کشان  
مقدور آنست که در آن موضع کرانی یا بدو پشت و کمر گاه در دگر و نبض عظیم و قوی باشد  
و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر گردد و طبع خشک و ظاهر  
سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت پست در در روزه بحران قوی تر باشد و ابتدای نبض  
و بخار کم از پوست او خیزد و بول رنگین شدن نشان میل ماده باشد بجانب رگها  
بحران انتقال آنست که تب قوی بود و هیبت و هیچ استخراغ نباشد و علامت بحران  
و در بول اشراف نباشد و علامت آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در  
حرارت دالم زیاده از اعضا دیگر باشد و بوقت دیگر در آن عضو الم عادت بوده  
یا پیش از آن در آن عضو الماس و آفته افتاده باشد که بدان بسبب زبون دیگر اعضا  
و الماس و حزان انتقالی بیشتر در بیمارها سرد و در فصل حران و زمستان و در



شود از بهر آنکه در فصل سرد و ماده سرد طبیعت را از لطف و تحلیل باز دارد و در پیری  
 قوت طبیعت بود و لطف تمام تواند و نه دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت  
 توانی باید و در ماده جز بطریق انتقال ممکن نشود و هرگاه باشد که علامت بحران انتقال بر  
 آید و استخراجی با درار نشود و ماده بدان استخراج پاک شود و انتقال باطل گردد در عضو  
 در بیماری عرق پیشتر کند انتقال بدان عضو کوشش باید داشت و اگر در وقت زیادتی  
 تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در نیمه مابین دردی تواند کند و اگر مریض میل کند  
 دارد و هیچ بحران نکند و از سبب روز در گذرد و نگاه در عضو المی پدید آید علامت آن باشد  
 که در روزی از روزهای بحران در آن عضو ضایع پدید آید و علامتها آنکه بیماری به حال  
 دیگر نماند شد آنست که بیماری حاده اگر نزدیک الحاق طوقی نباشد یا خارجی دیگر زیاده  
 حاصله اگر در علاج و تدبیر خطائی نبود دلیل آنست که مرضی دیگر حادث نشود و علامت آنکه بیماری  
 در بحران است در سردی آنست پتو را بر کار داشتن از دست بجای دیگر و در تب در کس  
 آویخته و سبب و اختلاط عقل و غفله و لندراس و تشنگی نفس در سرفه و در چشم علامت  
 بحران نیک لطف است و آمدن بحران در روز نیک از روزهای بحران و اندر کردن روزی  
 مناسب آن روز و استخراج از ماده مرض با اندازه می تصویر و افراط بران طریق که مناسب  
 پتو را بر کار داشته چنانکه در تب محرقه رعا و در غلبه عرق باقی و نبض چنانکه باید و بس باشد  
 آنست که در طبیعت بحران پدید آید و نبض قوی تر و با نظام میشود پس در همه احوال اعتماد  
 بر قوت باید کرد و علامت بحران بدین خلاف بحران نیک پدید آید از بهر آنکه سبب از  
 بحران بسیارتری ماده است و به طاعت و عجز طبیعت





بسم الله الرحمن الرحيم

پایس و ستایش حضرت حکیمی را که نسخه بی ستم باندی انزل الداء انزل الدواء را طاعت  
نکست بالو او مجتبیست و جهت ترتیب مزاج انسان از دار الشفاء فیض بخش مایه  
مشفاء و رحمت للمومنین غذا هو یطعمون و لیستن و دادی جان فزای و از امر صحت  
فیهمونین ترتیب نموده و فرمان قضای جریان سلاطین نامدار و فواقرن روزگار را  
جهت نظام اسباب صحت مزاج ملک دمل و علامات و علاج علل و خلل عالمیون  
روح در آورده و بشر این بدن مملکت رردان فرموده و طیبیب مرتبه ایشان در دست  
رضاکه حرکت بنفش ایشان لبیب عرض مرض اددار از قانون اعتدال انحراف نموده و علامت  
و علامات و تسکینات زاکیات ثمار سلطان مسند رسالت با و شاه سریر جلالت حکمی که ملکات  
قانون شفا که جامع اسباب تخلص ابدان دوست داران ملکه و حامی ادا بشی  
امریجه بیماران امت طیبیب شرع مظهر اوست بران عاقل که بر منیج مطالبات او سلوک نموده  
از بحران مرض خلاص یافت و بر آل عظام و احباب کرام با احترام ادکه مرا فان خود را سر  
صحت القلوب و نجات و دوصافان خود را اظهار دادند و فرمودند و معالجات و اصل و متوکل  
باد و بعد سبب المعرف این کتاب آنست که فیض احتیاج تمامی آدمیان با حکام طبیعت و قواعد  
حکامیه روشن و معلوم است و مخفی نیست که در لغز الامر علی شریعت است چنانچه حضرت  
رسول الله علیه الصلوة و السلام فرموده که العلم علما علم الابدان و علم الادیان و در  
بر نطق در بار آن حضرت گذشته لکل داء دواء فاذا اصاب داء الداء بری باذن  
الله تعالی و بحضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه التخت و السلام فرموده است در محاکم تناول  
دوا نمیکرده و میکنند و در تداو در میان هم عنایت فرموده است خطاب رسیده اند بدان

حکمتی بنو ملک علی من اودع المنافع فی هذه العقایر بنفزی و صلابی الاشیاء  
با عیشو اجیز ز زمان هجرت نبی علیه الصلوٰه والسلام نه حدودی و نه سمنی که نشسته بود  
در ده چهل سال بعد که بخت علوم شریف لب و علاج در حراسان زاده اند و شخص در  
بلده محفوظ سمفند صافها الله تعالی عز الافات و البلیا اشتغال نمود و در ملازمت حضرت  
اعلی خاقانی بون عنایت رباب و بهمن برایت مسجی فی عروج برادر ارج شوکت بادشاه  
جم جاه نخبه و فریدون سپاه مسیه لطف اله الخاقان ابن الخاقان حضرت **ابو** کوچکی  
مکی خان خلد الله تعالی در دولت و افاض علی العالمین بزه و احسانه میسر کرده بود و با  
نواع عنایت و الطاف سرافراز گشته و اکثر سلاطین عظام و امراء کرام قاص و عاص  
علیه رجوع بدین بجهت داشتند تا آنکه حضرت کیوان بر رفت مکند رحمت المومنین الملك  
المنان المستقر من الکریم المستعان حضرت ابوالمظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال  
دولت و رفعت را بر تنی کلی در ولایت اخی واقع شده بود و این فقیر حقیر سلطان علی  
لبیب الخراسانی الجندی بری را طلب نموده بودند و بعد از صحبت مزین شریف اشارت  
فرمودند آن حضرت که الامور منور که اگر کتابی نوشته شود که خاص و عام از وفای  
گیرند و طریقه علیهم بر مرضی شروع نوشته شود مناسبت نماید با وجود کثرت  
بنابر فرموده آن حضرت که الامور منور و آنچه را کتب معتبره و تجربه معلوم نموده رساله  
منشود و مرقوم گردانید جهت اطلاع و نام نهاده شد دستور العالی امیدوار است که اگر  
عیب مطلع شوند بخادیم و اعوه قلم خود برود کنند و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب  
است بر دو مقاله مقاله اول در امراض مخصوصه و این است و پنج باب است  
و در بابی چند فصل و در فصلی چند نوع میسر میسر مقاله دوم در امراض غیر میسر  
و این است و در بابی چند فصل و در فصلی چند نوع مذکور میگردد و در مقاله  
اول که در امراض معین است و پنج باب است و در امراض سرد و  
مستحکم است و در فصل اول در صلاح و این است و پنج نوع است  
در صلاح که از سوزن کرم می آید که هیچ یک از افعال مسبب آن نبوده باشند



این سه چیز چون باشند یا نزدیک آتش یا حرارت گرمایه که در حمام گرم بسیار تو بقوت  
منوعه باشند یا اگر کثرت غضب یا کثرت کردن بلند و بسیار یا چیزهای گرم خوردن و بوییدن یا بوی  
عذای از قوت منوعه و علامت این در سردی از چند چیز معلوم می شود اول آنکه جلد سر کرم باشد و  
کراش کمر و بوی باشد و در چشم و پسته خشکی ظاهر گردد و سیم آنکه در حواس تغییر و صداع در گوشها با  
صداع اعتدال بول و سراز بول کم رنگ و دقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و چیزی نرسد و این  
با علاج آتش که شربت لیون و نارنج و آب تمر بنزد و اسفند و آب هندوانه و عرق کاسنی  
و شیون و تخم کاسنی و انزال این شربت با آب سرد میل نمایند و غذا مرغ یا گوشت کو میسند و این در  
باب آن اگر دماش متشر و کد و دماش ناهج و کشین تر و قلبه که در دین مناسب است فتن آب  
تمر بنزد و آب خورده و آب انار و این سازند و اگر حرارت بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم در  
سیم و چهارم باشد که شک و مناسب است و طلا از صندل و آب کشین و کلاب و اندک سرکه یا  
آب برک بید و صندل و اسفند و آرد جو بر موم سرگز دارند و بر مؤخر سرگز دارند که در مدها  
و حرکت است و فوایدی سه آن موضع را زبان دارد و اگر در عظیم باشد اندک محذر مثل انکه  
و قلع و بزر الیچ آمیخته نمایند و بصندل طلا و صندل و در شقیقه کالند و کلاب یا بر سر  
رینند در اندک اوقات نیمت و روغن بنفشه یا دام یا کد و در سپنج چکانند و بنفشه کشین تر  
در شش سپنج دارند و در سایه بید و موضع خوش که هوا آود معتدل باشد قرار گیرند **دوم**  
صداع سردی مده و سبب این صداع سرد در هوا است یا در برف کشته در آب سرد در  
آب و از حمام بیرون آمدن و آب سرد خوردن و غذا ناسه میل خوردن و این قسم بزرگ  
باز میگرد و علامت این صداع آنست که کراش در حواس بوده باشد و در سر کراش نباشد و در باغ  
خشکی بود و فکرنا فاسد از جنس رعونه و داجی و غیره با غیره خصال کردن و بول رقیق و  
منهید می باشد علاج آنست که از زن یا سپوس یا نمک کرم سخته بر سرگز دارند و نان کرم و  
روان کرم سخته بر سر نهند و اگر کشین نیابد در حمام گرم در آید و آب که در روغن بنفشه و کلیل  
الملک و بابونه و بنفشه از هر یک در مقدار در زنجبیل و ستر و شیخ از این جو شایسته باشد بر سر  
و رینند و در خالی که کرم باشد و یا سیمین و زنجبیل و غیره و مشک و عود بوسند و یا بابونه و بنفشه

و انتقال آب بگوشتانند و سرخی آن دارند و شربت از ماء الاصول سه نذر بر آب  
پوست پنج کفن و کبر و پوست سج بادیان و اینون و بادیان و تخم کرفس و کبر از هر یک  
و انتقال میخیزد و سبیل مثقالی در یک کاسه آب بگوشتانند تا بعضی بماند صلیبی شود  
و انتقال کند باز بگوشت نند و بتوانم آری یک قاشق بازان با بخت قاشق آب گرم کل  
اصتیار غما بید بخت روز شربت است و دیگر تجربه کرده شده است درین نوع فاکتور  
و سرکه طلا نمودن فایده کلی دارد و غذا نخوریم کوفته در آب گوشت مرغ یا گاو  
که در درار چینه و زیره و کرنب باشد و مطجنات و قلیه که در و غلغل و درار چینه  
بآب کامه باشد مناسبست و با غذا خوردن فحشین لازم دارند **در**  
سرکه از پوست و خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که مدراجی که از حرارت و برودت است  
و بر ولاست مشد تر است از مدراجی که ازین پوست باشد آنکه ازین پیش بجهت خفیف  
ازان در وقت است و مدراجی که از رطوبت باشد کمتر است از ان جهت که رطوبت موجب  
نیست بذات خفه و سبب در در که از جهت پوست و خشکی دماغ باشد سبب  
چیز تا خشک و در سوزاء با دماء کم بیا با نفا که بهم محوم باشد علامته او سبکی در سوز  
در سینه و اندک آب دمان و پنجاه بر و الاغ جلد ردی علاج آنت که تریبته از  
پند و انده و شیره خرفه با لعاب تخم آبی و اسنول دهند و غذا ماء اللیم و شور بای مرغ  
خربه با اسفناج و قلیه خیار و کدو منالک است و پخته آب بر منجوب سازند بخت  
و کل ضرر و برک میزد و با درنگ و کدو در دوزخ آب بگوشتانند و در ان آب بازان  
نیک توقف نمایند و گوشت ماهی و زرده تخم مرغ و یا پنجه نازا سمیت و در غلغل و در  
بادام و زردغن با پنجه در سینه چلی نند و در حمام که آب شیرین داشته باشد در آیند و آن  
کرم بسیار بر سر ریزند و طلا از آرد کنند و آنکه جو در و غلغل با دام و شکر بر سر گذارند  
**در** مدراجی که از رطوبت دماغ شود سبب مراد مت حمام و در آیه بسیار  
و چیزه که از رطوبت حاصل شود مثل نمودن علاج آنت که غذا مطجنه با مرغ  
و هندو غذا که در و کرم باشد مثل درار چینه و ترغفل میل نمایند و در حمام و در آیه



آب کمتر ریزد و عروق بسیار رقیق تمام دارد و آب که در رو با بوی و تقویم جوشانیده باشند  
صاف نموده شیر کرم بر سر بریزند و بوییدن مشک و عنبر فایده کلی دارد و شربت از کلاب  
دعوق کاوز با نان تخم ریحان و ماء العسل منسبت است **فصل پنجم** در صدای که ماده آن از  
کرم قنبر باشد کلب این در در سر آفت که گوشت و حلوا و اشربه حاره بسیار خورده باشد  
علامته او آنست که در سر کرم انیر تمام باشد و بر آمدن رگها و حرکت عروق و تشنه و دکان و  
کراخی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و خا میازه و کراخی اعضا و جوشیدن سح دندان  
و لب باقی بدن و خشونت خلق و عظم نهضت و سرخه قاروره یا غلط آن علاج آنست که رقیق  
نوشیند و اگر داند که اکتفا بر آن نشود رک صافن بکش این و اگر مانعی باشد از فصد و صاف  
در احواله بود و حیانت نمایند بر میان و در شانه یا بر ساق هر دو پای در ک پش می کشودن  
کلی دارد خصوصا اگر درد در پس سر باشد و بعد از فصد آب تمرین ری و آب انار این در آب  
رولاج و آب لیمو سده یا بخت یا بنیات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندکی صفا لازم  
ناید لطیف را بدین شربت نرم سازند تمرین در رست نقال آون بخار رس و عذاب است  
مستمان که عده بخت خشک و در نقال کل سرخ و در نقال در یک کاسه آب تر سازند  
و شیر خشک خورده نقال در آب ادویه حل نمایند یا جوشانند صاف ساخته شیر کرم اختیار نمایند  
و غلظت اش موش را حدس و اگر از اسفغانا و کشنیر ترقیق آب تمرین ری یا آب انار این یا آب لیمو  
یا نارنج خورده سازند و اگر در عظیم نباشد مرغ یا گوشت کوسند جوان در آب آن اگر سازند  
و اگر سرخه باشد یا در رشت در حلق این شربت مناسب است بخت نقالی غایت عدد و نیم سون  
در نقال تخم آبی در مریحان و شان نقالی با دیان در می در یک کاسه آب جوشانند صاف نموده  
نقابت نقال حل ساخته بسته نوبت میل نمایند و حب شیر بدین طریقه بزنند و در نقال  
خورده و در انگ ترید در کل سفینم درم پوست بلبله درم مصطکی درم کینز انیم درم بخت  
درم ادویه را نرم کوفته و بخت بد و نوبت جوشانند و هر یک مقدار خود در در محل و از نیم  
و نیم شش آب شیر کرم بعد از حب میل نمایند تا حدی رسیده حل شود و در نیم حب مصطکی چهارم

معد و پیلید از برادر دفع بخار و مجوده جفت آنکه صبر را در معد لیا رنک از نوزاد افراط  
 مرار از دماغ دفع نماید رفته که این در دست کسین یا بدخایر است که گوشت فیروج و  
 مرغ و دراج به آب انارین و سماق و زردک یا سیر که میل نمایند در غذا کشته جهت منع  
 مناسبت و طلاء از کلاب و صندل و آب کشیز و اندک سرکه و آنچه در صدام چهار ساره مذکور  
 موافق است **در** ششم در صدام صغری سبب این در دست کسین که در کرماسنر کیده کرده باشد  
 و ادویه و اشربه که جزده و بیدار خوانی در روزه و بیدار خوانی علامت او آنست که رنگ  
 در زرد باشد و لاغر و تلخی و دمان و تشنگی و پنچولیه و تشنگی دمان و سینه و سرعت نبض و فیال  
 در در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و عرق قارده در رات یافتن از اشتیاق  
 علاج او آنست اولاً کسین نمایند یا **در** آب انارین و شربت لمبو و نارنج و شربت  
 کسین مناسبت و فصد نمایند و اندک فخر بردارند اگر مانی نباشد پس از آن سهل  
 صفا در بند برین موی پوست یا لاله زرد و چمتقال عذاب است عدد تر بند بر یا نوزده متقال  
 شش هوسه متقال تخم کاسین نیم کوفته و متقال تخم خیره و متقال در یک کاسه آب بخورند  
 تا یک پیاله بماند شربت پست متقال یا ترنگبین سه متقال در آب ادویه حل کرده میل  
 و بعد از فراغ دارو شربت کلاب و عرق کاسین و عرق کادربان و آب پیون  
 و قنده متقال اختیار نمایند و آب تر بند بری موز ساخته جهت کسین صفا داده تمام  
 و یکد آنک مجوده در آب تر بند بری یا آب آتوی بخارها آب انارین که موصور باشد  
 نمایند و طریقه عمل آنست که انار را بکارد پوست او را بگیرند و با سیر یا آنچه در میان  
 بماند و آب آنرا بگیرند و بپزند و متقال اختیار نمایند و آب تر بند بری و آب انار  
 تمام دارو و مبالغه در تبرید و ترطیب و در صدام صغری زیاد از صدام و موی  
 و آب پیون جهت کسین حرارت در بند برتها مناسب است و خلجی از کلاب و صندل و آب  
 کشیز و آب سبب در پیش بینی دارند و در دفع کرد و در بند بری چکانند و اگر در قوی  
 اند و روت درم صندل سفید و درم افیون نیم درم شاف نامیشا و درم بهرام را از  
 آب کلاب اندکی از این ادویه حل ساخته بر شفته مالند و یک طشت بپزند

بنفشه متقال رنگو متقال  
 در درم سناکی و متقال اخلاص  
 نیم کوفته



طعمه مخفی بک برکت میدخل نموده و یک دو قطره از آن در پینه چکانند و فواید بسیار نکرده اند  
 دام که تنگی تمام نکرده باشند از جهت آنکه ماده را بدماغ میکشد اگر بدن را از اخلاک پاک  
 نکرده باشند در صداع دمای اشیاء سرد و خشک احتمال نمایند در صداع صفرائی اشیاء سرد  
 تر بکار دارند و از چیزها که صغیر از متولد مشهوره و اعراض نمایند و از حرکات نفی شلغم  
 دارند و غصبت پیدا خواهد کرد و در زهره و طعام خوردن و تا غیر طعام از وقت و اجتناب از غذای  
 گرم و از چیزها که بخار را برسانند مثل جوز و سیر و پیاز و کنند و همچنین در مثل اینها بلا حلقه نمایند  
 بهنم در صداع ببارد که از ماده بلغم سبب است که غذا با سردی بسیار میل نموده و در یک  
 جانب بسته و طعام میل نموده و همان زمان بخام در آمده و اذغال بسیار کرده و استخراغ  
 اخلاط کثرت یافته و علامت او آنست که اگر از سردی و جیم باشد و گاهی در بسیار از خواب بیدار  
 و سردی جلد سردی و آب رفتن از دندان و پینه داند اما فتنه از هوا و سردی بسیار بارد  
 و سفیدی بول و غلط آن و غلظت و غلظت و این صداع پیر از او اصل نیست در راه در بلاد  
 که برای آن باشد و بلغم مزاج را و عوارض کسافی را که چیزها و سردی نمایند بسیار میشود  
 این صداع را اگر دیر علاج کنند بیم آنست که بعضی دگر در بخت و فاجعه و صرع و سکت میخیزد  
 باید که احتیاط تمام نمایند و در ابتدا علاج این سهلست و اگر دیر ماند بدینطور علاج پذیرد  
 که تنقیه دماغ و جیم از بلغم غلیظه و کثرت مستحکم نمایند مثل حب و ایایع فیو ادب ایایع  
 و حب اصلین و ماده را بدین جلاب لفتح دهند بدین جهت پنج سوس چهار مثقال  
 اینها در سه مثقال **در بخار عده سبتان** بجا عده تخم خیره و سه مثقال از انکوش  
 سه مثقال پودت پیچ کرده و مثقال کل سینه دو مثقال تخم کرفش و درم ششصد و یک  
 خوش کنند و بخت بوزن آن و در یک هفته میل نمایند و بعد از آن حب صبر میل نمایند و صفت  
 آن ترکیدن و مثقال صبر سوطر سه مثقال مصطکی درم کل سینه نیم مثقال پودت کلید  
 کابلی که مثقال حب ساجسته و درم باب کرفش یا غسل در محل خواب اختیار نمایند

رایا دیان سه مثقال

از ان چهاره شش آب گرم صفت ایاچ فیقر اب بلسان صوف بلسان منبلی صفت  
در صفت زعفران از هر یک مثقال صبر سقوی شانه زده مثقال شنبلیله مثقال  
محل فواجب غوده اختیار نمایند صفت ایاچ فیقر درم پوست بلبله درم تربت  
مثقال صبر سقوی درم حب النیل درم شحم صفتل و محو داز هر یک درم مقل ازرق درم نبات  
حب خسته بدو نوبت اختیار نمایند صفت حب ایاچ فیقر درم تربت سپید خراشیده بر دغنه بادام حرس  
درم ایاچ فیقر مثقال حب النیل درم سون و غار یون مغیره از هر یک نیم درم فک هند درم کافور  
درخت حب زندیاب بادیان هر یک درم دار دانه خردی و در عمل آلوده یا قندر سحگاه اختیار نمایند  
در حب قیادین مرض و داسراض بلغمی فائده کلی دارد صفت آن ایاچ فیقر نیم درم تربت و محو  
هر یک نیم درم مقل بکدرم شحم صفتل بکدرم و نیم سقوی درم این پنج شربت مطبوخ که در نیم مرض  
مناسب است سماء کلی پنج شفا پوکت بلبله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربت نیم  
کوفته دو مثقال پنج سوس دو مثقال اینون مثقال اسطوخودوس مثقال زبیبیت صفت  
منفی صفت مثقال در یک کاسه آن پنج شانه صفت غوده لیس فرشت یا نرزد مثقال و نبات نیم  
اختیار نموده صفت آن تربت دو مثقال صبر سقوی درم مثقال مصفی درم کل سح و  
نمایند تا ماده میل بفل کند کب جلاب یا عمل صفت بسیار مناسب است و یا غوره نماید کب  
و ابکا که دو قهین و علقه قرحا از هر یک مثقال نیم کوفته آمیزند و کسر سیر یا بارند  
و بودینه و قیوم و شح از من از هر یک سه مثقال که در آب بپوشند یا بشند در دغنه  
آب و مطنیه یا دریه گرم مثل دار چینی و زنجبیل سازند و قهین و ابکا که مناسب است  
نرم سوده بر دغنه یا بونه و با گل آمیزند بهر پیش سر مالند و بوی نمودن مشک و صندل  
فایده دارد در صراحی که از ماده خلط سودا در شود بسبب آنست که غذاها و غلیظه  
سودا حاصل شود بسیار میل غوده یا بشند مثل عدس و کرن و کوشک و ویز و لپ  
آمیخته بسیار گرم در آمیخته شد علامته این در دس آنست که کرانی اچکی وجه و پنجهانی



رنگ و بوی و باریکی بنفش و بطور او در سیدی پیش آب و زنگی چشمها و سینه و ضیالات و  
 کمر با و فاسد و کواکس بسیار علاج آفت که اسهال شود و نمایند مطبوخ افیتون بر تن  
 موجب تقویت و در مثقال بسفاج نیم کوفته سه مثقال پوست بلبله چهار مثقال سناکی پنج  
 مثقال بنفشه و در مثقال کاوز بان بادیان درم کل سرخ مثقالی شیر خشت پیست مثقال ادویه  
 در یک کاسه آب کوشند و با شیر خشت صاف نموده شیر کرم میل نمایند و این هب نیز مناسب  
 است افیتون نیم درم غاریون درم شحم حنظل دانگی حیدر و درم مصطکی درم این نیم درم  
 مجر و دانگی نیم کوفته حب سازند و در وقت سحر پیش از مطبوخ میل نمایند و هر روز صبح  
 این شیر بنفشه را پیش از مطبوخ اختیار نمایند افیتون دو مثقال باد در بخوبی سه مثقال کبک  
 سه مثقال برک کاوز بان چهار مثقال انگور مثقال دو مثقال بادیان مثقالی کوشانند و با  
 چهل مثقال قند بجام آورند یک کاشق شربت بلبله قاشق آب حل نمایند و در  
 شربت و غرغره بکنجینه علی که در و پنج کیر کوفته با ابارج فیترا که تبس حل کرده  
 باشد آب کرم آمیخته غرغره سازند و در سینه روغن بنبلور بار و غرغره در روغن  
 زعفران چکانند و بر سر آبی که در و بنفشه و بنبلور و سوسن و بابونه و ماد در بخوبی قرقل و بنفشه  
 باشند ریزند و غذا بخورد آب بکوشد مرغ یا کوشد کبک و طه و با عصا فیترا سازند با  
 اگر او آتش عشته که در و شور بای کوشد یک کوشد که جوان بوده باشد و کرد یا دزیه و  
 در این در آتش مناسب و فیترا آب کاه و آب انار این با زنده جام لغی کلی دارد و در  
 در روغن که سوا معتدل و مایل بر طوبه باشد نمایند و از مقام کرم نمایند و روغن شربت  
 سازند و در کوشش شیر کرم چکانند و در سینه مالند نیم درم صمدی که از باد غلیظ که در دماغ  
 است سبب آفت که غذا نماند غلیظ خورده باشند و ضم در معده نیافته باشد علامه او  
 که در دماغ اندیر نقل و یا بنفشه و اصل کاسه چشمها و از زاده و کوش و هر زمان در روغن بلبله  
 آفت که در کوشش چکانند و سینه روغن بابونه و کلایست شیر کرم چکانند و دوسه قطره از زعفران  
 و در اصل بنفشه و در اندکی مشک در سینه روغن حل ساخته در کوش چکانند و ابارج که مذکور  
 شد در روغن بنفشه اختیار نمایند و مداومت بحکم نمایند و اگر در بابونه و کلایست الملک و سقز و شاد

بایند بر سر ریزند و مشک و عود بوی نمایند **در صدراع** که از بخار آن در ریه ها حاصل  
سبب این بخارات حاده ادمان شرب خمر و عود و ادویه گرم و غذای نامتوازن و بخار طبعی است  
علامت این درد سر آفتاب است که بعد از شربت گرم با غذا او گرم این درد زاده شود و علامت آنست  
حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند و دستها و پاها را در آب گرم که از ریه و آب از آن بخار  
بیمو باشد شربت فواکه میل نمایند و آب غوره و کچنیه و مسکیت و سریر و عنق کله جرب سازند  
خواب در ریه الم نفع کلان دارد و بنفشه تر و آبی و سبب بوی کردن فایده دارد و غذای  
مرغ یا کشت کوسند جوان که در آب آن اگر کشیزه و اسفناخ فتن آب غوره یا ساقا و  
میوه های آبله اند و دانه و اگر بدین اشیاء کین نیاید استغناغ ظلی که لب آن مژه آب تر  
و آلودگی بخاری از هر یک است مثقال در یک لاسه آب تر ساقه آب انرا میل نمایند  
صدراع که بخار که موده یا جگر یا سپرز یا دستها و پاها یا کمر یا مثانه یا رحم یا پیشانی است  
باغداد کنند لال جسته میشود برین درد سرین رکت بزادنی این درد و کم شدن آن کلامی  
در درد اول در آن عضو میل در موده یا جگر میگردد و بعد از آن در دیر میشود اما صدراع که کشته  
موده باشد از صحت غلط صغروی که در موده یا در موده است علامت او آفتاب است که فی تلخ  
و عینان و عطش و الم در موده و پیش و تلخی در آن و تلخ تنگی موده و بی و اها و فی لب که در  
شیر گرم و سهل از ترندی سی مثقال و آلودگی بخاری است عدد و شیر شربت یا نروده مثقال  
و کلاب چهار قاشق شیر شربت و کلاب حل ساخته شیر گرم میل نمایند و مژده آلودگی  
یا لاله آب تر ساقه اول شیر شربت و کلاب حل نمایند بعد از آن ترندی و آلودگی  
نمایند و آن کندم یا آب انرین یا شربت نار یا لودین یا سبب است موده را میبرد و مژده  
از جوشن می نمایند اما صدراع که از بلغم لزج که در موده باشد علامت او قشر شحم و حشا  
و باد و نفخ در موده و بسیار آب و آن و فی بلغم علل موده را بقی به شحم تر و سبب  
نمایند و سهل بلغم که مذکور شده دهند و طعنند که در دبا دمان رومی و مصطی  
در دبا صدراع که از سودا که موده است علامت او سوزش موده و مل طعام بسیار و  
از قشر سودا علل موده را بقی پاک سازند یا شربت افقون دهند بر تنه و آب قیون



سیرک که در زبان سست مثقال کل سرخ مثقال بادر کفویه در مثقال سبستان که عدد هیل سبیه  
 نیم کوفته سست مثقال تجو شانند و صاف ساخته باقی مثقال قند چهار در زمیل نمایند و یک سب  
 بادر کفویه که در معده باشد علامت او در معده و قند و بودن در صدادریا فوج و ساکن شدن  
 در و سبب ساکن شدن در معده و بیاری در دراز طعام نفخ علیّه تفتیه معده بایان فیروزه  
 صد و پنجاه و یکصد که در مصطکی باشد در غنچه مصطکی در معده مالیدن و تقویه بطل و در غنچه  
 معوی دماغ باشد مثل روغن آس در غنچه بادام و از غذا تا غلیظ مثل هر لبه و کباب و سبب  
 و سبب و بایا و در آب گرم نهادن معده و اگر صدراع از جهت صفت معده و بیاری و سبب  
 باشد و بشتر که دماغ می باشد کبک ذکا و حس معده و دماغ و بیاری و بخارات بسوز دماغ علیّه  
 او آست که در خلل معده و در تاجر غذا و باندک اعراض متغیر شدن و اندک بخاری و سبب  
 علاج او آست که بقیه نان آب عذره یا آب انار یا رب ریون خوردن و اگر عرق سرد باشد  
 کلند و اینون و در آنچه در تخمیل پرورده و اگر معده بی گرم باشد کاه و شیر عرقه اما صدراع  
 که از جهت گرمی که باشد علامت او آست که در صبا راست سرد باشد علاج او در وقت  
 بجان آب انار و آب عذره و آب لوبیا آب کاسینه یا آب سبز خوردن نان بکر منق  
 بخار از سر میکنند اما صدراع که بشتر که سبز باشد علامت او آست که در در صبا  
 باشد و صفت سبز و الم او علیّه نان بکر که عرق بودینه اما صدراع که بشتر که دشتها  
 و بایا باشد علامت او آست که معلوم شود که بخار و تغیر مشعشع مثل موج علیّه و تغیر  
 خلط زاید و اصلا و مزاج و تقویه سبب که در **دوازدهم صدراع** که از صفت دماغ  
 حادث شود علامت او آست که بجان او از اندک سبب واقع گردد و در وقت اس  
 مشهور آست که در فعلها دماغ علیّه تقویه دماغ بر و غنچه کل و کلاب و اندک سبب و شربت  
 فواکه و مندل و غذا کباب باز عذران و خط آب **سیزدهم صدراع** که از شدت  
 علامت او آنگه سرعت انفال از اندک محسوس سلامت افعال دماغ ذکا  
 غذا تا غلیظ مثل هر لبه از کوفت کاه و اگر قوت باقی باشد و اگر

اصول نمایند

فیزیک باشد از بقول بارو مثل کاه و کسین تر و خفه و ازین جهت کاه و کسین تر و خفه  
در دهن مخدري مثل شربت خشی ش **چهار** در دهن در دهن که از فنی و لیج  
را نام گذارند از علامت این صداع آنست که عقب استراخ بسیار که از عصبها سر مایه  
مثل ناله و خفه سینه یا غرغره یا استراخ غات بسیار مثل قی و کمال و فصد و در دهن  
این صداع که در اخفه می گویند عوارث را که خفه نفاس یا حیض بسیار رفته باشد  
یا بر خفه هر بوا سیر یا لبیب بخوانی یا لبیب غم و اندوه بسیار علاج آن است که در دهن  
نمایند غذا یا آب و طب مثل کشک و دشور یا مرغ و بواء الهی و در دهن بادام و در دهن  
و کدو در سینه مالیدن در دهن منقلم کاه و و صیرنی مرغ در دماغ مالیدن فائده کلی  
دارد **پانزدهم** در صداعی که بعد از جماع شود و لبیب آنکه استراخ بسیار بخت کثرت  
او در دهن حقیقت حاصل شود و بدن نیز خفیف که در دهن آن است که غذا یا آب و طب مثل ماء  
الهم و شور یا مرغ و گوشت ماهی جوان در دهن ششم مرغ نیم پخت و از فولیان و خشی  
و شفاقل و بهمن از هر یک قدر سزم گرفته میل ایمن هر روز و در دهن میل نماید تا  
کرم گردد و اگر مزاج گرم باشد برب آبی و لبیب اختیار نمایند یا لبیب آنکه اخلاط  
در بدن بسیار باشد و چنانچه کس در دهن محلی است موجب در دهن علامت آنست که  
در دهن بود و استلاء او و شفاقل و بهمن یا شمس از بدن علاج فصد اگر استلاء از دهن باشد  
اسهال و اگر از عین خفه باشد و تویه من مثل طبع آس و بابونه و ملو میب و آبی در دهن  
کل و طب و اندک سرکه بر سر طلا کردن و غذا یا آب و گوشت بطور مثال آنچه مذکور شد  
و فادام که طبع هم می شود در دهن استلاء صفت بدارند و دیگر صفت اعصاب مجامع  
و دماغ الم پس بدارند آن علامت آنست که صفت حرکات و از بدن اعصاب این صفت  
موجب نکایت و اذی می شود مثل رگت و موت فئات در حالت جماع علاج آنست که  
دماغ نمایند بر دهن قطره و غذا و گوشت کوفته همان و در دهن و در دهن  
در صداعی که تابع باشد از دماغ را علامت او سرخ چشم و در دهن و در دهن



از درشتی و عظم نبض و غلظت قاروره و علی غلظت فیال و جلاب از نبض و نیلوفر  
و عاب بتنگینه اگر قبض باشد یا بقند اگر طبعیت نرم باشد و غذا اگر که در دوا سفاک  
و کثیر باشد و نه و اطراف بر دغنه بادمجر نبض و بیشتر عورت از سینه بهشت  
رختنیم **در دوسرکت** تابع باشد پنهان را علامت است او آن که به راه پت شود  
این صراع پیدا شود و بزوال پت زایل شود و صورت این در از چند وجه میباشد  
اول از حرارت پت در دل کرم حاصل شود و بخار آن متوجه سر کرم و میباید آب  
والم باشد و علامت آن ضعف دماغ و معده ی بول علی است که کلاب جزو در  
کلی نصف آن و سر که ربع جزء اگر هوا گرم باشد سر و پیش سر کز اندا اگر هوا سرد  
بهر در زستان شیر کرم کز اندا و یا بهار را با اندا و طلا از فصل و کلاب و آب و در یک  
بر سر کز اندا و نبض و جو شک کرده و شمشاد را در آب بخورند اگر آبستان  
بر کرده بر سر ریزند و در زستان شیر کرم و اگر بهار را با آب شیر عورت  
از سینه بر سر ریزند و در این امتلاء از زجرات هم باشد از اخلاط دردی قاصد  
که در سینه جمع آمده علامت آنست که خفقان و شیان باشد علی قی کردن بکینه  
و آب کرم و پاک کردن معده تبلیه و کفایت جهت قوه معده باب مری میباید  
سیم این در دوسر از خلطی که در جمیع بدن باشد علامت او گرانی سر و کرانه تمام اعضا  
در در از انواء علی اگر امتلاء از خون باشد و غلظت نماید و اگر از صفرا باشد سهل شود  
اگر بکم و سودا باشد سهل آن دهند چهارم این صراع از ضعیفی که از نفوس سر باشد  
علی لغویت سر ضعیف و کس از فصل و کلاب و آب بر سر سازند و منج جار  
نمایند یک شیر خشک و قند و اسفود در شربت که عرق کاوزیان و کلاب و عرق کاسه و سید  
شک و نبات سازند میل نمایند و یا بهار را در آب کرم کز اندا و ششاق میر که و کلاب  
به هم آمیخته مناسبت غذا و مرغ جوان در آب آن اگر شمشاد و شیر تر  
نفس و عورت یا ساق سازند **در دهم** در صراع که تابع بحران باشد

غلطت از آن است که در رزجران شود و بول سفید و رفیق باشد علی ای حال در  
سند و نوع نمایندگی ماده اگر غشیان و در اربعه بجز مسک مثل شربت سکنجبین  
آب گرم نماید و اگر قراقرق و فنج و اضطرار و سوزش در شکم و مرغان باشد  
استهال آب نمک در فستق خشت و مکتند و صبر خفیف یا بخت نزم و شافیه  
نمایند و اگر سرخ و ضیالات و شعاع در پیش چشم نمایند معلوم میشود که برغان  
بحران خواهد بود **نوزدهم** در در سر که از ضرب یا سقوط باشد ضرب آلت است که یوب  
یا بآلت دیگر بر سر زده باشد و سقوط آنکه در زیر پای آمده کوفت یافته باشد  
علیه فصد نمایند اگر مالتی یا فورد سال نباشد و الا استهال یا کتفه نزم نمایند و اگر در  
خواب غلبه بود غنچه بنفشه یا دام سینه و کف دست و پا را حرب سازند و اگر در  
آب مرغ و اگر اقلیم سیم و چهارم باشد کشک جو کا هو و باد رنگ و اگر در سر  
بود و غنچه کل گرم نموده بر سر گذارند و اگر در دم و تی و حمه بود طلای از آب انگور شوی  
صندل صغ و قوئل و زعفران و کل ارمنه نمایند و اگر در دفع تشدد و درم باقی ماند  
سیرین در شراب بخت مندر بخت نزم کوفت طلا سازند و اگر اختلاط عقل طایفه  
که هو الی و جزو کل صبر و نیم جزو برگ سید و در غنچه کل طلا سازند و غذا مغز سر که مفید  
و مغز سر مرغ و اشغال آن آب انار نیم میل نمایند و بر بنفشه و آب سب و کل فایده دارد  
در صداعی که آنرا بیضه میگویند و مریض این در در سر از اختلاط و جاب  
آن و جالینوس گفته که این صداع شملست بر تمام سر ثابت و مزمن و صبر  
بیجان او هر ساعت و هر لحظه مشغول علامت است که از ادنی سبب در در غنچه  
سکون و صاحب این درد ادنی باید از او از نا و سخن گفتن و شنیدن و مکرده دارد  
روشنایی را در دست دارد و حدت و تاریکی و آسایش و قادر نباشد بر کشش  
چشمها و احساس میکنند آنکه کوئی از ده میشود بطرفه یا گمان میبرد که هر زمان  
سر او شق خواهد شد از بسیار این درد و اگر سبب حجاب طایفه و غنچه



اعی سن این درو میشود صائب او را از کشتن آن تا اصل چشمها و اگر در جابجاء  
باید معلوم میشود و بگذشتن دست برود بجهت گذاشتن دست الم مرید و بعد دو  
کشتن در درو حفر میاید از برابر آنکه این جاب و پیروه احاطه کرده تمام سر را از این  
جهت این صراع را نام بیضه و خود مانده اند علی آلتست که ملاحظه نمایند که  
از بخارات کرام خلط پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده و اگر کلان سال بود باقی  
نباشد از قصد خون بکشد و الا حجامت نمایند و آب آن را بن مناسب است و اگر سودا مست  
الم شده شربت افیمون و عرق کافور یا تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت  
صفرالین درو عارض گشته چهار شربت و آب ترند و رب دیوان و آب غوره و آب  
خوابد بود و اگر ماده غلیظ باشد و با سهال دفع نشود سیرا ترند و طلا که مذکور کرد دیگر  
مرکز از در فرغون مثقال بود و سداب و سپند دانه و تخمین از هر یک مثقالی نیم کوته  
باب مرز خویش با کلاب آمیخته سیر کرم مناسب است و اگر از کرم این طلا ترند شود  
از سفید تخم مرغ و در غنچه کل قدر مخلوط سازند و خشکاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از  
خلط سرد تنها شده طلا نمایند و یا بخوشانند و آب آن را بر سر ریزند **سپت** و یکم در  
صداعی که حادث گردد که از رسیده که از خلط غلیظ شمع سبب این درو از خوردن طعام  
راحت و ترک حمام می باشد علامت استلاء وجه کران سر و غدد فرق میان آنکه این درو  
لبیب و ریم است آن است که تب لازم باشد و درم و آنکه سبب سرد درو شده درین  
صداع تب نیست علاج آن آلتست که اگر خلط بلغم شده این درو در سبب با و غیره  
که در صداع بلغم مذکور شده رجوع نمایند و اگر از خلط سرد این صداع عارض شده  
بشربت افیمون و جب آن که در صداع سودا اثر این باید کرده شد علاج نمایند و اگر بخواب  
درین درو غلب باشد شربت خشکاش بدین نوع بزند مثقال خشکاش نیم  
درین درو غلبه شربت یک کاسه آب تر سازند و صبح بدست عالیه بخوشانند یا کحت

مقال فنون توام آرند یک مغنه شیرین است **نفس** بیت و دریم در صدای که از  
بخار بویها حاصل شود اول آنکه از بوز مشک و غیره پیدا کرد علاج بوی کافور و  
سیب و آبی و کشنیز و دروغنر با دام و کدو درین ماله بدویم آنکه اگر این صفت  
بویها بدوید و در بار باشد علاج آنست که بویها که چندان باشد شش پیچ دارند  
مثل صندل و بادرنک و کشنیز و درجام در آمدن و آب گرم بر سر ریخته و فستله  
بر که و مقلب تر ساخته درین کذارند تا دفع عفونت بویها بدوید و از دماغ  
**نفس** بیت و دریم در دسر که کاین است از گرمی در نواحی دماغ باشد علامت او  
در دماغ شدید و شنیدن بویها بدوید و جوهر آنکه هیچ چیز نباشد و هرگاه حرکت  
کند و در زیاد شود و هرگاه مسکن شود در دماغ کینه یا بد علاج تنقیه بدن بویها  
**نفس** بیت و دریم در دماغ و اندک ایاب فیه آب در مننه ترکی حل ساخته در مننه  
گرمی در دماغ باشد که در دماغ کینه یا بد دیگر به نکلی و مقال حراغی در  
پسرون کرده پنجم مقال قسط مقال منزه و چهار مقال در مننه ترکی مقال ادویه را  
کوفته هم آمیخته در محل خواب مل نماید و از فواکه و میوه های خام و ادخال طایف  
ملاحظه نمایند **نفس** بیت و دریم در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ  
دماغ و این تر عرغ دماغ از ملاعیه و از سقطه و از آنکه چیز گر آن رسیده  
علامت او احساسی تمدد عصبها و عروق و حالتی مسیت بر دوش و لیا و علامت  
فقد نمایند طبیعت را نرم دارند آب انار و کشنیز و صندل و مقلب  
مالند و شیر عورت بر سر ریزند و دروغنر که و با دام درین بکاشند و حوض  
روغن کل حل ساخته در سر مالند **نفس** بیت و دریم در دماغ و در دماغ  
شیر آب موف شود و بخارات آن بدماغ رود و این را خاگر گویند علامت او  
آنست که بر بدن گر آن باشد و غشایان و اندوه و سواس بود علامت او  
بعد از شتر اسیر کند و در مانده بقی اگر میسر شود و بمسبل مثل آب تمر و خرقه



فاز کلاب و شیر خشت بآب انار نیم یا شربته فواکه یا شربته مسیب و صندل و اگر حرارت  
بسیار باشد شیر و خرفه بقد شیر نیم سخته و چهار عرق که کلاب و عرق کاسیه و  
عرق نپس مشک و عرق کاذبان است مناسبست خوردن آن در وقت آس در سالند  
و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن سرخج یا اگر افتق آب زردک یا سماق  
یا آب عنبر یا رب ربوای و اگر حرارت و سوزش درون باشد دماغ ترش خنک است  
اختیار نمایند و قد میبارد در آب گرم کزارد و یا میبارد البی و کالند انار در صفت  
که در یک شش سر ششوز جهت که و قلت ماده و در تمام سر بنجود و در اکثر اوقات  
در در کها جبینده سر باشد علی السبب که بشناسند که اگر از فتنه شده فصد نمایند  
الراز سودا یا بلغم یا مغرا باشد مهمل آن دهند و طلا از تخم کاهو و بزر النج و فواحه افیون  
و بر کها جبینده شقیقه این طلا بر کاغذ گذاشته بچسباند و دیگر صمغ عربی و درم زعفران  
درم یکی درم افیون درم فوسه سیاه و شان درم اودا دیه را نرم کوفته اند که بسوخته تخم  
مرغ حل ساخته بر شقیقه کزارد و اگر بدین طلا ساکن تشوای اجزا و اربازند کاهو و بزر  
النج و یکی افیون کثیره و کلاب حل کرده طلا سازند **مسئل** دوم در سر سبب غلط  
پارسی است که معرب کرده اند از سرد از سام که بمعنی اما سست و عبارت است از با سحاب  
دماغ یا نفس دماغ و این معنی مخوف است و انواع بسیار دارد **مسئل** اول در سر سام که از  
بسیار فتنه شعوه علامت ادب و امیر و بزیان و اختلاط عقل و نفس مضطرب غیر منتظم  
و بول رقیق یا سفید هرگاه مائی شعوه و لکنت میکند بر ملاک و عظم نبض مایل بمبتاری  
یا مویچه در در سر که بر خصال میکند که چیز بر جامه است میل بچیدن آن مرغاید و سر حشمت  
در و در وقت آب از چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان مایل بسیار علی شمش  
از اینکه عقل از ایل شعوه فصد فقال نمایند فتنه بسیار کند دماغ بردارد بعد از قوت

و این قوت از احوال اعصاب و ریه معلوم می شود و اگر عقل و حس و حرکت بحال بود  
است دماغ صحیح و اگر بنفص و نفس خولت دل صحیح است و اگر میل ضابط است  
جگر صحیح است و اگر از فصد مانعی باشد عجمت بر ساق یا بر میان دو شان یا در  
سینه یا پشت مناسب است و در روز اول تا سیم شربت خارج و آب نموده  
آب غوره و شیر و تخم کاسنی و آب آلو و غذا اگر و مایش مقرر است و اگر غایب  
و کشیز تر و کدو در انجم چهارم و سیم مایش مقرر است و در آب کشک و بعد از  
سیم شربت عصب و نیلوفر و هند بر عین عجمت و کل نیلوفر و در مثال سیم  
سیم کوفته و در مثال بادایان نیم درم بوشانند صاف نموده بچهل مثقال قند باز بچشند  
و چهار روز اختیار نمایند و لکنی از صندل مسقیم مثقالی و آب کشیز نیم قاشق و کلاب  
یک قاشق و سرکه و سرکه قطره در کشیز کمیند و هر زمان در پیش پیچ دارند و در روز  
کل نیم قاشق و کلاب یک قاشق و سرکه قطره شیش کمیند پیش سرکه دارند و بادرنگ  
کدو در آب کدو فایده کلی دارند و بیا بهار در آب گرم کدو دارند و کاشی شویه ازین شایان  
بنفشه بابونه کل خیز از هر یک ده مثقال بپوش کنند کمی سرکه و در مثال بسعه کاسه آب  
بیا بهار کشیز گرم بدان بشویند و صندل و کلاب در سر کنند و هرگاه مرض رو بهی آرد شوره  
مرغ و ترنج مناسب است و بعد از آن بحمام روند و غذا بسیار میل نمایند و از لوب و غضب  
بسیار تا بحال صحت رسند ملل غلبه نمایند **دوم** در سرسام صفرائی علامته او پشه  
پخوا بر و خراب مضطرب و درد سر و کراهیت از رویشائی و خشکی چشمها و سینه و زرد  
روی و زبان و سرکه بنفص و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخه قاروره علیها که سها  
نمایند آب فواکه و ترنکبین و شربت و در این قسم سرسام کشیز حرارت زیاده  
سرسام کدو از غلبه کفر شده نمایند و از آب سرد و خورون منع نمایند و شربت از



و بنفشه و نیلوفر و سیم کاسنی و قند سازند و کنگ برنج و حبس نیز جو را دریا و آن  
و هر لحظه آب بر روی پا کنند و شیر او بکینند و مقدار سه مثقال و آب آن یک کاسه و  
نیم شیک صاف ساخته بخوشانند و چنانچه معده بچند نوبت میل نمایند تا کسیرت  
شود و آب بندد و آنه و قند میل نمایند و در درم آب بگول با عرق کاسنی و کافور  
بقند شربت شیرین ساخته میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیر خشک شش و دم  
کاهو شربت نموده موافقت دهم کاهو دانه و آنکه و مقدار آن کافور آینه بر  
بیش تر طلا سازند و حقنه ازین اودیه سازند شیر و جو به قاشق لعل آب بگول  
و مثقال روغن گل پنجم مثقال سفید کم مرغ دو عدد و معده را بخوبی ساخته عمل نمایند و  
آبی که در بنفشه نیلوفر و گل سفید و بومچه و پوست خشک شش و دم کاهو و شربت  
باشند بر سر ریزند و غرضه کتان بر روغن گل و کلاب و اندک سرکه بر سر گذارند  
رفع بخار از سر مرغ نمایند و بر سینه و کمر غرضه بگلزار اندک سرکه و کافور آلوده  
گذارند و روغن التهاب و حرارت مرغاید و هرگاه مرض لکین یا بد مرغ جوان دریا  
آن اگر او ماش معشر فتق آب تر بند اگر قبض باشد و اگر تلین باشد آب فتق  
سیم سرسام سودا است علامته او آنست که تب اندک در در خضف  
وزوال عقل و خواب و نفس زدن پیایی کویا که ضائق شد و تب و چشمها کشوده  
ضیالات و احتناک علی بنفشه سودا نمایند بعد از لفعج بجلاب فتمون چنانچه در صراع  
سودا اثر مذکور شده در روغن کدو بنفشه با دام در سینه و کف دستها و پاها و  
و مقدار اندک شرب و حقنه از لبعج فسخ سه مثقال و دانه و دو مثقال بنفشه  
و دو مثقال و انگور شغال سه مثقال و کبستان سه عدد و کلین و چهار مثقال و خار  
خشک نیم کوفته هفت مثقال و سیم مصفر نیم کوفته پنج مثقال در دو کاسه آن بخوشانند  
تا لفعج بماند و قافوت پنجم مثقال تر نکبینه سه مثقال روغن گل سه مثقال بنفشه  
نوبت عمل نمایند و اگر که در رو با بونه و بنفشه جوش نیند باشند بر سر ریزند

**بیماری** در سر ساق بلغمی نام گذارسته اند نیز نفس و بوی از روم او را بسیار کوفته اند  
جهت آنکه درین مرض جبراً فراموش می کند سبب این بلغم متعفن است که در حجاب  
دماغ قرار یافته و موجب غم او شده علامته او تب مطبوعه غیر متعنه است  
باشد و کراتی و نقل جمع حواس و خواب بسیار و بسیار و سفیدی زبان و تب  
یعنی خفیه از جگر و کرفتن و اضطلاط عقل و سفیدی لول و قلمه خطش و سر روی  
جزی زرد یا یا سفیدی علاج سربته از بادیان متعانی عذاب است غم و غم  
نوس و دشوار و میریج و بخت مند و لب آنرا اینهاست آنچه میل نمایند هر روز  
این سربت مناسب است جهت آنکه بخار میل بسفیل نماید این عمل قوی بسیارند  
سنا و مکی سخ شغال ترید نیم کوفته در شغال تخم شنبلیله چهار شغال تخم مصفر نیم کوفته  
بهم شغال پوست بچ کرد و شغال اجوده عدد آنکو شغال سبب شغال در دو کاسه  
بجوشانند و شربت شربت شغال و قرار و در شغال الکامه یک قاشق پوره بونی  
روغن بادام یا بالونه شغال صابون مذکور شده بسیارند و البته نوبت عمل نمایند و غلظت  
خود نیم کوفته و ماش معطر که در گرم باشد و اگر است قوی نبات حبایه بر موی صابون  
نمایند سیم اطفال دو دانگ عار بقون نیم شغال ایتمون نیم درم زرد درم معطر در آنکی  
بر یک مقدار بخونی و بی درین مرض نفق کلی دارد و خواب بسیار که در دستون شود و نکند  
و گاهی موی از شقیقه بگریزد و روغن حل که در روغن سیرتر و عاقر خا اندکی حل کرده در فصل  
و در شربت فی باله و غل و سیر که در لب زبان مالند و اگر درین در یک شربت و در غل  
احتیاج شود با ستواغ از ضد سیرتر نیم درم و از نموده و آنکی مزم کوفته حبه و در نموده  
العسل با له بعد از آن بیاض نموده و غل و اگر سبب این بلغم متعفن است و الکامه و کلاب غایه  
و نمک کرم و از رزن کرم نموده بر سر گذارند بعد از آن که سر را تر کشیده باشد  
و مریض را در موضع خوش هوای وسیع که بسیار روشن باشد نگاه دارند  
هرگاه مرض رو با بخلاط و تنزل از خود آب که از گوشت عصاره و گوشت



درود اجتنی در جیل و رغوان باشد میل نمایند و غناست ترقیات نیز بهر  
کنیم که در وقت یا عمل باشد موافق دانند و در ترشیه های و غیره و سر و میوه و شیر و غیره  
ملاحظه نمایند و اندک سرایبی که بعد از غذا بتدریج مناسب دانند و جام و آب گرم  
بسیار و حتی سر زانیه دارد و **در سر** سرسام که مرکب از صفرا و بلغم باشد و گاهی کمی  
ارین و وغالب مشغول اگر صفرا غالب باشد می نامند این را شهر سنایی و اگر بلغم غالب باشد  
نام میکند این را اسهات سهری و اگر این علقه قوی باشد شریسته بکلی میزد و در  
پیش پرن می آید و این علامت بدست علامت است آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب رکن  
و گاهی در جواب اخیر برسد که آن شود که در خواب است و اگر در صفرا غالب بود حیوانی و  
بدریای و حبث میماند و غمروند و اعتدال عقل و بعضی ضعیف و متواتر علامت است  
که چون مرض مرکب از بلغم و صفراست پس اهل است که علامت مرکب شود و بهتر علاج  
درین مرض فصد است چنانکه از نیمه خطیها کم میشود و تفضیل نگاه دیگران کرده  
از یک روز و نیمه باشد و صفت معتدل مناسب است بر نحو صفت در فصد و متعال  
سند مکی بمشغال انیسون متعالی بالون و در متعال ساق نیلوفرو و متعال تخم  
مغیریم کوفته بمشغال سبستان می عددانور متعال بادیان نیم کوفته و متعال  
و متعال نیم موشن که متعال غبار سیت عدد در دو کاسه آب بخت مندر و شربت  
بست متعال و موفلو و ده متعال قرقر و متعال شکر قهقه متعال بوره  
و متعال آب برگ جعفریها قاشق در آب او در حل کرده از اراده منور سینه  
نزد اندر و عن بادام و متعال آینه نیم نیم نیمیت عمل نمایند و سرکه در رو  
نسبت و عن بادام و متعال آینه نیم نیم نیمیت عمل نمایند و سرکه در رو  
و عن نسبت و عن بادام و سرکه اندک سرکه گدازند و شربت سکنجبین  
و کلنگ یا کلر مصل نمایند و خدا خود نیم کوفته قاشق و اندک از دینته  
بیش از او غیره و در مرغ در امرا این مصل نمایند و درین مرض اگر در روز غذا

الکرم و در وقت غایب نماید علی دارد و شربت نیلوفر اختیار نماید و موی کنک از سرش  
نفت تمام دارد **در سر** که تابع باشد و رمی را که حادث گردد میان  
و عجز و حجاب این هر دو متصل بدست پس ظاهر میگردد اعراض سرسام و زایل شدن  
بهر سام علامت او و سوا من بسیار و الم در جانب راست و شربت تب و  
کم در شربت اسیف یعنی آتش ان سیر سینه علاج او آنچه مذکور شده در سرسام  
و موی و صندل و شربت از بزرگ کا و زبان سبب شغال و بادریج و بیه در شغال  
و پیریا و نشان و درم و عناب یا نرود و عدد سیم گامنه نیم گفته و در شغال  
تندست شغال سبب روز بدیند و غذا ماشن موش و عدس و کفایت و شربت  
تر **در سر** که مخصوصست به پردای دماغ و نام گذاشته اند و  
سر سام راستی قلوب و در سبب روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشت امید خلاص  
بهرت و علامت او و علامات سرسام دمو و صغادر بلک این مرض سخت  
و بدتر است از اینها علاج این علاج و دقت است بعد از سبب روز یا غذا یا شربت  
سر و شربت شیره ظرفه و آب هندوانه و کاه و عرق میزنگ و گامنه و  
و اگر که در دکه و گنیز تر و کشک جو مناسبت **در سر** که  
صاحب سر و تاثیر میزند و هم خارج و هم داخل سر را و این بدتر است از  
است اعراض و اقبیح منظر یعنی در غایت بد شکلی مسازد صاحب تصور را  
او در غایت شدت ریاض و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در تیره  
غشایان و قرمیش و علی او آلت که مبالغه نمایند در گرفتار و غذا و شربت  
که در سر سام دمو مذکور شده **در سر** که در قلوبی و این در سبب که در  
دماغ میشود علامت او آلت است که در روز و در سر سرخ شود و چشمها سرخ  
رفته و صاحب اد میل میکند که سنت بکیه نماید بخلاف آنچه عادت  
و تخر در شکم ظاهر میشود علاج او هرگاه از چهارم بگذرد علی سر سام



۱۸  
عید در حمر که لبب صغرا در دماغ می شود علامت از زیاد تر درد دانه  
و سردی و زردی و بیست و این مرض که در گان را بسیار عارض می شود و کوه  
ایشان بیست و دو روزی بدن و دانه بیست و یک روز که کشتن غرض از دانه چهار  
روز ملاک است از آنکه از نیز بگذشت خلاصه بود که علاج او علاج مسام  
منه است و معالجه بسیار بدین نوع نماید زردی که در غرض کل آن بیست و  
زمان بریاف که کوه و مکر میزد که از دانه و درنگ منفر که و دانه و شیء خرفه و در  
بید رنگ و در آب باطل طبا بشیر و کثیرا اندازند و رفع آب خوردن ایشان  
کرد و بدن ایشان بموم روغن کداز روغن و موم سخته با منجدر جرب میزد  
سیم در سرد و در سرد آنست که بوقت بر خاستن چشم تاریک شود و در غرض  
تقلی عظیم یابد و در کوش آواز ناگه بر بدن می رسد که عقل او زایل می شود و در  
آنست که چنان می نماید چیزها میگرد و دوران میکند سبب او بخار غلیظ که به  
سردی و دماغ و غرض از مجرب لازم است و دی و کرانر سماع تاریکی چشم  
در سرد و حالتی شبیه مردم است و انواع او معده است **اول** درد و از که از  
ماده خون باشد که در دماغ است علامت او حمر چشم و سردی و در بدن رگهای  
پشت نرو و خفقه علاج او فندقیال و رگ کوش و حجامت بر پس سیرا حجامت  
بر ساق یا بر غرض سردی و غرض کل و سر که یار و غرض مورد و سر که نهند و یا بهار البلی  
با بونه و سوس کندم یا ر سوسیند و شربت سلکین با سبوز و تخم ریحان و غذا  
کوشت مرغ یا کوه منقو و آن فتق آب غوره یا انار در آب آن اگر ایام کرج و  
کنند و غذا جهت رفع بخار مناسبت است از غذا ایام کرم اجتناب نمایند و طلا  
از صندل و کلاب و باقر علاج آنست که در درد سرد و سرد موز مذکور شده  
دوم درد و از که از ماده صغرا علامت از زردی و لون و تلخی دانه و  
نیش و پخا و علاج او کمال بدن مطبوخ هلیله زرد بر موی هلیله زرد  
چهار شقال مندا مکی بیج شقال کل سفه و شقال بوشه و شقال بجزر نند

در یک گاه آب تا یک پالک بماند صاف نموده شربت پانزده مثقال با ترنگین  
بست مثقال درین آب ادویه حل کرده یک گرم میل نمایند و بعد از آن آب انار  
شیره خرفه یا آب تمیز و شربت کنگبین و از میوه انار و آب و میوه بویاج و  
غذای مرغ در آب آن اگر اقیق آب تمیز را آب غوره یا آب انار نیز سازند و بنوشته  
و صندل بوی نمایند و آنچه در علاج در دست صندل می مذکور شده عمل نمایند **سیم**  
و در آن که از مزاج بلغم بود علامت او که از سر و قلب عطش بسیار آب از دهان  
و بسیار خواب و این نبض و بیاض قاروره علاج بنوشته و ماغ یا یاغ فیترا و صندل  
آنچه در صداع بلغم مذکور شده و خوردن مصطکی و غیره کنگبین علی نمایند و غذا خوردن  
آب که در درجه و زنجبیل و کینز جهت دفع بخار و زیره باشد میل نمایند و در  
مشک و زکس و غیره بوی نمایند و از غذا نماند و ملاحظه نمایند **چهارم** و در  
مدر که از مزاج سودا شود و در ماغ علامت او بسیار فکر و پتو ابر و خلیل و چنانچه  
و صلابت نبض و صنف او علاج تنقیه و دفع و بدن از سودا بطبیخ افقون و قهقه  
نیم مثقال اسطوخودوس مثقال شحم حنظل و انکی صبر درم نمک هند و انکی نرم کوفت  
و بنوشته و چنانچه در دردت صبح میل نمایند و بعد از آن پنج تا شش آب گرم میل نمایند  
و غنای کرم بر سر طلا سازند از روغن کینز و بابونه و باقی علاج آنست که در دردت  
سودا اثر مذکور شده **پنجم** و در سردی که از مزاج و یا کرم شود در ماغ  
او خفت الف و شنگی دایم و در سردی که از مزاج و یا کرم شود در ماغ  
بنوشته و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال اینون مثقالی کل سفید و درم  
خود و دو مثقال تمیز را بنوشته و مثال بوی نمایند و یا ترنگین یا ترنگین بنوشته  
مثقال میل نمایند و روغن کل و کلاب سرکه بر سر گذارند و هر روز چندین بار  
کوفته مقدار شش مثقال احتیاج کنند دفع بخار را سرسکین و باقر علاج آنست که در  
که از اخلاط حار است مذکور شده **ششم** و در سردی که از مزاج و یا کرم  
در ماغ علاج تلین طبیعت و آنکه در و بابونه و اکلیل الملک و سداب



با تنه نرسیده و سر بخاران دارند غذا بطحنه یا بخود آب که در او دیر گرم  
 باشد میل نمایند **هفتم** دوار و سرد که از ماده صغرائی از موده بسوی دماغ  
 پیداشود علامت او عدم اشتها و خفقان و قروح شش موده و الم در موده  
 علاج آنست که اولاً قهقهه یا سینه بکوبیند و آب گرم و اندک نمک و بعد از آن آب  
 غوره یا انار ترش یا آبی فیل نمایند و در غذا کشیز خشک اندازند و فحش سبزی  
 و رب انار سازند و با قهقهه علاج از دوار در موده صغرائی **هشتم** دوار  
 که از ماده بلغم مشهور علامت او عشیان و قلته بضم و بسیاری جث و نفخ برآمدن از زبان  
 بی اراده و علاج او قهقهه یا سینه یا تخم ترب نیم کوفته سه مثقال و کم نشسته  
 مثقال و پنج سوسن دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف کرده بپزند  
 مثقال سه شب سه کوبیده آینه شکر کم میل نمایند و بعد از آن فی کنند و بعد از آن  
 ادریفل صغیر و کلقتد یا مصطکی و خود صفت قوت موده مناسبست و غذا از کو  
 لک و عصاره و دوار و گرم سازند و حب قویا که مذکور شده اگر ضرورت  
 یابند **نهم** دوار که از بخار موده برسد و شود علامت او آنست  
 که در موده الم یا بد و درد ناف و راحت یا بد بخروج نفخ و بادری که بیرون آید  
 طریقی که باشد علاج او آنست که در دوار که از ماده گرم که در سینه باشد مذکور  
 شده **دهم** دوار که حادث شود از بادمای سرد که متصاعد شود از موده  
 علامت او تهوع و دل بهم برآمدن و چیز بخت برنایدن و کشش و مژده موده  
 علاج او مخون مکونی و بادیان و قند و شربت بزور **یازدهم** در دوار  
 که متصاعد شود از شراستین یعنی رگهای جهنده که بر حقیقه یا بر پس کوش است یا  
 از رگهای ثابته علامت او آنست که هرگاه دلت بر حقیقه یا بر آن عضو که بخار از  
 پدید آمده نهند ساکن گردد و استلا و حرکت آن رگها علاج حیالت بر ساق

و بر پس سر و ضد آن رکها و بریدن لود و گذاشتن روغن گل و سرکه بر سر  
**دوازدهم** در دوار و سردی که باشد از ماده که متعادل شود از زرد و سفید  
و کرده و یا آنها و مراقی که نرمه شکم است علامت اوا حسن بوجودی دارد و دانسته  
در آن عفو علاج او علاج صداع از زرد و سفید و یا سفید آن عفو و قوی  
از لعل شکر در محل خواب خوردن **سیزدهم** در دوار که از زرد و سفید یا از سفید  
بر سر واقع شود علاج او علاج صداع از زرد و سفید نمایند و یا بهار را با بونه  
که در آب بخورند بشویند و حجامت نمایند و شکم نرم دارند و با بونه  
یا عین **چهاردهم** در دوار که از زرد و سفید شکر است صنف دماغ علاج  
باشد در بدن استراحت نماید و روغن گل و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه  
در سینه چکانند و آنچه مخصوص است بدوار که از صنف دماغ باشد شیره بوسه  
اندر کف کف خشک و متعادل کلی دارد و مداومت آن **پانزدهم** در دوار  
که از عصب و دماغ یا از عصب غم شود علاج او اگر حرارت نباشد در دوار  
سرخ نباشد قدر نمایند و معده را بمقتل ملقذ ساخته باشند و اگر از عصب  
مصلی قوت دهند **ششدهم** در دوار که از زرد و سفید یا از سفید  
پیش از کلوع آفتاب شربت لیمو یا فواکه یا سیب و صندل و مالحة نان  
انار و آب غوره یا رب آبی و سیب میل نمایند **هفدهم** در دوار که  
شود بسبب مرض که مندر شود بجران و دوار دایم و خصوصاً اگر پیران را  
منجر بکته میشود پس باید که تدارک آن زد نمایند و بنفشه معده با مالحة  
شیر و ماده را بجانب مخالف میل دهند و گاه هر دو از زایل میشود و گاه در  
صداع بر طرف میشود **چهارم** در سبابة سبابة فواکه بر گران در  
در دوار که کیفیت قوی بدستوار بریدار شود از انواع ادویه



اول مصباحی که از سوء مزاج بارد شود که هیچ یک از اختلاط مغیب ادب باشد بلکه  
 آنست که خواهر بسبب و بعد از سرما و سخت در غایت شدت که بر رسیده باشد یا  
 عقب از دویه مخدر مثل اینون و غیره که خورده باشند در رنگ روی مایل به تیره گردی  
 و بعضی صلب با تفاوت و روی زبان سفید رنگ علاج تدبیر سخن از ادویه  
 حاده مثل تر یاق ارجه بر بنجوب صطمانا و مرودب النار و زراوند و لول از یک  
 قدر بر آب بکشد و با سه وزن آن عمل آمیخته نمایند شربت نیم مثقال است  
 احتیاج نمایند و ملاکه بر سر کذا اندازد از قهقهه و عاقر قرحا و مسونج و صمغ عربی و سداب  
 از هر یک اندک تر نرم کوفته لکلاب یا روغن مسدا آمیخته برش برضای است و  
 بیدستر بر روغن سداب یا روغن بابونه محلصل کرده فایده دارد و بستر ساق و پای  
 و مالیدن پاها و از پیاز و عضل و عاقر قرحا نرم کوفته بر که کهشته آمیخته بر  
 ساق یا طلا کنند و گندس و صبر پیش بپزند و از ناعط آرد و موی از سر کردن  
 فایده دارد و شک و چند پیدستر و خود بوز نمایند و غذا بخورند نیم مسکه بکوش یک  
 یا عصاره سرزند و در حین و فو لنجی در شور را را اش اندازند و عمل و چینه و آب  
 الحفر امین نمایند و از خوردن میوه و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند **در**  
 دریم سبب که از رطوبت خام در قوس و ماغ مشغول علامت از خواب کران که  
 بیدار نشود مگر بخند بسیار و کران در سر و تهج و سفید زبان و کاهلی و نسیان  
 زلفت بیشتر و نفیس موی علاج قهقهه نمایند یا چینه پخته و قورالاب قوتایا و ارازج  
 و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده بدان تنقیه ماغ نمایند و معاجینه که دفع بلغم  
 نماید مثل ماده الحیوت و ماء العسل و قطعه و آب شیر گرم بعد از آن میل نمایند  
 و در غنما و گرم در سر مالند و با بونه و سداب بکوشند و سر پیران را در اند و باقی  
 علاج از سر سیم یا روغن سیم **در** سیم در سبب که از بخارات گرم و تر دموی

که دماغ از آن متغیر شود علامت او آنست که نادر نباشد بر خواب کمر در بخت او تا  
در خواب رود اندک زمانی و زود بیدار گردد یا ندره تشنگی و در خواب  
سخن بسیار گوید و تشنه شود و میل آب غلبه نماید و فکر ناهنجار و غیره که علامت  
فصد قیال و حجامت بر ساق پایش نمایند و روغن کاه و سرکه و کلاب بر سر گذارند  
یا بار آب با بونه و الکلیل الملک و خیز و بشوید و غذا آب بخور و ماش موش  
بشو را مرغ میل نمایند و غذا آن مقدار خورند که در معده فاسد نشود چهار  
هفته که از بجا رتبه شود علامت آنکه در وقت بپشت شود و نیز دال پت زایل گردد  
علیه آنست که از خواب آگاه شود زنده با حرارت غیر متوجه باطن نگردد و قدری  
را بماند و بشویند با بونه و علیحده نمایند و پختی سبب است که از بخار معده  
علامت او پیوسته و دوار و آوازها و رکوش و ضیالات و خطهای سیاه و سر  
در پیش چشم علیحده نموده و تقویت سر نمایند به بلبله و آنکه بر درده و روغن  
مثل روغن مورد و کل بر پیشانی و مقدمه مالند و ششم در سبب است که از بخار  
مثل دستها و پاهای و غیره شود علاج صلح از اعصاب و تقویت سر نمایند  
در سبب است که از بخار سینه و تشنگی و سبب علامت ذات الریه و ذات الجنه  
و ذات الصدر و علاج او علیحده آنهاست هفتم سبب است که از ضرب که بر سینه  
یا بسبب سستی در واقع شود سبب شده که در سبب است که از حواس شود  
او علاج غرضه و تقویت سر نمایند نهم در سبب است که از ضعف روح شود علامت  
آنست که بترس زیاد گردد علاج او خوردن شورایی چرب و کباب و مرغ  
و دواء المسک و اگر کرم مزاج بود و مخرج طبعش آینه نمایند و شربت  
وسیب و قند و آب انار نیز و ماء اللیم با کلاب و عرق بید مشک و  
سر و مزاج لوبو یا عسل یا میوه گفته اند که ماء اللیم با شرباب صوف روح را



دارند و باقی علاج از علاج غشج جویند **فصل پنجم** در سهر و سهر بخوابی منوط است و  
 انواع او نه است **الف اول** در سهر که از سوء مزاج و ماغ است بسبب بولت  
 علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و پینه و احساس نکند در سر که در وقت در  
 حواس و در سهر علاج او آنست که دماغ را بر دغنه بنفشه بادام و روغن زرد کوبیده و جرب  
 سازند و روغن کل و روغن بنفشه و روغن سوسن و شیر عورت بر پیش سر گذارند  
 و شربت خشکس و کامپود و بادرنگ میل نمایند و غذا ماء اللحم و گوشت مرغ خیره  
 یا گوشت گاو و در آب آن خود را ماش منقش یا اگر او قلیه که در نیز منقش **ب** در سهر  
 در سهر که از سوء مزاج کرم خشک بی ماده شود علامت او خشکی و خشکی دماغ و حرارت  
 و اندوه علاج او آنست که دماغ را بر دغنه بنفشه بادام و نیل و جرب سازند و شیر  
 عورت بر سر گذارند و آبی که در روغن پوست حیوان و بنفشه و کل و تخم کاهو بخورند  
 بر سر گذارند و باها و ناف و مقعد را بر دغنه بادام یا روغن زرد کوبیده و جرب نمایند  
 و لب از روغن بنفشه و قطره شیر کرم در گوش چکانند و غذا آشک جو یا اگر دماغ  
 متشکه در و کدو و اسفناخ و کشنیز تر باشد در شوربای مرغ یا گوشت کوه سفید جوان  
 سازند و قلیه خیار فایده دارد و از اشربه منومه مثل شربت بنفشه خشک و کامپود  
 نمایند **ج** در سهر که از بولت سودا سوء علامت او علامت غلبه سودا  
 و علاج او علاج مالخولیا و صواع سودا و روغن بادام مالیدن و مداومت حمام  
 و سهر که از ماده صفرا سوء علامت او علامت غلبه صفرا و سهر و علاج او بنفشه  
 بدن از صفرا و باقی علاج آنچه در صواع صفرا و سهر مذکور شده **د** پنجم در بخوابی  
 از رطوبت شور که در دماغ و غشج علامت او تر دماغ و پینه و حرک در عین دانند  
 و سهر و سهر استباه علاج او حقه شیر و بنفشه بدن بدن حلب صبر و منقش و بنفشه  
 و منقش بولت هلیله و مادان روغن از هر یک نیم درم نمک بندر و انکی خود

و در آنک کوفته و پیخته بدو نوبت با آب کوفش یا آب حبساخته میل نمایند و هر  
نمایند و مداومت حمام و باین مقدار در این غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند  
جوان در آب آن کوفته نیم شکسته و با شش و اگر گوشت ماهی که در آب شیرین  
و تند باشد و از چیزها شور و تیز اجتناب نمایند و مطلقا نمک و مایه علی میل نمایند  
و آب که در رو با بونه و تخم کاهو چوبشایند با بشند بر سر کوبند و دماغ را بر روغن  
با بونه و روغن بادام چرب سازند و جالینوس گفته که اگر هر شب اندکی از  
دارچین و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **در ریه هشتم** در پیچ آب که لب  
تپ شعوه علامت او آنکه هرگاه تپ شعوه پیچ آب عارض گردد و محلی که سالن  
که صفه تپ سه بر طرف شعوه علاج منع بخار بلغمی از دماغ نمایند و پیشانی و شقیقه  
بر روغن خنکاش و کاهو صرب سازند و در مزوره آب درق کاهو اندازند و از  
مجریات آنست که اطراف علیل را محکم سینه درم اینون در عفران از هر یک  
درم بگویند و بر روغن گل آمیخته اندکی از زان در سس سینه مالند خواب آورد  
صواب آنست که اطراف علیل را محکم بپینند اندک زمانی و جمع در گردان  
بنشینند و حکایت دلفریب و آوازهای ملایم و آواز آب و آواز اشجار را  
بکلی دارد **در ریه نهم** هر که لب در شعوه علامت او آنکه هرگاه آن در دماغ  
پیچ آب عارض گردد و علاج او آنست که در ریه **در ریه دهم** پیچ آب که لب است  
علامت او آنکه هرگاه محتلی باشد سه غالب گردد علاج او تسخیر و تقطیل  
و دفع است **در ریه یازدهم** پیچ آب که از سوء مزاج قسم شود علاج او تقویت معده و  
میب و اصلاح معده **در ریه شانزدهم** در فک و فک و تخم و این  
**در ریه شانزدهم** در فک و فک و این نیست و در وقت میشود قسم اول و در  
که از سوء مزاج بارد رطب و غلبه رطوبت که بر موز دماغ حادث شود



او خواسته بسیار و کرامی در سرغامه در پس سر و بدون آهن رطوبه ازین  
 و دمان علاج معینه حادث و تنه و تب ایای و کل سرخ و اسطوخودوس ازین  
 یک دو مثقال یا دو ارزده مثقال عمل معجون سازند و بسم روز بآب گرم میل  
 نمایند اگر خورد ساق باشد بخورد مناسبت و عاقر قرحا و میونج و قهیر و  
 پوست سج کیر از هر یک نیم بکوبند و با عمل هشت مثقال و آب گامه ده  
 مثقال و کلاب قاشق و قدر آب آمیخته نمایند و غرغره سازند و عطسه  
 آردند بغلغل و کندش و صبر و زیره از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند و در  
 پسته دارند تا عطسه آرد یا باب چغندر را آمیخته نموده اندکی در پسته چکانند  
 عطسه میر آید و سیاه دانه و بودینه و چند پودستر از هر یک اندکی نرم بکوبند  
 و بهویند یا بر و غنیمت بادام آمیخته در پسته چکانند و ماغ را پاک تب زد با بونه  
 و اکلیل الملک بخوشانند و در حمام سر بآب آن بشویند و بکشی عسل از  
 سیر که غنصل برایین علت را فایده کلی دارد و این علت سیرانرا از زهرت  
 کبر سن بسیار میشود و این معجون مناسب است صفت آن کندر و اسعد و از  
 از فلفل زنجبیل فلفل بن باز جوز بواز از هر یک سه مثقال نرم کوفته یا در چهار  
 یک عمل آمیخته نموده شربت درم یک مثقال میل نمایند عقل و ذهن را فایده  
 دارد و خواب بسیار بعد از طعام مخصوصا اگر امتلا باشد فزریکی و بهر دو غذا که گوشت  
 یک و کبوتر چیه و خود آب بر و عن جوز مار و غنیمت دانه زرد آلو و گوشت مرغ  
 هم اثر که قرع اول میگویند مناسب جوهر دماغ است فایده دارد و شراب  
 پسته اندکی کوفته اند نفع تمام دارد و در بسیار او فایده نیت قسم دوم در  
 شاد زرد که لبیب برده و بیس شود علامت او سحر ابرو ایم و خلی عینه و کلو  
 در شوارر تکلم نمودن و در بعضی اوقات چنان نمایند که خفاق شده زبیر  
 در وسط دماغ غالب شده و بلاد در عروسته بمثل آتش پیران و شج را

میشود علاج روغن حینر و روغن سوسن بعد از تراشیدن سر بمانند و بپوشند  
بقیة واکلیل الملک بآب بوشانند و آب آنرا صاف کرده در حمام بر سر بزنند  
و غذا با گرم تر میل نمایند و گوشت مرغ فربه و ماء اللحم و اندک مثلث فایده  
دارد **در** درف و فکر علامت او آنست که ممکن نباشد که فکر کند  
و با هلی نمودن در آنکه فکر حینر نماید و نقصان و بطلان کف علاج آنست که  
که قوت حافظه را بفرغ رساند میل نماید و این بچون فایده کلی دارد و صفت آن  
قلقل دارد قلقل اگر در این فربه سنبلی از هر یک بمشغال بوزن بود و معال  
ز غرض آن در ممتد و انکی اصل بمشغال نرسد کوفته و پنجه است چهار یک میل  
کف گرفته آمیخته نمایند شربت شقایق اختیار نمایند جوهر دماغ را قوت میدهد  
**در** سیوم درف و تحلیل آنکه ضعیف شده یا نقصانی در امور تحلیله و  
دیاباطل شده بمربطه که صورت محسوسات از خاطر میرود چنانچه در خواب یا  
بیدار و اکثر در تحلیل از پوست میبافتند و از رطوبت کمتر میشود و در  
چنان واقع است که حینر را خارج وجود ندارد و لبیب غلبه خلط امری که  
دماغ است نمایند اشیا را بدین طریقه و این بواسطه حرارت است نه از قبیل لطافت  
و نقصان علاج تنقیه دماغ بمطوح بلبله نمایند و حنظل نرسد فایده دارد و طلا  
در وضع و کاتر این در تحلیل در تمام گرم موجب اختلاط عقل میشود و خلط  
و کلاب و آب کشیده تر و در قطره سرکه در شسته کوفته در شش دماغ و  
در شجر صورت بر سر سر بزنند و بپایه را بپوشند و بنفشه و سوسن کدم در  
بوشانند و بشویند و روغن بنفشه با دام و باجیه و کدو در رسته مالند و  
از گوشت مرغ فربه و شوربای چرب سازند و دماغ را بقرص بنفشه  
مرکز در پاک نمایند صفت آن بنفشه با جوشنک شقایق پوست بلبله  
ترید بکندیم رب سوسن نیم درسم محو و شوی و انکی کوفته قرص بپایه



شبه و در وقت سحر بخلاص بنفشه یا شربت قند آمیخته میل نمایند **فصل** هفتم در  
مالخولیاد این تفرقه فکر و کاهنه و فاسدت برف و وترس و مفع مالخولیاد پهنای  
خلط میا است ازین جهت صاحبین مرض مشغول و غم و وحشت و مستغز از خلق  
در دستار و در دست **فصل** اول در مالخولیاد که از بسودا و مور شعله علامت او  
زهر و دهنه و سرخه و زرد و چشمتها و علم بنفشه علاج مضر نمایند و اگر مانی باشد حجت  
بر ساق یا بر میان دو شان و رک پش فی کشودن فایده دارد و بعد از فصد شربت  
بنفشه و شراب خشیخ و آب انارین میل نمایند و شربت انیمون بدین طریق است  
انیمون دو مثقال بادیان مثقال بنفشه دو مثقال بادریجیوه سه مثقال کل سرخ دو  
مثقال برک کا در زبان چهار مثقال قند سه مثقال که با ر روز شربت ساخته میل نمایند  
و بعد از شربت انیمون این حب اختیار نمایند انیمون درم غاریون دو درم  
اسطوخودوس مثقالی نمک هندی نیم درم حب النیل نیم مثقال کتیره درم نرم کوفته  
برونز بنفشه حب ساجسته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات بچون بخاک  
مذکور که صفا اختیار نمایند صفت آن بلیله سیاه و بلیله دامله منق از هر یک  
پنج مثقال بقیع و اسطوخودوس و انیمون و تربد از هر یک چهار مثقال نرم کوفته  
برنجسته بهفتاد مثقال عمل آمیخته نمایند شربت دو مثقال تارسته مثقال میله نمایند و اگر کرب  
سته شدن حیض باشد این مرض را عمل کرده که دروشم حلبی و قنطور یون از هر یک  
مثقال اندازند حقه نمایند و اگر خواست شربت عذرت برکش سرینند و این مطبوخ بخورند  
ب آن در حمام بر سرینند شمع بنفشه مثقال بنفشه و نیلوفر و کل سرخ و خشیخ و  
کایو و بابونه از هر یک دو مثقال این مجموع یا بعضی تا سبب و منب برو غن بنفشه  
عذرت تر ساجسته بر پیش سر گذارند و اگر فیصل مفع و بنفشه و مثقال میله نمایند  
و دوبار

مرغ فربه و گوشت کوفته جوان و مغر آب و زرد تخم مرغ و مالوده بر دهن بادام  
من سبب و از میوه یا کجیر بادام و انار و زرد الوفایده دارد و اکثر شیر گفته اند  
مگر با تخم لیا مرا قتر بود که آنجا ضرر دارد و اجتناب از آن بخان و کرب و عدس و باقلج  
و صندل و شور و کوشته و صید و تر و کثرت شراب و ترشش نمایند دریم در آن  
که از سودا حادث گردد و از صفراء سوخته در بدن حاصل شده علامت اکثر  
عطش و خن و فزاید و بخوابی و غضب و قله اسایش و نظر مثل سیاح و زن این  
که کرم خشک بغیرتپ و زرد رنگ و قبض طبع علاج آنست که بجام لیبار دهند  
که آب شیرین داشته باشند و به این در این که در وقت و صندل و کدو و شیرین  
باشند در بدن روغن بادام که در و اندک محوم حل کرده باشند مالند و بعد از آن با  
کرم لیبار و برش سر و غنر کل و کلاب و صندل با لته آمیخته گذارند و اگر خواب  
نیاید آب جو که در و خشک و خوشایند باشد بر سر ریزند و شربت خشک و  
و شربت نیلوفر دهند و اگر طبع قبض بود تمر بند و آلوی بخاری از هر یک سبب  
آب آمیخته آب انرا میل نمایند و غذا گوشت بزرگاله که در آب ادا کرده اند  
و زغال و کدو باشد و بلیله کبابی سه مقال شیره چهار مقال غن و می  
افشید و در دو مقال آلوی بخاری است عدد تمر بند را نیز ده مقال کوشش  
تا یک پیاله باشد و نه مقال شیرین حل نموده محمول نمایند و اگر مسل کل نکند  
بدن ایاغ بنیر ادرم بلیله بنیرم غاریون درم محموله دانگی غاریون را  
آرد بنیر موئینه گذارند باقی ادویه را کوفته حبس کنند یکی شربت است  
مرض ادویه قور و ایا حبات کبار من کرده اند جهت آنکه حرارت زیاد  
و منی کنون مکرر در سزاوار آنست که در افعال لطوات و ضا داد  
از محلول غافل نشوند جهت آنکه صیغاء سرد اگر لیبار بود ماده را غلیظ میسازد

باعتدال



و اگر تحلیل کرم بسیار شود لطیف را تحلیل مردند و باقی غلیظ ماند پس **دانه آب آگشت** که  
 ضار و مریز موجب ترکیب نمایند بنفشه و نیلوفر و متقال و رقی برک خرفه و برک  
 کدو و کاهوی تر از هر یک قدر در بالونه و تحلیل الملک از هر یک و در دم موردانی و کاهوی  
 سبب جهت قوت و باغ از هر یک قدر از آنخته نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد عمل نماید  
 ماله نیلویا که از احتراق سودا و طبعی شود که همان نفس سودا و سوخته باشد علامت  
 ادویه را در غلیظ فکر و مضموم و ترس دانه و کریمه و خیا لک بدو حرب و حدت و تنهایی و منفعت  
 بدن و رنگ مایل بسودا و علاج آگشت که اگر خفیه غالب باشد فصد نمایند چند دفعه عوارض  
 رک صافن کث نمایند صافن برکی که بر ساق بالیست از جانب انی جهت ادرار از  
 تنوع عظیم دارد و اگر از فصد مانعی باشد چامت نمایند و آب چین که پیوسته میزد گرفته  
 و طبعی و افتون دهند و اگر قوت برداشتن دارند انداخته باشند این سموف را بسیار  
 افتون بملیکه سیاه از هر یک نیم مثقال قند چهار مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن  
 آب پیچ اختیار نمایند و چند روز به نظیر بویته مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر گردد و اگر  
 عقل و سکون بحال نخورد باز بنیاید این حب مناسب است صبر درم غاریون و در دم افتون  
 درم لاجورد و مثقال محوده درم قرقفل و درم نرم کوفته شربت شالی تالیک مثقال و نیم سحرگاه  
 میل نمایند و اگر از خوف چیز بانی ماند در نبض سرعت نبض و در بدن حرارت نباشد جهت  
 قوت دل دواء المشک شیرین و ترپان کبیر فایده دارد و اگر در نبض سرعت و در بدن  
 حرارت نباشد این دوا با زنده کل سبب صندل سفید از هر یک و در دم طباشیر کرم  
 و زنده از هر یک درم همه را نرم کوفته و پیچیده بشیرین و ترپان که با آب بر شام سوخته از  
 هر یک نیم درم با در بخوبی درم کل از منی عود قار لسان الثور کشنیتر قرقفل حب قر که از هر  
 یک درم همه را نرم کوفته و پیچیده بشیرین و سبب بازند و مثقالی میل نمایند و بعد از آن  
 و زبان چهار قاشق فایده دارد و در ریز مرض علاج خفقان ملاطفه باید کرد و چون مملک  
 نیز مریض فایده کلی دارد و غذا کوشت مرغ و گوشت کوسپند جوان و تخم آب چرب

و از میوه ها انارین و دروغنه پیخته با دام و کدو و دروغنه با بچه و رسته و افران مالند و در وقت  
حمام لازم دانند **در میانخو** که از سوزاکه از بطن سوخته شده باشد علامت از  
که از سوز و بیار خواب و کاهلی و علم بطن علاج آنست که تقیه بدن نمایند بدین ترتیب  
درم غاریقون درم لاجورد نیم درم پوست بعلیه نیم درم محو درم انگ کتیره درم جود  
درم بدو و بویه کوفته و پیخته و وقت سحر به ساقه میل نمایند و دروغنه و شیر کرم مثل نشسته  
با دام و کل و دروغنه با بویه هم آمیخته در سوزاند و غذا گوشت مرغ و گوشت کوسه و  
گوشت بزغال و با پوده از آن رسته و قدری خشک باشد و دروغنه با دام سازند و در وقت  
حمام فایده دارد **در میانخو** که مراش مراش نرسه شکم را کویز و در وقت  
علت از خلط سودا می که در معده است با این خلط محترق در ماساژ و حادث می  
شود در و رسد اگر معده ضعیف است در و می ریزند اگر مراش ضعیف است در و  
میگردید و رسد و حادث میشود در معده یا در ماساژ و درم یا درم در سوز  
سوز چنانکه را از جالینوس و رای ثابت بن فرات و بخارات بسوزانند  
میرد و در هر عضو که باشد اجتماع او علامت او جوش و ترش سوخته و بسیاری  
وین و در و سوزش و تند در یا شین سردند و انهای پهلوی و نفخ و شکم و سوزش  
و قراقر و باد یا مختلف در و در میان هر دو کتف و کرب و جوع مغناط و حس  
بخارات تبیه بدو که بکلو میرسد و عظم پیر علاج اگر عظم طحال باشد قی غایب  
ادویه که سودا بر او افتیمون در و درم خورانی کوفته عدد یکم کتف سه مثقال  
در و در و درم ادویه را در یک کاسه و نیم آب بخوشانند تا نصفی بماند  
معه شربت سکنجبین ده مثقال با عل هفت مثقال آمیخته نموده شیر کرم را  
نمایند و بعد از قریب روز آسایش نمایند و غذا نخورند و در و در ماساژ  
ایتمون و حب البیاض فایده دارد و صفدا سلیق در امرافن طحال و اسیم از دست



نفع کلی دارد و طلا و مس که از آن در واصل مزاج بگردانند جهت آنکه لبیب کمر او خلط  
 سودا غیر متولد میشود در معده و اگر این سودا لیا را گردد بمطبوخ میزند و آن لوی بخاری  
 و سنگی و ۲۰ گرم کاسنی و بادیان بشیر خشک دریند و بشیریت بنز و رو آب عوره و آب  
 انارین و کچین سبب جلی و آب کاسنی مداومت نمایند و صواب آنست که در میان لیا را  
 ترک استغراق نمایند و دارد و بخورند مگر ضرورت کلی شود و احتیاط بر غذا که از مرغ و  
 گوشت کوفته و لاله و زرده تخم مرغ نیم پخت نمایند و کوفته اند که در هر چهل روز یک  
 فنجان بردارند بعد از وقت از هر یک با سلیق و توبیه معده نمایند به طاعت و اگر احتیاج شود  
 زردار و صفت متقال مغز فوس آبمی که در دو متقال افشون و چهار متقال برک کاو  
 زبان و سه متقال باد و بخوبی و دو متقال افشون و بشانند و باشند صافی ساخته  
 میل نمایند و اگر اکثر ریه مشکایه نمایند امر نمایند بجای نخل و بعد از آن بخام در آن  
 در قطرب شیخ ابو علی گفته قطرب اسم دوسه یعنی جاکو که بزور آب حرکت میکند  
 حرکت مختلف برین بلا نظام و وجهت نیست این مرض بدین نام آنست که صاحب این مرض حرکات  
 بنیاد برین بلا نظام مختلف و سبب آن مرض خون سوخته که متجمل شود و علامت او  
 عقل در اندوه و امید و حرکت از مردم و رفتن مختلف خشکی دمان و بر ساقهای پا حرکات  
 غریزیه و غیباتی در روی علی که فصد نمایند بچند دفعه و سهیل سودا که مطبوخ است  
 و نکور شده میل نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت کوسند جوان و خرد آب و اگر  
 که در و کد و اسفناخ باشد در و غنک و و بادام مبلو نمائند که در پینه و اطراف بالند و  
 مداومت همان آب شیرین و آب پنبه و چند یک هفته هر روز یک پیاله مناسب است  
 درین مرض بخوبی معلوم شده فایده آن و ابی که در و با بونه و فوشت و اکلیل الملک و شانی  
 باشند برید آن مشتق نفع تمام دارد و علی این مرض و علی مالخو لیا که از غلبه سودا باشد همان  
 طریق ملاحظه نمایند **بافت** از آنکه بخام لیا نزد یک میاید عشق است و عشق از عشق است  
 عشق نوعی از کما نیست که هرگاه بر درخت پیدا شد از خشک میبرد و در جیب است این عشق

مرین مرض را موافق است از ان جهت که صائب خود را خشک می سازد و در وقت حیات افروز  
 و این بر شریست و موافق است و سبب او اقبال حرکت فکر بر آن بعضی احوال و شمل مشوق  
 هر چند در نفس امر بدان مرتبه نباشد و گفته است ارسطا طالیس حکیم که عاشق گوشت از ادراک  
 عیب محبوب از ان جهت که مستغرق خیال و شغیل اوست تعقل هیچ چیز دیگر ننماید و عقلت  
 او بخواهی و بتره رفتن حشمتها و لاغر بدن و خشکی بدن پنه و حشمتها و ضعف نبض بلا نظام  
 خصوصاً محلی که یاد معشوق یا ذکر احوال او کند و ظاهر میگردد و در ولشطاء و اگر ذکر فراق شود  
 میشود بر خوف و حرکت نبض او درین وقت صغیر و ضعیف و متعده است می باشد در حالت  
 و حال نبض او عظیم و دین و متعده است و نفس او مثل نفس سورا که ببرد کشتش زنده و کلام  
 با تبسم و اندک خوشحالی و اشارت بچشم علامه آنست که با دانه خوش و سازنا و نهایی  
 و لغزب و سماع و طرب مشغول دارند و اگر در بدن خلط باشد میل بر قی که بسیار باشد  
 مثل صفت شربت از تره بند است و به شغال و الوان خالص عده و شیر خشک پخته  
 مشغال و کلاب سحر قاشق چنانکه مذکور شد می نمایند و اگر قوت صغیف باشد ملاحظه  
 احوال و حفظ صحت او و غیر دارند و نوعی سازند که وصل معشوق میسر گردد تا قوت  
 قوی باشد بعد از ان شربت ها و مرطب دهند و شربت فواکه و شربت سبب و صندل و  
 از عرق بید مشک و عرق گاو زبان و عرق کاسنه و کلاب با اسفند و شکر کاج و قند  
 شربت ساخته اختیار نمایند و غذاء مرطب مثل قلیه کرد و آتش خیار و آستوبای  
 مرغ فربنا کبست و حمام که آب شیرین داشته باشند فایده دارد و شراب که ببرد  
 بید مشک یا کلاب یا عرق کاسه یا عرق گاو زبان هر یک یا مجموع که مناسب است  
 مثل نمایند و اگر آنست که او را بعلوم آموختن ترغیب نمایند و بصاعت  
 و نیز مشغول سازند تا معشوق را فراموش نموده سبب تسکین عاشق گردد  
 میان ایشان مداومت بسفر نفع تمام دارد و به علاج برابر وصال نیست بر  
 شربت عینه و لقی اصباب و برادران عاقل فایده دارد و اگر بدین طریق

و اگر سخن وصل کند



تا بزرگه و او فرمایند که بدر افعال و قیج کردار مستحق را با جانشن گوید تا سبب غیبت او گردد  
 و در غیبت بخت و کرد و درین و اطراف مالیدن فایده دارد و از میوه انار نیز و هندو  
 و ضرب و باد رنگ بخت و **در فصل هشتم در صنایع و این در نوع است**  
 را با بیا گویند که با غضب و اضطراب و بختن میباشند و بعضی متاخرین صنون یا بخت کنند  
 که یعنی در شورش کمال و صورت این از صفراء و سینه غنیدید الللهاب و از خلط سودا  
 سوزش میشود و علامت او بخواب و فرج و جبهه و اضطراب عقل و جرات نگاه کردن و  
 ضعیفی بدن و مسکون بودن و سکوت مدته مدید و اگر سخن بر مکرر سازند آن مقدار گوید که  
 او را التکلیف نتوان داد و علی غرض نمایند و خورن فاسد چندانکه اندک بر دارند و برید  
 و ترطیب مزاج بخورن آب شیر بر و غنیمت بادام یا مرغ فربه بدان بخوشانند و کرد و اسفناخ  
 و کشنیز و اگر دمای کمر بخ و دماش موش و گوشت کوسیند جوان و فتی رب انار و آب  
 تر اندرس و آب جوز سازند و اگر طبع قبض باشد آب تر اندرس و آب الوتر بخار را شربت  
 یلوفر مل نمایند و بر گاه در طبیعت لبه پیدا شود و جهت خوردن آب تر اندرس و الوتر بخاری  
 این سه سبیل را در اندام می بخورند و سبیل زنگی نیم کوفته رسه شقال اسطوخودوس رسه  
 شقال ایتیمون و دو شقال بنفشه شقال کل سرخ شقال تر اندرس و بنفشه شقال انکو شقال  
 موز دانه پیرون کمره صهل عده مجموع را با یک کاسه آب بخوشانند و یا بر شقال شیر  
 شمت که در و حل کرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن دار و لغز در دست باشد عمل  
 مناسب است و حب شیر و حب غار یون بر بنویسند سازند و غار یون را در درم مبرور  
 کثیر و نیم درم ایتیمون محوصه نیم درم نرم کوفته و غار یون را با درم پیر مویس کندر اندید  
 بد و نوبه حب حنت در وقت سحر و بر نوز و بعد از آن شربت ایتیمون با کل قند و کلاب  
 میل نمایند و بعد از دار و عمل او را قوت دهند و غذا های خوب و کاهای اندک شراب  
 گفتند که فایده دارد اگر مرغ فرج باشد و برش سر شیر غورت گذارند و روغنهای مثل  
 بنفشه یا دام و کرد و در سینه و اطراف مالت و صید سازند و شربت خشی ش و بعضی نمونا

ما خواب آید و حمام فائده دارد و اگر کسی می نماید و بسیار صبر کند غالب کمالات او را از  
زخم میزند ساقش را که هر شب برسانند تا شیره و شکر به میل نماید و فائده کلی دارد و در این  
مرض دارد **داء القلب** این صفت است که از خون سوخته حادث میشود و  
او عصب مختلط بلوط ملائمه و فو را بکمال لیدن صافی عادت کمال است علاج آنست که  
فصد نمایند و شربت غذا و سرد و تر دهند و سهل بخورد و فو در غنای درین مالند  
از روغن کدو و مایه و یاد رنگ و آبی و سیب بخورند ببنه و آب روان دیدن فو  
دارد و فو دیگر صبارا گویند و او لطیفست سوربانی و معطر و چون سودا گیت در فو  
افراط با سرسام حار صفت علامت او پو ابر و خواب مضطرب و اندوه و جگر تنگی  
خواب بوزی که و هم شود که خفه کرده اند و لیان و خواب غیر شبیه بوال و سر  
و کاه آب رفته از چشم بغیر اراده لبیب بخواب بسیار علاج او علاج سرسام صفت  
یا زناد تر طبیعت در شربت غذا و واجب آنست که اطراف او را اکثر اوقات  
به سوزن با انظار بنماید دیگر آنکه مواد میل به اطراف نماید بوسیله سوزن و فو  
رعونه و محنت است این نقصان و بطلان افعال فکر است و احوال این شخص  
آنست که بجای کسی که خف شده و سبب او برود و پس است که بر وسط دماغ  
عارض شده یا بر دت ماماره بلغم در تجاویف در امده علالت از شکم دماغ و  
پنج ابر و افراط هم و هم علاج آنست که صبر بای کرم مثل ارزن بر سر گذارند و  
واب کرم بر سر بچینه نفع کلی دارد و تنقیه بدن بکب افیمون نمایند و روغن  
و بادام و روغن سداب در سرما لیدن و غذا گوشت مرغ فرب و خواب که در  
دار صفت و قولنج و در عقران و حلو و فو ذرات که از غذا باشد و منقبض و با  
سر و غنیزه و در روغن کل ملائمه بر میان سر شیر گذارند **دواء**  
در کابوس این صفت است که میگذرد در خواب که چیز بخواند بر بالاء او است او را  
بگفته بمقتضی که نفس او تنگی کند و او قطع میشود و حرکت او بر طرف میکرد  
مندر است بفرع مثل دوار دائم که مندر بگفته میشود و سبب او از نوع بخار را



دوازده را غلیظ است که بمقدم دماغ گرفته و آنجا قرار گرفته و این چند نوع است  
اول که از بنی رات خون غلیظ شود علامت او **خسور** و **روحشیم** و **لبیاری** و **حار** علاج  
از ضد قیال یا اکل در اکرمانی از ضد باشد حجامت بر لبی سر یا بر ساق یا نمایند و شربت  
سکینه و آب انارین و آب غوره و تلخ طبیعت یا آب تمیز و الی و الی و الی  
که مناسب است انداختن نماید و طلا از ضد و کلاب بر سر نهند و مسدود را بشربت  
مسب و آب قوت دهند و غذا مرغ گوشت که حق او سماق یا آب غوره سازند  
که از بنی رات بلغم شود علامت او بلاد ت و اس و لبیاری آب دمان  
و آب پیچ و کاسی بدن علاج که بلغم کب قو یا نمایند یا حب بر نموی سازند یا از  
درم محوره و انکی سیم حنظل ربع درم اینون ثلث درم کتیره نیم درم آب کرفش سازند  
و در وقت سحر اختیار نمایند و کفند هر روز چهار شقال یا پنج فاشق کلاب یک هفته بداند  
غوره فایده دارد و آب که در دوقه و کل بوشانیده باشند از آن میل نمایند وافی علاج  
صلی و در و از بلغم جویند **سیم** کابوس سودا اثر علامت او لبیاری فکر و قلت نوم و  
نور چشم و تخیل صبر و سیاه علاج استوزاغ بشربت انیمون و آب پیچ چهارم کابوس  
از سر ماه قوی با سر بخارات و نزد یک نوم بخار برسد پس تقض میشود و در شوار و دمان  
البیاب که آنجا جمع شده علاج استعمال روغنها و کرم قابض مثل روغن آس و روغن زیتون  
در صرع و در لغت انداختن است و بیونانی فزون گویند و سیاهی  
بیشتر آنکه صبا از لبیاری عارض میشود سبب رطوبت دماغ ایشان و ضعف اعضاء  
فاصل غذا که بغیر ترتیب میوزند و از ر گرفته که بعضی از آدمیان توهم میکنند که این  
یا طبع است و غیر واقع است و سبب صرع سده است که عارض میشود در بعضی از اطفال  
دماغ یا در مجاری صبهایی مح که مرا عضا را از خلط غلیظ نزع پس منع میکنند روح را  
مسلوک پس درین دماغ و مجاری تشنج میگیرد و عارض میشود و در صرع و فزون

سکتہ وضع آنست که در سکتہ سده تمام است و اینجاست که غیر تمام علامت آنکه این روش  
 خواهد شد مش از گرفتن معلوم میگردد که المی یا تقی درد ماغ در دوات حواس در  
 کشته و سکتہ زبان بغیر لھام و عادت در زردی و در خیلالت فاسد و کرخ و این سکتہ  
 اول صرع که از ماده بلغم نشود در سعال و بلات حواس بسیار آب دین  
 و کف پر دمان در حالتہ صرع و غیر رنگ رور و کاهلی و سست در بدن علاج اسهال و  
 دماغ بدین خب اما بقیع در دم سیم حنظل دانی محوہ و آنک و نیم تردیم در دم و کوطر  
 نیم متقال نرم کوفتہ حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند و هر روز این جلاب اختیار  
 اینسون مادیان از هر یک متقالی باد ریخویہ و دو متقال انجیر صہار عدد کلقتہ و نصف متقال  
 متقال فن شربت است و بعد از آنکہ چند روز این جلاب خورده باشند این مطبوخ فایده  
 دارد و بلبلہ زرد منقی پنج متقال پوست بلبلہ کالی سہ متقال بفتح نیم کوفتہ و دو متقال  
 خود و سہ متقال کل سرخ بنفشہ افیمون بادمان از هر یک متقالی تردیم کوفتہ متقال  
 سوسن تراشیدہ و دو متقال بوشانند و شردہ متقال شیر خرت در رو حل کرده بشیر کر  
 و سکنجبین علی کہ از سرکہ عنصل ساخته باشند یا کلقتہ علی اختیار نمایند و اطراف  
 بندند و در آب گرم گذارند یا آبیر که در رو با بونہ و الکلیل الملک بنفشہ بوشانیدہ با  
 نهند و محبہ بر ساق پاکذاشتن فایده دارد و سر را بر دوش مورد و روغن سبزه  
 یا سمین حوت دین و غذا مانش مقشر و خفک کوفتہ و اگر کوشک بخت آنکہ منفعت بود  
 از صیوان سریع الحکمتہ سازند از صہار فیاد راج و دارچین و اینسون و اندک  
 خشک در غراند از دین بخون فایده کلی دارد و دارچین و فلفل زنجبیل سبزه  
 یک سہ متقال اسطوخودوس و اگر از هر یک صہار متقال غارنقون متقالی نرم کوفتہ  
 متقالی حل کف کوفتہ آمیختہ نمایند شربت متقالی ماد و متقالی اختیار نمایند  
 نمایند شربت سکنجبین کہ درد آبکامہ و جبینہ و عاقر حارند کی آمیختہ باشند و  
 کندس کاهی کشتان نمایند و سداب و صوف صلیب و ایم پیش سنہ دارند و



که این صفت نمایند از چیزهای سرد و غذای با بره و اشیا و بنجر مثل سیانید و زرد و کنیزاد  
بالایی و سداب و بویا و مثل کور و ولت و غیره از جهت آنکه در حال مایه صرع را بکشد  
مزانند و تخم صیفی از هوزدن کزیش طرز نمایند **دوم** صرع که از مایه سودا شود  
علامت اول غریبیدن و بیار صبر از خوردن و خفقان در دل و مرزیدن او کف  
شش در دهان و قلب نوب و فریاد کردن علاج ضد اکحل نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ  
انیمون و میلما بیند و شربت از عرق کاوزبان و بید مشک و کلاب و شیر بجان دهند  
و غذا گوشت مرغ فربه که در آب او اگر او کافانی و کایو باشد و آب پیاز بکشد  
انیمون و شربت سیب فایده دارد و میون نخاح بر تن کایو سازند بیلید سیاه و  
بیلید و املا از هر یک پنج قاشق و انیمون و اسطوخودوس از هر یک سه مثقال و زرد  
و دقتال درم غار انیمون از آنکه پیاز موشی که را نیده و درم پاد و دقتال  
ادویه را کوفته و پخته به غصا و دقتال علی زمین نمایند شربت درم تا دقتال  
قتیار نمایند و کلاب بر رو یا شید و بوز صندل و کلاب فایده دارد و غذا را  
که سودا حاصل شود مثل باد بجان و گوشت کاه و عدس و گوشت آهوا اختیار نمایند  
و در آنکه در صرع بلغمی مذکور شده بدان مشغول نکنند **سیم** در صرع رموی علامت  
او سرخی روی و بر آمدن رگها و کاه در وقت گرفتن از پسته خون را از آن علاج ضد اکحل  
اگر قوت دحل باشد و الا حجامت از ساقها و از پسته خون روان ساختن و شربت بکشد  
آب انار و غذای مرغ سازند و آب عوزه متق نمایند و بعد از ضد یک هفته مطبوخ بیلید  
اختیار نمایند شربت لیمو و شربت زرد کافیه دارد و کاه و انار و ابی و سیب می نمایند  
صندل بکلاب سودا پیش سنه دارند و روغن سرکل و کلاب اندک سرکه بر سر میزنند  
و شتاب از صلا و در شتاب و شیر و گوشت و چیز ناکه از وزن حاصل شود و می نمایند و اگر  
دانه باشد و یا الجین و شربت انیمون از آن نمایند **چهارم** صرع است و اگر از غصا  
شروع علامت او کرب و اندوه و تشنج و اضطراب و قرح و اضطراب عقل در درون است

و آنچه حادث میشود با طفل که ام الصبیان میکنند ازین قیاسیت از جهت آنکه این مع  
 سیت داند و عارض میگردد علاج استماع صغیر بطن و قیاسیت و قیاسیت و قیاسیت  
 و آب و شربت لیمو و آب آرنج و مالیدن اطراف بایی که در وقت و سوس کند و سوس  
 باشند و بعضی از اطباء در صرع الحفال اعراض کرده اند و آب و باد رطب و آرنج و شیر بر سر  
 نیمه آمیخته بر سرش میگذارند و اگر صرع شیر خواره باشد و طفل اصلا شیر نخورده باشد  
 که طفل شیر آدم خورد و شربت نارنج یا چهار عرق که کلاب و عرق بید مشک و عرق کاه  
 زبان و عرق کاسنی از هر یک دو قاشق و ده مثقال قند و یک ریال یا مثقال اختیار نمایند  
 تا بستان در سرد آید و خانه معتدل الیه و طفل و شیر دهنده را از جای منزل سازند و در  
 زمستان هم خانه با اعتدال باشد و جمیع ریاضات شیر را با سید میازد و کودک را از آن  
 دارند که او از بلذ و آواز در نشود و از سر ما و کرماء سخت نگاه دارند و اگر طفل  
 داشته باشد شیر و خرفه دهند و اگر آب بسیار میل نمایند در آب او طبایع شیر دهنده  
 و شیر دهنده را شربت لیمو دهند و اندک مایه فین سفید شیر سوده دهند و با شیر  
 بید شربت کلاب و در وقت کل آمیخته در شکم طفل مالند و تریاقی اربعه دهند و در  
 آن جنطیانه حب الفار صافی زیر آوند طویل از هر یک یک و کرکفه نرم کوفته با  
 وزن آن عمل آمیخته نمایند طفل را معتدل بخورد در شیر حل کرده دهند و شیر دهنده  
 نیم مثقال مسکن نمایند و سداب را دو مثقال نرم کوفته در لسته بسته در پیش بینی  
 دارند و عود صلیب را در گردن کودک بسته نگاه دارند و شربت لغا و الاصول را  
 بر منجوب پوست سبب بادیان چهار مثقال پوست بچ کبر دو مثقال پوست بچ مالند  
 مثقال آمینون دو مثقال بادیان نرم کوفته سه مثقال بوجشانند و با دو چارک  
 او در دهن روز یک شوق شربت ملائحت فاشق آب آمیخته هم شیر دهند و هم شیر  
 را دهند و بر کرده طفل زرده تخم مرغ و در وقت کل بهم آمیخته که از دوا مایه عمت  
 می باشد اول صبح که بیدار شود و در وقت که بیدار شود و در وقت که بیدار شود  
 و اتعاج بجزین و حادث میشود حالتی که گوشه خفته کرده اند پس از آن صرع میگردد

شوق علامت او اختلاج معده  
 خفقان و کمزیری معده



فریاد میکنند در آب سرد و اگر فتنه علاج معده را بقی پاک سازند و تب را به سه مرتبه میل نمایند بر در  
 در و نیم و معده را بشیر به پیس و مصطکی قوه دهند از مسینه هفت مثقال و مصطکی کوفته و  
 آغشته درم و کلند شکر را علی غایره دار و این طلاء بر معده گذارند سنبل کل سه مصطکی  
 کنند از هر یک دو مثقال نرم کوفته بشیر آب یا کلاب آمیخته بر معده بپزند و یک صید غایره  
 بدین طریقه که رسمه بر دهن و صبر آلوده ساخته در وقت گرفتگی مایه که بعد از آن  
 بشیر خف با ز آید در حلق او فرستاده حرکت دهند و اگر قی آورده بهتر و الا غایره دارد و  
 نیکو چند شب میل نمایند دیگر مرغ عصاره کت و سببها و با پنهان و ساقها میباشند و  
 او اسس بار نفع آن بخار از آن عضو چشمها کش ده مانده و آب چشم و تنیزک مال  
 بکود و آمدن بول بخیر آورده و بر کشتن انگشت پا و دست علاج در وقت نوبت  
 باله و آن عضو را بش از آنکه یکسره محکم بیند و در غیبه نوبت باله و آب رفرایند که محکم  
 باله و این طلاء بر آن عضو که بخار از رمی دانند گذاردند آب تخم فلفل از هر یک  
 دو مثقال فرغون مثقالی عمل بلاد را اندکی نرم کوفته بعل بلاد را برفت آمیخته  
 گذارند آن عضو را اگر حرکت سازند و طلاء را بپزند و بشیر و بخرات هم توان گذار  
 و بعد از طلاء اگر خلط غالب باشد آنرا آن غایره و معجون مشرو و بطوس و سببها و  
 نفع دارد و از غذا نماند و غلیظ ملاطه نمایند و گوشت کبک و گوشت مرغ و مثقال  
 این نوع غذا میل نمایند دیگر حادث میشود مرغ عصاره کت و سببها و آب رفرایند که محکم  
 حیض و ستر این مرض در وقت عمل میشود و بعد از آنکه حمل بر سر آید و در این  
 شکست بر باد بلع در وقت نیز حمل باشد و در حیض نمایند و علاج امراض هم نمایند  
 دیگر حادث میشود مرغ عصاره کت و سببها و آب رفرایند که محکم و در دو صلابه او  
 علاج او اصلح طحال دفع ورم و صلابه و آنچه در علاج طحال مذکور شده بدان  
 طایفه عصاره نمایند دیگر حادث میشود مرغ عصاره کت و سببها و آب رفرایند که محکم  
 و سست فاسد بسیار در خلط و بخار آن مرتقی میشود بسبب علامت او حشا و ترش و  
 نفع و اضطراب در مری و قی طعام غیر منبضم علاج او مثل علاج مایه لپه اری **مسلم**

باز در هم در سکت حالت است که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و کما یقولون  
تنفس نیز در نتوان یافت و سبب اوست تا مدت و در بطون دماغ و جمع حاد  
در سر ناگاه خواب گران و دندانها بی هم مالیدن در خواب و خواب پریشان و  
و طمیت و تاریکی چشم و سردی اطراف و حرکت اعضا و بوی کبوتر زنگ مایل سیاهی و  
رسوب مثل سبوس و گلبوس مقدم است و انواع اوست اول در سکت که از  
خلط غلیظ بلغم نفع شود علامت او آب دهن و آب سفید و بیاض لون دی باشد  
و کف سردان و این بدترین انواع است و علاج که گفته اند با غلط باشد و نفس معلوم  
نشد مثل مرده باشد استدلال حجت اند بر زندگی او با کف صوف یا رنگه در پیش  
نهند با طریقی بر آب بر سینه اندازند و ملاطفت نفس دشمنانیز و درین قسم امید صحت است  
حالینوس گفته که دفن نکنند صاحب کتیرا مگر بعد دو روز بلکه تا نجاه ساعت توقف نمایند  
علاج که اینچیز را که بوی گرم دارد مثل مشک و سداب و ترنفل تخم بزرگ و کدو  
چند سبب است و طفل بزرگتر را که در اندک گفته با عطسه آید و با بونه و نودینه و کتیرا  
قرع از هر یک قدری بکوشانند و گرم بر سر گذارند و ترشینه بر دهن گرم مثل روغن  
آلوده ساخته قدری را باغ بر آید و در دهن او فرستند و بید قرع آلوده را نیز با آب  
منوعه از باله و طاقیه گذارند بدینها از مسکه امید صحت که خلاص یا بد و تجزیه  
بیدستر است و گفته که اگر آمیخته بود از آنکه سر او را تراشیده باشند گذارند و  
تورغ نمایند و اگر بعد از عمل بشور آید از ترایاق الیقه که در صرح مذکور شده دهند  
و اینگون گفته بعل چون ساخته میل نمایند و غرغره لکینی که در تجزیه حل  
نمایند و در غرغره کل بار و عن کوس و غیره که در دفعیون و تجزیه و عاقر قرحان  
آمیخته منفعه در رکیب است و پشت و بدن مالیدن نفع کلی دارد و غذا و  
یکه و عصاره و کبک خود سیاه و قلیه مشک و از ترشیه اسل و ماء العسل که  
ترنفل و جوز بوا و خلط در دهن چسبند و اندک مشک باشد و اگر سبب میل



پایه شراب که نه گفته اند شاید در حال کسب ایام فیه که در شحم حفظ بود  
ناید و در شربت از ماء الاصول سازند و از لعل کبیر شفا می چند روز نشیند  
الاصول پخت و چهار روز گفته اند مداومت نمایند تا تمام از توهم آنکه قاع و لونه  
خلایق باید باذن الله تعالی **فصل دوم** در سکت که از خلل دماغ و علامت او سرگیجه  
روی یا میاهی و تیرگی بینی که گویا حقه غوره اند و بریدن رگها و در وقت پختن  
و افتادن بنوعی که در خواب بوده باشد که در حرکت ندارد و غش غلیظ علاج  
فصل ثانی در حال از خون بسیار گرفتند و حجامت ساقین اگر مانعی باشد و نوشیدن  
بغضل و کلاب و اندک سرکه طلا سازند و ضد سرسینه و عمل این و هرگاه بهوش آید  
مغز و شش نشیند ماء الاصول یا آب انارین یا آب تمیز در حل به حقه مقدار نصف  
مقاله نما سبب حال آنکه در شربت کبجین و لعل که در دماغ و مسک آینه باشند  
در آخر این مرض مناسب است و اگر ضعف باشد بخود آب که در دماغ است مرغ باشد و گوشت  
تهیو و کبک اختیار نمایند **فصل سوم** در سکت که از ورم دماغ شود علامت او تب و  
نقل سرد و اختلاط عقل و در دسر که لازم ورم دماغ است و سکت که بسبب سقوط لونه ازین  
نبیست که از ورم دماغ ورم حاصل میشود علاج او علاج ورم دماغ چنانچه در رساله  
گذشت و فراغ بدن بکسب صبر و حب ایام و بعد از تنقیه بدن ماء العمل یا لعل  
الطوفان در دس و لعل و محال در آبی که در وکل سمع و انتقال و کل خود یکمقال و  
با دیان ورم و نشاندن باشند می نمایند و غرضه بکسب عسل نمایند و اگر غشیاں بود  
یاب تر بکنند و اجتناب نمایند از غذا تا غلیظ که در بعضی شوم و غذا تا غلیظ که  
از گوشت مرغ و کبک و عصاره و تهیو و مطبوخه کبر و بزجه و شراب که نه گفته اند و  
انگی بدن تدبیر امید است که از سکت خلاص شود **فصل چهارم** در ورم دماغ که از  
از این مرقق را بدین نام جهته آنکه بدن را بدو نیمه میزد نصفی لفظی صبح و نصفی علیل و  
نیم در عرف لبلان حس و حرکت لفظی از بدن بود در طول و کتب آن رختن فلفل

از فصد  
و بستن ساقها و باز و با محکم از صحت جنین  
و بهوش آید مغز و غش کل و کلاب سرکه

رطوبتی بود از بطون و مانع با اعصاب آن جانب پس منقوت حس و حرکت را از آن طرف  
در آن و یا نفوذ کند لیکن اعضا بوی کثیف و مزاج سردی و تر متاثر نشود و گاه با  
که انفعال طبیعی نیز بسبب مزاج باطل گردد پس عضو لاغز ظاهر گردد و گاه باشد که هر دو  
جانب بدن را فرو گیرد و تمام بدن غیر روی مغلیع پذیر بود و این کشش از غایت  
که از بلغم حادث گردد علامت او تر خا ع شقی از بدن و بطلان حس و حرکت و  
پیداشدن او بیکبار و سفید قرار و روزه داری و غلط آن علاج تا چهار روز بر آب و  
عوض آب و غذا انقباض نمایند و بعد از چهار روز در صبح برین وجه جلای نمایند  
نیم کوفته و در سرم در یک کاسه آب بخوشانند صاف نموده بهفت مثقال مکلفند اینک  
میکنند و بعد از کوفته که فالج قوی که در فصل زمستان و بلد بار در طب و سحران را  
واقع شود علاج پذیرست بلکه ضعیف اگر باشد علاج او تغذی دارد و تا چهارم کوفته  
اند و در قوی نپذیرد جهت آنکه صلابت فالج بر خطر است که فجا شود اگر علت ضعیف  
بلکه تا بهضم ملاحظه نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قیض باشد حفته نمایند بر بنویسند  
به شش مثقال بفاع نیم کوفته سه مثقال قنطاریون و قنقیر سه مثقال بابونه و دو مثقال تخم شنبلیله  
چهار مثقال پنجه موسن چهار مثقال انجیر عذوق تخم موصونیم کوفته بهفت مثقال بادام  
نیم کوفته و دو مثقال انکور شفا سه مثقال تخم حبه سمحیال تخم پیراخر نیم کوفته چهار  
ادویه را در دو کاسه آب بخوشانند تا نصفی بماند صاف نموده غلره شش مثقال قراقرم  
پنج مثقال آب گامه یک قاشق شیرین است پانزده مثقال بوره و دو مثقال قاریون بمقانی حل  
روغن زیت سه مثقال اضافه نموده سه لوبت علمایند و اگر روغن زیت میسر نشود  
او شش مثقال آب کرفش با آب بادیان یا با ماء الاصول دهند و یا راج فخر امتداد  
یا با تخم صندل و انکی و غاریون نیم درم حب نموده و در وقت سحر میکنند و از تراب  
کبیر نیم درم یا از مشرود و بطوس با بی که در دنیا خواه و شصت و سزاب از هر یک  
خوشانند و با شش چهار روز برین طریق مداومت نمایند و غذا نخورند نیم که در آب  
کوفته





میرزا

منجی بلاد صحرایه

هفت درم نرم کوفته با صندل عمل آئین نمائند و مرا و ایکه در مرض مایه تمام در  
و جب صبر کبار مقرر است بر عمل جمیع امراض که از رطوبت باشد نفع داند یک سیاه در رطوبت  
روغن زیتیک یا روغن زیت در حمام در بدن مالند و اگر نفعل سیاه و چند پسته در روغن  
زیتیک یا روغن زیت در کوفته آئین نموده در عضو که الم دارد مالند و اگر صفت  
غذا نشود نخور آب که در گوشت کبک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه  
مطبخه که در در حین و زنجبیل و غیره باشد و آب گاو و خیمه گوشت میل نمایند و اگر  
این تدابیر مذکوره تاثیر نکند از ارباب کباب مثل ارباب ارکا فانیس و ارباب لوزانیا  
و ارباب جالینوس در فصلینه معتدل اختیار نمایند و بتبديل مزاج همچون بلادر  
صفت آن بلیله سیاه پوست بلیله آمده از هر یک ده درم سحر کوفنی و سبیل  
کنند و ایکه طفل سیاه و زنجبیل و عمل بلادر از هر یک پنج درم دارد و از نرم کوفته  
و نیمه بر روغن گردان چرب سازند و باره چندان عمل کف کوفته آئین نمایند  
شربت درم تا شقایق اختیار نمایند و شقایق فاروق اگر مافت شود خوردن  
نفع کلی دارد در این مرض **درم** و نیم فالج که از خون سوخته سودا و صفرا و غلات  
اول قدم تدبیر سخت بحف و تفصل عضو منفلج و حمزه بول علاج اگر در خون کثرت  
باشد بخند و فو فصد نمایند و بعد از آن همچون مشرو و بطوس مداوت نمایند و اگر  
و بیس غالب باشد استعمال مرطبات مثل آب تمیز و آب گائنه و گنجیه و غذا با مرطبات  
شورابی مرغ فربه که در او گردا هلاله و آب انارین باشد و بر سر او روغن کاه  
اندک سرکه بهم بچشانند و طلا سازند این ذکر یا کونه که عورت را فالج بود و بول رنگین  
و بیست جو غالب بود شربت از الوی بخار و بریزند که آب آغشته شده بود  
بیدار دم و آبستان بعد از او فرمودم که در آب خشک در آمدن مزاج او جای خود  
نمایند و چون هواسر دشت بادویه کرم علاج یافت **درم** در فالج که حادث از  
ورم نخاع شود علامت او در دقت و درم علاج او فصد و کز اخلاص طلا با موافق



برخی مثل این طلا الکلیل الملك بنفشه از هر یک سه مثقال جادو شیر و مقل افوریک دو  
دریم مغز قلم کا و صبر سرخ از هر یک یک مثقال عسل چهار مثقال الکلیل بنفشه را نرم کنند  
و جادو شیر و مقل حل ساخته بکبر که در دغنها را گذاشته و موم در مثقال در و کزرا  
همه را مخلوط خسته برایت جهت ورم نخاع گذارند چهارم فالج که لیب نقطه  
و فربه حادث شود اگر بعد از دفعه در قه شوق غلا علاج که گفته اند اگر بعد از دفعه روز  
یا پس از واقع شود علاج فصل است یا مسهل و پیوسته و شربت سلکنجین و کزرا شسته طلا  
و فحای خلل که در ورم حلیه و پدید آید و موم روغن کل باشد فایده دارد  
و اگر بر حالت قوه ماند و تفاوت نکند پس علاج اول شکست و اگر ترها که لیب نقطه  
که بر موضع واقع شود مطلقا علاج ندارد پنجم در فالج که بعضی اعضا را رفع نماید بر  
مسبل بجان و اکثر این حال در قولنج مشهور علاج آنست که روغن کلبی گرم بناتند  
مثل روغن شنبلیله و و جزد و بنفشه جز و هم آیین در عضو مالند یا بویست درخت  
نهار نرم کوفته سه روز طلا سازند و این روغن اگر قدری مخلوط سازند بزرگ شایان بود  
بادیان در روغن ورم فلوس چهار چیز حل ساخته یک مثقال بادام آینه هیز روز  
بیل نمایند یا تر گلبین پیست درم در شش تا شش مثقال حل کرده اختیار نمایند غذا  
کوشش مرغ و تخم کوفته شکسته و مغز تخم کا و صیره و شربت علاج نمایند بادی  
که بعد از حصه در باده پشت عارض میشود بهیمنه طریقه که مذکور شد و ششم  
فالج که حادث گردد از بی حرکت علامت حدوث او آنست که اندک اندک پیرا  
کمر و بر شواریر حرکت نماید و تنفحات مثل آنکه فی نمایند بشف یا بعد و پیری  
و جمع و تنبیز از اینها لیب پیوست حاصل میشود و این نوع گفته اند نیک نمیشود الا  
ماشاء الله تعالی مگر آنکه صبی یا جوان باشد که نادرست نیک شدن علاج ترطیب  
بدن و عضو با آنکه طبابت مثل این است و شیر بز و آب شکر و عسل و جادو شیر  
بشریت بنفشه دهند تا پیوست تشکیل یابد بعد از آن ادویه گرم و چون نادرست

خارج منقلب

خارج منقلب

در عضو منلوج مالد و بدین جهت نمایند فرقیون سنگ غاریون شمع منقلب مقلد  
هر سه درم مقل را باب کند حاصل سازند شربت در درم و نیم و اگر ضعیف بود  
اختیار نمایند و این **منقلب** منقلب است ز و او در طول در و معال فلفل سیاه و در شقل  
و نیم نبات و دانه معال نرم کوفته هر روز اندک میل نمایند و بعد از استغفار بخورند  
بر آتش گرم ساخته بر عضو منلوج گذارند بر عضله و بعد از آن روغن فرقیون و شربت  
بابونه مالد و این قیاد گذارند تا عصب که سازد عاقر قرحا و سوزن و جین فلفل اربر  
درم فرقیون و چند پیکتر از هر یک و درم نرم کوفته بر روغن حبث و بابونه گذارند تا  
عضو گرم سازد **فصل سیزدهم در درم** در حذر منقلب او باطل حملس باشد و عوام  
اندر امر که حذر شود گویند در فوالت و حادث میشود در حملس الجلال یا نقصان  
سبب او امتناع نخاع است از سلوک در اعضا و انزاع او بخت اول  
سبب منقلب عارض شود در عصب مثل آنکه بر آن عضو نشسته باشد علاج تغییر عظم  
او یا عضو بحمل او بر ندامت جلوس و نشستن را تغییر دهند دوم حادث میشود  
حذر سبب شده که واقع گردد در عصب از خلط غلیظ باطل خام علامت او کابلی و سخت  
بدن و کمر از اس و کمر درد او میزند چون علاج تغییر عصب ایوان یا تب قویان  
و مکنند و شربت سنگین بنزد در حمام فایده کلی دارد و اعضا او مالد و در بدن او  
روغن سیاه مثل روغن قسط و غیره مالیدن فایده دارد و از مویها گرم مثل بون ملال  
و غیره و غذا نایب آب **منقلب** در صنف باشد گوشت بک و گوشت مرغ سازند و  
نمایند از سر و درن بعد از طعام **سیم** در حذر که از غلبه هضم حادث  
علامت او سرخ روی مایل بود او بر آتون رکها علاج نمود نمایند و تغلغل غذا بود  
چند روز مطبوع بپایند اختیار نمایند و اعضا را طهارت سازند بر آنچه او را  
سازد بمثل روغن کل و سرکه و صندل و اگر حرارت بسیار غالب بود اندک کافور  
نمایند و غذا اش سماق یا آب غوره قتی سازند که از مرغ کشته باشند چهار  
حذر که حادث شود از خلط جوهر عصب بارد علامت او غلظت عصب و تنگ یافتن



که در این جهت زوال السبب علاج نیز ساختن عصب بر و غنای که آب گرم و اعصار را مالیدن  
تا عصب شود بعد از آن بر دهن شربت در دهن فریون چوب ساختن **پنجم** حذری که  
از بی هویت شود علامت او خفاف و بیس خوردن عضو دهن را در حال علاج ترطیب در غذا  
و اشرب و در حمام که آب شیرین باشد در آمدن و بعد از آن روغن بادام مالیدن و گاهی حذر  
بواسطه سموم در نزد عصب و غیره میباشد علاج خوردن تریاق و آنچه مذکور شد و دیگر  
گفته اند حذر هرگاه قوی گردد فاج می شود بفاع و گاهی اشتقاق رحم نیز منجر گردد بفاع باذن  
الله تعالی **چهارم** در هم در لقوه و این علت است که حادث می شود بفتنه در عضلات روی  
و چشم و ابرو و لب و این عضو روی از یک جانب فرو کشیده شود و جانب دیگر میل کند  
و بریدن روی چشم و ابرو و لب و این مندر می گردد بلقوه و این در نوع است **اول** طارش  
میگردد و لقوه از خلط غلیظ سرد علامت مستی جانب روی در ضعیف حرکت و میل جانب  
صحيح و سزاوار آنست که کس که لقوه شده او را علاج نکنند تا چهارم اگر علت قوی نباشد  
و تا پنجم اگر علت قوی باشد صحت آنکه سیم است که فحاشه با انگشت شود و اگر گوشش ماه گردد  
و نیک نشود امید نیست بشدن این مرض علاج هر روز قطره چهار اشغال اینون نیم درم  
و مصطکی نیم درم با کلاب یا ماء العسل می نمایند و مصطکی بخاید و غذا تا پنجم آب خود  
مار و عنبر نیم یا روغن گوز یا بشورای کنجک و بعد از پنجم ایوانج یا حبش بسیار یا حقن قوی  
نمایند و حاقن قوی و بنجیل با ماء العسل کوفته آیمخته شیر کرم در دهان که میزد روی را با بلی که در دست  
و با بوسه جو شاییده باشند بشویند و سر بخاران دارند و سدر و مس بسوزند و سر بخاران دارند  
در جانب روی که سست شده غالبی را روغن منداب که در طفل و چند بیدستر کوفته حل کرده  
باشند یا لوز اگر نمایند و یا چهل روز نکند از روز پنجم بچکانند و از چیز ناکه نفع کلی گفته اند  
شست رویه و کوششت کفایت و کوششت کوره خرچینه سازند و بگویند و بر طلا سازند که نفع  
عام دارد صبر و در حوض از یک درم زعفران ربع درم و ضاییدن کنند و در طفل فایده گفته  
اند و جوز بوا در دهان نگاهدارند و سنبل در خانه تاریک بماند و در آبست هزار از موه و روز

خاتمه

تناول طعام سرد و از کوشش شراب از گواره در میان و فواید بالستان و از آن  
بسیار خالص یافته اند **در تریاق** یکی از شش چیز که بجا نباشد  
که حاصل کرد در علامت اوصاف بواس و کشیدن جلد پستان و کمی آب در میان علاج  
آنست که سر را بر دهن بنفشه با دام چرب سازند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن کردو  
بنفشه در سینه بچکانند و غذا بخورند آب سازند و در حمام رفتن توصیف نمایند و شراب بخورند  
کنند اند فایده دارد و منع نمایند از غذا و گرم خشک و از حرکات متعبه و گاهی لویه در آخر  
از جهت بیبوست میشود و این مملکت علامت او آنست که اندک اندک نزدیکی موت  
لا علاج گفته اند و گاهی حادث میشود و درم در عطلات کردن می باشد از جمله ضائق  
تا به اوست لویه علاج آنست که روغن قوط و فرغون در کردن مالند **در تریاق**  
در تشنج در تشنج این علیمست که حادث میشود در عصب و انقباض عضولیت و در تمام  
کشیدن آنجا که از انقباض و کشدن عاجز آید و تشنج اگر تمام بدن شود آنرا اندک گفت  
اند و انواع بخت **در تشنج** که از املا بلغم شود علامت او علامت غلبه بلغم  
و تریاق که از بلغم حاصل شود بسیارست که سبب افراط شراب شراب حادث میشود علامت  
آنست که در ابتدای صحنه کنند و بعد از آن مقدار ربع شقال از تریاق گیر و تریاق از  
در آنکه در روز نوبه و شب و اینون از هر یک درم و شش پندره با شند و بقیه شش پندره  
میکنند و اگر قاروره رنگین نباشد ماء الاصول با یارج مناسبت و اگر قوت قوی باشد  
از آنکه ثانی با ماء الحلی یا آب خود یا روغن زیت یا جوز یا سوسن و خردل و اگر قوت ضعیف  
بجو کوشش کم آن را در کوشش کف خشک و کبک و امثال اینها و ماء اللیم و بعد از آن  
حب منشن بر نمویس که اشق جا و شیر منقل صبر ششم حنظل تریب بوسست بلبل  
انزوت صغیر را آب کنند و اصل نمایند و ماتی او ویه را گرفته خب سازند و شش  
دو درم تا دو مسقال و سابلون در کمال ننمایند و اگر تشنج رخ بچند دفعه نمایند و اگر تشنج  
صحنه یا شبانه بچش در رود ظاهر کرد در شیر یا روغن زرد کاه و مار و غیره یا بچش

خاتمه

سازند



از خیار با بعضی از چوب مخلوط سازند و در مدت بخت نمایند از جهت تقویت  
و شربت از غسل سازند و از کثرت شراب صند نمایند و غرضه که در فای مذکور شده  
در اطراف دایم باشد و در غنای کرم مثل روغن منداب و روغن و روغن  
در آبی که در و با بونه و منقش و کل مادران خوشنایده باشند در آینه و در چینه  
رو باه و کنار اگر میسر شود در حمام در آینه و آب کمتر ریزند و در یک گرم در آمدن  
فایده دارد و از غذا غلیظ اجتناب نمایند و علاج بعلیه فای تانیک شود **در**  
در شج که از علبه دم شود علامت اوجمه و حرارت و اندوه و ممتد علاج فصد نمایند  
و از اطراف نمایند در اخراج خون بلکه متد را آنچه سر باید داشت کمتر گیرند و آب انار  
و شربت شکبیه و آب تر اندک با جلائی که مناسب دانند و غذا آتش سمان یا آتش غوره  
که در شورایی مرغ باشد **در** سیم در شنج که از استخراج لبیب است اعصاب  
شود علامت او که مال منقذ و از اطراف خون رفتن و راه بر عاف تا بر سیل حیض یا از  
حرارت یا بسبب و پنجاه بر اگر سنگی بسیار یا تب کرم که اندک اندک ضعیف میسازد  
و این را شنج یا لبیب بدست مکرر صیقل میسازند که زود نیک میسود و در جوان نادرت  
که نیک کرد و در زمان در از علاج اگر تب باشد آب شیره که در دغاب و بستان  
چینه باشند و یا که در حسته باشند و منقش است و لغاب دانه آبی و لغاب اسفول یا روغن  
بادام بجلائی که از منقش و تخم خیز و دغاب و بستان سازند میسازند و آب انار  
یا روغن کدو و روغن بادام و روغن یا که فایده دانه و در روغن کدو و روغن  
بادام و غیره چکانند و منقش و فیل و یا بونه و حطمی و کدو و روغن کدو  
سرو بدن آب آن بشویند و اگر تب نباشد شیر عورت و شیر شیرهای زمان  
که گزشت باشند و بر اعضا که شنج شده شیر عورت و شیر عورت بیز سر و لغاب  
اسفول و روغن منقش بادام بر سر مالند و غذا استوری چرب که از کوشش گویند

استاد و وزیر



رابع عشر خلط غليظ

العلماء المبرزين

در غذای موافق مثل گوشت مرغ کوسیدن جوان با دار چینی و بوسه زدن  
در رخت که از پوست مزاج یا بر کسب تخفیف عصب کرد علامت از ضعف  
عضله و عضو علاج تطهیر بدایچه مذکور شده در فایده که از بیس بود  
در رخت که از ماده حادثه شود علامت از بی حرارت علاج فصد و ادران  
صنوبر و اصلاح مزاج بکنج و آب انار و غذای نیک که در موضع کینه باشد  
آب غوره سازند و حمام فایده دارد و چیز با سرد کتر میل نمایند  
که حادثه شود از المی که بعضی سرد مثل سرما و قوی یا سوختن یا کزیدن حیوان  
علامت از وجود سبب علاج او اگر بسبب سرما بود روغن زیت و عصاره  
و چیز سرد بجا اندازد اگر از جهت سوختن بود آب اسفند و سفید کرم  
با دام و غیره آمیخته مالند و علاج کزیدن در آخر کتاب مذکور خواهد شد  
تکلیف هفتم در اصلاح احتیاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف  
و در غرق گویند قلان عضو سرد و بسیار و یا با بخار غلیظ است که در جها و بار  
سند و اگر دایم باشد مندر میشود و فایده و نحوه در عضو صلب مثل استخوان  
عضو سرد مثل دماغ احتیاج نمیشود علاج چنانکه کرم مثل ارزن و نمک کرم و  
و در اندام تمام کرم نمایند و فایده در رخت در آن مالند و روغن قطره  
زیت که در و چیز سرد است آمیخته باشد مالند و طلب که گفته که در و چیز  
بخوش خوشانیده باشند نمایند و بعد از آن بر روغن کل شیر کرم میرسانند  
نمک و از آب سرد و غذا سرد و غلیظ و نفاخ اجتناب نمایند و مکنند  
و بادیان روغن کرب و مانند و ما و الاصول و یا باغ و یا باقی علاج  
فایده نمایند در لوی معلوم باشد که مردم را با کله بسیار خوردن طایفه  
و قلت ریاضت بدن او محتمل گردد و بادیان و بخار را در رگها و عضله

ضریب کثرت سبب  
سر و اعضا



جمع شود و فوایش را اگر آن دمانده باید و عضلهها در کپا کشیده میگردد و وی باز  
 در کپا گردن و چشم سرخ میشود این علت را الوی میگویند گویند علی بن  
 معتدل و فون اندکی بردارند و صفرا کم سازند و آب سرد میل نمایند تا انحلاط  
 را از وی کشیدن نگاهدارند و سفوف از کشیدن خشک و در شفا و در شفا  
 نرم گویند اندک اندک مسلمانند و اگر مزاج مایل بسوزد یا بشد اگر مزاج باغ یا سوز  
 سازند بقدر وی قدری که اگر سست فایده تمام دارد و بعضی از مردمان منوط  
 خادم حمام را بگرفتند بر کپا و چپنده که در گردن است و در دلیست و عارض  
 مثل نبات غشیه و زایل میشود اعیانین مانده و اگر اندر او از گرفتن این رسو  
 منقذ روح میشود و روح بسیار جمع میگردد و هفت دلت بردارند یکجمله  
 مرار و بخار و بادها که رو بدماغ آورده کلیل سیدها مادر گرفتند این رسو  
 ظاهر است باید که این را بسیار نگاه بدارند و دست زود با جسد ال بردارند  
 در اراض چشم و شملت بر پیت و نش بفضل **فصل اول**  
 در چشم مردم و در ملت را گویند و چشم مرکب از هفت پرده و سه است  
 ترسیب که نظم مذکور میگردد **فصل دوم** که آفریدگار تعالی بفضل خویش چشم بیست پرده  
 و سه آب منقسم صلب و مشیمه شبکه زجاجی و پس جلید پس عنکبوت و پس  
 و پس قرن ملتجی رطوبه زجاجیه و جلید و مشیمه است و قوت پنهانی در رطوبت  
 و قوت و باقی رطوبات و طبقات خادم او میزد و در دوازده نوع است  
 در چشم که از غلبه کفر شود و علامت او شدن سرخی چشم و استلا کپا  
 و غلظت و درم و کثرت مژده و هر که در حلقه صدفین و بسیار آب چشم و غلظت و  
 سرخی بول و درم پکیها و انقلاب جفتها علاج نفس فیقال از بر دو جانب نمایند و اگر  
 با شد از فصد جاعت نمایند و بعد از آن با آب تمیز و از الوی بخاری و تر تکبیرند  
 و تر شربت طبع را نرم سازند و این یک شربت است و حب و تا با آب گلیست صبر

این اقسام

۲۱

حل کرده و بنزد و بنفشه بدست خوب سازند و بنفشه خشک درم تریب سبزه و بنفشه  
در اینون و رب سوسن از هر یک نیم درم محمود مشوی در انکی گفته و بنفشه  
جبه سازند و این یک شربت است خوب قاه و حب صبر یا ملبوخه خیار شنبه برین  
موجب بتلیل زردی و بنفشه و ساء کی بنفشه و سب منقح صبل عدد بادیان و بنفشه  
الون بخار را بنزد و عدد و بنفشه و در آب اوده درم منقح یا شنبه حل کرده  
با پانزده مثقال شربت و یک درم غار یون پخته و بنفشه و شربت بنفشه و آب  
از این و آب تریب زردی یا شیره حرقه بالعب اسفول مثل نموده عدد اسفول  
مرغ ماخو و آب بادیه و شیره بریان ریخته و صلاب از اودر بخوبی درم  
صغیر و درم بادیان معالی سح سوسن معالی بنفشه و درم معالی بنفشه و درم  
مثقال کلکند افاتی اختیار نمایند و اگر کلکند نباشد قند و کلک سح در درم افاتی  
سازند و درم که بنفشه و شیشه صلاب در چشم را زایان دارد و اسفول  
در شربت جهت دفع بخار اندازند و خوف از کثیره خشک و قند باند  
مادام که تنقیر بدن نشود هیچ چیز از اودی در چشم نکند از اند و میل نرود  
چشم نمیزند و در احاد نیز در چشم نکند و صفو ما اگر در قور باشد و اهل  
سوزش بسیار بود و بنفشه و شیره حرقه و آب اسفول در چشم روز در چشم  
و هرگاه خلطیدن نکین یا بدشیره عورت فایده دارد و این قله که از آب  
شیرین و شیرین و کلاب و بنفشه و شیره حرقه و چشم چکانند و در صفو  
خانه که بسیار روشن نباشد نکند از اند و بر روی حرقه که بود یا سیاه کند از اند و اگر  
ریخته باشند این ضاد باند و بنفشه و صلاب و اقا قیا و بنفشه و شربت  
از این گیاه بنفشه سازند و آب که نیز حل ساخته بر لبت چشم طلا نمایند و صفو  
سوده در سر مالند و در و آب برف که در و سر که اندکی آمیخته باشند  
اصحاب از خوردن گوشت و حلوا و شرب معتدلات فریاد زدن و جماع و



اعتیاد بخام نمائند و هرگاه علت در وقت کینه یا بدست ف ایض بشیر یا آب حل کرده در چشم  
صفت او اسفنداج پنجم این زردت رسته درم کتیره و نشاسته از هر یک در چشم  
نیم درم نرم کوفته بشیر عورت با سفیده تخم مرغ شاف سازند و اگر در در عظیم بود این رو  
بازند صفت انزروت مدبر بشیر عورت نرم سوده مانبات مصری کوفته در چشم باشند  
در راول در چشم شاف کافور فایده دارد صفت آن اسفنداج قلیح منت در چشم  
عرب کتیره از هر یک هفت درم اقلی فضا سه درم کف دریا انزروت از هر یک صبار  
درم لمر الصب درم کافور نیم درم شاف ساخته بوقت حاجت بشیر سفیده تخم مرغ  
سوده در چشم کشند و شاف اسفند صغیف اینت اسفنداج جود کتیره نیم جود آن  
عشره شاف ساخته بوقت حاجت استعمال نمایند صفت شاف اسفنداج کتیره  
وسط در دهن غری و اسفنداج از هر یک سه درم کتیره و صغیف از هر یک درم  
نیم اینون نیم درم باب اکلیل الملک شاف سازند و اگر در چشم سرخی باقی ماند و آب  
چشم میرفت باشد و زرد را صغیر سازند صفت آن انزروت ده درم زعفران و کتیره  
و صبر و از هر یک درم نرم کوفته در چشم بپاشند و در آخر مد در حمام در آیند  
اجفان را بر که درونند و بشان حمرین بمالند تا جوب بر طرف سکون وقت که سرخ  
و نقل اجفان تسکین یابد صفت آن سارح عدس شش درم صغیر غری و کتیره از هر  
یک پنجم درم خاص سوخته صبار درم کتیره و اسفنداج رصاص از هر یک دو درم بود  
نولود و شرف از هر یک درم فخر ساد و شاف و زعفران از هر یک نیم درم نرم سوده  
بشراب یا آب باران با کلاب شاف سازند خمادی که در آخر در چشم فایده زرده تخم  
مرغ و آرد جو و کل منقشه و کل یا بونه و طایر است که در آخر در چشم کوفته مرغ و کتیره  
و آن و تیمود یک اختیار نمایند دوم در در چشم که حادث کرد از ماده  
صغیر اعلامت او درم و قند و ارتفاع و سرخی چشم و حرک در چشم و رفتن آن در در  
خندان و التهاب علی که مال نمایند بطیخ هلیله و صند صغیر آب کشک و شیر و قند

ب

در چشم منوادل

و آب گد و آب تر بند و آب انار و آب آلود آب غوره کشیده و بنفشه و  
سودنل اسفند که باب کاسنه و آب کشیده و کلاب اندکی سرکه بآزند و بر چشم  
بعد از آن شاف کافور کشیده و اگر بعد از آن ترشح صبر بانی مانند ویزه در ابيض باشد  
ابيض که بشیر عورت یا سفید ترشح حل کرده کشند و زرد ترشح یا روغن کل چشم  
گذرانند و محکم بنشیند و حذر نمایند از استعمال این اشیا پیش از آنکه بدن را پاک کرده  
باشند از جهت آنکه پیش از استعمال در قوی پیدا شود و هرگاه که درم شکین باشد و  
زهر اصغر صند و شاف اگر لیس مناسبت و بعد از آن مداومت حمام نمایند و غذا  
نخورند از مرغ و غیره مداومت نمایند **در چشم سیم** در چشم که از لیس سیم و کلاب  
و عظم اشفاق و اندک حرارت و انقباض در محل خواب علاج تفتیه دماغ محبوب که  
مذکور شده و کلاب می نمایند در حمام فایده تمام دارد و سیم در چشم که  
شد گرم و عاب صلبه و عاب تخم گمان در چشم چکانند و شاف عدس نرم سوده از  
در چشم کشند و در ابيض بعد از سه روز در چشم کشند و شاف بر الیوم نیست  
ماین از زوت بند و صبر از هر یک است درم زعفران و درم کینه ایون نیم درم  
را کوفته نرم باب باران بآزند و بنفشه مرغ حل ساخته بشیر عورت در چشم کشند  
از حرمت و آب رفته چشم بر طرف شود و او کشند که توتا معتدل و اجفان را  
و بر واقفا و اندک زعفران طلا سازند و غذا مرغ یا کوفت کوسفه جوان برآید  
می نمایند **چهارم** در در چشم که از زاده سودا حادث کرد علامت او که از  
تعلل با کمودت و خشکی و خیلدن در چشم و اندک **در چشم سیم** در چشم که  
مدیر در سر غریب باشد علی طریب دماغ بقدر ای مطلب و آب شک جو که با بر  
و انبراع و حمام در دغنه که در دغنه بادام در سینه چکانند و در اطراف با  
و طلا با بر گذارند و کمال بلبلون و قیون نمایند و چشم عاب صلبه و تخم کل  
و زرد و تخم مرغ فایده دارد و شاف و نیا جو بر تنوع صفت آن سنجف

سرخی و لپار و چک و چک  
و اندک م

در چشم و اندک



سخن از این سرخ نبات از هر یک درم مرد زعفران و زر در حبه از هر یک ربع  
 درم آب بنفش و کند از هر یک درم جهت رکبها که در چشم سرخ باشد و آب زیتون و  
 در چشم که دیر مانده شده باشد فایده دارد و در آخر در چشم شاف المراد  
 مناسب است **صفحه** آن شافخ عدس درم زان محرق درم روغن و مرد زعفران  
 و نخل از هر یک نیم درم نرم کوفته آب سداب یا کلاب منافه سازند و اگر درد  
 قورچ از اودیة تمیز کنیده اجتناب نمایند و جام و آب کرم بر سر زخم و سر  
 بخارات که در و بنفشه جو شایند با میزند و آله و خوردند **پیش** در چشم که جاش  
 شود از باد علالت او غلبه و سیلان و حمرة علاج بنفشه و نیلوفر و کل خرد و بابونه  
 شامند و بر بخار آن دارد و نان کرم و از زان کفر تمیز فایده دارد و جام روغن  
 و کلفند و کلاب می نمایند **در** چشم در چشم که سبب غلبه پوست شود علالت او  
 آنست که خلیق و مزاج و خشکی بسیار و حمرة کمتر و دم و جلد سرد و مرتبه کرم  
 بود که توهم شود کوبیده میوز و در بر کوشه طنین و بخارات کرم و خشک در سطلان  
 رقیب و باغ بر دهنند و در بادام و بول باد رنگ و کدو و کشنیز تر و سیب و انی و کاج  
 بدن و چشم را نگاهدارند **در** چشم در چشم که سبب بخارات غلیظه که جاش  
 در طبقات عین علالت او آنست که باید علیعلین این که در چشم او یک کوبیده میوز  
 نزدیک بیدار شدن از خواب و وقت که بیدار شد آن حالت زایل میگردد و چشم روشن  
 و نظر کردن علاج استغفار بدن بکثرت و اشیا غالب و دفع بخار از سر با طریق و حل  
 عین بادویه که آب از چشم آورده بمثل شاف المر لپنه و برود چشم و اشغال اینها  
 چشم در در چشم که صاحب او همه چیز را سرخ یا زرده یا نیلگون یا آسمان رنگ و غیر  
 پسند از الوان و سبب او آنست که رمد در طبقات خارج حلیقه و کفته اند و گاه مزاج  
 باغ متغیر گردد و نور خارج متشکل میگردد و بخت تغییر مزاج علاج استغفار بدن و تبدیل مزاج  
 باغ که بخت مزاج او از اعتدال و مدارات رمد و بخت نوع او اگر سرخ نماید علاج بول  
 که زرد نماید اودیة که در رمد صورتی مذکور شده علی هذا التیاس **در** چشم در چشم درم

علیه که حادث میشود در طبقه شکم پس درم میکند یا من چشم سبب آنست که کشاد  
شدن گشت و تان رگی که متصل است بطنیه شکمیه و جنز بسیار میرون آمده و گاهی بوی  
انفی را در یک که متصل است بطنیه و جنز علامت او درم سینه چشم افتاد و جنز  
و بر کشته شکمیه بر تپه که بر کرد یا من چشم تا جگر که میوسند حرقه را و امکان  
نبودن در چشم و بسیار عارض میگردد این مرض صلبان را از جهت بسیار مده  
و صفت چشم ایشان و عیب شدن این مرض از ماده کرم ستهای بلک از ماده بلغم و سوزا و تپه  
میباشد علیحده فصد و قفاله و اگر مانی باشد از فصد حاجت بر پس سبب میانه کشف  
بوجود مطبوعه و غذای لطیف در چشم عورت و شقایق ابیض که بشیر عورت سود میکند  
و طلائف مامیت و حوض نماید و آب کشید و اکلیل الملک و اندک زعفران  
ختم مرغ و اندک مغز نان میدهند بهم آمیخته طلا فایده مند است و دیگر طلا بجلست کلسنجینه  
بمثبت و زرد ختم مرغ و پیدر من بهم آمیخته گذارند و ادوی آنست تا سه روز سوا می شود  
چیز از طلا دارد در چشم گذارند و بعد از گذشتن روز سیم در در طلا یا بر بنویسند  
مدیرت سته نبات مصر و صمغ عربی از هر یک برابر بزم کوفت در چشم گذارند و اگر علت  
یابد در در صمغ صغیر و اگر جنینها جرات شده باشد بر تپه که چشم را نتواند کشود و در اخیر  
سبت صفت آن توتیای کرمانی منحل هدف سوخته ده درم نبات پیچرم و در  
هر یک چشم باشد بر ملک بالاد اگر ضرورت شود که جن را باید تر اشید و نبات  
حک نمایند و این طلا فایده تمام دارد و یوست پیرون لسته و عدس قشر و حوض  
انار و کاسه و جسم را کوفت در در و عن کل قطر بدو آمیخته بعد از آن بر چشم گذارند  
و هم در چشم که از سوا و برت شود علاج آنست که کسب سفید را بچشم سار  
و کرم بر چشم گیرند دیگر گاه را بچشم حنظل سره بخار آن دارند و از ترک ریاضت  
که رفته بخام در چشم عارض میگردد علاج بخام ریزد و ریاضت کشد و سر بخام  
که در بابونه و قش و قش نینزه و شامیده باشند دارند یا زردیم در چشم  
موده سود علاج موده را کرم ساختن و کلفت و مصلکی و در غذا و در چشم و اندک



و در تمام در آمدن دوازدهم در چشم از سودر موده شعله علیج خسته تیر که در دوا بی  
 و کیت و ابلیل الملک و طبعه باشد نماید و در اجست ملاحظه نمودن در اراض چشم بلکه در  
 هیچ اراض سر از نهج و فو اب بوی طعم فو اب و فو اب در روز **دوم** در طغره نافه  
 بهاریه دین زبانی عصب است از ملحه کلهز گوش چشم از جانب نبی رسته در اکثر  
 دکای از هر دو جانب میباشد و این در فو اب **نوع اول** سفید و رفتی میباشد علیج  
 سبب است و **نوع دوم** در این در میخیزد از هر دو زمان لول بزرگ در کلان  
 شود و منع بصر میکند علیج فصد و تنویه و اگر مانعی بود از فصد حجامت و استعمال دواء حادث  
 با سیلوتن صغیر بنویسب نفل و در نفل زنجبیل پوست هلیه زرد هلیله اسود از هر یک  
 بخورم صبر معال کف دریا سمن درم شجرف میخدرم قرفل و سیخ از هر یک چهار درم  
 نوشادر درم نیم کوفته استعمال نمایند و ششغائی و شاف اکرو و صفر و شیان اسود که  
 مشهور است بدین صفت آن کل زنگار سابع از هر یک درم نیم اقلیمیا درم اشق سکنج  
 در نفل از هر یک نیم درم اشق و سکنج را بشراب حل ساخته باقی ادویه را کوفته بدو آمیخته  
 نمایند و از جمله چیز که نفی کلی گفته اند گذر از نرم بگویند و اندکی از دوا آب گرم یک عه بگذرانند  
 و از آن صاف نموده در چشم کشند نافه بر طرف میسازد و همچنین عمل بایزده بود استعمال این  
 دوا را بعد از دخول حمام نمایند چرا که تاثیر این ادویه آن زمان ظاهر تر است **دوم** نافه  
 ملط و دیر مانده شده باشد علیج از نیت بکر برداشتن بخورید و اگر ماضی باشد از هر یک  
 نافه جهت آنکه از ملحه جدا نتوان کرد بر دشتائی کبیر برین کوبید که مذکور میکرد و در دوا  
 نمایند صفت آن شادخ شقالی قلیسم نمک پند بزره از من زنگار در نفل از هر یک درم  
 نفل کف دریا **نوع سوم** در درم صبر سنبل قرفل از هر یک نیم معال زنجبیل و درم نیم  
 درم زعفران نیم معال نوشادر ربع درم ادویه را نرم سوده نمایند و نافه در  
 دشت و تاریکی چشم را فایده دال و دیر بیز نمایند از خوردن شیر و آنچه از آن سازند و از خوردن  
 از شیر و چیزهای متخمر ملاحظه نمایند و قعل غذا لازم شمرند و غذا خنوع آب و گوشتی مرغ

که در و ما شش معشر دارند کی اگر باشد شاید و قطع بخار از سر باطل بغل نمایند و تلخیص طبعیت نماید  
دارد **سیم** در طرفه نقطه در نقطه سرخ یا ساهی که بر خطی ریزد بر سفید چشم ظاهر گردد  
بسیب غریبه یا حرکت که عین مثل فی و غیره قوی علاج فصد قیال نمایند و شیر عورت در چشم  
چکانند و سفید چشم مرغ نیز و فخر کبوتر و فاضله خاصه آن خون که از زیر پر خون بر کنند  
آید در ابتدا با گل ارمنی و در آخر با عاب حلبه در چکانند و ضماد از زرد کرم مرغ و عسل  
واندک جوانی زعفران و روغن گل سازند و صفت آن مشافی که طریقه از ایل سازد زرد سرخ  
کنند زعفران اجزاء برابر بر نرم گفته شافه سازند و آب کسینز یا کلاب حل نموده بخوشانند  
و سر بر بخار دارند **فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه در انتفاخ ملتحمه** او اما مید گفت و این  
**چهار نوع است** اول انتفاخ جفن از فضل بوقیه علامت او خاریدن و کوزش  
کوتش چشم علاج او بریزد و تلخیص مزاج و شستن روی بآب گرم و کلاب و اگر انتفاخ  
باقی نماید بعد من معشر که لب که بخته باشند و کلاب طلا نمایند **نوع دوم** انتفاخ که از ضلالت  
سوء علامت او بیاض لون و قته که دست بر و در بر زانکشت باقی ماند اثر آن ساعت علامت  
که انتفاخ بدن از بلغم سفید چشم بخت و نیلوفریا بونه و شکسته چشم بآب اینها و دار و زرد  
اگر در آمدن و اگر در تحلیل باید قطره آب صبر و جیم چکانند **سیم** انتفاخ که از فضل  
شود و در میان این اسفاخ و آنکه از بلغم شده است که آنچه از انکشت بر و کز انکشت از  
زرد و جوی میگرد و آنجا از بلغم شده است باقی میماند قریب پیکر علاج آنست که آنجا از  
شده باقی علاج رسد که از ماده بلغم شده **سیم** چهارم که حادث کرد در انتفاخ از ماده سودا  
او صلابت و کورت و عدم درد علاج آنست که از ضلالت سودا اثر در اصلاح غذا  
علاج رسد که از ماده بلغم شود و اثر نمایند **فصل پنجم** در جیم اندر جیم که در جیم صلابت  
عارض سوء که حرکت اجفان و شوار بود و جیم از خواب بیدار کرد و جیم تواند کشد  
تخلیب بمداومت تمام و روغن بنفشه با دام و کدو و نیلوفر در پی و در شالیت

و اگر درم تحلیل باید دالا  
مانخواه را و آب تر چکانند



از خواب بیدار شود و مخ میازرد و او بار و غنای کل یا چشم بر رخ بر چشم گذارند و آب اسپند با زرد  
کل طلسم سازند و چشم را با آب بپوشند و کل خیزد و بویید و آب حلب و تخم کتان بپوشد و صورت  
الکتاب بسیار از چشم میفرستد باشد و اجفان غلیظ و یا سفیدی باشد و عدس معطر و شکر انار  
بمغلت بخوشانند و بار و غنای کل آمیخته نموده در شب بر چشم بینند و محکم بود از آن ببرد  
صوم و یا سیلوان الکحل نمایند و قرص بپزند و شربت بپزند و آب بپزند و در شیرین کنند  
نیز کبوتر و گنجینه طبع نمایند **مسئل** در حله و در چشم خاریدن فضل شور بود و بسیار  
است که از کبریت خاریدن یکبار ریش کرد و علاج در حمام در آید و در پیر لطیف نمایند و در  
محلول آب گاهی تر را کوفته بار و غنای کل بر چشم بینند و عینده تخم مرغ و گشت لکلاب  
حل کرده بر چشم گذارند و اگر بدینها نیک نشود عدس معطر و سماق و کل سبزه و زرد انار و گشت  
جوشانند و طلا سازند و ببرد و صوم یا شاف سماق که مذکور میکرد و صفت آن سماق را  
در آب بخوشانند و صاف نمایند و بار و غنای کل بپوشند و عینده تخم مرغ و گشت لکلاب  
بپزند و آب سماق شاف سازند و بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال نمایند و فصد نماید و دارد  
فصد کار کشتنی **مسئل** در تبسلی این علت است که گاهی چشم سبز گردد از زردی  
غلیظ علامت او آب رفتن و سرفه و خارش و در چشم مثل ابر و دغل چیزی ظاهر گردد  
و این دو نوع است **مسئل** سبب رفتن غیر من علاج نقد قیال کند و فصد نماید و اسهال  
طبیعت لطیف انقیوت یا بلسله یا بطرح نماید و شربت یا با باریج فیض یا با باریج و یا با باریج  
نمایند از امثال طعام و از خوردن غذا بخور مثل عدس با باریج و یا زردی و غذا غلیظ مثل  
گوشت کاف و باد بجان و مایه کلان و البان و غذا و گوشت مرغ و گنج و قند و زرد  
گوشت که بخورد و از آب آن خود و یا شش معده و اسفناخ و شاف لعل ببرد  
با سیلوان و از قرصیل فایده دارد و در او اشی مرضی حاد و تند و در او آب و شربت  
تسلیش و در شاف اسهال بر خوب ترشید نمایند صفت اسهال مخرم اما قیاسی درم  
نمیدم زعفران ربع درم نرم کوفته آب شاف سازند و در محل حاجت در چشم کشند

[illegible]



زیاد کرد پوست بپایند و در مقابل و بنفشه شکم مقابل منجم کوفته لب سازند و بپایند  
 نقد می نمایند و اگر در درم از رگها ظاهر شد یا بیشتر بود و هم و اما مسکون در و شانی کشند  
 و هم در و بیکه قرصه بزرگ را در پیله گویند که بته رفته و هم کند لیا و علالت او  
 کثرت جری و کجایان را بوجه چشم علاج استغراغ بدن بقدر و تنقیه با بهال و اصله مزاج  
 و تحلیل غذا و احتمال ادویه مخدیه مثلثات ایضاً افزونی و در رانها شایف ایست  
 کشند یا زده در قروح قروح قرصه یا ریس ریش است در لیش طبقه قرصه بپایند  
 چهار بر سطح قرصه است و اسلم است در قرصه قرصه است و بدست صف است و  
 علامت اول که در رنگ قرصه شبیه بود و صف دویم شبیه یا به صف سیم میفوی  
 جهت آنکه حادث میشود بر قرصه بپایند ششم قرصه یا به صف چهارم شبیه یا به صف پنجم  
 صف ششم شبیه یا به صف ششم است ده تر بود قرصه و کمتر بود حق او صف پنجم  
 قرصه بود رنگ ریش است یا حرکت لیا است که رطوبت می رود و مختلف می شود  
 یک غلط و رقت و کثرت و علت علیهم فصد نمایند جهت آنکه فائده عامه دارد  
 سایر امراض را از استغراغ غذا و لطیف و در سیر و مد کرم باین که در چشم لیا است  
 آبی و غیره و حینه تخرج و اگر در در لکینه نیاید خوب تر بند و غیره اسهال نمایند  
 و اگر در نفس قرصه مثل اسیر نمایند و ایضاً یا حینه تخرج و اگر در در لکینه نیاید  
 پس معلوم که تحلیل یافته و اگر زبان و درد باشد لب طبعه و آب الکلی الکلی چکانند  
 تا مگر کوفه و چکر پیرون آید در ریز محل عمل را جهت جلا فائده گفته اند و لب ششم مرد و لب  
 ششم کتان و کتان شاف کند و رشتان اما را بشیر عورت کشند تا قرصه را هموار سازند  
 و اعمال نمایند در علیهم تا قرصه منحل شود و در از ده در شیره شیره فرق میان شیره  
 و قرصه را ابتدا از آنست که شیره پیرون را اگر مثل نقطه سرخ و ابتدا به قرصه سفید می مانند  
 و اگر شیره در پوست اول بود قلت درد و رنگ او سیاه بود و اگر پوست ثانی و سیم بود کثرت  
 در و سفید رنگ علیهم او در ابتدا مثل علیهم قرصه نمایند فصد تیفال و سهیل از غذا موا

از مربع و متیو و غیره که گوشت کو سفند جوان داد و سه مخدر مثل شفاف ایمنی افشونی در  
انتها ملک یا دانه لیز و شیر عورت لازم دارند و لعاب حب ابی و انزردیت مری  
بد و صل کرده در چشم کشند و چیز بنثره سخی که در فم و چوک سپردن آید علاج قرضه نماید  
**در** میز و هم در بیاض در بیاض سفید که بر چشم افتد و دسم باشد کمی بر ظاهر چشم  
بخت و آنرا اثر و سیاح نیز گویند و دیگر بر فم و قریبه افتد و بیاض رقیق در ظاهر چشم  
و غلیظ در عمق قریبه میباشد و بسبب این قوری از جهت معالجه خطا و در آخر در  
چشم بیاض می افتد و اگر بواسطه قرضه بوده باشد باقی می نماید اثر آن و این در واقع است  
**در** اول اثر بیاض رقیق و میا من از اغمام یعنی آب و علاج آن که هست و گفته اند در  
بیاض نه بعد حالت باشد و نه بحسب آب شقایق النعناع و آب فطر زینون و منق باطل  
و آب بادیان و عمل از هر یک برابر و در ظرفی از زردی یکیند و بعد از آن در چشم گذارند و این  
ادویه بعد از حمام با سر بر بخار آب گرم که داشته باشند بجهت آنکه عفون را نرم می سازد و  
است و بیاض بلسیدن و رفع میشود برین طریق که اندک قند و نمک سر زبان گذارند تا  
که در بر نهان یکسند و این مجرب است **در** دوم اثر بیاض غلیظ علاج این صفت است با  
بیدن بد آنکه منالک را اندازند و اسدال و الطریض صغیر و کثرت به مسکنه و بن  
در عینا شرمنا سبب صفت شانی اخضر که نافست لخته حرب و ناخنه و شنبلی و بیاض  
تر که متعالی ملطفاً رسوخته در متعال بوبره و کف دریا از هر یک نیم مقال سر نشین  
در سم نوشادر ربع مقال اثنی نیم مقال اثنی را آب سذاب حل نموده باقی ادویه را  
کوفته بدوش خفته سازند و جهت دفع بیاض این دوا فایده دارد و در هر روز سه مرتبه  
اجزا برابر بر سر نیم کوفته در چشم یا مانند بر موضع بیاض دوا و دیگر کف دریا و بوبره  
از هر یک متعالی نیم کوفته بوقت حاجت بر بیاض یا مانند دیگران در روز و سه مرتبه  
سه طایفه نیمی و کف دریا و انزردیت از هر یک برابر کوفته و کف دریا نیم کف  
سرو و پنجه دانه آمیخته کشیدن فایده دارد و در اندک سفیدی را برود و در



ماز و دانه‌ها شرم گرفته بآب شقایق چند قطره بزنند بعد از آن شافیه ساخته  
 در چشم بکشند فایده پیدا کند و دندان را سوسه بردن زیت ب میزد و بر سر کودکی  
 از زرق بر آغوش بمالند از زرق را بر دست نشسته پوست انار شیرین کشیده بپزد  
 ببرد و از زرق را بر دست مازد و زعفران و سرکه درین باب فایده مند است **در سبب**  
**در سبب** علمیم که بجهت ترسیده بعد علامت آنست که ازین طبعه باج شمع عین غوطه علاج  
 مثل علاج قروح یا مثل علاج و سبب که بر سطح باشد و اندک چشم درین مرض مبتلاست  
 پانزدهم در جگر بادست غلیظ در جگر شپش بر روی آب صاحب او هرگاه از خواب  
 بیدار شود خیال که در چشم او خاک یا ریکت و موضع بناحصن میماند علاج همان یک  
 بنفشه و ایاب فقیر او آب حلبه در چشم چکانند یا شیر صورت و شافیه اگر کمین و نشان  
 فایده دارد **شانزدهم** در سرطان این مرض حادث میشود تقریباً و سبب او صدمه و  
 میماند و نیک شدن او کم میشود و غالب آنست که سبب نمایند که درد سنگین باید در غذا  
 سبب میل نمایند و بر چشم کینه و زرده کم مرغ بهم آمیخته گذارند و شیر صورت و  
 صغیره کم مرغ و اندک اکلیل الملک و کتیرا لغغ در او و هرگاه درد سنگین باید توین در  
 شافیه و در دم کتان سسته درم مروارید و درم نرم گرفته در چشم کشند **هفدهم**  
 در تیریز که تقریباً حدیث این علت از کیموس روز ظاهر میگردد علامت او قلعیت  
 در شافیه نمودن اجسام بزرگی که غالباً در این دو نوع است **اول** تیریز که حادث در  
 در کثرت رطوبت علامت مشایده مرئیات همه در دهان یا صواب نماید علیهم استغفر الله  
 و **دوم** علامت نایب ایاچه در و نشان در چشم کشند و من نمایند از گرفتار **دوم** حادث  
 شود از تیریز کیفیت علاج شربت سکنجبین و آب گشنیز و شرب ما و شیر و لطیف غذا و  
 سالی که در و با بورد و بنفشه و شلو فرو کل سینه فواید دارند یا سکره و آب پهن  
 بر آن دارند و نشان اگر کمین و تیریز را تحلیل میدهد **نهم** در استراحت است که  
 تقریباً کثرت تر از آنچه بوده که در الساع یعنی فراخ شدن حدقه با کثرت که در حدقه

مخوف در این چهار فرسخ است **اول** انشت از تسلخ که حادث شود از ضرب یا سوز  
سد و این قسم نیک میوه هست **انکه** این سبب باشد که در عصب بک عموی در طبقه عینه  
که موجب است که عالج مقصود یا حجامت بر ساق یا بر قفا و حقه نرم و اگر شربت مل نماند  
دواء تند قوی مناسب است بک چهار شربت و طبخ که در ایام و در این مناسبت است اند  
حتراف بنده و شاف بامیت و حفظ و کل از من طلا سازند و پیز نمایند از غذا غلیظ و  
جماع و خواب بر کنند و نظر بر آتش و روشن و شیر و سورت و خواب کم ای و عینه و چشم بکافند  
و زرد تخم مرغ بار و غنر کل آغشته به پنبه و چشم گذارند و چشم را ببندند و خواب بکافند  
نار در دل کین یا بیدار که جراحت و ضرب به چشم رسیده باشد بر طرف سار در زرد تخم مرغ و  
آب کند و غنر کل به پنبه به چشم نهند و جهت است از ضرب اراده با قلی و با بونه و  
باب بر کین بیدار از آنکه ورم بر طرف شعور و شنائی و با سیقون کشیدن فایده دارد  
**دوم** انشت که از بخارات گرم غلیظ شود و این از عقب در در قوی از ماستر طاهر  
کرد و عالج است که سر سار و در سار عالج نمایند و تقویه طبع بکاف یا نمایند و حجامت  
معد کوشه چشم و اکتیال لبشاف مرآت و غذا کوشت بریان کرده **سیم** انشت  
بسیب رطوبت به پنبه باشد عالج که کوشه چشم زدن و رک شفیه و سل کردن و  
که انشت را ماس کرم باشد و هم برین طریقه رک کشیند و حجامت بر میان دو شانند  
**چهارم** انشت که از غلبه بهولت که از صوم و ایم یا از سوزانی مغز یا از سوز  
قوی شود عالج کنک جو در شورمای مرغ شود و در اومت تمام و شربت  
مزوج در و غنر بنفشه با دام و بنفشه و کند در بین چکانند و شیر و سورت و چشم  
دارد **نوزدهم** در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن نقبه عینه و این چند نوع است  
**اول** از جهت ورم علامت او غدد در سر و چشم پیدا شود عالج است که  
در کینه آب که در و بنفشه و با بونه و صیر و بنفشه یا شند و غذای با بونه  
بپزیند **دوم** از جهت غلبه رطوبت بران چشم علامت او بسیار آب



سیدان علی بن استغاثه بدن و استغالی او و یک گرم و نالی بدن سر حکم و تعلیل غذا **سید**  
نیم حبه میوه است علامت او شکم چشم و لوز علی بن ترکیب مزاج بحام باب شیرین و آب  
کافور و آب انجور و آب لسان الحمل بر سر زخم خسته در وقت کد و بیشتر عورت است  
از رند و شیر در چشم چاهنند با اندک زعفران و ضیق حدقه از حرارت میوه علی بن او  
انجیر و سرد تر از شیر عورت در وقت کد و در غذا کثیر تر از شیر عورت در وقت کد و  
زاقانخ سرخ و کد و قلیه که در مناسبت و دیگر ضیق حدقه از جهت سده میوه  
علامت او سرخی ثقبه حدقه را بر گرفته اند **سید** در نوبه غنیه اگر این  
نمواند که بجهت آنرا غلی گویند و اگر سست باشد این نمواند از بای میماند و اگر  
عظیم تر باشد از آنرا غلی گویند و اگر سست تر باشد و کینه کشته شل سرخی که  
کرد نموده اند از آنرا سمار و مور سرخ میگویند و این دو نوع است **اول** آنکه  
از جهت قس سوز یا از جهت خنق صوب بسیار است که عارض میوه بصورت  
و آلات علی بن اگر لب و خنق صوب شده و سهل بخفته و نتوی که شبیه  
برادرس و باب یعنی سر مکس بجز بقاء قابض که واقع نموست نمایند مثل کل سرخ  
در خاص سوخته و از خنداج و لب شش بر فاده که تر ساحت باشند بکلاب و اند  
سر که در عین شوق شاییده باشند و اگر این نمواند باشد بنزد چشم بر فاده دارد  
پیش از آنکه لب جراحت غلیظ کشته بکشد نیک نمیشود و شافیه سوده در چشم  
بریزند و شاف ایار سفید شمرغ با لوتیا مرین آب آس یا کلاب سوده کشند و  
اگر این نمواند غنی و سماری بجهت در میان رفاده صحیفه رصاص مقدار نیم  
ده درم کذارند و بر نتوبند و زرد در دل بپاشند و اگر دیر مانده و قدغ  
شد علی بن نیست و بعد از قطع ش و غ و کل محتوم بپاشند تا حرارت نیک  
شود **دوم** در نتوی که حادث چرک و درم از وظایر کوفه علی بن است که در در  
شافیه بر پاشند و اگر کم اندک رود با دویم قابض اصلاح نماید و اگر کم بسیار

اگر دو کما لب جراحت غلیظ

و در طوبیت نزدیک رسد که چشم باطل شود و از این که رشته در سطح سار  
لبون رشته در زیر او کشند و به بندند و اندکی بکشند و آن فروزن را بپزند  
و در روزی که دین یا سرمه جرات را بر کفند و بپزند و برایت چشم زرد  
مرغ کنارند **در نزول آب فروزن آب در چشم**  
غریب باشد که در وقت عینیه مان رطوبت بیضیه و بطور غریبه بایستد و آن  
که در شب منقذ اشباح بصیرت یا خروج نور عینیه بر اختلاف در درون  
علامت ابتداء آب آنست که در پیش چشم خیالات معلی و مکس دمور  
آید و کتب نمودن این اشیا و وقف چهر غریب غیر شفاف بود میان جلید  
مبصرات لیکن این خیالات از بی رموده نیز می باشد و فرق آنست که آنچه از  
بهر در در چشم بود بر سبیل اختلاف یا مانند این قیل در چشم این دلیل نزولست  
بسیب بخار رسیده است و این تریت و تعب امتلا زاده میشود و نگاه بپرسیده شود که میگرد  
وقت که این کحل ابتدا کرده سه ماه یا چهار ماه گذشته که در قی نیت و تقاضا صدقه زاید  
پس از آن موده است و اگر شب ایام کم میشود این نیز از موده است و اگر تقاضا و تبخیر  
ایام این خیالات علامت نزول اینست و فرق بر میان سده و عصب و نزول آنست  
از در چشم بفرمانند که شوند اگر کثرت دمی در چشم دیگر ظاهر شد پس نزول آب است اگر کثرت  
معلی نشود از جهت سده است و این نیز نزول است نوع است **اول آنکه حادث کرد از**  
واقع شود بر سر پس حرکت نماید و مانع ورود آن شود و در شب که بپرسد در بطون دماغ  
عصب بخوبی پس نازل کرده آب و منغ نماید و از سوز در چشم علاج معقه دماغ بکشد  
و تقویت مده و قی در سینه شقی فایده ندارد جهت آنکه ترشح دماغ داریم دوم آن  
آب که از کثرت رطوبات که تحلیل یافته بجای آب غلیظ شده باشد علاج در ابتدا  
دماغ بکشد و قیای در منغ و بعد از آن آب صبر یا آب صفت آن صبر است  
پولت پخته در مصلی و کثیره و زعفران از هر یک نیم درم محوره نیم مقال کل



درم آب بنفشه سبز لوبنت در محل فو اب فرو برند و بعد از آن چهار تا شش آب بکیر  
و در شب در میان یا بعد بکیرند و در یک نوبت مثل ایند و غرضه بکیرند و آب کاه که برود  
آب باغ مخلوط کرده با منند و یا راجات کجا نرینا کبک است و شیخ ابو علی میگوید که من در  
را دیدم که او را آب منزول کرده بود و لیکن را اصلاح کرد و بکیر طعام و استراحت و از  
طعامها تر فرمایند و پیریز کرد و بر پیلید و مبطخه است و اقتصار کرده و در مریضی محل الکاه  
و است و آب زایل شد و نوز سبائی باز آمد و و البته که مریض را منع نمایند از خوردن  
و حجامت و غذاء غلیظ مثل گوشت کاه و ماهی و شیر عورت و عدس و کرن و گوشت  
نک سوده و قدرد کاه و و کننا و پیاز و سیر و غذاء فو که از گوشت مرغ و دین و  
کبک و کوه آب که در و در صحنه باشد و زعفران و مبطخه بگوشت گوشتد و آن  
آب کاه و عمل موافق است و از آب فو در منع نمایند و استناب نمایند از شورایی  
و مانند و چیز ناکه رطوبت افزاند و بعد از آنکه علی غایند مثل با سلیقون و بهترین  
شاف مراد آنست صفت آن زیره کلنگ و زیره مایه که در و جلایه در شرط باشد  
زیره عقاب کبک و باز برابر بکیرند و هر یک گرم زعفران بره را ازین مجموع بکیرد  
فرغون دو نیم درم کم حفظ و نیم درم مسکین بر آب بیا در آن تر سببند و شاف سازند  
در چشم کنند و جمیع زیره را در منزل آب فایده دانه خصوصاً از چهار یا زهره ای و از زیره  
زیره کبک است یا بعضی از زیره زهره آب بادیان و اندک عمل باند و است  
منزل آب نفع کلی دانه شاف دیگر که بیاض و خش و منزل آب را فایده دانه  
صفت آن زیره بر کس کبک و باز از زیره یک مثقالی ازین زیره را را منزول و صبر  
زعفران و یکی ازین ادویه آمیخته نمایند بر آب یا آب بادیان بسیارند و خشک نموده  
استیاق که تجربه کرده ثابت بن فیه صفت آن سلیخه را نرم کنند و چینه بریزد  
آب و تخم سازند و خشک نموده باز بکوبند و آب بادیان بزند و خشک نموده  
استیاق نمایند و آب بادیان خشک رخته بخا صفت در چشم کنند و گفت اندک  
در آب و اگر بدین ترتیب را اصلاح یافت و علتش کم شد بهتر و الا فیه نمایند و خشک

کبر و آب و آب که صلاحیت آن در آن که قرح میخوان که بخین عمل میتوان  
بهره لوگویند و این آب بعضی صافی است که در میان بد علیل روشن آفتاب جمع  
هرگاه عظم نه خیال میشود که از چشمهای او روشن شود ظاهر میگردد و آبی که صلاحیت  
قدح در آن سفید باشد همچون کج و منحنی و یا غامی و اسلانی و منتهای قبح و این چند نوع است که  
مذکور شد اما بجز این سیر هم را چنان مرقع آن تشاکر قدح توان که در دستمال شایسته  
و حکما و نیک و سزاوار است که در امتلا بدن و در محلی که سرفه داشته باشد  
و در در قدح نکند و در روزها که هوا صافی بود قدح نمایند و دست که آن آب ی  
باز برود چشم سلیم گشت زرد و تخم را بر و عن کل آمیخته مخصوص بر چشم گذارند و در  
محکم ببینند و چشم صحرانین به بندند تا بگرگشت این آن چشم دیگر ننماید و موجب الم نکرده  
فرمانند که در خانه تاریک نگه نماید و طعام سیرج الهضم باشد مثل زردات که از شش  
مرغ و غیره سازند و طریقه قدح آن است که علیل را بر و در بالشته بنشانند و بفرمایند  
تا از خواب بیدار شوند و در دستها نزدیک ساق در آید گذارند و کمی پیش او بر کمر بگذارند  
تا بلندتر باشد و اگر چشم دیگر ننگ از آن بر نماند به بندند که اگر بسته باشد حرکت کند و این  
چشم دیگر در حرکت آید و قدح بدان کعبه دستور کرده و قائده کیل در لب چشم  
که از دره پیر سجد او جز در ده که منطف نشود که بدان چشم دید و چنانچه بپاریدان نوع کار  
گشت نیست یکی را بفرمایند که از لب است او دستور و سر او بدست بگیرد و نگاه دارد  
و طبیعت خود بکشد او بر در آن و گوید که بسوزان نگاه کند و حال سر آن قدح که  
گویند بر آن موضع نهند که قدح و از هر قدح سر میهد بر گوش چشم که بسوزان  
و بر این ترتیب باید چنانچه اندکی از ثقیله بلند تر بعد و مهت آن است از سر  
آب بدان گشت یزد و اگر چشم راست قدح میکند مهت بدست چپ گیرد و اگر  
چپ قدح می نماید مهت بدست راست گیرد و سر مهت بر آن موضع نهند  
و اقامت کند بر مهت بقوی تمام تا بگذرد و معلوم کرد که جای گشای در آمد و بدست  
بدو انگشت مسجملگی چشم و چشم را نگاه دارد تا دیدن تواند کرد و این



را بر آب رفته نبارد و از دیکر نماند و اگر متعذر است از نیم کوزه رو آب باشد و زانی بکند  
 و مخصوص ازین هفتم آسایش است پس مهبت را با مهبتی بگرداند از قریب پند که هر  
 مهبت بالا آید است پس دینای مهبت را اندک برافزارد و آب را به مهبت بنشیند  
 چنانکه آب نشست مهبت را بنزد در سرون نیاید و نکند اگر دیگر بار آب باز  
 آید و دیگر باره در وقت نماند و باشد که آب غلیظ یا رقیق باشد مثل کل توان نشاند و از رنگ  
 بسیار نماید مهبت را همچنان می باید و الت و سه مهبت نیز می تواند که در چشم قوت  
 نمودن تا آنکه بجای نور بیرون آید آب ابدان که نباید نشاند و چنانکه ال دید که آب  
 بجای نور نشست مهبت را با مهبتی بیرون آید و زردی هم مرغ و در غرض کلی صاف شود  
 شده بر پشت چشم نهند و هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند مگر باشارت و خویش را از نشستن  
 و غلبه نکند و اگر غلبه جزا بر آید سینه را بدست بمالند تا غلبه ساکن شود و اگر  
 سینه آید اندکی جلاب بر دهنه مدام میل نمایند و بر شقیقه فدا و فک محرز نمایند  
 مثل فصل و افیون و جلاب در روز دوم اگر چشم جزا بر کشود سینه بخندد کم  
 مرغ تر کند و بر پشت چشم نهند و به بنزد او رانده باید که برقی برآورد و سینه را  
 ترساند چشم را بر ابدان بشوید چنانچه هم آسایش برین چشم نرسد و اگر آید  
 سیم نکشید بهتر بود و اگر در آب نشست که از دهنه از نیمه جوان آب ابدان باشد  
 و اگر شایع منقول با سینه کشد و آب باشد و چنانچه سیمه برآورد و فردا آید  
 و نگاه باشد که بر موضع فقه فروز بر آید آنرا با حسن بر باید و الت و نباید بر سینه  
 سینه منقول آب که کبک در دهنه است و در سینه است و جهت آنکه شده الم فصل  
 را در حرکت مرآه در لوبات فاسد متوجه چشم گشته نوبت به مجاری مرآه در علیاء  
 نمایند و آنچه در انوع دوم مذکور شده مداومت نمایند و دیگر علیاء ضیالات که از پس مرآه  
 بجایان و اریح بنشیند و معده را با کافور و مصطکی و اینون قوت دهند و اگر معده  
 کس باشد بطیوخ و بلبله یک سازند و بر سینه انار و لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ  
 باطل و بلبله بر سر دهنه بنشیند و فصل و جلاب بوی نمایند و بر شقیقه بمالند

نمود آب بگوشت حقیف سازند **نوع اول** در تغیر رنگ او علامت آنست که رطوبت از رنگ طبیعی بگرد  
صاحب این علت چنان بدان رنگ بیند و سرش چشم صائب و خیالها نماید اجزای بسیار  
زرد باشد بهمان حال بیند از میان دود نماید علیحده سال نماید و تقویت سر و  
و رطوبت و غیره و بداند با جلد دهنه مثل جوهر دار و در او شی کبر رطوبت نمایند **نوع دوم**  
عظمت رطوبت اگر غلط اندک مجموع صواب از در رنگ می بیند و اگر غلط زیاده بود در  
خود مثل آنکه آب ایستاده بود بیند و غیره جهت این معلوم باشد آنست که رطوبت  
بسیار است و اگر از رطوبت علاج استخراج بدن بکوبی یا با غرغره آب کمره و یا با  
و شربت ماء العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب از غذای غلیظ و میل  
نمودن بخور لطیف مثل گوشت مرغ و تیر و کبک و کبک آب و باقی تدریجاً و آب  
نمایند **نوع سوم** در جفاف یعنی خشکی اگر خشک گردد این رطوبت چشم را نماند و  
اگر بعضی خشک گردد از این رطوبت چشم تنگ تر گردد علیحده تر شیب بدن بحام که آب شیرین  
و اشته باشد و روغن بادام و کدو و مالیدن و گوشت بزغال و سبزه و ماهی و خرما و میوه  
غذایان **نوع چهارم** در ارض رطوبت جلدیه در این چند نوع است **نوع اول** میل کردن  
جلدیه لبور رطوبت و حیث بالادیاشن و علامت زوال بر اکت و جبهه است که  
رادی بیند و علامت زوال بالادیاشن آنست که شش و اصدرا و وضای کند و  
حول که از جهت استرخا و که عارض میشود در میان رانزد و لادت آنست که پوست  
طخل را سترقی تا نظر او را است و چشم باشد و بر سینه او و حرکت کوبه چشم صوف بگوید  
کند از نماند آن طایف میل او زیاده باشد و قول او را است که در رطوبت در برابر  
چشمها و او کند از رطوبت اول که در کلان سالی شود از امتلاء و غفلت استخراج بدن  
و غرغره و عطسه تدریجاً ملحف و در آمدن حمام و علیحده اولی که از زیاده  
حالت کرد و شیر و روغن بادام شیرین و درخت آب کرم و روغن مثل کدو و بادام



در مایلیدن **علاج** بزرگی که حکم سبب بزرگی بسیار دارد بود بسبب کوهی اختراع و  
 و تحلیل و تفتیت اگر نیز کمتر از مقدار طبیعی شود نور با جرمه تیره و سوسو و چیزها کوچک تر نماید و  
 اگر کوچک تر شود بزرگیت جلد به روح با جرمه قوی تر و چیزها بزرگتر سینه علامت این  
 نقصان نیست در چشم غلیظ تنقیه بدن و پیرینه و لطیف و طهای مهای چرب دیگر اگر نیز در رنگ او  
 شود غلیظ اختراع خلط را اندک سبب سبب و النقا و فقا و لوبایت میباشند علامت عیوض و علامت  
 النقا و در لبلان نظر و لا بزرگها گفته اند دیگر سبب آنکه ترق القفال اگر از سپردن و اندر  
 علاج کوهی این **علاج** نیست و چهارم در اراضی که در روح با جرمه سوسو و این  
 نذات **علاج** اول غشا و این شکور و بوج سبب از غلظ روح اخفانی و بیاری غلط و  
 فقول رویت علامت او آنکه شب چیز نه سپند و در روز سپند علامت او دیدن مریض در روز  
 آنکه که بر او کوهی و فضل را لطیف کند و چهره شب را لطافت بمواید روز غاندر و در وقت  
 چشم و روح با جرمه غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و علت شکوری پست سیه چشم و بزرگی  
 جسم را افتد غلیظ آنرا که فتنه غلبه بوج رک قفال و رک کوشه چشم زدن و لب اناج و  
 صفت نیز و تنقیه دماغ لکنه بزرگی که در و سحر آینه یا بشند و عطه بکنندش و قفل نماید  
 و صوف از و فک و سداب خشک سازند و کلقتند فایده دانه و غذا که گوشت بریان کرده و  
 منتراب انگوری فایده دانه گفته اند و حکم نیز را لبار و بزرگند و پیرانش افکنند و آن  
 بزرگی که از و حاصل مشهور بر دارند و از قفل سوده و نمک بندر سوده بدو بیامیزند و  
 بچشم بکنند و اگر در قفل نیم کوفته بر کباب این حکم را میزند تا تر آنرا بچینند پس از آن دار قفل  
 را فک کنند و لب ایند و در چشم کشند و در سر و در شانی و شان مرآت کشیدن نافه بود  
 و عمل آب بادمان بیامیزند و بکشند و یک چشم به چشم نهاده دارند و در قفل و قفسیل بران  
 کوفته نرم کوفته بای که از حکم نیز سپردن آمده باشد چشم کشند و کباب از حکم نیز و قلیل آن  
 خردن فایده دانه **دوم** صبر بقراب روز کور را کوپند و شکور است بصفت آنکه  
 بزرگیت قیاس بهوار روز نیز است لطافت بهوار روز روح با جرمه را از مایل کنند

و چنان در شش چشم خیره و لبر ضعیف کرد و این علت بیشتر مردمان از زنی و کسل را افتد علاج  
آب انارین با قند و گلاب که بول بجلاب بنفشه و شیر و حنظل و صندل بجلاب  
در سر مالند و در غن بادام و کدو و شیر و زرد در سینه چکانند و گلاب در چشم گذارند  
و در آب شیرین در این چشم در و بکن بیند و غذا گوشت مرغ که در و شورابی آن  
نیم کوفته و اندک اگر او کشیده تر یا خشک و فتق آب انار یا زرد که سازند و با او  
میکنند و بسیار مردم که در روی و ششائی و صوابا میزند و زستان نظر او بیشتر بر  
باشد بدین سبب لبر او ضعیف شود و از در و زردید و آنچه از نزدیکی سینه کشید  
و بعد در هر چه نگاه کند سینه کشید که بزرگ آن غالب سینه علاج جامه از زنی پوشیدن  
و مقنعه سیاه پیش چشم او بختن تا نظرا و پوسته بر آن افتد **فصل بیست و پنجم**  
در ضعف لبر و این چند نوع است **نوع اول** ضعف لبر که از سوء مزاج سردی ماده شود  
و آنست که در چشم فرو نقصان بیشتر از ایام صحت پدید آید علاج تبدیل مزاج و با  
بنزدای کرم مثل کحف آب که در و دار صینه باشد و زردید و فو لجان بود و بختن  
و قلیه که در و زنجبیل و دار صینه باشد در و زردید و کرم در و سینه مالیدن و کشیدن  
قلقل بوی کردن تا عطسه آید یا بوبنه و بنفشه و بنفشه و سینه بخار آن در کشیدن  
شقی اخضر و لبر کشیدن و دار صینه و صیغه فایده دار و در چشم گذارند و در وقت  
که نرم کوفته با میزند و بر ک صیار با شرباب بخوشا نند و در چشم گذارند **نوع دوم**  
لبر که از سوء مزاج سرد یا ماده شود علامت از آب رفتن چشم و لعاب و آب زیاد در  
و چشم نر که از آنچه در ایام صحت لبر علاج تنفیذ و با محبت معش و دایار و غرغره و  
سیتون در و زنی کبیر کشیدن و اطریفل صغیر نیز فایده دارد **نوع سوم** که از سوء مزاج  
گرم خشک بی ماده شود علامت او آنست که چشم لافرو و فرو رفته باشد و یکی آب حار  
و سینه علاج روغن بنفشه با دام و کدو در سینه میل نمودن و با جام آب شیرین در آمدن و  
چشم در آتش نیز کشودن زمانی طویل صندل و بخت و شیر و زردید و آب کاهو و



نادر است و نیز در جگر که در چشم باشد دفع نماید و اگر بواسطه دسارت ملاحظه نماید پس مثل  
آب بنیر میل نماید **چهارم** صنف لبر که از ماده دموکر می شود علامت او در چشم  
و در سینه بسیار علیحده و کرمها و آب انارین و بر در چشم و در سینه پر در  
و آب انار ترش و چشمانداز صنف او بماند مقدار عشر آن عمل آمیخته نمایند و در افتاب  
پست روز بگذارند و بعد از آن در چشم کشند و گفته اند هر کس مداومت در چشم تمام  
دخسته نماید هر چند در چشم او صنف شده باشد باز حال آید **پنجم** صنف چشم که در سینه  
بر آنکه علیت در چشم بعد علامت او آنکه باشد مداومی و باطل کرد در درخت کبک  
علی حقیقت سوره بدایچه ملایم باشد و عودیت پنجه که موافق بود **ششم** صنف  
لبر که حادث میشود از جهت نف در طوبیت و بسیار بخار بد و صنف مزاج دماغ  
لبن علی که در دماغ علی غایب که از یاده نشود شفته دماغ حب انار و اصلاح غذا و  
شادخ و کف در با و طوبیت و درخت کبک و در چشم صنف لبر که از تکرر طوبات  
پنجم صنف علامت او آنکه در سینه چشم برده ملاحظه نماید و نظار و آسمان زیاده باشد از آنچه  
بیشتر نکند و این تکرر از بسیار خلط سودا و اثر از فراط مجامعت و سوء مزاج و تکرر در  
خوردن و آشامیدن میشود علی کفر اغ سودا بطبوع ایتمون و اصلاح مزاج بتدبیر ملایم  
**هفتم** که از تکرر طوبیت صلید است که علامت آنکه این تکرر بر سینه می رسد که بگویم را  
تیره میزد و حال آنکه از آب که نزول کند و از انشتار علامت است نیست و زایل میشود  
بزال طمیت بزوال آن خلط از دماغ علاج کفر اغ سودا و اجتناب از غذای نامخلط و نکند  
کردن **هشتم** در خطبه ای باریک و آب روان و کبک و قدس را بر دماغ بادام صرب  
مخودن و غذا گوشت و غذای مرغ و شیو و کبک و مایه سازند و از تکرر و مباشرت ملاحظه  
غذای **نهم** چشم در لبرانی که در جفن مسود و این چند نوع است **اول** در صرب  
و این در سینه است که حادث میشود در باطن جفن و کبک از طوبات رده سورا که بر این سخن و  
سینه این مرض بعد از آنکه در خطائی علی او شده میشود و این خشونت چهار است صنف اول

و جو بوزیر مالیدن و پخته و آب پس کشش  
بادام

چرب اندک یعنی صفت باشد که اندرون یک سینه و درشت گردد و انگ آلوده کبر و علاج  
فصد فیصل و جامت اگر مانعی بود از فصد و ایهال کباب و مغش و اگر سینه از اسهال ازویه  
بیشتر کنند در چشم و زخم کرم شود و بعد از استخراج یک را بر گردانند و زرد را از صند و ایهال  
در چشم را با آب از لیمو جاده که نماید در دست و با مسکون کنند و بجام ریزند و در چشم  
میخ فایده دارد و ایهال کشنده با کچین غذا گوشت مرغ که در آب اگر فروخته باشد و کبابی  
موش و اندک کرم با ششاید و در این و اگر کرم باشد زعفران فایده دارد و اگر سوزش  
و التهاب کشید گرفت باز با آب از لیمو و اعتر و اگر بدین نشو بادویه بنده علاج نماید مثل  
سلیتون صنف دوم که در شش قوی تر باشد و با شک تر بسبب علاج سخت فصد و ایهال  
لس یک شتاف امر حاد و اخف بخارند یا با مسکون کشند و اگر از این قضاها و است گوشت  
میخ فصد می بخارند زیر اکثرت فرج زار در شش چشم فائده تمام است و اگر چرب از حرارت  
بسیار بود و بادویه تندریش کرد و در این و زخم شک و ایهال با دارند و کفیه اند که در  
نرس تر اندن چرب مکرر و درت باشد که از ادویه اصل فایده نرسند جهت آنکه از  
مشیدن درد عظیم حاصل میشود و بسبب مواد بسیار متوجه چشم میگردد و سردی  
و شتاف ایهال را دور باید داشت جهت آنکه اینها چرب را زیاد میسازند و بخار  
مستند صنف سوم از چرب آنکه قوی تر از دوم بود و اراض بیشتر و هرگاه یک  
شکاف که در پوست اخیر بودین موجب این را شیمی تواند علاج فصد از دست  
پشتانی و گوشت چشم کشودن و تغیه بدن کباب و غیره و ملک بر گردانند و بعد  
کف دریا حکایت نماید و اول بود برسد پس زیر و غلک نمایند و آب آنرا در  
چکانند و زرد و شمع در روغن گل هم آمیخته بر لپشت چشم گذارند و بعد از سه روز  
میخ معول کشند و زرد را از صند و ایهال کشند و لپشت امر لیمو کبابی مداومت نمایند  
در آمدن نفع کلی دانه و غذاء لطیف و مسکون باید روز صنف چهارم صعب تر از  
و شش قوی تر و هرگاه یک بر گردانند در روغن اوسیه و شمع و شک و غلک



بدن بایان چند نوبت دفعه و حجامت و غره فرمودن و ملک خاریدن صانع در صفت  
نور که در هر ماه تمام رفتن تا بر تحلیل بایر و در این است که هرگاه خوب کهن  
مکوه به تدریج بهتر از تر کشیدن باین و شکست و اگر تازه بود و بر پشت اثر نیند  
جاد خاریدن آنچه طیب حکم شده صواب بنید کفایت بود از این هر خاریدن باین  
کشد دوم در بره و در این صلابت است در نظر از ماده غلیظ میشود و در  
میان حجر و برد است که ماده حجر غلیظ تر از بر میباشد علامت بر آنست که در  
شال و من بر آنست و علامت حجر صلابت باینست که طبع و اثر و این که در  
سازند و بر آن موضع طلائع نمایند و اگر بدین تحلیل یافت بهتر و الا نشکافند و بر آن  
و بر آن موضع در در اصفه ریزند و علاج حجر آنست که یک هفته آب کم بماند و اگر تحلیل  
بهتر و الا بگذارد بر آن موضع هر روز در اخیون و اگر تحلیل نیابد پیش نشکافند و بشورند  
آنرا با خون پیرون آورند چنانچه مثل غده در **رسم** شعله در هر وقت که ظاهر میگردد در جوف  
خون یعنی نر منبت شعله مایه خون شود و اینست که مجتمع شده در جوف علاج دفعه  
اسهال و طلائع نشات مایه و کل از این نر کم گفته باب کاسه سازند و اگر صبر  
حفظ درین طلائع اضاف سازند نمایند و از موم روزی مفر قلم کاویا بر سر و با  
مرام سازند و بگردانند و در آن موضع مالند و نان کرم چند مرتبه گذارند و موم  
دخیون نایده دارد و اگر درم بدین تحلیل نیابد پنج اورا با خون بکشد و قطع نماید  
یا بتراض بردارند و بگذارند تا خون از مانی برود بعد از آن در در اصفه میرد و بکشد  
**چهارم** شعله را بد و منقلب در جوف مایه اشون او را بخار و در که متولد میگردد  
از طبلت خون مجتمعه در جوف علامت شعله را بد آب رفتن چشم و من دیده آمدن  
این مور مخالف است موی طبیعی را و علامت انقلاب شعله را آمدن موی میل  
لبوی اندرون چشم علاج هر دو سفید بدن و دماغ و بیرون عین دماغ را وقت کنند  
جهت آنکه رطوبات غلیظ دفع نمایند و در شانی کبیر و مایه تون و شاف اگر نیند

و شفاف و بزرگ کفایت مرین ~~علیه~~ را در حوب و کفایت و سبل و سلاق و کوزش ششم  
را صفت آن زنگار و در دم صغیر است از هر یک درم قلیما در هر یک از این  
یک نیم درم کوفته آب سداب شفاف سازند و اگر مورخ را بیدار بکند و موضع را از سوزش  
بمالند و حقنه صغیر و حقنه بزرگ و حقنه سنگ و حقنه در حوب که موی را بکشد  
ازند و بالند و خایده در راه و کف در میان کوفته بکاف و سبب طلای سازند موضع موی را بکشد  
سازد و مورخ را بیدار بکشد و حقنه علاج نمایند با صفاق دکی و ضیاط و شیرین و غیره  
میکنند و اول که الصاق کویند موی فروزنی بر موی طبیعی و کثیره حل کرده بهم  
چسباند و بکشد و آن مقدار را که در اندک صغیر خشک کرده و در وقت دوم را که کویند که آن  
داغ کردن پنج مولیت مورخ فروزنی را بر کمند و آتش داغ سوزنی و زردی باشد و سوزن را  
سرو کان در آید و یک را بر کوه اندازد و روی دیوه و زیر یک خمیر سره بنهند و سوزن را در  
ساخته بر موضع که موی فروزنی کند انداغ نمایند و زیادتی از دو مورخ فروزنی به هم  
نشد بکشد و از این داغ سفیده نیم مرغ و روغن گل بر موضع داغ گذارند تا اثر رخ آن را  
نکند و داغ دیگر بکشد بین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و در وقت سیم ضیاط را که آن  
باشد بکشد و سوزنی را بکشد از موی سر بکشد و بکشد و در سوزن کشند  
میان موی چنان حلقه بیرون باشد و یکتا مورخ بکشد درین حلقه کشند و در دوم  
کشند چنانچه حلقه در دوم در حلقه مورخ دوم باشد و سوزن را از درون بکشد  
و زیادتی ظاهر بر این مورخ فروزنی را در حلقه این موی کشند و سوزن برین  
موی فروزنی و حلقه آید و اگر مورخ فروزنی از حلقه بکشد بر مورخ دوم که با مورخ  
حلقه موی اول را کشند و مورخ فروزنی بکشد و اگر با یک سوزن باید زد و سوزن  
همان موضع نباید زد و بهم در پهلوی اندازند و در وقت چهارم شیرین است و در  
قسمت اول از شیرین است که طبیب بیمار در پیشش خوشش بخواباند  
و منزه بکشد بدست چپ بگیرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد



بسوزن باریک در کشد و سوزنها از اندرون ملک سوی پست پلک آرد آنجا  
 که میان پلکست و اگر بعضی رشته پست پلک بصورتی که کویند بر دارد  
 بسوزن یا بصورتی که حار نشان کند و ببرد و احتیاط باید کرد تا آخر پوست برسد  
 در جای که بسوزن بدوزد و که نزنند اول میان گاه دوزد و پس در اصفهان برسم  
 کف در سفید بر حالت نهند قسم دوم از شمشیر است که پست پلک بدوزد انگشت  
 یا بصورتی که در دوخته باندازه ملک بکشد و تنگ بترانند و آنرا که میباید  
 برید از پلک در میان این دوخته نهند و هر دو سرخته بند و چنانچه پوست ملک  
 در تنگی شود و غذا بدوزد و در مدت ده روز کم یا پیش سیاه و زرد شود  
 بوفتد و زحمت بر بدن نیاید و قسم سوم آنست که طاقست و شکار ندارد و تواند  
 منید او را بدوئی تیز شمشیر کنند و آن چنانست که داروی تیز بر لب بکشد  
 برایت پلک بر محلی که شمشیر میباید که گذارند در ساعت ورم نماید و اثرش  
 پیدا آید پلک در محل از ورم در میان یک ساعت آسایش دهند و دیگر دارد و گذارند تا  
 جراحت کمره و گذارند تا سیاه شود و خشک ریشه بندد پس دارد را بشویند و موم رنجر  
 طلا کنند و اگر حجت افتد برهم آید و طلا کنند تا در مدت یک هفته و اگر لطیفان بدین علاج  
 رسانند چند جهت آنکه سبب الم مواد میسر به چشم کمره صفت داروی تیز است که آب  
 رسیده ده جز و نوشاد در جز و بورد و جز و آب صابون و جز و دارد تا بدین آب  
 بزنند و بکار ببرند شمع منقلب اگر چه موی فزونی نباشد و تا با هوای رسته باشد و باندازند  
 دیوه شکنجایی را انقلاب شمع کویند اشک از چشم دیدن کرد و اعراض موی زیادتی  
 کرد و مایه او گذارند و بعد از آن طلب خون صغیر و حیا بیند بصم و کثیره چنانچه مذکور است  
 و خاصیت پیم افی آنست که موی فزونی بکنند و آنرا مالند موی بر آمدن باز دارد و کثیره  
 اند موی فزونی و شمع منقلب گاه بسیار باشد شمشیر مالد نموده پنجم درنا شمشیر مژده

و این چند صنف است صنف اول که حادث کرد از زدن و غدا از صندلیه آنکه مخلوط  
و سرداشته علاج اختلاط و لغو میل مزاج و حرار را در درجه ششم کشند جهت آنکه خلط برادر  
بلک آمده بر طرف میسازد و مور را در دین شاد رخ عده منقول کشیدن فایده دارد  
ثانی که از سبب عدم غذا شود و میباشد بوقت اعراض ماده صلبه تند سر طبع از غذا  
و ترک اختلاط بلغم بگوشت و یا رجات و سرد و صرم مناسبت صنف چهارم که  
کرد از جهت آنکه غذا بسبب خلط غلیظ بشیر سرد و این از جنبه داء الثعلب بوقت کسالت  
بروشائی و یا سلیتون و سرد و صرم و شادان صفر کشیدن فایده دارد و این کل  
یا کشیدن مور و غلظ اشغال بر طرف میسازد دیگرند دانه ترندی را در دیک سقایی  
و سرد یک بلک حکم سازند و در آتش گذارند تا آن وقت که کل خشک گردد پس دانه سیر  
ارند و بگویند و خرم ازین و صرم گرم کنند و منبل و قبل بلک از هر یک سه درم  
جرا حور ده درم بگویند و بخت استعمال نمایند و اگر موی ابرو به پاشند یا سفید  
علاج تغذیه و برک شقایق کوفته بر دغن زیت یا پیس فرس بمالند و فترق شود  
یا پیس طلا سازند موی را سیاه گردانند و اگر موی ابرو به پیس بطای فرس بر دغن  
زیت یا دغن دیگر برابر و طلا سازند شاید **سهم** در قلع جن و صند  
این حرارت و رطوبت و غیر طبعه بوجه علاج تغذیه بک صبر و اگر احتیاج زیاده  
صبر **قوت** یا و حب ایانج و مطبوخ انیمون و غار لیون و غر غره و اجتناب  
اغذیه غلیظ کثیر الفضول و غذا گوشت بزغاله و مرغ و یک و شش بلک یا ب  
طلا بنه و نود طویل و نرم کوفته بر دغن کل طلا و دیگر موی جز صبر ببرد از هر یک نیم  
نرم کوفته بگردن در جن مالند یا آنکه ببرد و با بون و موی جز نرم بگویند و بخت یا سیل  
بلک را بگردانند و ادویه را بمالند قبل که نسبت است به باشد **هفتم** در دینج  
و نسبت است که حادث گردد در جن و این علت بود که رگ رگ رگ واقع شود و لب





در دوسری تر و پوست چرخ چشم و این را پوست عین میگویند علی بن ابراهیم  
حمام و تغریق سر و عنق بنفشه بادام و کدو و آس و جرجیم سفید شکر بار و عنق کل گذارند  
لباب حله و کتان چشم را نرم دارد و درانی که در حله و لعل الملک و بنفشه  
بنفشه و بنفشه با منند چشم بر بخار کن دارند و جرجیم سفید و شکر و لباب اسفود  
روغن کل فایده دارد اگر در بدن ماده باشد سبب بدن و غذا خفیف  
صفت و در انراض که در گوشه چشم شود **اول** در صفت و حرکت یعنی غار چشم  
سورش در گوشه چشم شود سبب او ماده تیز است که مرزید بکج چشم علی بن ابراهیم  
نار و عنق کل گذارند و برود و جرم که مذکور میگردد بر میخوابد و تیز از جرم در غفلت  
پیلید زنجیل از هر یک یک گرم مایه را در چهار درم غلظت را درانی بخورم جگر را کوفت  
و پخته بآب غوره چند **دست** بر درده نماید و در چشم کشند و سبب اگر ضرر در چشم  
نمایند و سفید شکر مرغ و ناشاست بگللاب آیمخت در چشم نهند **دوم** غده یعنی گوشت  
زیادتی در گوشه چشم و سبب غلظت که جمع گردیده در گوشه چشم علامت او سفید  
فضلات چشم از آنکه بسوزد و آن شود و اگر در کج چشم بخاند بخورند و بنفشه علی بن ابراهیم  
بدن از خلط و بادویه حاد اصلاح غده نماید مثل باسیکون و روغن شمشاد و شاف  
سیم در سیلان و دوسمیت یعنی آب رفتن از چشم و اگر لبیب بدن گوشه  
زاد بوجوه یک علاج نذر او و اگر از چشم نقصان گوشت گوشه چشم که از او  
بسیار کشیده یا بخفته در چشم را بعلبه مالیده یا آنکه لبیب کرم و درم دماغ بود  
علیه شانی که گوشت چشم بر ویاندر نمود و صر شاف مایه از هر یک و معال لب یا لبی  
مقال گذر معال نرم کوفته بشراتی که در و نیکو نمایند باشد شاف سازند و این  
نیز با سبب پیلید زرد سوره از هر یک درم غلظت از چشم درم دار غفل در  
کوفته بآب سیمان نشاف سازند و اگر حرارت غالب بود این محل معال لب  
مغول تو شاف و منول مار قینش را از هر یک درم لؤلؤ بود از هر یک نیم درم شاف

بایر



مایه و صبر ربع درم شاف سازند کلاب یا سماق و سر را در روغن زیتون  
 تراشند و بجای نمایند و طلا را از غبار آسیا و کندر و گزنه و نمایند و اگر عضله  
 چشم صغیر بود و در حرم و درون شاف و شاف علی که مذکور کردیم بر روغن زیتون  
 ده درم فلفل و در فلفل از هر یک یک درم زعفران درم کینه و پنجه نمایی  
 درم نیم پوست هلیله درم نوشادر درم زرد حبه و بامیان از هر یک یک  
 درم شاف مایه و درم نیم کوفته چند نوبت بآب غوره پیورده نموده  
 بعد از آن شاف سازند چهارم در روغن و این الماس است در گوشه چشم  
 میان پنجه و چشم و هرگاه سر کنند غریب گویند و اگر دست مرویدیم میروان  
 و یک سدن او مثل لبو چرا که دام در حرکت و گوشه نرم و در دهان بدین  
 ناصور کرد و گاه باشد که از درون پنجه سر کنند و ریم از پنجه میروان آید علاج  
 رک فعال کش میزد و مسهل و اسهال غذا و توتیه معده بکشد و اینون  
 و الفلفل صغیر و اگر بشواری قطره از این شاف چکانند و از خشک گردانند  
 صفت آن صبر و صغیر از روغن و حنظل میا و شان کلنا سر و مریب از روغن  
 زنگار ربع مقدار کوفته و پنجه بآب حل نموده سه قطره حکانند و بخوار دهند  
 و بعد از آن دو قطره دیگر کنند مدت یک هفته چنین سازند تا ناصور روی صورت  
 آید و اگر ناصور قوی باشد داری نوس سود دارد و صفت آن حلزون صبر  
 مریب سه برابر بر این موضع نهند در قانون شاف بوفلی گفته است که حلزون  
 حاکم است و در میان تیره و کیه کرد و بر این است او صدف پدید آید و آن  
 صدف در بعضی سهرناخن و لوی گویند و حلزون آنست و اگر سر غریب است  
 دریم میروان نیاید هم میروان بگویند و چیز شمر عورت نموده و اندکی زعفران آینه  
 نمایند و بر روغن نهند نیم کسه و بکشید و مؤخران میده و کندر شمر عورت بر روغن  
 گذارند نرم میروان آمد و بعد از آن فیتله مریب زنگار آینه نهند و این در روغن

تا خاک کس که در دوزخ در صبر زاک از دوزخ پوشت کند و سوز خفته باشد و پیش  
 برابر بکشد کوفت و سخت لکها بریند و آنرا که آنجا از آن تبا شده باشد علاج آنست  
 که برین بکشد تا پاک باشد بعد از آن مشاویح محمول و دوز در مذکور بیا مشد در دم  
 گذارند و اگر خواهند که فعلی نمایند این شکل میل زنده سر و دست و پاهای  
 در آن کش گذارند تا سرخ شود پس کرد او را جگر کنند و بعد از آن داغ کشند و  
 علاج نمایند و صبر کنند و بر صراحت مکنند و انداختن میبازند و در آن  
 باذن الله تعالی **سیم** در امر افش کوش و این سیم است بر شش فصل اول  
 در درد کوس و این چند نوع است اول دردی که حادث گردد از کرم زان  
 سبب اولیاء در آنست چون مانند یک آتش غلبه شش و در با و باد  
 سوزها گذردن علامت او کرم در سرد اند کرد و در ریه است یافتن از کرم  
 سوز علاج روغن منقش بادام و سیخو فرود کرد و ازین روغن شیر کرم در کوش  
 یا آنکه سکه در سکه و در روغن کل بهم جوشانند و سکه برود و روغن  
 یک در قطره سکر کرم در کوش بجانند و اگر عظم بود بمرببه که طاقت نمایند  
 ایضاً یا افیون حل کرده با اندک افیون ماست نامیشا بر روغن کل آید  
 شیر کرم چکانند بسیار از این آردیه در کوش نگراند که موجب نقل آید  
 که در روغن خلط با اندک سکه فایده دارد و سفید تخم مرغ و آب کرم  
 روغن کل و آب حی العالم بکافند و سر عورت چند نوبت چکانند و سوز  
 آنست که طبیعت را تاب نهند و آلودی بخار و شربت بوشه و سکه بکشد  
 نرم سازند و شیر خفه و کبجیه سل نمایند و غذا ماست و شیر با عسل و سکه  
 مرغ یا اسفناخ و شیر منقش آب بکشد و اگر طب بزم به آب بپزد و سکه  
 آب غوره و زمار سل نمایند **دوم** در کوش که از سوزن سوزنی  
 شود سبب از دیوای سردی را بود و در آب سوز در آمدن علامت او

از این کوش



اسب سبز در درکوش علاج هیزم کرم در کوش چکانند مثل آب سبز آب  
پیانو سید و آب بابونه و مرزنجوش و بادیان و غیره دروغنه کرم مثل روغن  
و بادام تلخ دروغن سبز آب روغن کل که در روغن کینه با کشند تا قوی تر از کوه اندر غن  
صدید سبز دروغن فرغون و دما دمت حمام کرم و سبز آب کهن گفته اند فایده دارد  
و با روغن بنفشه بچوشند و سبز بخار آن دارند و چند پیکر اندک افیون در روغن  
باروغن کل حل کرده در کوش چکانند و جمیع آنچه در کوش میگذارد باید که شیر کرم باشد  
غذا کوشت مرغ ماکو سبز جوان که در آب آن تخم کوفته باشد و در چوب در زیره و قلمه  
مطبوخ در کوشت بیان کرده در کوش که از غلبه خون بود علامت ادرس رخ روی  
کرم در کوش و کرم سبز در محل سبوح علاج فصد قفال و اگر مانعی بود از فصد جامت نمایند  
و بهال مطبوخ بهلیله زرد و اگر قوی تر خواهد بود صبر و روغنهای که مذکور شده چکانند مثل روغن  
بادام و غیره و اگر تکثیر نشود از جهت دانه یا دملی که در کوش شده باشد لهاب تخم کلان حل  
در تخم مردانه عورت در کوش که از کرم تا چخته سازند و پس بط و مرغ باروغن کل از چخته  
چکانند و بنفشه خشک و بابونه و آرد جو و کل خرد و هم را کوفته باروغن کل باروغن بادام  
جانبی که در در داله تمام آن جانب شیر کرم گذارند چهارم در کوش که از غلبه صغرا شود  
علامت او در در زیاده و سوزش و التهاب و خیلدن و پیچ ابر علاج اسیال صغرا کهنار  
بشیر و مطبوخ بهلیله و بعد از آن اسیال از وی که در روغن زیتون مذکور شده و از زیادهای  
کرم که در کوش ساکن میشود علاج طبعیت و حیضای سرد و در کوش چکانند مثل شیر و روغن  
در روغن و تناول صغرای کرم و باقی علاج آنکه در صغرا کرم که از باد کرم بود مذکور شد  
پنجیم در کوش که از جهت باد کرم از صغره مرتفع شود علامت سوزش سر صغره و عطش  
راحت یافتن از آب سرد علاج اطریفل صغره و کینه و آب غوره و کشیز خشک و چند  
فیج بخار از سر سفوف سزند و شاف مامیث بر روغن بادام و اندک سرکه کهنه بهم آمیخته  
در کوش چکانند و از زیاده غلبه که از صغره برود میباشد علامت ادرغش و اسهال و جگر از

آب و صداع اندک علاج سفته موده بقی در مهال بلغم کجایان و تقویت موده لکنت که در  
مصطکی دینون و بادیان باشد و جوارش عود و غیره فایده دارد و تقویت سر و گوش  
بر روغن کل و زیت و غیره **مسلم** در گوش که از باد غلیظ حاصل شود از فضل سر  
که در سر است و سویی گوش آید و علامت او آفت که کراتی در گوش یابد و آذنان در  
سر علاج تنقیح خوب قویا و ایاویج و غره بکنجینه و الکامه و سکنجبین علی بابا و غیره  
نار دین و روغن قطره در روغن ترب بر بنویسند از آب ترب سه مثقال یا نفع مثقال  
روغن زیت ماده مثقال روغن کل بخورند تا روغن باقی ماند و آب برود و سر را  
چکانند سه قطره و بیا باشد که راس را سرد و باد سرد بکوش رود در روغن زیت  
خوردن عادت دارد شراب خنک و خنک چون پیدار شود الم تمام زایل گردد و روغن  
کل که در دندان که افزون بشیر آید چکانند فایده دارد و اگر ماده سرد بوزیر و کاه  
بار و روغن بنفشه و یاروغن بادام نجو شاند سه قطره چکانند **دوم** در ام  
که در سینه گوش و در اندرون گوش نرسد آنداماس بن گوش که از بدن باشد  
او اندک است و در کمتر دارد و درم اندرون گوش خطرناک و بسیار است و ام  
علامت او که از گوش و عظم درد و گاهی تب بود علاج فصد مثقال نمایند و اگر  
بعد از فصد حجامت سازند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ سلسله و مخرج صواب  
و روغن بادام تلخ و روغن زیت و کل و غیره در گوش چکانند و شیر عورت و روغن  
فربا فایده دارد و عین گوش آب غلب الثلب و آب کینزوات کاین با بنفشه و طلا ساز  
و لعاب کبوتر و لعاب دانه آبی و لعاب شحم مرد با شیر عورت چکانند و اگر در دیکه  
روغن بنفشه بادام و روغن کل و روغن کاه و مثالب است و اگر از جهت کثرت  
و ریم مثل بنفشه گوش نماید این فماد گذارند و آرد با قلی اردو از هر یک نیم صفا  
را کوفته و بخت آب غلب الثلب و روغن بادام و روغن کل شیر کرم بنهند و اگر  
روغن بادام و کل و شیر عورت در گوش چکانند و مرهم مردار سنگ علیه نمایند



از آب غوره و سمنان و آن را با مرغ میلمانند **درم** درم که در گوش از خلط صغیر شود  
علامت از زیاد تر حرارت و سوزش با سایر علامات مغز اعلیه تحت بدن چهار شش است و مطبوخ  
سبیل و اصله زبان و روغن که مذکور شده در گوش چکانند و در خشکی مبالغه زیاده از قسم  
و موشن نمایند در غذا و آدویه **درم** درم که از غلبه بلغم شود در گوش علامت او کرانی و  
تلمه و درد اندک و لذت یافتن چنانی که م علاج اسهال طبعیت مطبوخه متوی بایار و تربد  
و عاریون بویا بدین حب ایامه فتر ادرم ترید و غاریون از هر یک ثلث درم تنوین نصف درم  
کوفته و سبازند یک شربت و دو کفند و سکنجبین اصل غایند و روغن فرفیون و روغن شبت  
و کر گوش بادویه کرم مثل بابونه و غش و املیل الملک نرم کوفته شکر کرم طلا سازند **درم**  
چهارم درم که از سودا شود صلب میبندد و بر درم کرم هرگاه صغیری سوسه گذارند صلب  
علاج آنست که محلاصل چرب بط که در روغن کل گذارند اخته با سوسه گذارند فحادی که  
اماس بن گوش را بنشیند نسیه بط و پیه بط مرغ خانگی از هر یک پنجم درم و در آب گذارند  
و خیر درم لیسک کوفته نرم کرده آمیخته نموده بر آن جایگاه بنهند و سرب آب سوز  
بمانند **درم** درم سیلان چکر از گوش از جهت شوری که در دلبود و درم که در اقصای  
گوش بود و درم و مانع از آنها مسیت رفتن چکر مع عیوه علی تحت بدن بفضد و اسهال و اصله  
تدریج در روغن کل و شی عورت را در گوش بنهند و صبر و درم و کند و فون بمانند و شش  
است یافتند از موم زنگار یا عسل مالیده در گوش گذارند اگر مرض دیر مانده شده باشد بر فسل  
نزدکی زنگار یا مسوده در گوش بنهند و اگر زهره کا و با ایندک سرکه و عسل آمیخته در گوش چکانند  
باید که سیر کرم باشد صفت هر صفت جهت رفق حرکات گوش عمل ده درم سرکه کهنه سبت درم  
و شش از زنگار یا غلیظ کوه بود از آن دو درم زنگار کوفته مخلوط نموده فقیله بود آوده شده  
در گوش گذارند صفت مرهم ایض که نافع جهت حرارت بسیار و جراحت که در عیناء  
حقه اسفیدان حرماس پنجم درم در آن رنگ مکن درم موم سه معال روغن کل در از زده  
مکن در گوش و بر جراحت بنهند **چهارم** درم که اگر گوشش و باطل شدن او از این

[illegible]



از آنکه چنانچه در برابر آفتاب گیرند محسن بعد معلوم کرده که از ویرک بر آید علاج آنست که  
او را با آب شیرین آردند و غنچه کل چند خوبست که از آنند و سبزه را آب گرم که از آنند در حمام تا برک  
و آنچه بسته شده نرسد در سیردن آمد و دوره و اندک سرکه دروغن با دایم نیز فایده دارد  
و غنچه کل و بادام و غیره که گرم است و در گوش چکانند و صبح و بام روز در سبزه سیلی بپاشند  
از آنکه سینه چسبده گوش بدان پاک سازند و دیگر طریقی که بختیگر ریزه باریک در گوش  
چکانند در آمده شود علاج آنست که در غنچه در گوش چکانند و غنچه چند بیدارست و کندش آردند  
سینه و دندان بگیرند و در وقت عطسه سیلی برایشان ماهر آلوده نموده مثل مار که در پیردن آورند  
و اگر گوش آب است زیاد تر و لول مشوه علاج ببرند که اگر در گوش از چوب کزلبوه اگر  
مکنز بود بیدار و اللالباکت مار یک قطعه نمایند یا دوسه که آن گوش بخورد مثل مرغ زنگ  
که فیل بر و آینه که از آنند و اگر گوش مادر زادی میباشند آن علاج ندارد و دیگر  
گوش را با سبزه از جهت کلان سالی چنانچه سیران لب صنف قورچو لا علاج که گفته  
اند اما بسیار ملاحظه شده که جهت بقیت علاج و در غنچه که در گوش گذاشته کم شده و فایده  
معده و قوت دادن آنست که زیاده نکرده **در چشم** که از جهت آب در گوش در  
آدن واقع کرده علاج اگر آب در حال بکوش در آمده یا آب بکف است بر گوش بپزند کف  
سایر گوش تا ازین آب بپزد و دیگر بکوش در آید بیکر بر جهد و دست را گوش بر دارد  
و در آب سیردن آید و بدان و با بنونه اگر بر گوش گذارند و بکشند آب سیردن آید و ساقه  
دیوان با بخت مقدار یک بدست پنبه بر سر او بچسبند و بروغن حریص خسته سرد دیگر گوش  
و بپزند و روشن سازند و بپزند تا گرم شود بکوش رسد الحال سیردن آورند و در غنچه و شیر  
و لول چکانند آب را از قعر گوش سیردن آرد **در چشم** که از دروغن گرم که در گوش  
بود و بوی که این کرد و علامت از خاریدن و سیردن آمدن او اینجا که سر سیاه علاج آب  
و دینه و آب برک شفا کو دروغن دانه زرد الود و غنچه دانه شفا کو یا صبر را در آب  
شفا کو حل ساخته در گوش چکانند یا آنستین و در منته ترکی از هر یک معقالات

بگیرند و حوت نند و آب آنرا صافی نموده بر روغن کل نجوشانند و در گوش چکانند **بنفشه** در طین  
و در و آد از حرکتی شود و روغن در گوش و این چند نوع است **اول** که از حرارت کرم  
علامت او پوای بسیار است و خوردن او رویه کرم علیهم السلام است که بر روغن کرم و بنفشه بادام  
سرمه نیند و روغن کل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و شیء حرارت و آب بادام فایده  
دارد **دوم** که از بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری گوش در آید علامت آن که فواید  
کرم از سرمه و دام طین بود علاج تنه دماغ مجوب و اما اجابت و طین بصیر و کندش و شربت  
الاصول و روغن بابونه و شربت در سرگزارند و بابونه و الکلیل الملک و بوننه و صندل  
و سریر بخار آن دارند و روغن کرم که در او صندل پدیدست یا زعفران یا روغن بزر یا روغن بادام  
تلخ که در روغن بوننه حل کرده باشند چکانند و کمال تکب و قویا صندل و بنفشه نمایند و در اول  
و دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در آید علامت او تنه کرم در الت یافتن در  
و خانه کرم علیهم السلام در حمام در آید و گوش بر طایق کرم دارند و بابونه و الکلیل و بنفشه و شمشاد  
بر آن دارند **سیم** که از سبب طین در گوش شود سبب استغرائه مغز و تشداد و در حال  
و خلاصه علاج روغن کل که بسوی که اندکی آمیخته باشند و روغن بنفشه بادام و غیره در گوش  
کنند از شیره کرم و غذای کرم افشانند و قند که در دانه آب و فایده بر روغن بادام و شند  
سازند و غیر طین و در عارض میشود و نایه که از اندک محو علیهم السلام  
گوش بر روغن آس و روغن کل و روغن خلایق و انستین و بابونه و بنفشه نجوشانند و سرمه  
دارند **ششم** در احوال که حادث شده در اصلی گوش و جراحت آن و این بابت  
فطرات و همچنین جراحت که واقع گشته و بسبب آن که بر سبیل جراحت خوب واقع میشود و این  
نوع است **اول** که از غلبه فتنه ورم شود علامت او سرخ و ثقل و تنگی مجاری علیهم السلام  
مزان ماخذه و کثر به سود و آب کرم در روغن کرم کرده کنز دارند و راجع کنز دارند  
که از موانع علامت او درد در مجاری و سوزش علیهم السلام متفرع صغیر و طلا از بنفشه و  
مار و روغن کل **سیم** که از بلغم شود علامت او انتفاخ و سوزش و ثقل و تنگی مجاری



و کلند و کجی عسل و غذایه و مطبوعه و خف آت و طلا و محمل و ملین دیگر حرارت و شقایق  
لش و این زخم است و شقایق را میوه از جهت مسته جلد ایشان علی جماعت در میان دو  
شانه و اصل گوش را بشیر عورت را شویند و صحت ماده شکنین بد و بعد از آن مردار سنگین  
نرم گفته میباشند **باب** در اراض پینه و شکر پینه و صفت فضل **فصل** اول در  
صفت مزاج کرم علت او آفت که احساس کرم غایب علی تقدیل مزاج بشیریه تاریخ و  
کل آتاج العالم که کل همیشه بهار است و در غن نیلوفر بگلای پینه چکانند و خفته بهند  
و کلاب **و کل** عینه کز ارزند و روغن کدو و فانی و خشی و فانی و صندل و کلاب کل  
صفت و کافور و نیلوفر و باد زنگ و غیر نوی نمایند **فصل** دوم در او را م که حادث میگرد  
در پینه و این چند نوع است **فصل** درم کرم علامت او سرخ روی دانه و در در علی  
و اگر ماننی باشد جماعت و روغن کدو و آتاج العالم یا در غن نیلوفر یا اندک کلاب در پینه چکانند  
و پینه و پشته فی را بهند و پوش در رندی و ششامیت خشک زرد و حفض و کلاب و  
فایده و او آب تمیز و آگوی بخاری بشیریه بفضله با شربت نیلوفر و آب انار به میانیند  
کشک جو یا ماش مقشر و اگر اسفغانه و کشک و مسق آتاجه آب انار و سرکه و روغن  
سازند و آب باد زنگ یا در غن کل یا کدو در پینه کز ارزند و فتنه در سرکه آتاجه اندک  
بر کز ارزند و صندل و پینه در پینه نهند و آنه جو شش پینه خشک سازند و بعد از آن بر غن  
کدو یا پاکه حر سبب زرد **فصل** دوم بواسیر اقف و این گوشت زیادتی است در ارزند و  
علامت او سرخی پینه و غلظت آن علاج فصد و جماعت و استخراغ بدن کباباج و مملطه  
نمایند اگر درم صلب بود بجدید و ادویه حاد و نیز علی نمایند که سرطان را با سهال و  
در سن بزرگ ملاطفه باید غصه و اگر درم نرم بود بریم زعفران اول علاج نمایند تا به غنوت که در  
دفعه نماید بعد از آن شافه از زعفران سیاه و شان و انزروت و مردار سنگ کلاب و اندک سرکه  
و کباباج حکیه در پینه چکانند و صفت دوا که نافه است این درم را دانی در مقعد شود و توپال  
این و پوست انار ترش نرم گفته فتنه در از لب زرد و اکثر ثب در پینه کز ارزند و اگر در

بواسیر پینه

دو مرتبه در روز  
اول مرتبه

مذکور گشت علاج نیاید باید برید مایه رشته بنندد مایه طرف شود باذن الله تعالی  
در جراحت شکم و صدمت از از خلط غلیظ می شود علاج او و موی قلم کاو  
روغن بادام شیرین باهم بکزد از اندک کثیر و کل خیر و نرم کوفته آغشته نمایند و هر روز  
چند نوبت در سینه نهند و آب گرم بشویند صفت دواء دیگر موم شعله روغن کل  
سفید و مردار سنگ از هر یک شعله نرم کوفته موم را در روغن کد اشته بخورند  
ساخته مرهم سازند اما بر اهل خبیثه را با صابون دایم بشویند و سود و زعفران  
مرکی دمازد و شب عانی و زرنج سرخ نرم کوفته در سینه و مند و روغن بنفشه و مغز  
قلم کاو و لاج آبی مالند **چهارم** در رشتن سینه منتن سینه سبب او در طبایع نیز است  
که بدماغ میرود و موجب بوی بد میگردد در الف و اگر بر شکم میریزد تغییر بسیار بدوی  
و مانع علاج یعنی دماغ بوی صبر و لایع و غرغره بکنجینه بزر در روغن زرد که فایده چند  
مرتبه و سبیل و قرقفل و سعد زین و صبر و مردار آقا و دمازد و شکم کاو و زعفران  
نرم کوفته بر فیل کد از اندک در سینه نهند و آب نودینه و صندل سوخته در سینه از  
و سبیل و شکم و قرقفل و شکم که بر اشراب بخوشانند از آن در سینه بجا نهند  
بیز غرغره کنند و سینه بول شتر ابر و اگر کانت نشود بول هر شتر که باشد بجا نهند  
**پنجم** در رشتن و قد شمع یعنی نامافتن س بوی و ف و دشامه سبب  
سعالیت از خلط غلیظ در دماغ حادث شده **اول** که از گوشت زبادی  
شود و علاج لیمو زاید **دوم** که از خلط غلیظ که در مقدم سینه است علاج یعنی  
بجوب و ایا اجابت و غرغره و سوط و آب چغندر و نودینه در سینه همانند دیگر از  
خلط چغندر دماغ میشود علاج کلند و شکم و سرکه برین بر کشیدن و سر بر عار  
بونه و سفید و الکحل الملک در رشتن و غذائ که در و در سینه و زعفران باشد  
لذت کبوتر مسل نمایند و ساه دانه مثل غبار بکوبند و بر روغن ریت آغشته  
نمایند و دمان از آب پیر سازند و سبب پس دارد و چند قطره در سینه

در رشتن شکم

بوی سینه

مختار بوی سینه



و بنمایند تا لغی جو بجانب درون کشد آنقدر که امکان دارد و این را سه کرت  
 بزند و اگر سوزش و درد شود روغن بادام و کدو و کل در سینه بپاشند و آب  
 گرم بر سر بزنند **در عاف** و این گند لوغت **در** اولی خون سینه که از  
 کثرت دم سوز علامت انتقال عروق و امثال و در سینه رنگ علیل فصد سینه از  
 سقوط قوت رنگ با رنگ را چنانچه که بخاطر وجود گرفتگی خون بتفاوت عرض کشیدن  
 از این جانب مخالف غذا اندک در شوربای مرغ فتن آب غوره و انار و سیاه  
 در رنگ و لیوسازند و مغز سرخ بهترین غذا است و شیر را غلبه بخوشانند بای  
 غلط شود و با اندک قند میل نمایند و جالینوس گفته که بسیار کس دیدم که با شش  
 آب سرد و خوردن آن در آب سرد و عاف لیکن بایسته در کثرت بخ و در برب در دیان  
 فاعده تمام دارد اندک سوکه و آب سرد و عاف در دیان و پیچ فایده دارد و در  
 کمان آب کشین مرد و سوکه قرار برین سرد ساخته بر مردم سرد و آشفانی است و کافور  
 با کسره حل کرده در سینه گذارند و عدس و قشر و مندل و حطی و مامیت و اندک کافور  
 و یک باب صورت و دانه برافروغ و پستانی نهند و از روغن کوفته و کشین و عاف بسیار و کند  
 و خنجر بسیار و شالی و صبر و شب بمانی نرم کوفته در سینه دهند و دستها در آنها  
 و ضعیفین به بزنند و جهت مؤخر سر نمایند و بچشم بر چسبند بجانب که خون از آن طرف  
 می آید گذارند و بر میان شانه نیز فایده دارد و عصاره سرکین چهار در سینه بپاشند  
 که از تیزی خون عاف شود علامت او آنست که اندک آید و بسیار رقیق  
 و با جوارش و حدت باشد علیک کشین بر سینه انار و غوره و ریواج و آنکه مذکور شد  
 در سینه بپاشند و سینه بر فایده دارد و تراشه بختیا و بلغار سوخته طریقه شرفین او  
 آنست که در گونه نو گذارند و سر آن بکل محکم ستانند و در زیر آتش گذارند و یک  
 شب و بعد از آن نرم کوفته در سینه گذارند **در** سیم کشان شدن عروق شریان  
 که در زیر دماغ است علامت او آنکه بعد از خوردن سرخ و در چشم و  
 از رنگ خنجر مثل رنگ رشته زعفران انحراف قوت و خون که از رگهای و برید آید

رعاف بسیار

رعاف سرد شریان

عسلط و مایل لسانی و دست و پاهای او را ضایع کرده بود شکل **کرم** که در آن ضرب کرده و  
 میوه و عسلط و لایم او است اعراضش در دماغ مثل دوار سکنه و سبب دوار  
 کردن آن می باشد و اندک از او بجاست باین دلیل که عروق شریان و عروق کشتاده  
 شده و عسلط بدار و سوزان که سر رگ را دماغ کند غایب مثل زنگار که بر کرب بندد و اندک  
 اندک کمانده فسیله اندک را که بر و پاشند بسیار تر نموده در سینه بندد و اندک زنگار  
 و کمانده سوزش و خانه غلبه با آب بر کرب پیدا آب کثیف فسیله تر ساخته در سینه گذارد  
 خون پیست که در حالت بخار آن سوز عسلط است و آنست که در سینه می پیزد و در ریه بخار  
 سوز عسلط پیزد و از آنست که از این بیدار میگی که اگر اراط سوز عسلط بدن طریقه غایب  
 صبر و کند و در صورت کوفته فسیله که تر ساخته در سینه بندد آنکه خون سیا و شاد  
 و کند و از ریه و صبر و مراب برزم کوفته فسیله از گمان بر که تر ساخته ادویه  
 سرور خیمه در سینه گذارد و یک شرب یاقوت و شرب سبز کوفته مثل غبار در ریه  
 و اگر سبب رعاف کرمی خون و رقت و پوشیدن آن بود شرب سبز و شرب اب  
 خنکاش فائید دارد **در سینه** عسلط در ریه و نزله اندر هر دو علت دارد از  
 دماغ فرو آید بعضی طبیبان آنرا که سوسنی آید و متغیر می را بیک در کام  
 گویند و آنکه بجانب حلق و سینه آید نیز گویند و این چند نوع است **اول** که  
 از کرم مزاج دماغ سوز عسلط او ظاهر بدن و کردن سینه و در سینه در حلق  
 حدت آن از دماغ آید در وقت سوزش عسلط فسیله و اهل ضایع شرب  
 صفت آن سوز متعالي عذاب و شبستان از یک سمت عسلط و لایم فسیله  
 کل سوز متعالي موزدانه بدن کرده و عسلط از یک سمت آب پوشانده  
 نموده و نفوس ده متعالي شرب نشسته یا نوزده متعالي در آب لایم حل ساخته باز  
 صاف نموده شیر کرم اختیار نمایند و شک جو که در ریه و شرب سبز و شرب  
 صفا مثل سوز کوفته شرب پنده باشند و شرب سبز نموده و بعد از فسیله و نفوس  
 ماده بجام روند و لعاب کم آبی لعلاب میل نمایند و از عسلط و کرم و شرب سبز

رعاف بکانه



منع نمایند و شکر و دود نمایند و در پیش پینه و شیره سوس کنندم بر و عن بادام  
 و قند ملین نماید و از آن نمایند از آنکه برایت تکیه نمایند **دوم** نزل که در گام که از  
 کمر نفس دماغ شود بسیار می باشد که از جبهه بدن علامت او تغییر نفس و تار و عروق  
 منفذ اگر مانعی نباشد و تلبین طبع و کشک با اگر اء عدس و شربت بونه و نید فرغذا  
 مرغ و آب آن اگر او ماش و موش و از شراب و جوز و ادویه که بخاران از سر  
 افتاب نمایند **سوم** نزل که از مزاج سرد که از برودت و ضعیفی که بسبب سردی  
 بته میشود و محبت میگرد و علی آفت که سر را بخرقه کیم با جادوش و از آن  
 گذارند تا حرارت آن بته سرد سرد و سپاه دانه با از ریح نف دارد و در پیش  
 دارند و از خوردن آب ملل نظم نمایند و از بخار و مویر و بادیان و بسیار و شان و  
 سوس بخور نیز در یک کاسه آب باصل یافتند اختیار نمایند و کم کتان نف دارد  
 نرم کوفته باصل آمیخته میل نمایند و شیره سوس کنندم کفته با رغن بادام و صل  
 فایده دارد و غذا کوشت مرغ و اگر اء عدس که در دیشم و زردک و پیاز و کفنا  
 باشد و نبات و ده مثقال و خشخاش صهار معال کوفته پچهار نوبت میل نمایند  
 و بحام در آید و آب گرم بر سر بنیزند و آب از پینه اگر بسیار رود و سخت بود  
 قط نمایند تا تکیه یابد **چهارم** نزل که از سردی و نفس دماغ شود و نفخ نیابد  
 از غذا بد و میرسد پس دایم چتر نازلی میگرد و علامت کاهلی و کلال هواست و  
 شسته و کرا نرس علی از زن و نمک گرم و نان گرم بر سر گذارند و سر بخار بانه  
 و سفته که باب بخور تند و از درد شک و غیر نور نمایند و کلفتد عسل و زنجبیل  
 مراد از شیره اردش مصل معالته میل نمایند و اگر طبع تبض باشد کلفتد و کلال  
 را اگر قبض بر طرف شود قمر من موشه مالب صبر اختیار نمایند و نمک و غیر و سرخ  
 بر نمایند و بخیر جود و غیر و اسنون کاهیر نمایند و غذاء لطیف از آب نخورند  
 مرغ و تله و فیره نمایند **پنجم** زکام که از بخار است صغیر الشوه علامت

نزله بادام

اورانده و سرخه و در مایل بر در و کمر جلد سر و آنچه از سنه آید کبر و سوزش و تشنگی  
 و در سر علی السهال علقه چهار شنبه و شش شنبه و آب انار شیرین و شکر نبات  
 بکباب حل خفته فایده دال و عرقه بکباب تشنگ و با صحتی شش خفته باشد و شرب از  
 سبب آن بازند و سنگی را در آتش گذارند تا نیک کرم شود و نوز آن سرکه بر و بانیف  
 بخار آنرا بدماغ بر کنند منع سیلان نماید و ماده از غلیظ سازد و اگر سوس را ببر که آتش  
 بر آتش گذارند و ما بر سنگی کرم و بخار آن به پیس رود نزل را بر طرف سازد اگر سوس  
 و ماغ خلط ناید یک کرم برزد و کاغذ سوزند و غیر سوزند و به پیس دارند و شش گام  
 که از بخارات فخر که در ماغ بود حادث که علامت او سرخی چشم و سر سینه و زبان و یک  
 روز مایل بسو علی ضد صفال و الا الحامه و السهال طبعی شش شنبه و شرب شش  
 صفت آن حشاش نیم کوفته صهل منقال در یک کاسه و نیم آب یک شبانه روز در شش  
 و بعد از آن بخاشن تا ضعیف بماند صاف نموده قند صفت منقال در وصل نموده باز  
 بخاشند تا بخواهم آید یک شش شربت ماهوت قاسق آب میل نمایند و اگر زکام و نزله بسیار  
 میشود این جاب در محل و آب اختیار نمایند صفت آن کثیره صغر و نزل در یک کاس  
 هر یک برابر یکیند کوفته و پیخته و در دم از شربت تا شربت عذاب فایده دارد  
 به ختم نزل و زکام که از بخارات بلغم شود و این بسلامت بعد از انواع دیگر علامت  
 از که انتر و کواش و آب و نان و از نوزان و انشامیدن در دهان نزه نیاید سیلان  
 مخاط غلیظ سفید از پیس علی جلیج علی غذا شیر و سوس با عمل در وعین بارام و  
 را بدین جهت نرم سازند صفت آن صبر در دم مصطکی نیم در دم رب سوس بادیان فایده  
 و در یک نعلت در دم منقل صغ در دم باب کفرش است سازند یک شربت بود بخور که زکام باز دارد  
 کند سریع و سوزن در من قسط از یک برابر نیم را بگویند و قرص سازند و در در کنند زکام  
 باز جلد را کجاست و بعد و باختر نیز سود دارد به شش نزل و زکام که از سوزن اجود و این  
 کمتر واقع میشود علامت او آنست که در دهان قوام شش عسوفت یابد و خشکی چشم

تقریباً





قلم کا دوسرا حصہ والکلیل الملک وکل خیر و نرم کو فستہ بروغن بادام و عوم مرہم نمایند و اگر  
فک اگر دیر ماندہ شود بوسید و آب آفت که شق نمایند بر دراز و از رطوبت آنکه خون  
خون قطع نماید کل شفع و زعفران و فستہ سیا و شان نرم کو فستہ بپاشند و بعد از آن مرہم کرا  
در امراض دندان و متعلست بر چند فضول **اول در درد**  
دندان و این علامت نوع است **اول دردی که از کمر متنا شد علامت او کمری کلین**  
و لذت یافتن از کثرت مسو مثل آب سو در دمان گرفتن و سرخ نشانی در م **علی**  
و کلاب در دمان گیرند و اگر کت کین نیاید اندک فوری یا کلاب و سرکہ و سماق و عرق  
کا و زبان و آب سب ان الحمل که در و برک خیارد اگر ماز و جو نشانیده باشند ماسکہ در  
دمان گیرند و روغن کل در دمان گرفتن فائده دارد و اگر درد قوی بود اندک افیون کنند  
و اگر که و نمک ہم آمیخته در دمان گیرند و کبچول و سرکہ ہم آمیخته بر دندان نهند  
غذا که در آب حوضه و سماق و آب لیمو و آب تر بندر و آب انار این سازند **دوم**  
در دندان که از سو مزاج سو شود علامت او آنست که بوقت خوردن آب سرد  
و بگفتن آب گرم در دمان کت کین باید علاج ارزن کرم و نان کرم گیرند و مضمضہ سرکہ  
در عاقر قرحا در م و لودینہ معالی و سوسہ جو نشانیده باشند نمایند و پنج دندان بجای  
قرا و زنجبیل و فلفل نرم کو فستہ بپاشند و در پنج دندان تریاق اربعہ گیرند و فستہ در  
انہ و نمک کو فستہ سبرکہ آمیخته بر دندان گذارند و فلفل نرم کو فستہ بپاشند  
گذارند بپاشند و اگر تشکین نیاید باین داغ نمایند چند کت و شیر و در لث اخیر بر گذارند  
زنجبیل بر یاد سرکہ که بوزان که سایر دندانها بروغن کل صرب کرده باشند گیرند و چون  
یا و قی سداب و خاسکین بادام یا صنوبر کبار و کباب و بیل فائده دارد و در طعام  
و ادویه گرم و زعفران کنند **در دندان که از غلبہ خون شود علامت او در م**  
دندان علاج فصد و حجامت و اسهال بچهار شربت و طبع چهار سنب و حنظل یا خشک در  
گرفتن چنانچه مذکور شد و اندک افیون در روغن کل صل معوضہ یا کلاب نیاید و اگر  
سرخ دندان گذارند و غذا بخورند که قشق او آب تر بندر و حوضه و سماق باشند



در دندان که از صفرا بعد علامت او درد اندک در پنج دندان ماسایه علامت صفرا  
تفت بدن از صفرا عظمی و بلیله و باب انار شربت کل مکرر دهند و در دندان  
و کلاب چند وقت گیرند و روغن کل که در دندان کافور و عافیه کوفته در پنج دندان  
گیرند و بجز کل کوفته و بجز از آن پنبه در روغن آلوده بر دندان و بجز پنج دندان  
زیر کینا بر دندان فایده دارد و غذا قلایه اسفناخ و کدو و ماش و قشر و اگر ارقم غوره یا آب  
ترهند و آب لیمو و مضمضه آب غنک و آب لسان الحمل و آب کشنی ترهند  
در دندان که از ماده بلغم بود علامت او آنست که آب سرد در سرد  
قرار گیرد و مستقیم پنج دندان و فیدی پنج آن علاج استمال بلغم بجز و ایا رب  
قویا و حب اصطخون و پنج دندان با یا بیا ببالند و غوره آب کامه نکاشتن و فین  
کوفته تقالی و عمل هفت معال مایه قاشق آب صل حسته غوره نمایند و اندک عطر  
و قاشق کوفته بکلاب محل غوره در سینه بکافند و مضمضه بآبی و جو سرد و زنجبیل با  
که در عمل جو شامیده باشند نمایند و فلفل دو جز و بوره از منیم جز و عطر  
و عطر مویز از یک شلت جزء نرم کوفته در دندان مالند مجربست **نهم**  
در دندان که از باد غلیظ شعور علامت او درد مستقل از جانب بسور و دیگر علاج تفت  
عصاره حب هوشه و حب ایا رب و شربت هوشه و از بادیان و اینون و زنجبیل و ایا رب  
تقالی جو شامند در یک کاسه آب و آب انار در دهان گیرند و مداومت بخورنای  
نرم نمایند که کاسه نفع بود **دهم** در دندان که بثر که معده باشد علامت او  
درد استلا و خشم و در حالت جو زیاد شعور علاج معویه بتی یا بجل یا بیا رب و  
در فلفل کشنی یا سکنجین و کفند و غذا و تلیه و مطبخ و خود آب که در کشنی تر  
مالک و در اصل باشد و از شیر و میوه و از استلا اجتناب نمایند و اگر در روی  
معده نفون زند که بر دندان گذارند تا اگر نه شود **یازدهم** در دندان که از  
دندان کرم که در دندان بعد حادث کرم و میباشند و در دندان کرم که

کرم وزده باشد علاج آنست که تخم گندنا و بفرالنج و تخم ازیریک بر آب بکینند و با  
بنز آمیخته دو نمایند و دمان بر بخار آن دارند کرم او آید و دیگر بفرالنج و میوه  
کوفته قرصه سازند و در دمان نمایند و سرانجام بر دندان نهند **نهم**  
دندان که از جهت شکستن یا کوفتن و الی بیخ دندان رسیده باشد علاج آن  
در قیاد افیون و شکر گندز بزم کوفته معجون سازند بشیر و بر دندان گذارند  
و اللاداغ نمایند بزیت یا آب آبن **دوم** در حرس یعنی کند شدن دندان و این  
است **اول** که از موجب خایع و ارقع و فوسل و زدن و زدن و ترش علاج آن  
دندان بر کباب کرم مانند کوز کرم یا کوز زده تخم مرغ کرم و خائیدن بقله المقادیم  
و با دایم موش و منقذ ق فائده دارد و بیخ دندان بنمک مالیدن و خائیدن ملک یا دانه  
بزیان کرم گذارتن و دندان بر و غن کل مایه و غن بلان بار و غن کوسن چوب سازند و غن  
آب گاه و بیگاه و اگر ضرورت شود لایح اندکی درین غره گذارند **دوم** کند  
که از خلط ترش که در سر معده بود و اثر آن بر دندان رسد علامت او جگر ترش  
و جگر صحت دمان علاج معده بدن از بلغم ترش و قرفایه کلی دارد و آب الحار  
زرا و طویل و منزه بادام تلخ مالیدن و خائیدن نفع دارد **سیوم** در تغییر رنگ  
و صفر طبعی مفاکی دندان و سبب از بخارات غلیظه است که از معده مرتفع میشود و بر  
دندانها اثر میسر اگر رنگ از زرد است دلیل صغیر و اگر سیاه بود علامت  
و اگر سفید بود رنگ نخه بر بخ دندان بود علامت بلغم علاج آنست معده  
هر یک از اینها خلط و تعویص دندان بسون مناسب که داند اثر را جلا  
موجب کف دریا نمک آه و نوره صندل و صندل ازیریک بر آب بکینند و بزم کوفته  
دندانها را بدان بشویند و لایفیل کشند از اختیار نمایند و اگر رنگ دندان  
بد و در س صغیر و خط ماس که بعد از آنکه مضمضه با آب غنبت الثعلب و اندک سرکه  
ماشند در دندان گذارند و اگر رنگ دندان سیاه بود پود کبر و ان



و آفتون و اخته و مصطکی نرم کوفته مار و عن کل مالند و اگر رنگ او سفید باشد مصطکی و زعفران  
 نرم کوفته یا زعفران و یا چوبی آفتون نموده دندان را بدان مالند و آب کلاب و کلاب و کلاب  
 نمایند و شاخ بزکوی و پیچ هر دو و صوفه با کف دریا و پوست سبزه نرم کوفته مسون سازند  
 چهارم در فوزه شدن و سوراخ شدن در چینه دندانها و این چهار نوع است  
 اول که از رطوبت عن شوم و در او مات دندان میاه گردد و بعد از آن فوزه شود  
 یا برید علاج فصد قیقال در هر سال سه کرت و اگر مانعی بود حجامت نمایند و تنقه جلا  
 کنند و یا با بویغ و غره آب انارین و آب کاه نمایند و دندانها و دندانها کوفته در  
 دندان مالند و صفتی که در دواش و کلاب و کلاب جو شامه باشند نمایند و در سوراخ  
 دندان عافه و یا با بویغ و قفل و قفله از هر کدام باشد نرم کوفته گذارند و مجرب است  
 در دندان قنابل را گذارند به باشد شیر آب و حلیق دوا دیگر که دندانها باشند  
 و شیرم و بارز لوی نرم ساخته بطوان خمیر نموده بر دندان گذارند و دوا که بر  
 قنابل گذارند در دساکن کرده بریزد قفل و کیک یعنی کفش بری نرم نموده بطوان  
 دندان روغنیت که از دقت عود گیرند و عنیه خمیر ساخته بر دندان نهاد در را کین  
 و در و اگر تایل و سوراخ و اندک بود لیوان بتراشند تا هموار گردد و باقی آنرا بپزند  
 دایغ نمایند بعد از آن بروغن زیت و آب مرزنجوش مالند تا دیگر فوزه نشود  
 و اگر فوزه و شعله عیس بود علی ترطیب مزاج و گذارتن سفید و مرغ و لوب  
 لوب و روغن بنفشه با دام همه آفتون بهم نایده دایغ و غذا که کج و قلیه و دایغ  
 عیس و یا مس که از سوء مزاج سه و صوفه علی کفش چنانکه در دمان مثل زنجیل  
 مصطکی خائیدن و صفتی که آب عنب الثعلب که در عافه و قنابل کوفته باشند نمایند  
 چهارم فوزه شدن و یا شید دندان دندان که از گرمی و حرارت بود علاج  
 و کافور و گنداق افیون یا زنده حوال دوزی بروغن زیت گرم نموده گذارند یا حوال  
 زنده یا شیره گذارند و کرد دندان را در خمیر کوفته دایغ سازند پنجم

در ترک اسنان و افتادن آن و این چند نوع است **اول** از جهت شسته و نشستن  
موضع که دندان از دم بر آید شود مثل آنکه صابون را لبین و شیر و صوف بدن این  
را می شود و این قسم کمتر علاج یابد دیگر لبین بر سن و خشکی زبان پیشتر چنانکه منج و سیر  
بعد و این نوع علاج نمی یابد **دوم** جنیدن و افتادن دندان که از غلبه سبک بود  
آنکه کسنگی بسیار کشیده یا فاقه یعنی که که مرض کشد و علامت لاغری بدن و خشکی در  
تن و غرر چشمها و در رشته نقصان الم نوع علاج ترطیب بزاج خصوصاً دماغ را بخور  
شربت نوا که در صندل و تقویت پنج دندان از طبایع و کلسه و عروس و کفاز  
سمانی و پوست انار و هلیله زرد و شب یامانی نرم کوفته پنجه در دندان مالند  
سیم که از طوبیت بود علامت استرغاء لثه و دندان کلان در محل سخن کردن کفک  
سیلان لعاب و سردی مع علاج او علاج فالج و مضغه آبانی که در دوشاه بلوط و  
واقایا جو شانیو با منند نمایند و طلا ناء گرم و سونبها کالبض گرم بر پیچ سبیل  
پوست هلیله سابع بندر سعد از هر یک بر ابر بگیرند و بر پنج دندان مالند  
از جهت ورم لثه منته دندان می شود علامت استرغاء در دوشاه بلوط و  
مقال یا حجامت و کمال و کزاشتن آتش سرد و البض مثل کلندر و صندل و هلیله  
و طبایع و کلسه نرم کوفته منون سازند **چهارم** جنیدن دندان **پنجم**  
نقصان کوکب لثه و جوزه شدن گوشت پنج دندان علاج ضد قیال و حجامت  
و تناول سماقیه و آب انار پنجه و صندل و کلندر و اندک گوشت میل نمایند و کندر و زرا  
طریقه و جنه میا و شان و پنج کوس کبوتر از هر یک بر ابر بگیرند نرم کوفته بر  
دندان که از دندان دیگر جنیدن دندان لبین ضربه و سقطه مر باشد علاج بدر و ناء و البض  
مثل مروث منته و شب یامانی و عصاره کلندر و سماق و از صیغ ناء محکم دندان را بکشد  
و بکشد و زبان حرکت ندهند دیگر اگر جوانند که دندان آسان گنده شود و بکشد  
و بکشد پنج کبر و کوکب حنظل و عاقر قرحا نرم کوفته بر که آمیخته سه روز بخورد



کیت بر پنج دندان آسان کنده شود کندن آن مایه که کهنه و بزرگی آن طلا  
نمایند پنج دندان مس است شعله آسان کنده شود **باب** هفتم در امراض لثه و پنج  
دندان و شش مس و چهار روضه **اول** در اورام لثه و این غرض است **فصل**  
اول که از غلبه خون بود علامت او در زبان و سرخی و التهاب علاج فصد قفاح  
یا جایت و چهار رک که بر لبها کشاید یک زیر زبان و اگر ساکن نشود سه رک چهار  
شراب و غیره سازند و مصفیه الکلاب و سماق که در و حل کرده باشند صاف نموده نماید  
یا آب انار یا آب غلبه و فطر گوشت مرغ قتی سماق یا زردک یا آب عوزه  
و اگر درم لکس یا بد و در لثه اثر محکم و درم بماند مصفیه آب کرم که در و روضه با دام  
یا کمال باشد نمایند و لثه را بر و عن حرب سازند و اگر درم عظیم بود تحلیل نیابد آنرا بکشد  
و مایه جراحات نمایند **دوم** در ورم که از ماده صغیر است علامت او در در  
و راه دست بر و نهند خون از موضعی که او ساکن شود علاج فصد قفاح صغیر  
شسته لیمو و آب انار یا آب بقره و مصفیه سیر که و آب غلبه الکلاب که در  
آن جوش نهد یا بغیره نمایند **سیم** درم لثه که از رطوبت فضل بود علامت او ساق  
رنگ آن و در ورم ملخ علاج مصفیه آب عسل و زیت و مالیدن آن بوسل **دو**  
در ورم لثه علاج او که از ورم و کثرت انار ترش و سماق برابر کوفته بپوشانند  
مصفیه نمایند تا آنکه ادویه را نرم کوفته بپوشانند دندان باشد و سورخا کوفته در  
لثه مالند دیگر اگر جراحات قدیم بود و نقصان در گوشت پنج دندان شده علاج لثه  
که فصد قفاح نمایند و اگر مانی از فصد جاحات و معده سبب بمطبوخ بلیل و غذا  
گوشت مرغ یا بزغال قتی سماق یا آب عوزه یا زردک و آب انار و اجتناب از حلوا  
و شکر آب و آیه و کاه و ماهی و شیر نمایند و فطر نمون در لثه مالند صفت آن آقا  
مقال زردیخ سرخ و زردیخ زرد و ابی که تف داده توخته و شب بمانی از هر یک  
در ورم لثه را نرم کوفته بر که قریصا سازند جهت صفا ده شدن گوشت لثه که متعفن

و جهت دفع ابتداء دندان فایده کلی دارد و مضمضه سرکه که به آن که بدان درق مورد  
جوشانیده باشند و در غنجل در لثه دندان مانند بعد از آنکه مضمضه کرده باشند و در  
کوشش فاسد آن دفع شود و بهر اسفند یا میزدارند که علاج نمایند و بعد از آن مضمضه  
که در سماق و ماز و جوز سبز و پوست انار چینه باشند نمایند تا لثه محکم شود و اگر در لثه  
نیاید و باغ نمایند و اگر گوشت از لب و آن دو باقی مانده که فور و عود و پوست انار در دندان  
در بصل و سعد و کل سینه سنون نمایند و دیگر که در لثه از زرد و پوست که در و جمع میباشند  
علیه اسهال بنیم و مورد و فصد یا سلق یا سلیم و سوسن لثه مرهم زنگار یا کوشش فایده  
بر آورد و انزروت و تخم میا و شاک و پیر ساوان و کل سینه از هر یک برابر کافیست  
پاشند و بعل و روغن زرد و کا و غل نمایند **در سینه** در سینه لثه لب و صغیر  
ششین بسیار مثل نمودن علامات او آمدن تخم و واجب آلت که در علیه آلت  
تا خیر نمی آیند تا بجز بدان نکرد که دندان تا بوقت علیه مضمضه سماق و کل سینه که  
کلاب تر کرده باشند با سرکه تا در و صلب آلس یا زیون یا کلنا چینه باشند نمایند تا لثه  
به آب و سرکه بچشانند و ماز و غل آن در لثه در سرکه و آب آینه مضمضه سازند  
اگر سوزش طش نه که در لثه بر دهن مصطکی مضمضه نمایند صفت آن روغن کل یا بزره  
بشعاع مصطکی کوفته و در معالک لثه نرم بوش نند تا مصطکی حل شود بعد از آن  
در دهن مورد فایده دارد و از جهت انقطاع فخر این در و فایده دارد و شاه بلوط که  
کر ماز و سماق و شب یمانی و لب آلس **در لثه** و بهر لثه باشند سنون جهت  
لثه در ایسه ماز و کعبه رنگ بر روغن و پوست پسته نرم کوفته سنونی کر ماز و در  
هر یک دو درم کل از من و ایهل از هر یک درم و در صغیر نیم درم نرم کوفته  
لثه مانند و شب یمانی و ورق مورد کوفته و بقیه یا حل بهم که مضمضه سنون سازند  
را حکم سازد و دندانرا سفید نمایند سنون دیگر تخم کل و اگر نباشد کل و زرد که  
ماز و در سافه هند را جزا برابر یکیند و کوفته استعمال نمایند **در لثه**

و غرض



در ناسور باشد ناسور نشانه علامت او کشت زیادتی و صلابت و بلندی آن علامت  
آنست که او را قلعه فون پاک سازند پس از آن این ابرو باشند که باز و عاقرها  
از هر یک درم کل خشک و کبابه و زرد شقای زعفران و کلنا و دامپیران از هر  
یک در درم کل خشک و کبابه و زرد شاد و کف در یابز هر یک نیم درم کافور صبیح  
دریم کوفته و بخت برو باشند و مضغه سیر که در دعا قرقرها و کوزانو و وصل کر و صابون  
نمایند و پیریز از حلا و صفا و خیره نمایند و غدا مرغ و تیتو در آب آن مخفونیم کوفته  
و ماش تشر و اگر سازند اگر غلیظ باشد قطع نمایند و این از اجمال دست کار است  
از تیر سیر که دندان که دندان ایشان با سانی برابر علی است که فک او را  
بغض نوشی که محل بر آید دندان است که نمای سزم و صرب بمالند و هر چه بر لب و هر چه  
مغز و مغز که کوشش بخت و مسکه و روغن بادام و موم و روغن حل نموده و شیر شربازند  
روغن دندان مالیدن نفع کلی دارد و اگر در در و تور رجوع و طفل اضطراب نماید  
الکوشا بخوشا نند و آنست بدان چرب نموده هر زمان در فک مالند و بناید که  
بیشتر خایه تا ماده بتجلیل خارج نشود در محل ظاهر شدن دندان ستر کردن و بناید  
بیشتر چرب دارند و در کوش روغن بادام و کل شیر گرم نموده و سه قطره مالند  
در امراض زبان و دهان و کبابه علامت و معالجات آن و مشتمل است  
اول در سوزان کرم که علامت آن کرمی که در زبان و این چند نوع  
اول سوزان کرم که سبب آن سیر که بر کرم علامت او سوزان  
در است علی غنچه نماید اگر ابتداء خون بود مضغه تابان الحل و مسکه و کلاب نمایند  
روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه و کافور در دهان گیرند و شربت بنفشه و روغن  
نار الباق و آب غوره و این در دهان گیرند مغز شحم کرم و خیار و بادام زرد  
در دهان کرم کرم کرم کرم و خشک نش از هر یک درم سزم کوفته و لب نموده  
دهان گیرند تا نثره دارد و در سوزان که از سبب برودت و زردی است

بوالطه غذا سرد و اشرب بارد علاج مصفیه آب شیر کرم یا شراب کرم باسل  
سد کرم نمایند و کلفتند سلیق نمایند و در عن مصطکی و جوز بویار از هر یک جزو سوزن  
از هر یک در جزو نرم کوفته حب سازند و خاکس خسته در زبان گیرند و غذا کباب  
و خجسته آب دار چینه و اردویه کرم سازند **دوم** سوزن زبان که از بویار  
سوزن علامت خشکی زبان و در رشت دگی آب و دمان علاج غذا ماء و شیرین که با آب  
بعوض و کفایت آبی و کفایت و غرغره نمایند و زبان به غرض با دام چرب سازند و دیگر که  
رطوبت می باشد علامت از کثرت لعاب لنج علاج مصفیه لب که در و سافج و نیر و کلفت  
و کزما زور و اقا قی نمایند **دوم** در و ادرام زبان و این چند نوع است **ادام**  
و رسم زبان که از غلبه خون معوض علامت از سوزن و در و بویار آب و دمان و در و  
و انتفاخ آن علاج مصفیه قفاله و نفس در کنیز زبان و اسهال چهار شربت و مطبوخ  
شیر و حب لب و اگر در و نترانند و در حقه نمایند و مصفیه آب کاه و آب کفایت  
آب غلبه آب کاه و دکلاب و سماق نمایند و آب کرم باندک لعاب  
کمان و نیر و خطاطی و کینه یا نیت و رسم غرغره بآبی که در و نیت و با بویار  
نمایند نمایند و آب انار میخوش و شیر غرغره و کفایت و آب هندوانه و آب کفایت  
سماق و آب غرغره و خجسته آب و قلمه کد و آب انار نیز غرغره و اگر در و بویار  
بآبی که انجیر و کرم و حوت پخته نمایند با باندک و در غرغره بآبی که در و نیت  
اگر در و بویار جهت لغت آن آب کرم و در غرغره با دام شیر کرم و در و نیت  
کفایت بعوض و اگر کینه مصفیه شیر تازه و مسکه و در غرغره کل و در آخر مرهم اسفند  
**دوم** در و بویار که از صفرا سوزن علامت از صفرا و شدت در و نیت  
مثل علاج دموی و اگر اصحاح شفو بعضی خنجر کتر بر دارند و آب بویار و نیت  
و شدت لیون و نارنج و آب هندوانه می نمایند **دوم** در و بویار که از بلغم سوزن  
از صفیر زبان و سار لعاب و عدم در و نیت و رسم علاج حقه سر قوی





غالب بوجه فصد نمایند و اگر باین بوجه ایاب و اگر منوال بوجه صا شریقه در او را  
 غالب بوجه طبع الفنون و غرضه بکنجینه و از جهت بطن با لکامه و سر که در ک  
 خردل دیگر از جهت مسکه میشود علامت مضمون عالم علیهم السلام خلط غلیظ و مضمون  
 و لکامه و تجسیم دیگر از جهت تغرق الصال و لا علیهم السلام که کثرت از جهت لکامه عصب  
**نهم** هشتم در کرامت زبان از جهت که زبان میشود علیهم السلام آن مکرر شود دیگر از  
 زبان از جهت حرارت و بیس میوه علیهم السلام است که کردن و پس کوش زبان  
 کرم بماند و در غرضه بماند و نیلوزنیش کرم بماند و در سر کردن و در زبان  
 دیگر نقل زبان از رطوبت از دندان علیهم السلام استخراج خلط غلیظ و شربت از  
 و مکتد و خردل و غرضه از خردل کوفته بعل و لکامه و سر که چند روز  
 بر تبار و چون از غرضه فارغ شوند از کرامت در و عاقر حاد و خردل  
 برابر بگویند و در زبان بماند و غرضه بماند و در زنجیل و خردل عاقر حاد  
 خردل و مویزج و عتر و نمک بماند و سیاه دانه و زنجیرش در آب کج  
 و غرضه نمایند و چه که در دندان کیند صحت علیهم السلام الانباط جز و صلیت  
 حب مضمون در زیر زبان گیرند و مضمون بعل که باب کرم صا ساخته باشند  
 نمایند **نهم** در قلع و این جراحت است که در دندان و زبان میشود و این  
 نوع است **اول** که از کین بوجه علامت از سر و حرارت و از دندان لکامه  
 بسیار آید علیهم السلام قصد یا جانت و ایهال و مضمون لکامه که در و سحاق انداخته  
 با کنند باز که آب کشیند و عدس و سر که مانت القطن و مسکه و آب کاسه  
 غرضه نمایند و این قلع اطفال شیر خوار و پیش از این است نمایند طفل را و مضمون  
 ما حامت و کنگ جو یا ماش موش و اگر در آب مرغ غذا سازند و در دندان لکامه  
 و سحاق و کشیند و کنگ مسکه و تخم خرفه نرم کوفته بعد از آن که دندان و سر و غرضه بماند  
 چوب ساخته بماند یا کشند و مضمون بر دندان کل و سر که فایده دارد صفت در او



دیگر که در وقت سستی طباشیر بر ابراز بر یک وقت مقدار نیم نموده بسیار اند و غلبه  
عائز اند که در وقت سستی اند و با سیر که غرضه نمایند و اگر کس قوی و با غلبه ان بگوید  
کافور من سبب طباشیر و کل سحر و سماق و دوازده جهت قلع سینه کم کل ماکل سینه و  
طباشیر و سست و عرس و ششم خرقه و کشتن و سماق و دیگر صفا و عافیه و قهار از هر یک برابر  
نیات با قند مقدار مجموع نرم کوفته در دمان نگاهدارند و بعد از آن از هر یک که در کلب  
در وقت کل در دمان کمرند **دوم** قلع صفرا و علامت او از هر یک رنگ و تلخ و دمان  
سوزش و زیاد تر اند **علاج** مصلح و طبع به لیل یا آب تمیز و شیرین به شربت و غذا  
و غنی سماق و زردک و آب عوز و تمر و بانی علی و موی صفت دواء نافع بلینه  
و مندل سفید و کم کل ماکل و عرس و کشتن و طباشیر نرم کوفته در دمان یا سندی اگر  
طفل بود صاحب قلع اتمام بعلی و صفت نمایند **سیم** قلع که از بلغم شتر شکر و عسل و  
سفید رنگ دمان علاج صمد به بانی و حب صبر و کفنه لبر که در دمان  
و بلید و عافیه و موزج و شایند یا شند یا ادویه را کوفته در دمان مانند و یا  
بقند یا لند یا لب یا نر و در دمان مایه و دکن و اقا قیاسانی به نرم کوفته  
یا سندی و ماعل نیز آمیخته در دمان مالند و نمک عمل فائده دارد قلع بلغم را  
مشبه با البکام در دمان کینند و الکلیل الملک و لقا تخم کن و اینها را از هر یک  
صفر و بانی و شایند و آب آنرا در دمان کینند در اول علت و در آخر آن فائده دارد  
صفت و در دمان مالند و غذا فکی و مطبوخه و اگر طفل بود صفت را علاج نمایند **چهارم**  
از سودا و سستی و این بر ترنراق کم است از جهت آنکه مفضی بالجمه میگردد علامت  
از سودا زبان و الم و هلاک و لزج علی اسهال و بلغم و اینگون در اول به ساق کا و طلا  
نمایند و ساق و دیگر صفا و اقا قیاس و سوسن و ستر و زعفران برابر کوفته در دمان یا  
و مضمضه لبر که در و چنانکه بعضی مثل کماز و اقا قیاس و کل سینه و عرس و شایند یا  
نمایند و کمرت و دوا دیگر از نیم سحر عفره و از هر یک برابر کوفته یا شند و دوا دیگر

صفت و علاج

قلع و بلغم

صفت و علاج

برکت در دستان

کتابت از ملک و علیان





حب اللسان وقرقه واکله و سود و سنبل و پوست اترنج و مصطکی از هر یک برابر و سنگ  
ترنفل و جوز بویا و کبابه و ریحیل سیل نرم کوفته بمویند و اندام بیرون کرده باندند و باریک  
مقدار جوز سیل نمایند که در دهان گیرند فوغل و ترنفل و عاقل و بجان و عاقل و حار از  
یک و نرم یک و انکی کوفته و بخت بشارب حب سازند ماکلاب  
خمر ف و عمو رسته کوشت میان دندان که بسبب طوبیته فاسد که از سر لغو بر آید  
علامت آنست که اگر مصفیه کند چیزی ترش باشد و طوایب لزج بدلول بدفع برزد  
و مع بذرات کسب نماید علاج معده و مانع بچوب رابا نوح و صبر و عطره بکیر و کلاب کرد  
برگ مور و دکنر جو شاییده باشند یا ترنفل و سود و مشک بکلاب جو شاییده باشند  
فرغند سازند مصفیه دیگر ترنفل بزرگ مصطکی جوز بویا از هر یک در درم نرم کوفته  
در خرقه گمان بنهند بآب ماکلاب کوشند نیکو غره سازند در صبح و شام و صندل  
و سود در دندان مالند و دیگر از صفت ف و عمو که وایم از میان کوشت دندان خمر  
آید علاج مصفیه لکه و کلاب و سحاق چهارم بوردان که از فساد دندان دور  
شدن آن میشود علاج کردن دندان و پاک ساختن آنچه در دهان و از هر یک مصفیه  
و دماشی و آب یک یا که که در عاقل و حار و کبابه جو شاییده باشند نمایند و در دندان  
را پاک و نیز بخلال و شستن و نشسته بر و غرغره کل حرس از هر یک کوبیده آفت که در بینی بویا  
بدر دندان میشود علاج معده و مانع بخت بکلاب و اندک سرکه در آب  
که عارض میشود در خلق و لپیات و الباب و عیالات و غلج آن مستحکمست  
**فصل اول** در اورام الهامه یعنی کوشت پاره که در باله شک و کام بجهت  
میکند مراد از انواع درم اول درم که از فوغل و عاقل و حار و لپیات و غلج  
آن و اندوه و الم و راقصی فم و اذی یافتند در محلی که صغیر و بزرگ علاج  
طبیعت بقلوس خیار ستر و نیز بکبیر و غرغره بر ب شاه لوت مارب الایح ماکلاب



باب پنجم در دفع کما که فرو آمده گفته اند احسنه بامشند و اگر بدن نیک نشود غرضه  
 بکلاب و دیوبت انار و از دوسمان و حب الاس غامند و کشک جو یا روشن بادا  
 و شربت نخل و آب الوی بجای بر و تر بند اگر قبض بود و شربت پیر و رب  
 پیر و کبک اگر طبع گرم بود و غذا گوشت مرغ که منق ساق مارب انار بود **دوم** بر  
 لپها که از صفای البه علامت او شکلی و خشکی و دان و در قدیر علاج تلخین <sup>طبیعی</sup> است  
 ضایع و تر کشید و غرضه آب غیب الثعلب و آب گاسنه در بخت و تر بار  
 ل و الحبل و کلاب آب کسند و لعاب اسفول و لقا بم آب و حصار و در دان  
 گفته غرضه سازند و آب کشک جو بر و غنما دام و شمره غرضه و شراب حی ش  
 و غذا مرغ قق آب انار سازند **سهم** در رم بلغم علامت او رخاوه و ریم و  
 رنگ و قلت در د علاج معنته بدن از بلغم و غرضه بشریت سکنجین که در قینه  
 گفته حل کرده باشد یا آنکه ده انجیر و سه مویز دانه سرون کرده و شانه و در  
 آن الکامه آمیخته نماید با قط آب عمل و اگر قوی تر و ایند اندک ت در غرضه  
 و غرضه سازند و کوب بخت بخور نمایند و دان بر و در اند و غذا خود آب و کویه  
 غالب است **و چهارم** و لپها که از صفای البه علامت او صلابت مایل بر و علاج  
 گفته بدن از خلط سودا و بلغم انیمون و غرضه آب کامه و شراب لپه  
 عا و در حوا و علاج بریدن بخورید بشرط آنکه تمامی لپها و درم ندانسته باشد صفت آنکه  
 ممکن نیست بریدن او محلی که اصل لپها و درم بجوزیرا که در نیز وقت افات  
 بسیار مقصود است و در زمانه که سر لپها و درم **و پنجم** باشد و بعد از **و ششم**  
 بود بریدن او فایده گفته اند **دوم** در قوت لپها ت لپه است شدن فر  
 اندا و پنجم درم علامت او آنکه بیاید در لپه آن را کو یا چتر معلق آویخته در  
 حل است و هرگاه و دان بخت دید و زبان پیرون آید و کان بره که لپها ت در اند  
 است از آنکه بوده و این دو نوع است **اول** از جهت حرارت و **دوم** از جهت

علامت اوج حرارت داننده علاج فصد و باقی علاج که در درم مذکور مذکور شده  
دوم که از بلغم و کثرت رطوبت بعد علامت اوج عدم حرارت و بسیار آب در  
علاج غرقه بماء الفل و آب زرد قاق و کللاب را بشرب آب خوشا نند و آب انار که  
شورده باشند غرقه نمودن فائده دارد و شب یاقی و شلیم بزکوهی کوفته اندک نش  
در دندان دمنده و شب یاقی کوفته بر لپها گذارند و طلا بر میانیم سر از غایت  
و کل از منی ماکل سر شوی سخته با سرش در استخوان با سکه و آب که در درم مذکور کشته و غرقه  
با منقذ آینه نموده گذارند و از جهت افتادن لپها ماز و دکلان در دشت در برابر از  
بکیند نرم کوفته بکفی بر لپها گذارند و اگر اصل لپها باریک شده و سر لپها غلیظ شود  
آلست که غرقه آب کرم که در دوزخ حل کرده باشند غلیظ بود از آن غرقه بکنند  
قابل مثل آب انار که بشیم او غرقه کرده باشند و آب عنب الثوب و آب کشنیز و اگر  
تشو و اصل لپها باریک شود غلیظ و سفید گردد اندک از آن بر بند و غرقه بکنند  
و سمان نمایند و اگر کفر ظاهر گردد در حلق کل محشوم و کل از منی و صمغ عربی باشند و در  
از سکن بسیار و فراد زدن منع نمایند و صواب است که او را بنهند و قطع  
زیر آنکه در بریدن خطر عظیم است **سیم** در ذبحه یعنی در هر که حادث میشود در اصل  
از جانب **الحق** و در گوشها و دوزان و پیش حلق از منی گوش تا این مثل طوق  
جهت این را نام ذبحه گذاشته اند علامت آنست که قادر نباشد بر آنکه چیزی  
اگر صمد نماید و در بر آن پیشه بدون آید و نتواند که حکایت و چشمها بسته رفت  
از دندان آید و در حلق پیسته درین موضع ظاهر میشود و اگر درم در ظاهر حلق بود  
و اگر درم ظاهر نباشد صعب است و این نوع است **اول** ذبحه که از حلق شفته  
غلیظ شود علامت اوضیق لغوی علامت حرارت علاج فصد و باقی علامت  
آب فواکه و شرکبیز و صفت نرم و آب آلو بخار و آب کنگ جو مار و غرقه با  
و اگر طبع نرم بود شربت زرد فائده دارد و بوش در بند و منقذ و کل از  
و دندان از هر یک برابر کوفته بسکه و آب کشنیز طلاست از درم مذکور بسیار



[illegible]

[illegible]



تشنه تر باشد و بخود آب در آخر فایده دارد و دوم فشان که از جگر و غلظت او  
تشنه داند و خشکی دهان و تلخی آن علاج فصد و تلخین طبیعت آب نمک در اول  
بخار از آب انار و بخیار شیر در آب شکر که در وعاب و شامینه باشد و شنبه  
نوش و غرغره لبر که و کلاما کچین در آب شاه لوت آب لعل و لعل و بزر قند  
و مالیدن فایده دارد و بعد از روز دوم و سیم غرغره کنار محل محل آید در رفع  
دور و کوز شده و شش و حرفه و آب هندوانه و لعاب امبول بشریت جوشن شل  
نماید و بخار که ماده را خارج کند از ریه لوت و قرقروت و دولانه دانه  
کوفه و در غرغره بام بار و عن شمع بهم آمیخته بر کلو کذا در خایع و غذا عدس شیر با  
در غرغره بام شنبه و غرغره آب لسان الحمل و کاشق و آب عبد الثعلب یک فاشق  
و کلا بر کاشق و در عن کل نیم کاشق بهم آمیخته نماید و درین قسم مبالغه در سیر  
تطلب زیاده از رفع دمو سازند و در رفع دمو مبالغه در تحلیل نمایند  
سیم فشان که از بلغم سودا علامت او تبخیر در چشم و سفید روی و کثرت لعاب و  
کذا در صخر لکوفه و بزرگ و شور در دهان علاج فصد یک کجق فایا و حقه حاد و  
قوه آب لیمو و عمل یا کچین علی و آب ترب و وز دل و موسیقی و عاقره ها و فلفل  
و پنج ترب جود آب بادیان از هر کدام آنچه میسر شود کوفته آمیخته نمود و غرغره ساز  
در ابتدا از ریه لوت مخلوط سازند آب لیمو در انتها عاقره ها و میوسیز و اگر علامت  
عقب بود شنبه حجامت بر کردن کذا از ریه و سیر تا آنکه عمل بلاد طلا سازند و آب لیمو  
نموده از آب ردان کوه و غرغره لبر که و عمل آب خل ساخته فایده دارد و  
فانکه نظام لطیف لبر آمیخته غرغره نماید غذا لیسو بسوس کندم ما شمع مرو قند یا با  
در فایده مندر است و خوف آب در زده کم مرغ نیم پیچته اختیار نمایند صرام  
فان از سودا علامت او صلابت ورم و کبودت رنگ علیل و خشکی دهان و  
نوشه و حاله شنبه بتدریج در موضع ورم علاج فصد با لیسق و حقه متوسطه و غرغره

از هر یک دو درم اینون و بادیان و رب سوس و صغ عس از هر یک دو درم فایند  
نرم نموده و بپزند و غذا بخور آب و زرده تخم نیم کجیت و صبر ریزه از بوس کندم  
عسل و روغن بادام از آرد باقی مالز آرد کتان ساهند یا بشند مثل نمایند و صغ  
کر از کتله و صغ عس و بادیان و دشت سته و کم کتان و قند یا نبات ساهند  
اوقات اختیار نمایند و در میان لکها بدارند **دویم** کوحه صوب که از سوس از اوقات  
رطوبت که عارض میشود در صبح و قصبه را علامت او آنست که هالاب اینست در  
والم را فایند و تعلق معلوم نماید علاج غره بایر که در اینون و بادیان و صغ سوس  
از هر یک مثقال خوشامنده باشند و صغ عس از آن نیمه و اندک عاقر قرحا مخلوط نموده  
غره سازند و زنجبیل سرورده و کبابه خاییدن او از رصاف می سازند و شربت  
الاصول و لوق از کتیه و لکها نیم آرد و بر او آمیزه غره سازند و مونثی  
و نبات تنفل سازد و غذا بخور آب و قلیه خشک دیگر کوحه صوب از رطوبت که  
مرباشد علامت او آنست که در اوقات از غبار و دود میباشد علاج  
سوس با محم و یا کشک و بار و غنیه بادام و لکها و عسل و قند یا نبات و صغ  
ناقند و شور یا مرغ قصبه و زرده مرغ نیم کجیت و دیگر کردن از صحت فراید و قصبه  
قور می باشد و حادث میشود خونیت و درم و الم در صبح و قصبه شش علاج حمام  
اسایش و زرده تخم نیم کجیت و شیر و شور یا مرغ با اسفناخ و صبر سوس و لکها  
حوار ریزه کلی گفته اند **سوم** در امر این که در قصبه ریه و نفس ریه که  
و است و علامت او علامات آن و شمل است که بیعت فضل **اول** در ریه اندک  
جهت آفت قصبه شش بعد و این چند نوع است **اول** از جهت نزل که بدو در  
علامت او علاج او در حال که از نزلات که بسینه و قصبه ریه می آید و شور یا مرغ  
و دیگر سرفه اندک از کمر قصبه ریه میشود که سب عارض شده علامت او  
و اندوه و سکینه یافتن از هوا و سرد آب خشک علاج قصبه قفاله و سب از غنیه

در کلو و خلق

از زنده سوس که کوفته مال  
ده مسک برده فاسق ارجل کرده

کوحه

بوجه

کلت



بست عدد و سبستان که عدد و سبستان دو مقال بقدرت مقال از چهار روز  
نمایند و کتبه و صغری و منکر و وادام حبث در دهان کمر و لب و آب یا  
شیرین خنک شش یا آب است منقش و غلظ اگر در آب مرغ و اسفناغ و اجتناب از  
غذای ترش و از ترش کلام و از غبار و دود و چیزهای شور و **غلیظ** و **سخت**  
از جهت سردی و بیش شعله و اکثر حدوث این سرفه در زمستان بوجه علامت او  
سکن شدن بلبل حمام و آب کرم خوردن و چیزهای کرم میل نمودن علاج شسته  
بر مویب سازند و چرخه عسل و سوسن مقال شستن سینه و مویب و  
پیرن کرده سینه بخورند و بقدرت مقال شیرین ساخته با دمن بادام فایده دارد و کتبه  
نمایند و در سینه کهنه بصل یا بقدر شیرین ساخته با دمن بادام فایده دارد و کتبه  
صغری و بلبل و تخم کنان تف داده از هر یک در مقال نرم کوفته یا بیشتر مقال قند  
ساخته در دهان گیرند و غذا گوشت کبوتر یا خرد آب یا گوشت کبک که در دهان  
بهر و بسته و آنچه خشک و ناطف علی یا مغز بسته و شراب شیرین فایده دارد و از  
اکثر آب سحر و چیزهای بار و پر و غیره **سرفه** که از سبب سردی و رطوبت  
در ریه و سینه و سینه علامت او بسیار آب دهان و گرفتگی در آواز و احساس  
سختی علاج غرغره مایه که در او اینچون و بادمان و عسل و شایند با شند نمایند و در  
بهار با عسل در دمن بادام و غرغره مایه که در دمن سوسن کبوتر و عسل و شایند  
نمایند و در خنک بر در دمن خوردن و عسل و سیاه دانه و اگر دین مانده شعله ماء الاصول  
حب صندل گلاب یا بسته با قند و عسل و غذا یا خور آب و مصلحات و گوشت کبوتر و کبک را در  
کرم دوم در سعال سرفه حرکتیت که دفع نماید طبیعت از وی و الم از ریه و آنچه متصل  
بر ریه و این چند نوع است **اول** سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش نشو و نبات او آنکه  
ساکان بود در ماضی کرم یا چرخه کرم خورده دلو کرده علامت او سوزش و اندوه در سینه  
میشش و شش دایم و مصل بهوا و سحر و از راه الت یافتن و سرفه در دوشی صغری

در یاد تر شیر از کر و بهر او گرم علاج فصد یا سلیق اگر کون زیاد بهر و انوشا  
از فصد و آتشک جو نبات و شیرین بخت و در مثال غایت سبب حد سبب است  
عده بر یاد و نمان مثال شمع آبرو در یک کاس آب بخوشانند و بچشم مثال  
بقوام آلوده بهر و در یک کاس شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
نمایند لوت و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
چهار مثال کثیره بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
آب بخوشانند و نمان مثال شمع آبرو در یک کاس آب بخوشانند و بچشم مثال  
و پانزده مثال نبات آینه اند که در شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
رب سوس و نبات شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
شش شش بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
شش شش بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
بخر بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
مثال شش شش بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
حب در دمان کثیره بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
منه بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
مقدار باقی در دهان نگاه دارند و اگر بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
سبب است بخوشانند باشند و در مثال شمع آبرو در یک کاس آب بخوشانند و بچشم مثال  
فائده دارد صفت آن کاس است که در شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
بادام خوش از یک بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
بسیج مال بهر و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
بالند موم سفید بار و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار  
دارد و آب باقی بار و شش شش بر یک بهر و شش شش بر بخوبی شش شش و سبب بهر و شش آب حل ساخته اختیار



در دماغش متشرد گردد و اسفانج و کشک جو بار و عنبر بادام و ماچ و مرغ و تخم  
 کبک بنفشه و انیسون نماید و صبر سوس با قند و روغن بادام و اگر حرارت نبود  
 زرده تخم مرغ هم بچسبند و شکر و گلاب بنفشه **در** دوم سال که از بروز درخت  
 و کشک صندل و آوانت که در هوا سوساکن کشند و صندل را سر سبیل  
 و استغریخ مرط نموده علامت او را بر سر در لیسینه و او را بافتن از هوا  
 و راحت یافتن از هوا و کرم و حمام و قلع طش علاج کلقت علی آب بکیر و زنجبیر  
 اصل سوس جوشانیده و لوق کرم از نادمان و کیم کتان و قیصر نوداده و صندل  
 صندل و منسب و مغز بادام و صمغ آلو و کیره و قانند و بدل آب غسل آب کرده و لوز  
 حاصل با کیم کتان نقه زده با اندک فلفل آبیته لوق از جهت ضیق نفس که از بروز  
 بعد از صغیر در دم مغز بادام تلخ متشرد و زرده دوم رب سوس بنفشه و عسل بقد حیات  
 و لوزین انچه خشک و جوز بادام کفته اند قطع معالض من نماید و عسل را با آب انار جو  
 یا لایند و غذا قلیه از گوشت خرگوش و طيور بر سر و مخوف آب که از گوشت مرغ  
 بعد و آتش اگر اعدا عدس و صبر سوس کندم که در قند و روغن بادام بعد و گوشت کوسند  
 را قلیه کرم سازند بخورند و اندک فلفل و آب بادیان تر بقد جوشانیده فائده دارد  
 موسم در عنبر در سینه بماند و ناطف از عسل که در دماغ است بعد و اجتناب از هوا سوس و آب  
 سوس که بعد و چنانچه نماید **در** سال که از بولت و حکا کشش لوق علامت بادان  
 که در وقت حرکت زیاده میشوند در حالت کرسکی و کشکی و از حمام و از صندل که در  
 دانه میده باید و ضیق نفس و عسل بنفشه و کشک جو در دماغ از آب  
 و شکر بنفشه و عسل کیمول و آب خیاز بجلاب و قند و معقد و در آب اولی کیمول  
 لقا و از کیمول و این حب در دمان کیمول رب سوس در معال کیم کرد و مغز صندل تخم صندل و کیم  
 خرفه و صمغ عرب و کیره از هر یک مثقال یک با کیمول آب زنند و حمام فائده داند و صبر سوس و  
 روغن بادام و شیرین که جو زده باشد و گوشت مرغ فربه و یا کیم کوسپند و یا لوده که از قند بنفشه

باشند مار دغن بادام خوشی اش **چهارم** که از رطوبت ریه و سینه صاف و عارض  
میگردد مشایخ و پیران را که رطوبت غالب بود بر میزان ایش علامت او  
کثرت خیر آمدن بشر خاصه بعقب خواب و خمره در سینه و حسیه و بلغم در حلق  
علیه سینه بدن از بلغم بقدر و اسیال بعد از نفیج اگر امتلا بود از بلغم و شیرین زودا بر  
موجب انچه در عود حلیه بمقال سوسن چهار سال بر سیاد و شان در شقال پوست  
گرفت و بادبان و نیم گرفت از هر مثقالی زودا سه مثقال بخون مندر و یک چهار  
او در دهانت روزی احتی نمایند دیگر این دوا مناسب طفل زرا و ندر مرغ مغز بادام  
دار چینی بر باز چینه از هر یک دو مثقال نرم کوفته یا چهل مثقال آبلیمو نموده شربت  
مثقال را در دو مثقال گرد یا مثقال بادام تلخ و دو دارم حلیه درم بعسل باند و اگر شربت  
خواب منع نماید صافچه در شرب سرار ام کرد در این حب در دمان گیرند صفت آن  
کنند از هر یک مثقالی اینون نیم شقال نرم کوفته هر چه مقدار مانت بزند و غدا که  
بآله خشک مافوق آب و حمام گرم مری و ریاضت من از طعام تخفیف من  
الحان و غنایده و از شورابی صرب و از قو که ملا حظه نمایند  
که از خلط غلیظ که بسته شده در ریه سبک تر و سرد و کبیر تر و فندک ایت که از غای  
غلظت بدن مازموده بسوی سر رفته و بسته آمده یا آنکه از جهت آفتاب یا از جهت  
کمتر در مایع شود و جهت صوف مایع پسینه ریخته موجب خمره علامت ادا است که  
بعقب ز کام بود و بیدار از خلطی لزج غلیظ پیرون آند و اگر از ریه و سینه و بسته شدن بلغم  
در دوا صس ببرد و سینه و اگر قیق بود دلالت میکند بر ابتلا به نفیج و اگر  
معدل بود دلالت بر نفیج دارد و اگر بلغم دمان غلیظ و کبیر و زرد و زرد و زرد  
و اجنه باشد دلالت بر عفونت دارد نه بر نفیج علیهم مطبوخ زودا کبیر بر سوسن حب  
عده و زبیب پنجاه عده بر سیاد و شان سه مثقال سوسن چهل مثقال پوست سیاد بان  
سه مثقال سوسن کبیر و دو مثقال بخون مندر و شصت مثقال قند بقرام آورند یا بد

بصغیر زودا

و چهار



الحال

الحال

چهار یک ترکیب در برابر یک فاشق با هفت فاشق آب حل نموده اختیار نمایند و اگر در  
مینه حرارت تر بود پنج سوس و سیستان و یک کف جو کشک کرده بخوش منزه و آب  
آنها صاف نموده میل نمایند و در ترکیبین حل نمایند و مقدار یک گرم روغن بادام  
افزافه نمایند حرارت سینه را تسکین نمایند و بخوبی نیم کوفته و کشک جو و اندک بادام  
بخوش نهند و آنها را مله نمایند صفت جسمی که سینه را از خلط غلیظ و ضربه و ضیق  
نفس را فائده دارد بادام رب سوس از هر یک دو مثقال شکر کوفته مغز بادام  
سه مثقال فلفل کم کتان صهار مثقال نرم کوفته فایده یانبات برابر مجموع نرم کوفته  
بلباب تخم آب رب زرد صفت جسمی دیگر مسوسه علك البطم مراجر برابر افیون ثلث جزء  
نرم نموده چربانند و یک صب یا دو تیر در دهان گیرند غلیل را از آلت رسانند و منع سرفه  
شدید نماید و استعمال نکنند در سرفه که از رطوبت و شش بسیار آمده باشد افیون  
دو مثقال و زبر البنج جهت نفس را تنگ میازد دما ده خام میمالد کسب ضرر است  
و تخم فائده دارد و غذا کوکب مرغ یا کو مغز حوان در آب آن کشک کنند یا اگر  
و قلیه کرب و او دیه کرم از در حصه و فلفل فائده دارد و گوشت طیور بر بنیات  
در بدل آب شربت بنفشه و ماء العسل می نمایند **هشتم** سرفه که از گرمی و حرارت  
در شش نشو و علامت او غلظت نبض و نفس و حرارت و تشنگی و سرفه آنچه آید بکمز و زردی  
علیه فصد و تسکین حرارت شربت نارنج و لقا آب بخیل و قند و شربت بنفشه و قینه آن و  
آب کشک جو و لوفات سر از لعاب آبی و کتیره و صمغ عربی و لعاب آب بخیل و نبات  
و طلا و سکه از صندل و عرق میثک و صوم روغن از زعفران که در بادام در سینه  
مالیدن و بنفشه آنچه در سعال از حرارت مذکور شده **هفتم** سرفه که از زنده سودا  
در ریه است او آنچه آید بتر سیاه و کدر و بد رنگ یا سایر علامات سودا علان  
و کرم از مسوس کندم بقدر ماعل و زهرال سودا و غذا و خور آب گوشت مرغ یا گوشت  
و مغز حوان **هشتم** سرفه که از زنده یتن که از سز حلق و قصبه ریه آید علامت

ارواح من بنو ل صدر که خلق و مجاری تن به مریند و تقدیم کرام کرم و حرارت  
و سوزش و اندوه و در غرض الف و مجاری و رفت آنچه مرگند و شیرین  
ماده اندک بود سرفه خفیف و اگر ماده قوی بود سعال شدید و بد بود و اگر  
ماده شکم منجر بسبب کرد و علامات این سرفه آنست که آب شرب در وقت  
خواب غلبه بود علاج شرب به شش اشیا را نمایند و غرضه بکل سرفه در  
عده هفت مثقال که زنجبک گویند و در مثقال بگوشت نهند و آب آن غرضه  
و اگر خون غلبه بود و مانی بنام شد فصد نمایند و حوضه نرم فایده دارد و شرب آب  
و خواب بر تفرانزد و این مطبوخ اختیار نمایند عصاره است عسل و سبب است  
عده میوز دانه پودن کرده صهل عده هفت و در معال بح لوسن مثقال آنچه  
عده بگوشتانند و بخت مثقال یاد و چهار یک ترکیبین بگوام آورده  
قاسق شربت را لغت قاسق آب یا مطبوخ روفا برین موجب رزق و در مثقال  
عنا بخت عسل کستان صهل عده بخیر یا نوزده عده پنج سوسن مثقال  
موز دانه سردان کرده پنجاه عده هفت مثقال کثیره و تخم آبر از یک مثقال  
بگوشتانند و بخت بگوام آریز و بعد از شربت بدو ساعت ماله ساعت است  
باردغن بادام و مانند یافتند اختیار نمایند و اگر در آب کشک بود و آب  
و باقی بگوشت نهند فایده مند است و اگر طبع قبض بود این شربت میل نمایند صفت آن  
عنا بخت عسل هفت و در معال کستان عسل در یک زمان معال پنج سوسن  
مثقال در یک کاسه آب بگوشتانند و مانند مغز فلوین هفت مثقال ترکیبین است  
مموده صافی ساخته اختیار نمایند بگوشتی که در سوز حلق فایده دارد و در سوز حلق  
مثقال مغز بادام سه معال تخم خیز و مثقال صمغ عربی و کثیره و در  
و بعضی حل نموده قند نباتات بجز حالت آسمه لوق نمایند لوق حلق  
صمغ عربی و کثیره و پنج سوسن از یک و در مثقال نبات یا قند سه مثقال نرم



[illegible]

علاج در ارض نفس متواتر



منویحه یا بنفشه علاج استمال ادویه ملطف منفتح که بی کرم نباشد جهت آنکه اگر از روی  
 که بسیار کرم میل نمایند ماده را بچهل خشک میزد و رقیق تحلل یافته غلیظ ماتی  
 میماند پس مناسب است که ادویه معتدل الحار است استعمال نمایند و نیز ادرار  
 آنکه که بجز عطش نمایند و محلول شربت زرد یا این طبع را بجز رقیق و عذاب و سسنا  
 و نیز زردان کورت نزد و بقتل اختیار نمایند و کربال بلغم بهتر بدو غار یون و فیتون  
 و تخم حنظل و ایارج فیترا و قزنج تبر و سنخ سوس و تخم شبت بزرگ و کجین و شقال  
 نمایند و قی بجز این ایض در امراض سینه فایده گفته اند خصوصاً اگر آب ترب برداشته  
 باشد و بک غار یون اسهال نمایند و صفت آن غار یون سه درم رب سوس درم ترب بجز مایع  
 فیترا چهار درم تخم حنظل انزوت از هر یک درم نرم گرفته مقدار دو درم تا سه درم  
 در کوزه اختیار نمایند و حقه حاد و صوب کرم در دهان گیرند فایده دارد و کوشش و روباه  
 فایده دارد و قهقه که خشک نمایند و مقدار دو درم بای که در مویر بوشایند و با مشد فغ  
 و اگر کوشش و یخ و مرغ دشت و روباه و خرکوش بخورند نیم گرفته میل نمایند و شورما  
 و بجز نافع است و در غذا و لیمان و در ارچینه و آلهامه فایده دارد و از غذا که از بلغم  
 حاصل شود مثل شیر و ماهی و فواکه و غیره ملاحظه نمایند **دوم** رب که از استلا سینه  
 کشش که از بخارات حاره که از اول شود علامت او غلظت نبض و نفس و سستی و آت  
 و اندوه و ضفان و شدت عطش علاج ضد اسهال و تسکین حرارت دل بزرگ است  
 و در شربت فواکه یا شربت بنفشه یا شربت خرفه یا آب کدو و صلاب که از عذاب و سسنا  
 و دیگران و آب و رب که از زبان و تخم خیر و تخم آبی بقتل شیرین ساخته باشند میل نمایند  
 و بجز و شربت صندل اختیار نمایند و اگر غارغ ما و چین و ایارج که از صبر و  
 بجز نافع است و اطراف را مالند و در آب کرم گذارند و نقل به واسطه معتدل نمایند  
 و آب شک هوا سستمان و غذا شورما مرغ که در و ماش و متز و اگر او کفاده و کشیز  
 و در قفسه مناسب است **سوم** رب که از باد غلیظ که در مجاری نفس جهت هوا کشش

نشود و سبب غداغ مغنخ دار بود علامت او عدم ثقل در سینه و سستی نفوس و  
زیادتر علامت و جودن چیزهای بادناک علاج تجلیل باد و تغذیه سینه برفق با بادان  
در سینه بزرگ از شیریت بنفشه آمیخته و ایاغ فیوالتع و لرد و در سینه موم  
از روغن مذاب در روغن بابونه مالند و معجون ماده الحوانات و نوش دارد بعد  
سفته فایده دارد و کنگفال اختیار نمایند و جادو شیر و سحر سازند که ام که پیش  
در مرسل نمایند **در سینه** ربوکه از پیرس و خشکی آلات نفس شود علامت او  
عدم ثقل و عطش و باریکی صوت و نهزال بدن علاج شربت بنفشه و شیر و شکر و  
آب کشک و آب انار شیرین که در شیر بار آن ماست موش و اگر او کفناخ و کدو یا  
روغن بادام و صبر و سوس بار و روغن بادام و کاسکول و آب کدو و آن بنزدانه  
و بنفشه تر کوفته مجموع بر سینه طلا سازند و موم روغن بنفشه و موم و کل صندل  
و در سینه مالند و در این که از بنفشه و صیار و خط و نیلوفر سحره با بنفشه  
و غذا ماست موش و اگر او کفناخ بگوشت مرغ اگر بخت نبود **در ربوکه**  
برودت که از جهت هوای سرد یا بسبب سردی و تپش سرد غالب شده بر سینه  
این احوال عارض میشود پس از آنکه در ابتدا اندک بجو و در آخر محکم میشود علامت  
او حرارت در سینه و عدم التهاب علاج طبع صلبه صفت آن صلبه و تحقال  
دو مقال بادیان مقال زبیب صهل عود کوشند صفتش سرد و خشک و بنفشه شیرین  
برودت و صهل مقال اختیار نمایند و سینه را بر روغنهای گرم با انگشتش بایزند  
و عنبر و عود کوشند کبوتر و کنگ و روز زرده کم مرغ نیم پخت و اگر او بوسه  
که غالب شود بر شش علاج او صیغهای سرد دهند و دیگر از جهت استهلاک  
و ضعف حرارت غریز بر او میشود علاج فایده نمایند و کنگش متواتر از جهت  
اعضا میشود علاج او شربت بز و در دهند و دیگر از جهت بحران در امر



بسته عروق همان مرض نمایند دیگر بعضی در سعال مجاز می شود شربت از سرکه گلاب و عرق کافور زبان و دیگر بوی از جهت الفاب ماده در فضای سینه می شود علی بن سید شربت  
از ازیم شفیق نام می کند از آن تفصیل کباب یعنی بر کشتن کباب که در سینه  
از سر قریه که اخلاص را گویند می شود و تریخی در کتاب محالجات خود آورده و یکس از اهل  
در آن مرض نموده و حالت این مرض آنست که صاحب ادوا درین بر آنکه راه تواند رفت  
و گاهی بر آنست و قتی که سرفه می کند غش می آید و نفس او بیک و چشم بسته رفته و تن لازم  
در این تن در عرق او غلیظ بجهت آنکه این غش متصل به کباب ذیاع است و میان سوزن که  
خفتن این غذا رسیده و این حرارت موجب فناء رطوبه و تخلص در بخار شده علاج شربت کافور  
باقی کافور زبان و عرق پندشک کلاب و عرق کافور زبان و تخم ریاح و قند شربت ساقه  
از سر شربت غذا گوشت مرغ در شربت آن اگر او کدو و اسفناخ و روغن بادام در قای بنوا  
بدون هرگاه پت لیکن باید حریر سیوس و قند دیگر بوی از جهت اسفناخ معده می باشد علاج  
معدی کباب را می نمایند در ذات الریه یعنی در مرکز و در ششش شود و این چهار نوع  
اول ذات الریه که از خون شود علامت او پت و لیس و تنگی نفس و اگر اندر سینه  
در دند در میان هر دو کتف و ضلع در چیز کردن و زیر کتف و فتواند که بر قبال حجاب رود  
بر در زبان رطوبت لزج غلیظ و در آخر من میاه یا سبز بود و سرفه در بر در زبان  
رطوبت لزج غلیظ کفک کافور سبز یا رنگین و نبض غلیظ و تنگی و میل هوا که فواید  
پیش از در در حنجره سرخه مقدار درم علاج بقدر اسلیق خاصه و قتی که درم در حنجره  
و علامت آنست که معلوم شود علیل را الم در سرفه یعنی جنه کردن طبعی عطف و قتی  
تنگی و اگر ایست در شرا میف نماید سهل از نبض و درم ساء مکی چنانچه عذاب است  
در حنجره انکور متعال و متعال کله و بمقال بر ساء و شان در درم کوفت نند  
تنگی یا نند در متعال مغز خلوس عفت مقال در آن حل نموده میل نمایند و حقیقت این فائده  
و در شربت غلیظ مثل آب هند یا آب سرد ملاحظه نمایند و غذا کشک جو در آن کشک  
نیز بخورند و در حنجره حرارت قوی بعد آب هند وانه و خیار و آب که در شرب

و کنجینه و قنچه که بسیار ترش نبود و اصله سینه هرگاه حرارت ثابت نگردد  
 که از روغن بادام یا روغن نیلوفر و موم سفید ساخته بامند و سینه و اصله فالنگه  
 ساق قلم که در چوب مرغ اضافه نمایند و لایق و بنفشه و آرد حلیه و آرد باقلی  
 المملک و بویونه بیدریج از اینها اضافه می نمایند و در آن مرغ و قند آب سینه  
**درم** که از بلغم بود علامت او شدت مینق الغش و کثرت حرارت  
 بود و بی ر آب و میان درنگ رد و سفید و تن نرم و سرفه لعین و آنچه بستر  
 بود علاج در ابتدا تر سپردم کرم و حبه هیز روز کند و دست ساکن شود علاج  
 به الفصاح دخی و اسهال و ماوال و عل و غذا آب باقلی و کنگ کندی و شیر و سوس باعل  
 بادام و اگر طب تبض بود و مغز فلوکس بهفت مغال در آن کرم که در و بنفشه و مغال  
 دانه پیرون کرد و بیجا به عدد و هشتاد و یا شند حل نموده اختیار نمایند و اگر طب نرم  
 حب الاس در آب و آب انار شیرین **درم** ذات الریه که از بهت و در طب بود  
 او ضیق نفس و سعال خشک بچش و احساس مریض بصفق اندک بر در ایام و لا بر  
 علاج آب حل رقیق و در دمان روغن بادام اندک اندک و شیرین و صیر از آن  
 آرد کندی و صیر مرغ و موم روغن بلع حلیه و لعاب تخم کنان مالدون **درم** صهارم  
 الریه که از صفا بود علامت نفس و التهاب و حرارت در غایبه شدت علاج  
 صفا به تمر و زرد آلور کار و کلاب و شیر حشمت و آب انار سینه و کلاب و  
 فایده دارد و شربت بنفشه و نیلوفر و کلاب و کلنگه و آب کاسه که در مغز غل  
 شیر حشمت یا تر بکسیر حل کرده باشند و صفا نمایند اگر امتلاء و قنچه بود کانی را برده  
 مار و عن نیلوفر با موم و کافور بکالند **درم** در نفث الدم یعنی خون سینه بر آرد  
 چند نوع است **درم** اول در آنچه خون از دمان آن علامت او آلسنت که آب  
 جراثیم تازه بود علاج مضمضه بکلاب و سماق در آب عذره و رب بویاج و رب انار  
 و بر حرارت کند و چون سیاه و شان بامند و در دمان کلاله که در و کزما و شاه بلوط

ذات الریه بنفشه

ذات الریه در صلب

ذات الریه صفرا



بیماری از خون از لیه

دوم در سپردن آمدن خون از لیه و حنک علامت او است که بیخ  
 بدون آید و علامت غلبه فخر از حمزه و حبه معلوم بود علاج فصد نفیال و حنک بر سر میانه  
 در شانه و غرض و آب لبان الحبل و آب غرض و آب سماق با کل ارمنی و صندل و کلاب و  
 که بر سر گذارند و با هر سبب زلوم باشد علامت او کرب و اندوه و فخر سرخ لطیف  
 علاج در علق دیگر از فصد ریه از جهت که از ضرب یا سرفه شود و فریاد و غیره بسیار  
 علامت آنست که سرفه و بیخ اندک بدون آید و خون کف که بود علاج فصد نفیال  
 غرضه بدانچه مذکور شده و اسساک قرص ثلث الدم صغیر در درم یکم و درم یکم و درم یکم  
 از نیم درم و مثقال بلعاب یکم آب قرص سازند و در دکان کبریت و غذا از رده تخم مرغ  
 باغ در شور یا از آن سماق و اگر سازند و اگر حرات بود آب کشک بود و اگر آب لبان  
 الحبل و آب حنک با بلعاب اسجول و شربت خشخاش و بلعاب کل ارمنی و غرضه و فصد  
 و فصد صفایخ و تغلغل غذا و منق از فریاد و کثرت کلام بر آمدن فخر از ریه  
 علامت او در دکان کثیف و بر آمدن خون بی دین بسیار آید و چند کلو در اردو  
 و فصد الحبل و قرص کبریا و قرص کلار یا آب الحبل که در سماق بود صفت قرص کلار که از  
 صغیر و کل نار و فخر سیاه و شان و کندر اجزا برابر نیم کوشت قرص سازند و هر یک مثقالی  
 را که در نیم مثقال اگر صغیر بود آب آبی یا آب کبیب میال نمایند و آب آبی ترش  
 و کل ارمنی یا کندر خوردن نفع دارد و بر سر مده منه بلوط و خرزوب و کلار و صغیر  
 و طلا سازند و از صغیر یا تیز و شور ملاطنه نمایند و حنک حبه آنکه ماده بجایب مخالف مثل  
 نمایند و محج به اساق و باز و در آنها بینند و این را بر در جمع اف ام این مرض نفع دارد  
 و غذا از آن سده که در صغیر و کبریا باشد باشند و در غذا نیز مخلوط سازند  
 چهارم از فخر که از صغیر بود علامت او آنکه بی آید و بیشتر در کمال کبریت شود این  
 علامت علاج فصد فائده کلی را در اول و خوردن قرص ریون فائده دارد و صفت آن را بپزند  
 و در مثال لک منول مثقال تخم کشتن نیم درم صغیر در مثقال کل ارمنی در درم

ن

خون کثرت علاج اگر بسیار

و غذا را و اش مشق یا گریختن حق سماق  
 و یا که کوبند در غرضه

ایمنون درم همه را نرم کوفته آب لسان الحمل یا آب زرک قرص سازند و در  
نیم سال بشربت انجیر یا شربت زرک یا آب انار بن افقیان نمایند و طلا بکند  
چکریه از قندل زرک آرد جو آب گاشنه سحاحنه نهند و باقی علیق در  
کبد بکند و خواهر شدانش و الله تعالی **در** بی بی آمدن فز که از شش  
بسیار شش شدن عروق یا بجهت ضرب و قطع فریاد شدید یا کشش  
شور و زدن سر یا رک کشوده کرد یا بجهت بیرون کشیده غلبه که در غلبه است  
که بر قون سرخ نافع یکف بر آید و بر درد و اگر سبب حرارت عروق بود اندک  
از آنکه بر آید علاج فصد یا بلیق و قرص لغت الدم صفت آن کند و در حق سیاق  
هر یک سه درم که بر بخورم سنج و کل از این از هر یک ده درم پاپی سوخته دود  
کلان سه درم و نیم افزون و در این از هر یک سه درم نرم کوفته قرص سازند و هر یک دو سقا  
قوی بود یکی و اگر صنف بود مثقال بشود و خرفه و اگر مر عظیم بود علاج و یکی در شام بهتر است  
و خرفه مناسب است و بستن بازو در اینها و مالیدن اطراف فائده داله و سهال خلط  
بجسته و سهیل نمایند و این طلا کنند اقامت و کند و باز و کلن و در دهن و غیر و کل  
و افزون از هر یک برابر بگیرند و در صفا سازند و بوقت حاجت بر سینه طلا سازند  
لغت الدم نماید و غذا یا کمر در زده و شمرغ و عدس و شیره سمنه باشند و شیره کبیا  
ش نیده و خرفه بنماید و شیره نوجوان نیده و خون را زیاده سازد و دوع کاو که در دوقه  
بهمه عریض فائده دارد و آتش که از ارزق و جادرس مشترک در دیاچه خسته باشند از  
و یا بر سفید که در آب بنزد اگر یک بود گوشت بخورند و از میوه آب و سبب و جادرس  
میکنند و این علت را اصل گویند اگر چه گفته اند علاج کمتر دارد اما آنچه بیشتر است  
مرض از معالجه تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی ممکن است **در** شش  
که از سینه بود علامت او آنست که سینه شدید بر آید و خون اندک آید و با  
بوه باشند علاج لغت الدم که از شش بود نمایند و بقرص لغت الدم و طلا

که در و عذاب است و بنده



سینه که از این **در** **مستقیم** در **سل** یعنی جراحی که در شش بود و این دو نوع است  
 اول قرحه ریه که مانند بوم حدودش از عقب خات الریه و زات الجنب  
 و پشت الوم یا زکام و نواز الیسا یا معروفه شوره ریه یا در شده علامت این قرحه  
 و این مثل یک دوق مجع علامت جهت نزدیکی دل و زیاده شالان در محل خوردن  
 غذا و غلط بد بود و چیز در آب گذاردن آب و دو با این خلط خفیه بر نه بر آید و سرخ  
 و لاغری بدن و برگشتن ناهنها و پاشیدن مود اگر منفع غلبه در شکم قرار دارد  
 سرای دندان بهلول مسل بر ریغاید و اشتداد عطش و میل لطعام نباشد و اختلاف بطن  
 از جهت سقوط قوه و بر آمدن استخوان کلودر و تنه که در آخر سل خفیه بر نیاید دلیل آن  
 است که چهار روز مهلت زیاده بدید و اگر در آخر خون زیاده از مقدار آید دلیل  
 قریب موت بود و اگر در آخر این مرض ورم کوچیک شدن ممکن نیست علاج آنست که  
 پیش از آنکه ورم نماید بزرگ مایلین کشاید و چیز دفع اندک اندک خفیه بدارند  
 تا قوه از نو احسن کش جذب نماید و اطراف را بجا کند و بستن فایده دالیه و اگر از  
 قصد مانعی باشد جی مت نمایند و جهت پاک ساختن موشش این در فایده دارد  
 و تریه بعضی معالک صبر مغول آب را آن درم رب کوسن درم یک شربت به کوفته  
 آب خسته میل نمایند و اگر منوف بود این بلوغ و هند صفت آن خیار شنبه که از خوب  
 بودن آرد و ده ما شدند چیدم به خنک به معال مریز دانه بیدون آرد و ده چنان  
 عسل عنب سبب عسل سبستان سه عسل در یک کاسه آب کوشانند و در بالا بست  
 معال نه بکینه حل کرده اختیار نمایند و اگر نه به بسیار میوه شیرین خشنی مثل مثل  
 آن دفع نمایند و غذا کش که در رو پاک و حب الاس و ابی خفته باشند و اگر قوت  
 قوه را از آرد با قلی دالیه خفیه و سوس کنندم بار و خنک بادام و عسل اختیار نمایند  
 و اگر تنه بود در آب کش سرطان را چینه نمایند و اگر تنه ضعیف بود در آب کش  
 و عسل و حب تخم آبر و سبستان بخت شد و اختیار نمایند و جهت دفع نواز الیسا

بنیم کوفته و اگر سرفه در بجه تخم کاهو کوفته و اگر صنف غلبه کند کوفته مرغ و کوفته زردچوبه  
 فائده دارد و اگر طبع گرم بود شربت حب الاس و شیره قهوه و رب آب و غذا اسونین و  
 که در کوبیده و ماش موته و اگر پت ظاهر بود بهیچ چیز بهتر از شیر تریت اول شیر غروب  
 و شیر تبر و حار بیان خوردن بهتر بود با بصل و اگر غذا زیاد احتیاج مشغول گوشت طوطی و  
 جوان و حمام معتدل فائده دارد و شراب آمیزه بوق کاذب و بان و نیشک اندک فائده کف  
 اند و آب بان میل نمایند و از جماع و قیسه و دود و چیزهای گرم ملاحظه نمایند و صفت  
 که درین مرض فائده دارد منزه تخم خیار و منزه تخم خربزه از هر یک پنجم صنف و سه لوس از  
 هر یک چهار درم کینه و نشاسته از هر یک دو درم کل سه صنف چهار درم طباشیر و سه طلا  
 سوخته از هر یک دو درم قرص سازند هر یک مثقال و یکی میل نمایند و اگر خلط غلیظ صبر  
 از نشستن با سینه ظاهر شود و علی شربت زوفا و طلاء لطیف برسین و تخم کرمی و  
 و زراوند و کندر و زرشک برابر یکدیگر کوفته نموده بسوزند و در پاش سین دارند  
 دوم در سل که بغیر تب بود علامت اول غلبه نریج مشیم بر شمش ماهر با سرفه  
 علی شربت زوفا و این مطبوخ فائده دارد و اگر نریج غلبه نریج مثقال عذاب و سیب  
 هر یک سه صنف سه سوخته مثقال موز دانه سروان کرده بوشانند و بقیه صنف مثقال  
 تر یکسینه صد مثقال بوام آورند و بقیه روز میل نمایند و صبر که از آرد کند یا از  
 حلبه یک صنف و دو مثقال است و صبر و دینت با بصل و قند و روغن بادام شیرین میل نمایند  
 این لوق با از صلبه و مثقال کم کتان پنجم مثقال مغزین دانه سه مثقال شمش  
 مثقال صغیر و کتیره از هر یک دو مثقال نرم کفنه با بر که در و بوقه و مثقال بوشانند  
 باشند با سیت مثقال قند یا نبات لوق سازند و هر زمان اندک در دهان بکشند  
 غلیظ را نفع دارد و از بیرون ادویه بخف طلا سازند صبر و مثقال مرهم  
 یک مثقال جوز سر و سه مثقال سدر و سه درم بر و روغن زرد مار و روغن کتان  
 برسین که از زرد آب کزنب بصل بخون نیند و میل نمایند **صل** و در وقت

علی و زراوند و سیب



الجنبه در دهن و این در ریه و در غشاء و مستطین یعنی برده اندرون مر اضلاع را یا  
در حجاب حاضر علامت او پیک از جهت نزدیکی دل و در دماغ سوزش در زیر آفتاب  
در ریه و صلابت این غش و شکی نفس از جهت شوری و درم بخار نشی و در ریه  
از جنبه مشار و این چند نوع است اول ذات الجنبه از خون بود علامت او سوزش در ریه  
و ضیق نفس و سرخ آغچه مر آن نزد انجاری و درم علیج و فصد با بلیق و سوز او را  
که در ریه اول و فصد از ریه و درم پیش از تر کر فتن و فصد از فصد تلین طبیعت  
برین مطبوع بنفشه و برک که از زبان از هر یک سه مثقال صمغ سوس و خم صندل از هر یک دو  
مثقال عذاب و آن را بخار از هر یک سه مثقال سبستان که عده فلوس حینا رسیده  
درم کیر گشت شترده مثقال ادویه را خوشا نند و در آب آن شیر خشک و مغز فلوس  
حل نموده اختیار نمایند و این مطبوع فایده دارد از اجزیه عذاب سبستان سه مثقال  
و صمغ کیر سه مثقال بچون نند و یا پنجم بنفشه پرورده اختیار نمایند و آن کی روغن را  
و سوز او را آنست که چند روز این جلاب میل نمایند تا نیک شود و اگر سرفه خشک بود  
در چهارم پیکر کینه یا بزرگ یا میان و صمغ سوس که سوز از هر یک دو درم در مطبوع گذر  
از صافه نمایند و حقن لین نمایند و معطر حکم در فصول آورده که هر کس را طبع نرم بود  
ذات الجنبه و ذات الریه و مرصها و ملتبه شود و در ابتدا و شربت بنفشه و صمغ  
پیکر و آب شک جو پیش از فصد و اسهال منزه او را آنست که میل نمایند جهت آنکه از منور  
رود تا نیکد و موجب نفخ و بجز زاید در سینه و لوازح آن مسکون و بجز از استخراج فایده  
دارد و بعد از چهارم بدل شربت بنفشه و نیلوفر مزین باب جوز و آب سر مطلقا  
خورند و آنچه کس عطر می شود آب بنده و نه باشد و خرفه و آب خیار و شربت سبکی و جوی  
در میل نمایند تا مزوت شود جهت آنکه محذرا الفنج می شود و در سینه و در ریه و در ریه  
و سوز او را آنست که چند روز در کاسانی بلغم پیرن آید و نفخ که مثل مکعبه یا عمل و  
در سینه زود و این مطبوع فایده دارد عذاب سبستان عده پنجم بر سیا و شان

ذات الجنبه و ریه

صمغ

ن

مطبوع

سکند عطر

دو مثقال تخم خیزد و دو مثقال جو خشک کرده بیخ مثقال جو شانهند چنانچه مذکور شد بقدر  
 ششیدینز کرده شصت مثقال با ترنگینز بسازند و بخند روز اختیار نمایند اگر آنچیز  
 مر آن غلیظ بود و نبرجت سرون آید و پت بنفشه سیح نسوخته و دو مثقال تخم خیزد  
 مثقال درین مطبوخ اضافه نمایند و این لوق بدیندرب سوس و کپره و غن بادام  
 مشق و تخم بادایع و صحنه عربی از هر یک برابر گرفته و پنجه با عمل کف گرفته و این  
 در روغن بادام اضافه نمایند شربت مثقالی تا دو مثقال بشربت زونا یا شربت بنفشه  
 یا بخیل میل نمایند و اگر باقی یا شیره مخرب بادام و سل فایده دارد و موم روغن زرد  
 بادام و موم بسازند و بعد از آن چرب بریغ و مغز قلم کا و دو عاب تخم ابر و لک تخم  
 در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کمتر بود بدل روغن سوسن یا روغن زرد چوب سازند  
 قور بعد بدل تخم گمان درق نیلوفر و کل سفید و مندل سازند و اگر درد اندک بود در شانه  
 گرم نموده و در روغن گل اندک کریم بر مومنه الم گذارند و اگر سرفه تشویش یا در ترنگینز  
 سایر حبوب سعال در دمان گیرند و اما ششیدینز و عناب میل نمایند و موم طلایی و اما  
 ششیدینز و اگر اسهال شود شربت حب اللیس و اگر در پهلوی و در ماسه ظاهر گردد  
 چون دست برد گذارند تا جرات گشته نیک شمع و علیل را در حمام در آورند و  
 بمانند و آب سرد کمتر ریزند و اطراف باب کرم بمانند و در ابتدا حزنه و اما ششیدینز  
 در روغن بادام و بعد از آن کفم کشک کرده و جو کشک نموده با مرغ پنجه و ماش مشق  
 عذرا قور ترخوانند تا ماهر سفید که در آب قوی گرفته باشند و مسکه و قزنبان و دنی نان  
 خوردن فایده دارد و یا در دهنده است بر لقیح و بر آردن چمن از بلغم و لا طلو در  
 با اسفناخ در زرده تخم نیم پخت اگر حرارت قور نبود و میر از آرد کفم کرم  
 بسازند بر روغن بادام اختیار نمایند دوم ذرات الجبه که از صفرا و طحال و کبد  
 خلیدن و در دود صندل و سوزش و زردی را کچیز بر آرد و سرعت بنفش و سنگی و شکلی  
 نیت در هر دو در میان بدستور غیب علاج فصد و یا ابتدای از دولت که مجاز

و در کسیر و تخم  
 از آنچیز و تخم نیم کرده و جو  
 گذارند



کردن و بلین طبیعت بلین صفت مثل مطبوخ زودا و صفت نرم که از خلط و  
خار زو با بونه و الکلیل الملک از سر یک و متعلق است و یکی در باج از یک  
مقال و کشک جو و حبه و خارش کوفته از سر یک بمقال بدو آب  
نصفی باند و اگر کوبیده متعلق شتر خشت بپزیده متعلق یا بر تکیه بلین متعلق  
فلوس صفت متعلق حل کرده روغن بادام و مسال بار و غنچه و صفت متعلق اضافه نمودن  
کهار و نیک عمل نمایند و کینه حرارت بلعاب تخم آبرو تخم آبرو و آب بنده و آن  
نمایند و در پهلوی بار و غنچه و آب حبه العالم بماند و غذا عاش باغ و سر میگرد  
و صفت باغ بر و غنچه بادام و اگر سر بر غالب بود شسته و خاشاکش و بعد از آن که کس باغش  
و غذا مرغ در شور بای آن اگر و خفتم کوفته و اگر حبه که از حرکت صفت از حبه را گرم و از دود  
و طبع انقباض نمایند و نیک شوند بهر آنکه کس درین مرض مملکت است **در** ششم در ذات  
الجفت که از بلغم سعه علامت او در ذکر آن و نمایند آنچه از کلو آید و بیت اندک و نباشد و پیش  
و التهاب و این انواع بوجه علاج کوفته حاد و شسته زودا و این مطبوخ عناب و سیستان از  
هر یک سه عدد بر سیاه و شان دو درم و اخیر صفت **در** سر و بیست و نه عدد کرده و سی عدد  
و در متعلق کوفته متعلق شسته و چهار روز اختیار نمایند و هر روز از آن کفم بار و غنچه بادام  
کس بر سر عمل یا نماید آمخته نمایند و بعد از آن شور بامریع که در ذکر است و صفت و شش مانی  
و خفتم کوفته و شسته و شسته از آن را باقی سازند و در پهلوی بار و غنچه بادام و موم بهم آمخته  
نمایند و در حمام علیل را در آن در و بر موضع الم حبه صفت متعلق و خاکستر کینه به متعلق است  
صفت و زدن به مسال بجز بر مرغ که از صفت بار و غنچه کل گذاردن این صفت که از آن با بونه  
و الکلیل الملک بادیان نرم کوفته و پیخته بر روغن کل یا روغن یا سیمین بر موضع الم گذاردن و گذاردن  
غذا مرغ و دیتو و گوشت کبک بریان یا مطبوخ سازند **در** چهارم ذات الجفت که از شور آید  
علامت او شدت خیلدن و خشکی زبان و سواد و در بر بر آمدن چیز از زبان  
و لون آنی اید یا بل لبود و کبودت بوجه و کتاد اقل ریح و پیتر کشنده بود علامت

در جفت و بلغم

در ذات الجفت

در هر یک از معدن



اضافه الحجب

نفس و سر نه با فراط هر بیدار از کلونیاید و زوال عقل و بیقرار خواب و آ  
 رفتن چشم و سرخ آن و درگاه این اعراض جمع گردد اندک از دغلاهی یابند  
 علاج نفس با سلیق و اسهال و آب گرم و قن کشک خود و علاج نوبات الحجب در اول  
 و حیات گرم و سرسام نمایند و نکرذات الحجب و حجابات سینه پیش و عقب است و  
 کرانه دپ و در در دقتی نفس و سر نه و شش بیه علاج از فراغ نمایند و سر آن  
 شود که چیز را بد آید بیه زود ترا کرد و میرانده شود و چیز را سر بر نیاید و طبیعت  
 شکم یا مثانه مایور کهها که فضول را ببول صبر و روده مرید با سهال و ادرار در  
 نمایند تا سبب خلاص شود باذن الله تعالی **باب یازدهم در امراض**  
**دل و کباب و علامات و علاجات و آن مشتمل است بر چهار فصل** **فصل اول** در  
 سوزش قلب هرگاه سوز مزاج دل مستحکم گردد علاج آن مسکلت و این چند نوع است  
**اول** سوز کم غیر مستحکم سبب آن افراط عصب و کثرت و هم و بسیار توقف غذا  
 در حاتم گرم و هوای گرم و خوردن شربتها و داروهای گرم و تشنگی در هوا و گرم و ضیق نفس  
 و انداد سالک هویدل علامت اد عظم نبض و نفس و سر نه آن و بسیار را اندوه و  
 و سوزش و شدت غش ساکن شدن به هوا پیشتر از آب بجه و کاه برین و کاهی غیر  
 پت علاج نفس با سلیق اگر عانی نباشد و قوت و وقت منالیت اند شربت لیمو و  
 نارنج و شربت میب و صندل و شربت قوکه و دریاویب و آب و شربت انار و شربت  
 از طبیعت نرم بجه و اگر قبض و پس غالب به آب تمر بند و آب الون غار بر و شربت  
 لیکن بجه بکلا آئینه و اگر ضرورت تو بجه قرص کافور صحت آن طباشیر و منزه نیم  
 و تخم کاه و حزنه و کل سرخ و صندل سفید از هر یک مثقالی و نیم کافور ربع  
 مثقال نرم اسخته بر ب سبب قرصها سازند و هر روز بکمثال اختیار نمایند تا ب  
 سبب و اگر نفس نتوانند نمود و حجابات نمایند بر میان در شان و سهل صغیر و بند از  
 آب تمر بند و آلو بخارا و کلاب و شربت و صغیر سبب و امثال اینها اگر بپزد

و اگر تب بنوع مطبوع بطلید زرد یا سبونی مشهور و ایارج فوار و اگر ضعیف بود  
و مجال سهل نداشتند باشند حفته نرم و شربت آب تمر و زردی بنوع بنفشه و سبونی  
فرو آب بند و نه فائده دارد و اگر تب باشد لبن اتن و شیر گاو و شیر بز و  
همه که روغن آن گرفته باشند در رو طباشیر باشد سوختنی که دل را قوت دهد و در آن  
که سار و کینه خشک درم طباشیر و کل سرخ از هر یک دو درم کافور و صندل و  
گرفته آب اسفند و بنمایند یا شربت لیمو یا بیدریغ کافور و آب انار است اندک بطن  
سوخت فائده دارد و کل سرخ طباشیر از هر یک دو معال که خشک شقیال بدم و  
تا سخته و کبریا از هر یک نیم معال کافور ربع معال گرفته بقرق بیدریغ کافور و انار  
شربت صندل نیم معال اختیار نمایند در موضع خوش بپوشد و اگر در دربرک بپوشد  
و آب پاشیده باشند منزل سازند و بر سینه صندل و کلاب سوده و آب انار  
کافور اندک و آرد جو کز از درم و روغن از روغن کل و روغن بادام و موم که با  
آب حوضه و آب حیار و کلاب و صندل و کافور آمیخته در سینه مالند و بر این  
بصندل و کلاب و عرق بیدریغ آلوده پوشانند و با سنان از روغن خوش و آب  
اسفند با کل از روغن و طباشیر در وقت خواب میل نمایند و اگر حرارت قوی شود و  
بیم آن بود که درم و سوره پیدا شود محتاج می شود کز مسکن ایون یک و نیم  
ربع درم کافور و جو خشک و زعفران از هر یک دو جو نرم نموده بر سب یا  
شربت صندل اختیار نمایند و اگر تب بجه غذا کشک و و مانش متوجه و کرد  
بآب انار و حوضه و لیمو و اگر تب بجه غذا مرغ که باب انار و حوضه و لیمو  
سخته در آب آن اگر او نخود و اسفناخ و کرد و اگر معده ضعیف بجه فائده  
و کبابه یا پوست التریج در آتش که از گوشت بز خاله و مرغ و کباب و سینه خاله  
امحوت نمایند و انار و آس و لیمو میل نمایند و نان لکلاب و شربت صندل و  
فواکه فائده دارد و اگر مرض ضعیف می شود بپوشانند و آب شیر کرم در آن



در آن بازو عن مسکه یا روغن بادام یا الوند و اجتناب از سیدار و ابر  
و قند و لب و جاع و غم و هم و جمیع آنچه موجب حراره گردد ملاحظه نمایند  
دوم در سوء مزاج سرد که عارض می شود و در دل علامت او صغیر نفس  
و بطول او و صفت نفس و سید لر و سردی بدن و قلت عطش و کثرت  
علامت است و قی شیخ عیاض علاج شربت میوه که در وقت شک و قنفل و کباب  
و سیل و قنفل و خوشابند با شند و سینه بر روغن نار دین و روغن بابونه و کل  
چرب سازند و در اول المسک و کوارش مصطکی و مغز یا قوی که مایل بکرم  
باشد با این بخون لفتی که با از یک سکه مثقال بر و سیل از هر یک در مثقال  
قنفل و در هم هم را کوفته بشربت فواکه یا عسل یا زنده شربت مثقال در  
العل برین موجب از نعل دو جزو کلاب یکجز و شراب مندر کلاب هم  
را حوت نذ آبش نرم و این را دو سه قنفل و سیل و عود از هر یک  
در عنفران نیم مثقال نرم کوفته در سه گمان بسته و در دهن و گذارند و در روز  
که میل نمایند سه مثقال نارس مثقال شاد و این فواید بر سینه گذارند و سیل و  
اویل و سعد و در حین و قنفل و شراب و آب میوه آب آبر نرم غوره گذارند  
و سوم روغن بر سینه مالند و غذا بخور آب بگوشت کبک و مرغ و گوشت و عصاره  
در در حین و زیره و زعفران با شد و حلوا و علی مزه و زرد و تخم و قلیه  
ما ادویه کرم و از طعم سرد و آب ملاحظه نمایند **سوم** سوء مزاج که از  
در دل سوء علامت او لا غرر بدن و یخ ابر و صلابت بطن و سرفه خشک  
اگر آب بود آب کنگ جز ما روغن بادام که در وقت باشد و آب کم آبر و  
آبغون و عرق کاه و زبان و قند و تخم ریحان شربت نمایند و قلیه کرد و سیفایان  
می نمایند و سینه را بموم روغن که در وقت آب آبر و الوند و اگر بخت بخورد  
بز فایده دارد و صحران از آن کندم و روغن بادام و قند سازند و در آب نزن

پایه

نمونه

در آینه و علاج سبب دق نماید **فصل** سو مزاج رطب که غلبه  
در دل علامت اولین بنفش و اختلال او و سرعت انقباضات با سرعت زوال  
علاج تبدیل غذا و شربت مسکن علی و شربت تار و دینه اگر در میان آب بسیار  
بیشتر و استرخان بک آب و فیروزه صبر و حمام نموده دارد و کپک گرفته بشود  
اختیار نمایند و غذا بخورند و آب که شست بریان سازند **دوم** در او ریه که  
در دل و بر دماغ او درم و مور و درم صغائر در نفس دل قانک در حال صحت  
دل بجهت شرف خود احتمال این درم نداده و درم سر و صلب در نفوذ است که  
جوهر دل واقع شود و یک روز مجال ندهد اما در مرکز در علاقه و غلاف و شعله  
سهلت مرد و همچنان که جالینوس گفته اما علامت صغائر و درم و آن که در ابتدا  
اختلال عجیب در بنفش بعد دانه در بدن خصوصاً در نواح مسینه و خفا  
ثقل و غلبه در نواح صدر و غش متواتر و سرد اطراف پس از آن موت علامت درم  
غش متواتر و سقوط قوت موت فی علاج درم حار و صندل و فلفل و  
که خفقان عظیم و التهاب شدید ظاهر گردد که با سلیق کشن و دینه را برف و  
صغائر آب کشن سرد سازند و صغائر آب برف و دینه در کشن و  
نماید دارد و دیگر اگر سده در دل شود علامت اختلاف بنفش و صفه و غلبه علامت  
نماید نمایند از دقت لب دیگر تغرق القال بمنزله جبریت خصوصاً در جانب چپ  
هلاک میانه و اگر حرارت در بویاقه یک روز یا دو روز هلاک میسازد  
سیم در خفقان لغت طیندن دل و اسهال و علامت و علاجات آن است که در  
اول خفقان که از سوء مزاج کرم بر ماده در دل سوء علاج آنست که مسکن  
سود و زهر برکت و کلاب و صندل در سیر اینها مالیده پودن و در سینه  
بکلاب و عرق میسکه سوده یا مانند مالند و در عروق و درین صفت درم و کلاب  
شغال کشن خشک درم طباشیر و کپک یا زهر یک نیم درم کاغذ صاف و اجزای این

خفقان کرم

لوف



رض و انفع خفقان

کوفته بسوزد و بدو بخور و غنیز آنرا گرفته باشند آینه اختیار نمایند در شربت پخته و مندان آنرا  
 دانه و غنیز که در زبان و غنیز بید شک و منقذ یکدم روید با آب سرد صند زدن  
 جگر از مندان کلاب و آب کشیز و آب سیب در پیش سین دارند و این ترش است خفقان  
 حرارت باشد و تیره دارد و بد و کهر با و مروارید ناسفته و برک کا و ز با و  
 و مندان سفید از هر یک مثقالی قند هفت مثقالی ای که کوفته قرصا سازند شربت  
 با آب سرد میل نمایند و شربت لیمو کلاب آینه تا جوvent آنرا بر طرف سار و اختیار  
 نمایند و اگر قوت ضعیف بود و لبیک شرب و اغذیه سرد و حرارت غنیز زان  
 دانه با غذا و شربت کبابه و قند نعل و قند نرم نموده آینه نمایند دیگر خفقان  
 سرد شربت میوه از طوبیت میوه علاج خفقان که از بلغم بود دیگر خفقان از  
 ساقه بر ماده میوه کچنار سرد و تر علاج نمایند **دوم** در خفقان که از امتلا  
 قند بود علامت او حرارت و التهاب و ثقل در نواحی سین و دل و غنیز نبض  
 و دفع از جماع علاج فصد قیال یا سلیق و حمامت جالینوس حکم گفته که شخصی را خفقان  
 سال زحمت مرد را در علاج بقصد نموده سال بیایی از خفقان زایل شود در  
 سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد در دیگر معادرت نکرد و شربت  
 و مندان و شربت لیمو و نارنج و آب انارین و آب ترهند و آلوئی بخار در شربت  
 سینه و شربت بنفشه بلعاب بحم **آمر** سیم در خفقان که از ماده صغرا شود  
 و این کم واقع میشود علامت او اندوه و یخا بر و تشنگی علاج فصد نمایند و اگر  
 بردارند در احوال صغرا بمطبوخ بلبل و شربت بنفشه و شربت لیمو و آب ترهند  
 انارین و غنیز مرغ متق سماق و آب خوره و زردک و آب لیمو و نارنج **صدادم**  
 خفقان که از بلغم بود و شربت از طوبیت مایه که در غنیز و دل بسته شد و شربت  
 تشنگی و لیمو بنفشه و حالت سینه تشنه و خفیف در محل حرکت دایم سینه  
 او که کوئیا دل او در میان است علاج کباب و آب و صب صبر یا بدین و غنیز

خفقان و سرب

خفقان صغرا و من

خفقان لیمو

حب سهل

نیم مثقال تربید درم مقل ربع درم شک و زعفران از هر یک زود و خوردند  
 ربع درم شک بندی نیم دانگ این یک نوبت چنانکه مثل نمایند و اگر با سارین  
 تو اند که فرمایند تخم ترب و تخم مشیت و تخم سوسن بخورند از آن  
 مثقال یک سکنجبین حل کرده تیر گرم میل نمایند و بعد از آن بی سوزش شوند و  
 و در ایام مشک و خوش دارد و در تریاکی کبریا شربت سیب فائده دال و این قرص را  
 پوست اترج و مصطکی و کبابه و عود و دارچین و قرض و سنبل و جوز بود و آمله از هر  
 یک مثقال شک دانگی نیم کوفته همه را قرص سازند و هر روز مقدار یک مثقال بمی  
 یا شربت فواکه و غیره و عود بوی نمایند و سپهری که بجلاب شک و فصل آغشته باشد  
 با شند بپوشند و غذا نخورد آب و مطبوعات و کباب مرغ و گوشت و صافی و گوشت  
 و ماء اللحم بقرنفل و دارچین میل نمایند و ایازیر مثل زیره و بادیان ردل و کروی  
 طعام اندازند **بمخمس** صفائیکه از خلط سودا اثر در کبها ردل شود و علامت  
 طبعیدن دل هر زمان و غم و ترس و فکر فاسد و صلابت بنفص و حالت قریب کاف  
 علاج اگر خون بود اثر غالب بود و اگر سودا و بلغم غالب بود مسهل سودا  
 موجب ترید اقیون فارایون اسطوخودوس هلیله کالی از هر یک مثقالی ایام  
 مثقال عود بند نیم مثقال نیم کوفته حب سازند شربت در درم بود و اگر  
 را تولد او از صغیر بود کمال بدین دوا نمایند تربید و انیسون و سنا و می و شارب  
 از هر یک جزء هلیله زود جزء نیم صبر و جزء لاجورد و مشول ثلث جزء و کل  
 ثلث جزء کوفته بآب میسب سازند شربت در مثقال بود اگر خفقان از  
 نفس سودا سوخته بود ایهال بطلون اقیون نمایند و بآب اقیون و کمال  
 کبابه و ایام لوغافیا فائده دال و اگر قوت ضعیف بود آب حبیبه یا شربت سیب  
 اقیون و شربت سیب و فصل جهت خفقان که از ضعف دل بود یا از  
 سد شک و کاف و بیا فائده دال و زرباد و برک کاف و بیا و در  
 عطر این هر یک مثقالی نیم کوفته بمثلت یا شرب یا شربت فواکه در

خفقان سودا



نهم **علاج** هر باری که شغال در ابتدا و وسط و آخر ماه استیاری نمایند و محکم که آب  
شیرین در آنست باشد فائده دارد و غذا که شست مرغ و طیور و امشابه اینها و عسل  
و گلاب مناسب است **دشتم** در خفقان که از غذا که حس دل از او می ریزد  
و غایتش که در درخت دل یا در خر و ق از کیفیت باره و طاره و پشته این احوال  
که از شعله تا نثر انفالات بخورد از غضب مایه یا خر و عنبره و اق که در خر  
این علاج توییت دل با دیه قلبیه از مفرغ یا قوی و عنبره و مقدار نیم معال است  
گفته باشند به فوکه یا میوه غایب و چند دانه قرنفل نرم نموده یا پست معال شکر  
بر آنها را اختیار نمایند و صندل و عنبره و گلاب و صندل و صندل که کشته و عود و عسل  
باشد در دغا نمایند و خفقان که از بخارات کرم و سرد بود علاج آن نمایند **یستم**  
در خفقان که از بسیار خون بفسد دفع شد یا لبس مخالف که در خردن و  
شامیرین موجب می گزیند **علاج** اکس فون محمد یا فزیه مثل ماوالیه در زردی  
اندر شکست که بوق بید مشک و عرق گاو زبان و گلاب آبخسته باشد دیگر خفقان  
بست خلط بدنه در موده نوبه میشود **علاج** نغته بقیه و اهل داند گشت که خفقان  
بب تبوع یعنی صوابی که قرنفره در عقب مرض میشود **علاج** شربت نارنج و  
شک بو که در وقت باشد موزارده درم و اگر تند خواهد بود آن آب انار که با دانه  
کهنه با شند قش سازند و خرفه کتان بعد از و کافور آمیخته بر عینه بزنند  
و خفقان عشت که ریه میباشد علامت آنست که هکاذرا عارض شود و نیز بسیار  
بست در شش **علاج** ربو یا توییت دل **هشتم** در خفقان که بخت رکت روده شش  
و ریه و حیات متولد شده علامت او که در گان در فته در در سر موده **علاج** شکر  
و اخراج با رویه او توییت بدنه مذکور شده دیگر خفقان بجهت در دقنج که با در اط  
بر عود **علاج** تسکین در دقنج دل دیگر خفقان بجهت لیسوع که محم باشد **علاج** از راه

سبب و آنچه در علاج هرگز نده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و نوشته دل  
ضمیمه آن غش است که جمیع بدن میشود چنانچه در حکایت و بحرانها از جهت توجیه شود که بد  
رشد علاج پت نمایند چهارم در غش یعنی معطل شدن قوت حس و حرکت  
بواسطه ضعف دل و سبب آن چیز بود که در دل میسر چنانچه در پناه قوت و از  
بهرام زینبنا که از خوردن ریه و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اصفای رحم بایرون  
جهت غم و حزن و از لذت مغرط مثل لذت جماع و از جهت وجع معده که وجع  
کوین میشود علامت این غش سردی اطراف و ضعف نفس و ضعف نبض در درون  
حکیم گفته که هر کس را غش بسیار شود و سبب ظاهر نباشد یعنی از اهر حق علاج در  
نوبت آب سرد بر ورپاشند و بوی خوش از صندل و کلاب و غیره خشک و  
پنبه دارند و طعام لطیف که در دوزخ آن باشد و دواء المشک و منقح یا قوی و  
فرا که آب صیب و مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آنرا  
و بعلل آن مشغول شوند و بدانند غش صعب علاج آن مشکل گفته اند و علامه  
صعب است که چشم نتواند کشود و اگر زنیک در صحنه این غش سبب آن از  
یعنی گوشه دل میشود سبب تبها و امراض حاد که در پیانده شده علامه  
در نوبت سینه و ریه ثقلی و حالت سببه غش معلوم نماید و در در چشم او تب  
بر در ریت چشم و رم ظاهر باشد علاج ترک ریاضت و طلا بر سینه از کلاب و صف  
دیگر ضغط در دل یعنی شوره شده همی بخیه در سر معده ظاهر میشود علامت از  
لباب از زبان و احساس آنکه دل شوره میشود یعنی غش عموماً اندک علامه  
منطقه سودا و تقویت دل و خوردن تریاق دیگر نوشته قلب این علت است که مراد را  
کوئید دل او متوشتر میکرد و سبب غش میشود حادث می گردد که را که کمال صفا  
در از نوده در لطوبات بسیار دفع شده دیگر نقصان دل این مرض است که اصفا



الکیم که کویا دل او از سینه بقذف پیرون می آید و از خواص دلایل این آنکه برگاه  
 منزع کیم درنگ علیل تغیر میکند بحیثی که مودر علاج فصد با سلیق و سعه بدن و اصلاح  
 غذا دیگر اصولی بر طبقه بدل این علت و قیاس که ظاهر میگردد صاحب احتیاج میکند که دل  
 او در البت علاج زیاضت و استخراج و طلا و کرم برسد که از انداز سنبل و کل سنفه  
 و غیزان آب با باده خوبیه و عصبانیه که در دیگر ضرب دل و این علت که صاحب او کمال سیر  
 کمال او کشیده میشود نیز و سبب این خلطیست که در معالین جگر حاصل شده و در دل حسی  
 و انکالم مراد مثل کسی که غشی کرده باشد و مراد است این مرض منتهی در استخراج خلط  
 و غلظت الطیف و مراد است الجلاب و عرق بید مشک و شربت صندل **باب دوم**  
 در امراضی که عارض میشود در مری و مشتمل است بر صهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج  
 در این چند نوع است **نوع اول** که از کرم مر ربه علامت او عطش و اندوه و نفخ خوردن  
 آب کسه علاج شیره خرفه و شربت خشخاش و عاب اسفول و کاسخ آب حبه  
 صوفیه میل نمایند جهت آنکه مر ربه و رادویه نفخ آید و در میان کتفها صندل الجلاب  
 سوده و آب صوفیه العالم و آب گاه و آب کسین که از رادویه و روم در سینه مالند  
 و غذا شورایی مرغ بسماق و آب عوزه سازند **دوم** در سوء مزاج که از مر ربه  
 در شوه علامت او عدم تشنگی و کثرت آب دکان و عاب و سایر رطوبت و در علاج  
 سینه سده از رطوبت و خوردن کله قند که در مصلکی و اینون بوم و بلبله پرورده و این  
 فاییدن مصلکی و قنفل و کونشت و صافیر و کبک بریان کرده با کاهامه و زیره و گرداد  
 و غیره **سوم** مزاج بار در مر ربه علامت او قلت عطش و نفخ خوردن آب گرم علاج  
 آب عمل و ثلث و این که در مصلکی و اینون چوبش نینده باشند و غذا خود آب  
 در سینه و کونشت کبوتر چهارم مزاج که از رادویه و روم در سینه مالند و در علاج  
 بولست ثقل علاج شربت بنفشه و نیلوفر بلعاب تخم آبر و اسفول و خوردن شیر نار بختند

امراض سوء مزاج

امراض مر

و شور بای چرب مرغ وزده تخم مرغ نیم پخت و عوم روغن در مایه شانه و سینه مالیدن  
چرب بر لطف مرغ و مسکه و صریر که از آرد کنندم بر پیش بادهام بچسته باشند مثل غایت  
در این امر مراد این دو نوع است **نوع اول** ورم که از کرم بود علامت او در زخم  
در میان کتفها و اندوه و تب و تشنگی و بدستوار صریر و بزبون و هرگاه سر کنند  
تشنه باید علاج و صد اکل و سیه خفته و رب شاه توت که در واری کالنه حل  
باشند و در میان کتفها صندل و کلاب و اگر ورم دیر تحلیل باید مغز فوس حل کرده باشد  
و در میان کتفها صندل و کلاب و اندک روغن بوقت بادهام آینه میل نمایند و در  
شانه کتفها آرد جو و کل سون و خطم که در واندک روغن باشد گذارند و اگر سر و  
شیر روغن بادهام جوع جوعه مانده دارد و صریر از آرد کنند و نشاسته و روغن باد  
دقت سازند از اشیا و صریر از نمایند **ورم دوم** سرد که در مرز بود علامت او در  
و عطش و تشنگی و بدستوار صریر و بزبون علاج آب حل و شربت بوقت و چرب کرد  
کتفها بر روغن زیت و علاج آب حل و شربت بوقت و با بون و بخود آب که در واندک  
بعد در زیر و کرمها **نوع دوم** در تفرق الفصال که حادث میشود مری و این دو نوع است  
**نوع اول** که از املاء و بود علامت او بقی خون بر آید بعد از گذشت طعام  
و احتیاج دیگر این است که حادث گردد در علامت او تقدم جراحت در و  
جراحت یا تا کل از خطا تیز شود علامت او کز مری شدید در موضع تفرق علامت  
عبر و زیت است و کل این نرم نرم کرده بر دپاشند و آب تخم زردغذ از زرد  
نیم پخت و علاج نفث الدم نمایند **نوع دوم** تفرق الفصال که از غرض یا سقوط اشود  
نفث الدم باید که در **نوع اول** چهارم در مراضی که عارض میشود در مری و این الفصال  
بیش بهم شورده شدن مرصه بچنه در علاج و انتق علامت او در مری و صریر  
کل و در ورم علاج و این است دیگر عسر البلع و سوس و عسر البلع و سوس



اگر آنکه چیزی بد بجلو رود و نتواند فرو برید و اگر فرو برید و در بر نبرد و اگر از حرارت  
 بعضی آنها به نفع دار و اگر از آن به درد بود نفع ندارد و اگر از رطوبت بود کثرت  
 آب در آن علاج بتبدیل مزاج نجب ایلیج و غفره یا کاه و حل و قهقه و در زمانه  
 کثیف موم و غفره و ملا گذارند دیگر صراحت در مری سبب ادویه کش و از برام و  
 اطراف کرم موده و غیره که ملا گذارند و در وقت که چیزی فرو بر در از ملا و مثل آن علاج از کثرت  
 و صفت غریب و در غنیمت بادام لوتی سازند و هر زمان در دمان میگفته باشد و مرهم ایض  
 که از زردی تخم مرغ و سفیده و خاص خسته اند نهند **سین** در اراض موده و مثل  
 است بر سبب یک فصل **اول** در سوء مزاج کرم در موده و سبب و علامات و  
 علاقه آن و این گیند نوعت **فصل** **اول** سوء مزاج کرم در موده که هیچ یک از اظلام است  
 نمیشد علامت آن صفا و دهانی و حرارت و اندوه و خشکی در دمان و سیس شدن  
 لبت در موده علاج شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب عوزه و آب انار و اگر از حرارت  
 تو به قرص کافور بر آب انار بر سر دل کرده باشند دهند صفت قرص کافور و این صفت  
 ایض نفع کرد و موزجیم خیار و تخم خرفه از هر یک یک مثقال کل سه چهار مثقال کافور ربع مثقال  
 رگ کل رفته از هر یک یک مثقال کوفته آب آب قرص سازند هر یک مقدار معادله  
 یک پودر کافور و یکی روز دیگر آب غفره و یکی دیگر آب تیره و آب ریوان روز دیگر  
 نمایند برین ترتیب کرم موده و پت و تشکی را ساکن میارند و موده را بحدل و کل سه  
 و آب کشند و با آب مسکه و اگر ضرورت شود اندک کافور و تر است که در آب غفره  
 و لیمو و آب انار کرده باشند و گوشت بزغاله و بز در شور یا بر آن اگر لک کشند و  
 آب و مرده و خیار فایده دارد **فصل** **دوم** سوء مزاج بار موده علامت و صفت و  
 ایض و در کثرت طعم از موده و لاغری بدن و نفخ و فراغ و نفخ بخوردن چیزها  
 نرم علاج که گفته که در دیادیان روید **فصل** **سوم** کجین علی و قرص در

در این کتاب

و در صورت

صفت آن مصطکی کل سفع از هر یک در مثقال کبریا و بودید خنک و سرد از هر یک  
مثقال و نقل مثقال و نیم نرم کوفته قرص سازند و قرار در سر و یکی را عیسای یا خنک  
از خنک نمایند و جوارش کونی و جوارش عود و عنبر فایده دارد و اگر در سر و جوارش  
بسیار گشته بر مایه کبریا و در سر میل نمایند و در دواء الحشک نامیده و اطراف لعل  
شترابی مرغ و جوار آب و گوشت کبک و عصاره و این غذا موده را قوت می دهد  
و گوشت مرغ فربه یا گوشت کوه خنک و آن در آب آن خنک نیم کوفته و در آن صندل  
و نقل و صندل و لعل و کبریا و خنک و زیره و سیر و سبیل و قهوه و عود و در آن  
و صندل و شکر از هر یک در مثقال و عنبر آن در سر نرم کوفته و آب آن  
طلاسازند و بر موده روغن مصطکی و سوسن مالند **سیوم** در سوزن کرم  
که از ماده صغیر و علامت از تلخی دهان و سوزن آمدن صغیر و از روق بود  
نمک بعد از خوردن طعام و تشنگی و عینان و در شکر ریان و زرد را و علاج  
بشریت بکچینه و آب که بعد از قمر شربت لیمو و آب انارین و آب عود و  
مسب و کمال بطریق سبیل زرد یا بطریق افیمون یا تمر بند و الی و بخار در  
ماده در رحم موده قرار گرفته علامت از آنست که دل بهم بر آمدن در ایم باشد  
فیقرا و دهن چتر بکرت و الی و تنگ گشته که از خواهر موده را از اخلاط که  
که در رحم موده را از اخلاط کرم که در رحم یک سازند و افشاید و سرد و صفا  
و کل سفع سه مثقال بیک گار آب بپوشانند و آب آن بنفشه و سیر و سبیل  
صبر در وصل کرده و بند و اگر از جهت حرارت جگر موده را موده علامت  
غشایی ساکن شود ساعتی پس از آن عود کند علاج ضد و کمال بقاء صبر و  
مسبیل یا بجز صبر که در موده مشور باشد یا آب انار سینه معصور و تقویه موده  
و کل سفع که آب لیمو حنه باشند نمایند و غذا مرغ تنقی آب عود و آب لیمو

در صورت



و کثرت معده یک کجی سوز جلالت کند که در آرد ساق و طباشیر در یوز جهت قوت  
 جگر از اخته باشند اختیار نمایند چهارم در سوز مزاج که از مزاج بلغم شود  
 علامت از غشیان و در بطعام بضم شدن و آب رفتن دهان و کثرت ترش آب  
 علاج شربت ماء الاصول و کجی علی و آب لایان و کرفش و بعد از آن قی  
 آب شربت و کجی علی و اسهال با یارح فیترا و جب بلغم صفت آن تر باشد  
 سیم معال مجوده و انکی عاریتون نیم درم زنجبیل و انکی آب بلسم و عود ملان  
 و در ارجیف و زعفران و سنبل و قزقل از هر یک نیم دانگ آب کرفش و غوره  
 اختیار نمایند و ترید ابيض ده درم و زنجبیل پنجم درم قند یا نوره درم شربت سه درم بود  
 و ابله مرید و بصر و در دشتیت بودند و بکلفند که از یادمان و در مصلحت  
 باشد قوت دهند و اصلاح معده همچون کوفت و جوارش عمو و غوره و چون سوز جلالت  
 اسهال بود نمایند و خائیدن مصلحتی فائده دارد و سوز فنج داره و کل سبغ و درم فلفل  
 زیره و تخم سمبک از هر یک پنجم درم کوفت شربت سیم درم مادر بود و غذا عصاره  
 کمره و کوفت مرغ و کبوتر و شربت جهت قوه معده فائده دارد پنجم سوز مزاج معده  
 که از مزاج سودا بود علامت اولیای رطل بطعام با دجو صنف بضم و کثرت نفخ و سوزش  
 معده و ترش در دهان و سیرین آمدن سودا احیاناً ترش و غلظت سیر علاج معده از سودا  
 آب شربت و شربت شربت سکنجیه و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ انیمون و زنجبیل و یا  
 آب انیمون و مداومت حمام و غذا خف آب و کوفت مرغ یا آب ساق و آب انار و اگر او خورنم  
 کوفت سازند **در اول درم معده** و این چند نوع است اول درم دوز معده کنا  
 و دلفویانی در معده و ضهور درم و سوز زبان و شربت و شربت عطش و سوسپ شربت و سوز  
 با در دوز معده علاج فند و آن انار سینه و از طبیعت فلفل بود که در شفا و دشقان سیم کاسه  
 کوفت معال تمیز در معال کل سبغ و درم کثرت نند در آب مغز فلفل و صفت معال و شربت  
 و از ده معال حل کرده میل نمایند و در ص طباشیر آب عذره و اگر درم و در دشتن باید باشد

حب شربت بلغم

سوز مزاج معده

کوفت علامت از شربت حرارت دانه در معده

مؤثر د کرد و غذا سازند و صلاب و آب بارین د آب اتوی میل نمایند و بر معده مؤثر  
التهاب و آرد جو آب لب الحبل گذارند و غذا از الحبل الملک و بالونه و کل  
و غیره کوفته بکلاب بر معده نهند و اگر شکمی بود و غالب بود آنرا بر معده و اگر  
نرم سازند و جایز نیست در درم معده سهل و متی قوی و آب ترش تر از آب ترش  
و رب آبر و رب انار اگر طبع نرم بوده شربت لیمو و رب درم مصطکی و یکدرم معده  
و در درم کوفته بکلاب یا بکلاب چهار روز اختیار نمایند درم معده و انانیده دارد درم  
در درم معده صغیر اثر علامت او پیشتر داند داده و تشنگی و کوب و درد علاج معده داند  
لغز بر دارند و اگر حال صغیر است شربت و صغیر بکلاب و کلاب و زرد و عرق پند  
کا و زیناب فائده دارد در درم بلخ معده که در معده بعد علامت ادیت نرم  
کشت آب دمان و سقوط شربت و دفع در معده بیز صلابت علی آفت که در اول دل  
عرق بادیان و کلاب آب بکرفش و روغن بادام در درم بایک معاله از عرقها میل نمایند و عرق  
فاروق و تریاق اربعه فائده دارد بکلاب و ماء الاصول اختیار و روغن کل و روغن  
در معده مالتنضی و صغیر دفع در درم معده مصطکی و در درم الحبل الملک و در درم صغیر  
صلبه و بالونه و شکم گمان از این یک بخورم بوقت غلبه از این یک شش در درم  
چهار درم زعفران سه درم مفل و کتیر و کندر و انستین از این یک و در درم  
و مغز قلم کا و از این یک شده مثقال موم بوقت مثقال صغیر از عرقان بکلاب حل  
و چرب مرغ و مغز قلم کا و موم روغن کوسن بار و عرق کل آمیخته و باقی از درم  
مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بر روغن سنبلی و باقی  
چرب سازند و اگر در درم قلمس نیاید اصل برفی بوقت که در درم شوری یا شوری  
نمایند و غذا اگر نت نباشد شوری مرغ که در روغن روغن و بدل آب و عمل  
سلمان این چهارم در درم صلب سودا اثر معده علامت او صلابت و قرا تا اسهال  
شکی در چشم علاج شربت از ماء الاصول بادیان و تخم کرفش و انستون از این یک

عرق کافور



[illegible]

شعبه



علامت از ضعف قوه دلاغزیدن و احساس سردی در سر و سروده و غش و  
در حالت که عارض میشود و این حال مسافر را که در سرما و کف باشد علامت  
در حال غش آب سرد بر دراز باشد و بویها و خوش مثل عود و عنبر و کلاب و صندل  
در پیش بینی و از نزد این دارو بر سروده گذارند کل سبع بهشت میقال است  
مثقال مصطکی و عود از هر یک دو مثقال بقراب یا کلاب طلا سازند و غذا  
سبع الهیسم مثل نمایند **دوم** جمع یعنی که از بلغم سقوه و ناسد سازد و مزاج  
معه را علامت از آنکه اعصاب همه کرسه و غش و ثقل معده و علاج استوار نام  
و تخمیر معده و این قسم خالی از اشکالی نبوده زیرا که با متغایع حالت بود و بکرمکی  
القاء و غش مانع استغرای خوردن **سیم** از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید  
در جمیع بدن میباشد علامت از تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوه و غش در وقت  
الکلی علاج در حال غش معلوم است و بعد از آن غذا ناسد مثل آب کبک و آب زیتون  
بجو و نارنج و دیواج و غوره که سینه خنک کرده باشند **چهارم** در تشنگی طبیعت  
یعنی در زیادتر از زور طعام بر ماکولات بود چنان که از طبع کلاب و آب زیتون  
نوع است **اول** که از خلط حامض که در سر معده بود علامت از حشا و حامض و  
تکلیف عطش و سستی آنچه از طعام سل نمایند یعنی بر آید و بعد از آن سل طعام غالب  
در علیع غش معده بایا به فیتر ایا بجی صبر صید کرت و غذا مرغ و تره و شور یا حب  
نم از روی باشد و کسنت کبک و لط و بنجون کون و اگر کین بود قوی **دوم** بود  
کلی که از سودا سر معده از سبز بود علامت از کزیدن شدید در سر معده و یا کثرت  
قوزن کثرت بر از علیع فصد ماسیق با اسیم بعد از آن که سال سودا بمطبوخ انجون  
و ماء الاصول و معجون ایتون و محج بر سبز گذارند و بنزد و این ضامم بر سر معده  
گذارند و این غذا را بر معده گذارند و در مجنوبه صفت مثقال و بر ساد و آن محض  
نم کوفته کلاب گذارند و کثرت نیز غاله و بره و مرغ و تره که در شتو بار آن دارو

جمع کلی

در خفا و مخفی بود **جمع** که از استخوان لب یا اگر سنگی طول یا پست باشد  
صافه تافته را میگویند علامت اول از غری بدن و منفق قوت و تشنگی علاج غذا قوی  
و یا کج که گوشت کوفته آب غوره و سماق و شربته لیمو و شربته فواکه و آب نارنگ  
و دیگر از حرارت مغز که در معده بود **جمع** کلی شود علامت اول تشنگی و تلخی دهان علاج  
رشته قاضی مثل ریس آب و سب در غوره و آنرا قلی خیار و زرد خرمخسار  
پخت و خماده بگل آنرا و کل سرخ و صندل و جوارش سحر جل و المیزل و لقیه  
معه بقیه در روغن در معده مانند مثل روغن مصطکی **جمع** در و خم  
ن و دوشهوت و خم میل اطعمه ریه مثل شکر و کل و آنکشت و کج و خندراج  
و غیره و اکثر این علت زبان حامله را در ابتدا حمل میشود و این دو نوع است  
**جمع** اول که از خلط بلغم که در سر معده بود علاج قریح شربت و خم ترب و سرخ سوسن  
شربت مشکینه و اگر قوی تر خواهد بود جوزانی اصفه نمایند و بعد از آنی این در امیل  
نمایند شربت طوط بکیده و سیاه و آنرا از هر یک سه معال نرم کوفته بگل  
ادویه ب زنده شربت معالی اختیار نمایند و اسهال کج صبر و حب افادیه نمایند  
تا قله صفار و کبار و نیز باز از هر یک جزو کنند مقدار سه تا کوفته مقدار معال  
جوز و بعد از آن مشکث و ماء العسل و خم کرفش و بادام با عسل و خاشاک  
مصطکی پیش از طعام و بعد از طعام فائده دارد و معده را شربت آب  
و میوه نیا که معده بود قوت دهند و غذا مرغ و خنجر آب بدار چینه یا شیره میل  
و لیمو شوره و کشتن و غیره عمل نمایند و سنا دار آفت که در علاج این معده  
نمایند جهت آنکه خوردن این اشیاء مزاج تمام بدن را فاسد میزند و میخورد  
میخورد دوم ف دوشهوت طعام که از خلط تیز و شور در معده شود علامت اول  
شربت تلخی دهان و شور علاج معده معده معده و کچین و آب گرم چند کرم یا کرم  
بابایع فیترا و تقویت معده بشربت سبب و صندل و مبالغه در خوردن ادویه گرم



مستور معده

در جوف

از این احوال زنان حامله را سوء فی و اسهال نمایند جهت آنکه موجب آن میشود که  
 در معده بکشد و بلکه قوتیت معده بفرص عمو و شربت سبب و آب انار نمایند و این سوف  
 و غده که از این نوع است و در معده و پودینه و شربت و نایغ از هر یک متقال  
 ببلبله و بلبله از هر یک دو شقال و مقدار مجموع قدر کوفته شربت و در معده به آب سرد  
 و غذای مرغ فربه آب غوره و آب انار و در شور بار آن اگر املغ و اسفناخ و از فوکه  
 آب سب و انار **پنجم** در وجع فوادی که در معده و این را وجع فوادی است  
 که میزند که نزدیک به است و اکثر مردم در دل میگویند علامت او شدت و دروغ شربت  
 و در اطراف و کروب و اندوه و علاج قر که کفشد آب کرم و اسهال بآب تمر بند و الکل  
 بخار بکشد و کلاب و شربت و بزر در شربت و سار و صفت نمایند و غذای مرغ در آب  
 غوره و آب انار و در شور بای آن که در آب تخم کوفته و سوف از این ادویه است  
 و شقال بل و در چینه زخمیل کل سفیم کمانه از هر یک متقال ریون در معده و در معده  
 نرم کوفته هر روز میل و در **فصل ششم** در عطش و این چند نوع است **اول**  
 تشنگی که از سوء مزاج کرم و از بیگیت شوق علامت او تشنگی دمان و لبها و اندوه و علاج  
 شربت و کفینه و شربت لیمو و شیره و حرقه آب غوره و آب انار و آب تمر بند و الکل  
 بخاری و اگر بیگیت غالب بود با درنگ و آب کشک و یا شربت نایغ بلبله و اسفول  
 آب کمانه از شربت و شربت و آب انار شیرین میل نمایند و این فرصت بزند  
 و شربت و خیار و با درنگ و کم حرقه از هر یک در معده و شربت و کفینه و لیمو و شیره  
 و عدس و کنجد از هر یک در معده و کافور و در معده و کفینه آب حرقه و آب غوره که از این  
 آب جو آفتی به پنج خنک ساخته و چینه کرم شود بر انداخته و باز خنک نموده که از این  
 و کلاب صندل بار و عنبر بادام باله کمانه بر معده نهند و کفینه عطر که مر نماید و دیگر  
 از این تشنگی که از غلبه بیگیت شده میخاید این آب است و شربت و خیار و تمر

صنع عربی از یک درم نموده در زیر زبان که بند آب آورد چنانکه  
درب سماق که بگللاب تر ساخته با کندن لطف آن صاف نموده بچشاند  
از رند کشید و بر عطش را غذار مرغ و قلیه کدو و کمانخ و کشک کشید  
جوان و گوشت بزغاله و تر بند و آلوکار و سماق و آب بند دانه درزک  
خائیه دارد و نم و مایوت در دمان گرفته و عطش را بر طرف میزد  
شکلی که از صغریا بپس مده ریزد عطش شود علامت آن در عطش و تلخ و دمان  
و قلیخ و انزده و خفقان علاج فی و شربت لیمو و نارنج و شیر و عسل و عسل  
بارد و دیگر شکلی از بلغم شور و غلیظ در مده میوه این را عطش کاذب میگویند  
علامت او شور یا گرم و شربت کشید و ایهال کبابی و خوردن باب  
بادیان آب گرم میکند از آب بلغم را و عطش کشید مرابید و غذا گوشت مرغ  
برای کرده و خف آب **سیم** شکلی از گرم سینه و دل و شش میباشند علامت  
او حرارت این اعضاء و کشید با فیتز عطش میوه اسه و پسته از آنکه آب سرد  
علاج آنست که در موضع نوش منتر سازند و بر مده صندل و کلاب و کافور  
و کلاب گذارند و آب بند دانه و آب ماهو و شربت صندل و شربت  
و دراء المنک بارد و شراب ابيض رقیق که در آب کاهو آمیخته  
کشید عطش مریخ و اگر کسب شکلی حرارت آفتاب یا آتش یا باد نام گرم  
بعض یا بهار را در آب سرد نهند در دمنه کل بر سر ریزند و در دمان آنکه  
یا قدیر زرد الوکید و کیر لیب و زردن شراب و شربت و غذا و گرم مثل  
و سایر و آب و در طعام غلیظ و کم قدید و ماهر شور و غیره عطش را منفع  
علاج شربت و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود صندل یا پند و روغ و کثیره و عسل  
دارد و دیگر بعد از استغفار و دراء و سیل شکلی میوه علامت خشکی دمان علاج



البته شربت لیمو نارنج و آب بخورده و لعاب تخم آبرو و لعاب اسفند و مالیدن اعضا  
 به شربت بادام بعد از حمام دیگر عطش بجهت خوردن برف و تخم عارض میشود  
 و خون بدنه متوجه میگردد و حاصل سعال در دگر مرد موجب تشنگی میشود و جهت دیگر  
 آنکه سبب خوردن تخم و برف سرد در دگر میشود و موجب سفت بلغم در طولبات  
 گنده از دایره اید و موجب حرارت کشته تشنگی بر عاقل میگردد یا آنکه سرد قوی  
 از خوردن تخم عارض کشته چنان سرد عارض از اهل گردد و سبب گرمی کشته تشنگی  
 میشود علاج شربت کبچینه و جود صواب آب گرم و زنجبیل پیورده و آمله و لیلیه  
 پیورده و شربت لیمو **فصل** نهم در غش و قی و تنوع غش حالت باشد معده را که با  
 حالت انقباض حرکت فر کنند و سعال حرکت معده بعد و چنان از دفع لغت و حرکت  
 بود بفع چنان طریق دین و این چند نکته **اول** آنی که از ماده صغیر و گرم  
 در معده بعد عارض گردد علامت از تشنگی و بلغم و مانع و اندک و زدن معده علاج  
 شربت کبچینه و آب گرم و بعد از شربت انار و لیمو و نارنج و آب بخورده و سعال  
 یا باریغ فیتا که در وجوده شور باشد یا بشربت کل مکر که قوی لیس و محمود بعد از آن  
 مواظبت بر شربت که از کلاب و سرکه و آب ابی و قدما شربت زرک و کانی  
 از سماق و جوز خشک و زرک و طباشیر و پوست پسته از هر یک برابر بزنند مقدار  
 تخم و یکدرب طباشیر تا دو درم باب انار ترش یا سیب ترش منع قریب و مرغ  
 نریان که آب غوره آفته نمایند بفع کل و در دگر طبیعت قبض بعد صفت نرم  
 مانده که از خطر و بوره و قدما ساحت باشند و اگر ماده صغیر مانده شده علامت آن  
 کدام در معده از آن باشد علاج آنست که کل سفید و طباشیر آب آمیخته میل نمایند طبایع  
 برب آبر و آب سیب دارد دانه انار و دارد از انان که در تنور بریان پیورده باشد  
 بهم آخته اختار نمایند برب آبر باشد تا ناپودسته دفع قریب و نشان مزاج را برب  
 شکم نیز در یک ناف نهند و اگر برب قریب و ناپودسته دیگر برسانه کشته از آن پیورند

علاج غش و قی و تنوع

وکل سرخ که با صغیر و کل از منی از یک مقدار افیون نیم مثقال نیم  
 بشیرت نیم درم بود از آنچه فنز آمدن بقه رانغ دارد بطن اطراف و  
 و کل سرخ که با فوزون و دیگر بجهت دفع فون آمدن بسیار آفتاب و تخم کل و کل سرخ  
 و کل سرخ و افیون و بنزرا بنج و صغیر و اجزا برابر بشیرت نیم مثقال بعد از آن  
 او به گرم بود شرب یک جز و شیره جز و اندک اندک میل نمایند فایده هست  
 اند و بر معده طلاء از ماز و آفتاب و کل از منی و اندک افیون بآب حب الاس  
 گذارند و غذا اگر رخ فسق سمان و اگر ضعف غالب بود در آب مرغ مرغ یا اگر افیون  
 ریزگی سمان یا رب انار اگر فون بقی به ادرار آید در حال نه بنزد و اگر فون بقی  
 و موجب ضعف گردد و اگر آفتاب در بسیار سحر اطراف بستر و افراص که با  
 فوزون فون دارد و دیگر فون در معده بسته می شود علامت او غش و عرق  
 و روزه علاج آنست که آب گرم که در روغن شربت و بودینه و شانه با  
 بشیرت سکنجبین خوردن و شربت و پنیر یا به خرگوش نیم درم و زرد فایده  
 و هم در فون حرکت فم معده بود بر افیون مودی و این فون بصفت  
 میگویند که قدر معده نیم معده حرکت نماید و این چند نوع است اول در  
 که از حین گرم و صغیر اگر اثر و زنگار سحر علامت او تلخی دهان و تلخی شیره  
 و صغیر و زرد و سیاه علاج آب تمیز و الون بخار و شربت سکنجبین  
 انار نیم و آب گرم و روغن کل یا بوشن بادام و صغیر خوردن دفع مرغ یا  
 را و نان در آب انار سرخوش تر ساحت یا آب سرد یا آب انار شربت  
 نموده میل نمایند و بستر آنست یا و دلت فایده دارد و غذا شربت  
 صغیر اگر بستر بنشیند و اگر در کفانغ و کدو و صغیر آب انار و غوره و زرد

و اگر شیره در معده بسته شده و در فون آب  
 بودینه و درم نمک در دوفه میل نمایند و اگر از  
 جفت رطوبت بود همچون فلو یا فایده کلی  
 دارد

شخ بکه فایده دارد دوم در فون که از بلغم بعد علامت او افسان  
 رز و رطوبت و ثقل معده علاج شربت و شربت سکنجبین و صغیر و بادام

در دوفه و در فون  
 و صغیر و بادام



قرص محمد زکریا تیت قوه معده  
و باد غلیظ عاجل النفع است

و اوقه از باد غلیظ

در چند مدتی که در هر زمان مثل نمایند و بجهت تسخیر معده این قرص بآرد  
و اگر غلبه از کلسیف مصطکی بود یک درم اسارون درم صبر صحرایی افون  
درم نیمه را کوفته بلباب استخوان بزند و شربت مقدم و قرص محمد زکریا تیت قوه معده  
و باد غلیظ فائده دارد و سنبیل و دارچین و دوانی و کلن روانیون اندکی و تخم کرفش  
و یک مثقالی نرم کوفته بعل بزند یک درم مثل نمایند و بر شکم طلا سارند از صند سید  
که بر رغن زیت حل کرده باشند که از رند و این سبب بر رند تخم کرفش و سدر و زیره کربانی  
از یک درم کوفته بکفکال ملایم و از سداب خشک یک درم آب حل فائده دارد  
و در اخراج آب و سرازان کوشت کهوتر که بر که بجهت ماسند و میخند باد و به کرم مثل دار  
صند در تخمیل **در** سم فراق که از باد غلیظ که درم معده و لطیقات یا در مری عارض  
که در کتب سودا علامت اول قل و حش و مترش و کثره اکل و سوء تهیر و بسیار  
که این فراق صانع را از معده از بجهت علاج شرب شراب و تناول اندک از سداب  
مثل و فراق از به باب بودیم و خاشاک مصطکی و پودینه و زیره و زنجبیل  
چهارم فراق که از بجهت سردی معده سوء علامت اول قل و عطش و بسیار عارض  
میگردد ویران را و کسانی که امراض در از کشیده اند علاج معده را کرم سارند از  
داخل و طایع باغذیه و ادویه دیگر فراق از بجهت خشکی و بیس که غالب میشود بر معده  
و این فراق بجهت علامت اول آنکه بجهت اشتیاق کثیر و تشنه و طول و جوع مغرط شود  
علاج آن که جوهر عنبر یا دارم و ماء اللیم و آب انار شیرین یا کپوره و شتر یا مرغ  
و این طلا بر معده گذارند و در جوهر کل و کفول آب عنب الثعلب و رغن کل یا رغن  
دارم آنخته نمایند و دیگر فراق سیم که بجهت سوء علامت اول آنکه بجهت غشای مغرط  
علاج فصد با سلیق و آب عنب الثعلب و آب کاسنه که در اختیار شرب حل کرده باشند  
و شربت انار و شربت دما **در** یازدهم در ضعف معده و نوار و تخم صندل  
انست که طعم از معده صاف باید نگذرد یک زمانه طول و شربت از عادت بماند  
و در هضم و نوار آنست که طعم هضم نشود در معده هضم خوب بلکه هضم بد کرده

و شربت حشاش من شیره نازه و عر  
سوس کند و رغن مادام **در** اولی

بمور و جنت و شش و سوزش و در معده و کوفه و لایحه آنتست که طوام بود  
و باقی ماند اسباب این هر سه یک است اگر معده ضعیف بود و ضعف در هضم بود و اگر معده  
بدرجه در اکثر متوسط بود و هضم دیگر معلوم بود که هضم بخوبی می نمود و می نشیند و بنوعی  
معدّه از عصب است و قوی می شود و لایحه و شش و طوام تعلیق می نمود و در درون  
نوع است اول که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست که بعد از بیابان در درون  
مرضه و در از ضعیف هضم ضعیف صورت و لاغر بدن و زنده شکم علی شسته حال  
میب و در طرفین ضعیف و غذا کوشت مرغ یا گوشت که می خند که در درون چینه و زعفران  
بود و سریع الهضم بود و باطل بعضی من سمانی و آب لیمو و آب انار سازند و معده  
نارده و در این ملا مجرب است کلان در مصطکی از هر یک است مثقال انیسون و صندل  
و در مثقال کل سرخ پنجمال و قرضل و سدر و سنبل از هر یک در درم نیم کوفه و جلا  
طلاسازند دوم در حادث شدن ضعف و در معده چهار قوتست جاذبه و ما  
یا حقه و دافعه اما علامت ضعف جاذبه یعنی قوی که غذا را می کشد آنست که غذا را  
مدر در از میانه و خفقان و غشیان و اندوه بود علامت ضعف ماسکه یعنی لایحه  
لرزیدن معده و گمان می رود که هرگاه حرکت هوا به معده طعام رد و از ایدر شد علامت  
یا حقه آنست که غذا نشوید و در آنچه تناول می نماید سپردن آمدن از غیر متغیر  
که به باستق و علامت هر یک مذکور کرد و ان شاء الله تعالی علاج ضعف قوت جلا  
لیمو و شربت فواکه و میب و میب و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و بنبو و کبک و  
کرده یا نسور یا بیدار چینه و زعفران و زیره و مثلث و عوارزان بومایند که چند قدیم  
رود اطراف بالند و طلاسازند کور بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از طاده مزلقه و کز  
لیمو و رب آب و رب سیب و رب انار و کشک و جادوس و بربخ و عین  
و کبک و بنبو بران کرده من آب غوزه و انار طلاسازند و کلان و طلاسازند  
در رقی و اللیس و میب و مثلث علاج ضعف یا حقه و در مزاج سرد و طراش عود و  
کبیر و صغیر و در مزاج حار و طب شربت کچین و شربت فواکه و غذا را



علی بن ابی طالب

جهت بدی گفت غذا واقع شده تفتت معده و بی کمال نمایند و اگر  
نمایند آب سرد و کله در معده و کله در معده و کله در معده و کله در معده  
میبش نمایند و اگر سرد تر تب غدا که حلقه علی و چون نمایند  
و بعد از آن امر نمایند بر یافت و در قول جام و آب گرم بر معده و در  
غذا گوشت مرغ یا آب عوزه ملایم نمایند و در این در این در این  
نامد غیر منظم بود که از بدن باز کرد و عین و شدت را فوری و در  
منفذ که هرگاه باشد که فی نیاید اما از عشیان خالی بنمود از غیر طبع  
آن بعضی می باشد و لیکن اگر از طبع اسهال مرتبه میرسد که نفی ساکن مر که  
مسو میوه باید که طبع سرد و ترک غلبه نکند و این چند است  
در بعضی که از صفا سو علات ادا که کوب و غشیان و لنگی و در  
سر در اطراف بود علی آست که معده نمایند که آنچه باقی مانده یعنی یا  
که فی آب گرم و شربت سکین و جلاب در و در و در و در و در و در  
معده دفعه و نزدیک کی باشد و اگر کمال ضعیف و بی قوت بود و بسیار  
که از اندک محوره آب نمیند و اگر بخار را آب یا سینه دهند و هندی و  
نماید تمام دانه و اگر کتب و فی و کمال ضعیف غالب که صفا در بعضی  
ضعیف ظاهر بود شربت حب الاس و رب آبی و شربت انار و دینه منجی  
اسهال نمایند و طلا از فضل و کله در کله و در آب آبی آمیخته بر  
بگذارند و آب لیمو و شربت ادرغ فی نمایند و مقدار در دم طلبانیه  
از ترش آمیخته چند نفوس نمایند و در کمال دق و لنگی نمایند و آنچه  
کند آشن اطراف در کله و با صفت آب برف یا بخ بروس فیه بر معده  
نماید دانه اگر منفع غالب بود در آب انار یک سحمت مایان و ماء اللیم  
مرغ یا کیک گوشت نیز غایب مناسب است بر معده غیر لاده و فضل و اندک  
طلا س زرد و غذا گوشت مرغ قنق سماق و آب عوزه و آب لیمو میل سازند



من که بخواب رود و از صدک و کلاب و آب کشینز لخته سازند و در پیش پشه دارند  
 و اگر اسهال بعد غذا از کج و جا و پس بجزنی که مسخند بخته قشع صفای سازند و عظام فایده  
 نام دارد و اطراف را با لیدن و لبس ساکنها باریک کل از منی لبر که وجب اللس بخته  
 از بدو تر ساخته به بخ یا برف سرد ساخته بر یاها گذارند و اگر قی و اسهال تسکین نیابد  
 بر مود گذارند و بنبرند و اگر تشنه در دستها و پاها ظاهر کرده و غرض بر دهن بادام و آب  
 تر ساخته بر مود گذارند **دوم** در هیضه که از فساد برودت بلغم بود علامت او آب  
 زنده و شیان و وی مزی که دمان علاج آنست که اینون و عود و مصطکی و زیره را بچونشاند  
 و آب آنرا میل نمایند و قی آب ترب و شربت مسکینین علی نمایند و روزه فایده کلی  
 دارد و ایامی غیر از حب ترب و فاسست و شربت میوه و این فرض جهت دفع اسهال  
 است که کبابه فرغفل منبل عود افیون از او به از هر یک مثقالی و از اینون نیم مثقال  
 و از نرم کوفته آب اسفول فرض سازند هر یک نیم مثقال و یکی را اختیار نمایند و این  
 فرض نیز از صنعت آن گذر چمنقال کبابه قافله از هر یک مثقالی کافور و انکی  
 شک نیم دانگ فرغفل در مبلع آب تخم آبی ب زنده شربت ورم بعود و اطراف  
 به بلند و موده و بنجر را بر عزان و مشک و عود نرم ساخته آب آبی آخته بماند  
 و گوشت کیوی و تر و آمو که در او به گرم باشد مثل دار چینه و زنجبیل  
 قش و زیره نمایند و حیل اصل در علاج هیضه کم خوردن غذا و خواب رفتن و  
 در آمدن و خوردن جوارش سفر حلی و کچینز سفر حلی و اندک شراب بگفته  
 و دست و پای را بر و غنیه کوسن بماند و این جوارش جهت هیضه فایده دارد و پودر  
 در لخته صهار مثقال عود و مثقال مشک و انکی نرم ساخته به پست مثقال عمل میخیزد  
 به شربت معال بعود **سیم** در هیضه که از سودا در موده غالب بود علامت او  
 تشنه و بیزار و نفخ و باد در شکم و درد زانف و بچش و ترش دمان علاج تعفیه موده  
 و افیون و قی آب کرم و عمل و در موده و غنیه مصطکی بماند و فرض عود فایده دارد

بعضی که اسهال  
 خلط سودا باشد

و اگر در قوی و لذتی بعد در معده بخم اسهال در صلاب که آب انار ساخته  
 دفع کنیزین معده و شکمی که موجب آن بود دفع مرغید و اگر معلوم نماید که غذا  
 فاسد گشته آب عمل اختیار نموده و قوی نمایند و این قرص بسازند و نقل و کباب  
 یک درم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود هندی چهار درم قند مقدار شکر  
 و چون کوفتی نفع ندارد **فصل** سیزدهم در ضرب پخته آنکه شکم دایم نرم بود  
 این علینک که دیر ماند میخورد و لازم است لاغر شدن و این پخته نفع است  
 اول شکم روان که از جهت سستی معده و سردی و تری آن بود علامات از آن  
 تشنگی و حشاش و ترش علیج معده را از سیردن و اندرون کرم سازند و از سیردن  
 روغن مصطکی در روغن مسوس و این ملاسعد و کندر و در روغن سیردن  
 افاقه نرم کوفته بشرب آمیخته گذارند و از درون جوارش جوزی و سنبل  
 حب الرمان و این در اچوانی و کندر و کلک را از هر یک برابر بمیز که بدانه اول  
 با مذهب بزند شربت و شعله انار سه مثقال بعد و اندک از افاقه کوفته بشرب  
 حب الکس یا شراب مل نماید **فصل** هجدهم در حب الرمان مصطکی زیره کرمان  
 از هر یک مثقال حب الرمان سه مثقال بپوش بلوط و مثقال عود درم سیاق  
 سعال نرم کوفته شربت سعال بعد و غذا اگر پنج ماه و رس بحر کوی مسند و مثقال  
 و دارچین و دولنجان و زنجبیل با دویه گرم لازم دارند در غذا و دانه انار کوفته نرم  
 کرفش و بودینه در آتش اندازند **فصل** نهم در حب که از ملاسعد و صفت  
 معده بعد علامت او سیردن آمدن طعام از معده زود یعنی که فورده و بهنج  
 ظاهر نشد علاج جوارش حزنوب ما جوارش کندر سرب آبر یا یون حب الرمان  
 جوارش حزنوب زیره کرمانی بکه پیورده در مثقال سماق پنج مثقال  
 حب الکس دانه بلوط از هر یک دو مثقال کتیر نیم کوفته سه وزن آرد  
 آمیخته نمایند و بر معده زعفران و عود از هر یک مثقال سرخ و دانه بلوط حب

ضرب  
 یعنی اسهال سبب سردی است  
 ملاسعد

حب الرمان



اللسان از هر یک و معالجه نرسیده گفته آب بودینه یا آب آبر آمخته طلا سازند و اگر معده  
 طبعی باشد کلمات مآرد دانه انار و اگر سنجیده کوفته بر لب آبی یا دیوانه ماست  
 لب اللسان ماست و فواکه معده دو معالجه ماست معالجه آمخته معالجه است و سببه  
 و اگر نامشائی و دلدانه و سماق و حب اللسان و انوک زعفران ساخته باشند میل نمایند  
 و پیغمبر هر گوش مقدار نیم درم فائده دارد **قرص** پیغمبر هر گوش نیم درم  
 و در درم کند و در درم نیم کوفته چهار نوبت دهند در کثرت اسهال که با حرارت است  
 کوفته قوی دانه مویز استخوان دندان سوزنده و شاه بلوط و پیر و کشیز خشک و سماق و  
 و از بزم کرفش و زیره در سرکه پر درده و نان خشک کنند و بوان از هر یک برابر بکنند  
 و در روز چند نوبت میل نمایند صاف بکنند آخیه اختیار نموده پاشند و  
 درم شده و در روز شکم ببندد **سیم** ذرب که از جراحت و بشور مده و عسل  
 و اگر بک و ضلیدن معده و بسیار است که بر روز زبان و دندان بوشش و بوبرید از زبان  
 سوزش در وقت خوردن غذا و خصوصاً اگر طعام شور یا ترش باشد و تشنگی و حرارت و  
 کک و کاپر است علیحده فصد ماسکتی و اگر مانعی بود حمایت برسانند و تنفس معصوم بلیل  
 و کم اسفول لاف داده بشریت حب اللسان مالعاب اسفول مالک روغن کل یا کم  
 غنی و کم زوف و تخم ریحان و در آب بکوشند آنقدر که اما مسیده شده و بک  
 و بیدام مار و عنبر کل بر و امین کل نمایند و حب اللسان سه معالجه و خشک ش چهار  
 و صحنه عبیر و مشال و سنف زلف الامعاء بشور فائده دارد **صفت** آن قرصه  
 و بندی و میل و بصلی و بیلله کابی و زیره کرمانی و دار صند و امشته و فلفل  
 و قرقفل از هر یک و در درم عنبر یک درم قند برابر مجموع شربت از یک درم تا  
 مش از طعام و بعد از طعام رو باشد و بر مده ابر الی که کوشند و حب اللسان  
 و کلفه و صندل سفید و دانه از هر یک برابر بکنند و آب آمخته محلی که نرم  
 و بکنند طلا س زند مالک اللسان و کل ارمنی و افاقا و لاون و ایون بر مده  
 و پیغمبر آمخته

در بزم کرفش

سوف قاض

مغروف تا فیض اقبال در بابل

وزیر سودا

منفوق قاضی املا سوار

کونید  
زرب نزلہ در سال دماغ



علامت او آنکه بعد از خواب چند مجلس ساد و بعد از آن تسکین یابد و باشد علامات نزل  
در آید و باغ در این علامت هم در نزل حار قسم در نزل بار در می شود و فرقی میان آنکه از  
کر بر بعد قلت جذاب و تنگی بسیار و تلخی دهان و سیرون آمدن متغیر ایاری و حرارت  
و باغ و علامت آنکه از بلغم بجه شور در دهان و بعد آنکه از حرارت لحوه علیحده می آید  
کجب صبر و از این بلغم بقی و صبر نمودن بر طس و مالیدن سرخس در شست و شستن  
لبا بون و طلا نمودن بچینه و ریخته و غرغره آب عمل که در و کبابه و سنبل و زعفران  
چوشانیده باشند و اندک مشک اضافه سازند دیگر زهره کادورالبر که آمیخته در سر  
و یک سحر که گذارند و بعد از آن بشویند و آب چغندر و سرکه و این مدبر بعد از آنکه سر  
را با آستین بامشند و تور و بهشت و در غنزل آب و دینه و سنبل و در باغ و در غنزل  
پدر شتر و در غنزل کل آب و دینه و سنبل و در سر طالع فح فنیون در سر مالیدن ظاهر در  
و صبر و در حوض از هر یک برابر گرفته آب سلق آمیخته بر سر طلا سازند و گفتش  
گفته در شش سین دارند تا عطسه آید و سیاهان لطف داده بر لسته مادر بسته در  
پیش سین دارند و طلا و کند ~~چغندر~~ چغندر آمیخته بر دود آن دارند و غرغره با الباقی  
سکنجینه اگر ضرورت بود صبر یا ایاری غرغره آمیخته نمایند و غدا امرع با صافیر بر یا  
ساخته نمایند و معده بسوزد مثل شعله بلوط و گزنه و زرد بود میوه و دانه انار و  
آمال اینها قوت دهند دیگر ضرب از صندل که نازل میشود از باغ بموده مر باشد علی  
در نقد و حجامت و طلا از صندل و اقاقیا و کل سنف و دیوکت و خنکاش گرفته بر سر  
اگر شاف مایند و حوض درین طلا اضافه کرده بگلان سازند اول بود و غرغره  
چون موش و کثیر و گلاب نمایند و معده را قوت برب آب و صیب دهند اگر  
پت باشد مرغ که در دانه با دانه گرفته باشند و شفته هفته عطش بر آید نمایند  
غرغره بعد از پنج معال و رب سوسن و مثقال و کل سنف و در درم چوشانند و  
سکنجینه بدو آمیخته با سرکه مخمر نموده بگلان سنف صلی میل نمایند و در وقت

در صبر که از و باغ  
معه

طایفه نایب و حالب

وزب نایب در

وزب که نادر و سبیل  
به سرد

منقذ حالب

وزب نایب در  
وزب نایب در

وزب نایب در

از اراط اسهال این طایفه برآمده که از اندک کل از منی و افاضی و صندل از زیر یک و شکر  
سمانی و وجه آلس از هر یک چهار مثقال مازد و دونه کوفته آب گریه یا کلاب از  
**نوع نهم** در زرب که از جمیع بدن ماده بموده زیرین علامت ادا مثله بدن  
و اس اس علیل بدانکه چیز بموده از بدن مرین و علاج زرده تخم غنیمت  
اسمان و اندک ماز و وجه آلس و کلان و دانه از انار نیم کوفته اختیار نمایند  
ماده میکنند از ریخته بموده و اگر طبیعت قوی باشد و ماده بخورد دفع نمایند از  
یا مولا فاسد دفع نماید و از آنجمله منع ماده نمایند از ریخته بموده کالسه را بکبر  
کوت نزد ماکش را با پیچ آهسته در آب یا یا قلی بخت در آب و سرکه و کربن بخت  
است و اگر بعد از کمال اسهال در طبیعت بود و معف بود باشد اقتصار بر کولت  
عصافیر نمایند **نوع دهم** در زرب که بعد از ادر میسهل شود علامت ادر کردن  
مسهل علقه اگر حرارت بود قبول لقت داده و بر غنیمت یا دام مار و غنیمت کل بر خورده  
ما این سوزن سازند قبول لقت داده در دم کم زوف لقت داده و کم خرقه و کم  
ریحان از زیر یک چندم صغیر و کل از منی از زیر یک چهار مثقال تخم مار یا کلاب  
و کوبند و کل از منی و صغیر را کوبند و آنجمله بموده برب آب بر سه مثقال در شام  
و صبح اختیار نمایند و غذا آتش سمان و عوزه و دفع خشک ساخته در ساعت  
طبیعت را قبض میزد و اگر پیش نبوه باشد حقنه بر غنیمت کاد و کلان سیاه  
نمایند و دیگر زرب از زیر ترشیه غذا میخورد مثل خوردن شیر بر باله غذا یا خوردن  
بسیار بر باله طعام یا هر که عقیق **نوع دهم** در زرب از قلت تحلیل و امثال بدن مثله  
تقلیل غذا و یا صفت و خامیدن سوزن از بادیان روز و از این مصلحت  
تا نخ کشند و در حمام روند تا عرق آید و دیگر زرب که خلقه که نام که آسته اند  
در البطن یعنی آمدن شکم باد و از معلوم علامت ادا است که اول در در موضع که  
بعد از آن شکم آید و صفت حاصل گردد و شناخته میخورد نوع خلط از آنجه با اسهال



خارج سب لغو

جفت که از کرم سوزده و صغیر می حاصل کرد و علامت از جفا به سوزده نشانی  
 اندر دله علاج تقیته معده بطبعی و شربت لعل مکرو آب ترنوب و آب  
 بنی و آب انار سبز اگر اندوه تو به شیره حرقه آب فوزه یا لیمو غذا  
 مرغ بماند و بخوره دیگر از سودا میجو علاج طبخ فلفلیمون که در در اینون  
 سیره و بادیان در کرم کفش و تخم کاسه اضافه نمایند تا بکوه دانه پانزده  
 در انقلاب معده تشبه کرده اند تا بکوه به معده از زیر به بالا برشته صحت  
 آنکه فعل معده آنست که بزیر صغیر دفع نماید هرگاه عکس آن شود انقلاب  
 را بصحت اینست و آنچه دفع نماید تمام منضم بود و لب آن سب و محض  
 روده بواب که که نام گذاشته شده باشد یعنی سب و سب و از روده  
 صواب بود و یا روده صایم هرگاه غذا در روده ها رسیده منضم یافته بود  
 الحی که عارض شده این روده را بگرد و لغزش پیدا نماید و این غذا که بعضی  
 باز معده آید و معده او را مکروه دانه باز بطریق دفع نماید و فرق میاید  
 علت و ابلاوس آنست که آنچه در ابلاوس براید نوز ناک بود بهت آنکه در  
 دقان ملک او بسیار بوده علاج شربت لیمو و شربت نار بودینه که در وقت  
 و کند را میخیزد یا سوزد باقی علاج آنست که در سب مذکور فوااید شد **شماره**  
 در کرب و تعلق معده علامت ۵ او آنست که علیل با این کرب نمیکند و  
 بآنکه از تشنگی و حالت که دارد تشنگی دیگر انتقال نماید و گاهی تشنگی بود  
 تنگی معده و شربت لیمو و نارنج و شیره حرقه و آب انار سبز و قشنگان  
 و غذای در اختلاج معده گاهی در معده حرکت اختلاج میجو اگر این  
 در معده با جود اعلی بود خفقان باعث میشود از بصحت مشاکست و  
 معده و این اختلاج از خلط دارد میجو علاج تقیته معده بقیه در  
 دیگر سب کرم معده این اختلاج عارض میگردد در وقت که صغیر در  
 ریحینه و طبع قبض بود علامت او در روده و در غن غن در معده علامت

کرم و طبع معده

اختلاج معده سب و کرب

اختلاج معده کرم





بیمخت فصل **در سردی و مزاج** جگر که از ماده باشد بجزاده و این چند نوع است  
**نوع اول** در سردی مزاج گرم که در جگر بوجه علامت او حرارت و اندوه و التیج است  
 شراکتی در جانب راست و تشنگی که خوردن آب بر طرف نخورد و در شش زمان  
 زردی و در وقت سرعت نبض و اگر حرارت غالب بوجه غم را میسوزاند و  
 مایه خوی و در مثل و حرب و حرارت میگرد و نقل مثل درد شراب باز در آن  
 و سوط ششوت دلالت بر صنف جگر میکند و نقل سیاه دلالت بر غنوت کبد میکند  
 می باشد نقل خشک سوخته بر تب که حرارت او میسوزاند و جگر او این هنگام  
 مثل درد شراب بوجه علاج شربت باده سرد مثل شربت لیمو و آب انار میزند  
 سکنجبین به سفول و اگر حرارت در بوجه شربت زردک و قرص انبر یا پس و  
 کافور یا ب کدو یا آب پند دانه یا آب عوزه در سحر علی نماید و بعد از آن آب  
 جو که در دم کاسه و زردک بچینه یا مندم بم برید میخاند و هم سده جگر کشاید  
 معده منم نماید و **نوع دوم** بنور یا ضیاء نمایند و نزدیک حرارت بسیار دفع  
 کرده و آب جو که در دستان نهم بچینه یا مندم و خوردن شیره خرقة یا طب شرفا  
 در آب و آب تمیند و آنرا بخار و شربت و نیار و آب کاسه که در  
 نفوس حل کرده باشند و آب کاسه در زکمت جگر نفع کلی دارد اگر از حرارت  
 بوجه یا سکنجبین و اگر از حرارت بوجه یا مشکله و این بخار بر جگر گذارند  
 چنانکه انتقال صد لیمو و انتقال کافور انگور کوندی خرفه لعلاب آمیخته که از  
 دیگر این طلاء نفع کلی دارد صد لیمو و کل سینه از هر یک دو انتقال فوئل و  
 مامیق از هر یک و زردم کافور نیم دانگ باب غیب الثعلب و اندک سر  
 آر دوده انتقال بر جگر طلاء نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت بزغال و طوام که  
 قبض بوجه ضرر دارد و مکر زردک و آب انار که بجز فایده کلی دارد و دوم  
 مزاج جگر سرد بر ماده علامت او ف در بیک روز و پنج و سه میل و یک  
 و تیر که کفید زبان و لیمو علاج شربت از ماء الاصول سازند و بر



نمک که در بادیان را که من بعد و جوارش و متوی و چون کرک مل نماید  
رویند و ذوات الکرم مناسبست که مزاج فکری باشد و در وقت  
افتخار و ریختن چشم و اطراف و بعد از آنکه در از وقت که در شرف  
مستل و مصطکی و انستین و اینسون و بادیان از یک دوم رویند  
دوم قرص سازند و یک مقدار معالی دیگر را بکنجند و در این مقدار  
و در این مقدار و مصطکی و زعفران و مرکبی مرا از شراب حل سازند و  
در او بره را کوفته بهم آمیخته گذارند و قرص انستین سازند **دست**  
انستین و اینسون و بادیان و مغز بادام برابر یک قرص سازند و در وقت  
که در وقت خواب یا کلفت و صبر کرک یک دانگ باد و در آنکه رویند  
خودم کلفت و در وقت مل نماید کفته اند و صبر کرک را نصف ملی است در  
نمک یک درم تا یک معالی آب کاسه مل نمایند و با بونه و کلبل  
در زیر خوش را بخورند و آب آن بر صبر کرک ریزند و بسفل آن صندل  
مل آمیخته نموده طلا سازند و شتر شتر اعراس با محال نند اضلاط  
و با بونه و دارار سروان آرد و در امرکش و مید و غذا گوشت  
یک و بنیو و عصاره و جعفر که در و در صندل و نقل و زیره  
و در آنکه از معالی و روغن بادام بار و عنج و جوز و مار و عنج و زیت بسازند و در  
بامه فنیق سازند و مویز و پسته صکر را فایده دارد و احراز نماید از  
آب بسیار حوضها اگر سر و باشد و غذا سرد زبان دارد دیگر سرد مزاج  
ماده علامت او تهج رویند چشم و بسیار آب که و نیز طبیعت  
نمک و مصطکی و بادیان و زعفران و صندل و جام برینا و شراب  
نمک فایده دارد دیگر فایده است از شکر مزاج خشک ماده در صبر  
اول از بنیو و خشکی دیان و تشنگی و صلا و بنیو و عنج و زیت

از شیرین و غذا و آب انا شیرین نهند و لاله و بادرنک و لاجورد  
لعل اسفند و شیر و قند و گوشت بزغاله و سیر و علاج بعللج  
و سکه و عرق بیدریغ و کاسه و کلاب و کاذبان و دیر نکند علاج  
مرض را چه که بخورند بدق و انرا ط نکنند در صیقل و رطب که منفه  
میکرد و بوی طبعیه در سقا و نوع **سهم** در سوزن کرم تر با  
که در کبد شود علامت او نقل بدن و رنگ روی مایل سبز مانتی  
نفع علاج ضد اسهال و شربت عذاب و کچین و شربت و عوان و  
طبیعت آب کاسه و آب عناب و صندل و شیرین و آب سوزن  
از جهت کرم و خشکی حکم شود علامت او خشکی دهان و زبان و سوزن  
رنگ علاج بتربد و ترطیب شیرین و دیر عورت و لبن این و آب  
مار و غنچه مادام و آب همدانه و لعل آب و شیرین و تغذ و اش که در  
وزرده حکم مرغ ماییده او اختیار نمایند **نوع** چهارم در سوزن  
خونی فاسد در کبد علامت او کرم جلد و شیرین و لعل و کرم اسهال  
فصد نمایند و الا حجت و غذا اندک و زوده داشتن فایده دار  
انارین و طبوخ و لعل و آب عناب و آب کاسه و مقدار سوزن  
مادر درم اما به نقره اختیار نمایند و اطریقی صغیر فایده دارد  
مسوقه کد در کبد علامت او علامت دق سوزن و زبول و  
علاج شربت ماء الاصول و موم و روغن از روغن زنجبیل و صندل و اسهال  
بار و غنچه مادام و ده معال و موم و مسال شازند و در بدن مالد و بعد از  
مادام فایده دارد و در ماء الهم دار صندل اندازند **نوع** پنجم در سوزن  
که از فاده صغیر در کبد شود علاج اسهال و طبوخ و لعل آب ترین و



در سینه هم کاسه و آب جین بخوبی حلیله در روز اول آب جین صهل درم  
 و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا هفت روز **در سینه سفوف**  
 زرد دره سفوف درم یک منول سه درم طباشیر و درم یک کرفش درم اگر  
 بدن سفوف لکینه نیاید بشیر شتر لیس اتن ما این سفوف حلیله زرد دره درم  
 منول و کلسه و طباشیر از هر یک بجز درم ریوند چینه سه درم باد بایان درم  
 درم اگر کرم قورقوع دروغ با قرص طماشیر برب آبی و شربت **حلیله** **نوع**  
 سوخته از سر سکه از ماده بلغم در جگر سفوف علامت او در صامیه نزدیک سدی  
 من و قمر بلغم و سفیدی قاروره و غلط آن علاج ایهال بلغم بایان یا حب صبر یا  
 که در وقت خواب این حب ملین نماید یا بایان فیه درم غاریون درم یک  
 منول اگر کرم ریوند چینه نیم درم ایشون و مقل از هر یک نیم دانگ کوفته و ب  
 زرد در وقت خواب فرو برند یک شربت بوجه تمام و مطبوخ بیلیم قانیره دارد  
 الاصول و گوشت مرغ و عصاره و گوشت بریان و مثلث و معجون ماده **نوع**  
 بیلیم صغیرا کبیر و سالنه در دفع ماده نمایند چه اگر مخمر نزلول می شود  
 سوخته از سر سکه و خشک در جگر از ماده سودا بوجه علامت او در سنگی و لاغری  
 و ترس و اندوه و فکر تا بحد علی ایهال سودا بمطبوخ ایشون یا لب ایشون  
 یا بنیر و شربت ماء الاصول **فصل دوم** در ادراک کبد و این صفت است  
 درم کرم کبد از خون در جگر علامت او بپس سنگی و حرارت و اندوه و  
 سوس و سرخه رو و زبان و سه نه خشک و اگر درم قوی فوان و سردی  
 در جانب معتدله قوی مرار سه نه کراش و صبل لول و عشیان و در قوی  
 زانکه درم در جانب مخدیه و کرم و کرم هلال میباشند و درم کبند و در  
 راول او سرفه و ضیق نفس و بعلیه فضا یا سلیق یا کل چند دفعه در

علاج در ورم جگر

در کرم کبد

سندھ کی تاریخ

ایمف

مستوفی مدار

ضماد در ابتدا

مسلم





بادمان و اینون از هر یک دو درم تخم لبلب و فلفل از هر یک یک درم تخم  
 و اینها شقال تغذیونم آورند و کتک شسته بآب خسته روغن بادمان  
 درم مخلوط نمایند و بعد از آن حب الاربج و یا غالیون یا ننگ  
 هند و اینون بآب کاسه یا آب حب الثعلب ساخته مثل نمایند و طلا از هر یک  
 مرغ و مغز قلم کاو که در روغن بنبل و صندل کوفته باشند میل نمایند و ماء صندل یا  
 سکنجبین دهند و اگر حرارت بنفشه شیر شسته مقدار یک سیال یا این کوفته که  
 مذکور میکرد و هلیله کالجی و هلیله سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفش و این  
 و بادمان از هر یک مثقال کوفته شسته و دو مثقال ماهوت مثقال تغذیون  
 فلفل و بزرگ کدازند مصطکی کوفته و میوه و سنج حنظل و بابونه و بنفشه و الکل  
 الکل و صبر و سیس بطور و درغنه کچر و ادویه را کوفته و بار دغنه آینه بر بزرگ  
 دغنه اخف آب و گوشت تهیو و یک سازند **در درم هر یک حادث**  
 بزرگ از ضرب یا سقطة علامت او کوفت و الکل که از آن مرشوفه علاج مفضل  
 و شربت از لعل ارمنی با لعل اسفند سازند و ریوند صندل مثقال و فوفه شقال و  
 صندل درم نرم کوفته شسته اختیار نمایند **دوا** دیگر ریوند و طلا  
 فلفل میاوشان شب یا ناز از هر یک برابر مثقال بر آب میل نمایند و دوا  
 که شمع ابوعلی تجزیه کرده ریوند صندل و فوفه شقال و در صندل درم نرم  
 شربت بنفشه اختیار و کل ارمنی و حب الاس و این فلفل و فوفه  
 زعفران و حب الناز و قمل و مصطکی و بنبل از هر یک برابر یکیند و بر و غنچه  
 یا و این و موم آینه بر بزرگ کدازند و دیگر درم عسل که بر شکم است بسیار است  
 اشتباه میان درم او و درم بزرگ میشود و ضرر میان درم کبد هلالی و محوس  
 کمتر بود از درم عسل و درم او ظاهر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر  
 گانه ظاهر نه بجه خصوصاً اگر در جانب ته کبد که تخم کوبند و بر بجه علاج او مثل

سقوط نافه

فماد

درم بزرگ سیاه

دوا

درم کبد هلالی  
 درم کبد هلالی  
 درم کبد هلالی  
 درم کبد هلالی





جانب محب لوه بول اندک و در قیاس و اگر در جانب مقول لوه سده بوزل  
 و غید و یک اندک فنز در بدین صاحب لوه و یک اوایل بوزل  
 که که بر یک سده و یک است که متین لوه بعد از جهت مشرکت کبد با  
 نفس علاج اگر سده در جانب محب لوه دار و نامزد دهنده اگر حرارت  
 غالب لوه فطرات سده مثل آب مانده مآب لاله لعل بکنه و سده  
 سکنجید بوزل و سکنجید که سده بکن مد پوت سح کرفش و سح  
 و سح حمص و سح خیار نیم کوفته از هر یک برابر در سده و کلاب و آب  
 و بقدر لجام آورده میل نمایند و آب کرفش و آب تراب و آب کاس از اینها  
 بکنجید و آب دایان و سحر و سحر اگر سده در غالب لوه سحر از سحر کرفش و سحر  
 و آب دایان بکنجید و سحر اختیار نمایند **سحر** مآل الاصول مادیان و بکنجید  
 که از هر یک چهار مثقال اینون و سحر کرفش از هر یک دو مثقال کل  
 و سحر حلبه و سحر دشتان از هر یک سه مثقال مویزدانه سپردن کرده  
 عدد انجیده غده خوششانند و بهشت و مثقال قند لجام آورند و قرص اینها  
 و قرص لک و دواء کرم مانده دارد و غذای آب خورده و اگر قوت ضعیف لوه  
 مرغ و کوه و سحر و سحر لوه از لطف ماده و فاساد آنست که مسهل لطیف  
 برین موجب ایام و سحر غار و سحر و سحر از هر یک نیم درم اینون و  
 صبه و یک ایام و سحر امثال ریوند و سحر بندر از هر یک یک درم  
 که سده بکن اید و رطوبات دفع نماید و سحر سیاه و پوت و سحر کابلی از هر یک  
 دو مثقال افشینه و کثرت و اینون و زرا و زرا و سحر نیم کوفته از هر یک  
 زیت و سحر پنجاه غده عاب و سحر از هر یک پت غده خوششانند و بهشت  
 مثقال زیت و سحر اختیار نمایند و اگر مصلحت اینون دهند آب صحنه و سحر  
 داره سحر از ان عمل میل و سحر که متول جگر لوه مثل صحنه و دواء الکرم

سکنجید بوزل و سحر

مآل الاصول مادیان و بکنجید

سحر صنف نافع سحر

سحر که سحر است و رطوبات  
 دفع نماید

سحر



در این معجون نفخ بسیار دارد و کم است بین لاسکی و دارچینی از هر یک **مقدار سی** فستق نیز  
در هر یک دو درم مصطفی و در هر یک **مقدار سی** مثقالی زعفران درم نرم کرده عمل وزن  
اگر دیر هر روز مثقالی میل نمایند و غذا گوشت عصاره فائده دارد و در معده بر نموی بسیارند  
کنند و اشتیاق و این خون و زعفران بر و غنای مارین کل و در بر مرغ و بطحال سازند  
و بر عکس گذارند **درم** در سده که از اشیاء قابض حادثه عالج ادا است که  
صنعت و مرطب دهند مثل شیر و شکر و صیر بر و غنای بادام و شوربای مرغ فربه فیکه کرد  
و انار دهند و آنه دیگر سده از جهت ضیق رکبه و کبد مراد شد صفتان مغنیه و شربت درین  
که در ریونند یا بنشیند و حب ریونند دهند **درم** در عالج صفت کبد در بعضی  
آدمیان حکایت آن فردمی باشد علامت او گران و نفخ و باد بسیار و لاعز بدن و  
کوبانرا نکند در اصل خلقت و صنف در قوی بدن عالج زرده شتر مرغ نیم کت و  
گشت مرغ بیه و کبک و شربت بزوری و ماء الاصول و ایای فیترا **درم** پنجم  
نفخ و باد کبد کاه در کبد و پروتا و اد بخارات جمع می شود و موجب باد و نفخ میگردان  
علیت سده یا از جهت بسیاری بخار که از غذا و غلیظ که قوت یا صفت در عالج کشته  
و موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست بر و کوا ریزد  
حادثه که در علامت آنکه در پیر دای کبد نفخ است احساس نموده کثیر و بعد از هضم  
عام و در دست بر و مالت و یا چیز محلل گذارند محلل باید عالج آنست که شربت دریا  
مرا دولت بر کلاب و عرق کامنغ و بادیان نمایند و معجون ریونند و حمام بر نهاده و عرق  
و شربت و با عذال و مثلث و اندک شراب گفته اند که بر نهاده و عرق کامنغ باشد  
بسیار کمتر میل نمایند و صفت کرم دار زن کرم و عک کرم گذارند و اگر در در میل  
بیش زده دارد مسهل دهند بعد از آن محلل و اگر کشش عجیب و شربت دارد  
در جانب پس در عالج شربت بزور بشود تخم خیار دین اختیار نمایند  
ششم در صفت کبد علامت آنکه در قوت سموت و خفاص بدن و بر از شکم

صفت  
سده کبد  
شربت و قابض

نفخ  
کاه  
نیستند

صفت

کوست تازه که سسته باشند و رنگ صاف و باریک و نازک و سفید و کانی قابل  
یکو در در در نرم و تپید در در چشم و علامت صنف حاذبه کثرت بر از و  
سفید و لاغر و چرخ و علامت صنف افه قلت بول و برافه قلت رنگ  
تایه است در بعضی جرب و حکه و قویا و صنف کبد صند نوع است  
جگر که بحث رکنه معده بوجو علاج معده نمایند و کلفت که در و مصطکی و اینون باشد  
لکلاب و عرق کاسه میل نمایند دیگر صنف کبد بحث رکنه سینه و آلات  
مراد و اگر بوجو علامت او آن است که رنگ بر قان داشته باشد و سوء تنفس  
ضشک علاج سینه بشربیه بنفشه و علاج آنکه رنگ او زرد باشد علاج بر قان  
و شربیه سکنجبین و در این میل نمایند دیگر صنف جگر بحث رکنه کرده مر باشد صنف  
ماثیه را نمرخ اند گشت از این جهت در کبد صنف عارض می شود و رنگ بش  
بوس العیت یا استقا میدارد علاج او باید که و علاج آنست که در کلبه اگر غذا  
باشد مذکور کرد و دان و الدنوع و در صنف کبد که بحث رکنه رحم بوجو علامت  
آنکه هرگاه حیض بسته شود یا فراطخه خنجر آید مراد و بجز میرسد و صنف جگر که  
از صنف در در طوبیت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس از این جهت سوز او را  
که علاج با ویه گرم نمایند مثل زعفران و آب انار میخوش و مویز بداند او را  
و الله و اگر در جگر فخر فاسد بوجو و صف نمایند و اگر مواد دیگر که اسهال غار تو  
بر بمر جگر غار تو در درم ریوندنم درم حب ساخته مطلق نمایند در او دیگر  
یا که سازد و لک مغول در ریوند چینه از زیر یک پیچوم با دیان و انیسون و از  
شم کاسه و کثرت از زیر یک پیچوم ششم کرفش صند درم قرص یا صنف سازند  
و در درم و اگر صنف جگر سبب است بوجو و این گلزمی باشد از سبب و مر در او  
می خوش نوزند و اگر رسد بوجو آب کاسه و شربیه سکنجبین و غذا نوزند و آب  
امریخ و کوفند جوان و در آب آن کسین و در چینه و لودنم و در زعفران و

صنف کبد بحث رکنه معده

صنف کبد بحث رکنه سینه

صنف کبد بحث رکنه رحم

در او صنف جگر

صنف جگر سبب



در دوا کونف جگر کبب <sup>نوعه</sup> یا فحمه باشد تریاق اربعه و سخن بمیل نمند  
این طلا <sup>نوعه</sup> کز اربعه صبر و کلنا را از هر یک دو درم پوسند و انار چهار درم  
و صندل از هر یک سه درم نرم کوفته بگللاب آمیخته طلا سازند و در طعام بپزند  
یا دانه کوفته و انار کوفته و دار حن و سنبل و بنیاز و جوز بواد مصطکی و سدر و طلا  
طلا سازند و خواه بیاشامند نفع تمام دارد و کونف صاف بکند و در کرم کشی  
در اریح و زعفران و ادویه قافض بکار برینند مگر کجاست قوت جگر و صفاد میناید  
است بر بنویسد انتیسم مصطکی و کل سنگ آب مویس را از غافل ارفع سده  
و فدا کبک و مرغ و تیلو آب غوره و کونف ماسکه کبده علیح آفست که وارش قوی  
بب آسرا بمیست مل نمایند و ادویه قافض زیاده نموده ادویه کرم کمتر سازند و فدا  
از کونف و زیزو آب سیب کز ارنند و کونف قوت دافه حکم علیح باب جبین کجاست  
بلیله پرور و فضا سلم و گوشت سبک و زرده تخم نیم پخت و در غدا در آن  
و نقل و زنجبیل اندازند و کرا که درم یاسده در جگر باشد از صینای شیرین و  
طرا الصناب نماید و بر تر سیب غذا و ادخال طعام و جوز و آب سرکه برینهار و قوت  
کام و در حمام و عقب پیرون آمدن او و بعد از لقوب <sup>نوعه</sup> یا فحمه بخورید و بری  
سازد و کرا و کبب استقامت کبده و این بیرون عارض اکثرا و لزج تمام حکم کز  
در <sup>نوعه</sup> یا فحمه یا کبده و این چند نوع است <sup>نوعه</sup> اول در قیام کبده نام را  
در اسهال از جهت بر خاستن مریض تسهیل لازم و مر باشد و کبب و کبب  
بلیه است که منجر شده باغالی بود و سبب ارونف کبده است و حادث میگرداز  
رق از خون و نام میگردازند و در <sup>نوعه</sup> یا فحمه یا کبده و معنی و منطاریا در لغت یونان حرارت  
دهد که و علماء اطباء اظهار کرده اند بر کمال و مورد سبب ابتلاء و حرارت که کبب  
عرفان با قوی بعضی با قوه منقسم است و یاد این چند در جگر جمع گشته و  
کبده شده و این نموده قیام <sup>نوعه</sup> یا فحمه علامت او آنست که قز و قزیه میگردازد

تیم کبده

سبب و منقسم  
تیمه مذکور با هم لازم

و منطاریا کبده  
سبب حرارت رود

کثیر بیرون آید و با بوی متعادل بعد از آن که در این عالم در نور کبریا  
 و نباشد علامات هیچ و هیچ را که بعد از آن در اول امر مثل آب گوشت فزون  
 زاده شود و چیز غلیظ آمدن کینه پس بدو در شراب و آنچه آید و در حد  
 بوی آن زیاده سم و آنچه حراست آمد فزون بسیار آید و بافتنات منجمه غلیظ  
 که فزون را فزونی حال نه بندند و حبس کرد و قیاس منصف شود از این جهت دیگر میل دهند  
 و اگر هیچ متولد کرد و فزون در اول فایده کلی دانه و بعد از آن فوالبی دهند و  
 ابتدا از آنست بعد از این را از غذا منع نمایند و اندک غذا فزون در فزون طباشیر  
 و قیاس کربا بر آب آبی و شربت اخبار و اگر حرارت بعد بویه خرقه با حبس  
 و صبح و کل از منته و کل فحتم فایده دانه مسوف طین **دفعه** آن کل از منته و طباشیر  
 صحنه غریب داده و تب اللیس از هر یک بمقتل فزون میاوشن و گذر از هر یک بمقتل  
 شربت در درم تا دو بمقتل بشیر به تب اللیس اصناف نمایند و کاهر اسهال کبر فزون  
 مثل در در شراب و در باشد آنرا بورد و گوناگون دکان میبرد که غلط سودا  
 و این نوع اسهال کم مزاج و کم که در سفر نشانی و کرمایافته باشد مشغول  
 بچرخن سیر مثل شربت خرقه و شربت شش و کنگ جو آب سیر به بنهار رخ  
 و دانه و مندل و کلاب بر جگر گذارند **دفعه** در قیام صدید کبر سبب او  
 مسوخته فزون در کبر و تابع او است احتراق اضلاع و سیاه شدن کربا  
 کاهر حکم نوحته می شود بعد از اضلاع پاره گوشت سیاه مرافند و فزون میان سیاه  
 که از اضلاع مسوخته بعد میان کربا سودا در آنست که آنچه جگر بعد سیاه و غلیظ  
 و آنچه سودا بعد سیاه و فزون بود بر بند از علامت او ذلول و کمر جگر  
 علامت هیچ و پیش علی بن تبدیل هواد کین حرارت بشیر خرقه و اخبار  
 در من کافور و قیاس طباشیر و گذر از من هندی و کلاب بر دانه و کربا این  
 بقیه بچ مایه است و من عرب و من است لقی تازه برای که فزون در سیاه

مسوف طین

در قیام صدید کبر  
 لقی مسوخته فزون در کربا



تیمار صفو کبد

هر کس که بگوید و بشنود که از بکسما و صمغ و غیره است که کسیده باشند شیر بادام تلخ داده  
 بخورد نماید **سیوم** در قیام صفو از علامت او که هر یک و سوزش و صفو از او  
 بهر از در قیام کیم پیستد در آخر صوم طعم وقت خلاصه بود و چنانچه غذا میل  
 نماید نکین بود و بر هاسته است در آخر صوم طعم بود علیک آفت که این اسهال را  
 صبر نماید و قیام از این ندر که میجر که بود بهر یک میگرد و در روز و در آن است  
 که شفته کبد نماید و شسته بود و اجبار به نیم خیزد و شسته دهد و کاهر مخلوط  
 بود بود و کاهر بر قیام کیم سبب در دالم اسهال است رسد علیک چنانچه مرغی  
 نماید یعنی هر که جگر را بهم سپاند **سیوم** صوف نیم خیزد و یک چهارم قیام  
 از بکسما متقال است و قیام و غیره از بکسما بخمقال کل از صفو صفا  
 در کوفته سیرت و در دم بشریت حب الاس و کاهر در اسهال کبد خفاط یعنی  
 آنکه با صبر طاهر میشود که مظنه آفت که از روده باشد باید که تا مل کند  
 و در کعلیه اسهال کبد نکند **چهارم** در قیام که مث به در در بود و سبب  
 و سبب نیست که سرداده با اسهال شد و واقع شده علامت است  
 به چنان ندر که علیک آفت که صبر نکند و چنان قیام از این ندر که چون بود  
 نماید و دالم و کاهر در این اسهال عمل فایده دارد و شراب اندک و مشک چایر  
 است اندک از بکسما و مالیدن اعضا بخفته و شسته نمایند و غذا جادرس  
 در آنچه نفع گفته اند کباب جگر برست و بعضی اهل گفته اند اسهال خنده  
 خوردن مویز منق زایل میکند و شیخ ابوعلی فرموده اند که تجربه نمودم و فایده  
 فم دیگر حصا کجگر متولد گشته و علامت او بر انداختن داریم که در آخر  
 صوم بود و اسهال در در جگر بود و وصله است و اگر فصد نماید در قیام  
 بود علیک سیرت ندر در چنان حال مرد و ندر و آنچه در حصا کلی مذکور کرد

منه صمغ و شیر  
نصف و عین

نصف نافه دافه قیام مزادیل  
قام کبد لیب سره

الحق تعالی توفیق دهد علمی این **باب** در امراض طحال مستطیست  
بر چهار فصل **فصل** در سوء مزاج سپرز و این ضد نوع است او را  
در سوء مزاج کرم علامت اولنگی و التباب در جانب لیاری و میل قارون  
که بسیار نزدیک بود علاج فصد یا سلیق یا اسکیم و اهل عظیمین هلیل و شربت  
سکنجبین **باب** کاسه و اگر از زود و تشنگی بسیار بود این قرص بسیارند طبایع در  
زرک چهار درم سنج سوسن سه درم سنبل و لک مغول در یون و پوست تخم  
کبر که در سر که یکسانه روز گذاشته باشند از هر یک ثقال غاریون درم **باب**  
قرص ب زنده ستر به معالجه سکنجبین مثل نمایند و این خوف نفع دارد تخم کاسه و  
مازو و فوم و اینون از هر یک برابر یکدیگر و سکنجبین ثقال اختیار نمایند و اگر  
بسیار بود این خوف نفع دارد و کل مسغ و طبایع زعفران نیم درم کافور و انگلی  
لک سکنجبین اختیار نمایند و آب انار و اگر طبع قبض بود آب تر بنزد و اگر بخار و  
را الب که جوشانند و طلا سازند دیگر سرب بسره سوده و سرکه بوری کر یا بخر نسبه  
جوشانیده این مجموع جدا جدا طلا سازند و سرکه کبر فائده دارد **دوم** در  
مزاج سوء علامت او قراقر و سقوط سینه و علاج شربت سکنجبین علی یا بنزد  
و شربت ماء الاصول و تریاق اربعه کلقت در افیمون و یکت سحر کبر از هر یک  
برابر یکدیگر و با سه وزن آن عمل آمنت نمایند شربت سکنجبین یا شربت  
و فودان مثلث بر نهارد آب ترب و غذا گوشت مرغ که در داد و به کرم بود  
که کبر سازند **سوم** در سوء مزاج خفک در طحال علامت او صلابت سپرز  
و لاغز بدن و غلظت خنجر علاج شربت بنفشه عرق کاذوبان و کلاب و تخم  
دیگر سوء مزاج سوء و تر در سپرز علامت او ثقل و رنگ رو یا بل بر صاف ما  
سفید علاج شربت بنز و رو سکنجبین و غذا مرغ و کبر فائده کلی دارد و دیگر  
سوء مزاج کرم و تر در سپرز علامت او زردی در جانب چپ و خشکی در بدن



علاج برکت نماید از سوخته مزاج کرم معده و سوخته مزاج رطب مغده و شربت یار  
 و کرم که گور شده دیگر سوخته مزاج کرم خشک در سیر می باشد علامت اوقین  
 و کرم در دستها و پاها و صفاء و روره و شدت عطش علیک و کرم از سوخته مزاج  
 و کرم خشک معده نماید از چینه و سدر و شربت از عرق کاذبان و اسفول  
 و طلا از ترانه که و یا ورق که و در غلبه الشلب یا ورق اودجی العالم و اسفول  
 دیگر سوخته مزاج کرم خشک در سیر علامت او صلابت و غلظ در طحال علیک  
 شربت بزر در و پوست بک و غار میون طلا نماید بعل فاده کلی دارد  
 عدم در ورم طحال اکثر ورم طحال صلب می باشد جهت آنکه خون غلیظ بدو  
 و این صند نوع است **اول** در ورم کرم دمو علامت او ورم در جانب سیر  
 و حرارت و التهاب و ثقل و تشنگی و تب متناوبه ربع علیک فصد یا سلیق از شربت  
 یارک جبل الیزاع یارک کنیم و بعد از آن اسهال بمطبوخ بلیل  
 و تب بلیل حصار مقال شده تیره مقال گوشت سنج کبر و کرم از زیر یک  
 مقال تیره در دست درم کم کاسه نیم گرفته و کثرت از زیر یک درم بخوشا  
 شیر خنک نروده مقال در دحل کرده اختیار نمایند و ایاب فیترا پیش از مطبوخ اختیار  
 بیزد شربت از کم گرفتن و غلبه الشلب از هر یک مقال و پوست سنج کبر  
 و شافیه و بقیه شیره میل نمایند و قرص انبر بار پس بجلاب که از شیره  
 بشون و کل سنج و پوست سنج کبر سازند فائده دارد و آب بیزد از  
 رده و اظهار بخور فلوس نمایند و بر سیر طلا از آرد جو دبر کز و کل سنج  
 و دما و جی العالم و آب غلبه الشلب کز از زرد و غذا گوشت تنو کیک  
 و دوم در ورم صند از سیر علامت او حرارت و کرم در  
 و غلبه الشلب و در زبان و چشم و برفان اسفول علیک اسهال صند از آب  
 و در ورم قار و شربت سنجینه و شیره خرفه و قرص ریوند که در

و شربت یار

غار لغون باشد یا آب پیر یا آب گاسنه اختیار نمایند و در درم نیم حوض  
سکه تخلل درم میدهند و خا صفت که در دست سفوف نافع جهت سود  
کرم در سپر آب زرک نیم حوضه و خیار از هر یک سه درم صحنه و در  
تخله سرخ و در درم طباشیر خوب منزل نیم درم نیم کاسنه چهار درم را  
را نیم کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک حصه هفت روز بشربت  
یا آب گاسنه اختیار نمایند و طلا را به بر سر گذارند در درم  
سبز علامت او زیاد تر در طحال یا قلوت درد و سید زبان و در درم  
علی کمال بلغم بکوفته یا دهنه و بطون هلیل که در سردی و غار لغون را  
مغزده بامشند و بعد از نیت شربت سکنجبین و ماء الاصول فائده دارد  
قرص نافع ایرسا چهار درم فلفل ایض و سنبل درشت و درم است  
صل مغزده باقی ادویه کوفته و پیخته ادویه را با شش آمیخته شربت و درم را در  
طفر از خوب کز بتر کنند و در روان و اس و آب کوزند و سر زمر کنند  
تجربه شده و شرح ابو علی گفته که بجزیه مغزده بر سیاه و شان و در دق خاک و تخم  
نخست کت اجزاء برابر شربت سه درم بکنجین و از آن طحال را پاک  
سازد و پوست سنج کبر تنها یا مجموع سلفا میزند و نیم سوسن کبوه و ورق سید  
در یون و زرا و نخل و انقشیه همه کوفته و نمک را در و معال بشربت  
یا آب پیر مل نمایند از هر یک چهار مثقال سپر را پاک میسازد و این  
بمن زنده ایام نیت و پوست هلیل و تربانه هر یک چهار چهار مثقال غار لغون  
کرمان و معال لریون و قمل و نمک بند از هر یک معال شربت و درم  
میکنند و این طلا مناسبست خاکستری خوب زرک بار و خنجر کل و سرکه یا آخیر در  
سکه که بچینه و بوره و سندان و اکلیل الملک نرم کوفته و نخل و سرکه طلا سازند  
و بگذارند آنقدر که طاقت داشته باشند بعد از آن بردارند و آب گرم کرد

کبر



ت و سوس گندم چو شسته باشد بشویند و یکدفعه کمتر سرین بر سه جزو  
ترنج کبر کبر که طلسم زنده و غذا بخور آب و گوشت مرغ و یک و سیو کباب  
چهارم در فرم صلب سودا می در سر و علامت است از تنگی شکم و صلابت  
در ریه و پیردن آمدن از جگر خف و در یافتن آن جگر و بغیر لون و ف  
نم و لین طبع و لا عزیدن و اعراض مایه لیا علاج فصد مایه و اسلم و شربت  
نفسه بزور و اسهل بمطبوخ افیمون و آب صین با سونف سهیل سودا  
آن طبع زرد کبابی و سیاه از هر یک سه درم تریه و کل سف از هر یک سه  
فانته صار درم کشوت افیمون و آینه سهیل با دیان از هر یک مثقالی افیمون دو  
درم و در مثقال حرارته درم یکه را گرفته شربت در درم بشربت بزور  
درم فدا فتنه نمایند و بعد از آن یک پیاله آب بنیز سلق نمایند و جهت دفع صلابت  
از این دو البازند یک مثقال و زراوند از هر یک مثقالی فتنه و طیار از  
درم زعفران نیم درم شربت مثقالی بکنه میل نمایند و قرص کبر فایده  
در دانه و اشتق و قطره و ادام تلخ بکر که کهنه طلسم سازند و در شور با  
زعفران و کسر و صندل و فحینه و ابهامه فایده دار و اگر صلابت با  
طلسم تحلیل نیابد داغ نمایند و اگر محل داغ ندر است باشد طلسم از فحینه و  
ت کبر و بوره و از فحینه و سرکه کهنه گذارند و آب گرم بشویند و باز طلسم  
در درم سپر که از باد حادث که در زیر طحال و سبب آید  
ت سودا و سردی طحال بجم علامت او صلابت و تمد و درم غیر صلب  
که دست برد گذارند و قرقر نماید و شربت جلیقه با اینون و دیان  
بسته با مایه لیا و اندک مصلحت فایده دار و سوس گندم با سرکه بشویند  
و زراوند و فحینه کل اول حرب سازند بعد از آن سوس را گذارند و فحینه از

بور و پودینه و سداب که عمل کنند و محجمه آتش بر سپرزینند و این کوفه  
نماید و اگر تخم کنیز و زیره مدبر سیر که و تخم کنان و مصطکی و سیدله از هر یک سه مثقال  
رقیق در درم نرم کوفته بقند یا شربت کهنه در درم تا دو مثقال اختیار نمایند که  
را بر و غشیر سبب بار و غشیر با بونه ببالند و سداب را بر که بکوشانند و یا چوب عذرا بر که  
در روز به بند و لشت شقیق بر که حل کرده بروهند **فصل دوم** در سده طحال  
او ثقل بغیر درم اگر سده در حجر که مره سودا از کبد لطیف می رود حادث گردد در  
و بیستی سیاه و سایه غلبت سودا بر و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا بر  
حادث می گردد لطلان شهوت و امانت درم صلب از بهر محبت شش  
رذری در سپرز علاج آتش که دفع سده نمایند بشربت بزور و بسازند **فصل سوم**  
در صنف قوی طحال و علامات و علل جات آن اما صنف قوت جاذبه علامت او فساد  
مایله بود و تکرر خند چشم علاج او ریاضت و سوار و مالیدن سپرز که  
حجامت بر و آتش و بخار آتش و خاداء و قوی و باقی علاج بر همان نمایند دیگر صنف  
سپرز علامت او استغراق خلط سودا بر و دفع سودا بر علاج اسهال سودا بر  
تقویت سپرز لطلان در ریاضت و مالیدن دیگر صنف قوت باطن سپرز می باشد  
علامت او زیاد تر شهوت و اگر سودا بر بعد از ریاضت اسهال سودا بر اگر  
ریزد ما درم سودا بر که بعضی دیگر ریزد علاج او آتش که اگر زیاد تر شهوت  
علیه و بجز نمایند و اگر اسهال بعد علاج او سازند و اگر سایر اراض بعد علاج  
آن نمایند دیگر صنف دفع افوسه سپرز می باشد علامت او درم سپرز و غلظت او  
درم سپرز نمایند دیگر درم صلب سپرز اگر بعد علامت او آتش که ریزد  
و در لعل او در ریاضت و بوی ناک و در سپرز علیه بشربت بزور و شربت  
کم خیارین و سیر شتر و شیر حمار و ماء العسل و طلا از مس سوس و اشتقاق



دیگر رنگ ریخته و رنگ در سبز مر باشد علامت ادا است که در محل نشد  
بدن آید یا با در ار با خون بود کبریا خلیه در دور و طحال علاج لغت بدن کبریا  
در شست بزور و اخیر که حل معده طلا نمایند **باب ششم** در امرانی که در  
سبز متولد می شود و اسباب و علامات و علاجات آن و مثل است بر و فضل  
در یونان بیشتر اوقات برقان زرد از کبد و مراد بود و اکثر حدوث  
برقان سیاه از سبز مر و برقان تغییرات است در رنگ بدن بزور و یا سایر اجزای  
طرا زرد یا سیاه اما برقان زرد علامت او زرد در سینه و زرد در چشم بدن  
زرد در کبده و بول بسیار رخ باله او کف زرد یا سیاه جهت شدة احتراق و  
چند بول و کف او مستر رنگین بود دلیل سکت و قوت جگر و قوت دفع او بود  
بسیار چند نوع است **باب هفتم** در برقان زرد که حادث از سوء مزاج کرم شود  
علامت او حدوث برقان دفعه بر آنکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست  
که از سوء مزاج کبد بود رنگ جمیع بدن زرد بود و سرور و کرم یا بل بکود بود  
رنگ لاغری و آنچه از مراره بود بیکار واقع که هو و آنچه لبیب سده بود اندک  
عارض که هو بود از آن بکمال رسد علاج شربت سکنجبین و لعاب انبوی و  
کم آب و آب انار نیز و شربت بزور و شربت بدن از مغز بمطهر بلبله  
و آب ترند و آلو بخارا و شربت و ترنگین و تر بصر و محوره و اگر از  
سبب مالنی بود آب الود و شربت بغش یا کلاب و عرق کامنه و قند  
بغوزه و لیمو و زرد و شور یا مرغ **باب هشتم** در برقان که از درم  
علامت او تب و قی و تهوع و در شنه زبان و کمر از زنا هیت  
و نقل بود اندک بود علاج منع علیل از غذا و حفظ قوت بشربت سوسه یا  
شربت کلاب و انار میخوش و شیر حزنه بشربت سکنجبین و شیره تخم  
و طلا و سبیل و کلاب تا جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و کشمش و از

و از چنانچه پدید نمایند **نوع** سیم و سیرقان که از سده حادث شده که در غیر سیرقان  
مراد صفرا از کبد و جدا نمیشود و صفرا از قند و یا از عروق میروند و سیرقان  
میگردد در زردی و سیرقان زرد پیدایش علامت او آنست که در آن  
بعضی و آب را در جانب کبد جمع و بول رنگین زردی که مایل بسودا است  
از آن آید و سفید بعضی علامت سیرقان و کمال صفرا و قند سیرقان  
و در جانب الشعلب و کفشد و کفشد نمایند و در کمال بقرص بنفشه و آب  
شربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و خورج آب که در و کرب و چغندر زرد  
از غذا غلبه پدید نمایند **چهارم** در سیرقان که حادث کمره از سده  
صفرا بجمعه میفرستد علامت او آنکه شکم آنجا آید سفید بعضی و در سیرقان از سده  
کاه قوت لیمو حادث کمره و قند باشد علامت شربت سیرقان و قند سیرقان  
الاصول و صفت فایده داره دیگر سیرقان زرد حادث از قند سیرقان  
آنکه راه که صفرا برده در سیرقان بسته شده علامت او پیدایش قند  
آنجا نفع تمام داره دیگر سیرقان از صفرا هم مراره از کشیدن صفرا میوه  
روشنه و قی صفرا علامت او شربت سیرقان **در سیرقان که از کمره**  
و کبد بعضی علامت او شکمی و تلخی و زردی و سده چشم و در و لاف  
و از ادویه حار که در قوت سیمین بعضی علامت سکنجبین کمره کاسه و کلاب  
و المونجی و قرص کافور اگر حرارت قوی بعضی و قرص زرد **در سیرقان**  
و طباشیر و کل سنف از یک سیم درم کم کاسه و خیار و کاهود که در قند و صفرا  
از یک درم قرص زرد یک مقدار درم و اگر حرارت بسیار قوی بعضی کافور  
و الالباب انار و آب کاسه و سکنجبین و بعد از چهار ساعت آب کش  
بر حکم از صفرا و کلاب و کافور زرد یا طلا از آرد جو و صندل و یک قرص و طلا  
و کلسنه و صفرا و کلاب و سکنجبین و آنکه سیر که نمایند و غذا گوشت بزغال



باب فی آب قتیق عذوق و آب انار اختیار نمایند حکیم بر تان حادث میکند  
در آب عذوق علامت او تب و اقل در جابت است علاج ورم کند نمایند  
در تان که حادث از کینه مرقه که از بعض اخلاط در اعضا از جهت آب حوان  
در دانه از جهت شرب و در اطفال علامت او بیکار از سبب کمیدن حوان  
در دانه در خضر و در شکم و بول و تان علاج فصد یا سلیق یا اکل تا کثرت نکند  
در از انواصه دل و عین با پیرا کند و در بدن و استراغ بمطبوخ بیلید زرد  
در تب و کوف بیلید زرد یا آب عنب الثعلب با سانس با اختیار سبز و آب انار  
در آب سبغ و قرص کافور نفع داند و آب جو بارهتر بادام و قزو تکثیر طبیعت  
در شیره خرفه یا طیار شیر و غذای مرغ آب عذوق هفتم در تان که حادث  
از سوء مزاج در جمیع بدن دیگر داند خون را در کپها صغرا و علامت او کرم  
در دانه و علائم در کفش و اندام که در بدن بول و بزرگ نمید و لیکن در شکم  
در طبیعت و میل رنگ رو کنند کون و تیره مایل بسواد و قبض طبیعت و سفید  
در دانه است و اگر حرارت غالب بود صغرا میوزد و رنگ رو مایل میزد و در زیر  
در طبع مخلوط بسواد و بعضی علاج اگر داده بود فصد نمایند و کپها صغرا عظیمی بیلید  
در شربت و شربت انار و سدر و تر مثل شربت میب و منحل و صیاب عرق با مرقه کافور  
در شربت سازند و شربت لیمو و بنزد و آب انارین فائده داند و کرم که در دانه است  
در آب سرد دانه و آب که در زیر آتش کرد با سانس و آب نیم آب و آب  
در شربت بنفشه و آب انار و شربت نارنج و حمام و آب زرد در این که در فواید رنگ  
در شربت و حصار و کل صیرو و کل نیلوفر جوشانیده با سانس و بعد از آن روغن بادام  
در نیلوفر در بدن با لند و کمر تان از آن دسمام بدن میخورد و سبب در دانه  
در دانه در سرفه و شربت علاج حمام و در آملد در آملد که در دانه و الکحل  
در آب و در کل صیرو جوشانیده با سانس و شستن بدن با آب که در دانه و سبب در دانه

پخته باشند نمایند دیگر برقان بسبب شدة گرمی می شود علامت قه طرر رنگی در  
برقان کودکان در زمان راجعت آنکه بدن ایشان در غایت نرمی است باطن  
علاج در مواضع خوش هوا مسکن می سازند و شیرین فایده و زردک و میوه شیرین  
و شیرین صوفیه اختیار نمایند **در** هشتم در برقان که زهره صفرا را ظاهر بدن در  
بحران دفع که علامت او غشیان و تلخی دهان و بیس طبیعت میباشد اگر پیش  
هضم بود بر **علامت** شربت سکنجبین اختیار نمایند و اگر تب بود و حصه داشته باشد  
پیش شربت عتاب و در بدن روغن شربت و روغن بابونه و روغن مسون نمایند صفت  
را بکشد و غذای مرغ که آب غوره و سماق و آب انار پخته باشد میل نمایند و علاج  
که بد مشغول شوند نوع نهم در برقان که از کثرت الطبع و شرب که مولد صفرا و قاعه  
علامت او غشیان و قه صفرا و تلخی دهان و سستی بول علاج فصد یا ملین یا اسهال زرد  
و حمام در نزد یک کبر و مسهل از تمرین در الونج را و بنفشه که در درختان  
کاسه یا آبلیمو یا آبلیمو صلی محفوظ باشند اختیار نمایند و مطبوخ به لیمو فائده دار  
ماء صین یا صوف که در و میرنم درم و فاریون درم و سونیا و انگلی حب ساخته با  
مناسبت قشر نفع کلی دارد و خصوصاً درین مرض صفت آنکه سده را را کشاید و اگر  
درم اینون و پیچزم پیرسی و شان بوشانند و آب آنرا بکنند شفا آید روزی  
و صفت درم از درق چغندر خشک کرده بعمل یا سکنجبین علی میل نمایند سده را  
و آنچه برقان را با دار زایل می سازد و یک درم از سینه یا بنتراب میل نمایند یا  
تراب فائده دار و این در حمام فائده کلی دارد و اگر نیک نشود مسهل قوی  
قوی مناسب قوت دهد دیگر آنچه زرد در ششم از ایل میبازد است قی که  
کهنه و **علامت** در حمام چند نوبت غرغره با بر صومعه که در و است و شش  
سکنجبین غرغره نموده نمایند و طبه باب بودینه که در لب جوی میوید و شیرین  
سازند و در ششم سرکه و کلاب یا آب انار ترش بچکانند و در شش روغن زیت که



رو آید چنانچه ریخته باشند چنانکه و اگر ماده غلیظ بود یک ایارج و صیقل قیاد و  
ناید اما بر قان سیاه علامت او سیاه رنگ بدن و سود رنگ بول و قلت ادرار  
در پهلوی چپ و این چند نوع است **نوع اول** در پیرقان سیاه که از سده که سود را  
میکنند از جگر پس از بسبب سده که دفع میکنند سود را از سپرز لیموده و برایش میکنند  
بالقصد در بدن علامت هر دو مقدار و غلظت و در جانب چپ علاج فصد با سلیق با سیم  
از جانب راست و بطریق افیمون که مال نمایند و افیمون را هفت درم کوفته با سیم  
میشیند و سیم آینه سه روز میمانند و اگر از غار یون مثقالی آمیخته نمایند  
علل قور و بعد از آن جبین بکینین بنور را بیشتر مشت را به لیل سیاه و افیمون و غار یون  
نک پهلوی چپ میل نمایند و آب گمانی بکینین بنور در دست و غار یون کوشت  
از لیمو که کبر اختیار نمایند **نوع دوم** سرقان که از شدت حرارت خون را از  
بودن میل نمایند و رنگ را سیاه گردانند و فرق میان سرقان کبد و سرقان طحال  
است که طحالی را رنگ رو سیاه و بولی و بر از مایل بسایه و الم در جانب چپ  
در کبد رنگ روی زرد و بر از زرد و در جگر آفت بجه و سپر زیت  
و اگر سرقان بمشاکت کبد و طحال بجه علامات مرکب میباشد علاج خون قیاد  
با سلیق و اسلیم و شربت افیمون و طبع افیمون و اصله کبد شربت  
سرقان سیاه از درم طحال میباشد و سرقان سیاه در بخران امراضی طحالی  
و دیگر سرقان سیاه از شدت سردی کبد میجو جهنت آنکه فخر در دناک  
بسته شده و سیاه گشته دیگر سرقان اسه از حرارت کبد و تمام بدن اگر  
فخر السوز و در تمام بدن پراکنده نموده موجب سودا گردد اما پیرقان  
سیاه علامت هر دو فصد است از هر دو دست و در میان هر فصد سه روز  
باشد و فخر السوز کبد پهلوی زرد چهار مثقال پهلوی سیاه نیم کو

کوفته است مثقال هشتاد و پوستان پنج کبر پوستان پنج کرفش و پوستان پنج کبر  
پنج کبر پوستان پنج بادیان از هر یک دو مثقال و الوان را بر پوستان هشتاد و پوستان هشتاد  
مثقال اقیقون دو مثقال و ششاند صفا که رسم آه و هفت مثقال مغز فیلوس و پانزده مغز  
شیرین است ده مثقال حل س فته سکر کرم سحر اختیار نمایند یک درم ایاب فیترا  
نیم درم غاریون و دانگی محو ده مشور اختیار نمایند و بعد از آن آب بنفشه بریزند  
و آب عنب الثعلب و آب ترب و آب کز و آب برک و آب کانی و آب  
کبر از هر یک معادل یک پند و بجز ششاند دهان نموده ده درم مغز فیلوس در حل  
اختیار نمایند و اگر سودا بیشتر نباشد علاج محل نمایند و اگر حرارت اکثر بود علاج  
نمایند و چیزهای سرد که حرارت کبر را تسکین دهد مثل شراب کمانه و آب انار نیم درم  
لیون نارنج و زردک می نمایند **فصل دوم** در سوء القینه و سقاه و ضعف مزاج  
چکر اسوء القینه گویند و مقدمه سقاه بوجه علامت او آنست که رنگ در بدن بزرگ  
مایل بسفید بود و بهیچ اطراف و در در جفن و در شکم نفخ و قراقرق است در بدن  
و کاه صراحت در لب علاج شربت بزرگ و اگر صغیر غلیظ بود ایاب فیترا چند درم  
دهند و اگر غلیظ لزج بود و استخوان بصر و سم حنظل و لباق و غاریون و قمر نیل  
و ماده دهند و سزاوار آنست که بتفایق ماده را دفع نمایند و قراقرق دارد و سزاوار  
آنست که در سبیل ادویه خوشبوی مثل عود و مصطکی و سنبل صیبت قوت عود اندازند  
و بعد از استخراج در در معده و در بول دهند و احتیاط نمایند در باب فصد قمر  
برندارند مگر آنکه خون حیض و خون بواسیر بسته باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند  
سزاوار آنست که خون را صاف نمایند پیش از فصد سبیل صغیف مثل ایاب فیترا و ایاب  
اقتیون و ششینه بعد از آن اندک قمر بردارند و مخون ملایم دهند مثل تریاکی کبر  
مشود بطوس و دواء الکرم و دواء الملک و امثال اینها و دفعه که سوء مزاج



منی در سوره الفجر ویم استقا بوم کثر ابر یا بول بزاید انکی باد و دانک کن  
 لطف کفته اند اختیار نمایند اگر صواب بوم بلیل زرد مخلوط سازند و غلا  
 لشت مرغ یا بلی گوشت کوسه غزال و تخم آب و دار چینی و مصلی و قهقه و غلا  
 و قینه یا گوشت اختیار نمایند و از میوه ها و صبح لکلاب انار و میوه فایده دانه و بر  
 لکلاب و سبیل و دار چینی و بوره و زراوند و صبح لکلاب طلا سازند و در مصلی  
 و کون و شبت در موده مالند و آب بخورند دیگر بیان استقا استقا در لغت ابر است  
 و در اصطلاح اطباق فیرت مادر سبب ماده غریبه بارد که در اعصاب درآمده و  
 ورم کشته و اقام استقا سه است لجه و زنی و لیلی لجه است که در جمیع اعضا  
 استقا زفر است که اجتماع آب در احش میان برده که در اعصاب و غده و ریش  
 و سبب ورم شعور و این بدترین اقسام استقا بوم و لیلی است که با دماغ غلیظ  
 و غلیظ که آب استقا زنی جمع گردد که مابین صفای و ثمرت میگویند اندر طوبیت  
 و او بوم و سبب استقا صنفی که کبد بود که نوزاد فخر را چنانچه که باید ساخت و علامات  
 که دلالت کند بر حدوث استقا دارد ورم و تهج و در واپها و اما علامات مخصوص  
 علامات بحر شسته بدن و انتفاخ جبهه آنکه غذاء خام نخورد میکند بجمیع بدن و در  
 و دانه و میگرداند و سهوست مثل بدن میت یا درم و قته که برودند و دانک است  
 ل فیرت رود و چنانکه است بردارند و باز عود کند و بحال خود آید و علامت استقا در  
 ت که وقت که حرکت دهند بدن را ادا نمیکند مثل خیکی که پیر آب باشد و چنانچه دست برد  
 ند از پهلوی پهلوی که در آواز معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبعی است  
 و دست بر شکم زنند آواز را بدیش مثل آواز طبل از جهتی که محبت گشته علامت  
 شتم از آن دو قسم سبیل تر بود و این نوع بوم اول در استقا لجه که از ضعف  
 و سردی و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در غایت خنکی بوده یا  
 و فیرت یا آنکه در موده برودت غالب شده و طعام نیک برقم نگردد و نامضم

در کبد و اعضا در آید و فتنه نتواند کرد ایند و در خلل گوشت در آید از دست  
استقاء لجر گویند و این اسلیم ترین انواع بعد علامت بیاض بول در دست  
طبیعی استفاخ بدن با سهال و قه و اگر فتنه حیض بسته بعد و پیش آب سرد  
بعد فصد جابیز است و الا فصد درین مرض ضرر اند و اگر پیش فصد سهال  
نکشند و فصد نمایند و معده را با یا باغ فیتور و دماغ را بغیر غره که از شرش  
سکینه و البکامه و عمل و حین بعد نمایند و داء الکرم بماء اللصوصی فایده  
دارد و بول بیشتر فرغون نیم درم یا یک دو قاشق بول شتر غلیم النفع  
گفته اند و شخم جوانی و بادیان و درم از هر یک مقدار بخورشانند و آب آفرامیل  
نمایند و کلک لایح را جامع النفع گفته سهل مرین مرض را و جیح مرض بار  
ترید بولیت تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرغون نیم درم اینون نیم درم  
و سبخته اختیاری نمایند و سهال بخور بولند درین مرض بکرات تجربه شده نماید  
رغون نیم درم غاریقون درم ترید و درم زراوند مدیج و دوانک مقل نیم درم  
اینون و انکی بد و نوبت سبخته اختیاری نمایند و این مرض منابست لک  
و درم فوه الصبغ و اینون بادیان و شخم کرفش و شخم کاسنه و کثرت در هر یک  
درم بکر عنب الثعلب درم یکوفته باب مقل ب زرد و در سایه خشک نموده  
درم میلک نمایند شربت سکنجبین یک زور و از آنکه مستقالی فائده دارد و ترید  
فاروق بماء اللصوصی و اگر تریدی فاروق یافت لغو و در یاقی از ترید  
مقالی یا کم زیاده و فشارند مسل نمایند و شستن در آفتاب در یک گرم  
و در حمام که آینه تاعرق کنند و آب منیزند و کما به کم نشیند تاعرق آید  
عرق برویاک بردارند و در آمدن در قنور کم فائده دارد و حمام که  
تلیه داشته باشد و چشمها کو کرد آب بعد در آنکه فائده دارد و نلک  
در آب حل ساخته چند روز در آفتاب گذارند قایم تمام آب و ریاست





دارد حامله دقتی که تنگی بعد شیر شد و ترایق فایده داره و اینه که در  
بول نماید بر منسوب سازند مصطکی و معال سنبلی مقالی فلفله و سیب  
از بیهوش مقالی قند مقدار هم در غایت غرض بکوبند تا اثر آن زود بگذرد  
و بعد از آن سنوریا مرغ و صلبوس در آفتاب آبخیزند و کور شده از و حمل نما  
و شوره بر وجه که در استقاء الحی مذکور که از سردت بعد و بر شکم حمل گذارد  
بطریق که مذکور شده و بکوبند بزرگ ببول صبح باشد و از آن بخیخ و ادرار  
و نمک هر دو بر این کرده بر شکم بپاشند و روغن نارین و نمک بالند و کوب  
اگر درم صلبید بعد از آنکه از و خلاصی منقوص است جهت آنکه اگر داده باشد  
کم سازند باز آن آب عصاره نماید و علیل سلاک کمره و نال خشک بوق بادیان  
بادیان و آب کرفش و جوانر بخت از آن میل نمایند و آب نمک بر و غرضیت  
بسته و روغن بادام نفع تمام داره در استقاء و زقی که از  
بعد علامت او تنگی بسیار در زردی و چشم و زرد بول و سرخ آن  
در مجاری بول علاج مرکب از علاج کمر جگر و از علاج استقاء نمایند و شربت سکنج  
و عرق لاسخ و عرق بادیان و یا آب صلب العنک در و خیار شربل کرده مار  
و آب صلب العنک بکلیج حل نموده هفت مثقال خیار شربل آمیخته اختیار نمایند  
و اعم فرزند دارد و بعضی اطباء زرد آب که سبب استقاء و زقر گفته بمطبوخ  
و تر و بند و آب است بتر دفع نموده اند و بدلیل زرد در دفع استقاء که از  
باشد نفع کلی داره چنانچه سکنج بهترین مسهل است در استقاء که از بردن بعد  
که مسهل فرزند واجب است که از غذا و آب منع نمایند و در زردی بعد از مسهل  
شربت لیمو و شربت میوه و فواکه و شربت زرد و لیمو و فواکه و قرص زرد  
داره و شیخ ابوعلی فرموده که عورت را دیدم که استقاء داشت و صنف بر و مسهل  
بعد از آن بسیار خورد بر شورت و خلاصی یافت و گفته اند این کسان خورد



در قفسه زیر مرض خلطی یافته اند و این فقیر آب انار و آب ترب الشیر  
 که در ادوات این ترکیب درین مرض کرده اند نفع کلی ملایم  
 اند و سینه را شل و مناسب آئینست که بیشتر نهند و چون کلکلا بچ فائده  
 آن هدیه زرد منی بخورم غار یقون که درم منج موس کبود و کل سرخ و  
 در منجم فیار و رب سوسن از هر یک دو درم نرم کوفته سبزه و زرد و  
 یا قندب زرد شربت و درم تاس درم بجم دیگر این قرص نفع دارد و در  
 ریون مدبر در سر که دو درم کل سفرب سوسن از هر یک نغمت درم قرص غوره شیره  
 مقدار و قندمانات آمخته نمایند و ورق مازیون و تخم او از اقوراد و ریت  
 و قندمان و اصغر اگر بکمال حاصل میل نمایند و اگر لطف وزن مازیون از نفل  
 سیدون سسته از جهت دفع عفونت او مجوده مخلوط سازند ساید و درم از  
 موس کبود کوفته شربت سکنجین میل نمایند و غذا مرغ یا گوشت نه بود  
 در یک با سرکه سازند و سرکه تشنگی تشنگی را تسکین دهد و سرده را مکناید  
 قفا و گرم را فائده دارد **در استقار قرق** از درم کبود و عسل است  
 سرفه بغیر نغمت یا بالنت اندک و تشنگی نفس و اسهال طبع و صغیر و تواتر  
 البته و بول اندک سفید در اکثر اوقات و درم در جانب راست احیاناً  
 در در و در لبیب و درم بجم و کربال طویل از جهت آنکه صدید بر روده  
 یزد و موجب نرم و لیس میگرداند علاج او عسل و درم کبود و تبدیل مزاج و  
 ریت سکنجین و آب کاسه و تخم شیوخیا ریز و تخم مزبزه و کاسه اگر حرارت است  
 به عرق نعنه و کلسه و غاف و کشت نرم کوفته مسون سازند  
 یا بابت مقدار درم آب انار با طایر و زرد و سکنجین بنزد و اگر تشنگی  
 و فلووس بجلاب و اندک روغن بادام و غذا گوشت مرغ و توت و قند سبزه  
 و انار و سبزه و سکنجین و آب کاسه و تخم مزبزه و کاسه اگر حرارت است و تخم زرد

جوشانیده باشند و مصلکی نمانده دارد و آبکاهه بنزد امیل نمایند  
در استقاء طبعی که از سوخته فرج سه کبره شود علامت او آلتی که بزرگ  
بر شکم زنند آواز مثل آواز طبل آید و نایف برآمده باشد بسیار و صلابت  
مسیر علاج استخراج با یارح فترا و مبالغه در کمال دارد و در تنها نیز که اگر فراط  
موجب است و موجب تنگی میگردد و حب سکنج و حوتنه و شافیه جهت آنکه با در  
دفع نماید و بعد از استخراج جوارش زبیره و آب بادیان و اینون و ماء اللؤلؤ  
مغجون اگر و معجون حب الفار و خائیدن کند و مصلکی و زبیره نمایند  
سکنج و زبیره و کرویادرق مسذاب از هر یک دو عدد نیم گرفته نمایند  
سازند و شکم نمک و سوس و در زن کرم کرده گذارند و محجمه آتش کز در  
مدامت بشربت سکنجیز و کلاب عرق بادیان نمایند و گوشت مرغ و کبک که با او  
کرم خفته باشند میفایند و نان خشک که در و اینون و تخم کرفش باشند و کمی میل  
و غذا که نخورده باشند بخورند در استقاء طبعی که از کرم بکشد و در  
مشموعه غذا چنانچه باید بضم نکرده و موجب نفخ کرمه در اجن علامت او کرم جگر و شکم  
خشی و مان و سرعت نفوذ کمال طبیعت و طبع هلیله و زهر بند و آلودگی و ریش  
تر تخمیز در پوند چینه یا آب انار بیز و آب کرفش و اینون و کلاب عرق بادیان و  
سکنجیز که در و صندل سفید سوده اضافه نمائید و با نمک و طلع و صندل و شغال  
سهمغال و کل سفید هفت سهمغال و لادن سه سهمغال و سنبل و در شغال نیم که  
الجلاب قلا سازند و بنوعیه بکرم ترص زرک نمایند و خوردن انا فائده دارد  
گوشت مرغ در آب آن خف نیم گرفته بکره کبر و عرق و پودینه و سرکه در آب  
و معجون کمون و کاکرات نخ و مصلکی و کندر مناسب است دیگر استقاء بسبب صنف  
میشود علاج صنف بدن از سودا و ضاد که حذر اندازد استقاء را سودا و ضاد  
سنبل کرویاد از هر یک سه سهمغال مقل و اشق و سودا از هر یک سه سهمغال و غبر لاده

استقاء طبعی

مشموعه

ضاد

سهمغال



در قطره در دم کل سینه و در او اندوا کلین الملک از هر یک سه مثقال و نیم صغیر  
را القلاب حل کرده نمایند و باقی ادویه را نرم کوفته بدان بزنند در حبیب استقامت  
نمایند و اگر دیگر استقامت بخت مرگت بجز از عروق ماسا رقیا بسبب مرض از میوه غلا  
ادویه طبیعت و بیرون آمدن فصول از رود و علاج شربت بزر در آب انار و  
تقویت بجز استقامت بخت مرگت میباشند و عت رگت موده از جهت جراحت او اگر  
بجود علاج هر یک نمایند از کرده و موده **هشتم** در استقامت بخت رگت رخم بسبب  
اضافی یا حبس شدن قنیز بوا سیر و قنیز حیض بجم علامت او در در دم و بسته شدن خون  
حیض علاج احتباس حیض نمایند و دیگر استقامت از بسیار قنیز که در بدن بجم حیض علامت او  
آلت که قنیز بوا سیر بسته گردد و قنیز نگرفته باشد علاج آلت که قنیز کم سازند و شربت زرک  
بجز در آب تمر بزر در آب انار فایده دارد دیگر استقامت از جهت کثرت قنیز که بجم بفرشته  
بجز در آب انار فایده دارد و غذا میل نمایند که خون زیاده شود مثل شربت میوه شراب  
روده تخم مرغ و گوشت دیگر استقامت از جهت سردی در سیر میوه علامت او سرفه خشک  
ایم و درم دریا پیا علاج شربت زرفا و مقلند دیگر استقامت از جهت سوء مزاج گرم  
در حبس بدن میوه علامت او تب بتر یا تبهای دراز و شلایین بسبب قنیز بجم و قنیز  
بفرشته که هر استقامت که بسبب امراض حاد گرم شود و ردیت دیگر استقامت از جهت معفو  
ش میوه علامت او الم دایم در نوا میزاق و بتر اط کفته که هر که را معفو در بدن  
بجم و بدوام میل زایل نشود کار او با سسقا طبعی مخ میگرد علاج لعل آلت که  
را لکینز دهند بعد از آن علاج استقامت نمایند دیگر استقامت طبع الم طهر مر باشد علامت او  
دایم در لیت علاج در ردیت نمایند دیگر استقامت از جهت حجاب میوه علامت او تنگی  
سرفه علاج حجاب نمایند بشربت بزر و درم بفرشته و زرفا و پیریا و شان باشد **نهم**  
در امراض روده و مقلنت برکت فصل **فصل اول** در زلق امعاء آنکه  
در زلق کل در سپردن آید و این چند نوع میوه **نهم** زلق که در بنور رگ از

ست

ست

ست

ست

زلق امعاء در موده و بیوقوفی بجم یا دفع  
بر آنست

سطح اندرون روده واقع شود بجهت گزیدن شور اما روده دفع کرد  
غیر منضم و سبب او کثرت صفرا بود و شکم گزشتن بر دماغ علامت  
زنان و خان خشکی زبان در زدی بول و گزیدن متخدر در وقت غریب و بزر و طعام غیر  
منضم یا اندک منضم یافته باشد و صدیر رقیق و در وقت گزشتن در در روده علامت  
فصد و کمال صفرا و شک جوی که در روده عن بادام و دودغ ترش که در و طباشیر و کل  
از هر یک درم نیم کوفته دودغ را با بن چند نوبت دروغ کند تا رنگ آب تغییر یابد  
بزر در یا بسج و آب سماق و شیر بدین آب بگوشتانند نصفی بماند و آب آنرا  
آمیخته یا اندک کنند و میل نمایند و آب انار و طباشیر و تخم حماض و کل سح دهن و  
ترشیجات نتوانند خورد و سفوف طباشیر یا رب آب فائده دارد **مسئله** آن طباشیر و  
عسر و کل ارمنیه از هر یک برابر بگیرند و نرم بکنند و شربت لیو یا حب الالاس که متغیر  
تخم استغول میل نمایند و غذا از جادرس متشرف داده بر و غنیه کل و غیر و غنیه کل  
نمایند و غذا گوشت مرغ و یا بچه بسماق و آب حب الرمان و این غذا کز آنرا  
و آرد جو و کل سح و صندل و پوست انار از هر یک قدر نیم کوفته آرد  
مسبب ترش و آب حب الالاس بزند و بر شکم مالند و موم روغن از روغن باد  
در روغن کل و موم سازند و در شکم مالند و اگر ماده بسیار بود و آب ساینه قی  
مسکو قرغاید و نیم پالوده و دودغ برابر سفوف طین میل نمایند **مسئله** آن طباشیر و  
کل محتوم و طباشیر و کبریا و کل سح از هر یک برابر کوفته شربت متغای بر  
دوم در زلیق اما که از شور حاج او بود علامت اذانت که بیاید علیل دفع  
و لزوم در راحت یا آنچه آید نصف نایافته و غیر منضم مخالف نوع اول مادر  
بالذات و کاه در زیر ناف در پهلوی علاج فصد و شکم حرارت  
خفیه و طلا از صندل و کل سح یا آب مسیب یا آب سبز زرد در مواضع ترش  
نساکن شود **مسئله** میوم در زلیق اما که از رطوبت قی بود علامت اذانت



بالتام غیر منضم و این اسهال از معده در روده باشد بیا بر منضم صفت  
دست ماسکه را خفته علاج آست که در اسهال معده مذکور شده بتفت معده بایان معده  
ببر و در غایت که قوت ممکن بود و شربت انستین و سکین و میبه و جوارش خوب  
بر آب و شربت حب الاس و این طلا بر شکم نهند **معد** آن سود بخمال حب الاس نهند  
نفته مازده شغال تخم کرفش و دو شغال زعفران شغال رشنه چهار شغال مصطکی شغال  
را کوفته بر آب یا آب سیب یا کلاب با زرد و شربت فواکه فایده داره و اگر شربت  
نارنگ کباب کرده تا گوشت عصاره و گوشت کبک در زرد مخمر خورده در غذا دار صند زرد  
نارنگ سماک در زرد نمایند و اگر اسهال قوی بود جوارش و از زرد متشعیر بر غذا سازند  
نارنگ و از زرد خوب و حب الاس و از زرد سبز نیم را کوفته بشربت لیمو یا شربت حب  
اس شغال آمخته اختیار نمایند و اگر سکی و تشنگی نفع کلی داره و باقی در سکه اگر  
نارنگ و سیل نمایند شکم بپند **معد** چهارم در زردی که از رطوبت و مست امعا کوه  
است و آست که رطوبت بطعام مخلوط بنوع علاج قرص لیمو و شربت حب الاس  
آب کرب در دوش بلوط کوفته اندک باشد در گردناف روغن کل مالند  
در زردی امعا که از خلط صغری و میوه علامت او آنکه با طعام خلط صغری بیرون آید  
بر از زرد یا کبوه و شیره لیمو علاج نغشته بدیه از خلط صغری مثل پیلید زرد و آب  
سرخ خشک نموده و قرص کلار و خوف متلی تا مقدار سه درم بر آب و اگر الم قوی  
بترکیت بزند کلار و ماز و تخم زوف و کسبول نصف داده و کلار منته و  
در دوش یا شربت بر آب یا شربت استخوان مویز ربع مجموع در او کسبول  
این طلا گذارند اقا قیا و کز ماز و پودست بیرون لسه و ماز از زیر یک کف  
بآب آب یا آب ماز و بر شکم نهند و غذا یا کبوه کوسند و گوشت مرغ نیم  
سماق و کز کوفته کشیده با سبب نمایند و جوارش و از زرد متشعیر  
در زردی کل در زردی داره **معد** هشتم در زردی امعا که سبب قوت

پودست انار

دوا مسهل در سطح امی سئو علامت او آنت که از دوا مسهل دانه  
 سحر و که چتر سترش یا آب بسیار یا دویه قوی که بر مصلح خورده باشد یا چخت نموده  
 غیز مشو که علاج چهارم لطف داده بر دغن کل که چتر سترش یا آب مسهل  
 و اگر مرطوب مزاج بود و آب الشاد بر دغن کل آنچنین با بر دغن زیت و آب مسهل  
 سه درم اختیار نمایند و اگر آب الشاد در دغن بخورشانند تا سه شوق بهشت و اگر  
 بچس عارض گردد علاج سیم نمایند و حخته بر دغن کا و حخته شقال در یک سالی آب  
 آتخته و شقال چتر سیادت ن فرم کوفته و چتر سترش یا آب مسهل خورده بدو نوبت  
 نمایند **در زلق امعا که از بلغم و صفرا سئو علامت او بر از زرد مخور**  
 بلغم و صفرا در کایر فشیان بعد از کثیر لب خوردن میوه دانه که علاج  
 این سئو فسیله زرد در شقال آب الشاد و دلب اللس و سماق و کرم مارو  
 یک معال دشم همه را نرم کوفته بغیر حب الرش و شربت در درم اختیار  
 دوا دیگران الحبل و در درم اینون درم نوبت آثار دغن  
 از هر یک در درم بدو نوبت بشربت لیمو یا رب البلب سه سلی نمایند  
 غذا اگر اندک آبرو انار خورده فایده دار و دغن حب الرشان یا فاییدن حب  
 مس سبت و غذا اگر بخوبی البرمان عا زرد و کمال صغار اسلم الزاء اسباب  
 علاج می باید اگر تپیر بصواب نمایند و طبیب در معالی خطا نکند **دوم**  
 فخر و سچ بختش ذکر کردن شده بسیار از انواع کهال دمو و غیره  
 امراض کبد و معده و زلق امعا حالا آنکه باقی ماند کهال نفس امعا  
 خون باشد یا مده و یا بلغم و ریم و می باشد و سنگاریا و فخر که از روده  
 نوع است کهال فخر و سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه  
 سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه

سئو فسیله

سئو دیگر

اسهال



[illegible]

انجا ارفع عظیم دارد **در** حب چوب پسته از آن که مزه و کل از منی از  
هر یک بر او حب غریب است و در دم حب دیگر مزه که مزه و افیون از هر یک  
حب سازند آب صمغ عربی شربت ثلث متقال در مزجیات پسته یا خرگوش  
ثلث درم از دانه کی اول تا نیم درم آخر رسا سازد از آنچه اسهال  
مینماید که نشستن محب بر شکم چهار ساعت گذارند و اگر الم دروده بالا بود  
صفت نمایند **در** آن کلندر و کل سمن و شاه بلوط از هر یک دو مثقال که  
مغسول نیم کوفته و جادوش مشروک جواز از هر یک هفت مثقال در یک  
آب بخوشانند و کل از منی معالی و خون سیا و شان و خاکستر در از هر یک  
درم و زرده تخم مرغ بر آن کرده و روغن کل هفت درم این جمیع علمنا ینفع  
از آب لسان الحمل و این ادویه که کل از منی و خون سیا و شان است  
که در روغن کل و زرده تخم مرغ باشد **در** اسهال دم که از جهت  
سج و تر شدن سطح امعاء بود این انواع است اول از ماده صفرا بود که  
که در امعاء علامت او زردی و دلخیزی و تلیخ دیان و تشنگی و آمدن خلط  
صفرا و خون در کمال صفرا و در مدت یک هفته منخریج می شود و اگر این سج  
امعاء بود علامت او آلسنت که در ریزد و دیک ناف بود و آنچه پیردن  
از خنجر و نزوحات آمیخته به بر از باشد و اگر تشنگی و اگر در روده  
بوجود علامت او درد پاشن و زیناف و خنجر و بلم پیش از بر از و اندک  
یا بر از داشته باشد اگر در روده وسط بود علامت او آمدن خنجر و اگر در  
بوجود علامت پیردن جسم روده و اگر پوست یا گوشت پاره پیردن آید دلالت  
بر آنکه روده جراحت گشته و اگر چیزی سبیه بدر در شراب پیردن آید دلالت  
هلاک و کمال دم که بعد از کمال صفرا و بوم و یاد در سج بود دلالت  
امعاء و این بدست علاج آلسنت نظر کنند در اعضا و ریه اگر در دمان  
معتنه نمایند و اگر صرف بود قوت دهند اول تویست و دماغ را سرد و



نماید و بادرنگ و اگر گرم خوانند ملک و غیره شش پنه دارند و بعد از آن  
دل نمایند بشربت سیب و صندل و فواکه و نمزحات با قوت قوت او  
نماید و از آن منع نمایند بشربت سیب صنف و سوطا کرد و بعد از آن مراعات  
و اگر نمایند که پستیر این مرض از ضعف کبد و سوء مزاج او واقع میشود و در رعایت  
حال معده نمایند جهت آنکه به کاه معده قوی بعد در خلا فاسد متولد نمیکرد و در اگر خلا  
بعد در معده بقی و اسهال دفع نمایند با پنجه ملایم بعد و بسیار است که نسبت شفا ترک علاج  
بد و البعد خاصه در نیرض صوف قوت اعصاب بتحصین قوت معده در دونه چغری که  
از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللیم و زرده تخم نیم پخت در سزاوار آنست که ادویه  
مثل کلان و مغلوب و حب الاس و کزبان و غیره کوفته در عرقه بنزند و آب آبرو  
سیب یا آب بوشانند و یا آن لعاب کم آبی و لعاب اسفول اضافه نمایند و اندک آن  
در دانه آواز خوش و ساز ملایم و کهایات دلنیزید عجیب نظر در بین و جواهر و صنیعی  
در صورت تاثیر عجیب در این مرض و اگر لیب سح باقی بعد اول آنرا که کربا شقیف  
در غبار سبز و آب کامسنه و آب غلب الشلب و اندک عصاره و هلیله زرد بعد  
از آن رب آبرو شربت لیو و سحوت مغلیا تا در ابتدا که اثر سح ظاهر گردد چهارم  
در این سح کوفته در آب سه بنزند تا بخوام عمل آید و در اصل نمایند و اگر در در  
ما عارض شود تخم ریحان و اسفول و تخم زوف و تخم مردار هر یک در یک سح بنزند  
و کمالت کند و مقدار کمثال روغن کل بد و آمیخته اختیار نمایند در یونز چینه  
در ایال دمو و سح اما خاصه عجیب است و این کسبه بکرات تجربه نموده فایده  
لاظنه کرده نیم درم ریونز نرم کوفته به آب لسان الحمل یا آب سیب ترش یا  
آب لیمو در آن کرده نیم درم بنوف و طین **در** آن بنز قطرات داد و تخم  
در نیم درم در اگر اصباح بنز در قوت بعد اندک آفرین یا بنز الیخ اصناف شربت در درم  
پ بود آب جو که در روغن عذیر و کل ارینه بعد در آب آبرو یا طبا باشد و اگر لیب  
در نیم تخم یا آب لسان الحمل بر سیب بنز اگر بنز یا جاورش متشرب

صحنه عربی در سنه داده از این کس در

بکر



زیر منقون از صحنه عرب و کل ارض ما کم زود، و اسفند لفظ داده و طباشیر و کبریا  
داده و آن پیشینه حرفه برب آبر و اندک روضه کل و غذا گوشت مرغ قفس سماق  
در آب آن سرخ یا جادوس مستند و مرض طباشیر لعلاب یا رب آبر و غذا اندک  
اختیار نمایند تا موجب هیچ نکرود **در سح** که از نقل غلیظ خشک و غلیظ  
ادنگاه و استن شکم و از موضع سحرش خون و بلغم و اگر قوا البض و بند موجب مطلق  
که بعد علاج تلخیص طبیعت که بجز با رزق مثل لعاب بکم رکان و تخم آبر و تخم  
بکم خیار نیز و در شربت کم مرو تخم رجان اندازند و شربت قند درین تخمها که بزرگ  
کل برب ساخته اندازند و اگر خیار شربت در کلاب حل نموده و اختیار نمایند دیگر  
از خوردن ادویه سمیه مثل زرنج و نوشاد و غیره می شود علاج بشیر دهند و آتش  
از ششاسته بزند و یک سح از خوردن دواء سسل میباشد علاج سنفوف طین و سنفوف  
غلیظ تا دودغ ترش و شیر با من داغ نموده و دیگر از ریاج غلیظ که بود علامت او  
از قروح و نفخ و جث و الم در سحر کجست بخار علاج صحنه عرب و کل ارض از بر یک  
مردم بشیرت نیز در میل نمایند و اما مده که از اما بعد و این در دفع است  
اول مده یعنی چرک که از ورم یاد پیل حادث کرد و علامت او در شکم و  
بل و تب و تیز و ناقص و سپردن آمدن قنز و هر که حضور صا وقت که تناول  
و ترش یا شوره اختیار نمایند و فرق میان مده و بلغم آنست که مده در  
ب مریشید و بجز یک از یکدیگر جدا میگردند بخلاف بلغم نوع دویم در مده  
که کرد از اما سبب جراحت که سابقا بوجه باشد و قرحه گفته علت  
و مانند اسهال و سح و صنف مشورت طعام و اسهال و اگر با ششاد و بجه  
ت از قروح معده بجه اگر در اما سح بجه و اگر سح بجه از زرده بجه علاج  
بجه مثل موضع با ششاد و بجه بعد از آن معالجه جراحت به آنکه رو برارد  
سبب مرض ماده تیز یا شوره بجه و از جبهه بجه آنکه موجب دیان کرد و معالجه در

بدر

نمایند و اگر حالت تازه بود عذاب نخم آید و کما شایسته است و کما تمکن کنان و کما بقدره  
دارد و اگر کسب هیچ جراحت مانع از خلط شود و اگر معده مطبوعه و بلغم زرد و کثیف  
معمول و جوارش بنزد و صحت صلباء و العل و شرب نبات و آب باغیچا خاصیت آنها  
قرص قرصه و انبات لم بود چند نوبت دهند و دروغ و شیر ما این یا سنگ داغ  
نموده منع دارد و اگر تب نبوده شربت لب الاس در آب و سبب با صهار تخم و اگر  
غذا زیاد و زایل آید در شیر کشیده بپخته میل نمایند و یا گوشت سفید و مرغ  
دارد و اگر طوبیت و مده نباشد قرص زرشک مقدار در هر هفته نمایند صحت  
آنگاه از داخل حکم داغ کردن دارد و در ابتداء علت این عمل نکنند و در حال  
در مری و صفرائی خصوصاً اگر مریض است داشته باشد بلکه شفا اوردفته نماید  
که ماده غلیظ و بلغم بود و اگر پیچیدن آمد حرکت بود و اگر از اشتغال لذت میبرد  
بسیار آید و بر وزن کل حقه نمایند و اگر لذت نشود باز اعدا و ب زرد و اگر کل  
نذار اول محذر و بعد بعد از آن عمل نمایند و در وقت حقه کل از غلظت  
و صفت عریضه خفته فائده دارد سیوم در زینب این حرکت از  
رویه مستقیم بوجه جهت دفع بر از انظار او و سر و دل نیاید مگر صبر اندک  
از رطوبت می آید مخلوط بخون تا صبح این چند نوع است اول زهر که از  
رطوبت شور لذت که سر و ده سقیم کز و میل نماید بدین بر از علت او  
آمدن رطوبت و کمال بلغم و اندک کفر و نفخ و قراقرق غلظت و سوزش  
علاج شربت لب الاس که در روغن ریحان و مرود اسفول و زعفران باشد  
مختلف فائده دارد و این سنوف فائده دارد و از منزه صبا و مغز شوی و سوال  
چنانچه درم گذاریم درم همه را از هم کوفته آب شیر گرم میل نمایند و اگر کوفته  
غله باشد و صبر نیاید و الم تمام بود گوگرد یا صبر کوفته در زیر قند و و نمایند  
و سرخو بر ریخته آن دارند بر سیطره که قهقرا و سبب و کل سنگ و اکمل

سورخ سازند بر باله  
آن نشیند و در باله  
و کبریا بوبه و تصوم



الملك و مرز خوش و برک کرب و شربت بخشانند و در آب آن نشیند و سود دارد  
 در آب یک معالزم گفته یک شبانه روز در آب ترسانند و آب آنرا بنوشند  
 میباید یا نکت اختیار نمایند و شاف ز صیر قائده داره **دوم** آن کنند و مرد  
 زعفران و شست از هر یک برابر گرفته و پیچته بوقت حاجت یک شربت بخورند  
 در سحر شراب بکشد که با آب حب اللّاس در روغن نار دین بنار و عن بابونه آمیخته  
 کنند طلسم نمایند و حمام بر نهاده و در غذا عصاره کبوتری بریان کرده یا خود  
 بنوشد گفته اگر ادا مثال آن نمایند **دوم** ز صیر که از ماده مغز است و حاصل  
 علامت او بیرون آمدن خلط صفرا و سوزش مقعد با خوار است و در دستگی و  
 زبانه زرد و رانیت یافتن از آب مسکه علاج منع از تناول غذا یک شبانه روز این  
 علاج انواع زحیرت و دخول بر روغن کل یا روغن بادام یا رب آبر یا بنیر رب آبر  
 بنوشد و اگر نباشد کنگ جوامیوه از آب بکندم که حب الرمان و کل ازین درو  
 کرده با مسکه و آب آبر یا لبامیوه و آب خرقه یا لبامیوه و اگر هیچ نباشد  
 رت غلبه یا بنفشه حقه یا لب لسان الحمل و کخیل و شادنج حرقه آب  
 زرده تخم و اندک سرکه **دوم** حول زرده تخم را بر روغن کل آویخته  
 در سنگ و پنبه آلوده فنیله حنه بر دارند **دوم** شاف بکشد و کند و  
 در حوض و صحرای و صحرای از هر یک برابر افیون هیزه شاف ساخته بردارند و  
 آب بکشد و در زمانه و حب اللّاس و کل و روغن زوب و شاف بلوط بوشانند مانند  
 عدس و سماق و حب النخل بوشانند و در آب آن در آیند و عدس و کل و شاف  
 بر روغن کل آویخته بر شکم طلا سازند و بر سر سوزا اگر سوزش بسیار بود و اگر  
 بنفشه یا بنفشه کوهیست مرغ در آب آن کج یا اگر با جادرس متقی سماق را  
 صیر که از درم کرم عارض که در دره مسقم و خیال میکن که در روده او  
 شده و در زمان تمام میوه علامت با دره و نقل در اسافل علامت  
 برانی بود و حالت نمایند و قتر فایده دارد و طلسم آب انکور شاف در روغن

شیاف صیر

ز صیر و اول

کل و اگر حرارت باشد طلا از منزل سرخ و سفید بماند و اگر غایت غلبه  
نیلوفر و ورق کاکج و ورق غلبه و ورق آبنوب از هر یک قدری آب پیچیده و در آن  
بر مقدار گذارند **فصل** در منفیج هم حلب و اکیلل الملک و کربن پخته و پیاز پخته در زیر  
واندک مقل بر مقدار گذارند و کل چیز و در تخم کتان و صندل و زنجبیل و آب آنرا بر مقدار  
در روغن کل و زرد و شتر مرغ و اندک موار سنگ بر مقدار گذارند و در شیر و در برک کربن و آب  
حیر العالم بار و غنیه کل اگر در قور لیم بر مقدار طلا سازند و اگر بجزیر کاد و کخته فهاد نمایند فایده  
دارد چهارم در زجیر که از زایل خشک که بسته شده در زرد و دقاق و بشل و در  
مر آید و کافور میوه از باد و غلیظ و در در عظیم و موهب منصره و در دوز اطوار  
از زرد و مر آید و صیال اطباء خیال میکنند که اسهال است و صیر یا میدند که بسته  
توان طبیعت متضد که در علیل بملک مشهور علامت او علامت او در قور لیم و در روغن  
علاج تلخینه طبیعت پس در آن ثقل است یا بخته یا شربت صیر یا شربت  
و لعاب آبنوب و عرق بادبان یا شربت بخته و در تخم شربت بخته و ترند  
آب و بخار و بیشتر شربت و چون شهر یا ران در گاه در دستگیر یا در مرغ و خور  
نمایند **پنجم** در زجیر که از جهت سرد و معتدل رسیده باشد موجب تعدد  
مستقیم که علامت او رسیدن سرد و معتدل است و بختیاش از آب گرم و موضعی  
علاج آن است که در دم از حجم حبب الرشا و بریان نموده تا گفته بآب گرم که در  
اضیاء نمایند و بر مقدار از آن و بوس گرم و شستن بر زمین گرم حمام فایده دارد  
و بجز صیر لیب که بکلیه بر جگر سخت باشد یا شربت یا سوار رکی کرده باشند  
الم میگرد علاج آن است که بر روغن شربت و موم بر روغن و مقدار اند  
در روغن و آرد که در امعاء و جوارح میگرد و سبب انقاع علامت  
از موضعی بموضعی و سکون او بجز روغن لغز علاج تعلیل غذا و کلا و  
و اگر از روغن امعاء و جوارح الطیف و علاج کمونی و فلاغی اگر اسهال بود  
بچشمه معصوم که بخورد و در امعاء و این چند نوع است **ادل** معصوم که از



علامت اولیغ. و در اثر غلظت و نفوذ در شکم و تولد این نفخ از غلظت  
 عام و از قاعده طعام و میوه و اسه و صنف حرارت غریزیه و در علاج بخت  
 از غلظت فایده یک یا یک و حبس یک و معجون شکر یا ران نفخ و اسه و این خوف نیست  
 از نفخ فائده دار است. **درم** آکن اینون درم جوانر تخم کرفش زرنه و ازیه  
 در درم حبس لک درم دیگر ادویه که جهت نفخ فائده دارد و حبس لک  
 و اینون و اکو و دمانا و کرفش و زرنه و جوانر از هر یک معال در یک کاره آب  
 بپوشند و آب آنرا بقتل تعوام آورده چند روز میل نمایند اینون و تخم کرفش و  
 بادیان و حبس لک و حبس انار و زرنه و از هر یک برابر نیم کوفته مقدار مثقالی به آب  
 حل یا شربت مسکبجینه و اگر تولد ریا از صنف معده باشد معجون کوفته و معجون انار  
 و مثقال میل نمایند و غذا نخورده و ماش مشترک در روزیه و صبح بود آب در میل نمایند  
 در روزان و دو ساعت و شرباب که نه فائده دارد کفته اند و صفت که کاسر نفخ بود آب  
 فائده **دوم** در موص که از صفای علامت او در دیاسورزش و تشنگی و برار  
 و سوزش در معده علاج صفت اما از صفای امتثل عیار سبک که در آب جنب الثقلین  
 آب کاسنه یا شیر خشت امضا نمایند و بعد از آن در درم اسفول بر و غنیم کل هر دو  
 در آب آب انار بنوش میل نمایند و اگر طبع تبض بود آب انار شیرین بقتل و اگر در غن  
 و آب کشک جو بار و غنیم با دام و اسفول و تخم ریحان و تخم زرف و طما شیر یا شربت  
 شیر و غنیم و شربت زک و اندک روغن کل بهترین معالجات است و طما شیر و  
 آب کبر نفخ دارد و غذا اگر سبک یا سبک باشد مرغ بباق یا زک یا آب انار  
 در موص که از غلظت و نفوذ در شکم علامت او صنف بلغم و برار و کزین  
 غسته اما بختی که در و ترید و بفاغ و نفقه و سبتان باشد و آب یا شیر  
 و در و غنیم کل در کردات مالند **صهارم** در موص که از بلغم غلظت که در در  
 و عارض کرمه علامت او نفوذ و لزوم در در موص و اسه و سیردن آمدن بلغم  
 و اگر دلت بر موص الم نذر اند سر و بجه علاج نفیته روده بق یا یک یا یک

[illegible]



در این که بخت در آن یعنی کرم موده در ح سوه فرق میان اینها ظاهر است از در آن  
در این که در سر اعراض و بسیار است که قولنج منتقل می گردد بقلج و بدر در مفاصل  
در درایت کینه بسبب اودی محمل و لضعج بداده را بکرت مر آن در بر یک شش بدن  
مر بزد و عادت میگرد قالج یا حاجت پست و بند نامرین در درایت و در مفاصل  
ظاهر میشود و کاهر منتقل میگرد و بواسیر و الخویا و صرع و استقاء بسبب صرع و سوزان  
کبر و قلع از سنجیده لشحه گفته اند میگرد در مثل علت و پاک از بلدرین بلدرین منتقل  
میشود علامت که بکثافه و حشمت شکم بیارید چرا که دوا مسهل ملام که کرده و راه را  
گشت میزدن معالی و اضداد و نیا و ق را مسهل از بالا بروده آورد و نیا بد منتقل  
حسب الم و حفظ عظم بود **در** قولنج را بکثید در در پست را انگیز  
بروز از در پست جاد و شیر مقل صابون ز جینل نمک میزدند در سداب هم میسندجوده از این  
بکبر و شافه سازند شافه میگرد منتقل جزه منزه بام دو چیز منم گفته نشکر مادر افرد  
نانه سازند مقدار چهار انگشت و بعضی گفته اند مقدار شش انگشت در وقت حاجت  
کار بر دارند **در** حقه که درین قولنج نفع کلی دارد زیره که مانند و کم کتان نیم کو  
کم صلبه و کم موصفر نیم گفته اند از هر یک بمقال انجوده عدد ورق سداب و  
سبزی و لبغای نیم گفته اند از هر یک بمقال عذاب و سبب آن از هر یک یک عدد و  
سوسن و کل خیره و خیار از هر یک صاع بمقال تخم شبت و بادام نیم گفته اند  
در مقال بزرگ هند و هسته مسوس کنند کفی در دو کاس و نیم آب بپوشانند  
صفحه بماند صاف نموده جاد و شیر نیم درم چند پیدستر نمک میزدند در مقال آب  
قاسق شیر خشت نژده مقال مایه تخمینه بمقال در آب اودی در حقه  
نیم بام و در مقال روغن زرد کاه بمقال اهافه نموده هر بار بخت قاسق نیم  
مایه در کور و بر جهر رابر طرف میزد و در حال آنست که بمقال بوره یک  
سداب مایه بزرگ هند و کرب مایه بمقال روغن زرد کاه و بام بمقال  
نیم بام آغشته شیر کرم عمل نمایند و اگر یک قاسق آبکامه بدین ابراه

نیازمند قولنج را فائده دارد و هفت معده آب بر کف صندل و هفت تاشق روشن که فائده  
روغن کل در هفت شوق برده و در متقال آلبا که یک تاشق قرمز و یک تاشق سفید که یک  
عکس نماید که قولنج قوی شود فائده دارد اگر عین شوق ص ب مثل نماید صندل  
سکه شش درم حب ساهبه میل نمایند **فصل** دیگر قولنج را فاع داله صندل  
محمود متقال یک درم مقل متقال ایون و کل سفید درم حب نموده در تاراد و در  
اضطرابی بند و محمود دانگی در آب کخواب یا در کلاب حل کرده نفع دارد و اگر  
در قولنج بود و هم سداک بود فلانیا صبت تخمیر فایده دارد و زعفران در متقال  
فلکل و بزرالنج از هر یک صهار متقال افیون سه متقال سنبل و دم کرفش از هر یک  
درم زرباد و در سنج عقبر از هر یک نیم متقال دارد و اگر کوفته و پخته تا سه روز  
عمل بازند شربت درم بود یک سدرم منار بود و معاجین که نفع کلی است گفته است  
معجون سداک و معجون تر و سحر صی و سحر ساد و معجون که مذکور کرد و نفع دارد  
زنجبیل سیر و سداک قولنجان قوی از هر یک درم نیم یا هفت عمل می شود  
درم چنانچه رسم است زنجبیل شربت نیم درم تا درم میل نمایند **فصل** دیگر قولنج را  
سازد شونیز و موینج از هر یک قدر یک پند نیم کوفته بزره کا و آنچه بزره کا  
سازد فادر دیگر شونیز و ترس حب العار از هر یک برابر یک پند بزره کا و بزره کا  
طله سازد و جادوس مالجم کرفش و جوان صلبه گرم سخته در خطه گذارند و در  
نهند و مالیدن شکم بر وزن یک شیت و زعفران حردل فائده دارد و تخم صندل بر وزن  
و چند پند یا اندک بر وزن آمیخته نمایند و جام فائده دارد و آب زرد در آن  
که در و کرب و با بون و هفت و میسم و شیت و سداک و کاشانده باشد و آب  
و کادرات بسیارش از آنکه طبعی نرم شود و در داله و شیت ماو الاصول و در  
بادیان و کلاب و شورا یا خف آب که از کونست عرو من میرا کونست کبک و  
ما کونست کونست جوان که در و در حننه و زنجبیل و زیره و بقیع بودین باشد  
و آلبا و قنیز فائده است و شیره سبوس که در و جوان و کز و شونیز



در این زمان که با وقوع دانه و حرکت بعد از طعام و سوار شدن و تعادل غذا فایده دارد  
بسیار فایده است آب مائه العمل در وقت که از باد یا غلیظ که در طبقات  
و البته شده بجهت بسیار رخ آب و آب سرد و بسیار بقول و فواکه مثل کمر  
و بسیار و غیره و افق که علامت اندم نخ و قراقر و خوردن طعام که بسیار  
و انتقال درد و کاه در در تو سبک کن کرد و اگر دست بر و گذارند یا چتر کرم بر شکم  
در در یا بد و آنچه با قراقر و انتقال در و بول علامت تر کوهوارانکه شکم درم دارد  
در داء و در قراقر و بدق کرم و سرد است و یا از سبب شدت در  
و قراقر میل به باطن میاید و اگر میزخوار و کز و از و اضطراب عقل که در این مملکت  
در وقت شکم را نرم سازند و در نیز قراقر در وقت که استراحت اندازند و وقت  
بسیار سازند و یکی از هر یک که متعال با بون و قنطور یون و سبب و یادان  
و شج کفش و سنداب از هر یک که متعال عتاب و سبتان از هر یک  
در عده آنچه در عده فارغ که نیم گفته و کم مصفر نیم گفته و انوار متعال  
نیز از هر یک چهار متعال درد و کاه آب بخوشاوند و صاف نموده بخور  
و متعال و منز فلو سه متعال و قراقر و متعال و جاد شیر معال و چند دیگر  
در آب ادویه حل ساخته و قراقر ویت یا روغن بادام از هر یک که گرم شد  
قال و روغن زرد کاه و متعال اصف نموده بهر بار هفت قاشق شیر کرم عمل نمایند  
در آب کشند و نیز از آنرا گرم ساز و وقت که در قراقر را کشند و بهر سنداب  
در نیز البخ در متعال و چند دیگر دانگی تا در دانگ و ایفون که یک یا سه  
در روغن زیت یا روغن زرد کاه و در یک یا سه آب بخوشاوند و صاف نموده  
در وقت عمل نمایند **در وقت** محمول که قراقر را فایده دارد و سرد است  
نیز و بهر از هر یک برابر نیم گفته بول آینه بهاشوره محفته مالند  
در وقت در اندرون فرستند یا بر خرفه مالند و رسته بر دانه در اندرون  
مالند و بعد از آن که رسته را بکشند تا حرقه بیرون آید صوف شیانی که در

تکین در دوزاب آورده الفج دهد در روز چند سینه غدا  
مرد سکنج دافینون از یک برابری کنند و شاف سازند و ضماد بر کاه  
به طریقه که در نوع اول مذکور شده فایده دانه در گذارستن مجامع  
دانه در درازا کنند میدهند و محبوب سهل و حب سکنج که در نوع اول مذکور  
شده و محبوب لب الفار و جوارش گذارند و جوارش انجذال در سینه مرض فایده  
دانه فایده عشیان بمو حب و پی و محبوب راحه اگر در دمعیت بود فلوین میزد  
خود بایست اختیار نمایند **طبخه** که فوینج ریخته فایده دانه و سینه کرم  
کرم و با زنجبیل و اینون و بادیان و نیم کرفش و انگوشتا و کل سنج از هر یک  
سه مثقال بوشانند و صابون در و پانزده عمل صل نموده روز غم باد  
درم انداخته میل نمایند و در بار اکرم میزد و اگر باین ادویه بویست  
و بویست بچ بادیان افتاده سازند و مید و حمام بر بنهار ریخته دانه و اینون  
موجب فایده دانه **آن اینون** و سینه و کشت و سینه و مزج خوش  
بیدستر و بقیه و بایون بوشانند و علیل را در آب کمر آن دارند و اگر  
آردی مشنه کاه گذارند و سینه و علیل نهند در محله کرم بود و در ناف  
روز غم بویست و سداب بمانند و اگر فوینون و صابون و قطره  
درم فوینون درم و صواب آنست که در سینه حلت اجتناب نماید  
کشته طعام و خوردن آب و شیر درین مرض فایده دانه جهت آنکه  
بر آب کنند و شکی غم آنکه و گفته اند بهترین غذا را شور یا بر عصافیر یا  
صوفس سپر که در اندون او اینون و بادیان و شنبلیله و فلفل  
و کرم باشد و بدل آب گفته اند اگر شراب رقیق سفید کهنه بتفاری  
بر بنهار اندک اندک مقدار صفت مسال میل نمایند فایده دارد و اگر  
ماله الله یا اندک نان خشک شاد و غالبه اگر بر بناف گذارند فایده مند  
و دیگر فوینج ریخته از سورا که ریخته در اما و موهب نفخ کشته علامت

و نه



در وقتیکه در وقت علاج معیت بدن بمطبخ افیتون میوم در وقتیکه از درم  
خداوند که بر وجه تنگ سازد مکان و منع نماید خروج ثقیل و باد را علامت او  
در تنگی و بر آمدن رگها و حرکت تنگ در در و در و دالم اعضا مثل کبد و کلبه  
نماید و اگر در عظیم بوی منفذ تنگ سازد و صلب بول میخورد و در اطراف یا  
در زین درون علاج آگست که تجیل نمایند در علاج این قسم اگر تاخیر میخورد  
در پس این مخالفت است که اگر خفزا سدا باشد فصد با سلیق یا اکمل نمایند و اگر صلب بول  
نشدت هر روز از آب غلب الثلباب کاسنه و آب کاکخ و آب انار با بخار  
در کدر و روغن بادام شیرین اندک آمیخته باشند در قانون گفته که نم نیاید از این  
در وقتیکه در وقت باد و درم مغز فلس و درم روغن بادام و دفع قولنج نمایند  
در وقتیکه در وقت اول فایده و اله و صلاب از بنفشه در وقتیکه در وقتیکه  
یک پخت عدد بادیان و اینون و تخم کرفس و کلبه از هر یک مثقال در یک کاسه آب  
نیز بقند شیرین ساخته چند روز میل نمایند و اگر قبض بر طرف نشود در آب این و  
در وقتیکه در وقت یک و آنک محمود حل نموده میل نمایند و اگر بنادق و کلبه  
فاده نمایند عل و در اراد و در مهندلین لکلاب آمیخته بشکم نهند و بعد از آن  
فلاکد از در بنفشه کل خیز و الکلیل الملک و بابونه بار و غنم بنفشه بادام طللس از در  
در غنم بادام نباشد روغن کل با کج و یار و غنم رود کاوشاید آمیخته بشکم گرم کز از در  
در غنم و کوششت کوشند جوان در آب آن مخفف آب سازند و یک اگر قولنج از جیت  
فراغ نوع علامت او اندوه و سوزش و تنگی و در در موضع شکم و تلخی و علاج  
در شربت بنفشه و شربت کل مکرر و آب تر نهند بقند آمیخته و کلقند و کلاب با  
دریان و باقی علاج درم و نور دیگر و درم بلخی زخا نادر میباشد کاهر علامت او است  
بلخی علاج از صفت و معجون ترید و این مطبوخ یک بخت تا در وقتیکه اختیار نمایند  
پنزد و عدد و نیز منق وانه پیرون کرده سه عدد و بنفشه سه مثقال با قلعین

گرفته دو مقال انکور شفاست مقال ششم خیر اینون و حکم کفش از هر یک  
بجوشانند و بنقد چهل مقال بقوام آورند هر روز یکی شش شربت و شش  
یا پنج مقال مغز فلوس و یکدرم روغن بادام اختیار نمایند و این غذا که از آن  
هفت مقال و قیوم چهار مقال و سبب پنج مقال نرم گفته با پیر بطور  
شتر طلاش زند و یکدرم صلب که سبب قولنج موده بود ابو علاء  
تعل و قلت درد تشنگی علاج حقنه که از پیر مرغ و روغنها داد و به  
فنج بود و نشستن در آبنر و مطبوخ ایتون و شور بار صرب چهارم  
قولنج که از جهت کمر زهره که روده را کرم سازد و آنچه درد باشد مگر که  
مزاج کرده و علامت ادر تشنگی و خشکی دیان و سوزش بول و سنگی و در  
کایر علاج فصد اگر مانعی نباشد حقنه و شاف بنفشه و کاهال آب تر بند و  
بخار یا اندک محوره که آب مغز فلوس حل نموده باشند یا باب کاسه و دانگی  
میل نمایند و مطبوخ بیلبله زردا اگر بدین ادویه تسکین نیابد قرص بنفشه  
سف خشک ده درم ترب بنفشه درم محوره و درم رب سوسن سه درم که  
مصطکی از هر یک درم قرص سازند یکی را بجلاب بنفشه اختیار نمایند و چون  
مجون ضیا بنفشه بنفشه ترب بنفشه بنفشه ترب بنفشه بنفشه ترب بنفشه بنفشه  
درم بنفشه خشک ده درم نمک بنفشه درم رب سوسن از هر یک سه درم بادیان  
و مصطکی از هر یک درم محوره شوی پنجه درم حل ضیا بنفشه پنجه درم  
پانزده درم گرفته و بنفشه بول گفت مقال آمخته نمایند شربت پنج مقال  
نمایند غذا را شمشیر و کاهان و تخم شیم گرفته با روغن بادام و اندک شکر و  
و کوسفند نایکه دانه و حمام در آید و غذای گرم و شربت بزر در میانند  
پنجم در قولنج التواهی و فتقی اما قولنج التواهی آنست که روده که در آخر روده  
از موضع محوره گرفته و سبب ادر گرفته بادا است که در روده باشد علامت صورت





سبب این قولنج تعلیم است که خشک شده و مثل بند قی که در شکم یا از جهت  
طعام یا از کمی طعام یا از گرمی و زردی یا از کثرت بول یا از صحت کثرت حرارت  
یا از امان جهت دیدن و گرمی معده که رطوبات مزاج در داخل شکم شود  
جهت آنکه سده است و میسوزد که صغیر از مراره پیورده میسوزد علامت قولنج  
تغلی یا در داخل و الم بهر تبه کوئی و درده شقی میگرد اما آنچه از سبب طعام شود  
از طعام خشک مثل ذره و جاوزس و سبزغ و غیر علیج حلا برب نبشته و سبب  
یاد بیان باده معال کنند سه روز می نمایند و حب ایاب با یک معال صبر بشوند  
آخته مثل نمایند و اگر در دایم بود کم کتان و کم صلبه و تخم خرفه و از هر یک  
معال بگویند و آب آنرا بمنز فلوس هفت مثقال حل نموده یا بقد و  
اختیار نمایند و شور یا بر کثرت مرغ فربه و حقه فائده داره و شافه از  
و نمک بنزد و نمک و اندک محوره و شکر و فراق درت سازند و شربت بنوشند و آب  
در و ایخه جوشانند و شربت از طعام سه روز زرده تخم فائده است و آب  
جهت قلت طعام قولنج میسوزد علیج تغیه از نقل و غزال یا چرب و خنجر آب و کلاب  
و کلاب دیگر از جهت گرمی و زردی قولنج عارض کرد و علامت او شدت عطش و التها  
در مرق و شستن بر از و پس نقل علیج تفت بروده از نقل و تبدیل مزاج با آب فائده  
نمیت و نمک با آب لعاب کبکول و شربت بنور و نمک و مثقال و مثقال  
چهار مثقال و یاد بیان مثقال و انکور شفا معال بخوشایند و آب انزایشه  
مثقال و منز فلوس هفت مثقال و در غنچه بادام درم سل نمایند و بعد از آن  
کم ریحان و قند و کلاب شربت می نمایند و غذا شور یا مرغ دیگر قولنج از جهت  
امعا میسوزد علیج حقه چرب لعاب دارس زرد و دیگر سبب کثرت بول که از جهت  
ادویه و اغذیه مدر شده باشد علیج شربت بنفشه یا تخم ریحان و کبکول و قند  
یا کبک و صلبه که در و ایخه و منز فلوس حل نموده یا مسند و غذا مرغ فربه سازند



لغنی یا نر صاف نموده آبکامه دروغن زیت یا لخط سیاه آمیخته نموده عمل نمایند  
 و یک کلو شمع سه مثقال خوش نهند و در آب آن تر یا قی کبر حل ساخته و شط  
 شمع از یک شمع مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند و سیاه دانه باب بر شکم  
 بر ناف گذارند و غذا مطبوعه و قلیه بادویه کرم و آبکامه و ترب و تخمیز و کویا  
 و بادام تلخ و جوز نفع دارد و خود آب که شور بدین آب کوکر آب بکشد و  
 و اجتناب از غذا که از لبن مسموم مثل شیر و پنیر و خطیر و غیره چرب غلط نمایند  
 پیش از غذا آبکامه و تخمین فایده دارد **دوم** دیدن آن عراض یعنی کرمها  
 که تب الترع میگویند و در روده غلاظت باشد علامت او آنت است او بسیار میل  
 طعام و پیرون آمدن او از سفل مثل دانه کرد و از علامات او آنت که در حاک  
 کرم در اید و صبر نمایند که بدن او کرم کرم و تشنگی بر غالب کرمه بالذناف او  
 مله و صبر کنند کرم درازست و اگر در زیر ناف معلوم شود و بلیز کرد و دانه  
 است علاج اخراج و قتل او بدینا که مذکور شد و ادویه که جهت حب الترع  
 اختیار نمایند باید که قوی تر باشد بر نموجیت شک کبابی سه مثقال درسته بکر مثقال  
 حب النیل درم قبیل نیم درم افیمون درم هم را کوفته سه روز باشد میل نمایند  
 و در وقت که ادویه بشیر خواهد اختیار نمود اول کباب را بجایند آن مقدار که  
 آب آن بکلورود و بعد از آن دو اسامیل نمایند و غذا از رطب بخورند و آبکامه و بر  
 نفع دارد **در کرم فوزد** مسیه بدود که در سر که و جیسین باشد  
 در روده مسقیم میشود علامت حکم و دغنه در مقود و پیرون آمدن با  
 سفل علاج حخته و سفا که روده را پاک سازد و این کرم صیان را  
 بسیار واقع میشود و اگر مردم کلان را بود ویر نیک میوه و سزاوار آنت که نزد  
 نمایند که اگر در مایه مسموم علاج آن شکست رود غن زیت سیاه و غن دانه زرد  
 و دروغن دانه شیطانی یا آب سنداب یا صبر یا آب افستین یا رب برک سفالو به پنبه  
 و ساخته در مقود مانند از جمله آنچه نفع دارد فستله بنزله کاد یا بنظر سیاه

بعد از آن مار از عر بر شکم عمل گذارند  
 اگر ظاهر گردد

باقطران الوده بر دارند آب بودند و آب برک سفت لویا لایح که حفظ در  
مقدور باشد صفت نمایند و اگر ساه دانه و بابونه و ترس بجوشانند و آب بکوبند  
و نقطه مخلوط نموده صفت نمایند و شافه از قطران و شحم حنظل و سیاه دانه نرم کوبیده  
یا صبر که فیلک آلوده ساخته بر دارند و از جهت صیان در منته تر کوبیده  
دانه بتر کوفته بر دارند از غذا و رطب و غلیظ اجتناب نمایند  
**در امراضی که عارض می شود در مقدار اسباب و علامات و علاجات**  
آن و مشتملست بر چند فصل **فصل اول** در بوالسیر و منقسم می شود بدو قسم  
**اول** در بشرات و جوشش و زواید بعضی که بر سر کلاه و مقدور بود  
میگردد و این بشرات زواید بعضی آدمیان را در پشه و بعضی را در رم و ام  
جوشش یعنی شکل می شود اول آنست که در سر **مغز** یعنی مغز بود و در سر  
نکند و از سر نماند و دوم آنکه ششها منجم دارد و نام میکند از نخلی  
باشد مدور و این دانه انکو روم نامند از این عین و صهارم مدور باشد  
این قسم را بینه خوانند پنجم صغیر و محکم است به عدس و نخود نام مرکز اند  
تولوی ششم می باشد در از و صلب است که دانه ضما و این را تمر کوبیده  
است به نوت و من مانند این شکل را نوت و هر یک از این اقسام می باشد  
یافته سورخ دارد و از زرد آب مرده و در اندک ما آنکه در دندان  
آنکه بر سورخ بود که از حشر تر منجم نماید و این زواید که بر سر مقدور است  
میل بالا دانه ما آنکه میراد و بلند از میل بنزیر یا داخل اندرون مقدور است  
مقدور دارد و بدترین جمیع اقسام بوالسیر نخلی است پس از آن بینه بعد از آن  
بلند بود و سراد میل بنزیر یا پس داشته باشد و کاهر جسم بول شود و موجب  
شدید گردد و سبب اولون سودا است که از ادویه و گرمه و غذا گرم متولد شود  
موجب صفرا گشته خون را گرم سازد یا از اغذیه غلیظ مثل گوشت کاهد و در  
و از بود و با جان و عدس و کرنب و غیره خون متولد شود و از کباب این مضر



۷۰ و از روغن آس در روغن آب سردین که  
آب بر دوا روغن

قولنج سبب گرمی هوا و قلب و ریاضت و کثرت عرق می شود علاج رگت در  
درم موم که روغن از روغن کلایوم که روغن و برون بویشت نزد آت برود و روغن  
افزاید این روغن با موم که راضی در بدن مالند دیگر قولنج از جهت کثرت موم و کدو  
را نه بسیار شد علاج آنست که یکدم در منه بر گیریم و درم حب النیل درم و ششم رنگ  
کالی گوشت نجربا مویز گوشت اختی را نمایند و الکامه بر نهاده و کاید و دای دیگر قولنج  
بجهت آنکه سده شده است در منفذ که سوراخ زیره برده مرز بر علامت او  
را آنکه بر از سفید و بنفش در شکم ظاهر بود علامت برقان علاج بر شربت نذر  
و شراب ادویه مفت که مذکور شده در علاج برقان و تخمیه و الکامه فائده دارد تا شام  
الزاج قولنج ذاتیه قولنج عرقی انواع است اول آنکه قولنج بحث رگت درم  
شانه عارض شود علامت او امتناع بول و صلابت و الم و در عانه علاج درم  
شانه نمایند دوم آنکه قولنج حادث که بحث رگت درم کرده علامت او درم  
در لیس و احتباس بول و اگر مت یمنه نمایند طبیعت آنکه بول رفیق و در در سوب  
در رگت صحنه نمایند و دیگر کرده شده است فرق میان درم کرده و مان قولنج دیگر  
بحث رگت درم کبد و طحال و حجاب قولنج دیگر بحث رگت درم صلب و علاج آنست  
نمایند سوم در قولنج که حادث که بحث رگت درم علامت او احتباس صلیف و  
درم عمل یعنی حامله نشود علاج درم رجم نمایند و سیاحتی الشاء الله تعالی چهارم  
قولنج عرقی ایله است و معنی او رب ارجیم و این بدترین قولنج است و اندک است که  
در خلل فی سبب خاصه و قته که زیل و کند کسرتی نماید و برون از بحث او و از  
الهی یا بند خاصه او نیز نشنن بظاهر باشد و این سده است که در روزه دقایق واقع  
در سبب او سوء مزاج گرم خشک یا ماده مادر درم و ریح که سفید سفلی را تنگ نموده و در  
مات امال بسته شده آن نفع مال ندارد اما بسبب حرکت غلیف و از خوردن آب سرد  
فیروقتی می نمایند و از جهت ادویه گرم طعام سرد قایلض که در ششیم بود کما یفر قولنج

مفعول میگردانید و علامت او آنست که در دماغ ناف بعد از آنکه  
چیز را بپزدن نیاید و بخت فائده بسیار نیابد و لازم است که در وقت  
پزدن که غلیم شود الم زایل و در وقت جرب القرح و عرق بسیار نیاید  
و در وقت عشت و پیچ و اسهال و جرب در اطراف اگر بسبب خوراک شود و جرب  
و غلبه عظم و تلخ زبان و سر انداختن صفرا و اگر از جهت کثرت خوراک باشد  
بسیار طبقت و در وقت امتلاء عروق و سریش زبان و اگر بسبب بلغم و نفخ شده و یا  
ببرنز و یا شوره و یا اگر از جهت صم یا باد دماغ و سوء مزاج کرم یا بجهت سودا و  
کثرت دمان ترش مزه و در حقیقت و اگر از جهت کرم یا باد دماغ و سوء مزاج کرم  
یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء و در دماغ عارض گشته و قلیح ایلاوس علامت  
حقنه است در جمیع انواع ایلاوس پیش از خوردن دواء مسهل بدین طریق که  
مسهل و حقنه است باید بخورد و اگر کرم خارج شود با سبیلش نمایند که صواب  
که در ابتدا این علامت فصد نمایند و اگر در دم بعد فصد واجبست و اگر در دم فصد  
مندی در سیم است که در دم شود و از اعراض ایلاوس آنست که از جمیع بدن  
بدانند از جهت آنکه خلط بد در تمام بدن پراکنده شود و هرگاه در تمام بدن  
روشنتر گردد و واجب میگردد فصد و ضماد بر موضع الم از آن در وقت  
التکلب و خطمی دانه جو و یا بونه و اکلیل الملک همه را نرم کوفته بروغن بنفشه  
با دانه مار و بنفشه کل و مثلث طلله نمایند و اگر شفاست متقال کانیج و لبلاب از  
هر یک دو مثقال کوشند و در آب آن بخت متقال منقوش حل کرده و یا با  
روغن بادام و در دم فصد اختیار نمایند و باقی علیله بجهت و در دم نمایند و اگر از  
جهت در دم سه و افق گشته این قلیح علیله کب سبب و در وقت صبح متشن و  
بش فدا که مذکور شد و دواء الم اصول مار و بنفشه و یا لبلاب و فصد و افق دانه  
در دراز که از حرارت باشد و چون کمونی بشت بودینه و سیر که این تاب



[illegible]

است سه شغال در منتهی تر کمر و صبر و افسستین و سداب از هر یکی دو  
مغال که که کهنه و آب برک شغلا و سداب را ملائم نمایند و او بهی که احویات  
روده مرده باشد از شکم سپردن آرد و شیخ از منتهی و بزرگ کبابی و افتمون و  
ترید و غار یون و ابل مجوع یا تنبا با آب حل یا القاه و شرمه سکنی باشد  
تا زده از جمله آنچه که چهار امر شود و سپردن مر آرد و روغن زیت انقاست  
اگر مزاج گرم بعد از دویه گرم مناسب است و او و سدر در سب آب گاشته و  
خوفه خوردن کرفش در ده لوت و مزوب مامثلت و کشینه خشک سه روز  
روز مغالی مامثلت یا شربت کچین و خوردن آب برک شغلا و لوپست در وقت  
لوت و پوست درخت انار ترش را در پنج انرا بپوشند و آب آنرا حاصل نمایند  
و کرم معده را بکشد و کل مختوم باشد آب گفته اند کرم معده را دفع نماید  
روغن حنظل و صومایل غلیظه بعد از آن دوا اختیار نمایند افسستین و سداب  
قطر یک کبابی به سلسله رود و سیاه و قلمه از هر یک سه مغال ترس و دو سیاه  
هر یک شغالی ترید و دو مغال غافق صهار مغال سرخس و شک طامش و سداب  
هر را نرم کوفته لب زدن آن عمل آمیزد نمایند بعد از آنکه شربت سه شغال اختیار  
و بعد از خوردن دوا صبر نمایند تا کرم رسد کرد و دوا مجرب و منتهی تر کمر و سداب  
از هر یک در مزج نیمه کوفته میل نمایند بعد از آنکه سه روز پیوسته شربت خوردند  
در شب ثانیا اگر مقدار یک مغال ایاغ فیل را اختیار نمایند و بعد از آنکه شربت صهار و سداب  
نفع کلی دوا حقنه که نفع دارد مزاج گرم را پوست درخت لوت و پوست درخت  
انار ترش کشیده روز در آب کنارند و بعد از آن در تنور نهند تا پخته کرد و صاف ساخته  
برک شغلا و بدو آمیزد نموده دوا شق بعد از آن عمل نمایند و اگر ازین آب صاف نمودند  
نمایند فائده دارد حقنه که فایده دارد در مطوب مزاج را سیاه و دانه ترس با بوی  
نیز یک پنجم افسستین و روغن زیت درم همه را بپوشانند در یک کاسه آب تا

و اگر چند روز از این خشک و  
خواب حاصل نمایند



که بر سر حوائج متوجهان جانی که بر صاحب این علم است باشد و اهل صبر و استقامت  
و جلد و صبر و سوزش معتدلت و این مرض در بزرگم تر و در بزرگ  
مستمن و از بسیار خیزدن سید و تر و با هر شعور و فو که میگوید علامت آنکه از  
خیزد صفرا در معده آست که با سوزش و درد شدید و بالغه و جود علامت آنکه از  
فقر غلیظ است جلدین و نقل پیوسته بود و در معده اندک علیها آست که منع نمایند از غذا  
غلیظ و شور و اگر خون غلبه بود فصد یا سلیق نمایند بعد از آن مطبوخ و مصلح اختیار  
نمایند و بعد از که حال سلیقه پرورده و آله و اطریفل مقلی بر بنویسند و سلیقه  
کاملی و آله و سلیقه سیاه از هر یک ده درم مقل از رزق سه درم همه را آب  
رزق آن عمل با زنده شربت سه مثقال اختیار نمایند و اگر در دوا این مرام  
نایند و آله موم و صبر و رطوبت و در غن زرد کاو و سفید از زیر همه را هم سبزه  
بر سوه گذارند و در دیگر که در دوا را لکین و هر گذارند بر دهن کاو یا در  
لوز خفته نرم کوفته مرهم ساخته بر موضع نهند و دوا و خون بر مقل را بر دهن  
کاو خفته بر موضع گذارند و در را لکین و هر یک کف و پوست سبک و سیاه را  
دانه و سپند و گند و راتنج و مقل اجزاء برابر بکنند و نرم کوفته و در مقل از  
دیگر از آن بسوزند و بر دوا آن سرخو بدارند و اگر خواهند که ده کرد  
و از ماده پیر و لکین باید در آب گرم دارند و سلیقه را در  
روغن دانه زرد آلو و سفید آلو بمانند یا روغن کوبان ستر تا نرم گشته و فصد  
صاف و باقی نمایند و بسیار است که بسبب این فصد خیزد آن میگردد و اگر  
خیزد و آن فصد اندک لشم باب پیاز آلوده بر دارند از هر ده کاو یا آب  
خورد مرهم بردارند و با سیر بکشد و بد و مجرب است  
درم مغز بادام چهار درم نرم کوفته شانه سازند و در بنویسند و شانه  
بر دارند بکشد ایند و بدن مطبوخ اقیون پاک سازند و آب کنند و دوا است  
با در دهن روغن جوز فائده داله و اگر خون که از بوا گیر مرهم سیاه و غلیظ را

بواسیر  
منقحات





در دهن سیاه و شان و کمر با وز عفران و سفیده ارزیر و افیون برابر بکنند گفته  
بر روی تخم مرغ کشیدند سیاحتی بر دهن کل چرب نموده بر دارند **دوم** تر  
در آب غایر و این با در غلظت است که حادث میگرداند و اله مثل در دهن کاهی  
نات را آید و کاه را نواحه کرده با قراقر و کاه را پست و سر و نازنه بپزند  
و ای جگر و کاه را موجب ز صیر میوه و نازل میگرداند تا با رخصیه و قصبه علامت  
او است که از غلظت سودا است که بگردد و بریزد و لب حرارت که در کرده است  
و غلظت در نواحه کرده حاصل میگرداند و علاج گفته سودا بمخلوط افیون و لب  
و در آن کو ارسها که کاسه نفع بود اجتناب از فواکه و شیر **سوم** حی که باد  
ببر را فائده دارد و زرباد و در روغ عنبر و بلیله سیاه و بلیله و شیط **چهارم**  
در دهن و فلفل و در فلفل و تخم کنذا و مقل از هر یک برابر است در اندکی  
در آب گرم کوفته آب مویز و آب کنذا حب سازند شربت و در دم بخونی  
در آب سیر را دفع نماید پوست سنج کبر حرق ستر یا پس لصف جزو نرم گفته  
در دم **پنجم** آب سبت شصت و دم آب کنذا در دم  
در دهن عنبر کجند و روغن حبسته الحفر از هر یک بخورم فایز سبت در دم  
در آبخته بعد از آن عمل نمایند **ششم** در دم در آب سیر و این برای شربت که حادث  
در دهن و در نواحه روده علامت او آنکه سیلان چرک و در دهن آب  
در این دو نوع است **اول** که گدازه بود علامت او آنست که باد و بخور  
که کنکر بللا را ده پیرون آید و میل و انگشت مدور آید علاج او سر گفته اند  
بوقه بدواء حاد که گوشت را فانسازد و گوشت تازه برود و نادمست کاری  
بند درین هر دو علاج خطر است او لست که مدت عمر تحمل نمایند اذ ان  
در دم که غیر گدازه بود علامت او سیر و نیا بدیم و باد و میل در نیا بدیم **هفتم**  
شوارند و از شاف عرب قطره در چکانند **هشتم** شاف عرب صبر و کنند

و از نزول و فیه میاوشان در سه و شصت یا نوزده روز یک برابر یا نوزده  
روز یک برابر زنده شود هر روز یک کاهند با یک شعله و غذا و نیک و زنده دارند  
غلظت اجتناب نمایند **سیوم** در اورام معده و این چند نوع است  
اول در ورم کرم در معده علامت او درد و التاب و تقطیر لول و  
فصد با سلیق و شربت بها و سرکه که در دغیم ریحان و اکبول بود و قریح دارد  
اسفید لاج و سفید و تخم مرغ بار و غنچه کل بر و نهند یا الکحل الملک و خطم سفید و  
موت و بر کعب الثعلب و بنفشه از هر یک برابر بگیرند و بر وزن کل و معده  
تخم مرغ داب کاسه داب حی العالم طلا سازند و اگر درم شست بعد از  
کل سینه آب غلب الثعلب و در وزن کل طلا نمایند و نان میوه را کفند  
بجوش نهند و باز زده تخم مرغ و در غنچه کل طلا سازند و اگر بنفشه طلا که بر  
آمدن معده و در آنرا کسین دهند بر کعبین را نرم کوفته بار غنچه کافور  
بآب حلبه آمیخته فماد نهند بعد از آن حرارت تسکین یابد **دوم** در  
بلغمی علامت او سستی و رنگ او بمرنگ بدن علاج فصد و ریخ مرهم محلل  
کا ورم بود و چرک جمع شده باشد بشکافند و اگر درم صلب بود معده عارض کرد  
تحلیل تا بکمر بر لب و مرغ و زرده تخم مرغ و در غنچه کل و زرد و اگر درم بود  
سسته مقل اصناف نمایند و در ریخته آب محلل در ایند در مرهم داخلین یا  
یا مرهم با سلیقون باز زده تخم مرغ فایده دارد **در شقاق** معده و  
خاکست در سینه مشعش شقاق که در دست و پا از صیت پیوسته است  
میکنند و این انواع است **اول** شقاق که از ورم کرم بود در معده شقاق  
او درد و سوزش علاج فصد با سلیق یا صافن و مایض و کاهنت بر قطره  
از سفید و تخم مرغ و در غنچه کل و مرهم کافور **آن** نوع سفید و درم  
پودر کل ده درم کافور نیم درم بهر را کوفته روغن را گرم ساخته مرهم  
در در که رفته بعد از آن او را آمیخته نمایند با سفید و تخم مرغ مرهم سازند

مرهم کافور



مریم مقل

مجنون مقل

در اول کرم جنوم مقل نفع دارد **دوم** در غنچه کج و سپید بطور  
 ساقی کا و کویان شتر و مقل بر لبه کپیرند مقل را الجاب بم کمان صل سانه  
 دانی که افشته مخلوط سازند و غنچه ساق کا و یافه و مرهم سازند در غنچه خیز و درون  
 ششالو و در غنچه آنه زرد الو حضور صاف و قیته که در مقل که افشته باشند و اگر  
 ملت بر بود در قی کرنب را کوفته با بر یکا و مقل و کویان کا و در دغایند  
 غنچه را که در طبیعت پیوست بوقت شب بیهوش و غنچه فلو س تلخیص نمایند  
 چون مقل که طبع را نرم سازد و بوی را نایکه داره مقل و مقل  
 مقل مویزدانه پیرون کرده پست مقل شربت سه مقل و غذا گوشت  
 در زرد شتر **دوم** در ساقی که حادث کمره در مقل از مر و صفرا یا از  
 مقل علامت او کوزش و کمر متور علاجه اختراع صفرا بطلوع بیلید  
 آن تر بندر سست مقل غناب و الو بخار از زهر  
 پست غنچه مقل کوشانند و پانزده مقل از مقل فلو س در دغای  
 اصیار نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و کلاب با هم کفول و نند و شیر خور  
 غنچه آب و مرهم بر سر سرفه گذارند **سیوم** ساقی از جهت بوی اسفله  
 مقل که از غنچه بعد از کثرت شکم رفتن میوه مرهم کافور و مقل و در غنچه  
 بوالند **چهارم** در مقل متور و این چند نوشت **اول** که از  
 کرم و کور دانه مقل و مذکور شده علاجات و علامات آن دیگر آن  
 که مقل بوی اسیر بعد عارض میگرد علامت او سوزش علاجه فصد با کین  
 بر ما پس در کین و اسهال بمطون اقیقون و مالیدن و غنچه دانه زرد  
 در مقل حل کرده باشند و قیله از مقل کافور و زرد فاکر بر لپاسا هست بر  
**دوم** که از جهت اخلاط باورقه مقل علاجه بیهوشیدن از غنچه و  
 غنچه و غنچه کل و سرکه نفع دارد که کج البرمان یا در غنچه ششالو

یا صبر شراب آتخته بموم و روغن کل یا روغن دانه زرد الوطانی  
سند در سرون آمدن معتد و این دو نوع است **اول** که حادث  
بیب ورم و مذکور شده علامات آن علاج آن است که در اندرون اگر  
حلیل را در آب گرم و آب که در و باز و کل نار در شاه بلوط و برک مو  
کم کل جو شانیده باشند استنجی نمایند و ثقل آنرا گرفته با مقل مرهم کشند  
نمایند بر معتد و این در و ریه پاشند آفتیداج رصاص و کلنار و باز و  
و ثب یا نرواق یا قیاز بر یک برابر نرم گرفته مثل غبار در بر غدها بمن  
اول بر روغن کل عرب سازند و محکم به بندند و در شرابی که در و عین  
التقلب و سماعی خوش آیند باشند فائد دارد و اگر مزاج سرد بود  
دانه بلوط و مرزنجوش و باز و زیره در شراب کهنه تر سازند یک بش  
نموده در آن کشند و در گسره روغن دانه زرد الوطانی و شفتا لوبان  
عظیم بوج و معتد سرون آمده باندرون نرود و بفتد و کل خیر و بابونه  
در آب آنرا بر معتد ریزند و موم روغن از روغن بابونه و شبت سازند  
به پاشند **دوم** که استخفاف معتد که بغیر ورم بوج علامت او آنکه هرگاه  
نهند اندرون روغن علاج آنست که بر معتد بر روغن کل بماند بعد از آن  
کلنار و باز و شبت و سرکه و پویت انار و صدف سوخته و حیت  
اقاقیا مثل غبار گرفته بر معتد باشند و محکم به بندند و در آب که در  
جو شانیده باشند در این و بر روغن قسط و بابونه که در و فرغیون  
سرخ حل کرده علم نمایند و اگر معتد سرون آمده و صراحت بوج و زرد و  
و سماعی از بر یک در معال نیز گرفته بر و پاشند و شراب بشویند  
او بنزد و به بندند و روغن شفتا لوبانیم بماند در معتد  
و سیر خا و شرح که ثقل و یاد غیر اراده سرون آید و این دو نوع  
اول سبب آفتد که بعضی معتد رسیده علامت او آنکه بوقت



علاج با سور رفته واقع شود و لا علاج گفته اند **دوم** استخاکه حادث  
 در ریه است سردی غلبه معتدله است او گشت که اندک اندک عارض  
 در ریه است و سرد مزاج بود علاج فایده نماید و در غنای گرم بماند و در آبر  
 در سبیل و قطره و در سردی و جو شایده بماند در این و بشویند  
 در امراض کرده و شملت بر چند فصل **فصل اول** در سوزن  
 در علامت او سرخ بول یا زردی آن و بول ناک و سرعت بر خاستن بول  
 یا زردی یا شعله حفظ بول در کمر در موضع کرده و بر ملاء بول روغن از جهت  
 آنست که در ویت کاه و هرگاه حرارت غالب کرد و علامت و یا نطف  
 آنست که لعاب و دروغ ترش و شربت حنظل و نیلوفر و شیر و خمر  
 و آب از صندل در مثل کم صابون و آب سرد و کافور را در سردی  
 و تا شیر عظم است و ضامی از استخوان و آرد جو و آب کشیده و اندک  
 در روغن گل و حنظل و آب بقله الحما و غلبه الثعلب و روغن  
 غذا آتش غوره و اسفناخ و عدس **دوم** در سوء مزاج سرد در  
 لبیب خوردن آب سرد و لیبار الشربه و ادویه سرد میل نمودن  
 ت او بیاض بول و سفید رنگ زرد و سرد در ریه و در ریه  
 و غلبه علی و کلاب آب شیر گرم و فندق و لبه و حب الخضر و بادام  
 چون کمون و در غنای گرم مثل روغن قطره و جوز که در و فرفنون حل  
 در اگر طبیعت قبض بود شربت ترکیبیز و دراء المک و متفرخ فایده  
 سفید علاج و گوشت کبوتر و عصاره بادویه گرم **سوم** در سوء  
 که از غلبه صفرا و خوسه علامت غلبه خون فحل و حرقة و حرمت  
 پخت و در در کران علاج فصد یا سلیق و اگر ماده صفرا بود علامت

او سوزش و زردی و در تشنگی علاج اسهال صفر و حقیقه و شربت  
اینارینیه و پیریت و مغز فلوکس دیگر کوبه و مزاج کرده از عسل بلغم میث  
او نقل و سر در و پست علاج قی و حب قو قیا و حقیقه که در قولنج  
شده و یا لادن روغن فرفیون و ضیره و غذا نخود آب که از کوشه  
و عصاره کبوتر و فیه بادیه کرم باشد **فصل دوم** در لاغر کرده  
لاغر کرده بسیار جماع بود و خوردن چیزها و دارو که بول بسیار آورد  
النت که کرمه و لنت سرد باشد و هرگاه سبب بخت کرده که سبب جسم صغیر  
و در سرد بول نتواند نگاه داشت علاج آنت که مغز فندق و پسته  
و حشیش لنت کوفته و سلمیایند و نان پسته بطحیخته و بادام و ریحان  
کشت و فو لنجان نرم کوفته با کرده کوسغند و سپه لبط و سپه مرغ سود  
و حقیقه از کوشه کبوتر کچ و روغن زیت و سبب و سه کرده سازند و غذا  
و تخم نیم بخت و حلوا که بکم حشاش و مغز تخم صابون و صرصره و غذا که  
فریه سازد باید که بلبل خشکی باشد **فصل سوم** در ضعف کرده و علامت  
آن سبب ضعف کرده بسیار جماع و پیاده رفتن و الپ را اندن و زدن  
و بر خاستن و لنت در ریحان و مرقه علامت او آنکه بول غالی بود مثل  
کوشه تازه و شفته با میند و گاه رطوبت غلیظه داشته باشد و اگر زمانی  
رسوب کند و بر سر بول همچون کف دریا دید آید علاج رک با سلیق رتبه  
دارد کار و زور ندرند که این علت پتیار بول مراد و سبب  
در سبب و در شربت لیمو و شربت فواکه و سبب و مندل و رب ابرو  
و قرص طباشیر و قرص کلان زائده دارد ضیاء که بر کرده و لنت  
کل سبب مندل سفید و زوب برک مورد از هر یک سه درم پوست  
و شاه بلوط و آرد و شربت از هر یک چهار درم نرم کوفته با آب



در بر شیب آینه نمایند و بر خرقه طلا کنند بر کرده و لیسیت مالند و اگر جز  
 و نار لیسیت و آب سیب و کل سرخ و خرزوب بچوشانند و در آب آن  
 کنند و حق کردن در هیچ امراض کرده نفع دارد و فلونیل و مرقه را سه شمشیر  
 کلای دارد و گوشت کبک و تلیو و زرده تخم مرغ و گوشت کوه خندان  
 و آب و بریان و از میوه ابر و زعفران و حرقا و محمد بن ذکر یا گفته که اگر  
 لایق ز را بپزند و در آب آن اندک نمک برافکنند و نه روز بخورند  
 مایه های کرده را ببرد **سهم** چهارم در باد غلیظ که در نواص کرده بجمه ازان  
 در در لیسیت و در کمرگاه با نمک حاصل بنوع علامت در آنست که در در  
 کمرگاه میگردد علاج حقنه محل و شربت بنور و تخم بادیان و کبچوشانند و بچند  
 بر نموده مل نمایند و روغن بمانند و از سنبل و قط و در و جوز سر و طلا ساز  
 بخم در در کرده از یاد مری باشد دیگر لیسیت صنف کرده علاج تقویت کرده  
 در دیگر لیسیت قروح کرده و بجهت عصبان در میوه علاج و اهر آمد و ابن و  
 و تلیو و مسکن در در لیکار بپزند **سهم** در او رام کرده و انواع و آب  
 و علامت آن مقدمه در درم کرده بجهت مزه یا سقظه یا چنر کران  
 میان یا لیسیت حبس بول باقون یا صفر یا سودا یا بلغم ورم صلب ظاهر  
 علاج ناصواب و این ورم در کرده یا مایل بغش و گوشت اوست یا در  
 کمر میان کرده و بکمر است و با در مجاری بول ورم شود و گاه دفع میکنند  
 و رخته است بکرده بفضاء شکم و دفع مکنند ماده بربیل را با معا **اول**  
 در ورم دمور در کرده علامت او درد و کمر و لیسیت و حرارت و تب  
 و بول رقیق بیرون آمدن او بدشوار و عظم نبض علاج فصد با ملسق یا  
 در ورم ویرمانده شده رک مایه و شربت سوغه غلاب بنجا **سهم**  
 شغال کشیز خنک ده درم عدس مقشر صد درم بچوشانند و با دوت  
 نند بوام آرد و شربت ده درم و اگر کشیزه حرقه یا بشیر تخم ضیا کریم

و اسذاب و کل سرخ و اینون و پوست

نمایند شاید دو وقت سحر تخم خیار و خرفه و مغز کلو تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم  
ایضا برابر یکدیگر نرم کوفته برابر هم قند آمیزند هر روز در وقت شغال خشک  
سقوط نمایند و بعد از آن شربت بنفشه آب سرد میل نمایند و غده  
تسماق یا عدس و اگر قبض بعد هفت روز نمایند و ضماد از صندل و مامیتا و  
جو در اول گذارند و در آخر اکلیل الملک خیز و دوح حلیه و تخم کتان  
نموده طلا سازند **موفق** فها و منضج ارد کفر نامخته و آرد حلیه و دیگر که  
و پنخ سوسن کبود و خیز و شربت بابونه نرم کوفته بر و غنیز کفر و شعل  
طلا نمایند و جهت لفضج این شربت سه روز یکم کتان لاف داده و در وقت  
مقال آب عمل مملکت این و اگر الم باقی ماند جهت آنکه مشکافه شود  
کبوتر و غبار آسیا آب پیاز آمیزند که از آن پس وقت که چرک روان  
و در لول مده بعد شربت حشاش و صوف و شیوه کم خیار ریز با شیره  
کاکج و کل ارمین دهند **دوم** در درم صفرا اثر در کرده علامت  
و شدت عطش و زرد لول و در آخر غلیظ در سوب مثل بسوس علامت  
ما سلیق و مطبوخ بملیل به بنجوب بملیل زرد پیچقال تر بندر یا نیز  
عنب و سبتان و آلونخ را از هر یک پست عدو بنفشه و در مقال یکم  
و تخم کاسنی نیم کوفته و انکو رسقا از هر یک سه مقال باده مقال مغز  
و یا نیز ده مقال شیرین و در غن بادام در م درده روز و روز و نوبت  
نمایند بعد از شربت کججینه یا شربت بنفشه و شربت عنب و آب  
جو یا مغز فلوس و در غن بادام و آب انارین و شیره تخم خیار نیز در در  
محتبه کبیر که از لهابات گرفته باشند نمایند و بفا دایه مذکور نرم سازند  
سبع در درم سرد که از بلغم بود در کرده علامت او نقل محوس در کرده  
کاه و پنخ و وجه و چشم و لول و بزرگ سفید و راست نتواند از آب مثل مشای  
لین سه و بنفش لطی علامت و مکتند قلی و شربت ابخیر به مغز فلوس و غل



را بر آن که در دماغ و اکلیل الملک در سنج ازین دست جو شاییده باشند در  
 سینه نمایند و اگر بول غلیظ بعد از شب در محل خواب بکند درم ایام فترت  
 نمایند و از آن چهار فاشق آب گرم و اگر کفایت نکند این حبس آب را در  
 دریه از یک نیم درم مصلی درم صبر و درم آب با درنجوبه یا کلاب  
 نمایند و از آن رسوب و از ماده درم پاک سازند و هم از آن بول بوبند  
 و در روز خوش آب با درنجوبه گرم نمایند و غذا بخورند آب از کوب  
 بوی بریان کرده که در رویدینه و کزکش و زیره باشد و نهند چهارم در  
 درم غلب شود این در کرده بسبب خطائیکر علی و دفع شده علامت اول نقل  
 درم و بول در وقت آن بسیار است و بسیار است که عارض میگردد و  
 است علامت اول نقل و بسیار است که است خم میماند و صاف دفع در وقت  
 است است علی مطبوع افتون و سینه بنفشه و ضار کسب و خفته فائده  
 و اگر فانی نباشد و ضعیف با سلق نمایند و اگر قوت ضعیف بعد از آب  
 بخیخ افتون و اطریفل کبیر و هماد بر سیت از یک کتان و حله دیوانه  
 است و صبر نمایند و کک بشیرت خنک نش و شربت مؤثر و شربت  
 در دهن و روغن سر مرغ و روغن فلفل و مقل حل کرده در آب  
 مالند و غذا شیر و بوس بار و روغن بادام و اگر حرارت بسیار نجوم که عمل غذا  
 در قریب کالج با خوف و بند که مذکور شده و قلبه اسفناخ فائده دارد  
 در قریب کالج کرده در دفع کرده سبب تفرق القال مثل مرور و غلط نیز خسته یا  
 وضو که جراحت شده یا آنکه سر رک گشوده و خون روان گشته علامت او  
 است و کرده و خون و چرک مابول و فرق میان آنکه چرک از کرده است یا از  
 عالی است که اگر از اعضا و عید بعد مختلط بول بوده اگر از کرده است  
 ب در ته قاروره و در در ناحیه کرده نماز و نوا و کاهی در د تا گشود  
 و فرق میان آنکه جراحت در کوبت که گشود یا در پیده آن تر و گشود

بعد در قور سوزنش و اگر چه احدی در کوفت کرده بود در کمتر سوزنش اند  
و فرق میان قروح کرده و مثانه نکست که در قروح کرده سبیل بول نیز است  
و قشور از سبب بود و در قروح مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است  
علل قروح سبب از جانب الم و اگر در ریه و جانب الم بود قصد از ریه  
در کتب نمایند و تنفیص قرحه بدین مذهب نمایند پوست سح کرفش و پوست سح  
بجوشانند و بجل میل نمایند و این کثوف فائده دارد کم کرفش و بادام را  
در دانه از هر یک دو درم کند و چهار درم شربت دو درم مایه درم آب غل  
غذا الکنت کبک و تیمود و عصاره و اگر تپ بود سیره کم خیارین و تخم کدو  
عل کوفته یا بمثلت مانند تخم کرفش نفع دارد و اگر چه کس که در دانه  
از لقادران بن که از خار خشک و بالونه و پیریا و شان و جبار مر باشد  
و اگر در قور بود در سفوف جهست تخم ریز را بنج و تفاح و افیون آمیز  
و در این پوست خشکیش اضافه نمایند در احویل شافه نمایند و بعضی که  
مذکور شده است عسرت مسوده چکانند و ایم روغن کل بالند و اگر احتیاج  
باستغراغ فی وقت و شفاف فائده دارد و همین است و بشرایب قروح  
میبزد و مسکن در کوفته اند و با دواء موافق اگر میل نمایند اول و السبب بود  
با دویه مدله مرقوح را بعضی مغزیات مثل کبیره و صمغ عربی و کشته و  
مثل شیشه خیار مر و اقراص که قرحه را نیک نماید مثل قرص کاکم برنج و  
صمغ عربی و کند و خون سیاوشان و تخم خشکیش و مغز بادام و رب سوسن  
و کتیره از هر یک دو درم تخم کرفش و افیون از هر یک دو درم شربت یک قرحه  
یا شربت بنفشه **فصل** در حرب کرده و شور آن اسباب و در السبب  
چنانکه خون را اگر نماید یا مولد صفرا و لیغ شوق میل نموده باشند علامت  
در کوبه است در دوسوزنش بود و اگر در مجاری بول بود در محل آمدن  
بجز از آمدن سکینه در دانه و در تجوید نمایند در علل آن نبود در نیک سوزد

صمغ کبک



مانند بشوار علیج نیز در علامت جرب کرده سیلان لای غلیظ و در ریه  
 در جرب در مجاری تنفسی بعد از آنکه در اصل قضیب و خایه و کشان  
 علیج قصد باسلیق یا جاجمت بر موضع کرده و حقنه و قدری در ریه ریزند و نمایند  
 و بعد از شربت از کلاب سازند و در اصل شفاف بر و غنایا در آن  
 و غنایا آب جرب آتش سماق و غوره و بنادق بزور باطل از منته در آب شسته  
 شور و کمره آب بپزند و اندک کر میل نمایند و آب آیین را غنایا کرده دارد  
 در آب بپوش علامت این مرض آنست که آب را صافچه پاشا مندر  
 زمانه اندک سپردن آید و نسبت این مرض بمشروب نسبت زلی الاموات  
 کرده که هر طعام که میل نمایند موده بهمان دستور از خود دفع نمایند و این  
 در نوع است **اول** که از سو مزاج گرم که در معده آب از جگر و جگر از با  
 معده از موده آب میخورد و تشنگی بدان سبب غالب شود و این کشیدن آب  
 اندامها از یک دیگر میکشند بلیغته یونان زیانیش کوبند یعنی در اول  
 ان علت کاهش تن و کداریش شود که علامت اول دایم بی  
 ریش شبیه آب علیج قصد باسلیق اگر ماده گرم بود و تشنگی جو در شربت  
 و آب انار و غوره و قرص طباشیر و قرص کافور و شیر تخم حیار نیز با سوزن  
 آب تر و شیر و خرفه و اقراص زیانیش بر بنویس طباشیر سوسن تخم  
 زرد یک پختقال تخم حماض کسینه خشک کل ارمنه کوفته به آب انار  
 یا آب خرفه یک زنده یک مقدار مقالی و یکی را شربت بنفشه یا  
 صیقل نمایند و صفا از صندل و اقاتیا و کل ارمنه و آنکه جوهر سیاه  
 نازانند و خرقه لکلاب سرد آمیخته یا اقاتیا بر کرده بپزند و بخور  
 پس آیت صحنه سر کل ارمنه کلار از هر یک دو مقدار سماق پخت  
 و بپزند و تخم کاه و خرفه و صندل سفید از هر یک مقدار شربت در درم  
 برش با کلاب یا شربت لیمو و غذا آتش سماق یا از آب غوره و

ما از آن و جنین را سرد قابض سازند دوم ذیابیطه که بسبب سردی و دردت که است  
شده بریدن یا بر کرده از جهت توزدن آب سرد و غلبه غلبت او بر  
و تشنگی علاج سفت بدن کندن لیمو و قهوه و قند علی و کلاب و آب شیر  
و زردغن کم در کرده و لیست مالیدن و در آب چشمه کوکرد آب در آن  
و معجونها که مثل مشرد و بلوس و ماسک البول آن کندر  
بلوط مسوخ و لیجان قهوه از هر یک برابر بکنند و بول آغشته نمودند  
و مسال غذا گوشت عصاره و مین و قلیه خشک از گوشت طیور  
و هم در بول الدم و این چند نوع است اول که از کثرت دم و  
مرشدن و کثرت ده شدن رگ بجهت ضرب و صدمه یا چرک برآورد و  
که در علامت او امتلاء عروق و پیردن آمدن او دفعه هنر بسیار  
فصد و شربت ابی روضه از کل ارغی و صبر و حصص و آقا قیاد و زک  
و قهوه کلی دارد و قرص که با پنجم صمغ عربی جز و کلندر و لیته البتر  
یک دو درم و نیم کهنه رسته درم یک کرفش و اینون از هر یک درم یک  
سازند هر یک مقدار مسالی و یکی اختیار نمایند و در احوال آب مورد  
کلاب و کلاب اسفول حکا کنند و شخ کاو کوز خسته با نیره خفه  
در احوال چکانند فائده مند است دوم در بول الدم که از کثرت جماع  
کثرت رطوبت یا بسبب پیوستن کز از صعب خون روان گردد و علامت  
آنکه با در رواج اکثر ده نموده و اگر خون از کرده بوی بسیار آید و گاهی مثل قطره  
حک و الم در سردنانه پهلویست و اگر خون از مجرای بول آید اندک آمد و الم  
و کش را که عصاره صلیق از هر دو دست و منغ از غذا و غایب  
ادویه در روغن آتش سماق یا انار و غوره و یا چوب زرده یک مرغ دیگر خون  
بول است مسوخ علامت او عسر البول و هائس ثقل و علامت بول  
در کثرت یا عسر کوش با آب نخود یا مسالی از غار یون یا مسال از مراب که



یا سکنجینه بنور در کفقال کرد یا یا بکفش و صلب ن دورم است  
 کرم و کربیت سکنجینه بر دوام مجاز بول را پاک میزد و حقه از کلمه  
 و پاک و اندک بادبان و صغ غریب و کل ارمنه نمایند و بر کرده اقا قبا و کلن و سماق  
 نهند و شیر تازه و زرد و در کرده و زعفران و سوسن و یا سمنه مالند **فصل** یازدهم در  
 معده کرده سبب فاعلی سنگ کرده حرارت خارج از اعتدال است مادی سنگ کرده  
 خلط بجز می شود اگر ماده کم بود و یک کرمه و اگر بسیار بود سنگ کرده علامت سنگ  
 کرده که انزلی است و قطن و چنان نماید که چیزی آنجا نیست خاصه اگر در روئیکه کند و باز  
 از اسفل معنی کرد در موضع کرده در پدید آید و صفای بول در سوب او برنج  
 زرد و مندر رجه سنگ کرده را و در خصیه که جانب کرده بود در سرد شود و  
 در زرد و در سنگ کرده بدر و قولنج مشابه شود و فرق آنست که در قولنج منبسط  
 شود و بسوزد و از زیر و راست میل کند و در کرده بر یک جای لازم بود و بیاب  
 است اندک و مایل و صاحب قولنج بر خلط و موده سخت یا بد و صاحب کرده شدت  
 بیشتر آنکس که طفل شیر را میل نماید اگر صفرائی بود احتیاط طفل را گرم میزد  
 سنگ کرده پیدا میشود و اگر بلغم غلیظ بود بول منعقد میکرد و حرارت کرده سنگ  
 هات ظاهر میکرد و علاج تعقیب بدن بقی و اسهال و اگر قوی غالب بود فصد نماید  
 حرارت بسیار بود و سهل قوی ندرند و طبع را نرم دارند تا ماده میل هر زده  
 و حمام و آب زن نفع دارد و آب سرد در میان طعام و بر نهاده را چنان است  
 سنگ کرده میکند و بر بستر ابریشم خواب نروند که کرده را گرم میزنند و یک  
 بر کتان آسایش نمایند و چیزهای مدر کرم مثل تخم کرفش و بادبان و انجیر  
 و شونیز و مدر سرد مثل تخم حیارین و خشک در هندوانه و خربزه و در  
 مثل برسیا و شون و فوه که روئانش گوید و خربزه پسین و حب نران و ریخ  
 لایق دارند و چون از آن بزرگ پروانه آید و زعفران و سمنه و سکنجینه در

بجا روضه مواضع مالند و گویند که از بلندترین برآید اگر حصص بیرون آید  
 و اگر در مجاری نماند بجا به حفته نمایند و محلی به وضعی که زیر آن باشد گذارند  
 یا بجای کشیده شود و روغن بادام و فلووس حیاتر شنبه صفت مقال دهند و بجا  
 دروغند و روغن کنند و دست مالند تا بیرون آید و اگر در روغن کشیده شود  
 دهند و از آن سر به سنجین که از سر که کبر باشد و آب تراب و شراب ایضاً  
 طبع خطا لطیف خلق بسیار از حصص و دستوار بر عمل حلاص داده  
 لیکن خطا لطیف آنست که او را پاک سازند و در یک اندازند و بر مغز بادا  
 بخت سازند و آب که فرش بروریزند و کسین و درارچین و ولجیان بر  
 ریزند بعد از معفه بدن فایده کلی دارد و آنچه در معالجتش واقفان که سنگ  
 را ریزند می نمایند و ترشحات درین مرض نشخ دارد **در امر**  
 متنه و تملست بر چند فضل **فصل اول** در او رام متنه و این چند  
 نوعست **نوع اول** که حادث کرد از خون با بزره و سقوط یا حصص  
 اندوده و آمدن عثانه و موجب الم او کشتن علامت او در شدید و تنگی  
 تشکی و سردی اطراف و تنگی عانه و اگر درم عظیم بود حبس بول قطره  
 و اگر بول در مدت یک هفته منجمد گردد و مهملگست علیج فصد با سلیق  
 قوت و اگر درم تجاوز نماید از ابتدا یک مابض گشاید و ضاد ملین یاراد  
 گذارند چنانکه عضو عصبانی است اسفندانه یا صوف بر و غرض منتهی که مگذارد  
 بعثه و کل خیزد و با بونه و آرد بود عنب الثعلب و بعد از یک هفته تخم گمان و آرد  
 بتلاش طلا سازند و ضاد بشلغم بخت یا بچند بیدستر و زرد فاء خاک بموم  
 آمیخته نمایند و این که در رو حلیه گمان و با بونه و آرد و سود و سنبلیله و شادین  
 با بوند و بعد از فصد از عنب الثعلب که در روغن فلووس حل نموده باشند و حوت  
 فایده دارد و در مجرای عصب لهاب اسفول بشیر عورت چکانند و آب کشند

و بر رز و انتفاخ خامه و عانه و  
 اگر درم عظیم بود سپردن بول



باز فلوس نشین درد میدرد و ماده را الفنج میاید در مشانه را دایم هر دو غنچه  
دک روعنه بابونه بالند و شیر و تخم خیارین و خرفه بشربت معش و غزال کشت مرغ  
و ماش مشد و اسفناخ خورند **دوم** در درم مشانه که از ماده صفرا حاد است کرد  
و علامت او درد شدید و عطش و تب علاج فصد و حقنه لیمیز و ضماد از روان در  
ابتدا مثل **آب الحام** آب انگو شفا و تراش که در آب کاسنه و آب می العالم و  
معد لیمیز و امیت و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک و عنبره اضافه سازند و اگر  
در درم بود محذر از استعمال نمایند از کایه و از افیون مادانگی و زعفران نیم دانگ  
در دهن بادام طلله نمایند یا خرفه آلوده بردارند و اگر بول مجتبی بود آب تخم خیارین  
آب کدو و هندوانه و تخم خرفه نرم کوفته بکشتل سفوف فایده مند است و مرض خیارین  
بشربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شده **دورم** مش  
علامت که هر از ماده بلغم پیرون آمدن بول و صنف در ساقها علاج تی حخته حاد  
شستند در آب که در درم زرد بوش و خام و بابونه و ورق غار و عنبره کوشانیده باشند  
بشربت بنفشه و در درم آب عمل و خیار شنبه و اگر بدستوار بول پیرون آید تخم  
شش یا تخم خربزه و سیب و تخم امودار متغالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن  
بشربت سکنجبین با صلاب بنفشه آب شیر کرم مسل نمایند و در مجرای قضیب روغن و لای  
لای که بنفشه و غزال مرغ بریان خورند **مهارم** در درم صلب در مشانه علامت  
در درم پیرون آمدن بول و بر از علاج شربت بنفشه و در درم و در درم و در درم و در درم  
فلوس یا روعنه بادام و آنرا فایده دارد و ضماد بر کرده که از ریزه پنجه در درم  
کرده مذکور شد **سوم** در انتفاخ مثانه و این مشابه درم است هر چند که در  
و حدودت از باد که متولد از رطوبت لیمیز علاج بشربت ماء الاصول با اندک  
خیر و اجتناب از آنچه ریاخ متولد کرده و ناف و عاینه را بر روعنه موس یا روعنه  
بابونه که در درم چند بیدر رطوبت و مشک و مثالی حل کرده یا روعنه یا لاند

از خون رطب بجه علامت او ثقل در  
و بدستوار

و آب سندان با مشک نیز ببالند و نهاد از سندان و بوی دینه و شربت و چندین  
ساعت سازند و پوست خربزه خشک اگر ببول برشوار آید اندک نرم شود و بوی خوش دارد  
و در آئین در این در اگر رطوبت غالب بود فی متواتر فایده دارد و از تر یاقوت  
و مشهور لبوس و انچه می نمایند **فصل دوم** در قروح منتهی سبب او سحر  
حوادث از خلط مرار را اماست بخته شود و دریم پیرون این جهت سبب ریزه  
منتهی نه بر و گذارند در لیش کمره علامت او سوزش بول و پیرون آمدن چرک  
مثل بسوس علاج شربت بفسه و قرص کاکجی با شربت خشخاش و اجتناب از  
از متعذبات بیز شوره و بسیار ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذای  
و شیر فائده دارد و در امراض آلات بول خصوصاً شیر امیب و آت  
و ادویه مدره میل نمایند در اصل چکانند و اگر یکم بسیار فایده  
انچه با خاک تشاه بلوط یا در منتهی تر در آب حرکتی چند و یکشنبه روز گذارند و  
از آب ان قطره در اصل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت بار و غنچه  
در و غنچه کل فایده دارد و اگر بول و غنچه کل و شیر چهار و شیرین و غنچه  
در آب لیس و آب غوره بآء اللحم در آب کنگ جو می نمایند و شاف ایض در  
چکانند **فصل سوم** در چرک منتهی علامت او سوزش بول و در قوی  
و رطوبت لبوس و لاغریدن و کاه بول رطوبت مثل کف و کاه قرن علاج شربت  
اصل و آب کنگ جو و فصد ماسلیق و حجامت بر لپت و چهار بند و شیر  
خیارین بشربت حماس و منقشه و بنلاق و نیز در مجلب در اصل لبوس  
و شیر عورت در و غن بآء اللحم در و غن بنیفر و شاف ایض چکانند و کاه قرن نمایند و آب  
و شیر و تخم خیار نیز و بچ صلیب و منقشه و بنلاق فایده دارد و غن را بچه و غن آب  
بیر به گوشت مرغ و تخم مرغ نیم چکن و برنج بشیر و کاه مرغ و کنگ گندم و روغن  
و مغز بادام سفید دارد **فصل چهارم** در بته شدن غنچه در منتهی لبوس یا سوس



بهر علامت اوس در اطراف و مغز بنض و عرق سرد و خشک علاج شربت سکنجبین  
باز عسل و انار است خوب انجیر و بنیر به خرگوش مقدار انگلی آب محبت و خشک بوشانند  
آب خود سیاه ما خاک است خوب رزق خاک است خوب انجیر و بدل آب سسته سکنجبین بنور آب آغشته  
بدر از طعام آن سده و آب ترب و لودینه هر دو بوشانند و در آب آن در ایند و در حمام  
زمان کوفتن تخم نمائند تا عرق بسیار آید و مشانه را بر روغن بنبونه و روغن ترب و شربت و  
سکنجبین بسیار اند و آب که در دستند آب بوشانیده با نمک شیر کم بر مشانه ریزند و غذا بخورند  
و سیاه دار حنظل در آب مرغ و مدرات و ادویه که سنگ مشانه میرون ارد معلی نمایند  
عسل مشانه در در مشانه چند نوع است اول که از جهت آب مشانه شعله بجفت  
و از آن غذا با دناک علامت او در مشانه علاج شربت بنور و سکنجبین بنور و شربت ماء  
نار و لودینه و روغن بنبونه و در مشانه روغن سداب که در روغن بنبونه و حیدر میسر حل کرده بمالند  
اصیل چکانند و غذا از سداب و لودینه و شربت و خیار و عینه و سازند و غذا گوشت  
باز گوشت کوسه و سفید مطبوخ سازند و شرباب کنند گفته اند و مثلث فایده دارد و در مشانه  
جهت درم او می باشد و از جهت فرج آن و از سبب حرارت مشانه و در می باشد و دیگر  
در مشانه بطریق بحران که بول را از راه مشانه میراند علاج آنست که بر مدرات ابراد  
دوم در دست نه که از سودن از آن کم بود علامت او در در مشانه و سنگی  
درین بول مجاری را در زرد آن علاج بسیره و خرفه و شیر و از حکم خیار سینه و شربت بنفشه و  
بنور و درین شربت بنفشه و آب که در و شربت سکنجبین فایده دارد و غذا در سداب می عالی  
بگوشت شفا و در اسیر که در روغن و بنیوفر و حکم خیر و عنب الثعلب خوش اندیده با نمک در ایند  
مشانه روغن بنفشه و بنیوفر و کدو مالند و در اصل چکانند و غذا قلله اسفناخ و زرد  
بگوشت مرغ آب انار با قلله خیار و از غذا انار کم اجتناب نمایند سیوم و از آن مشانه  
جهت سرد در سبب آن خوردن اشربه و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی بول  
کوتنگی و اطراف بغل صغیر و تر یاق و خوردن مدرات انجیر و بنیر فایده دارد و روغن بنفشه

و در عنز کس و فرغین در مشانه مالند و آب شیر کرم ریختن بر مشانه در آئین در  
 که در و بابونه و قیوم و الکلیل و المک و برزنجوش و بنفشه و شانه با بنفشه و غول ارد  
 و بلخچه و گوشت کبوتر می نمایند **فصل ششم** در سنگ مثانه و سنگ و سنگ مثانه  
 علین که می پختند و گاه از افتاد از طفلی تا نهم بلوغ و در دم غریبه را در کوفه افتاد از مفرور  
 واقع کرد و عوارات را با در سنگ مثانه افتاد و سبب که سنگ و **جمله طبع است**  
 طعام غلیظ تو کند علامت او نکه دل سفید و رفیق و صافی بود در سوراخ کتر کون یا بنفشه  
 کرده زرد یا سرخ و جهت فرق اینست که هر گاه درد در کرده و پیغوله را ن بود پس ساکن  
 نشانه آن بود که سنگ بجای نه فرو آید و سنگ نشانه درد نکند مگر آنکه در دهانه مثانه  
 و بول را باز دارد و خداوند نشانه علاج سنگ کرده نمایند اینجا ادویه قوی را آرند مثل تر  
 و مشرور بطوس و مخون مفتت که سنگ و رنگ از مشانه ریزد صفت روغن عترت  
 در عانه مالند و در اصل چکانند و در مغز بر دارند ز دارند مدح و صفتها و اسود  
 کبر از یک اوقیه بگیرند کوفته یک رطل روغن بادام تلخ بر درخته و یک پیغله در آفتاب  
 پس صاف نمایند بعد از آن احتمال نمایند و اگر نوز کو هر بهانه کشته در حمام نفع کلی گفته اند  
 او خشک نموده می نمایند و خاکستر عقرب مقدار نیم دانگ تا یک دانگ آب را بر  
 آب **فصل هفتم** آن پریاوشان سه درم بچشانند و آب آن اختیار نمایند صفت خاک  
 که سنگ تبریز را در عقرب را در یک آهین به پیوسته در تنور کرم بسیار کرم بنفشه  
 که از آن بعد از آن پیرون آرند و بکار ببرند و زجاج کوفته مقدار در دانگ نفع گفت  
 و اگر زجاج کوفته یا کندش در درم و در اسح نیم درم بشراب مآب ترب می نمایند و  
 و سیاه دانه از یک درم بعسل یا آب ترب یا آب کرم قاید دارد و اگر سرد را غالب بود  
 را حنظل بر روغن ناریز یا نوط سفید یا آب سذاب یا روغن عترت و آب بادیان  
 نمایند چي که سنگ در یک از مشانه بریزند حب بلسان و نیم ترب و پوست سیخ کبریا  
 تلخ و حب النار و از هر دو سعد کفیل و قردمانا و شتر و مردک کچ و منتریم صبر و بقل



و سینه و میل در آوند مدح و حبیطیات و اسارون و الیکرا و ابرابر  
 در غن بلن یا روغن سبزه سب سارند شربت درم بودیند  
 این شربت نفع دارد کم کرفش و بادیان و پرسیاوشان را خوشا نند  
 بقتل میل نمایند و آب کشک و صندل و دجرا الیهود باب بادیان و آب کشک  
 و آب کشک و آب قهوه سیاه و یا بلبل بودینه بزرگانه دارد و باقی علاج  
 در غنات کلی بود **فصل هفتم** در سوزش بول و این شربت و نفع است  
 سوزش بول که بسبب نزول یا بجهت حرارت مشک مشام شود  
 و آفت که مذکور شده **دوم** سوزش بول که بسبب حرارت و پورق  
 علامت او که مزاج و قاروره رنگین بود و احتمال اردیه و اغذیه کرم علاج  
 بسیار رنگین بعضی باب کشک جو و فصد با سلیق اگر مانعی نباشد یا  
 بلیست و شربت بفسه مالاب استغول و بنادق بنور ما شربت خنک  
 کشک جو و روغن بادام و در محل قوایب دو درم روغن کل بادام و روغن  
 بجان باب انارین و شربت کاکج نفع کلی دارد و از صندل و شتر و ترش و  
 اشتاب نمایند و جمیع فرغام دارد و غذا اسفناخ بکوشت مرغ و زرده کم  
 فاده از آن است و روغن بادام و تخم خنکاش و در اصلیل نشاء بعضی  
 حل کرده مار و روغن کل یا روغن بادام آمخته نموده چکانند **مبادق**  
 شترین تخم کدو تخم خنکاش از هر یک پنجم است و کتیره و  
 از هر یک سفال نیز البیاض سفال تخم خنزه و کندر فرسخ عرب و کون سیاه  
 یک شش سفال تخم کرفش درم کل ارمنه دو درم شربت سفالی یا دوسلما  
 باید در علاج سوزش بول کرد و ریخته شود و بخرم و بخرم و بخرم  
 و در داء دیگر تخم خنزه و تخم خیارین و تخم کدو و تخم بادام شیرین  
 و در شامه و رب سوسن و کل ارمنه و تخم شش نیمه را نرم کرده مقدار

در وقتال رعبه سفید میل نمایند و غذا گوشت مرغ و خرد آب و گوشت بز  
و اگر در وقت عظیم بول کنند از این خون و بز را پنج مخلوط نمایند و اگر در وقت  
و بول کنند **دوم** در احتباس بول که در سردی و سردی بول کنند و کشتی و  
بول و این چند نوع است **اول** در دشواری بول که از جهت استرخا  
که عارض است مثلاً در امر شتر در و شش آب سپردن مرا که استرخا  
صاحب او با سانی بول کند و هرگاه دست بر شانه او گذارند بی زحمت  
آید علاج آنست که معجونها عکرم مثل سنجریا و ترایق کبیر و معجون مادر  
و مشهور و بطوس یا آنکه در حین و سعد و سنبلی و سیلخی و قرقند و بز  
هر یک برابر بکیند و بعد از بول زدن نیم کوفته نموده بخوشانند و آب  
به شکی میل نمایند و بر شانه از آن آب گذارند و شانه را بر و  
نار وین در و غنط قط ببالند و اگر چند پدیدست و فرغون درین روغن  
نمایند نفع کلی دارد **دوم** احتباس بول که از جهت کوبت زیاد  
در مجرای بول شده علامت او آنست که بعد از قروح واقع شود و قفلی  
مثلاً در در میان در و بول علاج آنست که در آئین در آیند و  
طین از سفته و ضیرو و یابونه بچرب مرغ و لبط گذارند و روغن ببالند  
بول از جهت درم کرده و شانه در سبب شانه شدن خون و چکر در مجاز  
و بولاطه باد غلیظ در شانه چسبند و بول میوه کاسرات نفع و مقلند و کاسرات  
**سوم** دشواری بول که از جهت خلط المزاج که چسبند در مجاز  
مثلاً در تقصیب بر آید و موجب سردی میگردد علامت او آنست که غذا نماند  
ماهی و غیره خورده باشد و در راحت اوقات گذرانیده و بول کم آید  
بعضی علاج فی وقت و شربت بنزد در مجاز و در رات در آئین  
در و غنط مالیدن و در اصلیل چکانند و سنگ در آن مرغ خشک کرده



مگر نمک اندر آب گرم با شیر حار می اندازند و فماد که در و بسته شدن مشانه  
در شدن غنچه و اندر روزدن آب کوفش و آب ترب بر و عن بادام اگر در این سب  
مکمل می شود آن ترش است و روغن مسط و روغن عرق مالیدن و حکا میزند در  
حلیل فائده دارد بجز است دیگر قیاس خلط حاد از می در مجاری بول حاد می شود  
چون بول میگرد علامت او تپه صغیر و کرم و سرخی بول و سوزش در ارجح  
در در صغیر بول سپردن آید علاج شربت از لعابهای سرد و کسک بود  
شیر تخم خیارین بچند و آب بول صهارم در دشوار بول که از جهت صلب  
در نشانه سرد و صغیر ساخته قوت و افه را و نام میگرد از این را موی  
در است از جهت بول لغز در از جهت کثرت شغل و غنی و علاج شربت بزوری  
در دن آوردن بول بآنکه در کوکمه آب و آنرا در آیند و فماد با ملین  
در نشانه گذاردن و روغن بلبل و قسط مالند و از مجلس اکابر آنچه چوب  
در منغ نمایند دیگر حبس بول از جهت شبور و قرح که در مجاری بول واقع گردد  
علاج آنست که در ارجح صغیر که حذر نماید و الم بر طرف سازد حکا کند  
در دشوار بول که از فرس که بر لیسیت و مشانه واقع گردد علامت  
آنست که قوت زانو و مشانه زایل گردد و اندک از و خلاصی یا بند علاج فصد  
یا کبر و مشور و بطوسر استعمال فاما طیر فاما طیر آنست که اینی که صغیر بر سر بود  
در و سر آنرا بگیرند بدهن و بدم بکشند تا آب پیش که بسته شده سپردن آید  
در کرم و با بونه و اکلیل الملک و بودینه و شیخ و کل با دران و بوس کنند  
نمایند با نمک در آیند و موضع صغیر را علاج نمایند و روغن مالند  
بوس بول که از جهت حرارت شدید چنانچه در پتیا کرم و غنی و شربت  
در بول و التهاب و بول اندک سپردن نماید و اگر بسیار بود با ساند  
آید علاج در سپر طرب و روغن بنفشه و شربت و روغن خشک و آنرا از  
در و با بونه سازند و آب گرم بر نشانه ریزند و دیگر حبس بول از شخ

در صغیر بول

۱۱-۱  
میشود علاج کشنج نمایند و یک سبب آنکه خفیه بالافته دشوار بول می  
علاج آن مذکور خواست داشت والد تعالی **مغشتم** در دستار سلیمان  
مثبت سبب صغف او سحر از سوء مزاج سر عللین او انست که  
نشود بگزیدن بول علاج فی نمایند اگر بدن امتلاء بوجو در مثبت نه روغن یا  
وسوس و ترکس و زعفران در روغن بدن یا اند و ضامادای قوی بوی که  
در تریاق کبیر و سحر یا در مجون مادت الحیوة و ماء الاصول بر روغن پیراخر دیگر  
بول از جهت ورمش نه در جم و روده مستقیم در یاخ غلیظ میشود علاج  
بول و این مجون در هندی و سیلخ و سعد و دار چین و حب بدن در اس  
کتان و بلبل در و خنوب و انستین و پودینه و اینون و کردیا و تخم کرفس  
جوانه و تخم زردک و تخم شلغم و خود سیاه از یک بر یک بر یک بر یک بر یک  
آن علی از نشسته و در کم بود اگر سرطان سوخته و در کم بول  
بول را بر اند و در آئین که در و بر کسب و اقوی آن جوشانده باشند  
و اگر ام صعب که در در احلیل آب نیک و بوره چکانند و او که بول  
مفرغ کرفس در رم و ناس و در کم قند بون مجوع و در مثال است  
بد و ساقی میل نمایند غذا نخو آب که در و زردک و شلغم و پیاز باشد  
که حکم به بند و مثل الاس و آب بر بادام و حبه الخفر و خیار و کاه و فلفل  
در **نهم در نقطه و این دو نوع است** او ای در تقطیر  
که از جهت حدت در مجاز او سحر علالت او سوزش و زرد بول  
هر لحظه بر خاستن و از کثرت مجاع و ادویه کرم و تقب در یا صفت  
جوانان و در زمان کرم و کس مزاج کرم در کشته باشد و رقیق که در  
صفه و شیره تخم خیار نیز و ماسک ببول سبب سفت و شربت خشی  
باب غوزه و آب گداز و طباشیر و کفول و نادی بزر و فایده دارد



و بایق دارد و غدا گوشت مرغ بآب انار پختن و سماق **درم** در تقطیر  
 بول بول سفید و بر سوزن و کاهی بی اختیار سوزن آید علقه معنی  
 مثل بایق بکیر و سخنیا و اندک شاه بلوط گذرد و حب الکس و زیره از هر یک  
 درم نیم کوفته هر روز درم میل نمایند و ماسک ببول کرم نفع دارد **درم** آن  
 شاه بلوط است مثقال گذرد یا ندره مثقال کشیده خشک و کلارمنه و صغیر از هر یک  
 مثقال درم صبح و درم درم در شام اختیار نمایند ماسک ببول دیگر  
 بود گذرد از هر یک ده درم سعد و قرضه و خونچکان و راسن و کیهان از هر یک  
 مثقال نیم کوفته بشرب کهنه یا مثلث و درم و یک مثقال از قاقله هر روز  
 مثقال سفوف سازند و شونیز و حم سداب فائده دارد و روغن بر این  
 درم و مالیدن نفع دارد و مومیایی بروغن زنبق دارد و غنیه بادام حل شده  
 را اصل چکانند و در دبر بر دارند و روغن جوز فائده دارد و خود آب  
 درم و ادویه کرم باشد و سیر و پیاز و کندا و مویز و اطریش کبیر و صغیر و سخنیا نفع  
 دارد و کاه تقطیر بول از جهت حبس بول اگر بول علقه بول نمایند  
 در سلس البول و بول در فراش و این چند نفع است **درم**  
 سلس البول که بغیر اراده از جهت سردی است نه و سستی عضله بول علت  
 سردی و سوزن آمدن او بغیر اراده و بر سوزنش علقه ادویه کرم مثل گذرد  
 در خونچکان از هر یک ده مثقال بکیرند و با ندره مثقال عسل آمیخته شربت در  
 لیمو و اطریش کبیر و صغیر و ماسک ببول کرم **درم** آن شاه بلوط  
 درم و خونچکان و قرضه و راسن از هر یک برابر بکیرند و بول و بر آب  
 و شربت درم صبح و درم در شام میل نمایند و شراب و  
 بکند آنرا فایده دارد و آب خورند تا ممکن بود و معجونها و کرم و معجون

ببول در سلسل بول نشخ طرد و صفت الحفر او موید و کجی موثر و کوسه  
برایان نموده این علت را و در دپنت را بنی صیت فایدا میزند و از  
وحم کعبت در جزه و از تخم کرفش یک حبه ستریت متقالر فایده دارد و از  
سرد و مغز سر کوشش برایان کرده بشراب مجربست و قدر در آب معا  
و آب دریا نه نشور بود و زیره کوفته خوردن و طلا کردن و روغن بابونه  
و سوسن که در ورم شک حل نموده بامند و شاه بلوط و مصطکی و سوزن  
سیاه لعن کنون سازند و غذا گوشت برایان ساخته و مطبوعه  
سلسل ببول که از جهت زوال فقرات که در برابرش نه است منقطع گردد  
و باغات مثانه است کرد و ازین سبب قادر نباشد بر ضبط بول علامت  
بالآمدن فقرات یعنی همه لپنت علاج این عسرتی دارد فقرات را  
او بدون و طلا و فایده گذارند و دیگر سلسل ببول از کثرت شرب  
و ادویه مدر میشود علاج منع آنها نمایند و ماسک ببول می نمایند و دیگر  
اغش که زحمت او نیست نه و در جم رسد سلسل ببول میشود مثل بول اسیر در  
باشد علاج آنست که دفع درم نمایند و روغن و محلل نمایند و کربس  
مزاج سلسل ببول واقع میشود علامت او در از چننا و کرم و صبیغ  
علاج قرص طباشیر و قرصی که از کل از منی و طباشیر و کلان درم خرفه  
کاه پیوست خسته باشند و کشیز را در سر که گذارند و نف دانه باشد  
و کهنه یا عدس معتر از هر یک در درم فند چنقال سفوف سازند اما بول  
فراش سبب او است خلاء عضله و مثانه است و سبب این مرض کودکان  
از جهت رطوبت مزاج ایشان واقع میگردد علاج آنست که از قوا  
بیدار سازند با استکی و طعنند و علی ازین دو امیل نمایند زیره و کدو  
صفت اللس از یک چنقال با صیل متقال بول برزند شربت در



از کبود گوشت با تخم ریحان میل نمایند و علاج نفع اول از سد البول نمایند  
و در وقت منوس و آن که در و شک و نفیون آمیخته باشند با لند و خود  
و مسک و فوردن شراب گفته و مثلث اند که گفته اند فایده دارد و فلیه  
شک و مطبخه و منج از طعم شب و فوردن آب نمایند **فصل** یا زده و زول  
الدم و این چند نوع است **اول** که از جهت کشاده شدن رگی از کرده با شقی  
شدن عروق کرده شود علامت او آنست که اگر از انتفاخ بود اندکی اندک آید  
و از جهت تشنای کوه بسیار آید و از ضرب کرده و از خوردن دو او نیز طعام  
را داغ کرد و علاج نفع با سلیق و نفع سافن و نوشید عذاب بکشید  
و زیت خنکاش و ریون و کاکج و قرص کبریا و قرص لغت الدم میل نمایند  
در صحره و عانه می گذارند و اگر سبب حدوث دم بود علاج زیان خط نمایند  
و فاد از کل ارینه و آقا قی و صند و کل سنف و حی العالم نمایند و آب سرد بر  
شانه ریزند **فصل** در بول الدم که از ضعف کرده و ضعف کبد شود علامت او  
است که بول غسالی بود لبسان آب گوشت که گشته باشند آنچه از ضعف کرده بود سینه  
و غلیظ و بول که از ضعف کبد بود مایل بسرخ و رقیق بود و میخانه خون **فصل**  
است که در ضعف کرده مذکور شده دیگر بول الدم از جهت فزوده شدن عروق  
و از جهت تشنای کوه علامت او آنست که اندک آید بوی ناک و با هر که بود **فصل**  
کرده نمایند و کل ارینه و قرص کاکج فایده دارد و بوی که سبب کشاده شدن  
رگ بود و خون صوف و در اعضا الم و آفت بنج و فون که از خایه شده آید  
رگ بود و فونی که از خایه کرده آید بسیار بود و در همه اقسام کند و کل ارینه  
و طایفه فایده دارد و باقی علاج میخانه کرده نمایند **فصل** و یکم در  
رض قضیب و قضیب تملست بر پزده فصل در نقصان باه نقصان  
صحت کار طبیعت همه انواع جانوران را از جهت بجا و نفع بدین سبب

تضییع و او عینه منی از اعضا ریه ششها ریه پس اعضا و ریه  
است ذل و دماغ و حکم و تضییع و او عینه منی است بقا شش ریه  
به عضو دیگر است و هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد در قوت مجامعت  
پدید آید و این چند نوع است اول نقصان باده که از صفوف بدن و قلت  
شعور علامت او زرد رنگ و لاغر بدن علی بن ابی طالب بدن زیاد تر غذا در  
خراقت و سردی و سازا و لغوی دل فریب و ترک جماع چندگاه تا بقوت آید  
گوشت کوسند و آن و شراب و مثلث گفته اند نفع دارد و کباب و  
مرغ فربه و زرده تخم مرغ و نعیمه که در درار چینه و فو لجان و زنجبیل و فلفل  
و دار فلفل بقدر قوت آنکه مزاج بر دارد و چون لبوب نفع کلی دارد  
دوم نقصان باده از جهت پیوست که غالب در آلات منیه علامت او قلت  
نزدیک سپردن آمدن و غلظت منی و نفع از حمام و غذا و مرطب مثل گوشت  
و بیره و زرده تخم مرغ و خرد آب و شراب و شرب دواء و ترکیب منی بکینه  
کاسه شیر کا و در و شصت معال ترکیب منی حل کرده بوشانند تا غلیظ شود  
میکنند و ما به تازه فائده دارد و این صفت بانه که کوسند و باده و منی و  
کنند و وجود و کرمج از هر یک قدر در در می کنند و در ریشور گذارند و یک  
روز یا مبراس شود در عن کچند و از هر یک دو مثقال اضافه نمایند اول باده  
صفند و عمل نمایند بعد از آن این حفته نموده بخواب روند یک هفته بدارند  
و در سه روز یک نوبت و در ریه که حفته نمایند صحت نذر اند و در و باده و باده  
حمام مشغولی نمایند و در عن بقیه باده و کل که در و موم حل نموده باشند استعمال نمایند و از  
فکر و تعب اجتناب نمایند میوم نقصان باده که حادث گردد از جهت سردی  
بوم آلات منی علامت او قلت منی و بیشتر از سردی آمدن و نفع از زنجبیل و فلفل  
ضییع و در و باده و کرم قادر باشد بر جماع علی بن ابی طالب و چون علیت



حکایت طیب بعل لب رند و کمال یک ساله نثر ارب میله نماید و چون ب  
 نفع کلی دارا من را زاده می نمود **در** آن مغز بادام و قندق و نار صندل  
 حب مغز و حب الخضر و حب الزلم از هر یک جوهر خنجر و دراز خلخل و ناز  
 مشک و صبی الثعلب و فو الخان از هر یک ثلث جوهر نماید و غسل معتدرا آنکه بدو  
 یک از شربت و در معال و آب پیاز و غسل بخوشا نند و ادویه کرم بدو آنچه  
 بدانند و شیر کاذب یک کاسه و دار حنظل نرم کوفته ده درم بدو آمیخته  
 بکافور کذا الشبه بخند دغه اختیار نمایند بکافور مراد است نمایند و جاع کنند و  
 چون کرم مثل تر یا کبیر و لوس دار و غسل بزهره کلو آمیخته و غسل و بوره در  
 اند و صبر کا و دیان و منج نرکس و عافیه حرام خردل نرم کوفته در روغن  
 مالونه حل ساخته مالند و سپید شمع کلی دارد قضیب را قوی می سازد  
 در روغن زیتون ده مثقال بگیرند در روغن معال موم حل کرده و در روغن  
 سه درم عافیه حرام نموده مثل غبار کرده بر روغن آمیخته دانلی مشک اضافه  
 ده در روغن مالند و با فزون کنند در روغن زیتون آمیخته مالند و صندل پخته  
 در خلخل و بوره و حکایت مغز با مجموع بر روغن آمیخته در طاهره و قطن و  
 مالونه و قضیب و خایه و معدوم مالند و نیم درم از حکایت مانع  
 شمع نیم کفایت نماید کلی دارد و غذا اقلید با روغن و کبابه و ولنج و  
 آب بادویه کرم و صافیه و کوبیده و چه غذا که صالح است باه را باید که در  
 صفت باشد کثرت غذا و تغذیه را و کرم که ملایم و بهرینه بود آنچه این  
 حال دارا نخورده و شل و دراز حنظل و نیاز لازم دارند **در** چهارم در  
 ماه که حادث گردد از سلوک مزاج کرم که غالب بود بر آلات من عقلت  
 و در آن و بیرون آمدن بهر علت و عظم خستید و رکب طاهر  
 بر قضیب علاج شیر و حرفه و روغن و شراب سب و کا و دیز با تر کبیر و روغن

کوسنند و نیز غاله با اسفناخ و کلیه خیار و کوسنست مرغ و مرغ سدا و قنبر زردک  
و زردک مریم و شیر را بچوسانند و اندک زنجبیل بدو آمیخته نمایند و عصبه  
بزرغن بنفشه بادام چربس زرد و اجتناب نمایند از غذا و در او حار و  
لبن و عصبه **نوع پنجم** در نقصان باه که از سوء مزاج رطب که فله  
بود بر آلات منته علامت او کثرت منه و قادر نباشد بر جماع و در جماع  
بیوار رطب و در حالت منته قضیب است بعود و مر از آب خوردن  
علاج شربت مکنی بنور در آب که در وعده جوشانیده باشند میل نمایند و در  
خشک بریده درم زنجبیل و عاقر قا از هر یک درم قند بر آب مجموع شربت شود  
غذا گوشت مرغ و عصاره قنبر و کفایت اندک که مداومت نماید بر گوشت عصاره  
بدل آب شیر میل نمایند زیاده شود و الفاظ نیک آورد و دام بر و غنچه  
که در و فرغون و سود حل کرده باشند بر قضیب نمایند و طلاء که در و چندیدست  
و در فرغون و قطره و عاقر قا و فلفل و سودا بهل و در **فصل پنجم** از هر یک یک  
نیم کفایت بشرب یا کلاب آمیخته در قضیب نمایند دیگر بوره مقالی نرم کوفته  
سینه آمیخته لب که از رند و در یه خشک نموده بنیزه کاه و عمل  
کرده بوقت حاجت در قضیب و حواله را مالند و از چیزهای رطب  
نمایند **نوع ششم** در نقصان باه که از سردت و سبب شود علاج  
نمایند از معاجین و طلاء کاه و اشربه و اخذیه و دیگر از جهت سرد  
و رطوبت میباشد دیگر سبب حرارت در رطوبت نقصان باه میشود  
حرارت و سبب نیز اگر بعود علاج این است نمایند و در و غنچه فرغون که در  
چندیدست و عاقر قا آمیخته باشند در قضیب و حواله را مالند **نوع هفتم**  
نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منه شود علامت او غلظت



و کثرت آن علی آنچه منبر اکرم سازد مثل زنجبیل مر و چون ماده الحوائی  
و صفت کرم و شفا از مغز کرم مصفر و در بر لب و عاقر قرحا و این صفت کرم را  
کرم می زد و باد بود که بر این نوع حراره روغن کنیز در روغن حب الخضر و آب  
گنداق و کرم حلیه و کرم کتان نیم گرفته و کرم ترب از هر یک بمشال افزوده  
علیه بادیان و در مشال نیم مشیت مشال ادویه را بخوشانند و روغن بید  
آمنه نیم اند و مقدار ده مشال عمل و سه نوبت عمل نمایند غذا ناکرم بآیه  
تسلی نمایند دیگر نقصان باده جهت آنکه ترک جمیع نموده باشند مدت مدید  
و در انکاید کشته باشند علی التفت که کتاب الف و غیره که در ان باب  
لایحه اند مطالعه نمایند و حکایت که در ان گفته اند بخوانند در قضیب و عنایه  
و کلام مذکور شده بالند **هشتم** در نقصان باده که از جهت زردی از  
بعضی مجامع یا احتشام او یا از جهت امر و یا که اعتقاد کرده که سحر کرده اند  
و البته اند در بر ولایت و قدرت و بر جمیع نموده علامت او نقصان حرارت در  
بدن و لیس بنفص علی توتیت دل و برن بر جمیع و مخرج یا قوت که دل را قوت  
بوت طام آورد و خفقان و کسواس زایل کند **نهم** آن مردارید بکشته  
دل و یا قوت و ب از هر یک دو مشال قرفل مشالی بهمن سفید و سرخ  
بهر و سیاه پند از هر یک سه مشال در روغن عقرب و پوست پیرون بسته  
و نیز و نیز باد از هر یک دو درم دارچین و کل او بکشته و آمله از هر یک چهار  
و نیم و خصلی المثلث از هر یک مشال و هر را بکس سمان سوده و باقی  
ک گفته بیدیه نو که که در ولایت و پیاه معال یا بقدر عمل او هر یک صد  
مشال ب زنده شربت مشالی ماد و مشال اختیار نمایند و این بخوان نیز فائده  
بکسیت کل سرخ و کما و زبان از هر یک **دهم** بخورم نیم خرفه رسته درم بهمن  
و مشال قلد و فولجان و کرم صربزه و کرم سلم از هر یک هفت درم با

سخنم زعفران معالی مسکنم درم و روغن  
و طلا از هر یک **یازدهم**

و نیست شغال قند علی بزند شسته سه درم بود و غشا و ادویه که مفر شسته  
در قصب مالند و غذا کوشت مرغ و گوشت کوسفند و کبابی مطبخ یا دویه  
بابیه فایده دارد و از معجزاتش و در بطوس و در داء الک و نوش و  
و ادویه بابیه اینست شغال و در این و سره سمنور و لسان الوعا  
زنجبیل و تخم خوز و سل بلاد در تخم پیاز و مغز کنجشک و مغز صغوزه و قناد یا  
مغز قندق و خشکاش سفید و خسته الثعلب و اگر تو بخان و تخم کرفش که برنج  
یا مغز آنچه خواهند اختیار نمایند تخصیص خصه الثعلب و تو بخان که تجربه نمود  
شده بوزن آن قند آمیخته نمایند و شب پرش از صحبت معالی سلف نمایند  
نم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود علما  
از نقصان و ضعف دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطو انتش و قصب  
و قلت التذ از جماع علی غلبه قنیه بدن از غلط فاسد و توتیت قلب بفرج و دوا  
و معجون سبب معتدل باید و اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب دانند بدان طریق  
و شراب گفته اند با قنیه فایده دارد اندک در آب زنجبیل و از خوش مشول  
و از فکر فاسد و غم داندیشه دور دارند و غذا لطیف میل نمایند و از غذا  
پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد میوه علامت او قلت من و  
شهوت جماع علی غلبه توتیت بجز نمایند و اعذیه و ادویه که من را زاده سازد  
نمایند دیگر نقصان باه از ضعف معده و ضعف کرده می باشد علی توتیت کرده  
نمایند و ادویه بابیه فایده دارد **در** نیم نقصان باه که از ضعف دماغ بود علما  
او که دردت بواس و عدم شهوت جماع و کمتر خا و قصب و عدم اشتیاق را اگر  
از برودت دماغ بود عدم قدرت صاحب او بر جماع در یواس سرد و اگر از  
رطوبت مزاج نقصان بود علامت او غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع  
در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر نباشد صاحب او بر



علاج در سوا کرم و وزر یا بد از انجا کرم و اگر نقصان باده از جهت پیوست بود علامت  
 و از این خشکی چشمها و سینه و وزر از انجم و دفع از رطوبات علاج تبدیل مزاج یا تخم نمیدانند  
 و از سینه بارد و بابس بر طب و اگر ماده بود استرخا نماید و اگر کون غالب بود فصد نمایند و اگر  
 منقبطه مطبوخ هبلله و اگر بلغم غالب بود حب قویا و اما در غرغره و حلخه و خرباء  
 و شوی مثل مندل و کلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علل از این دماغ نمایند یا زخم  
 در استرخاء آلت و صنف قضیب قلت نخ در اسافل بدن علامت او سلامت بدن  
 و عدم نخ و کثرت من و قوت اشتداد در محل جمع و از ادویه کرم علاج معجون ماده  
 الحرقه و سرور از صنف و ادویه باهیه و زرده تخم مرغ و دیگر استرخاء آلت من از صنف  
 بدن از جهت امشک از جمیع میوه علامت او تعلل غنود و لغز قضیب علاج آب کرم  
 یا زنده و شیر و زفت طلا سازند و فرغون و عامر و حاطا نمایند و دیگر استرخاء آلت از جهت  
 دردت قضیب و چیزی از جنس فایج بود علامت او آنکه من رقیق بود و با سینه  
 بدن آید بر اشتداد و صنف و لاغری شود علاج آن اشکالی دال و علاج فایج نمایند و طب  
 سبیل و قی و صنف فایده دارد و روغن کرم که در و فلفل و صندل و سر و فرغون و شیطون  
 در اصل کرده باشند و اگر رطوبت غالب بود ایمل و سرور در فلفل و اگر جز سرور  
 و ایمل اینها اصناف نموده در قضیب مالند بهتر باشد و اگر سرعت انزال و کباب و علامت  
 و ملاجبات آن داین چند نوع است اول که حادث گردد از کثرت من و غلبه کون  
 من و اعتدال قوام و کثرت من و قوت آلت تناسل علاج جمیع بسیار فایده دارد و تبدیل  
 و کوشت و شراب و فصد نمایند و شربت کبجین و آب انارین و آب فوزه و شربت  
 مل نمایند دوم سرعت انزال که از صنف قوت ماسکه بسبب رطوبت و سردی شود علاج  
 بسیار و سفید و رقیق پیرون آید بنوط علیحده لغت بدن از رطوبت بقی و ایمل و  
 کرم قابض مثل اطرینل کبیر و صغیر و معجون حبشت الحدید و ناف و عانه را بر و غن  
 و قطحرب سازند و غذا فایده خشک و بخند برار صنف و ستر و زنده سازند

و شد آن را بخوشاوند و بجل مسلمانند و یکسر عرق از نزال بسبب حرارت و حرارت  
علامت او کثرت در وقت سپردن آمدن و زردی آن علاج مسیره خرفه و شربت لیمو  
و کهنه و کلاه و قنادیای تر و سرد دیگر از ضعف اعصاب و شیب اگر بوجه نقصان باه و کلاه  
آن مذکور شد **سوم** در کثرت شهوة جماع که در جوانی بوجه علامت تندرستی و توانایی  
باشد و ضعیفی نیارد و این شهوت را نباید نکست و این چند نوع است **اول** که از  
اعتلا بدن و کثرت خون و منی بود علامت او قلت ضعف بر کثرت باه و اصطلاح و قوت  
بدن و حرارت بلون علاج فصد و تغذیل غذا و سیل نمودن آب غوره و سماق و زردک و ریونج  
شربت بنفشه و نارنج و صفاد بر لیسیت از طلحی که کسینتر و برک سپرد در طعام کسینتر  
اشیا و کثرت شهوت و حرارت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت شهوت از حد منی  
آورد باشد علامت او سوزش بول خصوصاً در محلی که منی آید علاج شربت بنفشه و شربت  
و شربت عذاب و دفع ترش و در آمدن در آب سرد و خواب بر کتان دیگر کثرت  
شعاع علاج ادریه گرم که منی را کم سازد مثل کمون و پودینه و سداب کسینتر و ادریه  
کثرت شهوت از جهت حرارت که در ادریه منی بود میشود و هم صانکه عارض میگردد عوارض  
که در منی رحم علامت او آنکه هرگاه جماع کنند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال مایه  
بمثل ملبوخ هلیل و ایتون و در آب سرد در آمدن فایده دارد **دوم** در کثرت  
که از نفخ و قراقر که از خلط سودا اثر که بوجبه سردی الفاظ بوجه علامت او تناول صنایع  
سودا اثر علاج اگر نفخ بسبب حرارت شده صنایع سرد مثل هندوانه و کاه و کدو  
اگر از صفت رطوبت و حرارت ضعف شده ادریه مجفف محل راج مثل سنجنبه  
ایایع نفخ دارد و اگر از کثرت سودا بوجه استفراغ سودا نماید **چهارم** در زردی  
و مژ و در کثرت اصطلاح در زردی و رطوبت بوجه که روان میگردد در ابتدا و  
جماع و ویدی سیلان منی و سپردن آمدن او نیز علاوه بر این چند نوع است **اول** که  
کرد علامت او کثرت منی از قلت جماع و کثرت تناول چیز نازک که از منی حاصل گردد



اکثره من در وقت جماع علاج مضطرب نمایند و غذا که من کم سازد مثل نمایند دیگر  
 در روز من و در این صورت من میباشد علامت او احسان من قدرت او در محل  
 صبح و وقت نوبل علاج شریف سرد و تر و دوا سرد و از طرف و کاه و کلان  
 و این دوا را در کشیز و نیلوفر دیگر آمدن مزی حادث میکرد در از کسرها  
 و غلبه من و سرد و مزاج و صنف قوت ماسکه علامت از رفت من و  
 انزال بی الفاظ علاج دوا حار که من را کم سازد مثل سرد و پودینه و شتر  
 در پی و شتر علاج و کلان و سداب و میوه و معجون کونی دیگر از این و غیره  
 از غلبه را روان میکرد من از جهت همه که عارض میکرد علاج نسخ نمایند و  
 و غلبه در عانه و خایه نمایند دیگر از صنف کرده که هر سراف کداخته از اکثر جماع  
 و علامت او صنف کرده و از جماع جنس بسیار آمدن این علامت بدست  
 صنف و بی قوت سازد علاج کرده نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد  
 در که حادث کرد از گفت و شنود و فکر در جماع علامت او آنست که اعضا  
 و حرکت آمد اگر صنف بود مقدری در قضیت ظاهر که هر و اگر قوی بود موجب  
 علاج معجون مادت الحیوات و لبوب و مالیدن روغن فرفیون در قضیت  
 قوت قوت ماسکه و حکایات و حدیث آن کمتر نمایند دیگر سیلان من کالی  
 درت میکرد در زمان را علاج جاتی که مذکور بر شده نمایند و این دوا آب قوی که بعد  
 پس پیرون مرا یکدو و میگویند نفع دارد این دوا سداب و تخم خشک  
 مار از یک برابر شربت در درم سکنجبین و شتر علاج برای آن کرده بعل مانع  
 و روزی بود دیگر اصنام سبب ام مثل کباب در من است علاج او  
 که صفای اسرب یعنی پاره سرب بر پشت بندد بر محاذ کرده دوا  
 و شش گمان و بر کمال سرخ و پیچ و فحشکشت و امثال اینها ریزند  
 ب نمایند از خواب بر پشت جسد آنکه موجب کمر کرده و شتر این

و برک کرب و حلیه آب غسل و مثلث طلا نمایند **درم** در درم که از کشته  
در طبیعت شود علامت از سفیدی رنگ و قلت در درم درم و درم  
نمایند صلب گردد علاج چندی فو فی نمایند و اخراج بلغم نواقایا و غیره و ضاد  
از آرد کنند با جسته و زیره و اکلیل و بابونه و صلبه و منقل و موم و درم  
و زرده تخم مرغ و مثلث و از ضاد یا که نفع دارد آرد با قلی را در شراب  
با عمل آمیخته نمایند و میزدانند پیرون کرده و زیره و کوفته و آرد با قلی با عمل  
کچر طلا سازند و کلفت را اختیار نمایند و غذا بخورند **درم** درم سرد  
در خصیه و قضیب شود از سودا علامت از صلابت و کمودت و عدم درد  
قی و ضاد ملین در محل از مثل بابونه و منبل و اکلیل الملک و برک کرب و  
قلم کاه و چرب مرغ و انس و میوه مثلث و حلیه و کوبان شتر ازین مجموع  
طلا سازند دیگر عاقونا یعنی اختلاج ذکر در رجال و درم و درم و درم  
منه از جهت درم کرم و الفاظ شدید از واسطه بخار بسیار و اگر اسی این علامت  
عارض گردد شش و شکم او نفع گیرد و عرق سرد شود و موی موت کنند  
علاج فصد و تلخیص طبیعت بکنند و سرد مثل تر کسین و شیر خشت و مطبوخ خیار  
و طلا سرد بر اعصاب و جمیع از صندل و کفیر و کافور و کل ارست و افیون و کلا  
کاهو و آب کاهو و زدن آب شکر و شیر و صندل بکنند و اگر درم باقی ماند  
تفتیق کنند از زرد زو که از شش نفع دارد و دیگر عارض می شود خصیه را در  
سبیل آنکه مثل انگه در سینه و رات را ظاهر میگردد علاج هر دو یک است  
سرم محذر مثل افیون و سنخ و آب کشنیزه و رزگی سرب در آب کشنیزه  
افندیاج و پوست خجاس و کرد و آب کاهو و کشنیزه **درم** درم  
و قضیب در درم خصیه و قضیب و این چیز نوع است **درم** اول که از سودا  
شود علامت از حرارت و التهاب علاج آب کشنیزه و کاهو و کاسنه و آب

فربه شده



و اگر در روز بروز تن قوی بعد کافور و افیون نفع دارد و شربت غذای  
 مل نماید که لب سرد را زنج حاد میکند در حقیقت و قضیب علانی  
 و اگر مثل روغن بیدارنج که در و حند سرد و خرفون حل کرده باشد و  
 در خنجر و در چینه و غذا خود آب دیگر از با و غلیظ این بود عارض شود  
 است ادا انتقال در از موضعی موضعی و عند علاج طلا کرم محل مثل با بونه  
 یا ملک پودینه و سداب و روغن کرم که در و حند سرد حل کرده  
 در روغن یا مسین و کوسن و سداب **فصل دوم** در حقیقت و قضیب که از  
 با بونه سکه علاج فصد و تلین طبیعت و طلائی سرد را در غیر قابض  
 و قطعی و نیلوفر و کدو و کرنف و عنف الثعلب **فصل نهم** در ارتجاع  
 یا بالار فصد از جهت ایتله و پروت و صنف غایت میکند  
 در لوی مران و بدستوار و بول پیرون آید و موجب رد کرد و فایده  
 می شود تقیر البول و کاهن سبب بر خفازی می شود و کاهن در آخر امر  
 علامت نزدیکی موت گفته اند لا علاج له اما علاج اصغر روغن فرفر  
 و با بونه حلبه و الکلیل الملک بول طلا نمایند و مراد است حمام  
 در با بونه و تخم کتان و الکلیل الملک و بوسه بوشانیده باشند و  
 یا بون غذای نایره دارد **فصل دهم** در دالی صفت و صلابت او  
 به بون گاهی باد و نفخ از جهت مواد غلیظ در عروق از ظاهر شود و شتر  
 و دالی در حقیقت چپ از صنف و نقصان حرارت و عروق  
 در و روز علاج دال که در با بونه می شود نمایند و قهوه و غذای محلی بدن  
 از دال در استخوان صفت بسیار باشد که پوست خایه سبزی  
 و آید و بوقت بول نگاه باید داشت که بر چرخند و کاهن باید  
 سرای امه محل برخاستن بکشد و در کند علاج طلا سرد و

ضماد های قابض گذارند مثلی ماز و آس و گل کسغ و عدس و کنیز ماز و  
بلوط **فصل** دوازدهم در رفع ذکر قضیب و حواله آن ریشها و این  
پهن شده و این را قروح مساحیه گویند و ستر او قات گرم از عرق تر  
سبب زردی و عفونت نیز در علاج اگر ریش تازه بعد صبر و در اسنگ و آه  
منقول است از ابوقتیبا و مر و ارید و کرد و کوفته و نحاس کوفته و شاننج  
خام یا روم یا ذر در سازند و اگر دیر مانده شده بکنند و روغن کوفته و بوسه  
صنوبر کوفته و در علاج نمایند و این مرهم فائده دارد که در خون میا و شان و در  
مشغال صبر و در اسنگ انزوت از هر یک دو درم و اگر ریش کله بوفه  
خاکستر مرمر و صبر و کندر و خون سیا و شان و انزوت از هر یک  
و اگر جراحت در اندون قضیب بعد از قنبل آنچه در اول مذکور شد  
بجا نیند **فصل** سیزدهم در خارش قضیب و حصیه سبب آن مادی  
برای خود آید علاج فصد با شقیق و حجامت بر ساقها و زانو و دوا  
از غذا بپا و کم تیز و شور و آتش عوزه و سحاق و لیمو فائده دارد و طلا  
کل و اندک مامیش و آب کرفش نمایند و آب گرم بشویند بعد از  
مرغ بمانند اگر خارش بسیار بعد بر اینها چمت نمایند و زانو گذارند و  
طلا سازند مامیش و آفتاب از هر یک درم نوش در ربع درم صبر و  
دانکی ایشان برابر مجموع نرم کوفته بروغن کل مرهم سازند و هر روز  
در روغن کل که در داندک بپورده و مویزج حل کرده باشند بشویند و بعد  
آمدن از حمام بخنید و کم مرغ طلا نمایند **فصل** چهاردهم در سحاق قضیب  
مثل علاج سحاق متعد نمایند و از اقلیمات و قوتیا و حصار و کینه عجم و روغن  
سازند و زردی کم مرغ و روغن کل و مر و اسنگ فائده دارد **فصل** پانزدهم  
در امواج قضیب است او معذرت که عارض می شود قضیب را علاج



از آید و لطیف و قشيب چنانچه نيزم کنند از چوب پيرنج و منتر قلم کا و دودم و حوی  
بل و دام عرب سازند و آبر که درو با بونه و اکلیل و منقش بوسانیده با مندر کم  
بوسانیده چوب نوبت **شانه و منتر** در تایل و تبور که بوقص و توای اولی و علاج  
تایل نماید و طلا سازند و اگر نیک شود قطع نمایند و بروی زنگار و زنجار به  
بغدهم در سده که در مجرب قشيب شود از جهت تبور علامت او  
سوزش بول و بثور از سر در آن علاح فصد با مسکینی و شربت به معده بالجاب  
ببول و دروغ به معده با دام به قشيب گذارند و در احلیل شان امیض افونی بپیر  
روغن دروغن کل یا با دام حل نموده چکانند و اگر در محل سوزش و صحت بود  
نمایند دیگر سده در قشيب خلط غلیظ اگر بوج علامت او و شوار اولی علامت  
در کلاب و سختی داد و پیر در و در احلیل آبر که در و کزنش و و این و مزخوش  
دین و حوش نیند با مندر اصل و روغن زیتون چکانند و آبر که در و مزخوش  
در و با بونه و بفسه حوش نیند به قشيب ریزند دیگر سده از مل لؤلؤل  
به علاج اگر لؤلؤل نزدیک بود و دالته شود صبر به روغن کل و سفید اریه  
ده چکانند سده را بکشاید و اگر در دق بوج فصد سافن نمایند و اگر مانع  
است نفع دارد **پژوهیم در قش و قش عقیق** معروف گاهی در جوی  
قش بر تر با فو و تر از قش کوبند و گاه غش و عقیق یعنی پوست اند و منتر شک از  
قشهای را نلی کش ده معده و کبیت به بت مرغی یا حمل با کران یا مرغ حوت  
در حسن یا با غلیظ با فو و این کش که اریه اگر تر بیا جاب یا روده برف  
کیش انیش رسد از قش الا ما کوبند و اگر با فو زد آید قش المی کوبند  
از آید قش الا کوبند و قش را از ده و فو و کوبند و باشد که ماده غلیظ فو زد آید  
در و در آنرا فو داللی کوبند و معی الا ریه و معی مراقی البطن زنان را بسیار  
در میکرد و قش صیان را از جهت کثرت رطوبت و این قش و قش الزام

است **اول** قبله الاما علامت او است که بخت اندک اندک سدا  
و آبسانی بپارزد و در وقت که به پشت تکیه نماید و همچنین دست بر دوازده  
بجای رود و فراق در زان و کاه مثل در وقت که ظاهر شود علامت شرب آب است  
بوی حایر رود و سر فراق بر علیل هر دو است که بر فوق بجل او برسد و اگر  
علیل در آب گرم درازند و دست بر فوق گذارند تا بجای رسد و فراق از  
انزروت و کندر و جوز سرد و برک و واقی و کلک و در و در و خون میا و مثانه  
و ابل و سریش نرم گرفته بر شیم مای حکت طلا نمایند بر لته و بر موضع گذار  
و محکم به بند بر فاده هموار پس از آن بخت پند و در او بر موضع چند قطره  
بخور باز شود و اگر خفید چند روز بسته دارند و طلا را اعاده سازند تا مقدر  
سازد و آن فساد جهت فتن مراق البطن و فتن اریه فائیه دارد و آب  
عذر نمایند از امتلا و جماع و عزای بادنا که دایم بسته دارند **دوم** فتن  
که از باد بود علامت او است که آبسانی حایر رود و فراق شدید داشته باشد  
علاج است که او را بسته دارند و مین از حرطی بادناک نمایند و از صند  
باد بشکند مثل مجون کوفه و سخنیا و مجون حب الفار و مادت الحیوة  
دارد و فساد بسذاب و محکمت و الیک و زیره و پودینه و مرزنجوش  
نمایند و روغن قط و رشت و نار دین ببالند و گرم کفش و اینون و روغن  
و زعفران از هر یک دو درم بلبله کابلی و آمله از هر یک سه درم سنگین  
هر یک درم و شمشیر پودینه و قط و زرنباد و دروچ و اسارون از هر یک دو  
پودینه و قط و زرنباد و دروچ و اسارون از هر یک درم و فتنه رسیده  
س زنده شربت هر روز متعالی بود و مداومت مجون کوفه و سخنیا نمایند  
سذاب که در و چند بسته و مشک حل کرده باشند با هم ببالند و روغن  
دروغایه حل ساخته باشند در اخلیل چکانند و روغن زیتون یا بادام که



تندید ستر و شک حل کرده باشند در اصل چنانند و با اندک مسویله  
 مایه که نازل شود خصیه آب و رطوبت علامت از آنست که ابله و براق  
 کلان شود و بول اندک بالارود البته علاج اگر بسیار بود مسترد و سه روز آب را  
 بدون آنزد تا موجب غشی نشود و قوت نکاید از فردا اگر صغیر بود و بیهوشی که در آن  
 جهت دفع رطوبت و مائت استعمال نمایند مثل خاکستر کرب و خاکستر بلوط و  
 در غنیزیت و سود آورده و سرکین کا و طلای زرد و اگر فانی و در الفار و بلوط  
 زیزه بنیت طلای زیزه و شراب و سرکه کشاید **ممنوع** آن همان دفع آورده و  
 سودا کل از من و زیزه و دیگر مورد و سرکین کو سفند کنند اجزا را برابر نرم و کرم کنند  
 و مورد و سرکه طلای زیزه و اگر زیت را بچوبش نندازد غلیظ گردد بعد از آن چنان  
 زب بلوط با غریز آن مقدار که تخم شود پس از آن طلا سازند و خاکستر بچوب کرب  
 چهارم در فتر و الحج حدود این از قاره غلیظ شودائی که نازل  
 خصیه علامت از غلظ و صلابت و قند علاج استخراج بود بمطبوخ افیمون و سایر آنکه  
 در صلب از محلات طلا سازند و چند ستر و فرفیون بروغن با سمین و بابونه  
 را اصل چنانند و با لند و کله و دیگر مورد و ماز و صبر و در و کند و زرد و  
 و قتل و ابله با سرشم مایه طلا در حبس فن فایده دارد و چون کند و  
 و الحوات اگر مداومت نمایند در همه اقسام و قلسه نفع دارد **باب**  
 و دوم در امراض رحم و کباب و علامات و علاجات آن و عمل  
 نزده فصل **فصل اول** در عقر یعنی چه ناشدن و دشوار حاصل و کثرت  
 به وقت و ساقط گردد و این چند نوعست **اول** که حادث گردد و سوار  
 و سوار مزاج رحم منته و خون او را سوار و سازد و شک گردان  
 و در وقت طمث و قلع حرم او و اندک مورد و عانه و قلع حیض  
 و سار حیض تسکن مابین جهت آنکه خون بلغمی سکبا رزدد دفع شود

اگر بسیار بزرگ بود و منی که نزول میکند در آن خون  
 فایده دارد گفته اند

علاج نفیته بدن از خط بلغم با یارحات و حخته و معجنه های گرم مثل سنج  
 و دواء الملک و سنج بند و کز و یاقوت و فریاد که گرم را گرم سازد از  
 زعفران و سنبل و اکلیل الملک و سنج بند و کز و یاقوت و فریاد که گرم را گرم سازد از  
 کرم که فواید بیوم و دروغن نادرین و زرده کم مرغ آمیخته آمیخته فرجه بر  
 ساخته چیز از صفت پاک شود سه روز بر دارد دایم این بخور در زیر  
 بسوزند در سنج سرخ و مرد و زرد و سیاه و قهوه و صب الفی و صفت را  
 حل نموده باقی ادویه را بدو آمیخته بعد از آن بخور سازند فرجه که چوب داری  
 است بر حبل زعفران و عا و سنبل و اکلیل از هر یک سه درم سافه  
 کرد با از هر یک چهار درم هر سرفه یا بلغم از آن مقدار که آمیخته کرد در مازند  
 بریان کرده و دروغن نادرین با بوبنه فرجه ساخته بعد از پاک شدن  
 دارند و بعد از آن هکبت که نیت حاصل شود باذن الله تعالی و غایبه در  
 اگر بر دارند بچه شود دواء الملک بعد از آن میل نمایند فرجه که قبل از  
 جلا و یک و صد بیست و چهار هر یک برابر یکم آمیخته بردارند و در مازند  
 و صد بیست و سی و خط و مرد و سر زرد و حاکم و فلفل و یک در زعفران  
 بشه از بشت نه سازند و بردارند و فرجه سازند و از آن بچه یا رسیده  
 زیر شیشه زرد که مازند و سر کوش هر گرم که باشد مقدار ربع درم بر دوش  
 بایستد تا بیهوش شود و از آن بیهوش که نه بعد از پاک شدن از صفت بردارند  
 هم حنظل و در آب کوشند و قبل از بردن بشویند نفع کلی دارد حخته کرم  
 و حخته آتش بر هم گذارند و غذای مطبوخ که در دوا دویه گرم باشد و زرد  
 مرغ نیم خفت که بر هم انجیر پاشیده باشند دوم سوء مزاج کرم که غالب  
 بر هم من را فاسد سازد و بسوزد و علامت او از غرور و زرد رنگ و غلط و  
 خون علاج کبیت فواکه و سیب و صندل و لیمو و شربت بنفشه و حشاش و غذای

فرجه که معین  
 است



عود که سست کوفته و جوان و قلبیه کدو و اسفناج و فرج و برنج و بطا از ادویه که  
 در کوزه بر آزند **سیم** که از جهت بیست که غالب بود بر رحم منقش را شک  
 و فاسد سازد و آنکه در رحم رود و محکم و غلیظ کرده علامت از غریزین و خشکی مزاج داریم  
 علاج آنکه در غریزه رطب مثل خرد آب که در اسفناج بجهت غریزه و پالوده و  
 شربت نیلوفر و صفه و مداومت حمام و مالیدن روغن و باد لم و چربی و مرغ  
 و فرج که از غریزه ابل و مغز سر آید و مرغ از هر یک کدام که میسر شود و غریزه و لایق  
 آن این سازند **چهارم** که بسبب طبعیت که غالب بود بر رحم قوت ماسکه را ضعیف سازد  
 و در علامت پیدا کرد و منقش توقف نماید و سپردن آید علامت او آنست که از رحم  
 رگت داریم اینرا که محل گیرد ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد و علاج تنقشیدن از  
 تن یا رجات و استعمال فی غذا بادویه کرم و فرج یا زخم حنظل و انزروت و فرج  
 و در مشب و سماق به پشم و سل آمخته بردارند و صفت از ادویه فوسور مثل کل  
 صفت و سنبل و سب و سیلخه نمایند و دیگر که نامش از ماده غلط بلوغ و صفائی و  
 سدائی که در رحم حاصل کرد و میوه و فاسد میب زد مزاج رحم را دمنه را علامت او  
 بر آن آمدن رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج تقویت و تقویت رحم با نشانه صفت  
 علامت آنست **پنجم** در عقرو اسقاط که که حادث کرد از اباد که در رحم است پس  
 از میان حسن و همان آنکه متعلق و بدو حسیه است علامت او باد و نفع دایم و از  
 تر از غذا و علقه و اسقاط او پیش از آنکه کلان شود و در وقت مجامعت او از  
 هم سردی و آنکه علاج سسته ما و الاصول و جمیع آنکه نفع را دفع نماید مثل کلار و عرق  
 و کلندر و عنبر **ششم** جوارش که با در دفع نماید زرد و دروغ و جوارش  
 و در نقل و جوان و زنجبیل و دم کرفش از هر یک دو درم رمره مدبر در سر که بخورند  
 و در نیم درم نیم کوفته برابر جمع قند آمخته شربت معالی بجهت باب سرگرم  
 و در آنکه از سبب فرجه زن چپ شود علامت او ارتفاع و کلانی شکم زیاده

از مقدار دافعی یافتن از جهت قبض و باد که در شکم و قوای قبل و اگر حال که در  
از جهت تنگی مکان حسن و کمال سوسه و فید علاج بدن را لاغر سازند و فصد  
استخراج بجز اسهال معطوف هلسه و غیره صفت حاد و تقلیل غذا و اطفال صغیر و خوا  
لک را خاصیت عجیبیت در تنه بل و لاغر بدن دیگر از جهت حرارت و از بدن  
و سبب رطوبت و از غلبه پوسکت که بر مزاج من مداخلت کرد و مانع آنکه پخته  
میکرد علاج مزاج را با شرب و اغذیه مناسب با اعتدال آورند **هشتم** که حیا  
نشود از جهت آنکه سر قصب مایل بسوی غصیه بود و از جهت کوتاهی رباط  
اگر منی سردن آید بنهایت رحم منرس علامت او کجی ذکر آن و بول راست  
بعد و میل سر سوراخ سر قصب با سفلی بود و اگر منی سردن آید بر بالارحم یا به  
ریز و علاج آنست که آن رباط را کمرهای ملین از صیر مرغ و بطور مغز قلم و غیره به  
تار است شعله و دیگر سبب میل سر رحم که از جهت درم یا صلابت یا چیز مثل شو  
برآمده باشد موجب سده نم رحم گردد و منع کند منی را از رسیدن به رحم علامه  
ظاهر است علاج از آنست که آن نمایند و گاه سر رحم صلب است و علامت او آن  
وقت جماع الم باید و او دویه من سرد میل او را بلبس یا نکشت که از صلابت  
عروق از جهت عروق و الیاف تند شده علاج فصد صافن و صفت از آن  
و حله و منزخم کاپره و تخم کتان چینه بار و عن کبدر قبل و مرد و خات از رحم  
روغن بابونه یا کند و محمولات از ورق کینکبته ماصر بط و مرغ و روغن کبدر  
که فته بردارند و حمام فائده دارد و اگر رطوبت علمه باشد استخراج بجز ایان او  
باید که بانگست که بموم روغن آلوده ساهنه باشد سر رحم را محاذ فرج ساز  
بسیب سرعت بر خاستن بعد از انزال از جهت حرکت عقیق که از ضرب و  
از طار منی قرار میگیرد و سردن مرآت و کج میفشد و بسبب الم فی مثل  
سید یا اندوه یا خوف یا بجهت الم بدنی مثل تب یا جوع شدید و استغنی



که لیب کشیدن او بر دوا صوف در رحم میبزد و موجب اسقاط یا از کثره جماع و بسیاری  
 در آمدن موجب کم شدن میگرد و حسن در حرکت مآثر و مراد و علیل حفظ نمایند  
 از این اسباب و سوختن کل و صندل و غره و بویهای خوش که رحم را بران دارند  
 از جماعت موجب جمل میسوزد **فصل** دوم در علامات جمل و فرقی میان ذکر و انش  
 اما علامات جمل خفگی و تنگی آن و تشنگی و سردی و قوت شهوت جماع و در  
 وقت شدن حیض و سیاهی سرسینه و کوده بیاض چشم و تشنگی مثل کزغای بدش  
 مثل کل و انکشت و غره علامات ذکر و خونی رنگ زن و صفا و خفت حرکت و  
 ریخ سرسینه و اجناس حرکت چسبیدن در جانب راست و سینه راست کلال  
 از سینه چپ بجم و صحت حرکت حسن و بول رنگین بجم در اکثر اوقات و بر آن  
 شک و اشتباه و زن کزغای لطیف و اما علامات انش مساحت لون و لطو  
 و کت و اجناس حرکت حسن در جانب چپ و سیاهی سرسینه و سینه چپ کلالتر  
 از راست و قار و در سفید در اکثر احوال و عدم بر آمدن سگ و تشنگی و حامله اشیاء و در  
 مثل کل و خیره و اشتباه و کاذب این علامات ذکر است بر آنکه حمل انش شده و غوطه  
 حکم گفته که اگر شک داشته باشد که زن حامله است یا نه باید که عمل را تا آب سرد  
 مقدار بمقال در محل خواب بخورد اگر صحن بود در ناف و در سینه حامله است دیگر در  
 یا بیکر و زنجیر بود و یا غیره از صحنای خوش بوی نماید بقی اگر بوی در سینه خود نیابد  
 حامله است و اگر بوی آن بیاید حامله نیست و اگر در آن سیر بردارند همین حکم دارد و  
 از جمله حیل که خواهند معلوم نمایند که فرزند مذکر است یا آنست که زرا و نر را بگویند و  
 عمل خیر نموده به غوف کعبه بر کیند صباح بر نهارد تا میان روز و صحر مثل نماید اگر  
 در آن خود مزه شیرین بیاورد است و اگر مزه دیان تلخ بجم و ختر بجم و اگر دیان  
 اگر در دیان ظاهر نشود و طعمش عین حامله **فصل** سیم در حیال یعنی زن که چه  
 زار و در اجابت که منع نمایند از جستن بعد از جماع و از امتلا و غضب و خون

و غم از خوردن اشیا که در طبعش میاید و از خوردن میوه و تره سبزی که در طبعش سرد است  
 و بعد از آن اگر ضرورت میسر شود که خورد که حتما که باید بکند از جوارشات مثل  
 و غیره و اگر حامله را غشیان بعد از فرامیذ بسبب محم ترب اگر اسان تواند بی  
 کرد بعد از آن ریاضت معتدل فرماید مثل سوارانک و مقویات معده و سکنه  
 قی و هتد مثل شربت نار بودینه و شربت انار و لیمو و آب میوه که در قطع از خوردن  
 و جوارش عمو و سرکه پاز و تخم غشیان را که کین میاید و در او ناف و نفق و خط  
 جوز بود و مصلکی در شک و قافله و خوردن در اجزاء برابری بکند بعد از عمل  
 ادریه ب زندها که بر آب آبی یا مسیب سازند قی را بر طرف میزد مقدار  
 یک مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و کایر عادت میوه و حفا که حامله را از  
 خلطی که در سر معده بعد از خوردن آب گرم و ریاضت معتدل بر طرف میوه و  
 خون طبعش آید علاج نمایند بحلوس در طبعش عروس و پوست انار ترش و کلندر  
 ماز و دبلوط و جرم اینها بر عانه طلا سازند بعد از آنکه گفته باشند و اگر خون بسیار  
 آید و ترش که با و وسایر آنچه در انرا طبعش اگر خدا بخواسته باشد مذکور  
 علاج نمایند و اگر قدیمه او درم نماید قی میاید که گفته که طلا نمایند و حصفه  
 در آب غلبه طلایع دارد و خاکستر و در آب که نیز کدازند و اگر در وقت  
 ولادت نزدیک رسد فرمایند که در حمام و آب بن که در وقت حلیه است و  
 تخم کمان جوشت بنده باشند در ایند و در شکم و پیت روغن سبب و گفته اند  
 که حامله در ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام قائم و او بر نیار دهند و در  
 ترش و قابض و غلیظ خوردنی در روز هفت فرزند او در در غایت پاکیزگی و  
 اگر در زادن ظاهر کرد و پشت و پهلوان و نان بر روغن سبب و غیره و  
 سازند و کنش گفته در شکم سپه و از در با عطسه ساید و شورای مرغ فرم و  
 جرم مرغ و لبط و حلیه و تره سبب و روغن بادام شیرین بدو نوبت یا سه نوبت

و با بونه ببالند و چهره صاف و حلوا و  
 قند و عسل و دایم فایده دارد



نمایند تا موجب نگرند و انتقال غالبه در مشرب حل کرده و گفته اند که چهار معال از کوفت  
 ضیاء سبز نرم کوفته و بختی شکر بسته بپخته با تخم آب ملما میزد و لادت آسان گردد  
 در حال و جگر متعطلین در دست در دست چپ که فنق و لبه که مرغانست بر زانوئی  
 رالت لیکن بحسبیت با سانی فرزند متولد شود اما پیرون آتزدون حسنیت و  
 مش که گذشت را کوفته با صبر در سینه دایره تا عطسه آید و بخور عرو یا زردجا  
 شده در سبب بیهوشی و کجاست نموده فرمها سازند و بر در آتش یکی را گذارند و چون  
 بسوزد دیگر بر در آتش در جگر هندی در زیر تفرار که کورانی کرده باشند و فرج  
 قهر را بر آن سوراخ دهند تا دود آن بدور رسد حسن مرده پیرون آید و دوا دیگر  
 نران دود و دود سداب محم ضنطل از زیر یک بر این نرم کوفته فرج حس از دود بر آید  
 چنین قطره در دگر وقت که بزیاید و خون روان کرد آن خون را نفاس میزند و وقت  
 در اندک و دانش مختلف بعد در دگر پائیده روزی سه بعد مدت نفاس در این سه  
 ناز را تا صهل بعد و اگر فرزند آید بعد از آن خون نفاس نیاید سیم است که امر اضی احتباس  
 شود مگر زن ضعیف و قلیل الدم بود که فرزند نکند یا اندک فرزند کند و بخور آب و کبر و شکر  
 در سینه فائده دارد و اگر بعد از ولادت در رحم بود شربت ماء الاصول و شوربا یکی  
 در سینه اسپ و استرغایند و بامای شکر صهارم در رجا کاه عارض می شود  
 اما حسه با جوال جلی از احتباس لحمت و تغیر رنگ و سقوط شهوت و افهام غم رحم  
 فاح سینه و بسیار است که احساس میکند در شکم حرکت مثل حرکت حسن و خون علت  
 اینند بحسب است و هیچ حرکت نماید و بسیار است که تا آخر عمر میماند و علاج بخواب  
 بخور میگرد و با سقاء و در بعضی اوقات در درشتی در زانین ظاهر میگردد و او  
 پاره گوشت یا رطوبات و فضولات جدا میشود یا با بسیار دفع که هر مایه ظاهر شود  
 میان این علت و جمل آنست که درین علت شکم یا صلابت بود و سستی و سستی  
 و نباشد حرکت او مثل حرکت حسن بلکه هرگاه دست بر شکم او نهاد انتقال از

موضع موضعی نماید بخلالت آنکه به خود حرکت نماید و آن چند نوع است **اول**  
در رجا که از اخلاط بسیار که در رحم ریخته شود و علاقت او کرم در فراغ رحم علاج  
فصد با سلیق و صافن اگر حرارت و اسهال خون بود بعد از آن استخوان بدن بخت ایستاد  
و حب منقش و حب منکخ صندوفه و اخلاط بیشتر است ماء الاصول الفصح در نزد سبیل  
و ایستاده کبار می نمایند و بعد از استماع قرص مرآب ایهل نفع دارد و اگر وزن در درم  
ایهل بانک فصح آب او یک مخته می نمایند ساقط نماید صحن و رجا و توردین و در درم  
ما سکنجین بزرگ و تر مایق از رعبه فائده دارد و او که اسقاط می شود و دشوار از ایستادن  
و در رجا حیض را فائده دارد است موقت و جاذبه از هر یک برابر شربت و در  
بآب کرفش یا آب مادیان اختیار نمایند و در درم از تخم کرب یا شکوفه آن زن  
در اند حسن سرون آورد و خواه زنده مرده و اگر مرد بوزن و درم زراوند  
و در الی شاد و در حسن بخور دیر کب کوفته بخورد و در درم قطران طبلان کند و در  
حسن زنده یا مرده سرون آورد و شافیه جنت دشوار از آن و اخلاط چندی  
مرده و خواه زنده و مرگی و جاذبه و حریق از هر یک برابر سبیل و کافور زنده  
بردارند و غذا بخور آب بدار چینی سازند دیگر رجا از درم صلیب کافور  
میشود و درم و ایاقم زور را علامت و علاج او در کفر و هر شد از خدا سوال  
و در **دوم** رجا که از باد غلیظ که در رحم بسته شده علامت او احتیاج  
و غذا و علامت استسقا طبعی علاج بیشتر است بزوری و مواد الاصول و  
کاسرات نفخ از غذا و مجنون و صفت و شفه و علاج استسقا و طبعی و قول  
ریگی و غذا بخور آب بر ایازیر کرم و مطبوخه از گوشت مرغ یا کبوتر  
در سیلان و بسیاری طشت و انواع و کباب علاجات و علامت آن  
**اول** بسیاری حیض که از خون بود علامت او امتلا و بدن درمی باشد بدن  
او قوی و رنگ کمال خود تغیر نپذیرد و عارض می گردد که زکات تم و فراغت بود

دفعه





و غیر **سرمه** بسیاری خون حیض از خلط سودا و صفرا و صفرائی که سرهای رگ  
کثرت این علامت هر یک از این نشانه‌ها پخته می‌شود پس از آنکه خشک شود رنگ  
آن خلط ملاحظه نمایند علاج آن خلط کند اگر صفرا بود و مبلوغ بهیله و اگر سودا  
مبلوغ افتون و ندیرند کور از فرج رجه و شافه و عمل و غیره نمایند  
در سیلان طمث که از بواسیر رحم شود علامت او آنست که بغیر از این حیض  
خون او قطره قطره آید و خالی نبود از درد سر و سببش رگ رگ مبلوغ و از  
در بعضی از احشای شکم الم بود از سیلان علاج فصد یا سلیق و حجامت بر رانها  
چهار بند و استغناغ سودا آب پنبه فائده دارد و قرص کهر یا وجب مقل آب که  
که خسته باشند و اگر در رحم حکانندش در وجب تخم کتان شکر کم در روغن دانه  
و شفا که در وقت حمل نموده باشد در رحم حکانند و مالند و واجب آنست که در  
الم علاج نمایند در وقت راحت نمایند و حجامت بر ورکین و زیر کمره سازند  
سیلان طمث از فرج رحم همیشه علاج قروح و مستوق رحم نافه باشد بدان  
و ظاهر حادث میگرد و بسیار طمث از جهت زایل نمودن لبحارت علاج در  
قابض نشیند تا آنکه باز و شاه بلوط و کلنا و کل سرخ بچشانند و آب انرا  
و بر روغن زیت بر لحظه بار و عن کل چرب سازند و میل مافقیله بر فرج نرم نموده  
آلوده بردارند **فصل ششم** در قروح رحم و انواع و اسباب و علامات و علاج  
آن نوعست **اول** که حادث که در قروح رحم بسبب علامت او در  
پیون آمدن خون سرخ علاج فرج از انزاد است و کند و خون سیا و شاد  
مرد و شب بمانی و دوست انار و جوز سر و آب لسان الحمل یا آب آس بر در  
و صغیر ازین اشیا فائده دارد و اگر احتمال میرسد مانده باشد کل ازین  
اقاقیا و باز در فرج صغیر اضافه نمایند و قرص کهر یا اختیار نمایند  
رحم از داخل سبب سازد و ولادت و شتر طلق و کفرین میم یا حسن میست



در غرضه که مذکور شده بر دارند و انزروت دکن و خون سیا و شان بر دپا کنند  
سوم قروح رحم که از خلط حاد که عصب جراثیم گردد علامت او بیرون آمدن خون  
سیاه و نازک باد در شد بر علاج لغت بدن و صفت از کسک جو و عمل آب و مال  
آن و اندمال جراثیم باد و پیه مذکور و اگر در دشتید و اندک افرون و زعفران نازوت  
و خون سیاه و شان آخته بر دارند و اگر در رحم را تگن میسر خطمی تازه براد و قبل  
مانند بوشانند و عمل در وقت کل فساد نمایند و صفت نمایند قبل را بشیر عورت  
تکم در دمن کل **چهارم قروح رحم** که در سرداده باشد با شور در رحم بود  
علامت او در بیرون آمدن چتر بسیار سسه بر در اگر مثل آب کوشش و یاد در  
علامت میکند بر آنکه چکر باقی مانده و اگر چکر سفید و اندک و با سوزش بیرون آید  
و اگر نازک باشد علامت دارد بر نقاء جراثیم علاج حقه بر دمن کل و بخت و قند در  
سوزش تگن باید بعد از آن صفت بریم با سلیمون و دمن کل و رجوع بمعالجات که در  
فرد کرده و دشت نه مذکور شده نمایند **پنجم در شقاق رحم** که با سبب بیوست  
و در ولادت یا از شدت درد طلق و از جهت قرب عهد مبین می شود بعد از آن  
که معلوم می شود و کلامی از کثرت جماع شقاق رحم می شود علامت او آنست که کهن هرگاه  
شدت معلوم می شود چون انگشت بی و گذارند در زایده که در علاج هریم با سلیمون  
و در غرضه که مذکور شده بر دارند و انزروت دکن و خون سیا و شان بر دپا کنند  
سوم قروح رحم که از خلط حاد که عصب جراثیم گردد علامت او بیرون آمدن خون  
سیاه و نازک باد در شد بر علاج لغت بدن و صفت از کسک جو و عمل آب و مال  
آن و اندمال جراثیم باد و پیه مذکور و اگر در دشتید و اندک افرون و زعفران نازوت  
و خون سیاه و شان آخته بر دارند و اگر در رحم را تگن میسر خطمی تازه براد و قبل  
مانند بوشانند و عمل در وقت کل فساد نمایند و صفت نمایند قبل را بشیر عورت  
تکم در دمن کل **چهارم قروح رحم** که در سرداده باشد با شور در رحم بود  
علامت او در بیرون آمدن چتر بسیار سسه بر در اگر مثل آب کوشش و یاد در  
علامت میکند بر آنکه چکر باقی مانده و اگر چکر سفید و اندک و با سوزش بیرون آید  
و اگر نازک باشد علامت دارد بر نقاء جراثیم علاج حقه بر دمن کل و بخت و قند در  
سوزش تگن باید بعد از آن صفت بریم با سلیمون و دمن کل و رجوع بمعالجات که در  
فرد کرده و دشت نه مذکور شده نمایند **پنجم در شقاق رحم** که با سبب بیوست  
و در ولادت یا از شدت درد طلق و از جهت قرب عهد مبین می شود بعد از آن  
که معلوم می شود و کلامی از کثرت جماع شقاق رحم می شود علامت او آنست که کهن هرگاه  
شدت معلوم می شود چون انگشت بی و گذارند در زایده که در علاج هریم با سلیمون  
و در غرضه که مذکور شده بر دارند و انزروت دکن و خون سیا و شان بر دپا کنند

بنفشه و از آنجی مجلیست در قیودینه و پوست انار و عدس مشقه  
بجوشانند و بصوفت بردارند و آودیه که حدیث منسکین در چنانچه مذکور شد  
در کثرت شہوت مداومت نمایند **نہم** در یو اسیر رحم حرارت او را  
خلط سودا اثر پیش شود چنانچه در مغز و شناختن او بدین و لمس معلوم است هرگاه  
دکان قبل بکشد ایند اگر در وقت **میان** بکشد بکشد بکشد و با الم از صفت  
از فون و اگر در وقت سکون بعد از رطوبت آید سینه بدر در رنگ او با  
علی معنی بدن از خلط سودا اثر بمطبخ ایتمون و غذا مرکب از گوشت بز و مرغ  
و روغن زیتون و سوسن بالند و در هم از قلیما و زرد چوبه و در آن رنگ بر آب  
و عجم و روغن زرد الو یا شفتالوب از **دانی** علاج بوا سیر معقد نمایند و قطره  
و آب بر شمش نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غایب **مصر** را و با محفوف برداشند  
و هم در ثبور و تالیل و ناصور رحم اما ثبور تو لدا و از خلط دمور در بال از صفا که  
بخون بعد دست در رحم رحم عارض میگرد و شناختن او با انگشت و لمس و  
محلی که قبل را بکشد ایند رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود علاج فصد یا سلیمو  
قوت بعد و شربت نارنج و کنجبین و شیر و زرد و کنگر و غذا آتش خورده  
و شیوره اگر ظاهر بعد **مصر** اسفیداج ما **مصر** از زرد و رنگ و کل ازین قلیما  
بکینند و اندک شور بر وزن کل و نمون ب ازند و در جوشش بالند و اگر ظاهر  
از **دانی** را آب ان الحمل و روغن کل و شیر و زرد استمال اما تالیل  
او بپایان طریقه شناختن ثبور بعد علی معنی بدن بمطبخ ما **بک** ای **مصر** و اجته  
غذا که از و خلط غلظ حاصل کرده و غذا لطیف از گوشت بز و مرغ و زرد  
و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد و ایم بالند و به آب که در و  
و کلید و حلبه و کیم کتان جوشانیده با مسند بشویند و اما ناصور رحم اطلاق نام  
وقت میکند که بر صراحت مدتی گذشته باشد علامت او از زرد و در وقت **مصر**



علت آنست که رویدان عضو دارد علاج قروح نمایند و استعمال ادویه منقحه و محقق صابون  
 شود و دستکار نماید بیدار که منجر بکثیر از اختلاط عقل و غش نکند **در** **سل** یا زخم در  
 سیلان رحم و امباب و علل اجابت و علامات آن کاین عارض میشود و عورات را که از رحم  
 آن رطوبات بسیار میزد و در سیلان منتهی مثل رجال عارض میکرد و باین رطوبات بسیار  
 در من سیاه شد و وقت که قوت غایب صغیف بود این فضل که از رحم میآید بطن و مفرا  
 در اول من می تواند بود و استدلال بزرگ آنکه از رحم سیلان میکند برین طریقه که خفته  
 در ریه و بعد از خشک شدن خفته معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شود  
 و تغییر رنگ روی و درم و نفخ و در چشم علاج منقحه بدن اگر خون غالب بود قصد  
 آنکه کرم صغیر و سودا و بطن فاسد می باشد پس بهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم  
 و جسم سیلان نماید از آنکه در افراط طبع مذکور شده اما سیلان منتهی  
 در آن شده **در** از دهم در احتباس طمث و انواع و مباب و علامات  
 اجابت و آنکه این علت بدو باز میگرد **در** اول احتباس طمث که از قلت خون  
 بدن علامت او بخافت بدن و ضعف و زردی رنگ و تقدم جمع و عقب و استغراق  
 بیان خون بواسیر و عاف علاج بدن را قورس سازند و غذا لطیف و قواب و راه  
 و این در ده تخم مرغ نیم پخت و شوربای مرغ فربه و گوشت او و گوشت کوسند  
 دوم احتباس طمث که از خلط خون حادث کرد علامت او سستی بدن  
 و کبودی رگها و کثرت بول و بلغمیت بر از از جهت مقهور بضم مغیره و اگر  
 از علامات برودت مزاج رحم است قلت موی و رفت خون علاج قصد ماضی  
 اجابت بر ساق سس از نوبت او بدو روز خصوصاً که فربه و لحانی بود و  
 یا ادویه ملطف مثل امارج و قرص مرآه که در و ایمل و در معال و استنسیخ معال  
 یا مانند و کمعال مریدین آب اگر میل نمایند فایده دارد و شربت بنزد که از  
 و اینون و بادمان و پودینه و شک طرا می شود بعمل یا قند بود از قنده بدن از

خلط غلیظ و در دم از سرخس با یکتقال رسک ادرار طفت میکند و در دم  
سکنجبین و ری بود از فصد صافن ادرار حیض میماند و نیم درم صندبست در دم  
سوسن کبود یادداشت آب پودینه و هفت مقال عمل بدو نوبت ملایم  
حیض میماند و سود و فوه و اساردن و سلیمه و درار حنه و افستخ و مرک طار  
مغزو و فواه مرکب آب فوه الزاروس و ریزدی دو مقال ملایم ادرار  
نماید و قرص بر یکی را در ادرار حیض خاصیت کلی است در ماهی سه نوبت در  
روز بکنوبت واقع شود ووز و سذاب از هر یک سه مقال و لوبیا در دم  
و تخم کرفس مقال و تخم شمشک کوفته معالی در آب بخوشانند و آب آنرا ملایم  
دارد و اب بخورد سیاه یازیت و طبع حله یا بتر و زنجبیل و سرخس ادرار  
فایده دارد و شش در ادرایه ملطف مثل سذاب و بابونه و مرزنجوش و  
دالکل و مغز ادرار طفت نماید و طلا از درار حنه و سنبل و سلیمه و صابون  
و بیل و قط از هر یک برابر کوفته بخوشانند و در شرطه از صوف کوارند و بر  
عانه نهند و بطریقت این ادرایه سده رم را میکشاید صاحب کامل و این ابی صا  
در شرح فضول چنین گفته اند دیگر آنکه ادرار طفت مرغی این طلا است که فو  
د بسیار کسان فایده یافته اند **در دم** آن که رحم یا پترده معال سلیمه سه مقال  
کبه هفت مقال و اگر نباشد بدل آن پوست سنج کبر و شقال و صافن هفت مقال  
و در دم ای هم را نسک کوفته با سه مقال پنبه آمیخته کند و فوه بر باله و دم طلا ساز  
ببردارند و این حول قوی صندبست در دم و مرکب شافه سازند و بر دارند  
حکا نقل کرده اند که حیض عورتی مدتی هفت سال بسته شده بود و این فرزند  
چون او حیض او گشاده یافت **در دم** آن مرد و فرشیخ از هر یک چهار درم  
هفت درم سذاب ده درم بونیدانه پیرون کرده است درم نرم کوف  
کاوب ریزد و بر دارند و در روز دیگر احتیاج است طفت از جهت حرارت



را حکم سازد علامت او التاب و خشکی رحم را علاج نیز شربت و سماق و نبات  
 کرم کرد و بخار و بادیان کوفته فرج سازند و عسل و زرده تخم مرغ چند روز بر سر  
 زرد و شتر و خرقه فایده دارد دیگر احتباس طمث سبب برودت که غالب شود  
 در آن رحم و بدیان عروق او بسته شود علامت او سفید شدن و تقارن و نفی و  
 سردی و روق علاج قرص مراد ویه کرم دیگر احتباس طمث از بیبوست حاد  
 در علامت او بیبوست رحم و میزال بدن و خلاء عروق علاج چیزهای مرطوب و مایه  
 در باب عقر منگور شده دیگر از جهت درم رحم اگر بود از راه درم نمایند و اگر از  
 بیبوست که بتدریل شده و بدیان عروق را کوفته علاج فصد و سفید بدن بمسح و روغن  
 کرباس رقیق یعنی برقم فرج و حشر سدا شود که مانع جماع بود و مانع طمث نیز میگردد  
 و نیز از او نمائند تا غایت که نزد ابتداء حیض الم شدید میاید و عدد عظیم علاج بخور  
 در وقت سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دکان او نزد بسته شود در احتباس  
 که حادث گردد از افراط سمن و تازکر و مسالک او را تنگ سازد بمزاجت علاج  
 در آن ساخته و شربت که او را نماید قویست محل نوشتن نمایند و حرکت پیش از طعام  
 بر سر و مداومت اطریفل صغیر و معجون کونز و کلغذبه بادیان و در مساخته باشند  
 و در بدن را صغف میبازد غذا بخورد آب و در رحم روغن بان یا قطران بکشد  
 و چون حیض را روان سازد و کوز و کفیل تنهاده و شربت و حلیت و کج است و  
 در علامت درین علت حشر کرم استعمال ننمایند که علامت حرارت رفته باشد  
 و علامت حرارت در در سرد شدن و تلخی دکان البته از چیزهای گرم اقلتر  
 حرارت بود آتش سماق و غوزه منالبت دیگر از جهت میل رحم و سیاه  
 اگر در ایند اگر در آخر طمث شود علاج او آنست که در فصل عقر منگور  
 از سبب احتباس خون طمث امراض و علت ظاهر شود و هرگاه منفذی  
 منافی رحم او را رحم و او را ام احش و امراض معدیه مثل سوء هضم و ستوط

سبوت و غنجان و سنگی و گودن معده بعضی از امراض و ماغ مثل صرع و صرع  
فالج و امراض صدر مثل سعال و تنق النفس و امراض کرده و امراض کبد و شفا  
لپشت و عتق و حیات محرقه و در هشتم فصل سیزدهم در تورم و این دو  
**اول** تورم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت گرفتن فرزند مرده  
بموقع ترشید مال از جهت افتادن عورت بر موضعی از سطوح طوالت مال از جهت فرزند  
میکرد از وضع استرخاء در اعضا رحم علامت او آنست که عارض گردد از وضع  
استرخاء بر عورت را در درشید در عان و چهار بند و لپشت و کفر از در  
بلایب او بسیار است که منحنی و بریده است بر صهای اطباء فقی میان سیمه و رحم و  
معان هر دو آنست که سیمه تنگ جسم و مار یک است و رحم بعد از آن بوجه علاج  
رده اول از تحمل کخته و در ارار بول تا غایت که مثله پاک شود و در رحم و غنجان  
یا کل که در و عالی حل نموده باشد چنانکه بعد از آن را بموضع او بند بوزن  
کورک که در آب و شراب او کزنای و واقیا و ماز و در نوزدهم شایسته با  
بر عان و نوازی فرج از ادویه قابض گذارند و بویا فرخش در پیش من  
عارض گردد از این عورت را که رحم به آب بود و پوست انا کوخته  
بماند **دوم** که حادث گردد از رطوبت بلغم ناز علامت او  
بدن رطوبت از رحم و فصل علاج فقیه که ایامی که تورم برید بوجه فرزند  
و ماز و واقیا و کزنای و سیمه کوفته سوده به پشم که شراب آلوده ساخته با  
روز بر دارند که تا رحم که پیش آمده بجای خود رود **فصل چهاردهم** در  
رحم و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن **اول** درم رحم کرم  
شده سبب منبه است که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط حسن میت یا در شفا  
ولادت یا اختباس طمث یا نفاس یا کثرت جماع علامت او حرارت و حرارت  
و پتیز میل برسام و در در سرد و سرد اولان و در معده و غنجان و فوج



و ثلث شهوت و در در در قرحم سیب مشرکت و در در عنق بود از ان  
در تمام بدن و در دلیست و تپیکاه و چهار بند کش ران و پنج خانه و  
و بر از سر و دل آمد و ترا تر بنض و نفس و غش و عرق اطراف اند  
در در قرحم بعد و در در زمان در ناف بعد و اگر در قرحم بعد و در در خانه نمی  
اول فی نمایند اگر ممکن بعد پس از ان فصد با سلق و فصد صافن فایده  
و آب شیع بار و عن بادام و قند و آب انار منخوش و شیو خرفه و شربت بنفشه ناله  
و اسنول و از آب خوردن تا امکان بعد ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بعد  
دو مقال و بستان سه عدد و غناب سمک عدد و آلوی بخاری سه عدد و کشا  
و آب ان شیر خشک مانده مقال و مغز فلوس هفت مقال حل نموده با شکر و عن بادام  
مقال اضافه نموده ملنا نند یا مغز فلوس شربت سفید و آب کاسنی و عن القلب  
و در در در راب اسنول و آب حی العالم و در در عن سفید و آب لسان الحل و شربت  
و در در غلبه بعد اندک کا فوراضه نمایند و بزانت و چهار بند و مشانه و تپیکاه  
و در در و مایت و طحلب و کلاب طلا نمایند و ضا دانات و خانه از آرد و باقی از  
یک مانده مقال کل خیر و سفید از هر یک چهار مقال بآب کشیده و کاسنی بزند  
و از آن آست که بار اربع محلل آخته نمایند و در صلب نشود در ابتدا در آب ریخته  
و از آن بود از ان از زردی در در آخر حکت آب کرم محلل تنها و اگر تحلیل باید  
ت از آست که در در شدید و اعراض و حدوث تنها مخالف و فشر سرد خلیق و  
در در محل صفت که از زاب حلیبه و حکم کتان و ضرر ساخته مانند شیر کرم نماید  
فنج از حکم کتان و آرد و در حکم مرد و سفید و آرد باقی ادویه را کوفته با بی که در در  
باشد و در در کل از ناف تا خانه طلا نمایند و در آب کرم کشستن فایده دارد  
و در در از حاکم النظم و زرد زو و زو و در در زرد کهنه کا در در در و حکم  
من از مجموع با بعضی نمایند و اگر در در نزدیک بود و منجر نشود و باید بشکافند

داگر در ربه علاج کند و تنه پند و در دست کار بر ما دام که لفظ سابر مع  
از جهت آنکه این عضو با اعضا و ریه مثل دماغ مشرکت دارد و اگر سبب  
در زرد آب روان شود آب غسل حقیقه نمایند و شیر کم خیارین و شربت بزر  
جهت ادرار دهند و اگر زرد آب و چرک بسوزد و ده روان کرد و حقیقه از لایها  
تا سیخ حادث نگردد **دوم** در رم رحم که از بطن بود علامت او ثقل و درد  
نواصر عانه علاج فی نمایند اول علاج در رم سرد که در شنه مذکفته شده نمایند  
مسموم و رم صلب که از خلط سودا اثر در رم شود و رم بجانب شفا این در  
بسرطان باز میگردد و اگر علاج ننمایند عارض میگردد استقاء علامت او صلابت و  
ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت صاف و گاهی از حرکت وانگردد و در  
در ابتدا فصد با سلیق و سهیل سودا برقی به آب شیر و شربت ایمون و قطره  
سکنجین بزر در دروغ غلبه مثبت و مایه که در دروغی لطو و مسکه که از شیرینش  
بدو آمیخته نمایند و مقل در وصل نمایند و در رم و در خلیون مخلوط نمایند با مستون  
عموده بر عانه گذارند و لیشم پاره بدو آلوده بردارند و آب که در دیا بونه و کامل  
وصله جوشانند و با سبب در ایند و بر عانه نهاد نمایند و در عانه لعاب حلیه و لعاب  
بروغن کنج آمیخته با لند و غذا بخور آب سازند **چهارم** سرطان رحم اکثر  
میگردد بسلطان در رم لعقب فرم کرم و قحط که تحلیل ماند و سبب در علامت  
صلابت و حرارت و نزیان و خلیون شدید و در دما حجاب سینه و لیاری است  
میگوید در رحم و در دست قبضه و صف و لاغز خاصه در ساقها و در رم در لیش  
در رم کم مثل سستی و گاهی میگردد با مستقا و در رم سرطان ظاهر میگردد در رم  
و رنگ او مایل بکبود و در صامیت و گاهی سرطان با مرآت میشود علامت او  
شدید در عانه و کش ران و در رم کم و لیت و لیاری است که از ورطیات بونا که  
به بیاض یا سودا میسرخ میزد و در لایه گفته اند سزاوار الت که مداد است



[illegible]

آواز نکند و فریاد نبرد و این علامت در نوع بود **اول** اختناق رحم که  
کردن از کثرت منی که پراکنده شده در او و به دست خیل گشته بکینیت سینه  
از و بدل و داغ میسر علامت او آنکه چندگاه از شوهر جدا شده باشد و  
محلی آید که رطوبت از رحم در حال حرکت علی و خفگی از خروج رطوبت و اگر  
رحم زن را جالند تا رطوبت بیرون آید فائده کلی دارد علی در وقت نفوذ  
حدوث این علامت با هم را محکم به بند و کف مای را محکم مانند به قیض و شک  
کمر و با در طبع با بون و بجهت بیض و زانو تا و بسا که از زدن و بند و در کمر  
فریاد با و از بلند نمایند و رایه فم رحم او را بانگشت که بر و غن زنی با مان  
مادام و کل که در و غن و مشک حل نموده باشند مانند و حقیقت بداند نماید تا منف  
و رطوبت بیرون آید و بجز نماید و رحم را بوی میافوش مثل غن و مشک و حقیقت  
سینه دارند مثل چند سدرست و کندش و لفظ و حاو شیر و سوختن مقار  
کو که با پس تا تحلیل دید بخار است سرد را و تلطیف نماید که نازل میشود  
جهت آنکه از زن رحم آنست که از صغری بدیور کرد و مساق از  
فوش بوی بعد از این سبب الی این رو غن و گرم که در و غن و مشک حل کرده  
فائده دارد و رایه را بجز نمایند تا آنکه از غن و غن و عاقر قریب و غن و حقیقت  
انگشت قوم آلوده در رحم ملل تا میل بسفل نماید و خلاصی شود از این علامت  
دیگر بعد از زنیست اگر ماده غلیظ بود علامت او آنست که زن را حرکات او  
و خواب عالیه و بی و سبب و نسیان علی غن و غن بدن مجرب و رایه  
کبار و حب الیه و حب منق و رایه لوفاز و رایه ردف و امثال اینها در  
هفته یکبار و نالیست و چون حاج در هر دو روز ملل نمایند و بعد از استغفار  
گویند و مشرد و لبوس و سخا و دو اوالکیم و فوش دار و در طبع  
غار لقون مقدار در ماسیم درم بدوا و الکیم الکیم با بسف اختیار نمایند



نیزه دارد و در کوه کبریا در این دو بعد از پخته روغن کنجد و روغن بیدارچ و  
کحل بر منسوب است و کفش و پوست سح کبریا و این از هر یک دو  
مقال را فرود اینون و مصطکی از هر یک مقال یک حبه و حک ملایان نیم کوزه  
هر یک سه مقال بخوشانند و بصفت مقال قند توام آرند و بهفت روز احتیال  
در ایند و کفند سه مقال با بمقال فائده دارد و اگر حرارت بود احتیاق رحم علامت  
احتیاس حرارت قوی که مرتفع نموده از رحم سردی رخ را در و در ایشان  
و کایریت علیج فصد با سلق و حجامت بر ساق و بعد از آن که با لای بطیوخ  
در لب در وقت که طعام بسیار خورده باشند در وقت نوبت کافور و صندل از  
نور بوی نمایند در حالی که پیش از آنکه اسهال و بار که مقلل من و کاسر است  
در مثل تریبته بند فرود شده و اگر حرارت بود غلظت از کوه است کبک و عصاره  
بزره و دارچین دوم احتیاق رحم که حادث کرده و احتیاس کفست مدت  
طول که بطول زمان عارض می شود از آنچه عارض مسودار می علامت از تیران  
و بل و مل هر دو بسواد و التواء حیض مدت مدید علیج فصد و سهیل و ادویه  
که در راحمت نمایند مثل سکنجبین و زرد سکنجبین شاده و اسهال سکنجبین  
کم خیار میزد اگر این علت زن حامله را در قه شود فصد و سهیل و اسهال  
نیزه لطیف و در غشاء بالند و باقی علیج نوع اول از حرارت و برودت  
و بیس و رطوبت و بزال و قوت و ضعف نمایند و نیز در رحم در قه  
کم کبک از مسودار از مسودار برادر از آن با مسودار که رحم سرد کند  
و با باد اندر فضا و رحم مادر لیغها و غیره در آمد و با چنان علیج کند که  
لاست و در در آن بر کشفه و ران دوده و ناف براید و باقی مثل استقاء  
ی مدید آمد و باشد که از جای بجای بگردد و قراقر و زمان کند و باشد که تا آن  
این علت بماند و علیج مدید و علیج از زن کرم و تخول مادرت الحیات

دکون بر خنیا و ماء البرص و در سر با بایج فقر و شراب کهنه گفته اند  
ما شملت به تخم کرفش و اینسون و یازبان و روغن منداب با قطره عانه  
چند و نیز جبه بر دارند و کادرات که با در پیر آئنده سازد **بیس**  
در اراضی شری و شملت بر چند فصل **اول** در اورام سینه گاهی  
میکرد و در سایر اعضا و خواهر مذکور شد علاج اورام اگر خدا تعالی توفیق  
و در سینه بسبب بسته شدن شیر میا شد و این در دفع است **اول**  
و در کرم شری علامت او انتفاخ و وصلابت در در و حرارت رنگ و در  
بیب علاج نکند یا سح یا پنبه که بسکه آئینه شیر کرم گذارند یا آب را  
اندر کرم مزج ساخته شیر کرم فایده دارد و اگر حرارت بسیار بود و آرد  
باقی سفده بجز مار زده ان باب حی العالم یا آب کشین یا آب حوضه طلا  
و موم روغن از روغن بنفشه با دام و موم باب کشین آئینه ممالند و اصول  
و آب آئینه طلا سازند و سرطانی که کاس مسکویند و خراطین یعنی کرم  
که در کنار جویها می باشد هر دو را نرم کوفته بر سینه بسته فایده دارد و نان باری  
التغلب و روغن کل طلا نمایند و اگر التهاب نباشد تخم گمان نرم کوفته بسکه آئینه  
گذارند و اگر حرارت تسکین یابد بر روغن و موم طلا نمایند و با بونه و سفه و اکمل نرم  
بدن موم روغن صفت تحلیل مخلوط سازند و اگر مایل بصلاصت شود در آب  
و اکمل بر روغن کبج گذارند و آب را حین کرم برورزند و اگر در یکجا جمع شود در  
حلبه و گمان و بنفشه و آرد جو و روغن و لعابها و کرم و تخم مردار بخته شود و شکاف  
بکافند و روغن مسکه و مرهم انیداج را کرم حادث کرد در دانه مویر نرم کوفته  
کله و آب مورد و آب برک سر و آئینه طلا سازند **دوم** درم سر که حادث  
از صفت بسته شدن سر در سینه علامت او و صلاصت درم کرم در سینه علاج  
که در و با بونه و قیسوم و غام و بنفشه و هوشا پنبه باشد کرم بر سینه میزند و روغن





کچھ معتد وقت غذا میں زندہ گوشت مرغ و مامی کہ در آب تیز بھجوا کر در اعراس  
و معتد مرغ و ترنگینہ کہ تمام اوردہ بامند ما سپر بکامیند در زیادتی شترق  
البین کر شیر کہ از فون حادث کرہ کی از اخلاط ثلاثہ علامت  
رزد رنگ شیر در وقت شیر و حرارت و صحت علاج تفتہ بدن چهار شدہ  
بکھنہ و لیمو و نارنج و شرہ و اب انار سن و آتش سماق و عوزہ و  
بنم شدت بیاض شیر و مل محو صیت و بیزہ علاج لغت بدن از بلم  
مکھنہ نیز در وقت بعد از خوردن طعام آب کست و عمل غذا  
کہ در و در این بھو آب کما فایده دارہ علامت سودا کودت رنگ  
و غلیظ و قلت او علاج نعتیہ بدن از سودا و تناول اشربہ و اغذیہ  
بحرارت و شورابی چرب از گوشت مرغ و گوشت کوسفند جوان ساجہ بامند  
سیوم در بسیار شیر و حفظ سینہ از آنکہ بزرگ شعو علاج آن است کہ آرد باق  
حلب بکلاب و ردغن کل یا لک لبرکہ و ردغن کل و در سینہ مالند و غذا کہ خوا  
مثل آتش سماق و عوزہ و آب لیمو و غیرہ از ترشہا و طلا از کل ازینہ و عوزہ  
کلاب و خوردن زیرہ و سداب مغرہ بامرکب و ماچہ و عدس اگر مل نمایند  
کم میں زد و دیگر آنخہ سنبہ را از کلان شدن او باز میدارہ و سفیداج و کل  
یک و مثقال پست انار و مثقال عدس و سوخته چھ مثقال سبک بامند  
آب نیک یا آب الحلب زند و بر سینہ گذارند چند نوبت **اسمیت**  
در امراض صفات و ستمت بر در فضل **اسمیت** اول در مع و این اخلاط  
الیت از حار و فوس از شقی شرین و صحت این علت از حرکت و  
جستن و فراوردن خصوصاً بعبط طعام ماحضر کہ ان بر در کتن یا فزیدہ  
رسیدن باجهت تلخ کہ در امعا واقع شود علامت او آنست کہ در وقت  
ظاہر کہ در وقت کھانہ کستن نفس تیز و چون بہ پست تکیہ کند غایب شود



و در ناپدید شدن او این دو پیرده است که طهر بر این فتق در دست که یکی را صفق  
 و دیگری را ابراق و لایه گفته اند مگر حادش کرد و در کودک که نادر <sup>علاج</sup>  
 و بزرگ محال که نمایان از پاره نشود و صغری بادنک و حرکات خود را ضعیف نماید  
 و جاع نیز مرز دارد و از میوه های بادنک صغری نمایند و در حمام بسیار توقف نمایند  
 و کونز و سبب بزرگ و مجنون حب الفارغ دارد و ملاوت بر بستر  
 و زدن نمایند و همدار از صمغ عربی و اقای و مورد و آتش و خم کل و کنز و روز سوز  
 و در مقل و صبر و مصطکی از تیریک است درم ماز و سدر هم را گفته است  
 و کتب ماهر طالع کند و حکم به بند زبونا ده که در دوطرف او حکم <sup>نفس</sup> دوم در  
 از آن آمدن ناف و این گند نوع است <sup>اول</sup> که حادث کرده از ک داده شدن  
 و در موضع ناف است و در موضع سرب و روده علامت او آنست که  
 و در بزرگ بدن نمودن دلت بر و نهند جای خود رود و در دلت باشد  
 و زبانه میزند و اگر شیب یعنی پیره که سرون اندر پاره بجه اندکی در دلت  
 و در دلت جای رود علاج آن است که ماز و کنز و اقای و ش و بلوط کلان  
 و در بزرگ بدن برابر بیکند و در سرون که چنانچه بزنای گذارند صغریا اگر  
 و در نافه کلی دارد دیگر از رطوبت بلغمی حادث می شود نتوان علامت او  
 که هرگاه دلت سرون گذارند جای خود بر دلت بدن بود علاج <sup>اول</sup> علامت قبله  
 و در دلت میگوید سرون آمدن ناف از ریاح علامت او آنست که تلمس  
 و در بزرگ بدن علاج سرب بزرگ و طلا از بزرگ کرب که با خرسا  
 و آمدن ناف که از جهت پاره شدن رگها از جابر فتنه شرمان که در  
 است خون از ویرون آید و در زیر جلد مثل ورم که نام میگذارد از زخم علامت  
 که در رنگ موضع او منش با میاه بعد و اگر از کوشش رسته صلب بود و زیاد  
 و این هر دو نوع قطع نمایند و در دلت اما خطر کلی دارد و باید که بزرگ آن نمایند

وطلا نمایند از مغز ساق کاه و مخم سفید و روغن گل و سپه لطیف سازند و این طلا  
دارد و مخم پخته شده سردن کرده و سپه کرده بنزد آید باقی و روغن گل باز ده کم  
بپزند ناف گذارند و دایم روغن و محلول بمانند **سپت** و پنجم در حبه  
افرسه و در پشیت و مفصل و نفوس و عرق النس و در وای و در و الفیل و  
در شست بست بر صند فصل **شش** اول در حبه و ریاح افرسه انواع  
و علامات و علامت آن حبه در وای فکار بهوش مالش بسیار است  
تقاربیکی از جانبین مسخ و انزال التوا کویند **اول** ورم کرم که حادث گردد  
که در پهلوی فکار که مهره پشیت ماسینه بود و در از موضع او زایل کند علامت  
و ثقل و عظم نفوس و شدت حرارت و لزوم پشیت و بعد از گذشتن پشیت و در وای  
پشیت علاج ضد ماسلیق و فساد قوی که از ریاح حلیه و کم کتان و در وای  
فلوس معفت معقال سرد و غریب دایم در وای میل نمایند **دوم** ریاح افرسه که حادث  
گردد از باد فیل و که در زیر فکار بسته شده و او را از موضع او زایل سازند  
حدوث او در دشت پشیت و زناد در وای و کاه و لعقان او در آخر علاج  
بیدار بخیر معقالی مایهفت معقال سیریت ماء الاصول و سیریت بزدر فائده دانه  
که در وای مصطکی و اینون بود و بزدر که با در فغ نماید و اگر کنگن بیاید بکنج  
سورنجان مایهفت معفت و در وای مایهفت کنگن بزدر مایهفت کرم و فساد قوی  
را بر آکنده سازند از میوه قطره و صلب الزهر و ایسل و فرفنون و لعل  
با وای و سداب و روغن نابونه یا نار دین گذارند و اگر که در وای بزدر و فساد  
و قیوم و نابونه و فساد میوه مایهفت معفت الم ریزند و نجده آتش بران موضع  
دارد **مخون** ناف و فساد دین و اساردن و در حینه از هر یک پنجم  
در وای زینبا و در وای از هر یک سه در وای کرفش و در وای از هر یک دو در وای  
آن عمل سازند سیریت در وای مایهفت کرم فساد قوی معده و قطره و فساد



از هر یک در مثقال و فرنیون درم نیم روغن نارین بقرها بخت عذرا گوشت  
 کرده سازند **در** سیم ریج افرسه که از خلط غلیظ لزج شود علامت او  
 دردی طمن در اندک علاج روغن اکرم و صفاد از ماز و وشتا بلوط  
 در اقایا و جوز سود کلندر و کل سرخ دانسته و روغن سذاب و عاقر قرحا  
 چهارم حبه دریاغ افرسه که حادث کرد از فرس یا سوطه علاج  
 غار موضع مالیدن بدست و بکشیدن مجامع یا مجامع آبش که از نرد و طلا که خون  
 کشد از زفت و مقل و اندک عاقر قرحا و صفاد قاضی حنظل مذکور شده  
 سیم ریج رباغات غار حادث مسعود این اندک و با خط بود علاج **در** سیم  
 در روغن سذاب و عاقر قرحا مالند **فصل** دوم در دپنت و انواع و اسباب  
 و علاجات آن در این انواع است **اول** در دپنت که از سوزش  
 است او دردی ثقل و احساس بس در دفع و مالیدن علاج سببه ما  
 و کلقت در روغن پیدای شیربت بنزد و در سحر نیاید تر باق اربوبه بنزد  
 از هر یک نیم مثقال و مثقالی بجمعه در دپنت روغن سذاب و فرنیون  
 و ابوبنه بمالند و غذا بخور آب و مبطخه سازند و ادویه کرم در غذا فائده  
**دوم** در دپنت که از خلط خام که در عضلات و فقرات طمن بود علامت  
 و بر محسوس و انتفاع از حرکت و ریاضت و در اندک بجمعه بجزان  
 در این در دپنت و عاقر قرحا فی اول دفعه ماده بقاء الاصول بار روغن پیدای  
 آب که در روغن و زیزید و عمل ما شدیم نفیج میدی و وریک سخته در  
 نماید و بعد دفعه حب سورجیان و حب منش و این حب فایده دارد و حب  
 و کرفش و جوانی و بنجیل از هر یک برابر سکنج مقدار مجموع سببه  
 در درم ماء الاصول **سوم** شیاخی که بر دارند و دفعه تمام دارد سکنج و صا  
 است از خنسل سورجیان سقاقل خم حنظل خم کرفش استون بادمان

ریج افرسه  
 حنظل

نکته هندی انزروت هند شده زرباد قطب مع ما بهیزه ورق سینه  
چهار بیکند و نرم گفته شده سینه در موضع خود بر وزن فرغون و قطب در سینه  
بابونه بماند از گوشت ملاحظه نمایند اگر ضرورت شود گوشت لپور جلی را  
و گوشت حرکتش و مدار امر درین علت و معالجه تامل غذا بگو **در**  
که از توبه بماند کی حادث کرد و علاج راحت و حمام در روزه و با دار  
بماند ببرد و عن ثبوت و بابونه و غذاء لطیف دیگر از کثرت جماع در  
مسکون علاج ترک جماع در راحت و حمام به آب شیرین و در غذا که مذکور شد  
ماء اللحم و زرده تخم مرغ دیگر از صنف کرده در دپشت میوه علامت او آنکه  
در دپشت و صنف جماع بگو علاج صنف کرده نمایند **چهارم در**  
که از امتلاء عروق که موضع بر دست و مژده او بسبب خون بود علامت او  
و حرارت در دراز پش و زیاد شدن او بواسطه حرکت و شایسته علامت  
خون علاج نصفه ماسلیح با مایض در ابتدا و شیر و خرفه و تخم خنجر و بیکند  
و آب انارین و شربت لیمو و آب کشک و و تبرید موضع به نازل و کلاب  
کل یا اندک سرکه بماند و در آب سرد در این و بر لپشت ریزند و  
سرد و هواء معتدل خواب روند و غذا آتش سماق و غوره سازند  
لپشت از ریاح حادث میوه علامت او در دپشت و امتلاء او  
بموضع علاج کثرت بزور و مقلند در وزن ثبوت و فرغون و تخم کوب  
پنجم در دپشت که بسبب مشارکت رحم و صافی عارض میوه بعضی عود  
نزدیک حرکت صنف علاج آنست که شربت که ادرار صنف نماید از تخم  
شقایق و تخم صلبه صنف معال و تخم صبارین نیم گفته صبار معال و باد  
گفته و این و جوانی و تخم آنست در و ناس از هر یک دو معال و  
و لپشت معال قند بخواهم آورده به لغت و فر اختیار نمایند دیگر



در حرارت که از غصه شدید که خلط غلیظ بقوم را در حرکت از مدینه علاج  
نموده و چون مایه الحما و باقی آنچه مذکور شده از خلط بلغم  
در دیگر در میان در در خانه یعنی لیمکاه در در آن بر در پست سینه بود  
و کثر آن بلغم در ریه و احتمال شایع است که از مقلع و استی و  
در کمال و کم گرفتن و هم حنظل و سورجیان مایه بر سر خسته باشند بر دارند  
که با شکر ساق را در آن غایت موثر است و علاج ریه و بلغم از درد  
است نمایند سیم در اوجاب و انواع و اکنا و علامات و علاجات  
آن در در مریست که هارث میگوید در مفصل اعضا و سیک صنف بنوا  
و در نواد است اگر در مفصل قدم بود مثل مفصل کعب و انگشت ایهام ترس  
و در اگر در مفصل رک باشد و تخی و زنگنه از آن وجع الورك خوانند و اگر  
در کند اکثر از جانب و منی فخذ که راست است امتداد یابد باز از نو کعب  
است و علت مایه عرق النسا نام نهند و از آن این ورم است که چینه نشود و  
در مفصل کدوم دیگر و اسباب او اصل میباشد و عرضی اما اصلی است که مفصل  
در بود تا سر استخوان و بنوا در در حرکت نماید و بجهت او متحرک است و در زیر غصه  
و جذب میکنند و قوه ایضم ندارد لیسب قلیت گوشت از بر آنکه مرکب از آغوان  
رغ و ویز و ریاضت و این ماسر دارند در اصل خلقت و پروردت و پیوسته عالی  
و حرارت و طوبت میباشد و لابد است که در مفصل رطوبت لزج بود تا مایه از  
ت و او را رالیب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل میاید و آنچه از  
در اصل او اعاده میکند پس مفصل و ایما جذب مرغاید رطوبت رود در  
در و صنف تری و قاع که در موجب این مرض میشود اما اسباب عرضی اول آنکه  
یا صفت نموده و فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت  
است و رقیق نیست دوم لیسب صنف ایضم معده اخلاط خام متولد میشود

ن  
خواص

و میزد به مفصل ششم از زیر تیغ مثل خوردن طعام بر طعام و شادمانی  
بغیر تب و شراب متواتر و مجامعت و دریا صفت عفت طعام و خوردن  
ببرینها و طعام خوردن آب در در چهارم کثرت بر کام و نزلات پنجم  
استخوانهاست مقدار مثل قی و اسهال و فصد و خون صیف و بواسیر ششم  
قوی پنج بر وجه که رده قوی کرد و فضلات به اطراف رود و هفتم حرکات  
در وقت غضب مواد بود که حرارت غضب که اخسته میشود و مفصل  
هشتم کثرت هم و غم و بیخوابی و اعراض نفسی و غیره نهم قلب از سوراخ  
صغیر که در عضوها در پاها و انواع در مفصل پنجم بار در مفصل  
کثرت خون واقع کرد و علامت او حرارت رنگ موضع و کرم و انتفاخ و ثقل و  
مزاج شدید و راحت یافتن از غذا سرد و از پی از طلا کم و بودن مزاج  
کرم و تر و بدن او حکیم و سن او میان شباب و فصل ربيع و تناول غذای  
که مولود چون بوجو علاج فصد اگر در در مفصل مایه رالت بوجو از دست  
اگر در مایه چپ بوجو از دست رالت و اگر دست راست بوجو از دست  
و اگر دست چپ بوجو از دست رالت فخذ گیرند و اگر بر دو مایه بوجو از دست  
فصد نمایند و اگر در در جمیع بدن بوجو فصد با مسنون بدین مافصد اکل و  
کک و مایه انارین و اگر حرارت و التاب شدید بوجو با کرم و فخذ با  
ارجمه بزند و اگر بخار رقیق دارد و کینه سباده و بزور رعد از فصد  
قی نمایند آب بر ک جوار و در دم سحر خیزه و شربت کهنه بیکاله  
کرم قی نمایند و صلابت از صوف و عذاب و سبت و انگور شفا و بر ک کاه  
دخم خیزد و بعد از آن کینه سخته ماسخ و ز مثل نمایند و بعد از آن این ماسخ  
ز پنج شغال بر بدن نم کوفت و بقیاع سم کوفت از زیر یک دو معال بر شال  
معال سور بخان سم کوفت معال و ششم کلمه گاشته و اینون و مادان و دم کشته



سایه

سایه از هر یک دو درم سنا و یکی بمقال خوش نهند در یک کاسه آب و بنشیند بمقال  
سایه اختار نمایند و اگر مطبوخ مکره دارند این صفا عده مذکور بمردم سنا  
درم کلرغ و انکی سورجان سم درم یک کاسه و بلبلان و کرفش از هر یک  
درم یک کاسه است یک شربت بعد در بعضی اوقات حقنه نمایند بنویس سنا  
درم یک کاسه و مخمصفر و خباز از هر یک بمقال سنا سم کوفته و مخ ضرر  
درم یک کاسه و دابونه و دابونه و سوس از هر یک بمقال الی و کجای  
سنا درم یک کاسه سم کوفته و دمسال عتاب و سبتان از هر یک  
درم یک کاسه سم کوفته و دمسال خوشانند در دو کاسه آب صاف نموده  
درم یک کاسه بمقال مغز فلفلس و از زده بمقال سنا کرم و در افر دست از هر یک بمقال  
درم یک کاسه در آب ادویه حل ساختن روغن بادام دو بمقال اهافه نموده  
درم یک کاسه و غلظت نمایند کرم و سهیل بعد از حرا ن دهند و بحرا ن فاصل  
درم یک کاسه و بعد از اسیال شربت از آب کاسه و شیر مخ فیار بنشیند  
درم یک کاسه و شربت سکنجبین ده بمقال و بعد از آن تخف احتمال کثرت بمقال  
درم یک کاسه و اب تمیز و الی و کجای در استق از هر یک سم و دمسال  
درم یک کاسه شربت و دمسال و کلاب چهار قاشق کلاب و شیر خشت اول  
درم یک کاسه و بعد از آن آب تمیز و الی و کجای بخاری مردم صغیف را  
درم یک کاسه و در ابتدا طلاء را درج که در در اقبض بود مناسب است **طلاء**  
درم یک کاسه و دمسال و کل از هر یک دو بمقال شربت  
درم یک کاسه و فلفل و اسفنداج و یوش در بندی از هر یک بمقال سنا کوفته  
درم یک کاسه و اسفنداج قرص سازند و خشک ساخته بک و کلاب سوره  
درم یک کاسه و اگر در قوی بود چیز از میز مثل سیرج و بنک و انون  
درم یک کاسه و اسفنداج قرص سازند و خشک ساخته مخلوط نموده طلا سازند

در در حال تسکین میدهد و بکرات تجربه شده که هر کوفته بدو ضیاع  
و همچنین طلب و کشیدن آب او را گرفته طلا سازند **موس** طلا مسکن  
برافشون از هر یک برابر نرم سوده بشیر کا و دروغن محل در عضوی که  
دارد بماند و اگر علت از ابتدا بگذرد و در تسکین یابد بادویه را در  
آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه آب کرفس و آرد جو و بنفشه و  
لوبیا بچشانند و طلا سازند و دیگر آب کشند و آرد جو و اندکی از بابونه و  
الملک و اگر سبب غالب گردد موم روغن از اب کاسنی و روغن  
موم **موس** ضیاع محل که بقیه در مفاصل حار را فایده دهد لوب  
و صلبه و آرد و در روغن بابونه و موم زرد بسازند و غلظت آتش  
و بخور آب و ماش مخته و اگر فتق آب نمزند و گوشت طپور جیلی و اگر  
خز گوشت و از گوشت منع نمایند خصوصاً گوشت کاه و بنزد از شراب و  
عل و دوشاب و خرم و گوشت کوسفند جوان و مرغ اگر ضعف غالب  
دوم در مفاصل که از کثرت صغیر ابو علامات او در شدید و سوز  
سرخه و مایل بر در وقت انتفاخ و کثرت نقل و مقدار و حرارت کرده که در  
بسوزد و هرگاه که برود گذارند و میل در دقا هر جلد و نبض سینه و بول نا  
مصح و راحت یافتن از گذاشتن اشیاء بار و سست این درد کسای  
که بدن او ضعیف و مزاج او گرم و خشک بود و اکثر به تب عارض گردد  
طبییب نادان تقویت عضو ملاحظه نکند مواد غیر محل دفع نماید از مفاصل  
کرد و جهت آنکه مواد به عضو شریف که دالت متوجه میکرد از استعمال مبردا  
بسیار علاج اگر صغیر محلول بود و بیشتر از این طریقه است چرا که از صغیر افر  
میگوید و اگر از صغیر محلول بود و بیشتر از این طریقه است چرا که از صغیر افر  
و مضجج بجلاب دهند و بدن اگر مقلی بود و جلایب دارند که در دست مجلس



[illegible]

و نه قوتیاد صبر از جهت تقویت اسهال و انقباض ادرار معدوم سریع و  
مفصل را طلب میزد باید که بعد از ادرار در پیملین غیر بطور  
نمایند **در ادرار ممکن استخوان سوخته و سوراخ آن از زیر**  
که سازند مثقالی کفایت بود درم عدس و درم کوفته امیخته هر  
درم بکافور یا شربت بنزد در اختصار نمایند و شربت سکخنه که  
خوفت داشته باشد به آب سرد در آب انارین و شیر کم خیارین و  
از هر یک که سازند مثقال کفایت بود شربت سکخنه روانی و شربت  
و آلبا اندک کلاب تا دفع مفرات ادرار معدوم نماید و آن  
قبض بود شربت از ترندی و اگر تلین بود شربت زرد و سکخنه  
غذا عدس مفرات و اندک اگر ادرار آب نمک یا آب انارین یا زرد  
روغن بادام و مرغ جوان اگر تب بود و باقی آنچه در قسم دمور مذکور شده  
در مفاصل که از بلم کوع علامت او در دست و موسط لازم بالقی شدید  
و التهاب و عدم تغییر در موضع الم و اگر تغییر خاصی زنک بود در انت  
مما گرم و درم او اندک و رخ و منبط و در دست در عرض مایل بود و  
مقاوت و قارور و سعید و مزاج علیل با رطوبت و زنک رها  
بخضرت و اکثر وقوع این مرض بمران را مانعانی را که مولد بلغم از  
فاغذیه اختیار نموده باشند از لبنیات و نان قطره و چیزهای تر است  
کثرت اسهالش و قلت ریاضت و ترک حمام علیل الف  
خلط نمایند بکافور و کلاب و عرق بادیان تر یا آنکه بادیان را و کل  
و انکور مشق و بیج موسن جلاب سازند یا آب نخود بر وزن کاهوتا  
روز بدین طریق مداومت نمایند و اگر اثر نصیحه در بول ظاهر نشود شربت  
الاصول تهیه کنند و هر سه روز بر بمولیب مداومت نمایند و در



چهارم ماء الاصول تنها خوردن چون اثر نفیج طایر کمره فک سوزنجان  
 آب منقح باغب سطرخ حب سورجان صردرم پوست بلیله  
 زرد سورجان از هر یک نیم درم محموده دارنگی و شیم کوفش و نمک  
 درم دو روز جان او هر یک نیم درم محموده دارنگی و شیم کوفش و نمک  
 درم از هر یک و انگلی زنجبیل و فلفل از هر یک نیم درم انگلی از هر یک شربت  
 بود و بعد از آن سهیل آدویه در شش ماء الاصول با ماء الفل و تریاق کبر  
 لوبان مادان مانت کفش و تریاق کبر از ربه و سرود و بطوس و بعد از  
 اسهال و احر علت و زرد خریف و شاد اول هار اگر کرده یقیده مایه  
 سورجان پوست مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و بر کحتان از هر یک دو  
 مثقال زبیره و شیطرخ از هر یک دو درم پوست منخ کبر و نمک هندی و  
 دریا از هر یک دو مثقال و شیم ترب سفید بر و عن بادام چوب گردست  
 مثقال زنجبیل و پوست بلیله از هر یک بمقال بوزیدان چهار مثقال  
 دره و مثقال اگر گاهی مداومت نمایند و اگر سهیل و او بزند که شود مثقال  
 بکم اختیاری نمایند و آنقرس و مفاصل و عرق النسا و درد  
 را عظیم شود و مندی بود و اگر زمان صیف بود امر نماید علیل را  
 نمایند بتم ترب و شربت بصریت سکنجسته اصل آمخته بلغم  
 سازد و صفت حاد نمایند و اگر بعد از قی و صفت احتیاج سهیل  
 سهیل بلغم و بند در آدویه آمخته نمایند که اخراج صغرا نماید چرا  
 ده این علت بی صغرا نمائند و رایج بر مس بسیار نفخ دارد و  
 رگها چند روز مداومت نماید مفضل را قوی دارد و اخراج مفضل  
 در را کند و عرق النسا و انگلی سازد و حاد نافه مغزیم پیدا بخیز  
 بگویند و باینه آن روغن کادو با اصل آمخته طلله نمایند و اگر سرکه

ما کوفته و پیچیده حنظل اصل کوفته  
 شربت و مثقال :

و هر کس که مخلوط نمایند خدای نیک شعله طلا و دیگر که تحلیل در بر  
را و عفتوی قوی گردانند و از آن استخراج نمایند و از آن سر و آغوان سر  
را از هر یک برابر یک باقی در خاک مرده آن سر و آغوان سر را باقی  
منا و دیگر که جلد را در یک سنگین بستر که خوشانند تا مهر استخوان  
بدو خوشانند و طلا نموده در روزی که روز یکبار از آن در خاک خشک  
کل و بر وزن خنجر و داسیمین و سطر و سیدرا انجیر که قوی بنفرون  
بیدستر ساخته با شکر عسل بنزد در غنیزیت که در دواخی که سر و در  
بیکبار زده باشند خوشانند در عضو علیل مالند تا نایده کلی گفته اند  
روغن بابونه و موم بهم آمیخته در معضل مالند و بابونه و شکر  
و پوست میخ کبر و سداب و پودینه و مرز کوش و درق عار و  
بجوشانند و آب آن را بر عضو ریزند و سر که یکبار و سداب و سر که  
را گرم ساخته در گردانند و با پها یا دست و بر عضو که در دوا  
برای آن دارند و جز نوسیده دارند بر آن عضو که در زیر آن سر که  
گرفته اند اگر علت تشکین گرفت و غلط در مفصل باقی ماند خاد و  
خار و بابونه و صمغ کوفته بکره و آب گرم سازند و موم روغن که در دوا  
و عاقر قرحا شکر عسل و آب گرم بپوشند و در آن سر که در وضع  
بگزارند و رو باد یا چهار حبه جوشانند با شکر در ایند و سپر اولنگ  
شکر و زردچوبه و کوش بنزد با شکر و نمک صاف نموده سر که  
آب او در ایند و جام گرم که آب در شیرین نه مزه دارد و جام یا بس  
نظرون و نمک مالند و نفع دارد در در یک  
که در در آب شور یا بشوید و یا صفت معتدل پیش از طعام  
سوار را اند که در گمان کشیدن و خیزد فائده دارد و غذا شور را می



فصل

آب در زیر راج که در روز غفران و در ارجح و شنبت بگو و طبیب و آنچه کمتر  
 از این بگو اختیار نمایند و اعتبار از کونست نمایند و اختصار بر مشهوری  
 کنند و اگر ضرورت بگو گوشت لیور مثل کبک و عصافیر و آله و بیره و غیر  
 کون و آنچه قلیل الفضول بگو نمایند چهارم در دفعه اصل که از  
 ماه سودا شود علامت او قلت در وقت در وقت که مایل بکوبی  
 شد در رنگ و قلت انتفاخ از مسخمت رطب انتفاخ بجلال و  
 ملس سرد و صلابت ورم و میل لطعام بسیار و سایر علامات  
 در اعلی السهال به طبیب اخمونی و اگر خون غالب بگو فصد نمایند  
 و آنچه که از راج سودا نمایند و تغذیه بدن از آنچه از سودا باقی مانده  
 در اخمونی و جو از راس کون نمایند و سر سبته ناز برونه و جو از راس  
 و آنچه نمایند و با بونه و الکلیل و زرخش و کل سف بگو نشانند  
 و آب آن در ایند و با بهار السودین از منک و عالیله و ساذج کوفته  
 و غیره نرکس روغن تان سازند و از صبر مرغ و بطور و روغن نرس  
 و سبزه و با بونه و غیره و بوم بهر کدام از این روغن که میسر کرد در کوزه  
 و قلع علیل مالند و از آنچه بگو دانه لوب حلیه و تخم گمان در روغن  
 و غذا شورای کونست مرغ یا کونست کوسخند و آن سازند و از  
 رات اکمل و شراب و ترشها و نمک سود و گوشت کاه و غذاء  
 و سودا باشد و در آن نگاه دارند و حمام فائده دانه و ریاضت  
 غیر غنغ و ایام نمایند با صلح طحال و ترغاب سودا و تر طبیب  
 و نمک یا بیکه قبض نباشد و نرم نباشد و افراط نمایند در تخلیل و  
 بسیار فائده دارد و قلع پنجم در دفعه اصل که حادث گردد از  
 کت و رقع کرد علامت او مقدار شدید و اسهال درد از موضع

فصل

بموضوعی علاج کلفت و کلاب و عرق بادبان و شربت بزور در کاهی ماده در  
حدت و حرارت بسیار است که نفوذ میکند در کتوان و فاسد است از  
و نام میکند از این راجع الشوکه و هلاکت در مفاصل که عارض  
از ماده مرکب این بلغم و صفرا علامت از قوت انتفاع معالجات کرم و  
تنها و اختلاف اوقات کاهی نفوذ یافتن در او و قوت بدایه مندان و  
و بعد اکثر عارض می شود که از مزاج کرم و صفرا در او و احتمال تداوم  
سود که از بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان فطیر و فوکه و رب و کوفته  
شراب و حرکت بر امتلا و جماع آن می شود و در هر دو خلط و منفع می شود  
غلظت بیدر قه صفرا و خون بمفاصل و آنجا فاسد گشته مسبب درد در  
می شود و بسیار است که مفاصل با لیدن با اعتدال و در کت بسیار  
تحلیل می یابد و بموم و غنای کس منکر در علاج این نوع آن است  
بجو اگر بلغم غالب گردد در او و یک سهیل بلغم جوهر است از اندازند اگر  
غالب جوهر اکثر سهیل صفرا و اگر سودا زیاد جوهر اتمام ماضی  
نمایند و اگر برابر جوهر ترکیب سهیل و در ملاحظه باید نمود و همچنین  
تداوم از معاجین و خا و زیت و روغن و غذا و در ابتداء و  
در سهیل نماند و کلاب بدین ماده لفتح مایه اگر سبب کثرت است  
احتیاج احزان ماده شوخته لیس و سهیل خفیف دهند و سهیل  
الحرارت ضرر دارد و این مطبوخ سورجیان که جامع است نفوذ  
آن بویست بهلله زرد و زیت مثقال تری و در بقیاج کوفته  
یک در مثقال سورجیان نیم کوفته و کل منق و تخم کاسنی نیم کوفته از  
دردم بکاشد آب نجو شانزد و هفت معال نبات و پانزده معال  
در وصل سخته مل نمایند کرم و مایه علاج از نوع صفرا و بلغم

مثبت و چهار  
مثقال



در دروغ حاصل از سو مزاج کرم بر ماده میوه علامت او در این  
 درم و نقل علاج تبدیل مزاج بود و کرم استغراق چنانچه از خون ماضی  
 از سو مزاج میوه علامت او بر موم بفرورم و نقل علاج تبدیل  
 مزاج با درم کرم و مزاج بلغم بخت با سهیل تخفیف مزاج دیگر در  
 حاصل است بخت مسو علاج آنست که روغن و مثل روغن بادام  
 در کمال اند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم کاود موم هم آمیخته موم روغن  
 در شمع مانند قند صهارم در نفوس و این در در لیس که حادث میوه  
 در اصل آنست خصوصاً در ابهام و کاهرا ابتدا از عقب میکند و گاهی  
 از نقل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از آن تمام پارامکر در  
 از زانو و کاهورم میکند و در نفوس شدید و صعب مسو جهت آنکه  
 در ابهام تنگ است و ماده غلیظ که در و در آن تحلیل نمیدارد و مقدار  
 رعایت شدت وصل و بواسطه کثرت اعصاب نور بعد و صلابت  
 در و ریزد آبسیانی نکند و نفوس از جمله سیاهی است که از زبان  
 در نفوس ندان آید و لیا رسد که نفوس را ندارد و سرد از شربه  
 علاج نمایند و از فرط سردی نمایند و صاحب علت مزاج مزاج  
 و بعضی که معاصر مراد باز کرد و فاعضا و ریشه که دل در مع است  
 در و در و در آن کند و ماده این علت بعضی را خون بود و بعضی را ماضی  
 و این کثرت جمع و بعضی از بلغم خام و بعضی را سودا و این کثرت بود  
 این ماده پیست از فضا و فضا ثانی که در حکم مسا شد و فضا ثالث  
 در کثرت بود و از ضعف قوت با فضا مسا شد و فضا در و در آن  
 و غیره شیب و در حال و شرب شراب و جماع بر امتلا و علاج  
 در غالب نفوس و اسلوق با کحل نمایند و در پیل به مطبوخ و پیل

در غایت بدین موجب بویست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک  
افینین معالیه شتره نمیند برست معالیه انگرشفا در  
بیم گاسنه نمیکوفت معالیه کوشانند در یک کاسه آب تالافیه بماند  
نموده مغز فلوین هکت معالیه شیر خشت در اندوه معالیه حل ساخت  
روغن بادام میلمانند و اگر حرارت بوده درم بویست هلیله در  
کلاب تر کنند پس بماند و صاف نموده اختیار نمایند چون  
زایل شود غلبه الثعلب در معالیه نیم کوفته در درم یک کاف  
درم کوشانند و در آب آن معالیه ایاب فیض تر سازند یکسان  
پس صاف نموده بدیند و آنرا که مزاج سلامت بود اسهال مبلط  
سورجان و نوریدان و تسخیر رخان نمایند مطبوخ سورجان  
خداوند بلغم و صفرا را سود دارد و سنا و کی معالیه بویست هلیله  
بسفاح نیم کوفته در شتره از هر یک در معالیه نیم کافین و بادان نیم کاف  
و تخم کرفش از هر یک معالیه کلر در معالیه تر بدیم کوفته در درم  
را در یک کاسه آب کوشانند تا بماند درم باقی ماند شیر خشت  
تر کبینه است معالیه اختیار نمایند حب سورجان هر درم سه  
چهار دانگ معالیه نموده در انگ و نیم کلر و مصطکی از هر یک  
حمله یک سربسته بود حب دیگر بویست هلیله درم سورجان  
چهار درم مایه سیره و نوریدان از هر یک برابر آب غلبه الثعلب  
سازند و در انگ نموده در انگلی مجموع شربت بود ضماد قافض که در اول  
بکار آید اما قافض و صبر و منحل سرخ بوش در بند در شتره و ماه  
وز عنوان و کل از این از هر یک برابر آب غلبه الثعلب طلای سازند و ضماد  
در آخر قانده و این بکشد بر یک کوب و در آب پیر خورفا دی که



از سنگین دید بگیرند اسفند از ۲ دانرا شیر تازه بل بپزند و طلا کنند  
 را شکر در دهر و حرارت نهند بگیرند بویار آویخته ساخته بگویند و طلا کنند  
 فادر آخره چیده دانه بگیرند بر کرب و در آب به پزند و بگویند  
 و یک زرده تخم مرغ دانه در ویر سر که و معذار از آرد جو با آن بپزند  
 در دهن کل صند فطره آویخته نمایند و طلا کنند همان در دیگر بگیرند و طلا کنند  
 در دیگر سنگین با سفالین بر که در آب به پزند با مهر اسفند بعد از آن  
 بل آویخته نمایند و طلا کنند زرد در روز بگذارند و هر روز که خشک  
 بدارد بر دهن کل یا بوسن تازه سازند فادی که بعد از خوردن در دهن  
 بپزند و بگویند گذارند استخوان سوخته و جو رس و با بیل از هر یک  
 و یک یا نه و ذراع از هر یک سد من جزو همه را کوفته نرم و بچینه بپوش  
 و بپزند و بر جالگاه در دهنند طلا که نفوس گرم را سود دارد  
 اسفند بخت معال کل خیر و نرم کوفته بمقال زرده تخم مرغ بر عدد دارد  
 و زرده معال بر در سر که در دهن کل آویخته گذارند طلا و دیگر که نفوس  
 را و در دهن صندل سفید و کل سرخ و شلک ما میثا و بوش در  
 دهن و فو فل از هر یک جزو اقیون ربع جزو بپزند و طلا کنند همان در  
 نفوس بلخی را بگیرند موز دانه پیرون کرده و آرد باقی و دانه آب آویخته  
 و با شش نرم آویخته نموده طلا کنند طبع کفتر شده و پیرا  
 و حاکو بپزند و بپزند بپزند کفتر پیرا بپزند و پوست ناکرده  
 هم حاکو کفتر قدر رگبت و رنگ در افکنند و بپوشانند تا بپزد  
 و استر روز در آن شک آب صاف نموده استر روز در دهن  
 و بپزند و طلا کنند و در دهن صبر کنند و چون از آن  
 و بپزند و آب گرم بشویند اگر این طبع اول ماده کرده باشند در دهن

باید که طبع تازه کنند و سه روز یکبار چینی به بینی بزنند و این کار بر نوزادان که  
به سست نیاید و باه کوب و خروخشت بجای آن بود و خداوند تعالی  
و ادواج مفصل را شراب نشاید خوردن تا علت تمام زایل نشود و تا  
فصل نکند و هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند بنزدیج از آن باز بمانند  
و انواع نقرس مثل انواع ادواج مفصل و علل جات نقرس مثل علل جات  
اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده بود و این معجون در در مفصل و نقرس  
است و عرق النسا را فایده دارد آن پوست پیلیه است و معال  
فلفل زنجبیل و ارچین است پیلیه از هر یک بمقال آنکه در مفاصل  
سیطه و زرد و در صبح از هر یک چهار مقال خسی الثعلب باندوده مفاصل  
سورجان بهفت مقال فاقده سه مقال صخره حنظل و مغز فندق از هر یک  
شش مقال بادمان بمقال بن باز دو مقال مویزدانه پیرون کرده چوب  
مقال ادویه را سحر گفته و بخت به سصد مقال عمل با قند از نذر مفاصل  
نکمه قال مواد مقال گاه میل نمایند فصل پنجم در وجع الورك و وجع  
در درک یعنی سرون المی بوجع ثابت که از اجنای باز نکنند مگر وقت  
بمنتقل شود بوجع النسا اما وجع النسا در لیسیت که بنیاد میشود  
بندگاه و رک نازل میشود از جانب و حش را ن و گاه تازان و نوزاد  
و انکت و رد پای رسد و لسان نام آن رگست هر چند در عیال نماید  
او زیاده میکند و پای و زانو لبیب المی اولنک میگوید و گاهی پای و زانو  
ببمسکود و اگر عرق النسا علی ماده او برود عرق میکند بخلاف سایر ادواج  
که ماده آنها در بر عمل میکند و سایر وجع الورك و عرق النسا بسیار  
مفاصل و نقرس و ماده عرق النسا از مواد خام همان ماده مکر تفرقه آنست  
در درک عرق النسا از مواد خام و گاهی میباشند از مواد خام که مختلط بود



[illegible]

و چنانچه و کذاست بنی جنادات که رخ سوزان آید لیس مثل تخم  
قچین و غیره طریقه سیم داغ کرد و شست و آنچه بدو در معده  
که بر سر زانو است باید ساخت و این علل جات بعد از قزوه و بعد  
بعضی وقت و مسهل و سایر علل جات اگر زایل نشود علت بر  
پس از آن بدین از لفظ سفید بگردم تا مسالی هر روز چند روز  
در امت نمایند و کمرنگی و تعلیل غذا فائده دارد احتلاط را کم می  
کنند در دوائی و این مرصفت را که های ساق بزرگ و سینه  
که که بدیدارید و سینه این علت پیکان و حالان بیاده در آن  
که پیش ملوک بیای الی نقد واقع گردد و حد و ثلث این علت از  
یا خون سودا و شحم و از تن و اول غذا نامی که مولد سودا و البود را  
از امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد اگر دیر مانده شود  
مشکل یابد و گاه هر جهت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارض علل  
سلیق و استفراف سودا بطریق انقیون و قی بسیار و اجتناب از غذای  
و حرکات عتیق و هر وقت شربت انبارج فیض را با اندک از کل از من  
سکجینه یا آب پنیر و ترک حرکات نمایند و اگر حرکت ضرورت شود  
قالب منل ماز و کز مانند و صغیر و اقیانیا بر ساق و قدم ننهد و بهین  
بعضی از پاشنه یا باز از نوید از نقیته بدن غذا را کمتر کنند  
زیست از کرم باز و سرکنیز بر و آرد صلبه و تخم تریب نرم کوفته بار و غیر  
علل سازند و ترس را بچته غذا سازند یا در آب آن در اندک گاهی از  
رک را بکشد و غرض سودا اثر غلیظ بگیرند و هم بر آنجا مانند است  
دواء الغیل این علت است که با هر شحم در ساق و قدم و کمر در دایم شیمه بیاید  
نیل و مر باشد اول سینه و بعد از آن سپاه میگرد و اگر سلامت تر شود



[illegible]

در غنچه بابونه و فرنیون وسط فائده دارم **باب نهم** در درون  
 سزاوار آلتست که بزرگ مورد و سرو کوخته طعمی یکنواخت و از آن نارس  
 بشرب بچینه نمایند و در نیم شوم با سر کین بنزد و سر کین را و گندارند  
 ناضج می باشد و در صد که دارد زرد و بنفش و مغز جو زنبه کوخته و  
 طلا نمایند و خون مرده در زیر ناضج و خاریدن لو آب در لثه  
 ضا و از زنبه و از پخته جدا یا به هم آید بخت گندارند تمام شهر مقال  
 که در امراض غیر معین بعضی و شست است بر شست خاص بود و بوقه  
 تقالی و تقدس مقال دریم در امراض غیر معین بعضی و شست است  
**باب دهم** بابی چند فصل هر فصلی چند نوع مذکور می گردد  
 اول در حیات و اجناس و انواع و اقسام و احوال و حال  
 آن یک حرارت غریب است که در دل مشتعل گردد و در وسط  
 روح و سر این در چرخ بدن پراکنده شود و گفتار که با فعال  
 رساند و اجناس حیات است حی یوم و حردی و حریج خلط  
 آلتست که روح پاک گردد و پس بعد از آن که تبدیل رسد  
 اعضا و اضلاط و حقه حوادث آلتست که حرارت غریب او را  
 اعضا و اضلاط باقیه کند و تخفیف در دل پس بار و اج و اضلاط  
 اعضا سرایت کند و حقه خلطی آلتست که اول اضلاط گردد  
 و اعضا و این جنس بسط ابو و یامر که ببط و حریج اضلاط  
 و مرکبات بسیار و تغفن اضلاط خارج عروق و داخل عروق می  
 پس الاون که کمر این بغلیان نیز بر غنچه و نیت می باشد و با  
 که طایفه ترکیب تن در هم است یکی بنیاد اندامهای اصل

و تقاریر



اینست که در ابتدا این پت قشوریه و ناقص و سردی در اطراف  
 ماست و نقل نه بود مگر اندک که بزوری زایل شود و نبض صغیر و ضعیف  
 و کثیف بسیار می باشد بکثرت متواتر و قوی و عظیم بود در اول و  
 تمام انس از حاله تغییر بسیار اندام شده باشد و اعراض قوی مثل شلخت  
 و انس متواتر عینا شد و اکثر بر طرف شدن بوق یا رطوبت  
 به بوق بود و تسکین او حیث نیست که اثر او در بدن در نبض  
 در اول باقی می ماند و انجم این پت سبت در دو سبت اول  
 یک حادث شده از غم و حدوث نزدیک خون بسبب کثرت  
 روح و حرکت بدخل بود علامت او سرخ بولی و حدوث نزدیک  
 در یک محوم مایل بزوری و نبض صغیر و ضعیف و کاه مایل  
 بسبب بسبب میسبت علیج شربت از چهار عرق و موهجات  
 در دیر عینه طلاء از صندل و کلاب دجله و نمبوی و  
 در بدن فائز دارد و بعد از این تسکین پت بحمام معتدل آید  
 و بعد از این در آید و در بدن روغن بنفشه و امثال  
 و نفع سرد و غذا قلعه اسفناخ کرد و دماش موش اگر آنک  
 بگویند اندک از آن غم میکند و بسیار او فرود آید و سرد  
 و نفع نماید شاید و در موضع معتدل بخواب روند و بیک دفعه  
 سبیل نمایند با حال خود آید و دوم حتی یوم که از یوم شود از

جهت کثرت اهتمام بر این مطلوب حرکت عقیق فرق میان این دو  
آنست که مطلوب صاحب غم قوت بنده اعجاز است از ادراک  
و مطلوب صاحب غم قوت نمیکرد و در عاجز نیست از ادراک  
لیکن بجهت و کد حاصل میشود علامت او غور چشم و بنفشه محفوظ  
و رنگ روی بل نرزدی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید  
و کلاب و گاو زبان غذا مطبوخه و از میوه انار مسلم نمایند  
که از زکریا رب سحر علامت از قوت بوللمات غم و غم  
شربت صندل و فواکه چهار عرق و چهارم که از افراط  
شعور جهت حرکت روح که میل بخارج نماید علامت او حرمت عینه  
و تیرا تر بنفشه علاج شربت لیمو و نارنج و کین بنفشه بکلاب  
لایق که موافق غنولود و افحال لیل در حمام و آب بن و آب  
بر سینه و سر نیزند از صندل و کلاب بر سینه نمایند و اگر  
بسیار بجهاند که کافور بخور یا سازند و آب کشک جو در  
و آتش خوره و سماق بعد از گذشتن آب نفع دارد و کوشش  
صبر یا کونست مرغ و یا کیمیا سبب و فواکه درین علت فایده  
و حرکات عقیق مثل جماع و غذا و گرم و شربت شراب ضرر  
پنجم چه نوم که از کثرت بخوابد و تحلیل روح و جفاف  
علامت او زردی روی و صورت بنفش و صنف او کدورت  
از جهت عدم هضم الملح السنه که حیل سازند که فواکه  
آنکه روغن بنفشه و کدو در سینه مالند و آب که در دوشش  
بنفشه و شراب ممزوج و آب جو که در دوشش  
شب لکین یا بد حمام نفع دارد و بعد از و یک ساعت

طراوت فایده دارد و شربت  
با جوشانیده بپزند بر آتش زردی



هشتم چه یوم که از کثرت خواب و رخ کرده علامت  
 او است و کثرت خواب و نظم نبض بسبب احتباس بخار علی عرق در جام  
 و الین و غسل بای کرم و ریاضت معتدل و تکمیل غذا و منع از شراب  
 هفتم که از فرج بسیار چه یوم و رخ کرده از جهت کثرت بد اخل  
 علامت او اختلاف در نبض بیشتر از عین علی بیت سبب و  
 مندل و عرق پندنگ و شراب اندک که گفت اند فرج را از ایل میگرداند  
 هشتم بپ یوم که از کثرت تعب بعد علامت او زیاد تر کرم منحل  
 در است حرکت از جهت افراط جفاف و سبب بدن و مغز نبض و  
 در لول علی راحت و خواب بسیار و شربت لیمو و صهار عرق و آب  
 الین و چون شپسکین غریبید جام و ابنز فایده دارد و آب کرم بر  
 بسیار رسند و در منقش و خور و مالند و غذا بعد از آب کوشش مرغ  
 سازند و منع نمایند از هر چیز که تخفیف حاصل کرد و خصوصاً از جماع  
 نهم چه یوم که حادث کرده از استراخ بسبب ادویه مسهل که جفاف در  
 بدن حاصل کرد و در روح را کرم سازد علامت او آنست که از اسهال  
 و عارض شود علی حبس طبیعت و فساد بر موده و دل از منحل  
 و فایده و مک الجلاب موه که از ندر غذا اگر خ قتی زرک با سماق سازند  
 الی الرمان یا صوفی و عن آبرامی به موه که از ندر و در دیکر جام  
 و الیم و شراب رقیق فایده گفت اند و هم چه یوم که بسبب در شود  
 آنست که در سرد دندان و کوش و غبر و طاهر کرد و بعد از آن  
 شپسکین پیدا شود که علی از الی سبب و شکین در و و در امت مرض  
 از آن ماکه تب از شربت به شربت بنفشه و لالت و حمام و الین  
 و غذا و لطیف و شراب مزوج یار و ام چه یوم که از غث او

جهد الخطر آب حرکت روح و کرم را دشو علامت از قوت قوت  
نفس و اختلاف از علاج قوت دل بمغیر از قوت و شریعت صفا  
فواکه و عرق کاه و تاب و بیدار و غذا و سر و استقامت از گوشت  
تند و مطبوعه در از دم چه یوم که از روح مغرط بعد که موجب کرا  
شعور علامت از ضعف و ضعف نفس و میل ادب به صلابت علاج در  
تپ کشک بود بعد از تشکین بود بعد از تشکین تپ غذا و لطیف  
و مالیدن روغن کدو و منقش با دام شعور سیزدهم چه که از  
عطش چه یوم حادث که سبب کرم جگر شعور علاج شیر و خرد  
آب تمر و در الوی و کار و آب انارین و شربت کبجین به تخ  
ساخته و آب سرد اندک در محل تپ میل نمایند تا تپ تشکین یابد  
در آب سرد در اندک کرم و افش بود و آب بند وانه و مغرط باد  
نمایند و غذا آتش غوره چهاردهم چه یوم که حادث که سبب از سرد  
سبب جلد و قویات عروق یعنی دهنها و رگها عروق ساقیه از جلد  
تخلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث حرارت مغرط جمع شده و حدوث  
سده از اثرات اخلاط و از سرد و شدید شعور علامت از قوت و  
بر آمدن رگها و لغز و در بدن و تعدد و ضعف نفس اگر سده بسیار بود  
و سهل کردن ممتلی بود بعد از ان استعمال بکودن سده بشود  
بزرگ و مایه حادث نیکو بعد از ضد و در در جانب تپ و اله  
آلست که باز ضد نمایند و اگر در در باقی ماند سهل سهل نمایند شربت  
نیز فایده دارد و مقلد و کلاب و عرق کاسین و بادیان و بعد از تپ حاج  
و مالیدن بدن با بوم و سوس کند و غذا تخم نیم سکه و ماش نمک و  
بسیار بود کک و جوشتی آب تمر و آب انارین و غوره پانزدهم



است تخمه و امثالهم بوجوب آنچه بد که رفع را گرم سازد و علامت آن  
 در طعام در مغده تغییر است و دغانی بد بوجوب و غلبه عطش و چیزی از علامت  
 است لطیفه مثل حریت وجه و غیره علاج اگر سهال وقتی بوجوب این سهال است اگر  
 آنچه دفع می شود طعام فاسد بوجوب علاج میکنند مگر هر زمان هر چه جود آن  
 در موده مسته شود و اگر قیسه بماند بحام در ایند اگر صوف نبود بعد از این  
 در حام موده را قوت بشریت کنجین سفر جلی و لیو و بند و آب ابر  
 و آب لب راست حصه بگیرند و یک حصه روغن کل بوشانند و روغن  
 در موهونی بدان روغن آلوده شیر گرم بر سر موده نهند و به بندند و آنچه  
 سهال را از این خلطی دیگر بوجوب و حادث میگرد و صوف صوف حب الرمان و ساق  
 در دانه و اگر حس را از طعام مانند بقی دفع نمایند کنجین و آب گرم و اگر  
 در باسفل شکم رفته و دفع نمی شود بختنه و شاف دفع نمایند و جمع دوا  
 در دانه و بعد از مفاقت تب غذا و صوف اختیار نمایند **شانزدهم**  
 که حادث کرد و بسبب درم علامت او حریت وجه و عظم نبض و سخت و  
 از این دفع و عند و بیاض بول علیع ضد و آهن بیعت و دوا که ضاد  
 در رادع در ابتدا بعد از این مرکب بعد از آن مخلل و غذا و لطیف نوع  
 در گرمی یوم که بسبب حرک و بخارات دغانی که در بدن جمع شود علامت  
 در معده و علاج و قول حمام بعد از تب و آب گرم بدن را بنویزد و  
 فایده دانه و لخته و زیره و مالیدن بدن با عدال و بسوس کنند  
 و بنویسند **یتردهم** در گرمی یوم که از حرارت مغز بوجوب علامت آن حریت  
 در حام و آب و گرم در سرد و گرمی و شدت عطش و صوف و سخت  
 علاج لخته از عدال و کلاب و سیب و آب و کتیر تر پیش پخته دارند  
 و غنیزه و صوف آب سرد آمیخته در سینه و سر مالند و **بیستم** باب

از شیرین و زعفران و زرد

تندرست و نرم سازند و شربت نارنج و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تب  
آیند و آتش سحاق و غوره میل نمایند **نوزدهم** که از برودت شدید که بخار  
مخانی در جلد مکتب کرمه علامت او سرعت نبض و عدم حرمت و عدم  
علاج در خانه کرم و مالیدن بدن و توقف چندی تا تب تسکین یابد بعد از  
بکاهم در ایند و در کرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و آبی که در دفعه  
والکلیل و برش آینه با نهند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغن که معصا  
بکشد و مثل روغن شبت و فرفنون و غیره بمالند و پس از آن امر فرمایند  
و نیک بپوشند و خون بر آید و سرور در دهند و اگر میل تمام باشد غذا را  
منج یا گوشت خند جوان مانده آب سازند **بیستم** در رجه یوم که از نشه  
و ادویه کرم سحر علامت او حرمت و جبه علاج شربت سکنجبین و شربت  
و خیارین و لیمو و سایر مسبر دات و کشت در موضع معتدل و مالیدن  
تا تب تسکین یابد و فصد اجاجامت و قی فایده دارد و آب تندرستی  
و چهار شربت اگر حرارت قهوه **بیست و یکم** در رجه یوم که در  
و اغذیه کرم سحر صلاح چهار شربت و شربت از شیر و تخم کاسنه و  
و اصلاح جگر بات انار و زعفران و فساد از مندل و کلاب بر جگر گذارند  
که این تب از کرم جگر میوه و در روح لطیف و آنچه از کرم کرم فساد  
و باغ میباشند و در روح لغزانی میوه و آیه تب از کرم جگر کام عار  
کرمه و در دل میوه و در روح حیوانی و بعد از تسکین تب غذا آتش غوره  
سحاق و لیمو و نارنج سازند **بیست و دوم** در رجه یوم که از نشه  
سحر علامت او ضعف و باغ و زکام علاج فصد اجاجامت و تسکین  
بمهل خفف و تسکین و سعال با شربت بقیه و شربت عذاب و  
و نیل و جوز و آب شیره و احتیاط از گوشت و شراب و بعد از تسکین



در این پیه در وجه خلطیه و این تپ که از خلط بپوشانند  
در غنوت سینه و انقباض و اسباب و علامات و مداومت آن اول در  
خلطیه این تپ است که از غنوت سینه و این دو صنف است یکی آنست که از  
غنوت سینه و دیگر آنکه از کمزوری بپوشانند و این تپ خلطیه را سو  
ریش گویند و سبب این تپ امتلا و سده باشد و اکثر این تپ عارض نمیکرد  
که اگر متادیر با صفت بوده باشد و ترک با صفت کرده خصوصاً متادیر با صفت  
و ترک آن منوره و از آنکه موجب غنوت خونت کثرت آنست که اگر  
بر متولد کرده و این تپ مشتعل میگردد بسیار بسیار و محرقه و حبه جدی  
و جهت رقت خنثی و علان او علامت او لزوم تپ و عروق بنیز ناقض و  
تشنه و حراره و جیم و چشم و غاریدن پینه و ابرو و موضع فصد و عارض سینه  
تپ ثقل و تعدد در بدن و کسل حالت و سبب با عیار و خواب کران و ثقل در  
سر و شانه و کمر این تپ بسیار بنوعی مثل حرارت است و سبب غلظت لیز قوی  
کثیر الاختلاف و بول احمه غلیظ که در عارض میوه بسیار در دم جوان را در  
تپ چهار و از صغیرا که از قوت متولد کرده و در عرق بنوعی مکرر در حران و غنوت  
حرارت این تپ عارض کرده و عارض قوی با قلیق و کرب و اندوه و ضیق نفس و سوزش  
در ریه و درم حلق و انبساط و میلان دموم در سینه تپ بدست و این تپ سبب است  
نفس و در ابتدا مثل چه یوم بپوشانند اما حرارت این تپ اندک باشد و حادث میشود در سینه  
در بول علاج فصد نمایند و خنثی و از نماندن در کس اگر قوت قوی و سینه و تپ  
بپوشانند و اگر مانع باشد از فصد حجامت نمایند یا کیش کشایند در روز و حواله فصد  
و انقباض بپوشانند و در ایام گذشته نگردد و در ویم اگر قوت باقی بپوشانند و امتلا و قوت  
سبب است و بعد از فصد سبب حجاب و نظر کنند چون اگر قتیق و مائ بود و متادیر  
غلظت آن لازم دارند و اگر غلیظ بپوشانند و بعد از فصد قوت ملاحظه نمایند

اگر قوت فریاد غذا مانع شود از اندک اگر و اسفانجان و کدو در افطام سیم و چهارم  
جو و سینه بادام منق سبزند و تا سیم آب نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعیف بود  
باز نارنج آب انار و بعد از نصف راحه نمایند و آب انار سبز و غیره شربت یا صابون شربت  
نمایند و شکم را بشوید که از بوره و منقش و حیدر و مسکه و ساجه با منقش بسیارند و اگر  
نمایند و اگر مرض حار بعد از چهارم تجاوز نماید شربت عنب و نیلوفر دهند و اگر قوت  
ضعیف بود مرض از یستم تجاوز نکند در اول چهار آب انار و خوش بخت از منقش  
و بعد از دو ساعت پانزده درم بکفنی باب کسر و لحاب اسپول غوره نمایند  
ریحان و اگر عللیل معاد بود خوردن بسیار در اول چهار آب کک و جو بخت و کسر  
دهند و اگر بدین مقدار کینر نماید در آخر روز اندک کک یا نان از خمیر ساخته  
بشویند و آب سرود امثال آن دهند و اگر یا صهار در یستم پت بود یا بیستم ک  
از ان شربت بکفنی بنور در لیمو و نارنج و آب غوره و ریوانج و امثال  
نوع ترشها می نمایند تا حدت بخورند و خون را کینر دهد و آتش بخورده و ساقه  
ستم فایده دارد و اگر خون رقیق و صفرا و لیمو و زرد از عدس و مسکه  
اگر غلیظ بود مثاب نیت و اگر بعد از لیمو اصباح مسهل شود و مطبوخ بملک  
ش پخته و خیار شیرین دهند اما پت مطبوخ که سبب او عفونت صفرا بود صفرا  
و خون اندک بر دارند و مبالغه در شیرین نمایند مثل سر و خرفه و لب کدو  
با کفنی و آب هندوانه و آب کک و آب انارین و سینه کم خیار سبز و اگر  
شوق قرض کاخورد معده و کبر را سرد سازند بخورند کتان که آلوده باخته باشند  
کاسنه و عنب الثعلب و مندل و اندک کافور و منزل را به برک بید و خارا کترا بید  
سازند و در غیرتالبتان با اعتدال دارند و غذا اگر او عدس آب انارین و اگر قرض  
بمسل شیرینت و آب غوره و امثال آن نرم سازند و از آن نذیک الخطا  
نفع دارد و پاک میاز و لطیف عروق را آب کاسنه معصور مقدار سیم در



و اگر این را گرفته بیاورد در دم سکنجین سه روز و نیم با بنفشه و بنفشه  
و اگر بنفشه نیک سحر غذای پنج و نه روز از غذا و از شرب که در غلیظ من  
نماید و از لقب ناموجب آنکه تی باز اعاده کند شود **ع** دوم در جنب خالص  
بحد صفر او که متعفن شده ماده در طبع عروق یک روز بجم و یک روز از  
که مرکب شود و جنب که آن زمان هر روز میگرد در این اگر حطائی در آن  
در علاج آن هفت نوبت زیاده نمیکرد و زمان گرفتاری او تا گذشتن تب چهار  
الک بجم نهایت آن در از ده ساعت بجم و بر طرف شدن اوبق و اسهال  
یا این باشد علامت ادا آنکه ابتدا بلزله نماید صاف کمان بر که سوزن در روز  
دقت زمان نافض و زود کم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی در دهان و بیخوابی و عرق  
سیر در محل تشنگی و در آن روز در سرد و غنیمت و بعضی کلام و بنفشه گرم سر  
سوز و بول اگر ناراض متعفن بود در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان  
سرد و خشک بود و در سن شباب باشند و هوا گرم و تبادل الحامه و شرب که  
تب شدید در زمان طویل روزه داشته باشند و قتی که بیا بنشیند این قرآن را  
علم باد که تب غالب خالص است علاج اگر طبیعت بزم بود در ابتدا و هر روز  
در نوبت آمد سهیل ندرند و آب کشک بویست از گرفتن تب است  
و بعد از آن سکنجین به آب سرد و فماد سرد و تر سیننه از فندل و از جود آب  
و نیز در مثال اینها که از تند و در وقت نافض اگر تشنگی غالب بود سکنجین و آب سرد  
و خرفه بکنجینه سرد ساعتی سکنجین عطرش میدهد در این حالت و در آخر نوبت  
بیم فائده دارد و خوردن آب و کنگ و بیا باراد را بکرم که از استند و بیا  
شد تقیه حرارت او در روز که نوبت سحر شرب سکنجین یا سرد یا شیر  
و شیر به هم خیار نیز و شبیه بزور و بعد از و در ساعت آب که بوقند  
و ساعت سکنجین قدری بعد یک ساعت مزد که از مائل معشر و کرد و اسفغان

و اندک اگر سازند قتی آب نموده و آب نارنج و آب ترندی و لیمو بر کله  
صلح دانند یا شیر یا بادام در ابتدا غذا را خایل بخلاط مثل کنگر و نردکی  
آغز مرض غذا لطیف نماید و اگر طبیعت بعضی بود و یولت غالب بود  
ابتدا صواب آنست که آب فواکه ملایم سازند و او فتق است و در مثل این  
مقدار و درم آن قبول بشد و به الوریجی را آب ترندی بر بخت میل نمایند  
بندی یا صهار معال شربت مغز فلوس حل ساختن شربت کل مکرده  
برنج آخته یا آفت متقال شربت کجینه یا آب انار نیز معطر شربت  
از اینها که حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج باقتدال را در و طبع را نرم  
را کم میزد و اگر صدام بود حتمه لیغ سازند و سزاوار آنست که در روز  
مرض را عمل دهند و تحریک بخیز نمایند و اقتضای سیر و ایت سدر مثل  
بزر در غایت و اگر دمان مایل بخفگی بود پیش از کنگر و غذا شربت سرد  
جلا بیاورد یا آب الوریجی را در دمان رطب بود و لعاب میفرستد یا سیر  
بود غذا شربت کجینه و اگر دمان تلخ داره فی فرمایند بکمی و آب که  
از آن شربت لیمو نموده و افراط نمایند در سیر یا خصوصاً در ابتدا و سکر الوریجی  
اندره سیر بود و اگر ظاهر شود نفخ و احتیاج که مال شود سهل معزادند و  
قبض بود و مایل به پیس بکینند سیرت در امیلید و یولت او را گرفته در یک  
آب یک چهارم روز سازند و بعد از آن بمالند و صاف نموده سست  
سیرت و یک انگم نموده باقی روز راحت سحر اختیار نمایند و اگر غشای  
عارض که هو اندک نموده یا آب انار میخوش یا آب سیب نفخ دارد و اگر مایل  
بود کمیند سست معال ترندی و سست عدس اگر جگر در آب آخته نمایند  
بجو شانند صاف نموده ماده معال قند در وقت نوبت میل نمایند و درم  
فلوس در آب کنگر جو یا بکیرم روغن بادام یا در غنیه کل نفخ از حکما مثل شکر



در این وقت اند که در ابتدا و مرض اگر احتیاج بتلین شود مقدار این زود مقدار  
 سیر در آب حل نمایند و غنبت نمایند اگر طبع ملایم نشود مثقال تمرین نماید  
 پس آب بخشانند و صاف نموده یاده درم قدر احتیاج نمایند و صاف کنند  
 در کینه مقدار سیمت درم آب تمرین و الوی بخاری اختیار نمایند و صاف کنند  
 در مده و تب و استخراجه و میوه و در روز نوبت شرا و در آنست  
 در روز که در آن شربت کنگنه آب میل نمایند و صلی آنکه آید و کنگنه  
 در روز آخر نوبت نفع دال و اگر حرارت مغرط و اندوه عظیم بود استراحت نماید  
 و مسکنات حرارت دهند مثل قرص کافور در سحر و حمام بعد از استراحت  
 در روز نوبت و در مده و در آخر روز در حمام بعد از نوبت و در مده  
 و بعد از آن حرارت مانند باشد شربت کنگنه و شیو کاسه با احتیاج  
 در مده و صحت که تب مقارقت نماید سه روز ملاحظه نمایند بهمان دستور در روز  
 بهارم گوشت مرغ آب توره با نارنج و اگر قبض بود آب تمرین و قیق سازند و در روز  
 در مده و در مده سیم و عین خالص این تب غیر خالص حادث می شود از  
 مده و که مختلط باشد بر طوایب اختلاط حکم و این تب کاهرس شش ماه باقی میماند  
 و تمام طحال و تیج و سست ظاهر شود علامت او آنست که زیاده بود مقدار نوبت  
 در مده و از ده ساعت و کاهرس میکند نوبت او تا بیست و چهار ساعت و نوبت  
 در مده و از تر می باشد حرارت او در غایت حدت بنحو داد او زیاده بیست نوبت  
 در مده و بسیار در سیر بود و غالی بنوعی از کرب و کاهلی و پیچ ابر و صنف فم نموده و پی  
 کاهرس و در طرف شدن او بقرق بسیار و در ریشه صنف کاهرس بود و در مده و  
 بود و بول غلیظ در کینه و کاهرس سبب بخار و حرارت که متوجه سیر بود علاج ملاحظه  
 نمایند اگر جانب صفا غالب بود علامت او آنست که مدت نوبت او کمتر بود و بیشتر  
 و شدید و بسیار عرق و زردی بول و برانزد و شدت عطش و تلخ و خشکی زبان است

در کتب و تاریخ در کتب و تاریخ در کتب و تاریخ  
علامت او صد آیه مذکور شد بابت سکنجینه علی و بنو در که در بنو در کرم  
در ستورای بنو و استعمال نکنند و در داسهل مادام که نفیج خلط نهند و اگر آنکه  
منقل بود از موضع به موضع و تلق و اضطراب بود و نفیج را آن محل سهل  
و اگر طبیعت نفیج بود و یا بسبب غلظت و ترکیب نفیج نماید یا جفته نرم و  
غلظت و سرخ بود و صد فایده دارد و اگر رنگین بود بسیار و بنفج سریع آب کنگر  
و بعد از چهار ساعت سکنجینه آب سرد و غذا در روزی که نفیج نهد  
بار مرغ یا آب تمر بنویس اگر قبض بود در روز نوبت ماش مشد  
بسیار بادام و اگر نوبت از ده بار بگذرد و گوشت مرغ یا کوفته و آن در آب  
اگر او خفیف شمع کوفته و ماش بخورد اگر حرارت بسیار بود کنگر و بخورد و نیم کوفته  
بار مرغ و اگر تب حاد شود و بول بسیار رنگین نباشد اندک بادام و صفت نفیج  
سکنجینه که از عمل ساخته باشند و در وقت لرزه آب کرم در زیر جامه بپزند  
و پای را در آن گذارند و قدری را ابتدا نوبت و غیر نوبت حضورها اگر در آن تلخ بود و  
داشته باشد نفیج کلی دانه و سکون درین رویت فایده دارد و جام بعد از نفیج  
و پیش از نفیج مرز دارد و شراب کفته اند که سفید و قرص باشد نفیج دانه و  
کیمیا و نار سیاه بود مرز دانه و چوبه علامات نفیج ظاهر کیمیا و درین قفسه  
بقیچک و در درم تربید و درم محوره و انکی رب سکون نیم درم غار یقون  
درم قند محوره و درم را مخلوط نموده باب کرم میل نمایند و در دیگر تربید نیم درم  
غار یقون نیم درم محوره و انکی بشریت سکنجینه چغیر سازند یا کلاب و سر او را  
که سهل در روز نوبت مسلمانند مگر قی که در وقت لرزه فایده دارد و سهل قوی  
صهار نیم نکلند و بخورند و شریت سکنجینه درین پت و در سایر حیات کیمیا نفیج  
دانه و قرص و در نیز فایده دارد صفت آن کل کسه صفت درم نیم سوس صهار  
درم سنبلی درم طاسیر و درم کوفته آمیخته قرص سازند و شریت مسلمانند



اگر در این وقت که در حرارت و اگر با دانه بالایی که موجب سکوین باشد  
 و آنست که مریض بیاد در سر استخوان پهلوان جانب راست ثقل درین وقت  
 است مدد که بسیار قوی نبوده و گرم بسیار نباشد مثل کم گرفتن و بادایان و غیره  
 و کم چند مقدار در درم بشویند که منضم اختصار نمایند و غذا در روز که نوبت  
 بهوشی بای مرغ و پیوه دهند و اندکی از گوشت اراده و پیوه و نوبت اختصار بر  
 نوبت که شکم و پهلوان آب انار من و قند با آب پیوه و قند و ترک غذا اگر قوی  
 در روز نوبت و اگر صبر نتواند نمود پیوه مینوس کند و بقدر توانش روغن بادا  
 منامانند و بعد از آن که حرارت و انحطاط نوبت غذا و شربت یخ دارد و اختصار  
 از آنکه غلیظ نمایند و انجام بقویت معده فائده دارد و چهارم در تب محرقه  
 در نصف است اول آنکه حادث شود از عفونت صغیر که داخل عروق پیوه  
 بیشتر در عروق نواحی سینه و دل متولد گردد و معده و جگر باشد دریم آنکه این تب  
 در از بلغم عفون در نواحی سینه و دل متولد گردد و از بلغم مائی و صفرا حاصل گردد و اندک  
 در نواحی کمر محرقه پیران را و اگر عارض شود شایع را بهلاکت میاندوزد و بیشتر  
 در جوان و صبا نرا عارض گردد علامت او لزوم تب و حرارت او زیاده از  
 تب غلب پیوه و خشونت زبان اسلم پیوه و صفرت زبان متوسط و سیاهی  
 پیوه و عرق کم پیوه مکرر در روز حران و افزای عطش و سرفه اندک و حرارت در  
 ستر از ظاهر پیوه و لذت یافتن از هواء سرد و تشویه در بدن و اگر از  
 هواء محض پیوه اعراض شد دردی مثل سهر و اختلاط عقل و علق و در سرفه  
 و عوز چشم و ساد کرب و مشرق بر تلف و سقوط سهوت و حرارت بر نواحی سینه  
 یا پیوه و عرق میان تب محرقه و مطبقه آنست که شدت غلب در محرقه زیاد  
 و در تب و حرارت در ردی کمتر از مطبقه پیوه و تمدد در بدن تبوه و ضیق نفس و پیوه  
 و در حرارت حادث و خشک ظاهر باشد علی آنست که نظر کنند بر حرارت داده  
 و حرارت راجع پیوه بر ماده شکمیز حرارت لیسره و شربت نازک و امثال

اینها هم گالنه و تریوز و ضایع می باشد و نیلوفر و صندل و عرق بید مشک و  
نماید بعد از آن منقوع و پندرس از آن سبیل را که جهت ماده راجع بود  
منقوع ماده اول و پند بعد از آن مسهل اختیار نمایند در آخر که  
نماید و سزاوار است که مسهل قوی در ابتدای این پت نهند و اگر  
بتلیسین سوره آب صفت مسوه یا آب پزندی و الوی بجاری باشد شربت کل که  
باشربت بنفشه و حقه نرم نمایند و آب پزندی و قیصر هر روز فایده دارد و اگر  
غلظت و زکین بود فصد نمایند و آب پزندان و حبیب میر حیات بالغل درین  
دارد و اگر شکم و درین بود در معده و جگر صفت باشد و حرارت غریز صفت  
خصوصا بعد از اینج و آب مسهل میل نمایند تا حرارت غریب را تسکین  
دهند و علیل را در قیاس که نیم سقوط قوت بود هر چند میل نداشت باشد و صرف  
و کلاب و اندک کافور سوساخته بر سینه گذارند چند گریه در هرگاه حرارت  
بود و در صحن کافور بکنجید که از پز و سر و ساخته سحر دهند و بعد از آن  
آب کک جو یا آب انار میخوش و در روز هر ساعت آب پزندان یا مادر  
آب کدو و مالندک قند یا شربت ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجین  
بشیره کم گالنه و ضایع ترن نوع دانه و علیل را در وقت که حرارت تسکین  
مقتدر و کدو و کک جو و علیل آب و مادام دهند و سق آب خوره و اشال آن  
تا در معده متخیل بغير السوء نمائند و بعضی را تا اندک روغن مادام در  
تا آنچه از سودا در روی و خشونت با میزند چون بشویند زایل گردد و اگر در  
استغول گذارند و بدان روی زبان را پاک سازند و السبیل و اگر در آن  
اندک از گوشت اد بود در میان گیرند فایده دارد و اگر گریز رسیده بود  
و صفتش بخت نند و سر بخاران دارند و یا باراد و گذارند و اگر شکم  
بود و مانع از پز که در کام و معال نباشد گران در سر بخاری که مقصود بود



در وقت تری نشسته فایده دارد و در وقت خمره و کله حادث از بلفم مشور بود علاج  
بکچیز نیز در غایت آب یک جو خوریم کوفته و از آن که باریان را کرده در  
در وقت علامت از کوب و غشیان بغیر قذف پس نماید کچیز و آب گرم اگر  
در وقت بوم یا بوج فیقه که صبر او را میست باشد و تندرک حرارت آب انار خوش  
در وقت در انتهای لطف را غدا و لطیف دهند در وقت انحطاط تدریجاً و معالجه  
در وقت سازند و هم که آب او مایل بسرد در آنکه باشد در میان وقت نشد و اگر آب  
در وقت مشور بود پنج در غیب داریم و حدوث این آب از صغیر و متغیر که در  
در وقت در آن بدن در آمده می شود بسیار که در یک وقت بیرون می شود علامت او قوی تر از  
در وقت غلبه لطف بود در این آب نافض بنوع مکرر بسیل جریان و در این غیب خالص  
در وقت لطف و زنده بود و در بار عرق و در این آب دایم عرق نباشد مگر در آخر یاد جریان  
در وقت غیب دایم در محرقه از جو آب اول آنکه حرارت و لطف در محرقه باشد و  
در وقت دایم در آنکه فطرات در غیب دایم ظاهر بود هم آنکه در محرقه ماکو که  
در وقت در اختلاف عقل و ذهن و خفایان غش بود چهارم عطش و خشکی دهان و سوزش  
در وقت در محرقه سیاه بود در غیب دایم بنوع و بدن در غیب دایم  
در وقت لیمو و نارنج و شیو کم گانسه و عرق پیرنگ و گانسه و کافور زمان باشد و پسند  
در وقت در ابتدا این مرض منسوب است بلکه اختصار بر حقیقت ضعیف  
در وقت از آب تمرندی و الوری را و آنچه اندک تلخیزد آنکه باشد نمایند و مبالغه در ترید  
در وقت از علاج قوی تر از غیب خالص نمایند **سهم** در آب غشیه حدوث این آب  
در وقت ظاهر می شود از کیموسات صفرائی است که در غایت رقت باشد می شود علامت او لطف  
در وقت در این آب در بدنها که مزاج ایشان در غایت حرارت و پیوست بود بساط  
در وقت در وقت واحد که در معده و کبد درم باشد و اگر این آب بسبب هم و  
استخراج اسهال غشیه و رقیق موی این اسلم بود علاج تندرک که بوی خوش

سپایه مندل و طلا از مندل و آب و عرق پیرسک اندک کاو سازند و در  
و بر یک پیر و کلاب پاشیده در خانه قرض اندازند و دریا چینه نو بنوی و خوا که مثل آن  
در لواحه او گذارند و غذا هر ساعت اندکی نان در آب انار بن آغشته و مثل آن  
ریوان در نزد یک نوبت میل نمایند دفع غش نمایند از جهت ترش و قوی  
خاز و زرد نمک زرد و صغیر و در مرغ چینه بآب غوره پس از نوبت  
آب انار بنوش تا شربت میبست شربت خوا که فائده دارد اگر غش شدید بعد که  
بآب سرد یا شراب رقیق میل نمایند و صفت آب شکر و آب کدو سرد است  
و اجتناب از هوا گرم و لب و سهر و دفع کاو مافصل کاو و عمل آب سرد را  
بعد از آنچه تناول نماید علیل اگر هوای خفیه و حرارت داشته باشد هیچ  
ساخته اختیار نمایند **بسم** درجی مواظبه این طب به نوبت بعد  
حدیث این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد و زبان گرفتن او شده ساخت  
وقت گذشتن او و کس ساعت علامت او آنست که ابتدا از زرد و  
و کت و بدن زرد گرم تشنه و نافض در مع که از بلغم زجاجی و مافصل  
تر است و ظاهر می شود برده او اندک اندک که دفع پس از آن مثل  
میکرد در بعد از آن بتدریج کم می شود باز خود میکند لرزه از جهت غلبه خلط  
با این سردی تشویه میباشند و از علامات غش و سقوط شهوت و طو  
شدن و حرارت او قوی بنمو و بیت که از بلغم شور حادث گردد  
تشویه بعد و سردی قوی نباشد و بیت که از بلغم شیرین بنمو اندک  
و نافض و بر بنمو و کرب و اندوه کثر بعد و میل هوا سرد و آب  
باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و غرق مکرر و قه که از بلغم  
متعفن بعد عطش غالب و بسیار بعد و استفراغ در روی و رنگ و  
تپ نایل حضرت و زردی و کاهر مثل رنگ ماهی بعد و نفخ و غش



[illegible]

فایده دارد و اگر احتیاج بکنک باشد در ورم کفش باد بایان این از نزدیکی  
بسیار سکنجین بآب گرم حل نموده و بهندرتی بنمایند و غصه و اگر اسهال  
تجاذب نماید و در روی و اطراف تنج ظاهر گردد قرص در و شربت ماء الاس  
بنزد و اگر قرص افستین بکنک بنزد و اگر اسهال کبد در ورم قرص بکنک  
بنزد و اگر ماده از خلط سرد غلظت کوه علامت او در کشیدن علت و بیاض  
در زمان زمستان و سن مشایخ و بزرگسالان سرد و تر و تران کیم قرار دانی روز  
روزی و روزی بنزد و تران اربعه شود و لطوس و اگر اسهال بنزد و تران  
شده احتمال کند و در کیم بکنک بود و اگر تب شد و تران و باور است  
و بکنک و بنفشه و بکنک و بکنک و بکنک و بکنک و بکنک و بکنک و بکنک  
ملاحظه باید کرد غذا لطیف خوردیم و ماست و شیر و کنگر و  
اگر بلغم حاصل از غذا و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران  
سزاوار است که در غذا صبری که قوی بلغم نماید مثل حبیب و الجامه و سرکه باشد  
غذا بعد از خوردن و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران  
از غذا که از بلغم حاصل شود مثل شیر و صواب و خوا که تر و کشت و تران  
ببرف و تران باشد و حمام مثل از بلغم مزه دارد و بعد از غذا فایده کند  
بلغمی داریم حدوت این بنفشه از بلغم عفن که داخل عروق بود علامت او تب  
از نافض و سردی و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران  
نماید در وقت مفارقت کلی و این بنفشه اندکی برق دارد و تران  
بود و بنفشه مختلف و زمان است و این بنفشه از تران و تران و تران و تران  
تحقیق مابین و تران که مبادی و تران و تران و تران و تران و تران و تران  
مکتب از تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران  
جلال و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران و تران



در این فصل از خواص و فواید و علامات این پنج ظاهر بجا استوار ما به عمل میسر  
در این باره از مزاج را بجا و الاصول و مکتوبات اصلاح آورند و قوص و در و بهر چه  
در این سوسان یک پندرم بمثلت سازند شریعت و در دم با سنجینه ساده یا بند  
اختیار نمایند و اگر در سینه خشونت بود بخلاف مغش و سبستان و سپر یاوشان ظاهر  
در این **فصل** در پنج غیبه ضلحیه حدوث این صورتیک زبلم خام بسیار که بدل ریخته  
عری از دغش عارض میگردد علامت ادا آنت که دور صاحب او مثل دور شب بلوغ یا  
در این دلاغری بدن در نک صاحب او و صاحبی در اکثر اوقات و لب او مثل لب  
کاشانه لوت کوزیه باشد و چشم او در وقت بهمان کبوتر رنگ به رفته و وزیر  
سرفه که شراکیف کو نیز نفع بود و اگر تی آید ترش و ظاهر عارض میگردد در این پند  
در این از قریب غلیظ مخلوط به بلغم و ما و سوزش در احش بود و او در مثل بلوغ یا  
در این صحنه دال به لب انکه اگر سهل دهند غش می شود و اگر غذا مسلمانند ماده پ  
باز در اگر غذا نهند قوت ساقط گشته موجب ضعف بود و اگر در دم در احش ظاهر گردد  
مشکل رنگ کرد و در صواب آنت که ابتدا کخته پس نمایند و تدریج صفتی کنند  
صواب اگر طبیعت قفص بود اول باب چغندر و بوره و عمل صفت سازند بود از  
و بهر اشتافه یا حفته عمل نمایند و باید بدن طریقه که از ابتدا از ساقها نمایند از  
از نوا به فضل قدم بالند بعد از آن را نه از بالا نیز بر سر از آن دستار از به  
که هر چه جلد بعد از آن است و سینه را در جمع از یا نمایند و بعد از آن باید  
که اگر قفص نبود و سرد نباشد مثل روغن زیت و کج و ضی و کل قط در بدن  
در این سنجینه عملی ما در دم کم کرش و تخمین اب عمل ما در دم زودا که  
سینه بعد از عمل ما آن که در صلاب آنخته با مسند و غش میکند و اگر ضعف ظاهر  
در این بمثلت ما شراب کفته اند مزوج نموده اگر در دم اشتان بود و در کرا  
و بهر آید نفع کلی دارد **فصل** در دم در پشه که اندرون سرد باشد و دیگر

کرم یا بزرگ و این پست و قلم بر سر اول پست که اندرون کرم بود و در  
کرم یا بزرگ سردان حقیقت که شربت و جود و می باشد و در  
زبان و شربت عطش و غلظت و دانه و ظاهر بدن بسیار سردان علامت  
و اگر نباشد پست بدن رتبه و حرارت در باطن قوی بود علامت آنکه پست مغزانی  
نزد و او بر طرفه غلب و علامت آنکه از بلغم پست عارض شده نایب بول خام و  
بطبی و متعاقب قسم دوم پست که اندرون سرد بود و سرد کرم صورت  
بازم زجاجی که در باطن عارض شده و غنوت و پیر شده از بخاری کرم در  
و درین وقت احساس میکند بر در اندرون همت آنکه این خلط غایت  
بود بدن عضو و ساکن بود حال بر درت او معلوم میکند علامت او آنست  
بدن کرم بود و باطن سرد و بنفش سرخ شود و غلظت و خشکی نباشد و در  
حال مکرر در آخر امراض که قوت ساقط شده قسم سوم پست که حرارت و سرد  
ظاهر باطن اعا باشد و صورت این پست از بلغم غلظت که از ظاهر باطن کرم  
و در بنفش بطی متفاوت و بول خام و شداد و هر روز قوی تر شود و گاهی از  
ماده سفید لبن در ربع کرد و آن زمان خارج می شود از پست بلغم و در  
او از چهار ساعت تا بود علی حلیج و علی هر روز وقت درم آب کرم و  
ساعت شربت کهنه و شربت ماء الاصول و شربت بزوری و حب صبر و از  
زرد صبر درم مصطکی سرخ درم کل سرخ و اینون در عنبران و کثیره و مقل  
درم شربت و درم و حب غار یا باج فائده دانه **صفت** سهیل که نامی است  
ترید درم صبر نیم درم غار غار درم شربت کهنه درم صبر نیم درم کرم  
که مود را قوی دارند و بگفتند که در مصطکی و اینون باشد و پست که از  
علیه که بلغم و قوت را نمایند **درم صبر نیم درم** بلغم پست نهاری و بلغم  
نیز از آنست که قوت او عارض میشود در روز قوت در ربع و پست

تایمبیت و صهار ساروت



[illegible]

باید از نوزاد ششید و مایه‌ای که در اندامها بزرگ می‌گردد در در آن زمان و در آن وقت است  
ابتداء حرارت اندک و التهاب کم تر است و از اجزای بدن بلیغ شود و قوی‌تر و مستقر  
مزن ما مراض سودا و ریح و نفخ مایل لصلابت و بول در ابتدا سفید و بعد از ابتدا  
و در آخر سیاه رنگ و آنچه دلالت دارد بر این حال عادت ببلور و من و پند پند و  
و اکثر مراض می‌شود که نوزاد او سرد و خشک بود و در سن که مایل در فصل خزان  
بولی سرد و خشک و اکثر از تن او غذا که از سودا متولد شود مثل کرب و کرم  
آب و آمو و بز و عین و لبی است که در تابستان پیچ بود و بجز زمستان و  
شود منجر به ریح کرم و ریح پیچ است صنف اول که حادث می‌گردد از غنوت سودا  
علامت او آنست مذکور شده صنف دوم که از احتراق خون بود علامت او غلبه  
و شیرینی زبان و در سطح بول و کرانی در بدن صنف سیم تب ریح که از احتراق  
صفا حادث گشته علامت او قهقرزیت و بسیاری عطش و تلخ زبان و کثرت  
عرق و میل با تشنه و ترش و نفخ و ریح و متواتر و ابتداء الجرب و سردی  
دی باشد التهاب عرضی و در اکثر حدوث این تب در عقب هر صنف است  
صنف چهارم که از احتراق بلیغ بود علامت او سفیدی بول و غلبه سردی  
بلیغ و کاهل و بطیف و بول سیاه که سفیدی ریزد و قلت عطش و کثرت خواب  
و بسیار آفتاب زبان صنف پنجم حادث گشته از سودای محرق علامت او کثرت  
افکار و خواب پریشان و سوساس و سرخ بدنه مایل بنواد و کبودی  
لاغری بدن و کمودت لون و کثرت ششوت علاج سترک میان صنف  
بود مذکور است که خون سرخ بود صاف که آن زمان گرفتن او در اندام  
نکیند و اختراع ماده که تب از حوادث شده بشریت و جلاب و حنظل  
از غذا و شیر آب گرم سرد در روز نوبت و تکلیف و در روز در  
و در بزرگ و نوبت شور یا و کوشش خفیف یا اندک از کوشش تا سه روز در



و حقاب و الو و ک و ش و ت و ج و د و ل و ا و م و ا و ن و د و ا و س و ا و ک و  
ایام آب ماه ۴

ببینی از غنای آن روز بقیع دارم و به آن که عرفی نشود در میان مردم نبوده و دارم  
و باید که اندک زمانی توقف کند و صحبت و معاشرت و غذا و کسب با عدل که  
از نایاب بود و فرستادن از نوبت ریح که حادث شود در تابستان بزرگ و بی زایل  
میکرد و آنکه در خرف و زمستان عارض گردد مدت او در از بوم و دیگر  
الحیف نمایند دیگر ریح که حادث از سودای دمی شود و آب در علاج  
درصد تار در سیم فائده مند بود و بعد از قصد غذا گوشت مرغ و شنبه و گوشت  
و آن که در دشواری آن ماش موش و اگر او نخورم گوشت قنق آلبا در آب  
ترندی و آب انارین و سهیل و طبعی و سبیل که در و آب فاج و انیمون و غلغون  
و است و بخ مادام و کاسه ماش و کم او و شربت سکنجین و در زمان  
بکم و سکنجین و اگر التهاب و حرارت بسیار باشد آب هندوانه و از غیر  
نیمه مال و مانند اگر ماده پت غلیظ بود زمان طول شده در غیر روز و  
بشمال طعنه شربت سکنجین آب کرم دهند و اگر علامات لخته ظاهر شود  
بشمال بدین طبعی نمایند و کت سبیل و محال شانه و سه شقال عنایت و لو  
و سبستان از هر یک سیمت عدد تخم کامنه و کثرت در پوست سینه و بان  
از هر یک پانزده درم حل شال و صاف نموده در و منز فلو و در ترکیب  
از هر یک پانزده درم حل ساخته بدن جهت ایام فتر درم پوست سبیل و  
شیر از هر یک نیم درم نموده دانگی اول این حب اختار نمایند بعد از آن  
در و سکنجین و انیمون و آب جبین به انیمون و از آن سودا میکند و  
ریح و آنکه از صفراء سوخته حادث گردد و مبالغه در ترشید و در طبع  
سکنجین و شیر و عرق و شیر کم حصارین سکنجین اختیار نمایند و در ابتدا و  
شربت و سبیل و آب حسن و شربت کل مکرر و در شربت و امثال  
نیم ساعت بعد از که شربت سیمت روز و نیم وقت و در و سبیل و  
که در و انیمون و شامکی و ترشید و شانه و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل

غوره سازند و در روز راکت اگر قوت ضعیف بود و شست و کباب  
لغنیخ فایده دارد و دیگر یک ربع در آن که از سودا و بلغمی حادث گردد و در روز  
ده درم حلیج و عسل باب کرفش یا آب بادیان و کهنه بزوری و عسل باب  
و کهنه را باب لبلاب یا بخورم مغز قلم کوفته و ده درم قند یا آب کرم  
پسلیک که بلغمی و مویز یا کهنه نرم سازند و در پنج از شرب و بلغمی و زنجبیل  
افزافه نمایند در آخر غار بون آمیخت نموده ادویه را قوی سازند و در  
روز نوبت قی نمایند هم تر و پوست و شکم و عمل در ابتدا نافه و بعد از  
کهنه و در غذا خوردن اسفناخ جهت تلبس شورای مرغ و کبک و اگر  
و اگر طبیعت نرم بود در حمیانش بودینه یا کهنه نیم کهنه کوفته و در  
بروغن جوز و در اشتها مرض غذا و لطیف بتدریج و طبیعت در مرض  
کذارند و چمن لغنیخ بکمال رسد و طویخ افشمنون باب افشمنون در  
روز دوم نوبت سهل اختیار نمایند و بعد از سهال قرص زک از  
قوه جگر و قرص عافت از برای تقویت سپرز و اگر سرد مایوی بود  
وقت ابتداء نوبت در زیر دامن مرض آب گرم که در دست و پاها و  
خیز و کل سه و شایسته باشند گذارند و غذا نخورند کوفته و در  
حاکر بود شایده و اگر ضعیف بود در روز راکت مرغ و تهو و در صحنه  
مرض بدیر کشند و اگر لغنیخ ظاهر بود معجون حلیت که درق سندان  
و حلیت و مرا از هر یک برابر است وزن عسل بسیار شربت شمشک  
بعد در هر سه روز یکبار ملغانیند و جالینوس گفته که خلق بسیار بدیم که  
از ریح خلاص شده و بعد از آن اسهال و تریاق نوزده اند و شمشک ابو  
فرموده اند که حلیت و قفل نافه و شراب ایض و قند که نوزده  
نباشد علاج در ابتدا حلیل ماده باب لبلاب و فایده لغنیخ بکهنه  
لغنیخ طبیعت معطوخ پخته زرد قهوه و بعد از لغنیخ ضد با مریض



و از دگر متفرغ باد و قوی مثل افکون و بفرانج و غار یون و اسطوخودوس  
 و لاجورد نمایند و حقه قوت نمایند و دارد و سزاوار است که در  
 طب یکدیگر اسپال نمایند چرا که خلط سوداوی بیک سسل و دوسهل  
 تشویق دفع او و بمبرداث تواند بود و بعد از آن کینه تشویق و از  
 دراز و عرق منالک است که اتمام نمایند و درین پت به قوتیت کبد و  
 در ابتدا سکنجین و در وسط علت قرص زرک و غانت و اگر قوت  
 طریق و منور زرده تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضایی و اگر اولت  
 است که زشته باشد و گوشت مرغ و گوشت کوسه و جوان و بزغاله که در او  
 دریم کرم بود و دوازدهم در زنج و ایم حدود این پت از سودا و غن که در  
 افضل هر دو بود علامت او از دم پت و اشتداد زنج و صومیت اعراض در زنج  
 و اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافع علاج فصد با سلیق و فنج لکله و  
 و ساده و طبعیت بطبع افیمون و حب افیمون دهند با عدال در گرمی و سردی و  
 با کالنه و آب بادمان و شربت سکنجین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه شدید  
 بود و تشنگی غالب کک بود و جلاب و آب ترندی و الوی و ناری و آب انار خوش غذا  
 آنکه کرم کور شده و اگر خلط الفنج یافته سهل قوی و حقه در ابتدا و لین و در آخر قوی  
 علاج و اسیر نمایند و مبالغه در تسخیر ننمایند و تدریجیه در پت رنج و حقه که با هر اثر  
 در تابستان بود سزاوار است که ادویه کرم نهند و اقتضای آب جبین که در  
 فصد عمل کرده باشند نمایند و سهل از هلیله زرد و سیاه و افیمون و غار یون و اشال  
 اختصارا که هر دو ترطیب بدن از جام که آب شیرین داشته باشند و غذا فکده کرد  
 اسفنا و در آخر مرض و حقه روز نوبت لب سکنجین و آب کرم و بعد از قی قوتیت معده  
 لکله و شربت خوره و شربت میب و معتدل سیزدهم در قشای و سس  
 حدود ماده این چهار جنس ماده پت رنج باشد اما کرم و غنیه را تریه و معتدل

او کس و اکثر از سوداء اینی و صلا و علاج تب بلغمی غایب و در این کتب  
باید بود و در دهن و شربت ککچین را که حرارت بسیار بکوبد و نیم شکر و  
کلفتند فائده دارد و غذا نخوریم کوفته و گوشت مرغ یا گوشت کوسه و ان  
و شش از روز نوبت بد روز پنج و آب و این حبس از روز نوبت درم غار  
شیم بمقال محمود و دانگی لا بود درم کشته نیم درم نرم کوفته اختیار نماید  
صلا و بعد از آن آب کرم ماصلاب از ملبوخ افیمون میل نمایند و اتمام  
سود نمایند چهار درم در شها مختلطه بیاید و الصفت که سها که ادوا  
معلوم نباشد در درم آنمخته بود آنرا مرکب گویند و گاه باشد که در پاره  
یکدیگر آید هنوز بکتاب سر طرف نباشد و نوبت دیگر آید و لطیف باشد که آن  
نیک ملاحظه نمایند تا به حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تب بسبب درم  
اعضا شده علاج ورم باشد که واکرا از جهت بی تریقی علل در روز در  
واقع کنند علاج تدبیر و اگر کفایت بود سهیل در روز یک نوبت  
سکینه و کلفت و منع از غذا در روز نوبت و اگر تب از جهت احتراق  
بود علاج استغراق نمایند گاهی و بعضی اوقات نکس دهند و غذا شربت  
اختیار نمایند تا خلط محرق نکند و چون زمان مرض طویل شود سهیل سودا  
تب ربع نمایند و قرص غافث یا افستین که بیماریها سیرزد و دیگر و شها که  
سود و در اول پانزده صفت آن عصاره غافث و صبر از هر یک یک درم  
به لیل به درم زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم با آب  
با زرد و قرصها کنند شربت یک درم و نیم بکسین اختیار کنند و نیم یک درم  
بکسین اختیار نمایند و در شها و مرکب کس و سدس و غیر آن ادا آن  
که استغراق کنند تا خلط کشود و حرارت ماندنهای اصلی نیاید و در  
نکند و تا قوی گردد جای بود از درازی مدت بیمار باشد اندک حرارت



در قفس کافور و عذاب بم آبی در سینه و در خفاش فائده دارد <sup>باینز</sup>  
 ریت و ماسه و باید شدن هوا لب و در اینجا آن در طفره ریت عاید  
 در دروغ و غشیت پدید حال هوا لب آنکه در زمان درختان و ماکهها در عاید  
 در کافور و خافورهای <sup>معمول</sup> علامت و حدوث و بسیار است که در نبال کشیده شود  
 در کافور اول در کافور آخر باد صوب بسیار آید و هوا غشیت شود و خفاش کرم  
 باران شده و نباشد و بسیاری حشرات و صغیر در زمین و ثلث باران و کرم  
 در روزی عیار و در دام ابر و روز تا کرم در شبها خنک و هوا و روز تیره و کرم خنک  
 در حیوانات کرم در زیر زمین پنهان باشند بظاهر زمین آیند و در فترت بقیه ایشان  
 را پیش از آنکه از آنکه عاده غشیت او است غایب شود و اگر فادها در آخر تابستان  
 در آن شود علامت تب و آنست که ظاهر بدن بسیار کرم نباشد در راجل انوره  
 و سوزش عظیم و حرارتی قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق نفس و بوی بد از دهان  
 و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غشیت و سقوط شمع و در در سحر و  
 غم طحال و سرفه و سقوط قوت دفعه و اختلاط عقل و در در زیر شریف و  
 خوابی کسب بدن و صفه نبض و اشتداد تب در شب زیاده بود در راز بول  
 و کفک و مراری و قی مغراری و سودا و عرق بویاک و شیرین در لب و باقی آنها  
 با لب و یا اشتداد اگر علیل را شور باشد قوت ساقط کرده و چیزی میل کنند  
 و متواتر کرده دلیل موت بود علاج دفعه نمایند اگر خون غالب بود اگر  
 طحال بسیار بود اسهال آن خلط بدوا و مناسب و شربت نهان خنک مثل نارنج  
 بود و آب انار و غوره با قفس کافور و آب کاسه و غشیت و کفک  
 و قفس سازد و او را در آب شعله و آب سرد بسیار بیکبار میل نمایند  
 از آن اندک اندک هر زمان و مبالغه در تقویت دل بلخی و بویهای خوش و

۷۷  
انتشان کلاب بر خطه فایده دانه و طلا در سینه از صندل و کافور آنکه کلاب و کافور  
موضعی علیل بجهت ال و در حوالی او ریاحین و بر سر میگذرانند در خانه و غیره کلاب در  
پایمنند و بخور از صندل و کافور و پوست انار در موی و اشال اینها سازند و هرگاه  
سر اسهال و سردی اطراف و نحو این و اختلال عقل و سینه مرغ پند باید که  
بجایه متاعب تا حرارت میل بجای نماید و غذا عدس و اگر اندک بوجو شاید بایست  
و جعفر و شیر و بادام یا زرد سمان اگر طبیعت بوجو و اگر قرض بود آب تمیزند  
آلومنی سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ منقح سمان آب غوره یا گوشت  
زبان گربه نازده تخم مرغ و شراب اربعین منقح بوق کامی و بیدنگ و کافور  
کا و زبان مصطفی آنچه طبیب متاعب دارند در بند و وقت که قوت علیل کم نشود  
بطعام نباشد و عباله بدو چیزی باید داد تا بسبب اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت  
و یا آشپز نکند و از غذای غلیظ و کثیر الطهر و کرم و ماهی و شیر و بیشینه منع  
نمود و واجبست که در حمام در شانید اما اگر هیچ بوجو متاعب آنست که  
که در دو بوجو در شانید و احتراز از بویها بدو نماید و ماهی و خانه بویهای خوش  
سازد و منع عذونت نماید بوجو در عین و مشک و کند و کلاب و صیپ و آب  
کلاب و سرکه و صلیت حل نموده در خانه پیاسند و در طبوبات و زیاده تر  
سهل و فصد از بدن دفع نماید و تغذی غذا و تدریجاً مل تخفیف از  
و احتراز از ریاضت و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سرد و تر  
ساخته و اگر از خون اندک حرکت یابد فصد نمایند در حال و منزل را سود دارد  
و از گوشت غلیظ از طیور و صهار پاهی اجتناب نمایند و اختصار بر گوشت مرغ و  
و تهر و کبک و ترشها نمایند و آنچه از او خلاصی میدید بر تریان کبیر بشود و  
و تریان از بجهت پیش از زبان او مراد است نمایند و خوردن کل از این برکه  
دانه و کمی از قهقهه کاهیت کرده که انحصار و صفا از هر و زعفران از هر یک



از این روز و مقدار در دوازده و با یک سیاه نر آب منجمد ساخته اختیار نمودم و از آن  
 وقت ملاصق یافتیم و بعضی از اطباء گفته اند که از صبر و زعفران و مراجزاء بسیار بر روز  
 از این که مردم را دلت نمودیم فائده کلی دالو اگر بود در آخر تابستان بسیار که شود  
 در غایت خشکی و غبار و باران و سردی و غیره و نیز در اول آفتاب که غدا  
 در مثل آن که در خصوص اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از قوی و قوی و  
 در خشکی حذر نمایند و ملاحظه نمایند تا باران نازل گردد و هوا سرد شود  
 و مانند هم در شب جدی که البته و نگران میگویند و تصور صفی که بر ظاهر بدن و  
 بعضی بیدارند بابت لازم و سبب این که غلیان قوی بود بر سبب غنث  
 و چون شیوه انکو آنکه کفک بود لبر آله و آنکه نقل باشد و پسند آنکه در  
 دره باشد در میان بماند و خون در تن مردم بپزد و شد و اخلاط که از خون  
 من تولد کرده و بجاریاء بد که از خون در سبب پس و ولادت بدون آنکه خدا  
 و لب فضول صغیر صابهار و در سبب خون در بدن علان و مثل هوا منخن  
 و شستن در منازل که آنجا نگران بر آورده باشد که بخار است مجبور  
 در رسد و از قیول غذا گرم تر غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و حوا  
 از اینها بدترین اصناف آنست که سیاه و کجوه و غش صفا صلب سرخ در  
 است تیر که تمام بدن را گرفته در میان او مثل نقطه سیاه رنگ بود و آنکه  
 سرخ و آنکه بعد از زردی زردی بود که متصل بعضی و دیگر بهتر  
 است البته که نگران میگویند آنست که شور از صف و اندک سرخ  
 باشد و مقدار عدس کلان شود و کرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 در استخوان و سفید از آنکه بود با سانی و یک کرب و اندک که ظاهر  
 علامت نیک آنست که پت در روز سیم کشید یا بد علامت جدی  
 مطبوعه و املاء عروقی و در دانت و بنده و خاریدن من و سینه روی

در شب جدی

و چشم و کراتی در بدن و اضطراب و خستگی و ضیق نفس و بی خوابی و خستگی  
و شیبیدن دندان و غلظت آب آن و تر شدن در خواب و کراتی و کرب و درد  
حلق و لرزیدن پاها علاج فصد نمایند در وقت ظهور آفتاب روز و اگر از  
سال گذشته باشد و مانعی نباشد که حامله یا ضعیف بود و اگر صبی بود و از یکسال  
نه بود و تخمهای تازه بود و جامعت نمایند و فصد و جامعت ریش از روز نایند  
و اگر بر روز بخورده یا آنکه کرده فصد نکنند و شربت بر بنوعی و در این کتاب  
مستمان چهل عدد کل نیلوفر مثقالی یا تخم خیز که بدل نیلوفر است و مثقالی یا  
درم فصد سه مثقال اگر کتابستان بود و آب سرد و اگر زمستان بود و آب گرم و فصد  
اختیار نمایند و بعد از فصد آنچه غلیان خون را کشین و در مثل عدس و کشک بود  
سیم و چهارم باشد و اگر لا اگر و عدس میل نمایند و در وقت بختان از این  
عدد اندازند و چهار بادام و شیره کشیده قش سازند و بعد از این که در وقت  
شریت سکچین زبانی و اگر قبض بود آب تمر بنوی و آلوئی بخاری بعد از در و  
و این در هم قش سازند و در ابتدا آب تمومندی و کلاب و شیر خشک دهند تا مادی  
و اگر نفست بدن اتفاق واقع نشود مبالغه در شربت نمایند و از فزکان ظاهر کرد  
و در بر شعله محامه پیوندند و هوا و خانه با فواید آرد و آب گرم اعیان دارند  
آب بادمان تر و آب کرفش یا بنفشه و فصد اختیار نمایند و در بر  
و اندکی زعفران و آب انجیر و کدو و در این زمانه را با ظاهر بدن  
و بروز میکنند و آنچه نفع کلی دارد که مغول چهار درم عدس و شربت درم  
سه درم بیک کاسه آب کلان بخوشانند و از آن آب صاف نموده دهند و اگر  
و در درم بادمان اضاف سازند برین که و غیره شاید و آب گرم در زیر مریض گذارند  
بروز را نفع دارد و احتمال این ترا بر وقت نمایند که ماده غلیظ در زیر بروز  
و بنفشه و شربت یا شربت و حلاوت بسیار و زبان سیاه بنمود و آب سرد





شک میگوید شک است که در او شک و غرض بود اگر کلاب و کل عبد  
کز شک بگویند و آب انرا بر دامنند باید و در نمودن خوب کز شک  
دارد و آتش از خوب زرد و خوب کز نمودن اولی بود و اگر موی در شک  
کلیه صبر کند و انزوت و قون میا و شان نرم کوفته بر آن موضع بپاشد  
نفرگان بزرگ را بپاشد یک کل خشک به آله برنج و آله  
و اگر بزرگ کز شک آبا باند منفعت آن در روز و در آید کل سر سخی و دیگر  
و سفید و مردار سنگ و عدس نرم کوفته بر جراحت بپاشند نفع تمام دارد  
انفرگان باقی ماند پیچ شک و آله باقی و مغز تخم خرنوب و سرخ و در  
بادام و آله بوزهر یک مقدار نرم کوفته سفید هم مرغ طلا سازند و در  
تپ زایل کیه تمام و شور بر طرف میگو شور بای مرغ دهند و پیش از  
گوشت نهند نفع دهند در پشه شبیه علم سرخ رنگ و پراکنده  
مثل دانه جاورس را در آن بپاشد بزرگ کزین کباب بود و در هم  
بجلا ف نفرگان که او از جلد بلند بود در هم گیرد و ماده نفرگان فون که تیار  
و گرم کشته و ماده حصه فون صفرائی که میل بخنکی دارد و شراب او که  
پوست بر داشته نشود لیکن حصه کشنده بر است چست آنکه از لون تیار  
و در روز از جلد بیماری و مانند منته هرگاه در ولایت افتد خلق لیاری  
کفرار کردند علامت او پیوع و در خنکی دندان و تشنگی و اضطراب و  
پلشت و زانو و سرگامی حادث میکرد در میان حصه جدی هر چه بپاشد  
در آن از هر دو بود و حصه که رنگ او سفید بود آنرا خاک و خشک کرد  
که رنگ او سفید باز در رنگ سرخ و متورق و کم و دور از یکدیگر است و سایر  
شک که فون آنرا فیده و شور بحال خود و میل لغز از شیرین است دلیل  
مرض بود و بدترین امان حصه نفرگان است که رنگ او سیاه صلب



به سبب این کتاب علی بن مرداد اول  
کتاب و شعر حضرت م

[illegible]

ظاهر شود تا چون صاف نشود و در هرگاه سبب صنف شود باید  
موجب خطر است اندکی مافوق آب کشیده آب برک میدخل حوده  
چنانچه یاد از این سوخته فیتله از پیچیده بر که تر ساخته اندک از  
در سینه گذارند و اگر فیتله در سیاهی آمخته در سینه نهند فخر را می بندد  
افزون بگللاب حل کرده در شانی مالند و در آن نشانه لبر که آنگونه  
را امید است که به بندد و کج لبر که حل نموده و آب برک میدخل گاه  
لبر که در پیشانی مالند و اگر قوت بود و قصد باریک نمایند و اندک فون  
تا فون بجایب دیگر میل کند و جالمت مایه دانه و بستر باها بسته و  
ماه از خون رفتن سینه نفع داند و آب پنجه و برف در دهان گیرند و در شانه  
اگر آواز گرفت باشد لایب تخم آبر و لایب اسفول اگر هم نمایند شاید چون  
مهارقت نماید اگر شور بای مرغ داند که از کوشش او میل نمایند و از آن  
چنانچه اثر می شود قوت ظاهر کرده ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود و معنی نکس  
بیماری بود و نکس از اصل بیماری بدتر بود جهت آنکه قوت ندارد که معنی  
بکشد بدین سبب لطیف در علاج آن متتابع نکند تا حال قوت بیمار بود  
و علامت نکس حالها باشد که نشان دهد اگر احتیاط نکند مرض باز آید و آن  
حالت اول صغیر قوت دوم میل لطعام نابودن سیم کشیدن در وقت  
چهارم طعم ناکواریدن در معده و تباه کشیدن و سردی اندام و در وقت  
نهم و سیزدهام قوت گرفتن و تهج و در روی و پشت چشم پدید آمدن نشانه  
خوش نامختن بود که نکس با فراطه است که تن قبول غذا نکند و بروی پدید  
آنگاه بخراجه و مانند آن کرده باشند باز هم باندرون کردیده و هم  
وقت نوبتها و سماری گذشته قوی تر کرده باز هم بنفش بود و سر و  
بول از حال خود تغییر کرده باشد و بسیار بسیار بود که نکس کند چنانچه  
سر و شیم سر در در جگر و سیزده کرده و نزل و وضی نفس و در در چشم اما



چنانچه فاعل که هلاک کننده باشد در ستر اوقات نیز و هم در وقتها دیگر  
بسیار بود و اکثر دفع او از صف اولیم بود و ترکیب او بر سه چیز است  
از غلبه دایره و بلغمی دائم مرکب از غلبه دایره و بلغمی دائم یا مرکب از غلبه  
دایره و بلغمی دائم و این پست متوسط بود میان منمن و حاد و میکشد مدت  
تا سه ماه و ستر و نمیکند از عللیل را که راحت نماید و مخرج می شود در وقت خلالت  
است که مرکب از علامت های صفراوی و بلغمی بود و حاصل علامات آن بودی  
در غایت گرمی بود و مدت از کوتاه بود و روزی حرارت ساکن باشد و مدت  
نیز بیشتر و هر واقع شود و گاهی بعضی از اعضا گرم کرده و شش براتی ماند و  
در سرد باشد سوختگی که معلوم نمایند پست مطبقه که در ذائقه باقی باشد و عرق نبود  
و اما نقص بسیار یک ثوبت عرق آید دلالت میکند بر ترکیب همچنین هرگاه که  
بر لرزه قوی باشد قدرت سر و اسفند در از گرمی و دانه ها و دستها و کمر و لعل  
مرکب بود از بنفش معلوم نمایند اگر عظیم و متواتر بود علامت او را که صفرا و بلغم  
در مزاج بود علامت بلغم و از قی اگر عظیم بلغم بسیار علامت او را که صفرا زیاد بود  
و از علامت غلبه صفرا آنست که ثوبت او کوتاه بود و اطراف زرد گرم گردد و  
بسیار دفع تلخ و عرق مایل به روزه و بول رنگین بود و اگر ترکیب از بلغمی دائم و غلبه دایره  
علامت او دوام پست و خفت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت اشتها  
پس روی اطراف و اگر ترکیب از بلغمی دایره و غلبه دایره بود و شد بود و اندک  
بود بود و نوده اندک باشد و اگر ترکیب از غلبه دایره و مواظبت نباشد لرزه  
در روز باشد روزی قوی و روز ضعیف و بیشتر و بر شدید در اطراف  
غلبه دایره و مواظبت دایم باشد لرزه و شش پیوسته باشد علاج آنست که طبعیت  
علامت کوام پست قوی تر است بعلاج آن مشغول شود اگر کسی قوی بود علاج آن  
به دردوسی باشد از شر به مناسب آن دهند و سازگار آنست که ایتمام  
هم اختیار نماید و قوی فرمایند و شربت بزور که ادرا را و عرق کند و آبی

که در روز نخست و کلسنج و خرد و ما بوننه بوشانند و سه بر بخاران دارند تا یک کنگره  
خامه گیرند تا عرق آید و سهیل قوی در ابتدا نهند پیش از لضعیم که نیم که منتقل  
و در ابتدا سهیل حنیف از آب غمرندی و آلبوی بخاری بپزند و منقر قلو س و کل  
آب انارین و شیرینک حل ساخت در آب بادیان تر و بعد از لضعیم سهیل قوی  
و قر در روز نوبت ماش مختار و نخود نیم کوفته و اسفناخ باب انار و اگر مدت  
طول کمره ای تمام نمایند که قوت قوی کمره بخند و اشترب الحیف در روزی که نوبت  
و بعد از این درم شورایی مرغ و گوشت او دهند و مادمان و سقندر ثبت و آلبوی  
قوی سازند و از ادویه فرافستین که فایده کلی دارد اگر کوفته بپزند و بپزند  
اختیار نمایند شاید و بعد از این هم و ظهور لضعیم سهیلی که هر دو خلط دفع نماید سرینه  
نیقار در نیم خم حنظل نیم درم محمود ربع درم این یک سبب است بود از ترکیبات که در  
قرص افستین و قرص خافت و قرص ورد است محمود اگر زمان مرض دراز است  
و تیج در روی شده صفت قرص افستین که سردی محو و جگر دسه آنها را و  
و عسل البول را فایده دارد افستین و روم و تخم کرفش این سول و اسارادن دمنه  
از هر یک برابر نیم کوفته ناب قرص سازند هر یک مقدار درم غشالی و یکی را لوب  
معلمان این صرا که بطول بخان قرص ضعیف شده و حمام پیش از لضعیم فرزند دارد  
از و فایده دارد اوایل علت تا پانزدهم بر موز که از ماش مختار و نخود شیرین  
پخته با مسند اختصار نمایند و اگر اندک زغوان اضافه نمایند در غذا اگر  
نبود بعد از آن در روزی که نوبت بنحو گوشت مرغ و متو در آب آن اگر  
مختار ما خود نیم کوفته قوی آلبوی آب انار با گوشت مرغ بریان سازند و در لضعیم  
که برافت و اسالیش باشد پس حقیقتی که نوز ایل کمره علل محام در آید و گوشت  
چون این بتدریج که غذا فاسد نکند در و پپ باز حوادث شما بود در علاج جانب  
نماید چیزی که گرم بود ماسد و مسل نکند و کهنه مسوده و شربت بزوری و شربت  
لیمو و خورق لغع در آن در غذا که با اسفناخ و کمره اندازند و قوی ترش ساز



در درون اندام چون در درشت بود از غنوت و در روف و طیب عروق باید که  
 با طبع غایب و علاج باطایم یک نظر کند باین حرکت وی هر مرض آنچه مناسب  
 است از تریت و غذا سهل و اقراض و سفوف و حب ترسب نموده دهد  
 ستم در تب و ق و این وقت سبب فقا اول عطیب و ق صفتی و این  
 در حرارت غریبه با عضاء اصلی خصوصاً دل چسبیده تا فانی سازد و رطوبت  
 در مراتب او سه است اول آنکه رطوبت که در رگها که به تن پراکنده است  
 در درون عروق صفرا و از اعضا بمنزله روغن که در چرخ اندام بود مرتبه دوم  
 که باند امهات است و سرشته شده بمنزله روغن که در جرم قلیل باشد  
 رطوبت که اندامها اصلی بدان پیوستگی دارد و هرگاه این رطوبت غایب  
 شود اندامها از پیوستگی باطل شود و رطوبت بمنزله روغن که در جرم پند بود  
 رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از زواج دل همچنان باشد که روغن چرخ  
 شده بدین سبب تب و ق تو کند اگر در مرتبه اول نوع علاج پذیر بود اگر در  
 مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این را از بول گویند در ابتدا و در وسط علاج نماید اما  
 در سیم را از بول گویند امکان علاج ندارد اللهم اشاء الله الحی الذی لا یموت و  
 جانب او سابقه و بادیه میباشد سابقه مثل شهای محرق هرگاه مدتی بردارد و حرارت  
 رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل درم کرم که در سینه حادث گردد  
 تاثیر کند و مثل تب خط الغب و قی که دایم بود تب یوم و تب ورم و مثل حرارت  
 در شش و گاهی لیبب انظار لطیف سقوط قوه و غش بسیار اللهم و داء المسک و شراب  
 حرارت دل میشود و اسباب بادیه مثل غم و غصه و تعب و پیچانی بسیار در وجه خاصه در  
 شایب و کس که مزاج او گرم بود و پوست غالب باشد و احوال این مرض در درجه اول شناخت  
 علاج سهل بود در درجه دوم معرفت او سهل و علاج صعب علامت او تب لازم حرارت  
 قوی نباشد و در این مرض اعراض نبوه مثل شهای و دیگر از غلظت نفس و اندوه و خشکی زبان

فصل

و ملخ گرم نبوه مثل گری که در جی عنق بوه و در پیت دق ملخ گرم نبوه و در پیت  
بود از سباحت کمر از ظاهر کمره و موضع عروق و غیر این در در کمر بوه و این  
نیک حال بوه و چمن غذا میل نمایند و نیز کمره و این حال از دلایل قوی او بوه و طبیعت  
منع غذا نمایند و نگذارند که بغرافت غذا انگیزد و نگذارند و نیز در نزدی هلاک کمره  
او او از سرمه وجه باید جست از نفی که صلب و صغیف و دقق و متواتر و بر یک  
باشد و از بول که در روغن پدید آید و هرگاه بحد بول رسد و عنق مستقر ظاهر بوه  
مثل صفیاج مسموم پدید آید و از کیفیت حرارت که پمار از پت فوش خبر ندارد و در  
همچنین زاج کشته باشد و هرگاه از مرتبه اول در گذرد و بحد دل رسد و ظاهر بوه  
خنگ پدید آید و صدورها در ته نشیند و پوت پشته کشیده گردد و در روغن  
برود و غبار در روی ظاهر بوه و حشمها بچشم خواب الی و از او بر و با میل یک  
دانه و سرست شسته و گردن او باریک و صخره او برون آمده بلند بوه و او از  
و باریک و ناخنهای او بر کشد و موی پاشیدن کمره و پوست و استخوان مانند  
نرم کمره موت نزدیک بوه بدین حال که رسد نیک سدن او محال بود و مادام  
بقیه از نوازیه گوشت و فخر و تازه کی و قوت باقی بوه و استخوانها بکوبست پوشیده  
امید بشود و وصلی پذیر بوه علاج مرتبه اول بتدریج و ترطیب باشد و اخیره با  
رطب مثل آب بود مرغ و جبه و شربت سیب و سیلوف و شیوه تخم خرفه و گاسه  
چم حیاتین و کدوی تروهند و انه و شغلا و وزله و الودقه و کافور و قرص طیار  
و اگر احتیاج کنی رطب سخن شوه مثل شراب و مار  
دانه را و از آنست که چیزی کمره نمایند و ترشپ در علاج این مرض آید  
که در سر شیوه کم خرفه بوق کاذب زبان یکی از اشربه مثل نارنج یا کنجشیر یا فندقیان  
حل ساخته بعضی کافور را آنجی قائم مقام او بوه احتیاج نمایند و در وقت طلوع آفتاب  
سعی ماسرطان اگر مکرره ندارد تا بجلاب یا برب انارین و آب بوسه متعال و در غرض



تا آنکه از آب سرد و بهر کدام که میل داشته باشند و نیم به نیم به محلول یا عذاب کم آبی بخورند  
 و غنیمت نموده به شکر بنفع و از غرض باده و جوع و تشنگی و از حرکت قوی و جمع آنچه کم  
 رنگ بود و احتیاج نماید و میل براحت و آسایش و سازبای و لغویب و غنیمت خوش  
 حال و شکر آنچه بدن را تازه سازد نماید و آب شکر که در درج شش و عذاب باده بود  
 در رخ کا و دبا در رنگ و تر با و بوی مسکه فائده دال و شیر نفع دال و اگر از اینها غنیمت  
 نبردی همراه بنفع و از خوردن زیادتی که در و نیز در طبع نسوخته بهتر نیز شیرینی شیرینی  
 پس شیر قوی شیرین فرمالی بدو بخندد بدو در شیرین تر الطافه دارند اول  
 به آن جوان به از از ادویه راه گذشته باشند و علف او و و گاه بود و بر خفته  
 میان الجمل و اسفناخ و صیار و باد رنگ بود و بر باد که فواید و شکر نیز دیگر  
 در آن صحرای که دور بود متغیر که در و در جی یا کینه اندر طریقی نهند که بر آب گرم بود  
 در آن قریح و در و در و شرط دادن آنست که در روز اول باین و منتقل <sup>اصافه</sup>  
 در آن روز بخت قریب صهل معال می شود بعد از آن هر روز باین و معال کم می سازند  
 از باین و معال ماند و در روز که شیر داده باشند بعد از آنست بنفشه او را بستانند  
 و زنی تر شده و بطن میل کرده شفا سازد شده و اگر صغیر و صغیر شده شیر ناسد  
 باین و داد هرگاه که شیر داده باشند یا فواید در آن روز از ترش و مایه  
 شتاب نمایند و اگر در بدن خلط بود که مستعد غنیمت بود برقی میل دهند مثل <sup>بنفشه</sup>  
 شربت بنفشه و آب تر بپزدی و آتوی بخاری و شیرینک یا مغز فوس ج آب الو  
 باین و در حرکت نفع دال و اگر سرفه بود بکرم کینه که گفته است معال شیر  
 شکر بمانند و اگر از شیر طبع نرم نسوخته بدل شیر و ج که که بآین تف داده اند  
 یا شیر و موضع اضطراب را بر ما جین و ذرا که فواید موی که دارند و لبها  
 لکلاب و صندل و آب کشنی تر و برک خرفه تر کرد این و برینه و کتف  
 در و جین کرم کرد تازه میکنند سه یا چهار بار در روز که نهایت بود و زیاد

نکته در زمستان هوا خانه معتدل دارند و اگر خواب نرو و نرسد خفاش  
بقند و بند در پسته روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو مالند و آبنبات اند که در آب  
تبر و جو شمش کوفته و برک حوضه و گالنه و بنفشه و شیر و جو شمشیده باشند و باید که آتش  
نهایت معتدل و بلامانع چنانچه غرق نماید و در دی و احداث حرارت نکند اگر آن بود  
که بیدار نشاید در آب سرد است دندان و در آب سرد در آمدن نیکو علاج بودی  
زمستان که تر باید و احتیاط تمام بجای آورده و از زکام محرز باشد بعد از لحظه سرد  
آوردند و روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه بادام  
و بعد از ساعت غذا خوردن مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب فوشن یا ماهی دانه  
و بنفشه و بیره جو شمشیده در آب آن ماس موش و اگر او اسهال و کدو و قند کدو  
فایده دارد و از فوکه انار و سیب و صندل و دهنند و بنفشه و شفا و صندل  
با درنگ می نمایند و سزاوار است که بزودی غذا دهند آن مقدار که سیر شود  
نمی داند تا معده او تغیر نکند و موجب قوت تب شود و سزاوار است از زکام  
نگاه دارند تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت نرم نشود در آب کنگ و یا اگر  
عینه چند قطره دانه حب الاس با جادرس که در روغن تف داده قند  
انار که با دانه کوفته با سبزه نمایند و آرزو غیر از طبعان سیب و کواش حب الاس  
در دکن باز و وطن شیر و حب الاس و اگر سرفه بود عسل و کل ارین و شاه بلوط  
حب الاس و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج به طبیعت و شیرین سیر  
و دقت که در مرتبه دوم ذلول و جفاف و زیادتی حرارت بود محتاج  
مشروبات سرد مثل آب جلوبطمان و مطبوخ که در درخت خاشاک بود  
که در شب به خاشاک و روغن مطب مثل بنفشه و کدو و مکرر در آبنبات  
و شیر سردن و شیرین و خوردن شیر تازه و شیر جو که کوفته با سبزه و بنفشه  
که در بادام رکن شاف کافور و صندل که در کلاب حل کرده باشند و خواب



از یک آب بوده و حفظ نمایند قوت آن چندگاه زنده بماند تا که طعم دهند از کوشش  
 و تپش و تپش بریان کرده ماکوفت بر و شراب یا آب کسب و آبی باشد و نمایند  
 در طریای این کوشش کبک یا از نان میدهند سازند و منق از طعم یا آشته و اند  
 چند چند رتبه طعم دهند آنقدر که معده کوفت نیاید و این تدابیر دقت نماید  
 در رتبه سیوم و در پنج خضه و در هر نیمه کوشش هر چند از قسطنطین حیات نیست اما  
 رسیده باشند موت او تا آخر ششوفت دوم  
 در ذیل دق جویان یافته مردم بصورت مدقوقان نمایند و بر زکار  
 یا مار سیده جاهل های پیری پیدا آمد و کسب لایه پوست بود مزاج بر تن و حرارت  
 بیش زانچه برودت با منصف بدن بود چنانچه عارض میکرد در آخر عمر و از  
 آب سرد در غیر دقت یا در ضیق بدن و در دقت که ریاضت کشیده و در  
 سطح ششویسب بکمرات سر که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده  
 در حرارت غریزی یا افراط استغاثات یا افراط در تبرید در کمیات نموده و  
 دقت که مستحکم کرده ممکن نیست بر ادعایات ذبول و برودت بل در صورت  
 تفاوت و سفید بول و رقت و عدم اندوه و لاغری مثل حال شایع علی ترطیب  
 تمام و آبنزن و دقت کرم و تخم مرغ نیم بخت هر روز بعد از آن بچشم اندک شراب  
 در ساعت مکث نمایند از آن بکام در آیند و چون بیرون آیند بعد از کساعت  
 سفید بول که در درار چشمت و زنجیل و فوایجان بکومت گو تر و بزه و مرغ فربه بخت باشند  
 در اکثر اوقات اندکی اختیاری بند و بریان مثل انزج و آبی و سبب و معین  
 مثل نزق و مترو و بطرس و داء المک و زوش دار و میل نمایند و خور از خود و غیر  
 در در برن روغن زیتون و قط و امثال آن بمانند و اجتناب از جمیع آنچه موجب  
 برودت و بند و از چغندر فایده کلی دارد و بکسرند سر و دست و پا آنها او پاک کنند و بکنند  
 در خوردن در بر شوک و معنت دوم بپوشد و در بر شوک کوشش و در بر شوک  
 در بر شوک ضیق بماند و در بر شوک در بر شوک در بر شوک در بر شوک  
 در بر شوک در بر شوک در بر شوک در بر شوک در بر شوک در بر شوک

۱۰

و مثل روغن جین و سوسن و صندل  
دوم در اورام که هر دو شور و آتش از جنس آب  
بر چند فصل اول در اورام و انواع و ارباب و علامات و علاجات  
بعضی نوع بعد اول در ورم غلیظ و درم و غلط و انتفاخ که حادث گردد  
علامت او انتفاخ و شدة حرارت و سرخی باکورت و تمدد و شدت درد و فزونی  
بنف و حرارت بول علاج فصد کردن و در ابتدا صندل سرخ و سفید و فلفل و کل  
و مایه و آقا و کل سرخ و کاسنی جهت تقویت عضو طلا کنند و اگر ازین طلا در زیاد  
در حال بردارند و این طلا را بر عضوی که بالاتر است نهند و در روز دیگر آرد و جو  
و صباری طلا کنند و اگر ببینند که از آن جهت زیاد نمیشود طلا از آرد قلی و خطی  
و ابون کنند و چون ببینند که کمتر میشود از ابون و اکلیل و کتان به کم جلبه سازند و در  
اورام از احوال ابو غافل نباید بعد در ابتدا رادع و مرغی در انتها مرغی و محلول  
اخطاط محلول نهند و اگر دانند که تحلیل نکرده و مدت جمع شده بگویند و آنچه  
و کثیره و امثال آن بخت کنند و تسکین دادن بمثل سرکن کبوتر و اشق یا به آلت نمایند و طبع  
فواکه با قرص بنفشه بود از فصد اختیار نمایند دوم شفا قلوبس پیونانی این را قدر  
خیش کوبید و درم عظم بود از فون غلیظ تا غایت که می شود در عروق و سر اسن  
منع میکند از از ترشح حرارت غریزی را و عضو را سیاه و ناسد میاز و در  
آن بلند بعد از جلد و علاج استغناء فون بشرط عین بعد از آن بارد کینه و کلی  
و مانند و شب پمانی طلا سازند و شربت سکجینه و امثال آن و فواکه از آرد جو که  
و آب کشنیز تر که از زرد داء عظیم بود در مغف منم کبودی و سیاهی میکند باید که  
استعمال در ابتدا و علت نکنند و هرگاه رنگ و درم که در دند باشد در ورم  
الکتاب کا دیه آب کرم سازند پس از آن طلا بعد پس که بطوخ نموده ورم کو  
مخلوط بول حل ساخته بامند و اگر مایل جمع منم بود او را بخت سازند  
بنا کافت و مرغ یا بینه و اگر کرم او صلب تنگ شدن او متخل بود علاج  
که گاهی بلیغ بر و گذارند و گاهی محلول و اگر سید که محلول مصلب میشود

آن شفا فست و قطع و در فون صندل و فواکه از آب کرم

علاج ۱۰



بد

از آن اعاده محلل نمایند تا تمام بر طرف شود پس در مابین امانت بگوید  
 و پستیانی حادث که در ده گاه بود که بسبب برآید و اعراض داخل و خارج اثر  
 در ریب او غلبان و گرمی خون بود در عروق که بالا میرود بروی علامت او بر طرف  
 در وجه و انتفاخ سر و درد و زمان و علاج فصد قیفال و گرفتن خون آن مقدار  
 فصد و اگر ممکن بود فصد حجامت بر ساق نمایند و آب انار میجوش و شیره خرفه و  
 زنجبیل و غذای سرد متشرب باشد و کدو و اسفناخ و در روز دوم نگاه کنند اگر  
 در زیر بادی و قوت بود از دست و دیگر خون گیرند و طبیعت آب فواکه چهار  
 سه تلیسین و کچ و بر حلق و سین و فدا گذارند در وقت اسهال و صند پس  
 پس تر با آب گاه بود آب غلب الثعلب اگر ضرورت بود اندک کافور برینها  
 نمایند و کچ بویاکم و ماش متشرب بعد از کشیدن خشک غذا سازند و غذا  
 در دهان بچشانند و آب آنرا بکنجین اختار نمایند و شیره سیوس بقند در روغن بادام  
 شیرین اختار نمایند و در حرمت سبغ با و میان عامه مشهور است علامتش برض باشد  
 اگر آنکشت بر و مالند ز ابل شود و بزودی باز که در پوست بود و زیاد در  
 آب باشد از موضع بموضع و از آنجا به بجای رود و ثقل و شدت و سوزش و  
 آب اما در اندک دانه و نبض سریع و متواتر و بول از ناصب یا ناری و این  
 و صنف اول که حرمت خالص که از صفراء محض بود علامت آن که مذکور شده و صنف دوم  
 که خالص بود آنست که با صفرا خون آمیخته باشد علامت او آنست که با صفرا خون  
 باشد علامت او آنست که نبض سریع مایل بظلم و بول اگر که در علاج استخراج  
 بمایل صفرا از چهار شربت و آب انارین و مطبوخ بلبل و مطبوخ مغز فوس و  
 و شربت و عذاب و نارنج و لیمو و تربت آلود آب جو و آب کدو و اسکنجین یا برب  
 و شیره خرفه و اسکنجین و فدا از تلیس که در آب گاه بود آب لسان الحمل در  
 و صند لیز و فوفل و کشیز تر و سر که در این صنف از حرمت محتاج محلل نبود

و غذا آتش غوره و کرد و اسفناخ بر دهن بادام و غیره خاص قصد  
مسند صغرا و استعمال طلاء عراده و محلولی خوب حاجت پنجم اللهم  
او در لغت یونانیه لیون بوم بوزی طاعون نام کنزاشته اند سنج الی  
که لغتی که ترجمه بوزی طاعون بوم اطلاق میکنند نزد یونانیه بر مردم که حاد  
و در گوشت عذری که حس داشته باشد مثل سینه و اصل زبان و حقیقه و آنچه  
حساس بود مثل پس گوشها و زیر بغل و کش را آنها بعد از آن اطلاق میکنند  
که قتال بوم شیره صغیر مثل باطنی یا درم بزرگ سفید مقدار نوزی مانبر که تر از آن  
حادث میشود باندوده بسیار بمرتب که علیل گمان برده که پاره است که او  
کبوم یا بنفش مالک بوم و اگر سرخ باشد بسلامت بوم و حادث میگرد و صاحب  
و صفحان و غش و حدوث او زیاده سبی که ناسد میاز حضور اختیار بر رنک  
او را از و کیفیت بد بدل میرسد از طریق شش این و حادث میگرد و قی  
غش و در اکثر مرگ شده بوم و اکثر در اعضا ضعیف که عاجز از دفع او بوم  
زان و زیر بغل و پس گوش و بدترین او آنست که در گوش و در زیر بغل  
سزاوار آنست که قصد نکنند درین علت صانچ ملوسج را قصد نمیکند جهت آنکه  
او در جمیع بدن پراکنده میگردد بلکه اتمام به تقریر دل و قوت بدش کیفیت  
بطلان که از نیلوفر صمدیل و کلاب و گاو سر بر سینه گذارند و اثریه از آنرا  
و آب بنام سیر و استرج و طوب از بوم و نیلوفر و مل و صندل و میثانی نمایند  
سرد و مغلظ خون مثل عدس و مرغ تپو که آب بچنه ساخته بعد از آن در سر که  
و سزاوار آنست که بر موضع طلاء بارد گذارند و مناسب شکافته او بوم و غل  
به آب گرم تا لب هولت خون او بیرون آید و هرگاه علل در جاعه قواب  
حوالی اوج و برف گذارند بر موضع ورم آنچه مانع برودت بود گذارند از  
که از سیر و نشان و صلی و بایونه و کادات شکر از طبع بایونه و شبت ساخته



در این آیه مانع برودت بوم گذارند از طلال که از زیر سیاه و شاد و حلقه و با  
پاشند و موضع شتر را بر بمان گرفته خون آنرا اندک اندک بکینند  
شیر در او را می بخایین حادث میشود او را در معان مثل و از پیشین  
در این طالعون بک از جهت دفع افعاء ریش قبول میکنند این گوشت روغندی  
از جهت ضعف و تخافت خود مواد را و گاهی بسبب قوی دیگر که بر اطراف بوم می آید  
در این گوشت غری و حادث میگرد و در این نام گذارند اندامه و غنچه علی  
در این گوشت و اسهال و فساد و در ابتدا او را در معان است و تعلیل غذا و در  
بافتن و مایل بنور بزرگ صوری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا  
در این و سبب او خون گرم تیز مخلوط به طبیعت غلیظه فاسد که متولد شده و از بی  
در این غذا و گوشت خون و طبع فساد و اسهال و فی اگر صورت او در اطراف باشد  
در اول بعد و تعلیل غذا و اگر صورت شمع گوشت بر خاله و قنق آب غری و از آن  
در گوشت و شیرین و شراب و شراب و در این مبررات خصوصاً اگر ترش بود و گذار  
در این سرد و در این مثل غنل و فلفل و برک جرفه و کاسه و اسفول بکلاب از ابتدا  
در این اگر خواهند که ماده او را جمع نمایند و تسکین حدت خون دهند اسفول خنجر  
در این منقعه بر گذارند و هرگاه جمع کرده منقعه از انجیر و عسل گرفته با هم و در شیر  
در این گوشت یا گوشت بود و در عتق کتان یا تخم او مرهم سازند و آروغی دیگر موید  
در این و انجیر و تخم حلبه و تخم کتان همه را شیز بخوشانند در مرهم سازند و اگر در مل سخت  
در این چینه می شود اول که کبدان عضو پوسته باشد فلفل از آن رک بگیرند یا جامت  
در این را بر دمل گذارند و خون غلیظه پیرون آورند که بر سید به خنجر ترش و تخم  
در این کس که بر تر بر رده کم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در چختن دمل احتیاج  
در این که جهت آنکه نزدی او را بکافد و گاهی که منقعه گوشت مرهم که گوشت بر و  
در این از گذارند و از تریت و فلفل سیاه و در این سنگ بر این بکینند و در پاند

در حمام فائده داند. هفتم در دیدن در موضع نزول از دل رنگ او  
جلد بود و در دندان دگر لب عیونیت یا چیز که خدایت دانست یا نه  
مستدیر بود شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از غلط علیله سردی  
و قلت حرارت و سوء هضم و غذا و غیره تیب و ضعف حرارت عرضی علامه  
آنست که چون دست و انگشت بر و گذارند چون در مرکز حرکت داند  
نبه بزد و خون او صلب بود علاج بعد از تغذیه بدن و تلطیف تدریجاً  
کل و زیت و چربید ابل و چربی کا و غایز و لعاب تخم گنجان و تخم حلب و لعاب  
واخیلون نیز فائده داند پس از آن لبکا فند و چند دفعه گرم آنرا بکشد  
که نه تنها پاک شود بعد از آن مرهم نهند تا جرات نیک کسره و اگر بعد از علاج  
شکم نیز ظاهر کسره رب آبی و کل از من و صحنه غریب دند و غذا آتش سوز  
دانه انا کوفته آب انرا قیق سازند و بعضی از ویلات من خفته می شود بدست  
که در عمق او جمع شده بعد از عمل در اکثر اوقات قائل بود لفظی غنی یا به  
لبکا فند از و صغری پیرون منس آید غیری خون مگر آنکه شکر را با سوزان  
شاید مد و دریم بریدن آید علاج او مبالغه در لفظی و تخم تلین و غذا و محلول  
دیگر گاهی عارض میگردد و بدیه در باطن خاصه در احشاء علاج تحلیل و تل  
آنچه با در ارفع نماید مثل ترایق کبر و ترایق افاع و مشرد بطوس و  
صغیف که الم او را کم سازد تخم مرد و خیاری و کیترو از هر یک جز  
کوفته بر و غنیه با دام آمیخته شربت صبح و شام و شام نیز و شفا  
طرقشون یا لبیر و مقدار در دقاسق و اگر تب نبوه و خواسته باشد که بزد  
نمایند بر روز از صبر و دوانک و از زعفران و انکی لکلاب یا شرباب  
بعد از آن که منقرض شده این دوا را دهند اسهول بخورم تخم مرد و غنیه  
صغیر و خیاری از هر یک سه درم کل از من و در درم همه را کوفته بفر



درم بآب سرد و اندک روغن گل یا چغندر یا دانه آویشن  
و ششام اگر سپید و راسا فل بود حقه بلعایی کثیر و ماهیغ عربی و  
در غش در غش کل نمایند غذا بعد از انجا رشیه که از آنه سرخ کشید  
و آنه آویشن و جودش است و آنه جو یکروز و اندک سبوس بنیز شیره کشید  
بنیز زوده اختیار نمایند اگر قدر صبح عبر مخلوط نمایند شاید نهم و در خان از  
در حاره کثیر الحکم که در درجک دریم جمع کمره حدوث این خان از ماده غلیظ  
در درجک طبیعت بغض و منفذ ندارد در جلد و گوشت و از انچه در نوا است  
در درجک ساخته بکری که در دست تا غایت که چرک دیده را می بیند پس  
در درجک از آن منجر میشود علامت اشتداد و مقدار علامت لفعج ماده سکون  
در درجک زیر آنکه است شدن بطراف فرموده که هرگاه خان صوبری بود و سرد  
در درجک را و اصلاح نیز دیکتر است از آنکه منبسط باشد بسیاری از آن  
در درجک علاج در دست را فصد و سهل و اگر در اطراف بود فی بهترین از سه است  
در درجک اکل خیر و بقیه و تخم کتان و جینمایه و انچه در حلق گذارند و اگر سر نهد  
در درجک و در زیر موضع نازک تر و تنگ تر شده و نند و حرک ازین دفعه  
در درجک از پاک نمودن مرهم که جراثیم را نیک نماید گذارند و درم در  
در درجک گذارند از او و میا و مرهم سفید است که در درجک و بنوع از سیلان  
در درجک حاصل شود علامت سفیدی رنگ و سست برشته که اثر آنکست از  
در درجک و در درجک و در درجک و اگر اثر و ثقل آن و مرهم و بول غلیظ و  
در درجک و بنفش منشاری علاج اگر سبب و مزاج بود اصلاح او بعد از آن  
در درجک و روغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر سبب ماده بلغم بود سهل  
در درجک اما به مایه ریونند و بعد از آن شربت کلقت و شربت کشمش و  
در درجک و بادمان است کشمش بزدی و قرص ریونند و افستیه و قرص

لک نشینیم کیم گشت و تخم ترب از هر یک جزو افشینیم  
غافلت نیم جزو لک منول جزو نرم کوفته بمقال که بآب بادیان ترش  
با مندر ص سازند شربت و درم یا پست درم شربت سکنجبین  
و دراء الکرم را خاصیت عجیب است درین علت و برک ترب با سکنج  
ماء الاموال فائده دارد و غذا و آب بزیای و مکنه و گوشت بکبره  
و گوشت صبری سازند و اجتناب از لبنیات و جنای ترش نماید و غفر  
که در دوبره ازین دکنجین جو شایند با مندر با قدری سوکه ماره شده و در ترب  
برو کنارند و به نند حکم و عکس زیت مالیدن نفخه و الیه و فلفل و دیگر  
و اقا و سود شاف مامیت و عنبران و کل ارغنه از هر یک برابر یکدیگر  
بسر که و آب کربن در ص سازند و بوقت حاجت بکباب یا آب گاسنه و  
سرکه حل نموده اگر درم در در پست حشم بود بکباب بمانند و اگر درم در  
و خضیه و عصاره بورق کربن و کنیز اسفیدان سازند و در کیم آب سرد  
و کنیز و سفیده و مر بر و عنبر زرد و کا و فائده دارد باز درم درم ترکیب  
از و آنست که از بخاری شعله مش به تهیج و بعضی از بخاری حاصل کرده  
گذاشته اند نفخه علامت او آنست که خفیف مثل مشک که مر باد کرده باشند  
چون آنست بر دکنارند اند که بستر و در در جو کندی باقی نماند  
علی از حینای بادناک اجتناب نمایند و لطیف تر و کاد آنکه در جو  
و از زن ما که تر و بزرگ آب سرد و آب گرم که آب کرم سیاحت باشند  
و لطیف آب و گوشت غلیظ و در دکنارند و کلاب و شربت سرد  
دارد و در از درم در درمی که حادث از منرا و بلغم شود علامت  
رنگ مایل به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و بطی اگر منرا علی شعله  
کمره و اگر بلغم غالب کمره نبض ساکن و بطی علی سهل منرا و بلغم مثل



در آب مالیده و بعد از شربت سکنجبین نوزده مرتبه در غذا بخورد و از آن  
نوعی آنرا برین و کفک و کلاب و قند و عرق کاه و زبان و کم رکان و شربت دینار  
در سله در روزه غلیظ از گوشت بلند تر و گوشت پخته و حرکت کباب  
در محل حرکت و در کلاب بودن از خود تا مقدار حزنه لغت اند و در آن  
در کمره و در امره و تولد او از بلغم غلیظ و اصناف او چهار است نخست سینه  
از بلبل و شیر از سینه یعنی مثل این انواع بود سینه اصلب ترین این است  
سینه که صاحب باه اندک در وقت سانس آن سینه دیگر حس کمتر دارد و  
است بر اینها که از نوزده مرتبه علاج لغت بدن از بلغم غلیظ کج فاما و غار لغت و  
در شش ضام و محل مثل داخل و امثال آن و از ادویه که خاص است برین است  
سینه را سبر که حل می باشد و غما و غما نیز ما خاکستر سینه کرب بنز و حنجره غده بنز  
سینه طلا سازند و قوی مرهم از بلغم که با سلیمون گویند صفت آن موم را بنام  
در حنجره و کاه و اجزای سبر بکیند نرم گوشت مرهم که از نوزده در ابتداء و اگر مرهم  
که در دمی از دو کار باید کرد ادویه که از نوزده که او متعفن ساخته سرد در مثل آنچه در  
در گوشت یا شش نمایند و پیرون آورند پرده و کپه او را و نوعی که نوزده ادویه  
در متعفن که او را کخته سازند فایده دارنده علاج او آنست که او را بنام  
پیرون آورند چهار دم در غدد و عقد و غدد طبیعی حس بلغم صلب که  
در نوزده از فضل غلیظ که منعقد شده بسبب برودت و فرق میان غدد  
نوزده آنست که غدد زیاد نشود خلاف نوزده و صلب بلغم علاج ضام و بلغم  
در نوزده از سرب بر بالاء او حکم به بندن بسیار است که تحلیل میابد و میزد و یا  
نوزده و تنک مکرر و بلغم سله علاج نمایند و از ادوام غدد نوعی که نام  
نوزده و فو صیلا او خاص بدین اسم است و در گوش می باشد علاج او

مثل علاج سائر عذرها نماید و از آنکه مخصوص است با خاکستر حلزول است  
 و از آنکه باشد با خاکستر اسو مجوم روغن کنار و روغن سوسن ساخته باشد  
 و گاهی میوه بنور عذری خود علاج آتشت که او را بنالند با قطعه سبب  
 او نندند یا بشکافند و آنکه فسلاد و بوجو سپرون آورند و اما عقد بسیار  
 و ظاهر می شود در مواضع که خالی بود از گوشت مثل پشت پا و پستانی بر مثال  
 و جوز و خرما و غایب میوه و هرگاه انگشت بر دیگر از رنماز روغن می کنند با الی  
 اگر از ماده شور بوری بود و بر الی می باشد اگر از بلغم خام شده اگر از الی بود  
 آتشت که بنالند و بوجوب بگویند تا جدا کرده بعد از آن فساد از صبر  
 و اقا قبا و سر لشم ماهی نمایند و بر بالاد و قطعه از صبر گذارند و محکم بپزند  
 و اگر الی بود مجوم روغن که از مغز قلم گاو و روغن کنار و روغن ساخته باشند  
 و باقی که در روغن سوسن و بنج خیر و زرد فاد و الکلیل الملک و بابونه و حکم کنار  
 کاجیره شمع کوفته و بنفشه و ساینده باشند بشویند و اگر این فذر و عقد کجای بود  
 در تجا و یف گوشت حادث شود در جمیع اعضا صلیب باشد در وقت که دیر رسد  
 گذارند نام میگذارند تا لیل منور فیه یعنی در صلابت محکم بود علاج آتشت که  
 سپرون آرند اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند بقا و چر که از برید  
 او از جهت و هم عظیم است که عصب مانده یارک سرمان را آتشت رسد و گاهی  
 میشود در اعصاب بجهت جهات زحمت و الی که بر ویرسد و عقل مثل سلسله  
 میگوید فرق آتشت که او جمع چهار زایل غیب بود علاج آتشت که روغن سوسن و  
 مالند و بعد از آن بجام در اندود او را مالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی  
 میگوید و متفق شدن عصب صلابت در اعضا علاج بر روغنها و شمع و مغز  
 گاو و تا لیل را خنث استغراغ سودا باید نمود و باز و گوشت بمانی و سیم

زایل میشود  
 بنگ کانف صوری را است



[illegible]

خیم گمان و خلیل شغال لعاب استخوان در معال لعاب خطم بیا میزند و کف میزند  
طبع شعله و اگر سرخ سوسن کبوتر و زفت بیا بوی کوفته اصفه بیا بوی بجا  
کمره و در هم رسل نفع کلی دارد صفت آن پخته سیاه پانزده درم بلبل و آن  
از هر یک صفت درم انیسون ده درم بقیع و اسطوخودوس و ساء کلی از هر یک  
تیلک و در زیاده و غارتون از هر یک سه درم اینون و مصطکی و جوز بوا و قنق  
از هر یک دو درم نش در دو درم غده کردن کوه سفید خشک نموده بخوریم  
وزن آن عمل با زنده شربت و دو معال و شیم بود و اگر مرز در شیم درم انیسون  
و شیم درم دار حنظل با قند نبات اندکی اختیار نمایند نفع دارد و اگر ازین مقدار  
نرسد فها دماء منفعی گذارند و اودی که خنار زیر رانم کند بکیرند آرد باقی دارد و در  
بر وزن زیت بگذارند و در باد با بدان آمخته صفت فها و منفعی خیم گمان و شیم  
و شیم سوسن کبوتر و شیم حله در شراب بخشانند و در سوسن کبوتر مقدار نبات آمخته  
نمایند و طلا سازند و بعضی از حکما گفته اند که میان شاخ بز که شش میزند بکیرند و سوسن  
و یک صفت در صبح دو درم بیدارین علت برود و نوعی از خنار زیر را باشد منفعی که از  
جلد بسیار بلند شود و در حالت میگرد و بصورت اخیر خام بود هرگاه بشکافند احتیاط  
باید که این بدترین اقسام خنار زیر است علاج او آنست که بشکافند احتیاط باید کرد  
تا که با و حصها که نزدیک است بریده شود و بعد از بریدن دانه نمایند و ماده  
بیردن آرد و در کتب آورده اند یکی از خنار زیر را بشکافت و ششانی از عصب بریده  
او از خنار و در علت باطل گشت و جواب آنست که هرگاه بشکافند جانب سلب  
تر را بشکافند و باقی بد و انا و دار و با پاک سازند و در هم زنگار فائده دارد و صفت آن  
زنگار دو درم حله و موم از هر یک پنجم زرد و عن زیت سیت شغال از هر یک  
چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم پنجم زرد را اندک را دارد میکنند و  
باشد که ماده سرطان را بود دارد و اگر کم که در علاج آن بکار برند با روغن کل





و احلیل و روی و بعضی از و در شدید می آید و بعضی مساکن و بعضی باجره  
 و بعضی نیز جراحت و آنچه باجره است ماده او سودا و صفرا و آنچه باجره است  
 بلغم و سودا باشد علامت جراحت او آنست که میاه بوج قرحه او دلب حرق  
 سرخ یا کبود بر کشیده بیرون زرد آب بد بوئی از و میرود در دلیست که علی  
 او باید داشت مقصود از معالجه او تسکین عرض بوج کی آنکه زیاده نشود و حفظ  
 و مدار دلت قروح و این اعراض و استخراج سودا و فصد اکمل با سلیق و اسهال  
 بمطبوخ افیمون یا آب پیر تمام میشود و چند نوبت تکرار نمایند سهل تا بدن پاک  
 و آنچه تسکین حرارت کبد و منع تولد سودا و حفظ قوت شکم و شیر خور  
 ضایعین و گوشت مریع و بیغاله جهت آنکه خون رقیق پیدا شود فائده دار  
 در آنچه ابتداء علاج باخه ماده را بر کرد اند مثل غلبه آب کاسه و اگر  
 نمایند و استعمال نکنند ادویه که در در صحت بوج که دلم را حرکت می آرد و در وقت  
 که معالجه غریب مرکب کنند آن اسفیداج رصاص و ساء منقول  
 کل از منق از هر یک سه جزوی را گرفته و بخت بموم و روغن گل مرهم سازند  
 و حوالی درم بگل از منق کوفته باب غلبه آب کشیز تر باشد و این  
 اگر ابتداء علاج نمایند امکان بر در و اگر دیر مانده شود و غلیظ گردد نیک شود  
 مصلحت و حفظ نمایند تا جراحت نشود که اگر جراحت کرد قبول علاج نمکنند  
 بناف از صفت حرارت و غیر جراحت اسفیداج سرب بآن یک درم و درم کل  
 حرقه یا آب گاه و مالوا اسفول در روغن طلا نمایند و توتیا و اسفیداج سرب  
 شیم نرم کوفته بر روغن کل طلا سازند اگر جراحت نه بود و اگر جراحت بود خشک  
 و حوالی از رابین ادویه در روغن کل طلا نمایند و شقاق رحم و معده که با حرارت  
 اسفیداج سرب بآب تخم حرقه یا آب دلواب اسفول با روغن کل طلا نمایند  
 سرطان که در باطن بوج علاج نمکنند مگر با صلاخ غذا به آب که

در هر وقت که در معده غلبه آب باشد



در عرق مدنی و حکم و حرب و شوق و غیره و شمل است بر شمت و یکبار نوع  
 از آن معروفی مدنی یعنی ریشته حادث میشود در بدن شته و نفع میکند و البته  
 در پس از آن سورانه میشود و از و سپردن مرآید چیزی عبیه بر کوشش  
 و بسودا به باریکی سوزن در طول مقدار یک شنبه یا سه تن تمام سپردن مرآید  
 و سار است که حرکت او مثل حرکت کرم که در زیر جلد بعد و کبک و فضولی روی  
 از کفر کرم سوداوی مایل به سوزن حاصل شده در عروق و گوشت و حرارت  
 و طبع بر آن ساختن و خشک نموده و منفک گشته در صورت رکی و در اندرون  
 و در اندرون علت در پاد زیر ناف تا قدم بشود و در بلده کرم و خشک و اکثر  
 بخت خود و صا که که مقدار نموده باشد و بیشتر از خوردن شیرینه مثل حلوا و غذا که  
 یک هم شده حاصل میکند و در منسوب بمدرسه رسول صلی الله علیه و سلم از  
 است کثرت حدوث او در آن موضع علاج تغذیه بدن از فضول روی لغو  
 و سلیق و صاف از جلینخ الف و اسهال نجس و قویا و طبع اقیون و بلبله و  
 و لعل صفر که در و سنا و کی آسخته باشد و شاه پره و ترطیب بغداد طرب بدن غذا  
 و طرب و حمام و مالیدن روغن کل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و فواکه و  
 و پس و قته که ظاهر کرمه و فصد و تلپین طبیعت و کثرت جو فایده دارد و حضورها اگر از  
 و در هر بر این میخته نمایند و آنچه تجربه شده است که اسفول را اگر که در کلاب نشاند  
 و در هر و رابر و غن کل چرب سازند و بر آن بران موضع گذارند و اگر التهاب در  
 و در کتب سپردن آمده رشت مسهل از نفع مبر به آب کاسنه و در روز اختیار نمایند تا  
 و در آب کاسنه و در موضع را آب کاسنه و صبر کنند و چون ظاهر شود روز اول نیم  
 و آب کاسنه و قدر روز دوم یک درم و روز سوم یک درم و نیم اگر بگذرد و در آب کاسنه  
 و در آب کاسنه و در آب کاسنه که میخندد و را به باره سرب مقدار یک درم تا یک درم  
 و در آب کاسنه را بکشد و ملا خطه غانز که پاره نشود که اگر منقطع کرد و در می برد

شغف و قروح با درد و آلم میجو و اگر رسته دراز کرد و پاره از قطع نمایند و  
بر قطعه سرب بچسبند و حوالی او را با مسنول در فتن بادام فایده اند و در این  
از فصد علق لعنه زلو بر موصف الم کز ایند تا ماده او را کم سازد و از آنجی  
در موصف تو لید و فایده دارد این مچولست بلیله کابلی و بلیله و آلم و ترید و  
و قنبیل از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و سخته بسم وزن آن فایده یافتند و  
سازند شربت در درم اختیار نمایند و پست روز کوفته اند ماده این حالت  
مناصل و بر طرف میبزد و نوع دوم در صرب و این شوروی بود و معنی در  
سرخ و باخارش شدیدی و اکثر در دستها عارض گردد و در سایر جسد  
مسبب حدوث از فساد خون بود و می لطمه منزه و سوداء سخته یا بلغم شود  
آمنخته شده و بخون و کبف و خون و احراق از بسیار خوردن ادویه گرم  
و چیزهای شور و شیرین و شراب که فایده میبزد و خون را در عروق باران  
و قبول میکند جلد از جهت شغف و شخص میان انگشتها پس حادث میگردد  
حس و کرد و نوع بود و خشک کتر آنست که از زرد زرد اب و حرک در  
از خون سیاه میبرد و گاهی میوانی مثل صبیان متولد میشود و ثورا و مختلف  
اگر مغز غالب بود رنگ او زرد و حک و دردی دانه و اگر سودا غالب باشد  
سیاه با اندک درد و دیگر یک میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ می باشد  
و طبیعت از ظاهر میگرد و مسبب چرب تر صد آن باشد علاج کتر فصد در  
غالب بود و سهل و مطبوع و شایسته و مطبوع و خیار و شنب و اگر بدان کفایت نکند  
صبر اختیار کنند نمایند و صهار شربت فایده دارد و مسنوف یا بلیله و  
و قطع صبر بکدریم تا کمال و در آب کشته بکشند و زباید بخورند سه روز  
روز دیگر از ساقش نمایند تا بهر میان ساق جوزده شود که کهن را ساق  
کند و غذا کک بود و قلیه و اسفناخ و شورای رخ و اسفید بلغم که در



گرم نماند و قتی آب غریزی و آب غوره و آب سه نفع دارد و اجتناب از افرا  
 شور و از کینه گرم و عسل و کرفس و بادغان و نمک سود و گوشت میوه و جاع  
 بر نهد از سر و بعد از تغذیه بدن طلا و عسل که در و جلا بگوشت آب چغندر و آب بخیار  
 و آب لیمو و سوسن کندم بکتر تر ساجسته و آنکه با قلی و میان خربزه و آب انار منقوش در  
 تمام اجزاء عرق مالیدن و اگر قوی تر شود این آب کرفش و سرکه و روغن کل بالند و  
 رسو و اغلب بگوشت مضاعف نمایند و بعد از هر یک هفته مطبوخ انیمون و هلیله و  
 طوطی و طوطی و شایسته و پوست هلیله و حب هبر که در و انیمون و هلیله و  
 طوطی و سوسن و ترید و بقیع اضافه نموده میل نمایند و صبر و غار بخون هر چند روز  
 از تغذیه مالند که شایسته و پوست هلیله اختیار نمایند تا در بخانگی آرد و آب  
 پس و صبر و حب که نه را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد  
 و نافع کنش و در دم زرد و در طول یا در صبح چهار درم جفت مضاعف در دم  
 و در طول زرد و چوبه درم سیما بکشته در دم ادویه و اگر کوفته بکر  
 و در دم کلی آمخته نموده در آفتاب مانند یک آتش مالند و اگر استغراق بسیار  
 که نیاید بر روز شیره سوسن کندم بآب بسیار بخوشانند و بقدشیرین نموده اختیار  
 و در دم اسن سمان و اس غوره و لیمو و دیوراج و انارین فتق سازند و در غرض ترش نش  
 در و در غرض زردش و روغن لوز و روغن کوه کوه فارسی و روغن کنش مالیدن  
 فاقام دارد و عسل انباط آب پودینه و سرکه حل ساخته بالند و اگر غالب بلغم  
 سهل از ترش و در دم غطل اضافه سازند و ادویه محلل و بجف بلغم اینست  
 حب و در دم غطل در آب که شاند و آب آبی طلا نمایند و اگر عسل و کل سرخ  
 در و در غرض کل طلا کنند و دیگر خوب خشک علیح او شکل تر بگوشت علیح است که اول  
 و در غرض و اعزیه که در و در طوبت بگوشت جام باب شیرین نمایند و شور بای که در و  
 در دم بگوشت کاهی جهت اگر کینه یک پیاله که در و چهار قاشق روغن کنش و خرد

تا پیرایه کار کرد بعد از آن فصل نمایند

آن سنجینه سه روز اختیار نمایند و سه روز فایده مند است و هرگاه علامات حرب ظاهر گردد  
اکمل و باسلف نمایند و خون سوخته دفع نمایند و بعد از یک هفته شربت بنامه و سبب  
چهار شربت نفع دارد و بعد از آن این طلا جهت حرب خشک است و در وقت بروز  
و ناز و قط و کندش از هر یک درم میوه ساییده مقدار مجموع نرم کوفته بروغن کل  
نموده در بدن مالند و بعد از آن آب کرم کشویند و روغن کل و کافور در بدن مالند و  
حک در جلد بدن بغیر حرب میباشد و سبب او بخارات نیز یا اختلاط هاست اندک که  
حک میکند و علاج فصد و اسهال خلط سوخته باب حبس و مداوای سبب است  
و مالیدن بدن بروغن کل و سرکه و اندک آب کرفش در حمام و از برای حک شدید  
خونی شش را نرم کوفته لبر که مخلوط نموده در بدن مالند و از حمام نمانند چرا که  
حرکت جمیع مواد بطبع جلدی آید و موجب می برد از بدن میکند و از این جهت بسیار  
در مالیدن بدن در غسل جنابت نمایند و دیگر حکم کای عارض میشود بمشامخ از  
جهت ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شود و سبب او سوء هضم و ضعف قوی  
بجو از تحلیل بخارات که در زیر جلد محبوس شده و بر شواری دفع میشود علاج  
غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن کل و سرکه و اگر خاریدن در خفیه عارض  
طلا از آفتاب و امیت از هر یک جو و صبر نصف بنزد و نوشادر در ربع جز و نشاسته  
مقدور مجموع لبر که امخته مالند و دیگر حکم در انگشت های عارض میگردد و بروغن کل  
و آب کرفش طلا نمایند و در آب صندریخته گذارند و اگر در بدن بوجو بدن در او  
نمایند بوجو درم تخم حفظ نرم درم صندل سرخ و درم سنا و کمی بنزد و نرم نرم  
لبر که در روغن کل آمیخته مالند و دیگر حکم در بروز قبل معنی ریش پیش پیش و کتک  
تف داده و قطران از هر یک برابر نرم کوفته مقدار یک درم در روغن نمایند  
بر اندازد و آب بنامه مالند و جلد و تخم گمان را بعل نوشانیده لنت بدو او ده  
و آب آنرا مالند و دیگر حکم ضرب و شری که حادث گردد باطفال علاج آنست



در صبح شش ماه شده و حجامت نمایند و به آب که در وکل سرخ و نمک و بنفشه و زعفران و  
کوبیده بوشانیده بپوشانند و روغن بنفشه و روغن بید و بنفشه و روغن بید و بنفشه و روغن بید و بنفشه  
بپاشند و شش ماهه دهند و به سبب سکنجبین اختیار نمایند از جمیع میوه نمایند و از غذا  
روی باز دارند و اگر در از ده ساله شده و قد و نمو و سبیل و بلبل و خیار سبیل  
آب بادیان و شیر و خرفه فایده دارد و نوع سیم در شری یعنی بجز در آب سبیل  
نیز که ایکن کوبند و شش ماهه بدهند و بعد از آن که سر سیم و مراد از شری  
و مایل بسبب بوی یا خارش و کرب حادث میگردد و در وقت در اکثر امرو گاهی از  
در وقت ظاهر شود از خون میباشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با  
در وقت در دماغ ظاهر شود و در روز و شب بوی حله و انتفاخ او در وقت ظهور  
در وقت آفتاب علاج نموده و در وقت مصلحت که در میان آدمی باشد و یسین  
در وقت بابت تمرین و دالوی بخاری و کشنده زرد و الود در وقت فهم و آن  
که کم بر بدن ریزند و سرکه یا آب غوره بر دهنه کل در وقت و اندک کلاب  
که اگر سرخ بر دهنه کل طلای سازند و اگر ساکن نکرده باز فصد کنند بعد از آن  
سبیل و بلبل و زرد و صبر و صبر ایام و اگر حرارت عظم بوی آب اناری  
در دماغ ترش بوی کافور یا شیر و خرفه و شربت سکنجبین یا اسفول و طلا از  
صفت الثعلب و کشنده و آنکه جوانند که نمایند و بدن را بسوس و خرنه و دم  
نرم کوفته مالند و غذا ماسش معده و عرس دارند که اگر آب تمرین و از میوه  
در وقت و الود از نار میخوش و دیگر از بلغم میباشد علامت او آنست که میل  
بپیری دارد و بجان او در کتب مستزاج و علاج مطبوخ و بلبل که توی ببرد و بوی  
و اندک از خون بپسند و اگر سبیل و ابراج فتوا که در دماغ و خون و افتون و  
طرا و نیکه بپزی باشد و اگر بدن نیک و صبر به آب کاسه و آب بادیان  
صفت الخفا که در دم شربت سکنجبین یا اندک اینون آمخته نمایند یا

از کبابه بزرگ از کتد و جز در دست درم سفوف سازند و در روز و حمام نهند و در حمام  
بود آب گرفتن و سرکه در بدن مالند و غذا قلند و بطبخ سازند و نفع صهار  
در حصف و این شیره صغیر بوجه مثل زره یا که بسیار در جلد ظاهر گردد و اکثر در  
کرم و صر و بیهوشی که عرفی بسیار کنند و کمتر بشویند و قتی که هوا گرم باشد و در بدن  
رسد میوه و سبب او در طبعیت رقت و جارات کرم غلط است که حادث میگردد  
از و شیره یا شونف در جلد ظاهرش و در دندانک علاج فصد و سبیل و حمام  
بآبی که در دبا بونه و الکلیل و شمع و سوسن جوشانیده بدن را بآب آن آب که  
بشویند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مالند و غسل بآب سرد  
او کنند و نمک و سرکه و خنک در بدن مالند و طلا از آرد و روغن در  
فائده دارد و دوا غلط ماز و زرد چوبه و روغن گل و کلاب و سرکه به  
آمیخته در حمام طلا نمایند و یکت صبر نمایند بعد از آن آب سرد و کت  
بشویند و موصوفه که در و شیره سیر و ن می آید و کلاب و سرکه و کت که در آن  
حل کرده باشد و روغن گل طلا نمایند و نفع بهم در غلظه و این شیر با خود داشته  
نزدیک و در هم بپوشد و در پهن باز میگوید و با خارش و سوزش و ملکه  
سوزش او مثل کزیدن مورچه بود و بسیار بود که غلظه یک بشوید و با خود داشته  
بشرایط پراکنده گردد و غلظه متاکله و جاد و سیه و سافج میباشد و سبب غل  
صغیر و نیز بوجه که در زیر جلد با خون آمیخته و در رگها و باریک پوست  
کشته غلظه سافج آنست که از جلد تجاوز نکند علامت او سرخ رنگ موه  
و ضریان و اندوه و علاج اسپهال صغیر است و فلوس صغیر شیره و طلا و کت  
از مایت و حفض و اقا قیاب آب کاسه نهند و این و غذا مرغ قتی آب  
و کت غلظه متاکله آنست که کوتا رسیده علامت او آنست که پهن می  
گردد و علاج اسپهال بمطبوخ فواکه با آب لیلیه نهند و پخته می



اگر البصل سرخ و نشانیهای مایه و فلفل و سفید را در مایه و کل آن  
 بریزند و آب قوی سازند و در وقت حاجت لکلاب و سرکه حل ساخته بمانند  
 و سفید را بر جراحت گذارند و اگر قوی تر خواهند ماز و مردار سنگ در زد  
 و اگر زهر یک جزو کلن و آس و آب بک ان الحبل از هر یک دو جزو هم را بجا  
 و در هم بموم و روغن کنجد یا کل نمایند و در غلظت مایه مایه در تخمیف باید  
 و دیگر غلظت حاد را به بشره خروشمه بخار در سن بجهه سر و سفید و سم او سرخ  
 و بزم شدید و در م و سیلان صدید سبب او منقار که مخلوط بود و بلغم  
 و سفید و مطبوخ بپایید که در و ترند باشد و طلا از ناز و پوست انار و صندل و  
 و پوست انار و صندل و کز ناز و کل ارغی لکلاب و سرکه نفع کند در  
 بیم شوره و خفت کرم و جارش صعب و پوست را بسوزانند و بخور و بگوشت  
 و در شکی روی او سیاه بجهه همچون موم که داغ کرده باشد و قوی کمتر دارد  
 و او بسوزانند و بایل بجهه و گاهی باشد که بشره پدید نماید آن موضع بخانه و بسوزد  
 و ظاهر که در و رنگ او را مایه یا مادی شود و گاه باشد که پنهان صعب گردد و  
 لکلاب کند علاج نفسد اگر خون غالب باشد تا نزد یک بوی رسد و گاه باشد که لکلاب  
 را با مایه شکافت و خون فاسد او را بپزد و آرد و بطلای غلظت کافور و  
 و در مخصوص جره است این طلا و ردی سرکه و کل ارغی یا کل سرشوی و رنگ  
 و قوی دیگر انار و ترش را بشکافند و در سرکه کوسانند تا نرم شود و بپزد و بپزد  
 و در بران موضع گذارند و در ابتدا و انتها در روز و نوبت در یک سبب است  
 و در غالب لوم سهل صفا بطبوخ فواکه و اقتریه سرد و آب تمر بنی نفع  
 از کل ارغی و آب لسان الحبل و آب کشید و لکلاب نمایند نفع و بپزد و بپزد  
 و از روایات ردی که بظاهر جلد منقذ کنند حادث میکند علاج اگر ماز  
 و نفسد حاجت و اسهال مطبوخ فواکه و اگر ماز غلظت بجهه اسهال نکند

یا مطبوخ هلیله که در شیر بد باشد و حمام و آب گرم فائده دارد و جهت آنکه خود  
کسافت و صلابت حاصل شود طلا آب که بنیز و سرکه در دهن کل نمایند و احتیاج  
غذای گرم و زرد و شیرین سازند نوع هشتم در نار فاسد آتش فاسد بشود  
آب رقیق با حارش و سوزش صعب و از آب رقیق ظاهر در علامت  
که حادث میشود حکم و هلیله بسیار که طاقت نماند بعد از آن پسته تا آنکه آب  
سوخته معلوم میشود علاج نفوذ و شربت عذاب و آب تمیزی و آب انار  
کاک جو و آب کدو و آب اسفول و مطبوخ هلیله و طلا از سفید  
سنگ و صندل سفید و کافور اندکی و کلاب و اگر بعضی از پیرایه بود  
نمایند و در آب او بگیرند بعد از آن مرهم اسفیدانه گذارند و در  
ارمنی و سرکه و کلاب بماند اگر در آب کاسنه یا آب می العالم گذارند و در  
باب غوره نوع نهم در شبور لنبیه گاهی بر سینه و پیشانی بشود سفید که  
از شیر است هرگاه بشوراند از دهنر شسته بر وزن مسکه پودری آید  
او مانده مدید بود که بطح جلد بطریق بخارات منفع کشته علاج استخوان  
و لقیته طایع کک ایام و کستور روی حکایات مثل آنکه کرمند و بوسه  
مرغ و استخوان سوخته و آرد با قلی و اگر بدینها نشود فحاذ از غرق نشود  
بج کتان با بکل سرخ و سیاه دانه لبر که نمایند و اگر کفایت نشود فحاذ از غرق  
جوب زرک لبر که بمیخند و اگر حل ساخته سازند نوع دهم در نبات الل  
خاریدن و در شسته و بشود خرد که عارض شود در بر دوش و سبب او احتیاج  
آنجی در زیر خلدت و تنگی مسام و حارث میگردان علت و رشب از نرس  
نام گذارشته اند نبات اللیل علامت او شدت حکم در شتب و لذت می  
خاریدن اول پس از آن مودی برد میشود و بیشتر عرض او در شتب  
لقتی بدن بخشد و مسهل و لو بمع مسام بخام و مالیدن آب کروی در



در بطن بزرگ که در ساقه  
 کرمه متولد شده بزرگ ازین جهت نام گذاشته اند چرا که کرمه  
 بسیار در آن کرمه بسبب آنکه ماده او سودا و سوخته بود و بر شوری سنگ  
 در آنکه ماده از تمام بدن باقی نماند علاج فصد با سلیق و قی بمرات بعد از آن  
 ساقه که از آن در شکافند و زرد آب و قهوه فاسد او بیرون آورند و طلا بر هم  
 کرمه بزرگ و خاکستر خوب کز و زرد و نر و طول و پوست سح کبر و ص سوخته و  
 کرمه را در یک روغن زیت و بمثل سایر قروح علاج نوع دوم در توشه شتر  
 کرمه که در حق جلد و زخم است رو قات میباشند و گاه این شتر در مقدار  
 و دانه میکرمه و سبب او خلط غلیظ که در در حرق بود علاج بر هم زنگار و  
 در حاد قانی سازند دست اصل بک بعد از آن بر هم اهر و اسود نوع میزد و در  
 س در کرم که عارض می شود در سح فاضل بر در شد و تله و فغان قوی اگر  
 در تمام بود تمام فاضل را گرفته باشد فاضل میافتد و بسیار است که تب میگردد و  
 در دوی بود علاج فصد و اسهال و تبدیل مزاج با آب و طلا در ابتدا و با قوی  
 بزرگ که یا با اسهال یا در فک گذارند تا کرمه شعله بایه ننگ و افون که بر که حل  
 فصد فغانند و اگر ساکن نشود در روغن کرم نهند و اگر تحلیل نماند فغان منضم مثل  
 در دانه تر میزد و بنفشه و اگر سر ندر بشکافند و فساد و حرک او بیرون آورند بعد  
 از کرم که گوشت را بماند گذارند نوع چهارم در نایل و این شتره نوزاد شد  
 لایت بود و در حیدر و ب بود بعضی منکوس بود و گوشت در گرفته بعضی  
 و دست و بعضی مساری که بصورت میخ سر و بزرگ و در او بار یک بود و بعضی  
 و بعضی میخ که از زده و حرک بود و بسبب چسب اینها خلط غلیظ و خشک  
 در فغان تحلیل یافته و خشک گردیده و خلط سودا و بی بار کرم از سودا و بی

یا یک سود او یکن که طبیعت لطیفه را بشود انداخته علاج اگر بسیار بود و در وقت  
نقص نمایند و بطور ایتون و طب ایاب که در و ترید باشد و مجوز از آن مایه  
بر و عن بادام و ترطیب زانغ و زعفران و طب و آنچه ساقط میسازد تا لیل را  
را در و مانند با بوق و خرب و با بوق کبریا آس مایه دانه یا بکر که جانند  
بر و عن کل و سقم مثل چرخ و طب و غیره و در سازند گاهی قلع و قلع بر  
حاد مثل زرشخ و بوره و زرا و و شیر و میوه و غایب و بعضی از مثل عدس  
کنند بعد و حاد و کمره بر پیشانی در وی و عدس زرد و پهن بود  
حنطیه بر شکل کنند در از بود و مایل بر و بعضی بر عکس این گفته اند  
تنقه بدن و طلا از قروطی و صمغ اکو عربی و صمغ آلود و موم و زعفران  
صمغ بلغم را بموم در و عن بکر از و باقی را بد و مخلوط نموده مرهم سازند  
گذش و کمره و بوره بکر طلا فایده مند است و گز ما ز و نرم کوفته و پخته  
بنند چند نوبت تا در از سیخ بر کند نوع پانزدهم در بزرگ ساری بود و حاد  
از خون در ح و حدوث او را که هرگاه مره بشیران رسد از زیر جلد خون  
بعثت که میان جلد متغیر سازد با هر که در موضع شریان واقع کرده و کشت  
جلود اثر جراثیم شریان و نیک التام سازد و نام گذاشته اند ام الموم و  
این درم آنست که موضع او سفید بود و هرگاه دست بر و کز از اثر در  
و لون درم شال با در بچان و نفس بود علی آنست که غما دار از اشیاء تا بفر  
شاه بلوط و ماز و داقیا و غیره سازند و موضع را محکم سازد و فضاء او کشت  
غاند و خون کمتر بر در و نوع شانزدهم در بشور غریبه که مشهور است با بل  
حکاء سابق در کتب قدیمان نمروده اند آنچه این غیر بزرگ و از کتب معتبره  
نوع خوشش آنرا علاج آن بر صها و قسم که در میوه قسم اول آید و فرنگ که



علامت او آنست که در سر کرانی تمام بود و امتلاء عروق و بیدار کردن رگها  
و حرکت عروق و شیرین و طمان و کرانی چشم کاسه و سرخ روی و کرانی اعضا و در  
عروق و رنگ دانهها مایل بسرخ و در او سرخ رنگ بهر و خونت حلق و عظم بنفش  
در سرخ دارد و در غلط از علاج آن است که رگ تنفالی بکشد و مایل نماید در  
در انشخون چند دفعه رگ صاف فائده دار و اگر صبی یا حامله بود حالت بیان  
و شانه یا بر ساق بر روی و اگر گوشه در سر روی بود رگ پیشانی نمودار و  
در اندامهای نسی نمایند چند روز مداومت بآب تمریندی و الوجاری و شربت  
نورب ریواح و شربت رگ نمایند و این بطور فائده کلی دار و سبکی تنفالی  
و در چهار مقام تمریندی است مقام پوست هلیله است مقام پوست سنج  
و تنفالی غناب و سبب آن از ریک است عدو انکور شفا و کم کاسه شیم کوفته و  
سرخ و سیم حنیو از ریک مقام تنفالی بوشانند در یک کاسه آب در بالای نرود مقام  
تنفالی صاف نموده شیر کرم اختیار نمایند و تا امکان بود در و نیکند و اگر حالت  
در او شود و بخصیه برایت کند و از نشانی حدس و کند و از نرود از ریک  
کلی کوفته بروغن گل درازده مقام و موم و سیم مرهم سازند و اگر از نرود و  
در او کفایت و کند و کوفته و نرود و شان و زرا و نرود از ریک برابر بکینند در  
نرود کوفته برویانند فائده دار و چون شاهتره محلیت صفت آن شاهتره  
مقال سنا و یکی است مقام پوست هلیله بمشقا آمله موثر است مقام  
م کل سرخ صهار مقام همه را کوفته بکشمش یا موز دانه پیرون مقدار صد  
به آب حباب که بوشانیده باشد اختیار نمایند در سبت روز ماده او را  
ساخته بصفت مبدل کرد و انشاء الله تعالی و اگر مرهم و یا شیدن دار و کاف  
طالاب زنده زرا و نرود و مقام کندر س مقام تنفالی نرود و الوتج و مقام

سیماب کشته و در دم به راب بند و بر سر که تر کنند و بر وزن کل نموده و در  
قسم دوم آبله قرنک که از خلط صفراوی نشود علامت او آنست که رنگ  
زرد و لاغری باشد و تلخی در دهان و تشنگی و بیخوابی و رخسار کمره و بین و سرعت  
در حیالات زرد و در پیش چشم و اضطراب و سرعت غصبت و حرارت قاروره و در  
جوشن مایل بزرده و مایوسوش زرد آب از لیبار و در علاج آنست  
نارنج و لیمو و آب انارین و آب تمیزی و شربت کچمب در بند و بعد از آن  
نمایند اگر مانعی نباشد و الا حلاوت فایده دارد و سهل صفرا برین بویج  
هلیل زرد و سن و مکی و شایسته از یریک بمشغال تمیزی و آلوئی حلاوت  
یریک پانزده مشغال شحم کاسنی شیم کوفته و الکر شفا و شحم خیر و در بونید  
و کسرخ از یریک مشغالی عذاب و سبستان از یریک پخت و کثیر شحم  
یا شربکین سه مشغال حل کرده شیر کرم میلمانید و آب تمیزی مکرر ساخته  
دانک محمود صفت صفراء سوخته نفع دارد و از چیزها که از صفرا  
اعراض لغسانی و غم و اندوه و غضب و پید جوانی و کمر سنگی منوط و اضطراب  
وقت معاد و اجتناب از غذا کرم و شربت های کرم و از هر ضایع که بخار  
رساند مثل جوز سیاه و پیاز و کنز و قحط و امثال آنها ملاحظه نمایند و نموده  
دفع جو شمس نماید بگزیند صبرک درم و در آب کشته یا تمیزی شب  
سازند و صبح میلمانید سه روز پیوسته و سه روز آسایش نمایند درم  
شعور آبله و کرامت اصل سازد و اگر جو شمس ادر در روی و سر عارض  
و کل این درم کل مختوم درم کافور نیم دانک زعفران شیم درم درم  
و مشغال نرم کوفته لکلاب و سرکه طلای نمایند و این زرد و در صفت  
را بر و بایند و گوشت برادر کف در و مروان زود و خون میا و سبستان

در  
کاسنی



باب زنده نگه داشتن از آب  
 و سیاه از آب و دیگر آب  
 پیر از آب و دیگر آب  
 شادمانی

از آفت بجز آنکه پاشند و مستر تمام روند و جراحت را نیک بشود  
 این دارو بر ریزند تا فایده شود و التماس الله تعالی و آب شادمانی درم دارد  
 آب شادمانی و زنده شربت در درم دارد و متقال اختیار نمایند اگر ضرورت شود  
 طباب زنده و قضا بختقال میسبب کشته شده متقال کند مصطفی از هر یک  
 چهار متقال زنگار سه متقال انزروت و دو متقال نرم کوفته پخته پخته پخته  
 حال در غرض کل ده متقال درم سازند و سه روز بماند و آب بخورند و غرض آب  
 اختیاری نمایند اگر کم ریوای هفت متقال و غرض از آن که در دوازده متقال  
 کشته ده درم نمک فخر و متقال بهر را بگویند و آب که تر کنند و آب جگر  
 زده تخم مرغ در تمام بماند بعد از آن در بدن آب لیور و در من کل فایده دارد  
 سیم آبله فزک که از ماده بلغم غرض عارض کوه علامت او در دینا و در  
 در کاهلی و بیماری خواب و آب رفتن دنان و پینه و کراپه و سرخ و اذی  
 و از اینها و سرخ و غرض باری بار و سفیدی بول و غلط آن و غلط بنفش  
 و شش یا بل بر خن اندک بهر علاج آنست که گفته بدین از بلغم اصطفا  
 و غرض آب یا به فیترا درم پوست بلبله و صبر و آب الینل از هر یک درم  
 در درم شاه تره شقایق و محمود و تخم حنظل از هر یک در دانه مقل در  
 آب اینون حب غوره بدو نوبت اختیار نمایند و آب یا به فیترا و آب  
 نمایند که مملو است نمایند و غرض نفی عظیم دارد و آب تو قایاب  
 و آن صبر بخورم ترید صهار درم شاه تره از هر یک بختقال و پوست  
 و سیاه از هر یک سه متقال نیم کوفته و دو متقال بیخ سوسن سه متقال بختقال  
 در متقال شربت و به بختقال نبات اختیار نمایند و غرض بکس و آب که  
 حار و جاسوده آینه نموده باشند دفع دارد و این دو را قایده دارد  
 در تخم حلیه و تخم حنظل در آب پزند و آب کوشش آینه

نموده در حمام طلا نمایند و روغن مغز قلم کاو و سیس لبا از هر یک برابر گرفته  
عاقه قرحا و قط از هر یک دو مثقال مثل غبار نموده ازین روغن در سبب با  
اگر راحت بود کند و مردان در دت و مردار سنگ و خون سیا و شان و  
از هر یک برابر نرم کوفته بر و پاشند و در دهفت یکبار فی فایده دارد و از  
یکه و از هنر که از دهنم حاصل کرده ملاحظه نمایند و تخصیص گوشت کا و طار  
دیگر کنش و در دم زرا آوند مد صبح دو مثقال زرد چوبه سه مثقال سیاه  
کنش و در دم مویزج مثقالی بسیند و لبر که در روغن که در حمام جاری  
قسم چهارم آبله فرنگ که از ماده خلط سودا شود علامت او کراخیه  
خشکی چشمها و پینه وجه و پوخال و تیر که رنگ روی بدن و بارکی بعضی  
بطو آن و سفیدی آتش و خشکی چشمها و پینه و خیالات و فکرهای قایل  
و در سوال و رنگ جو شش مایل بسیار و خشکی غالب بود برین هراحت  
نیک شود علاج هر آن است که انزال سودا نمایند بطور افیمون برهنه  
افیمون دو مثقال بفاع نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله زرد و چهار  
سند و یکی بچاقا بنفشه و انکور شفا و کل سف از هر یک مثقال برک کا و زبلان  
بادیان درم شیر خشت سفت مثقال در یک کاس آب بوشانند و شیر خشت  
صاف نموده شیر کرم میل نمایند و این طب مناسب است افیمون درم شاد  
و در دم غاریون درم صبر و درم تخم حنظل دانگی مصطکی درم اینو  
درم محموده دانگی نرم کوفته در وقت سحر اختیار نمایند و غرضه بلغم  
که در پوست پنج کبریا یا یازج فنیو اگر بعل حل کرده باشند به آب کرم  
و بخون شاهزاده بساخته و هلیله پرورده و آبله پرورده و هلیله  
شاهزاده بسازند بر بنیویج افیمون و درم شاهزاده دهفت درم سنا  
پنج درم مایه ان مثقال پوست سنج هلیله زرد و پنج مثقال افیمون



این نیم کوفته از هر یک دو مثقال مغز فلو سن و دو درم شیرینک <sup>و سه مثقال</sup>  
 و حب شادتره نیم جوید پودست بلبله زرد و بلبله سیاه و مجرده از هر یک  
 درم صبر بخورم با یک شاهرخ حب سازند شربت و درم تاد و مثقال بوم  
 زکونش اقلیا فصفه مردار سنگ از هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال  
 کوه درم زرد چوبه درم در آوند و مثقال سیاه کشته و درم نرم کوفته  
 در غصه کل در حمام طلا نمایند و در آرسنگ و کند رو کل سرشوی و کلر و  
 در دست نرم کوفته بر جراحت پاشیدن فایده دارد و اما همان بوم دارد و نوبی  
 نماید در تغذیه بدن کوشند و اگر صبیح بوم با جامه و نوازند که دارد و نوبه بدین  
 در دلت نماید در مدت هفت روز ماده آنرا کین دهند و تجربه کرده شده  
 غصه آن پوست بلبله کابی و بلبله و آمله و ترید و زنجبیل و شادتره  
 یک یک مثقال قنبیل <sup>چهار مثقال</sup> ایتمون سه مثقال نرم کوفته بقد  
 مثال فایده که شمش و چهار یک سازند شربت و درم تاد و مثقال اختیار نمایند  
 در آمله و رنگ از اخلاط مرکب بوم از علامات او معلوم میشود علاج آنست که جانب  
 از بوم از سهیل و صوب و اشربه و غذا ملاحظه نمایند نوع و مقدار در شرب  
 دیگر پوششی بوم سفید رنگ نه او صلب بوم سرد نرم کوفته از و اندک زرد  
 از زرد و سبب او فلفل سودا و یک از احتراق بلغم متولد شده علاج فصد  
 اسهال مطبوخ ایتمون و فساد از اسهول و تخم مرو کوفته و آب کاسنه و  
 فصد ریخته بر دهن نباشد و کاه این شوری بوم که در سینه از بخارات هضم  
 شرب شرب و باقی بماند زمانی طویل علاج او مثل علاج شری نمایند نوع شرب  
 شرب این شوری بوم که در سینه در در ظاهر میشود صلب و واکه او مقدار در  
 فصد از خون فاسد نیز شود علاج فصد و کاهال و شق نمودن ثبرات او

صلح برهم اسفندان و مرم رصاص و مرم قلع نوع نوزدهم بشور اسفند  
مسیت که در صندغ میشود بدین نام مذکور میگردد و بشوره بزرگ نشسته بدین  
مسیت رنگ لغت نیاید و در کاه بشور اند غیزون چیزی دیگر سیردن نیاید  
سبب او خلط و طبعی مخلوط چون فاسد شده علاج فصد قهال و تقطیر و فساد  
از شعیب و آرد باقی و موشنگ بخون سازند لبر که و آب بادیان و مالیدن  
روغن نوع پسم در شوره قهال آنچه در پس کردن عارض میگردد شیبه بدین  
بالم شدید بوجوب سبب از خون نیز بوجوب که در مجاری رخا در آمده علاج فصد  
و اسهال و فساد بوق اسفند و لسان الحمل نوع پسمت یکم در بلخیه بشور  
بوجوب که در یلبه بلخ بسیار شود از زرد آب رود و جراحی باشد با خنک  
ریش و از جنس سفته و قرح ساعیه و بسیار است که سبب او کزیدن  
بوجوب و گاهی با تب و قهقان و غش باشد و حدوث او از سودا و سوختن  
علامت او آنست که گرد او توره سودا و شیبه سفته بوجوب علاج فصد  
مسهل مواد ساخته و اصلح مزاج بشریت از سوء فواکه و اسهال  
و تعلیل غذا و طلا از صندل سوده بکلاب و اند کافور بر سبب کزیدن  
بجراحی مرم کافوری و مرم اسفندان و کل ارمنی و سرکه دایم بالند  
جراحی خشک شود و طلا از زراوند مدح و زکار و اسحق و حذول و قهال  
و زراخ و سرکه و روغن کندم و اندک عمل سازند و گاهی مکن برهم از  
نمایند تا بگوشت فاسد از این که سود و بگوشت هیچ رسد بعد از آن مرم از  
سیا و شان و کز در دراز رنگ و سفید ساخته باشد نوع پسمت دوم  
این جراحی بوجوب که حادث میگردد در روی و سر و کف و نیز بر سینه و  
و قرحه از خشک ریش مایل بحالت و این دو صنف بوجوب اول سبب طلب



این شیوه کوبند و سبب از فضلات عنق و رطوبات فاسد  
 بجز این سوغه و شیرینیه صیان را از جهت طوبیت و کمزرت را  
 و سبب اینان علاج مصدر قهال و مصدر کپس کوش و فون آن بزر  
 الد و مصدر پشانی و اگر مانی نعو که صیه بود یا ضعیف بجامت نمایند و بعد از آن  
 بهال و طبعه و علیل و حب قوایا نمایند و غذا قلیه کرد و قلیه اسفناخ و زرد  
 سبز سازند علاج بطلال دین طریقه سازند اول روغن کچند و ورق سوسن سفید  
 و نسته طلا نمایند و نیم آنکه حالینوس گفته این علت در آب کافور سوخته و سرکه  
 نموده اند نیک شده و نیم سوسن کبود با عسل بکوفته بر روی پاشیده اند و  
 در آن و آقا کوفته بر که در روغن کل از ارند پنجم بادام تلخ و دانه زرنم کوفته بر که  
 در روغن کچند و ورق سوسن طلا نمایند ششم طلا بر معطر انار نمایند صفت آن مردار  
 فون سیاه و شان از نور و زرد چوبه نیم کوفته بر که در روغن زیت بپزند  
 و نیم زرد چوبه و پوست انار و مردار سنگ و صابون و روغن کل و سرکه طلا نمایند  
 در بدن صیان و از آنچه سوغه را بر طرف می سازد آفت که بر که و نمک و  
 چند گرت بماند سوغه رطب را با طحال میار و دیگر نمک جز از تنور کهنه  
 و زرنم کوفته بر که طلا نمایند و هرگاه این علت با طفل عارض گشته کوش او  
 پاک نمایند و سر او را بر آن خون بماند و در صنفه را اسفوف از پسته و  
 سر سازند و اگر بدن متلی باشد فصد نمایند و صابون ایام دهنده و جماع ضرر دارد و اگر  
 علت رطب در رو حاد است میخو سوی شیرینیه علاج مردار سنگ جز و بر لطف جز و  
 روغن کل طلا نمایند و کل از روغن و اندک زعفران و کافور بر که و کلاب آمیخته بماند  
 و نیم سوغه خشک که عسل به مشوره و پوست او سفید بود سبب از خلط سوزانی  
 و طوبیت مشوره که منفع بجز شده و هرگاه احتراق بسیار باشد سوغه خشک  
 احتراق کمتر و روغن فون عسل سوغه رطب بود علاج طبعه و فون و علیل و

ششانه و شربت و عرق و طب و آب گرم فایده دارد و موم روغن و صندل و  
در روغن کدو و بادام و زیتون و کزاند و دوا و عرق خشک است زک و عرق  
از هر یک جزو و کوکمه و سیاه کشته و ماز و زراوند و دارسنگ از هر یک  
بسرکه و روغن کل طلا نمایند نفع پدید و سیم و رسوخن از آتش و آب سوزان  
آتش که بخورات یا شیر از طلا نمایند تا آب که برندار و غن کل و سفید و تخم  
آمیخته بر روی پنبه بر کزاند یا کل و اندک بسرکه و سفید نمایند از آنکه بر آتش  
شود بدین دوا حدس مقرر و کل سرخ بخوشانند تا مهر شود بعد از آن با روغن کدو  
تخم مرغ و روغن کل طلا نمایند همان زمان که سوخته و بر بالا آن طرف که آب میخورد  
سرد ساخته باشند نهند و چنان گرم کرده باز سرد سازند چند نوبت و دوا دیگر در  
حطی و خیاری به آب بخوشانند و در کتان با سفید و آب کشین تر نکوبند  
سازند بر روی طرفه در را بترا طلا نمایند تا منع ورم و آبله شود و سوزش  
و حرارت را کسن در دوا که سوختگی بسیار بعد بدین مثل و قوت قوی فصد  
و جراحت را بر هم اسفند این علاج نمایند صفت آن موم سفید و روغن کدو  
کنجد و پنجه و روغن سفید و و شقال و اگر در قوی بود سفید و تخم مرغ اضافه نمایند  
اگر سوزش و التهاب بسیار بود از آن کافور مخلوط سازند و اگر درد و الم کشین  
با بزم هم نوره علاج نمایند صفت آن نوره سفید در خرقه تنگ بند و در آب  
حرکت دهند چند نوبت تا سفید آید و بسم کشند بعد از آن آب بزد و برین صفا  
تا لغت نوبت بعد از آن خشک نموده بر روغن موم و روغن کل که موم کزاند  
بدین روغن همه را جمع نمایند و بر روغن طلا سازند نفع پدید و صفت  
سوخن از آتش و آب سوزان است که جلیم و اسباب و علامات و علاجات  
اما جذام علت بعد در فایت بدی و در داء و عادت میگرد از مزه و در داء  
و فساد مزاج اعضا و دیات و شکل را و اعضا در آخر دوا و مزاج



میکرد در زمانی حرات می نمود و ظاهر حرات می کرد و موجب می گردید حرارت بیشتر  
است که خون را سوخته و سودا غلیظ و لزج و زرد را با هم می بیند از اسباب  
و اقسام حالت مخروم و سودا اگر پس از ربع و رقیق از او آله حادث می گردد  
از رقیق بعد و ظاهر بدن دفع کرمه از او بهیچ سیاه و برص اسود و قواید  
از طمان و خنایر و اورام سودا غلیظ حاصل می شود اگر ممکن نه بود دفع او با  
زهره و اخلاص کیفیت و مہبط کرمه در غام بدن جناب حادث می شود و سوزنی  
این مرض از حوادث می گردد و دفع است اول سودائی که از دردی خون  
حاصل می شود و این نوع بافت فطری اعتدال باشد بلکه حسن اعضا را بل می خورد  
میکرد و ضیق نفس و جوش صورت و صدقه کمر گشته و موی پاشیدن می کرد از این  
است داء الاسد می گویند و در ابتدا علاج می باید دیدیم سودا که از ریه منفر است  
و این نوع با تا کل اعتدال فطری می باشد و شکل نیک می شود و بعضی گفته اند  
این قسم زودتر قبول علاج می کند از قسم که از سودا حادث گشته از جهت آنکه منفر  
لطیف تر از سودا است این قسم وقتی که منفر بود که در ابتدا و پیش از حرات  
میکرد از حرات قبول علاج نمیکند علامت ابتداء جزام حرت رنگ روی و چشم  
بسیار اسود و ضیق نفس و خشونت صورت و کبودیت و بیاض چشم و بسیار عظمی  
روی از پنبه و عرق سینه و سر بدوی و آب چشم و خلق بد و جگر و خوار  
رنگ و جوش صورت و باریکی و قبح موی و پاشیدن و شق شدن ناخن و رنگ  
بسیار اسود و غلظت لبها و قبح صورت و در اعتدال و در بشرات صلب اگر حدوث  
از سودا سوخته که از منفر است و لشدن مفاصل از حرات کرمه و پنبه از تا کل  
و مشهور درین وقت طبع نیک شدن نباید داشت علاج در ابتدا فصد قیال از دست  
است و چند روز را حرات نمایند بعد از آن رک اکل از دست چپ کشانند و اگر اعتدال  
و از اینها و پیشانی و پس کوشها را در در حلقن نحوه ظاهر کرمه و در در جهان که در

کردن لغت دارد آن متعارفون بردارند که نزدیک لغت کرد در میان فصل  
بجام در این کتاب قانون رفیق گردد و در بدن روغن بادام دروغن مسکه که از کافور  
باشد شیر عورت آمیخته در بدن مالند و در پیچ چکانند و بر بدن آبی که بنفشه  
بابونه کل خیزد و نیلوفر کوشانیده باشد نیز ناز دهد و سه لاله قوی مثل حب قوی  
و آنچه در مالینو لید کور شده ملاطمت نمایند و قوی با سانی آید لغت کلی دارد  
ترتیب و قیاس و امثال آن و تخم مشیت و پنج نسوس و جوز الفی و لعل زنی  
در روغن بادام یا کجدر شراب آمیخته یا عصیر اگر از اهل شرب بود و الا بکافور  
روغن بادام مخمض نموده اختیار نمایند روغن در مشتاق شراب یا بر قهقهه چهل مشتاق  
و خاکستر چوب انجیر و بوبر در آب مشیت تر سازند و بدن را بر آن بشویند هر روز  
باقی و آرد حلب و بوبره و انشان برابر یکدیگر و بدن را طلا نمایند در حمام و لطیف  
در و اندکی مالبون لغت دارد و در آب معتدل هر روز در آمدن بعد از آن  
افشیند و غذایان جو پاک و تخم آب که از گوشت مرغ و کوسه غنچه جوان و کوسه و کوسه  
شتر مرغ نیم پخت و ماهی و خراشیده اقتصاد و بر سبزه کوسه غنچه تنها بهترین چیز است درین  
زمان کندم نیز میل نمایند و از غذا که از سودا حاصل کرده مثل گوشت کاه و عسل و عسل  
کرب و از نهواء سرد و خشک اجتناب نمایند و ریاضت پیش از غذا فائده داند و  
استغفار اگر لقب و پیچ و ابر ملاحظه نمایند شاید و نوع از جذام که از مغز اسوخته حاد  
گشته اکثر علل او ترطیب و تسکین صفرا بجا حسین با سفوف سهیل سودا و دیگر نوع  
امراض که مثابه ابتداء جذام است آنرا با دشنام نام گذاشته اند علامت او حرارت  
و اطراف منکره مثابه جذام علاج مفید و سهیل سودا و تدبیر ابتداء جذام و کد اشک  
و تر اشیدن تا قون بسیار بدن آید بعد از آن بنجک مالند و مرهم امرو مرهم حلق فائده  
و مالبون طلا سازند بعد از آن باب کرم بشویند چند نوبت مکرر سازند باب سیوس  
امراضی که به ظاهر جلد روی و سایر اعضا با و اسباب و علامات و علاجات و انواع

باب



در برونه فصل بعد فصل اول در کلف و غش و بریس در کلف و غش  
کلف تغییر رنگ و روی برونه بسبب غش نقطه سیاه مایل حرکت شدید جاد  
در جلد و گاهی دراز شود مثل کلف و حدود او اکثر در روی برونه و برش  
در سیاه و اکثر در روی عارض شود و بسیار است که مایل بسرخ و کبودت برونه  
مثل این در رنگ برونه اما او بلندتر از سطح جلد برونه و آن گاهی متوالع و باطل  
در اولاد ظاهر میگردد و کلف در وقت بعوض قسم اول که از بخارات خون  
است که از خلط سوداوی که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده  
کلف مایل نخفرت و زردی علاج تنقیه معده و تونیت او و طلا آینه زرد  
در قسم دوم کلف که از بخارات کفر سوداوی و غلظ او که در میان جلد و گوشت  
و اکثر این علت عارض میگردد کفی را که پت ربع ویرمانده شده و زنان و اولاد  
در وقت فصله کفر حیض ایشان علامت رنگ کلف سرخ مایل بسودا علاج فصد  
بلق از جانب رست عورات و رک اسلیم مردانرا و اسهال بمطبوخ انیمون  
در عورتون و ایام فیهرا یا آب حسین بسوز سودا و شربت از تمر بنویزد  
در عبات تا خون را صاف نماید صفت معفون انیمون تر به شقایق انیمون  
شقایق عار لوتون شقایق بدو تونیت بشربت مسکین اختیار نمایند بین تونیت  
از تونیت طلا از برونه و قفل و مغز تخم حزیره و تخم کزیزک و باقی و تخم ترب  
در چینه و قط و مغز بادام تلخ و تر آب سیب و بیخ سوسن کوبیده و قهوه  
و انجیر و سنرا و ار آنست که در او ایل بعینه از قوالض مخلوط سازند مثل مورد  
و آرد عدس جهت آنکه او به نیز دهن رکهار را را میکشاید علت زیاد  
در طلا و دیگر ریوند چینه بجعل آینه که از اند دیگر تخم کنب آب باقی یا بخون  
در کزیزک یا آب کشین تر یا مغز تخم حزیره و تخم ترب بنزد آب معطر یا شیر طلا  
از آب معطر را بخوشانند تا غلیظ شود بعد از آن که از حمام بیرون آمده بماند

پایه در خط کرم داشتند باینکه علامت نمایند که براهت نشود دیگر  
پیش من سبب بود و بیرون آمدن از سبب دای با به که از زبان عرو  
زین پوست مخفی شده و رنگ او از آن بود و فنی میان او و بهی است  
که او مسبا بود و بهی با خشونت باشد و سبب حال نیز خلط سوداوی  
محرق که از رک بیرون می آید و موضع او مختل شده مثل صغ که از در  
می آید و موضع او میسر علاج مضمود اسهال و طلاء توی مثل با و تملیح  
بشیر در حنث انجیر یا طلاء لهابون نمایند و اگر سوزش پیدا کند و  
دیگر اشتی لبر که حل نموده طلا سازند زینج زرد و جزو کنندش یکج  
طلا نمایند طلاء دیگر چین و لسان الحاصل میفر و قط و مر از هر یک برای  
انجیر یا کند و دیگر علاج خیلان آنست که بسوزن او را با کند و لبر که  
و بموم روغن طلا نمایند و خیلان که برنگ شده بود و موضع نرسان  
خوب آب و آنچه غلیظ نباشد فایده دارد فصل دوم در قوای رقیق و  
و اسباب و علامات و علاجات آن قوای خشونت بود که در ظاهر جلد  
کرمه و آنرا اگر خون گویند و سبب آن خلط ری بود در بدن طبیعت  
خلط ری نماید از اعصاب و شریعت و دفع نماید به بشره علامت او سرخی جلد  
مکودت او و این دو نوع بود نوع اول که از خون رقیق قوی حاصل کنه  
بره سودا علامت او لزع و رفتن زرد آب نوع دوم که از بلغم شور که  
شده حادث کرمه علامت او آنست که در قعر جلد بود پوست از جلد  
جلد جدا سازد پوست مدور مثل پوست ماهی خشک بود نیز خیلان مشابه  
و زیاده میگویند و حدیث مرض گفته اند علاج آنست که بر سر مرتبه  
اول آنست که بزودی پدید آمده و در کوفت سیرایت نکرده و علاج  
نمایند اول بر روغن گل کنندم دوم بوی ریغ و بط سوم بموم روغن



و یا صبر حل کرده باشد چهارم هم آنکه در غنچه در سر که حل نموده بالند نه بلیل  
 در سر که طلا نمایند ششم حوض لب که حل کرده مرتبه دوم آنست که  
 در ک تاشیری و رکوش و ارفو باشد اندک علاج آنست که بر و علقه  
 در لامت گذارند و طلا قوی تر از اول سازند اول اشق لب که حل کرده  
 اشق و کندش و زرد چوبه نرم کوفته بآب طلا سازند سیم فردمانا  
 کوفته بآب که در و غنچه کل چهارم مازوی سوخته و صمغ لب که  
 نمایند مرتبه سیم آنست که در غایت شدت بوم و در رکوش تاشیر  
 علامت او خاریدن بسیار شدت خشونت و پوسیدگی غلیظ از جدا  
 در علاج فصد و سهیل ایتون به آب جبین چند نوبت و حمام  
 دارد و آب انار نیز و آب آلو و تمر بندی بجلاب و غذا مرغ قبی آب  
 و طلا بادویه چرب یا شقی نمایند آن موضع را دو اچا دبر و یا شقی  
 شد زیادتی او را بر طرف سازد بکوشش کسب بر سر بعد از آن بمرم  
 بنیدان علاج نمایند تا حرکت او نیک شود و آنچه بر حصیه واقع شود بر  
 در علاج نمایند تا سفید است درم کو که در درم مونیج درم نرم  
 بنده بر یا شقی و آنچه در بدن صیان واقع کرد بآب دهن صایم طلا  
 بنده یا صمغ آلو و سر که در وقت که علاج نمایند نیک شود طلا را در گذارند  
 کل سیم در برص سفید و بهمن سفید و اسباب و علامات و علاجات  
 در فرق میان بهمن و برص آنست که برص سیم و بیض در ظاهر جلوه  
 در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا می شود تا غایت که  
 یک برون را تمام سفید میزند و بهمن بیض در جلوه اندک غوری دارد  
 در برص سفید در جلوه غور دارد و در لم و آخوان و فرق دیگر آنست که  
 در اکثر مستدیر بوجه و غیره بسیار سفید نه و موی که بر بوم

و صمد

سفید بود و آن در دلت او در سطح جلد بود و در قوت و تنبیه  
خلط بلع بود که غالب گشته بر جوان از جهت ضعف قوت مغنیه  
او غلبه بر دلت بر مزاج و گاهی تنبیه بر من سوخته اند و عرق  
که مایل بر طوبیت و بر دلت گشته تا فایده که گوشت او مثل گوشت  
صدف بود و خون در و با سراج میته نکند و بلغم منکره گشته  
که هر دیکر بر من در موضع حجامت ظاهر بود و بر اثر او لیسید  
خون در طوبیت غلیظ در زیر جلد میماند و موجب بیاض مر که  
علامت بر من آنست که رنگ او سفید بر ارق املس فرو رفت  
تا استخوان و موی که بر و رسته سفید و اگر سوزن فرو  
بر نیاید و در طوبیت سفید ظاهر گردد و ببالیدن سرخ نکرده و این  
که مشکل علاج پذیرد خاصه اگر کهنه شده باشد و آنچه او را با  
سرخ که هر دو با او خوشنیت بود و موی که از ورسته بسیار سفید  
و اگر جلد او را با نکت ابهام و سیاه از گوشت بزد اند و  
در و خلافت خون یا طوبیت بخون آمیخته ظاهر که هر دو اما  
که بزودی منجر بشا نشود باذن الله تعالی علاج آنست که  
بکرات بتجفیه و اگر تا جتان بود و کمال بحوب مثل حب  
ایا ایله و یا ریاضات که اگر زیان معتدل باشد و واجب الله  
که در استعمال این محبوب در مسهلات قوت ترکیب مزاج و  
خلط برقی نمایند که اگر خلط بسیار بیکار بگردان آید از خون در و  
میشود و موجب فرسید و در مسهلات اول صبر شغالی ترند و  
دو درم غار یقون و سکنج یا کیره بدل سکنج و شحم حنظل و سکنج و  
از هر یک نیم درم گرفته و در یک فنجان عذوقه شربت آرد و درم تا شربت

امانج



درم و درم لطیف صغیر و ترید و ایا ریح فلفل از هر یک درم شش قطعه در آن  
که نشاند حب النيل نیم درم بدل آن بعود این یک شربت بعود در ماهی چهار  
نوبت میل نمایند و در سایر ایام لطیف فائده دارد شربت جلینجی و حب بلبله  
در معاجین که در این بخون فائده دارد بلبله و آمله و آیتون از  
در یک درم قرفه و در فلفل از هر یک چهارم جوز بود عاقر قرحا و شیطان  
ری بس وزن عمل بزند شربت و درم بعود و آمله دیگر اگر در دار  
بلبله و بلبله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الفار را جزا بر یکدیگر  
بزنند و زدن قند آمیخته نمایند شربت و درم بعود و مدرات بعد از تهیه و کمال  
در دانه شربت بنزدی که در شش خیابین بعود بزنند و گوشت افی  
ن آغاج و تریاق کبیر و شتر و لیس فائده دانه و ریاضت شدیدی که عرق  
در حمام معرق فائده مذکرات و گوشت مرغ و کبک و گوشت و طبعه  
در کرم چخته و شراب که نه گفته اند نفع دانه مزج بوجها و اجتناب  
تشیات و ماهی و بجزل بآرد و خوا که و حب آنچه مولد بلغم نمایند و جاع  
در دانه ملاح عمل بلاد ریاز را ریح بسر که نمایند دواء دیگر فربانی اسفود در  
در ریح که که کولک گویند و زرنیخ مرغان از هر یک برابر بقطران و سرکه طلا  
بزنند و بنشیند در حمام یا در آفتاب یا در نزد یک آتش طلا و دیگر شیطان  
نوش و شش و تریب و فوه و قحین همه بزم کوفته بسر که بالند در حمام یا در  
آب یا نزد یک آتش دواء دیگر فربان ما سیاه طلا نمایند نفع دارد بجا است  
ل بلاد طلا نمایند با جرالت شعو و گوشت برص را بر سر شیطان و عاقر  
و الفهن و صندل و سیاه دانه و زرنیخ و کل شقایق و قنبر میا و شان در  
و از هر یک برابر بزنند نفع طلا نمایند طلائی که برص را از کین کند

شورج و در روزی شش و فوه و شب پمانی طلا سازند و چند گرت نایز  
رنگ او باقی ماند دیگر برص سفید که در موضع حاجت بود طلا از در  
سنگ و فوه بر که نماید اما بیاض سفید آنست که از ظاهر ص  
باشد و این مقدمه برص سفید باشد علامت او آنکه بسیار سفید شود  
قریب بود به رنگ جلد علاج او آنست که تخفیف تر از علاج برص  
و سهوا از ترید و شمع منخل و فی بر نهارد در بر مایه دو بار و خوردن  
و خلط و قرص بر یکی فایده دارد و عاقر قرحا و اطربال و پوست سنج کبر و ش  
از هر یک دو مثقال بپزند بر که و عمل بر سته متقانی بدین و یک  
در آفتاب نشاندند و آنکه که عرق کنند همان روز یا روز دیگر آید  
زرد آب رود و صحت یابد بکرات تجربه نموده و موضع را طلا نمایند  
و تر مس و اصل کبر و شیطان و عاقر قرحا نرم کوفت بر که در آفتاب  
حمام ببالند فصل چهارم در برص اسود در برص اسود و به  
بهش اسود تخرنگ جلد عضو بود و سبب او محالطه مرده  
بخون علامت او آنست که رنگ جلد مایل بود بود و هرگاه با  
چیزی شبیه لبوس بیاشد و موضع از ستر کمره و پست بر آن  
میگذرد از جهت احتراق صفرا و علاج فصد اکحل و ملحون و فیتون چند  
و آب پیر شربت الفیتون یا ملحون یا لیل و سنف الفیتون هر روز  
مثقال به آب نیر و قند در هر سه روز یکبار یا آب پیر فایده دارد  
روز را حدت این معجون دهند صفت آن لیل کابلی و الفیتون  
لیل حیا بر بر یک نر و بموئیه کوفت آب از سر سته مثقال  
معجون نخاع درین علت حدت و کوشش فایده دارد و از جناب

شورج  
فوه



فصل در علاج اسهال سودا با شند نمایند مثل عدس و گوشت گاو و حلوا و غذا گوشت  
خوک و سفند و زرد و تخم مرغ و بجم و شراب رقیق و روغن زیت با بادام  
مالند و طلا از دجوه سازند اول تخم بزرک و تخم ترب و کنندش بسکه طلا نمایند  
در شیطرح هندی و فوه جز آن در دوار سنگ و زان یک جز در امک چهار جز  
سکه طلا نمایند تخم ترب ده درم کنندش و قط از هر یک دو درم بسکه طلا نمایند  
بهارم خرق میاه و عافقها لب که بالند دیگر بر من اسهول عارض میشود و در حله  
بکشد و شونت شدید و پوست بر آمدن مثل ماهی و این را نام کنند شسته اند و باء  
ترب و سبب او خلط سودا و بی بعد از مقدمات غذا م علاج او مثل علاج سعال  
بیه باز یادی قوت مهمل دحام بسیار روند و ترکیب غذا و طلا بر زرا ب و زرا  
و در و قط و کنندش و تخم ترب و آنچه مذکور شده در بهت بابت تخم در فساد  
و در فساد لون و این چند نوع است نوع اول فاد رنگ از خلط فاسد در  
روی حادث شده علاج استعمال ادویه که خلط را در مثل تخم ترب و سیب سرخ و  
در تخم خربزه و مغز بادام و نشا مرسته و کیره و بورده مجموع یا مندر آینه شیرین  
و بالند نوع دوم که از غلبه صفرا که غالب است شعور بیدن مثل بیرقان زرد و سیاه  
سبب صفرا و جالیات مثل آرد باغلی و قط و کیره نوع سیم فاد رنگ روی  
از بهت ن دمه و کبد و سپر حادث کرد علاج از آله الم انها نمایند و  
ان اعضا بابت بهت و غذا و موافق نوع چهارم فاد رنگ روی که بسبب آفتاب یا بادام  
و در وقت است حکام که رنگ مایل بسواد کمره علاج غناب و مغز بادام در روی مالند  
دحام نمایند و در دوسر بخار آب گرم دارند و استعمال عمر جالیه نمایند بر نموی  
دام شیرین و آرد نخود و آرد باقلاد و کیره باب و طلا نمایند شب و روز بر لب و  
بجم که از کثرت خوردن مثل جوانی و زیره و آب متوخن ایستاده و از کثرت

فصل  
در اسهال

خوردن سرکه و کلث زنگ روی حادث که بعد علاج ترک این اشیا و خوردن  
آب و خوردن و باء اللیم و شمع نیم پخت و شراب برنجانی و انجیر و شیره  
الکرفیل و پیلله پرورده و نقل و سعد و زعفران و غذا اندکی انداختن  
نوع ششم زردی که در بشه از درازی امراض و نایافتن غذا و  
و کثرت جماع و درد و شدت سردی و کما حادث شود علاج آنچه در نوع  
مذکور شده و شرب شراب معز و این طلا فایده دار و مفید زردی  
زعفران و فوفه و کندر و مرو و صلیبی بشیر آینه در روی مالند و فوفه  
ششم در کثرت عرق و قلته عرق و عرق خون اما کثرت عرق در نوع  
اول کثرت عرق که از امتلاء بدن از طعام و قته شود چنانچه بقول در  
گفته یا از امتلاء متفاد از اخلاط بدن علامت حدوث او غیب کثرت  
بوء علاج تقویت بدن و تغلیل طعام و جمع در ریاضت نوع دوم کثرت  
عرق که از سبب السام و عجز قوت از هضم و استرخاوت ماسک  
علامت او آنست که ضعف حادث که بعد علاج بد آنچه حسن او نمایند  
مشروبات برنج پخته که در وسحاق و کثرت خنک بوء بدعات میل نمایند  
این روغن جسم عرق متوی بدن ضعیف و مانع عرق که در زمان کرم  
میشود صفت آن بکیند یک کاسه آب سیب و یک کاسه آب آبی  
کلاب بیک پیاله و یک کاسه آب و روغن کل یا کنجد یا کاسنه و نیم بات  
آهسته بخوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مازویا مسخیده  
یا کندر یا کل ارمنی یا مورد و کل مسخیده یا کلنار یا مردار سنگ یا با قاقیا  
حصص یا کنز ماز و از اینجی مسام را تنگ میازد و سرد است منم کوفته  
یا مجموع بدن روغن یا بروغن کل یا کلاب استعمال نمایند و در بدن وزیر

فصل



داده و لعل اسفند یا انباشت یا سفید شمع یا روغن بنفشه یا دام  
یا غار آسیا یا موم که احسن در چربی لطیف یا چربی مرغ یا سفید نمک کاوه هر یک  
از آنها مالیدن دفعه عرق می نماید و مسح بدن بآب زرد و خوره و سفید و  
کافور و غذاء غلیظه مثل بره و گوشت نمک سود و اشغال آن نمایند دیگر  
شربت عرق که از خالص میوه رسیده در حمام باشیاء که منتهی به سام بود مثل آب  
برفش و کلاب و اندک سرکه در روغن گل که به هم آمیخته باشند و مثل روغن  
غار یا بلبسان یا روغن کوسن یا آب ترب و یا زرد اندک یا بونه شهد یا بوره  
روغنی یا شفاقل یا چربی کاوه یا نمک سود یا روغن غار بلبسان یا روغن  
کوسن یا آب ترب یا زرد اندک اما از داخل با شربت مثل بکنجین  
یا زردی یا آب کامین یا شربت در روغن و از غذا خجسته آب قلیه  
از درک و آنی که در روغایت سردی بود در تابستان عرق بود دیگر عرق  
خون از ضعف قوت و حرارت خون و وقت او نیمه صفر از عرق  
سردی آید سام علاج قصد اسهال و خوردن شربت عذاب و لو  
در رک و سماق و کشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بخواص مثل شاه  
بلوط و آتش و پوست انار و جوز سرد و کلن و تاسم محکم زرد فصل  
باغچه در شتوق و در شتوق اطراف در وجه دلب سبب شتوق شتوق  
بوسکت در حلقه کجاست حرارت مجفف یا بر دکتشف و عمل به آب  
شور و قابض یا بسبب بوسکت مزاج اخلاط نیز مجفف علاج موم  
در روغن بادام و حریر مرغ و لبط و شربت شیر یا در روغن مثل روغن  
بادام و درم و از غصیر حبل درم یک هفته میل نمایند و بعد از آن  
طبخ افیمون و یک هفته دیگر بر روغن و عصیر مد او مت نمایند و در

فصل

را نموده و عن طلاسم را نذر و غذاء لطیف و جام نفع داره و دیگر شفا ق در  
در و دلت و یا حادث می شود این مردم نفعی عظیم داره و در و عن کل و  
و چیز بی ط و کثیره و لعاب تخم آبی موم را در چیزی در و عن بگذارند و باقی را آبی  
نمایند بعد از آن در جام در آید و این موضع شش نرم کوفته بر و یا من  
بشوند و دیگر شفا ق لب و کف که بسیار بود علاج آنست که ماز را کوفته بول  
زیت و عسل بلم و چیزی بط طلاسم نمایند یا ماز را کوفته عسل و زیت  
شش ایل سوخته و عسل طلاسم نمایند و هرگاه در لب شفا ق موزی بوم  
تخم مرغ یا پوره که در نی است بر حیاطند و شفا ق دستار آنجا آرد و موز  
و بنفشه را کوفته بار و عن و چیزی طلاسم زیند و شفا ق قدرها را بنفشه  
بدر دی زیت یا بعلک که حل کرده یا منته بجزی بزی غلک اندک  
نرم سوده در و چکانند یا مرهم ساخته بر بالای او بندند یا من  
و ماز و نرم سوده بر و عن سدر زدن بر و گذارند و کاغذ بر و و حیاطند  
خشک کرد یا ماز و عن یا چیزی مرهم ساخته زیند و شلم زرد آلو  
آلود با دام و کتیره از بر کلام که باشد کوفته در شش و شکاف یا من  
و بر بالاء آن کت که به تنک یا کاغذ تر ساخته گذارند تا خشک  
در و عن با بچه کرم ساخته در و کتیره یا من آبیخته نفع داره و اگر شفا  
اندک بوم و مرهم که از برای شفا ق مذکور شده کافی بود و اگر  
شفا ق در گوشت تاثیر کرده این ضماد بر و گذارند در و آرسنگ نرم  
سوده در و عن زیت بخت تا غلیظ شود بعد از آن چند قطره بر او  
چکانند و شفا ق را در آب کرم گذارند تا نرم گردد و یا کسان  
بعد از آن علاج نمایند و موز فیهوشند و یا را از غبار و خاک نگاه



دیگر گاهی شقاق در سفتی یعنی در دو جانب لب سفیدی در طبعی است  
 شود میوه علاج قصد و سهل و غرضه بک که در و ما زود بوشانده  
 باشد و طلا آب سماق و آب اناری کنش در و عن کد و بادام و موم  
 یا بنفشه بماند دیگر عارض میشود دردی در کت قدسها بجهت دریاخته  
 که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد و سبب او از خارج مزه باشد  
 یا کوفت موزه علاج آب سر بسیار بر و ریزند و از اما میثا یا کل از مینه به  
 آب حل ساخته بماند و اگر از داخل بجهت ده بینی که مد و نازل شود  
 علاج فی و مالیدن روغن بکل و اگر ورم کند و ماده در و جمع شود اخراج  
 ماده و دندان جراحت را کشاده سازند و حد و ما زود و سر که بخوبی مرغ بر  
 بندند و خاکستر بلوط بچرب آرد و بخت بر و گذارند و اگر چه ک بخت دنیا بد و صلا  
 داشته باشد با قطع دهنه بر و بندند فصل هشتم در سوج در سوج جلد  
 و اسفیدی و پوست رفتن عارض میشود در سوج جلد و سبب او برداشتن چیزی  
 درشت یا رسیدن چیز خشن و از رکوبت و تنگی موزه و کشیدن ریمان و از  
 بعل میماند علاج قصد اگر از شیشه عظیم بجهت برید موضع بخرقه که سرد ساخته باشد  
 اگر بر اطراف فصل نباشد بعد از آن مردار سنگ بجلاب سوده و مرهم اسفندان  
 فایده دارد دیگر عارض میشود سوج و خراش در عانه و کشیدن آب لب غرق  
 نیز پس از آن میرسد بر و هوا با سر و شق میکرد و مثل مخزن که از سیلان طوب  
 حادث و یک زکام علاج تفتید بدن از ماده حادث و مالیدن موضع بموم روغن  
 که از زخم و سوخته و قبیل یا با سفندان و زردار سنگ از هر یک قدری  
 آمیخته نموده بماند و خشک دارد از بر و کند و خون سیاه و شان و مردار سنگ  
 بر سر زخم کوفته بر موضع سوج باشد **فصل نهم** در تشیع جلد سرگامی حادث

بر  
فصل

میوه تشنج مریض را از جهت بسیاری پیوست و طریقی مثل آنها را ظاهر می  
علاج روغن باد و روغن کدو و روغن کرم و شیر ذرایم بر سر ریزند  
زیر دستار عصابه محکم به بندند دیگر تشنج جلد پیشانی یا حمزه و عضون پیستر در زیر  
عارض میگرد و سبب او امتلاء مقدم دماغ از خلط رقیق علاج تشنج و  
ضماد از روغن اسفند و تخم مرغ و موم روغن از روغن کدو بادام  
در توپیم در توپیم سرکاهی روغن در ریح غلیظ در زیر کاسه سنج میوه و موی  
و کلانی سر میوه علاج ضام موضع کعب الشاد به آب یا عروق جاعین بر  
بادام و سوط از صبر و کندش و زعفران به آب مرزنجوش دیگر کاهی جع  
در جلد سر و حنق که بر سر سرالت و مکان او روغن و موی و موم  
میوه و رنگ او سیاه بلون جلد پیرد و زرد و منفرغ میوه این در علم  
ضماد از پوست افار و جوز سر و لب که اگر نیک نه شود شوق نماید و آنچه در دست  
بیرون آرند **علاج تشنج** در علم افایر علت که در ناخنها میشود اولی  
است و او را نگویند در او رام دیگر طلقه گویند سفید بر آن بازنی بسپارند  
و سبب او قلت خون بود و طومات نشف میکند و میگرد و در روغن باد  
الاصول و کفند و کنجینه و روغن بادام بعد از آن که پاهای بمجروح افیمون  
و ضام و بنوفا و محلب و بادام شیرین و چیزی نبرد دیگر بر قش ناخن در آن چنان  
بود که سفیدی مثل برص بود در ظاهر ظاهر کرده و سبب آن روغن غلیظ  
فاسد بود که در زیر ناخن در آمده علاج استغراق بدن و تخم صلبه و  
کتان کوفته بعل طلا سازند و کبریت و عمل زرا را به لب که طلا نمایند  
زرنیخ زرد بازفت و مغز بادام یا رب بعل یا جوز سر و ترس در اثر  
سر که در روغن کل طلا نمایند دیگر جناب افکار و توغن او چنان



که مثل استخوان گشته و قخته که حک نمایند و هر اسفند چون ریم ریز ریزه باشد  
و سبب او خلط سوداوی حاد بوجه علیّه استغراق سودا بقصد و فساد بر و غنها و  
غزنا و موم روغن و در اخلیون اولیا را است که ناخن بدی روید و از آن  
سکه انداده اگر محافظت او ننمایند لعل بر پیرون آید و معان حال میماند علاج  
آن است که بر و غنها و چربی را در مرغ او را نرم سازند و دیگر سکه شقی شد  
ناخن و از آن اسنان خار نام گذارند و اند و سبب آن بپوسته غالب بر بدن و انقباض  
خلط سودا و در علاج تر طبیعت تقیه بدن آب جبین و فساد از چربی و لک طبع در تخم کتان  
یا سریش و سرکه یا مصطکی و نمک کوفته طلا سازند و دام نمک کشوند و صوف و نمک آنرا  
کوفته لبر که طلا نمایند و فصل در روغن کبچر و سریش و نمک فائده دارد دیگر نخل  
از قمار یعنی کنده شدن ناخن سبب او سبب مرانگشت بجز از جهت افراط رویت  
علاج تقیه بدن از بلغم و سبب حدت خون میباشد علاج رک صافین و نجات  
سای و تسکین فخر بنیت عذاب دیگر موت خون در زیر ناخن میوه و سبب او  
کشاده شدن سبب رکی بجز در زیر ناخن لبیب مزه و غیره علاج به تخم جیر  
بر کمال کنند و به آرد زفت و لبر طمان نهی که چینه باشند بر زینج سرخ و نمک  
بر روز چند کوبیده و فخر کشوند و دیگر رطاض افکار فساد بورت اس و ورق انار یا  
گندم و زیت یا پنجه نو اندکی از کرب و دیگر اگر جراثیم در میان انگشت پاشند  
که مو کند و در اندر دوات بربایند و یا بر باله و اول بول کنند و بخرقه به بندند  
و نیل در و مالیدن فائده دارد دیگر اگر ناخن فاسد شود اراده نمایند قطع او فساد  
بر اخلیون نمایند تا نرم کرده بعد از آن بزینج و زیت طلا و جاد شیر و روغن بادام  
یا کبر که در و زفت و زینج طلا نمایند تا ناخن برگردد سپس فصل در و از دام  
اصابع کاه چکه و انتفاخ عارض میوه در انگشتها در زستان و شیر مار

وصف

شبهه در روز یا از جهت شسته شدن مقلول در دلالی آب کرم و سوس و کشید  
و آب که در و باخیر جوشانیده باشند و کرب یا بعد من شکر و کرسنه و ترس یا با بر  
که در و شلغم پخته باشند و ضماد باخیر که در شراب پخته اند و به آب نیک که مکن  
لذیع و حرمت و جگر است فصل سیزدهم در ف و اطراف بر و سبب  
برون اطراف و نوبه حرارت و خون و بخارات کرم بسوی او محقق شدن در زیر  
جلد پس میوز در اعضا و میرانند و متعفن میزداد در اعلا الج کرفاسد شده و درم نگرد  
و ابتدا یکسوی آورده بر غنهای کرم مثل روغن زیتون و غیره مالند و اگر در  
دارد منالاب آنست که آب کرم که با بونه و اکلیل و شبت و قیوم جوشانیده باشد  
که از آن نگاه کنند و شلغم و کرب و تخم زعفران و حله و کرمه و ترس جوشانند  
آب آن بشویند و روغنهای بعد از آن مالند و عدس نرم کوفته شراب جوشانند  
و برو که از آن در کرم سیاه و کبوتر کشته بقی نمایند شکافتن عمیق و در آب کرم  
بعد از آن بکحل از منی و اندک سرکه و عمل طلا سازند و لب که و آب کرم  
شراب چند نوبت بشویند و اگر متعفن میشود برک چغندر و کربت پخته بر روغن زرد  
کاو و مسکه برو طلا نمایند تا آنچه از رویاه و کبوتر شده ساقط شود **چهار**  
و هم در قنار کبب تغییر بوی بد و زیر بغل و تن بول و بر از دوق و غنوت  
و خللا بدن بود آنچه معین بر الت حرکات شوش و فوفا حرکت جماع و  
تا خیر عمل جنابت و تناول سیر و حلیت و حله و انجیران و تخم علی **فصل**  
و سهیل و اشربه و اغذیه لطیف و نوش دارد و وزر دالوا از قول کرفش  
فایده دالوا و بعد از غل بدن آس و شبتانیر و برک سوس و مندل طلا نمایند به آب  
سبب و غام و مزج خوش و در ارنگ آب موره قرص سازند و در محل حالت  
سوده مالند یا در ارنگ آب موره قرص بسازند **دوازدهم** دوا مرکب است مندل

سمن



سعدی گوشت اترج مرزخوش شاپیرم استه کل سرخ رنگ بنیل ربانی اجزا  
 برابر نرم کوفته و پخته استعمال کنند بر بغل و گاهی متعفن میگردند زیر بغل و شکم  
 انگشت یا در زیر پینه لبیب عرق شور یا بجهت عفونت اخلاط فصد و استنزاف و  
 احتیاج از حرکت در راه و گرم و غل به آب گرم و نشستن در آب سرد اگر  
 بواسطه اعتدال بعود احتمال در و عرق **دست** آن تو تیار بر کمر و مردار سنگ  
 و کنگار و کل سبغ و صفا سوخته و پوست انار و اندک کافور در اجزا بر آب نرم  
 کوفته بر که با زرد و خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمانند در اگر حرکت  
 کمره مریم فل و سفیده تخم دارد و گاهی تن عفونت در جلد سر حادث میگردند  
 شایخ و اطفال را لبیب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود علاج استنزاف  
 بواسطه و بعد از آن طلا و ورق سوسن و مردار سنگ و تو تیار و پوست درخت  
 صبر و جو رس و سوخته و کندر کوفته بشراب و اجتناب از غذا اگر در و سیر  
 بیا بعود کند **فصل** پانزدهم در جراثیم قطرات کاه غرض میشود در  
 تشنگی و حرارت یا سرخ میگرد و لبیب کثرت بر لبت تکیه کردن و  
 در ریش از جهت ضعف قوت سردار از آنست که هر وقت که سرخ گردد  
 ترک نماید که استلحاق یا ممکن بعود در اوج بر دیا شدن مثل حنف و اما قیاد کل  
 از ریش و باز و کلنگار و کلاب و سر که سیر و بر دیا شدن در زیر او بر که سیر  
 جادوس گذارند و اگر حرارت کمره و ابتلا زنده میباشند اسفیداج علاج نمایند  
 شانزدهم در قمل در قمل که در بشه بعود طبیعت وقت که در رخ نماید باذن  
 الله تعالی و طوبیت به بشه اگر رطوبت رقیق بعود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ بود  
 متولد شود و اگر غلیظ تر باشد متولد شود و اگر غلیظ گردد و اگر  
 بیت الجاهر بشه منفذ نکرده در زیر جلد بماند متولد شود و اگر غلیظ

در اکثر مخطوطات که به بار طبیعت حدیثی متولد می شود از قویا و سقفه و اکثر مخطوطات که در  
که به قبول صورت حیوانیه متولد می گردد از قویا و قلی در آنچه یاری دهنده است قبول  
۱۰ در اکثر مخطوطات جنابت و حیض و خوردن انجیر ماده را بظاهر بشود دفع میکنند  
علی و اسهال و مداومت حمام هر روز یا در روز و جامه پاک می پوشند و می کنند  
حریر و کتان نایه داره و چغندر و پودینه کوبیده و سرکه سرد تر مس بخوشانند  
آب آن در بدن مالند در حمام میروند کل و زهره کا و زهره بنه مالند  
خفیف تخمیز کنندش و اندک سیاه کشته طلا س زنده **فصل** بفره در  
در تخمیز بدن لاف و لاف و ساختن بدن فریه بدنهای لاف ساز را از آنست  
ایقام نمایند همین آن جهت آنکه عارض میگردانند امراض از جهت  
بدن و سبب بزال قله غذا یا در آنست غذا یا قله غلبه اعضا یا آنکه در  
علیق بواسطه سده یا غلظت حال یا دیدن یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثرت  
علامت هر یک ظاهر است علی از آنکه سبب و خوردن غذا و نیک و طبعی  
غلظت مثل هر یک گوشت طبعی مثل لطف و مرغ کبک و کوسه و جوان بریان و کباب  
بهتر از این نشانند و سکون در رکت و مداومت لطعام آن متعارف کرده  
نیاید و بعد از طعام حمام لغیم داره و از جوع و قوی و صبر نای تلخ و شور و یک معاود  
اجتناب نمایند ترکیبات نافه از باطنی موش و منتریم کوه در درازنم کوفته بر  
با و ام و آب کشک و آب انارین و نیز بخیه می نمایند و دریم جناب و موثر در  
در آب بخوشانند نیک و صاف نم  
همه را کوفته لاف داده نرم کوفته اصد و ده باز بخوشانند و در غنیمت  
روغن مرغ آینه می نمایند و در محل پختن کلاب بر دیار می نمایند و با و ام موش  
تخانش و منتریم و حب منوهر و حب السمنه و حب الخضر و روغن کا و روغن



روزی که بگویند که از آرد و بجز و باقی و خور و کندم و شیر و قند کفایت باشند  
 روز قدر را اختیار نمایند و از چغندر طی ترش و لقب ملا حظت نمایند و بپار تو قف  
 کنند چهارم خود و سفید را در شیر گذارند تا شیر را خدب کند بعد از آن خشک سازند  
 و بکنند یک جز و بجز و کشتک شمع و کندم لطف جز و قند ثلث جز و شویا می سازند  
 باهم را بخوشانند بعد از آن نان و شیر و مخلوط سازند و چند روز در دلت نماید  
 و شربت بپوشد و حللوات تمام مسمن کنند و اندو شربت و حللوات و کوشش مرغ  
 سر از یاده میسازد و محسن رنگ و جسم است و مایه که در آب قند بعد و بنشیند  
 پس مقدار شمع درم تا ثلث درم گفته اند و خوردن مغز بادام تر و خور و خور  
 و خیارین بپزند و مغز نان خشک و جواری نرم کوفته بپزند و مغز جوز و اندک کسفر  
 خشک و کبچر و شتر سفوف سازند در محل خواب و اندک آب کسره بعد از آن  
 حمام روغن نارطب در بدن مالیدن فایده دارد و اندکی مالند بسیار فرزندار  
 و بپوشیدن لباس نرم و استقال آب از آن و سرود و نظر هر روی تو بان و  
 دوستان دیگر سمنه منوط صاحب او بر خط عظیم بود هر که هر روز طبیعت خواب  
 را بپوشد و فرستند اگر در رکبات عتبه حادث نمیکند و شش شدن عروق  
 با حق نفس یا میریزد چینی یونف و دل و مویلب هلاک بود پس از غذا نشستن  
 نیز به هر حیل که باشد مایل با مسهل و ادرا و عرق و تعلیل غذا و کثرت لقب  
 و حمام بر تنها که عرق بسیار آید و آب کمتر ریزند و مالیدن روغن و کرم مثل روغن  
 ثلث و قط و تعلیل خواب و ملوحت بر اطفال داد و دید کرم خشک خون  
 کون و از آن و سحر نیا و ادوا الک و از مغز دات سمنه و س و کب میانی و ک  
 در را و نند و حنطیا و مرزنجوش مقدار نیم درم و از آن چوبی بود درین آب  
 ملک از کوشش از حق بگیرند و میل نمایند **باب** چهارم در ادوا و کد و ادوا  
 این دو علت موی را ساقط میزد و بدین نام مذکورند ادوا و التعلیل

از جهت عرض اول بسیار مرگات را با بسند و ساطط میکردند موی سر و کلاه  
خلط روی و داء الحیت آنست که موی بریزد و پوست رقیق مثل پوست مار  
جدا گردد و ماده داء الثعلب کمت عفونت و از آن ماده داء الحیت عفونت از زیاد  
کنت و داء الثعلب علاج سهل بود بخلاف داء الحیت که از شغل علاج بدو  
الزواج او چهار است نوع اول داء الثعلب که از بغم شور سوخته عارض گردد  
علامت او آنست که موضع او سفید و نرم بود علاج غنیمت بدن برین سهل است  
ایا بخیل فیتراشقی تخم حنظل را یکی به صحت کفش حبس زرد و زیاده و تقویا  
بحب قوت بعد و حب صبر و حقیق یا قوی فایده دارد و صفت دارویی قی  
تخم حنظل کتب و تخم ترب از هر یک چهار مثقال جوز التی نیم کوفته و عسل  
سوسن سه مثقال در دو سه آب خوشانند تا لافنی بماند و درم عمل بدو  
غوره بیا نشانند بعد از آن قی بکنند و بعد از آن غفره نمایند صفت آن که  
بخیل کبیر و قنبر خوشانند و در دایانج یا کچینج آمیخته غوره سارند و در  
از ماء الاصول و کلفتد لغه داء و موضع را بخرم در شفت بماند یا بفصل  
بعد از آن طلا بصغ سداب و قنبر یا لیدر کوفته بعد از آن که شفا فست باشد  
اگر علت قوی بود و علامت قوت آنست که بمالیدن سرخ شود و در  
بوالج نزدیک است آنست که لایس بمالیدن سرخ شود اما مطلقا  
نمی شود امید به شست طلا و نافه فرغون عاقر قرحا نراره کاو آمیخته بمالیدن  
شرا و آنست که ادویه قوی که بسیار گرم و کوزند بود طلا نکند صفت  
جلد را بوزد و موی نرود و اگر داء الثعلب بمتبه بود که بمالیدن بسیار  
مسفع نشود پس بمالند موضع را بجز دلو به یا بوزق انجیر مالیدن یا شکر چوبست  
خراشیده که طلا سارند و بر حنظل ریخته بشارب یا آب خیرک میوه خسته در شراب  
کرده طلا سازند و اگر از کثرت ادویه جرح بود بموچ هم که از روغن گل در موم  
بلوط و آب و روغن سوسن و زرد تخم مرغ ساخته بمانند فایده داء و صبر مرغ کبک

عالمی



و اگر کسی که شکم پخته یافت یا زاده کند تا موی بر آید و بر آب بتراشند تا قوی  
گردد نوع دوم که از مادر و غیره افتاد است که علامت او زردی است  
و مضع و مخافت بدن علاج هر سه مال صغیر بمطبوخ بطلید یا بدین حب بطلید زرد  
درم کل شرف بخورم مخوده ربع درم یک شربت به بوجو بعد از آن سرکه کرم  
و صندل از زرد و سرخ کل هر یک سازند بعد از آن طلا از کبریت و زیت و بنفشه  
سوخته یا پوست در سرکه که نه حل ساخته اند از زرد یا سیخ پخته یا با آرد  
سوخته مع پوست بر که طلا سازند و اگر موی بر آید و الا شیط غایب می شود  
و طلا از لادن که بر روغن کچل حل کرده باشد شیط پخته و کف دریا و حنظل  
و روغن پدیدار و روغن اسف نمایند و کل صندل و کبوس و آب برک پدیدار و از  
آب و کرم منع نمایند و شربت ترش مثل لیمو و آب انارین و شربت سیب و  
در بند و غذا گوشت مرغ و گوشت خوک در آب آبلان نماشد و اگر او کرم  
سفید از نوع سم داء الثعلب و حیه که از ماده سودا حادث گردد علامت  
ت لیون موضع یا سوراخ و شدت بیس علاج فیترا و غار لیون از هر یک درم مخوده  
و اگر آب اناج و مخون بجای نفع دال و از گوشت کاه و عدس و آنچه مولد شود  
منع نمایند و غذا گوشت مرغ و فربه و مطبوخ و زده تخم مرغ سازند و موضع را  
به شوشم و پیاز غنصل ببالند و بچربش و قریس و لبط و غیره حرب سازند و طلا  
از کرم و صحن سداب و عاقر قرحا و قجینه و آب ترب و زیت عتیق یا برنج و ش  
و از زرد را شیدن موضع نمایند و شرط موضع و غل از آب حلیله یا آب شیم کتان  
بر روغن لادن و نار و دین چرب سازند **چهارم** که حادث کرمه از خون غلیظ  
داء الثعلب که حیه سقوف علامت او سرخ رنگ موضع علاج و مالیدن موضع  
قرص و شست و بنفشه و تر پیاز غنصل و سیر و قجینه و طلا بهین سداب و قریون  
یا بر زرد اسیر که در نوع صفراوی مذکور شده **فصل** در پائیدن در پائیدن موی

مسحوق و با آب بپزد و از آن روغن  
انفودان یا با روغن بپزد و از آن روغن

دست قطره و صلیح اما پاشیدن نور الزاع است **اول** پاشیدن موی  
که در از لوفشان غذا و قلت حلقه بخار که موجب روئیدن موی و ادرار  
علامت اویس و زلال بدن و امراض متخلل و قلت غذا علاج کثرت غذا  
مرغ و کوفتند زرد تخم مرغ و شراب و خواب و حمام و کشتن سبزه  
نیلوفر آبی و شک بید و شستن منظم سفید و اسپول و برک سبزه  
آتش و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر پاشیدن موی بسبب التماس  
علامت اویاریکی و سرعت پاشیدن موی و زری جلد علاج روغن آملک مالیدن  
و حلیله کابی و بازو و اقا قیاس و غنیمت و پیر میان و نشان مالند و قوی تر  
که سینه درم لادن در شراب بار و غنیمت موله حل نموده در موی و سر مالند  
و دیگر پاشیدن موی از تنگی مسمم بسبب پیشه علامت اوجودت و غلظت  
شدت سواد موی و در وقت که موی را بکشد زرد و بیدن نماید علاج تر لیس  
مزاج و حمام دایم و حرب عنون بر روغن بابونه و صلیح مالیدن جلد شمع از روغن  
و قیوم و بادام و شکر تلخ سوخته بر روغن زیت لایق دوم پاشیدن  
که از ضیق مسمم متولد گردد از روغن غلیظ علامت ادا لایق موی در  
بوعه علاج حمام که بسیار توقف نمایند مالیدن بر روغن و شستن با آب  
و شستن به بوره و زهره کا و غذا گوشت با بغلغل دارن  
از سر در دارن نوع مسجم پاشیدن موی که بسبب امراض حادث که علاج غذا  
لحیف از گوشت مرغ و کوفتند در آلت و حمام و تراشیدن موی لایق در  
مالیدن بخاره درشت و بر روغن موله و غنیمت که در ز بابونه و سر سیاه شانه  
باشند و خطمی و خبازی و لوبیات و روغن فانیله داره و دیگر کاهای حادث  
این پاشیدن بعلت نایم و میل در جلد مثل پوست طلیری که بر او گذ  
باشند موی او نرم مثل حریر و رنگ بشو او زرد و این علت بسیار



کتاب را از این جهت احسان فرموده اند و جفت اراضی را و نیز در این  
موضع تراشیدن سر و ایم و استعالی روغن میوه و لادن و آمله و حب النور  
چهارم صلی کاهی حادث می شود قلیل از جهت برداشتن چسبناوی که آن  
مکان ترک آن نمایند لکن بواسطه کبر سن بود بسبب نقصان ماده مورد تصور  
و استعلاء جفاف و بیس درین وقت بزحمیت اعصاب و این قسم گفته اند  
که کثیر در این مانعیت بدن و روغن مالیدن نفع دارد **فصل** سیم  
از دابر لیه اجسام صفار یا یک شبیه بسبب از جلد سر یا شکر  
کلی و کاهی از جهت بدی ماده بخار است می شود و حدوث ادر بخار  
شور و از خون مخلوط می شود و کاهی بسبب بوسه مزاج سر که در  
بدن نباشد اگر خفیف بود روغن بنفشه و اگر غلیظ بجالیات مثل آب  
گند و آرد خفوف و بوره و حنظل و اگر کرمه و ترمس بلعاب اسفود  
و زیتون و آرد کچال و بوسه و اگر ترنس و زیتون و عسل و سبیل بلغم  
سودا و تراشیدن سر تا اثر در آن نرسد و روغن مالیدن و حمام و غسل  
در آن که جلد بد مثل حلبه و بجزه و آرد خفوف و خردل و موزنج و طویله  
و بیاویج و بجزه و آب است باشد مثل روغن بنفشه و کتیره و تخم خردل  
و صندل و اگر باری و غریب ادرام مولد خون عذب گفته اند و حقنه و فصد و تقال  
در قسم سوی و مطبوخ فواکه و در قسم سوداوی مطبوخ انیمون و در  
قسم لب صبر و حب ایوانج و غزازه لطیف فصل چهارم در قیل و تمایل  
بسیان حدوث او از باد غلیظ کرم تر که دفع کرده است طبیعت ظاهر  
جلد و باقی مانده و متعفن شده و مولد شده قیل از او و اکثر حدوث  
و کثرتی می شود که بدین خود را پاک سازد از هر یک و حمام کم روغن عسل  
و گاه بسیار شود و در حمام بود فصد و محلول و مسهل و اگر در سینه ظاهر گردد

فصد

قصه قیال و تفتی سر و بدن بجام به آب شور و صبر در روز و در شب  
نمایند و بعد از یک ساعت آبی که در دو کله و موله و دیگر صفت خوشایند  
باشند بسوزند و موزج و شربت فضا و بادام تلخ و قطره زرد آو  
گفته بپر که در هر کاه و طلا سازند و خرقه ایض و ترس و اندک  
سیماب کشته نیز فایده دارد و کندش و گوگرد و فاس از یک ریختن  
نرم گفته در بدن مالند در حمام و از غزل و غلیظ ملاطفه نمایند دیگر مقام  
از عمل است که حسیده عباس و نطفه یسوع که پیچ مولیت که اندک  
کرده پس وقتی که آب گرم بدو رسد بدن آید سر او علاج مثل اول و در  
الطیخ است و در فلفل و میوه و فلفل سفید و پوست انار و دیگر صیان  
بجو سفید که در موی آویخته است در علاج او گرفتن سر کینه آید و نوشاد  
ساخته بپر که بالند **فصل** پنجم در تریب و کسب و علاج آن که  
نزد جالینوس حکیم نکر که از بخار بلغم لقا هر بدن می آید و بواسطه سردی  
میکرد و در لایه غریزی صنیف کشته موجب باین میگرد پس چون اگر چیزی  
دارد و حرارت و لزولیت موی سیاه بود و اگر خون مایه و لایه و سردی  
غالب است موی سیاه میوه و حدوث از کثرت پیوست که بلایت را  
میدید و حنا و نبات بواسطه شدت عطش سفید میکرد و در موی آب  
باز تازمه میوه علاج تریب که در غیبه وقت او بعد از چند وجه نماید اول  
بدن و دماغ با یارچ فیهرا که موی بشم غنظل و غار یقون بود و در عیم قی  
و گفته یکبار سیم غره چهارم معجون گرم مثل ماده الحیوت و مشرد و لایه  
و اگر فلفل کبیر و صغیر و بلبله مزلی و تریاق معجون که در موی سفید  
که در بلبله و در موی بلبله بخورم فلفل در موی سفید و بلبله و بلبله  
و اگر از هر یک سه درم گرم و تریاق کند و طباشیر بخورم و در موی سفید



کاینه از هر یک سه درم کنند و طبایع نرم گرفته بته وزن آن عمل کنند  
 با زنده شسته سه درم بوی نیم تدبیر مخفف با اعتدال مثل قند خشک و کباب  
 بپخته بدار چینی و زیر و کروی و انگامه و اجتناب از لبنیات و ترشیها و فواکه  
 و شراب متواتر و استعمال کلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل بآب که  
 در سیاه دانه یا صفتل پوشانیده باشند هفتم موی بروغنی که در وادویه  
 قالیق مثل سنبل و سیاهی و قلع و غصه بپخته باشند **فصل** ششم در آنچه  
 موی بزینت دارد از احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی  
 و کثرت است بطبیعی مانند بروغنهای کرم مثل روغن موی و لادن و پیرسیاه و  
 قالیق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفش و اقایا و مار و بمانند  
 صفت روغن موی است که موی را در شراب قریب به روز ترسانند بعد از آن  
 روغن کنجد بپوشانند تا روغن باقی ماند صفت روغن لادن که بهترین چیز است  
 جهت حفظ موی لادن ده مثقال نرم کوفته در یک پیاله روغن موی بپوشانند  
 روزی شش تا نهم نمایند و در یک آب کنارند بپوشانند و ظرف روغن در اندازند  
 و یک کنج بپزند تا بحار آن لادن که اخت کرده صفت روغن آمله موی در  
 دست درخت صنوبر و آمله از هر یک برابر مقدار صفت مثقال بپزند و بپوشانند  
 و قوت آن بیرون آید و مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از آن  
 پوشانیدن باقی ماند و از غسولات که موی را بدان بشویند سیاه و آب  
 سرس و آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته بآب موی و شراب حل نموده در  
 حمام بپاشند بعد از یک است که طلا نمایند بشویند ششم دویم در از نمودن موی به آب  
 صندل و آمله و بوی بصر کوفته و آب موی و مد او است بر شستن موی به آمله  
 و سیاه و چرب نمودن بروغنها که مذکور شده بعد از آن که سر را بآب  
 ران چغندر شسته باشند در موی مرد آمله موی و پیرسیاه و شان کوفته

مویز در میان او کند ایند موجب درازی که هفت سیم روز یا سیزده موی و قشر  
در سبزه آید هیچ ادویه در او القاب لیدن بر دهن زیت یا خاک ستر قیون  
دکف دریا و دروغن بان که در روز راجع گفته باشند و مالیدن موی یک خان  
که بر دهن زیت و سه که یاروغن شرب یا بیدارنجیر و پیر خرس یا کفتر لیس  
و آنچه قوی گفته اند درین باب سیاه دانه را گفته طلا نمایند بعد از آن  
روغن لادن مالند و سیم چهارم فانی ساختن موی از روی و سایر بدو  
این سیم وجه میوه اول بزرنج و ابلک و آب و دروغن که ازینها  
دویم آنچه موی را رقیق سازد مثل آرد جو و آرد باقلی و کرکس و زرد  
کف دریا سیم آنچه موی را باطلا کند مثل تخم انجور که بر دهن بمالند و  
گفته دافنون پنجم آنست که منگ کدر و دین موی و انبات موی  
نماید بعد از آن که بر کنند یا موزه و ادویه محذره میرد مثل نیک و افیون  
لبر که باید آنچه مسام را به بند مثل اسفنداج رصاص و قیولیا و شبت  
باب نیک یا خون صنف اجامیه یا خون سلحفا که فیک لیت است و  
نوشادر بر زهره بن طلا نمایند یا به پخته غل که اینها من روئید موی میکند  
سیم جوهرت موی بادویه قابض مثل ماز و سرد سرد و اسک و  
صلبه و اقله و برک سرد و کز ماز و دلف نک موی را جوهرت سرد  
دیگر ترقیق موی که بدین طریق نمایند که در یوژه خاک ستر خوب زرد یا یوژه یا آلبا  
یا آرد نخود یا شیم خربزه و دروغن و آب که بهم آمیخته در او مالند شبت ترقیق  
نماید و سیم هفتم که بستط موی آنست که درایم بر دهن و آب که بهم آمیخته در او  
در دهن شبت نفع دهن انواع هشتم تسوید موی بخصاب در دهن موی  
میکرد و اول سگوفه در وقت جو زهره گفته و بدو را آنچه استعمال نمایند  
ماز و زهریت بخوشا تدر و کتیه و ثب یانی و رو سنج از هر یک پانزده درم



در مضمون کوفته آب گرم خمر سازند و بعد از آن در موی بنزدند  
 حالت بگذارد نیم مردار منگ و نوره از هر یک جز دلیلی خمر خور  
 خضاب نمایند و یکت بگذارد چنانکه گرم جوشد و در شراب جوشانند و بدو  
 خضاب سازند نیم شقایق غزو و آمله و پوست باقی از هر یک نیم جزو  
 بیکه خمر نمایند و در آفتاب پست روز بگذارد و دایم بسکه آب بخت  
 نمایند در استعمال نموده خضاب سازند نوع نهم در شقیق و تخم و تبیض  
 شقیق موی بمثل جن و در موی شراب و رایتج و مثل ثب و عفران  
 و تخم بمثل طبع عد و کندس و اما تبیض موی بمثل جزو و خطاف و  
 پوست شقایق و لعاج و کافور و تخم ترب و کوه و نرم کوفته بپزد  
 کاه و سرکه خضاب نمایند و کوه کرد و خور نمایند و ماش کوفته بسکه در  
 موی بنزد نوع دهم شقیق موی که بسبب بیوست عارض میشود  
 بنفشه و نیلوفر و غرغریه و آب و خضاب استخوان و لعاب خطاف و  
 برگ کج و خمر و امثال اینها بپزند و فصد و اسهال فایده دارد  
 علاج موی بمثل است و آنچه است که ظاهر شود در سر کویا که برود  
 بپزد و در موی بپزد که هر دو بدو بوی بوی بسبب دسومت فدا موی  
 بپزد و آنرا بخارات علاج نیت معده و سرخس ایاریج و اطرل  
 و شستن بدایچه جلد و بد مثل نشادر و آب بوس و آب موی و  
 لوط و جوش و غسل نمایند و در غرغریه آب غوره آمیخته جوشانند  
 پنجم در جراحات و شملست بپزد فصل اول در  
 و آنچه بپزد او جراثیم تفرق القال بوی که عارض میشود در موی و  
 بپزد و چرک نکرده اگر بپزد و چرک دارد آنرا قرحه میگویند و در وقت قیامت است

در موی

او جراثیم صغیر یا آنکه باشد کپرد و نیم جراثیم لیسط که بر عوارض  
 دیگر نه بود یا مرکب باشد باشد ششم جراثیم که در میان او مساوی بود  
 یا در چهارم آنکه غرض داشت باشد پنجم جراثیم که از دیاره کوشش جدا کرد  
 ششم جراثیم که نفوذ بیاطن دارد یا نفوذ ندارد هفتم جراثیم مخفی و غیر مخفی  
 بیان آن کرده میشود از اعضائی که احتمال جراثیم ندارد اول قلب است که اگر  
 جراثیم که مملکت نمیدهد علامت او بر پلست پس از آن دماغ و عروق  
 اختلاط عقل و کرده و مثانه و اما حکم جراثیم دماغ دارد علامت وصول  
 جراثیم امعاء قاق خروخ ذیل و صرح کبد مخوف بود لیکن در و امید سیل است  
 نیست و جراثیم بر عصب و عضله رنگ تغییر یابد و سقوط و غش  
 و اختلاط عقل و تشنج و جراثیم رگب از پیش زانو مخوف است از و خلاصی  
 کم یا بند و جراثیم بر شکم که نفوذ بیاطن دارد عارض میگردد و تنوع بافواقی یا  
 اسهال و جراثیم که بر سینه و فضاء صدر باشد مخوف است علامت خروخ و جراثیم  
 و جراثیم حجاب مخوف است علامت اذیت نفس و جراثیم  
 آتدن طعام فصل دوم در معالجه لیسط جراثیم و  
 از عوارض چیزی دیگر باشد لیسط باشد و دمان او را بر و غرض دارد و  
 آمده جراثیم و از خون قوی تازه بود و اگر جراثیم تازه نباشد و سرد و  
 یا سه روز گذشته باشد و نیم ندارد و منرا در آنست که او را تر اشند و  
 او را تا خون پیرون آید بعد از آن او را بر فاده خوب ببندند تا جراثیم تمام  
 اگر جراثیم عظیم بود و زرد و ری کوشش بر روی اند یا منشد منشد و زرد  
 سیا و مثان یک جزو نیم صبر و کند یک جزو و از زردت نیم جزو از کم کفایت  
 و بر هوای جراثیم مندرکیز آب کشنیز یا مسینه ضماغ نمایند مواد کنند

فصل



جراثیم و نیز زنده شدن سوزده خشک پیا میزند و چنان سازند که از پیرا  
 خون بر وجه مقدار معتدل و حسن میگذرد یا فصد نمایند و قتی که سیلان خون بسیار  
 و غش و سقوط قوت خون رفت مناسب آن است که خون را به بندند  
 نمایند و گوشت و طحال و شراب بخورند و اگر قبض بوجه طبع را نرم نموده بخت  
 لیز یا بمهل خفیف و غذا شورایی مرغ و ماء اللحم و منق از اسهال و اگر جراثیم  
 کرده از نار ترش را در شراب بچشانند و بگویند و بگویند و کذا در ناز و دفع و را  
 کنند و در رات کینه دهد و اگر جراثیم غلیم بر تپه که لبهای او بهم نمی رسد  
 بشوزن بد و زدن که خط او ابرشیم بوجه که زینند از یکدیگر دور و دور  
 یا پس که مذکور شده بر دپاشند و اگر پاچه گوشت ساق شده و غور واد  
 برو کنند و صبر و ایست و قلیما فصد و لوبیا نرم کوفته پیا میزند و بخت این  
 جراثیم را مسکت بمانند تا حدید او بسهولت بیرون آید و محبت شود  
 پنبه که نه میروغز آلوده برو کند از ناز نایک شعور بعد از آن بد زور است و  
 مرهم که گوشت بروانند علاج **مرهم** که گوشت بروانند و از مرهم  
 پخته کوفته لبر که حل ساخته برو غز کل آمیخته چند نوبت نموده بعد از آن  
 بخورم **مرهم** و صاف مخلوط سازند و اندک کافور اگر حرارت بوجه شد بد  
**مرهم** اسود که گوشت بروانند و در زمستان استعمال نمایند و غز  
 مردار سنگ کوفته در روغز بچشانند تا میاه شعور بعد از آن خون سیاه شان  
 و مر و صبر و کند و از تر و روت برابر بکیند و خلک و یا زرد کوفته مخلوط نمایند و اگر  
 در روغز بود و اندک انیون جهت تخنیر اضافه سازند و روی که جراثیم را  
 سازد که با کلنار و روغز **مرهم** و قلیما و روغز نیم کوفته پیا میزند  
**مرهم** دزور قوی صبر و کلنار و زرد پوبه سازد از هر یک برابر بکیند و بعد

از جراثیم غز را بخورند و مرهم

از روغن پندک گوشت بادویه بدیده مثل مردار سنگ و سنج سوخته و  
و بازو جهت تخفیف فائده داره **مسموم** در جراثیم مرکب آنست  
که با دوا عراض و دیگر بوی مثل ورم و کس غلام و بریدن عروق و عصب با عراض  
و دیگر مثل مژده در دوف و گوشت آنچه از امتلا بوی دفع آن نمایند  
بمسدول و کلفت و کلاب و برورم چیزهای محلل و بر کس غلام علاج آن  
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و جهت تسکین درد فماد مخز از  
نیک دلفاح و نیز النج و از آنچه در دران تسکین میدهد یک انار شیرین را در  
شراب بگوشتانند و فماد سازند دیگر فماد لیم و سیاهی گوشت را علاج آن  
با طرف کاسین و عنب الثعلب و خمر و روغن بنفشه و مسکه و بر بام  
زنگار علاج نمایند **مسموم** مسموم جهت نوا میر در گوشت مرده آنرا خورد  
زنگار و درم انزروت و اشق از هر یک درم نرم کوفته لبر کرد  
عمل آب زنگار **مسموم** چهارم در جراثیم بر اعضا آنچه واقع گردد  
از جراثیم بر سر نام آن شجاع بعد از استخوان مسکته نشود این در و زرد  
پایند صبر و مرو کند و چون سیاه و شان و اقا قیاد اگر استخوان را شکسته  
مشده و الب آگست که استخوان را سپردن آورند بعد از آن علاج نمایند  
بمسموم و اگر جراثیم بر شکم واقع شود و روده و شرب پیردن آب و سر او را  
آگست که روده را بجای او بر بندد اگر باد گرفته و اندرون نرود و لیساب گرم  
بشویند تا ورم و نفخ روده تسکین یابد و هواسد بعد در حمام درازند و آبها و  
دستهای او را بر دارند تا پشت او ختم یافته روده در اندرون او در آید و اگر  
روده در نیاید و مان جراثیم را کشاده سازند از کی و بجای او بر بندد و زرد  
شراب را بروی پیش از آنکه سیاه یا کبوتر گردد بجای او بر بندد اگر سیاه گشته



قطع نمایند میاه او را و در کپهای او را بدوزند بر سیمان باریک پس از آن شب  
 را بجای او گذارند و بدوزند و دیگر جراحت عصب اعراض شدید می دارد مثل تشنج  
 تشلله عقل و همچنین جراحت که بر عضله واقع شود و قته که ورم کند سیم است  
 تشنج و آفت و باغ واقع گردد و از آن سرفه نگاه دارند که موجب ارجاع و دفع  
 بعد از آن سرفه و روغن بر دو لیسار کرم بعد از روغن کرم کاپی جهت تسکین  
 درد ضرورت میشود و گاهی بر روغن زیت قرقره آلوده ساخته یا بنیر زیت آغشته  
 نموده شیر بر بالای جراحت گذارند و موم روغن از زیت یا از روغن مورد  
 وکل یا اندک فرفیون یا علک باندک زیت بر و پاشند و عصب که مکشوف شده  
 احتمال چیزی که در و حد تر بعد نذر دارد و اگر سرفه گذارند درین حال و اگر  
 ورم کرده ضاماد از آن آلوده و آرد با قلی و کرسنه و تخم و تر من عمل یا بمهرم که از  
 گذارند و تو بالخی سن و زیت و قند و موم و سرکه ساخته بپاشند گذارند و بر  
 باله آن صورت به زیت و سرکه آمیخته نهند و از عفونت نگاه دارند چه اگر  
 عفونت عضو را فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود دکان آنرا کش ده  
 سازند تا چاک در و دغانند موجب تخفیف نگردد و در کتب و روز در کلام دو  
 زیت جراحت را بکشد و بگذارد و اگر لیزجی بود و اگر تشنج عارض گردد و اگر  
 آنست که عصب که کشیده شده به برند و گاه بر روغن نمایند بعد از آن مهر  
 پشت را و سر و عنق را چوب سازند بر روغن بنفشه و صندلی مرغ و لباد  
 اگر جراحت بزرگ واقع شود و خون روان کرده حبس نمایند اگر بر شریان  
 عظیم مثل شریان گردن در کپها و دستها و پاها و گاهی که با شیار شریان  
 شش بزرگ بر آید همان بود علامت دم شریان آنست که رقیق و  
 از غوائی رنگ علاج او کشیدن خون بجانب مخالف بقصد رجعت و تسکین  
 از دوا جراحت و بستن به عصاب مزه یا عترال و اگر در عضوی باشد

هر اجابت که ممکن بنظر است از صواب آنست که خرفه اندوده بکرم نمایند و  
کلاب این هر ذره را است بر سر و ساختن و قبض نموده و سرکه قایم مقام  
دراغ گفته اند و خون را غلیظ میسازد و این در و بر و پاشند و کز و بر و  
که سوخته با نمند در سرکه لاف داده و عصاره را میا و خون میا و دشان باب پیش  
کزارند خدی نموده و موی هر گوش اندوده بر جرات کز و در و جرقه حکم به بندد و صمغ  
عرب و صبر و خون میا و دشان و انگور زرد و کز و باب صمغ طلا نماید تا گوشت بر و بر  
و اگر خون میرود از جرات بنوره باز آید کز و زرد و این رفتن باز دارد و  
اگر خون نکند نیابد دراغ نمایند بزم که با کش کرم کرده باشند تا این  
دراغ بمق جرات رسد که اگر کی ضعیف بود خشک را به صمغ ساقط  
می شود بادنی شیشه و خودی کرد بلبله زیاده از آنچه بود **در**  
گرفتن فضل و شوک و غیره گرفتن یکام یا بنور سربار یک مناسب بود  
بر و بر و کز و پاشند و اگر بنور در نیاید بجهت تشنگی دمان جرات پسین  
به نیشتر کشاده تر سازند و بکشند و اگر یکام در استخوان در اندوه او  
را سست سازند و بکشند بوقت و اگر کشیده نشود مسک متعادل پس  
کزارند تا بسبب کشیده شود و دیگر شوک تخمه خا و آب کین و غیره نژاد  
آنست که فماد نمایند موضع را بمثل اشق و پیاز و زکس و بهیچ می نرم  
گوشت لب که آینه کز و زرد یا چیزی که جذب کند مثل نفت و عسل و در  
و زرد و زرد و زرد **در** در قرحه در قرحه بود **اول** در قرحه  
بسیط یعنی بار و راضی دیگر که منع از مال کند باشد **در** علاج قرحه  
او از صدق و جلا او از و سح که متولد میشود از قرحه از جلا صمغ عصاره  
بمقام دفع فضلات پس میبرد در قرحه صمغ و غلیظ او و سح این شیخ  
سفید مثل دردی بود علاج آن آنست که او را خشک سازند و جلا دهند



و بشوید لبر که و شراب و آب غسل و برینین که گفته که بر و غن کل آئینه  
 کنند کز آنند و نیز در زردی تر سازند و مرهم که جلاد و پیرانی احتیاج می شود  
 این موجب سازند و از سنگ و زرد چوبه برنی لبر که و زیت و کاپی  
 غفایات مثل مازو و کلنگار و شب و قلیما و برک سوسن و اندک زنگار  
 و شافیه نمایند و بعد از مرهم زرد و برنجف از صبر و زرد و کندر و تون سیاه  
 شان فایده دارد و این مرهم مردار سنگ را در سه مقدار و روغن  
 زیت بچون شانه انداخته و خون سیا و شان دقت و کندر و زیت  
 آئینه نمایند که و آن جراحت تنگ بعد مرهم بمیل در و کز آنند و صوف نمایند  
 که و آن جراحت را که گشت نگر و غور باقی ماند بر جراحت پنبه بر و غن  
 ساخته کز آنند **فصل اول** در قروح که دیر نیک شود و منحل شود آن  
 چنانست که در غایت ف و دو بعد از آن مال و عسرت اند مال او از  
 جهت قوت خون در بدن می باشد علامت او آنست که هوای قرحه اندک  
 سرخ داشته باشد لم بعد از درم علاج آنست که آب گرم بر و زرد  
 و زرد و سود که مذکور شده در باب سالب بدن مداومت نمایند و دیگر  
 دیر نیک شدن قرحه بجهت ر و اوت خون در بدن میباشد  
 علامت زردی رنگ مایل بر صاف یا مایل بسواد اگر سبب ساد مزاج  
 که بعد علاج افراج خون و سهیل جهت خلط باشد و اصلاح غذا دیکر بیماری  
 نیک شدن قرحه از گرمی مزاج بدن اگر بعد علامت او سرخی موضع و  
 زرد و زرد و سردی علاج فصد و شربت و غذا شود و در ابتدا که در و غن  
 زرد و زرد و مرهم بمیل از زرد و سنگ و زرد چوبه و بر جوی  
 ایست ملا از قندل سوده و اگر گشتن زیاد می بود مرهم زنگار و اگر سطح

قرصه من وی نیم مرهم که گوشت بر دیانند مثل مرهم اسود و یا سیلینون دیگر  
سبب دیگر شدن قرصه از رطوبت و سردی می باشد علامت او آنست  
که از قرصه صدید در رطوبت بسیار رود علاج تغذیه بدن بکب ایارج و  
مطبوعه بلیل که در درخت بعد و غذای لطیف و اندک مرهم که خشک کننده باشد  
از ماز در کلار و زرد چوبه و مس سوخته و مردار سنگ مزلی که بر و زیت مرهم  
ساخته بر قرصه گذارند و اگر کسب می مزاج لطف علاج آنست که آب گرم بر غش  
بنفشه یا مسکه یا روغن زرد و غیره و ادویه که بسیار تجویف مفاد شده باشد مثل آرد  
که رسند و آنرا جو خردی مرغ و بطور غیره بر قرصه گذارند و اعزیه و اثر به بایل بر طوبت  
و زرد و تخم مرغ نیم کت فائده دار و اگر کسب گوشت صلب که بر دیان قرصه  
بعد و برینک مشهور علاج آنست که حک نمایند یا بر دیان نیز مثل مرهم انفرا  
در غش نمایند **در** آن استق را در سر که حل سازند و از زنفار لبر که اندکی  
بر و غش کل و موم باندند و بر دیان قلی و ارشمان گوشت قرصه را قانی  
نمایند دیگر کسب آنکه در قرصه استخوان فاسد و علامت او آنست  
که گاهی قرصه نیک شود و بعد از چند روز معاودت بکشد نماید و ریح بد کند و از  
صدید روان که در علاج آنست که او را بلغاوند و او را عادی و بر دیان و کز آنجا که  
بد و سیاق که در استخوان ظاهر شود پس استخوان را بر دیان آرد و زرد که گوشت  
نبرد یا سوزا که قرصه جیشت و غش و علامت او آنست که سیاه رنگ و کشاده یا  
علاج از بزرگ کالین و در قیض و عجب الغلب و همزی از روغن مسکه و روغن  
و تغذیه بدن از خلط فاسد و مرهم زنفار و بعد از آن مرهم که گوشت نبرد یا سیاق  
مواخت مرهم و ادویه که علاج می نماید قرصه را از چند وجه می باشد اول آنکه در  
کرمی زیاده حاصل گردد علامت او آنکه حرارت و درم زیاده شود غالب مرهم دارد



در دومی آنکه به سبب سردی هوا و فصل علامت گوی و در میان و صلابت درین  
 وقت مرهم جار کذا از نرسیم آنکه نه جلالتا بد علامت او آفت است که چرخ و گوشت  
 فاسد و رقرحه جمع شود مرهم اخضر علاج نمایند **در** آن اشقی را لب که صبار است  
 زنگار و در درم انزروت و زراوند از هر یک درم اشقی را لب که حل سازند و  
 مرهم مری گویند و باقی در دیان نرم گرفته لب که وزیت کنند و بخت مکر سازند  
 این مرهم طمعی گویند و اشقی و سرکه و عسل مرهم سازند و دیگر بعضی چنان بود که در  
 خشک شود علامت او آفت است که از و بسیار صدید رود و در طب بود علاج مرهم که  
 قابض بود و گوشت بر و مانند از کلان و مازد و کندر و خون سیاوشان نمایند و دیگر  
 اگر سبب ازج بود گوشت فانی شود علامت او آفت است که درم و حرارت زیاد  
 بود و رقرحه هر دو زکلان تر که مرهم علاج مرهم لیکن که در وحدت نه بود دیگر فصد **در** سبب  
 بدن میریزد و بقرحه و موجب سیلان صدید میکند علامت این قرحه نام و فصد و کذا  
 از ناز جهت کثرت رطوبت علاج تخم بذران بطبوخ هلیله و غذاء الخیف و مرهم  
 و مرهم که جراثیم را حاک سازد و گوشت بر و مانند **فصل** دوم در نامور از  
 قروح است که در نیک میشود و چیز از وقت انبار چیل روز بگذرد قروح  
 متقادمه گویند و آن تنگ و ته او کشاده و در گوشت سفید صلیب در دراز  
 نه بجز از در رطوبت دریم رده و گاهی منقطع کرده و بویب و استخوان و اعصاب  
 سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ اتر گاهی راست و گاهی کج بود در بعضی اوقات  
 و گاه او بسیار بعد علاج بشویند لکلاب که در در خاک شریب زرا آمیزند یا بشویند  
 از آب تر ساجنه بذر در صفر که از انزروت و صبر و در خون سیاوشان و کندر  
 و اتمون و زعفران نرم گرفته بر و کذا از نرسیم و او قرحا سبب و بیخ باشد و عسل  
 البطم علاج نمایند اگر در پنهان شود لب کافند و گوشت بر و در افانی سازند از قروح  
 باین یا بذر او تیز **در** سیم در قروح سید که در رطوبت و صدید حاد تر شیم

نماید و بجلد صحیح که برسد متعفن سازد و بسبب عفونت پت می باشد و گاهی در وقت  
می شود و قروح بلخیه از جمله اینست علاج مقدر و سهل معنوا و آب انار برین قروح  
نهند و طلا بدردی قرح چند بار بعد از آن طلا به نوتیا مردار سنگ و کافور  
سوخته و قلیا فوسفه و تراب نحاس و خاکستر بونه و منامیران نرم گرفته  
لبر که یا شراب که از اندود غدا آتش غوره و سماق و زردک و اسفناج بگو  
مرغ و بنغال سازند **چهارم** در قروح متاخره علاج مقدر نمایند و مسما  
صفرا و شربت کنجبین ساده یا آب انار برین و زردک و کز از اندود معنوا و  
آب که در یاغریه آب مورد یا کلاب تر ساخته برو نهند و وقت که برین سرد و  
باشند و شراب لبر که آمیخته فایده دار و دهناء از غرض مستور است  
شش و تخم کل و برک اسن اخل مورد و برک حمض و کل از این و سرکه که نفع  
طلا و دیگر برک اسن اخل و آرد و برک نیون نرم گرفته کلاب که از اندود  
برک حمض در شراب پخته و اگر برینها نشود بجدید دواء عادی یا قطع عضو که  
بجراحی دارند نمایند تا اثرش داد و بفرود گیرد و دل نرسد **پنجم** در قروح  
که از خون سوخته سوداوی که طبیعت الجاهر بدن دفع نموده حادث شده که  
و آفت که اول تور کبار حادث گردد علامت او آفت بعد از آن سرد و  
خشک ریش شود و اکثر در عارض شود علاج تنقیه بدن بعلیون و استخوان  
و زردک از اندود فون موحه بکشد بعد از آن بریم اگر که از اندود سنگ و قروح  
و سرکه و زیت ساخته باشند طلا نمایند دیگر در جلد سحر است موم که  
ندارد و در ابتدا القوش سرفه بگو سبب او بخار است موی که در زیر چاک  
که بر کاسه سراسمت در وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم  
منوط گشته علاج اطراف کاسه را نرم گرفته بر دهن کج خود شایند و بر دهن  
کل حیدر آمیخته طلا نمایند و بعد از آن بریم کافوری که از اندود تو تیا مردار سازند



یک فنای قنبیل بر و غز کا و فرم سازند و جام فائده داره **باب** در  
 سقط و فربه و کس و ضلع و در و در و در این چند نوع است در فربه  
 و سقط علاج بر دو آنست که فصد نمایند اگر مانی بوجو حجامت نمایند و اگر زن  
 که تنز مصلحت نباشد بحکم بر جهت مقابل موضع الم بنده تا جذبه کند و  
 با کافور و اگر طبع قبض بوجو حقنه و مطبوخه خیار شنبه فائده دارد و اگر التبا  
 و حرارت بوجو آب کاسه و آب فربه و آب غلبه الشلبه و گالیچ یا پیچیرم  
 منفر نوسن و پیچیرم صبر و اندک رعنزان و اگر حرارت شدید بوجو بر آب  
 غلبه الشلبه و خیار شنبه الکف نمایند و غذا مائش معشر و کربخ و خود  
 و عدس و اسفناخ و چند روکد و بر و غز بادام و اجتناب از شراب است  
 و صلا نمایند و نیدرم مویله خالو در و عن زرد یا بادام یا در اندک شراب آب  
 و در اختیار نمایند صفت در و اجابت سقط و فربه شدید ریونیه چینه جز و کل  
 و فوه و لک منق نیم جز و شربت در و درم تا چهار درم آب بخود فائده دارد  
 این فاد عضو الخه دارد مناف کل ازین اقامت و ق و سرد صبر مائش معشر  
 کوفته آب مورد سازند و اگر درم حادیت از کل بجز و عدس معشر و کل ازین  
 و عدس مائش و فوخل طلا لغ عظیم دارد و اگر سقط و فربه بر سر تر که در  
 شود بعد از آن صبر تیفال حقنه لیز نمایند و بر طلا از روز سیم و چهارم  
 روغن کل شیر گرم و برک مورد و کلنار و پوست انار به آب و اندک خود طلا  
 سازند و غز سر مرغ بعد از روز سیم فربه و سقط فائده مند است و اگر بزمینه  
 واقع گردد که با و کل انار و کل ازین و ق و سیاه شان و لک اجزاء بر آب برین  
 و درم به آب حرقه یا قلع سماق و اگر فردرت شود یا اندک افیون مقدار نیم خود  
 میل نمایند در حال خون را قطع نماید و اگر بر معده واقع گردد و سبب بدین و کلنار  
 مناسب است یا بر و کلنار و سبب بخت بدید درم کل و اقامت و تصطی و اسن

و اندک سرکه نمایند و اگر در آب و درم کلنار

و سنبلیله از هر یک پندرم زعفران و صبر و جوز سرد و از هر یک درم ستر  
کوفته بآب لسان الحمل طلا کنند و اگر بزمه و سقطه هر یک واقع گردد در  
دوازده روز یونند و فوه از هر یک مختلف لک معقول و طباشیر از هر یک سه مثقال  
مثقالی بکلاب یا عرق کامینه یا آب کنجینه و صندل از صندل سفید و کل  
و بنفشه از هر یک پندرم آرد و جو هفت درم زعفران درم کافور نیم درم بکلاب  
کل و اگر جراحت نه بجه کل سرخ پیچورم سنبلیله و مصطکی و دارچین از هر یک دو درم  
آسن سه درم لادن دو درم را بر روغن کل یا خیر و حل ساخته خماد از هر یک  
نمایند در یونند و مصطکی منقح عظیم است بکلاب اختیار نمایند و مشرطوس و خماد  
مغاث و کل از این و مورد اجزاء برابر امیخته نمایند دیگر اگر بر عضله واقع گردد  
خماد از آرد جو زفا و بودینه نمایند و بر عصب عارض گردد خماد مسکن که در  
خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و روغن نرگس بمالند و این طلا نمایند و اگر در  
مستحضر است درم کل از این هفت درم صبر و زعفران و یک از هر یک سه درم  
بآب باران و کلاب و اندک روغن کل یا سوسن طلا نمایند و اگر بر عضل واقع  
گردد در درم سیست شود آسن را نرم کوفته بر روغن کل آمیخته حکم به بندند  
یا آنکه دنبه فربه بندند و اگر التواء عصب شود خماد بد اقلیون یا بمقل  
و خیر و یا بتم موداشن و قند و فرقیون بر روی زیت نمایند نوع و قند  
آنکه خوب مازایانه زده باشند سزاوار آست که اگر گوشت افکای تو  
بسبب ضربه جدا شده بدست بجای او گذارند در حال دیوست که شستند  
که نه در ازند و یک شب نگاه دارند تا خشک گردد بهر یک او در درم را  
زابل میسازد و بمیم اسفنداج طلا نمایند و از یونند و زنجبیل از هر یک درم  
اختیار نمایند و اگر در زیر بسته شده خماد از بخرنان که او را نرم ساخته نماید  
در سه که حلا و تحلیل دارد نمایند غذا در زمستان بخور آب و در تابستان  
ماش موش و اگر با کرخ و کرد و خند و دگامو فایده دارد کف سیم در گردا



کشنده استخوان است و تنق القبال اعظم شناخته می شود و چند وجه اول برین  
 یعنی اجزا میل بداخل دال و بعضی بیرون آمده در عضو یکی ظاهر شده و یکی  
 خانه لمس یعنی برینست که بر و گذارند موضع او را مختلف نمایند بسیار است که  
 در وقت دست گذاشتن او انداختن شسته معلوم میشود و علی در اول از  
 عضو را راست و استخوان برقی مسادی گردانند و بجای بزنند و ابتدا از  
 محل سر نمایند و گاهی می باشد که بعضی از یارهای استخوان که صلاح آن امید  
 توان داشت بیرون باید کرده و عضو را به باید داشت بر ماب و زاده  
 در سمت و محکم ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرده و متوجه بجا نباشد  
 آن موضع موضع شکسته را محکم به پچ پس بر فاده دیگریم از موضع که استخوان  
 نند و بعد از سه چهار باز متوجه زیر آن شود و در هر دو پچ در ابتدا محکم  
 بچند و چند آنکه می بچند آنکه بسته میل کنند و باید که بعضی بلند و است  
 پس ادریه جیاب بر ملا کنند و به بندند و بعد از آن فصد نمایند و مسهل تخفیف  
 سه روز نگشایند مگر آنکه در دقوی حادث شود و کرد آنچه بسته باشند سرنگ  
 پس باید کشاد دست نه به بست و اگر خاریدن قوی عارض گردد که تحمل نتواند  
 به بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریخته و با کمال آب تا خاریدن سبک  
 سه و یک زمان استراحت نموده باده بندند و زاده را با کمال و در غل  
 و اندکی سرکه بر ساقند و اگر چند روز بگذرد و درم نکند و صراحتی در عضو  
 باشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند به بندند و نکشایند و اگر در هر  
 چهار پنج روز باز زاده و فماد جبر از عرس و نجات و کل ازین و مورد سازند  
 اگر صبر و در خط سنجید و اکتفا و کل ازین از هر یک بخیرم اضافه نمایند  
 بخنده شخم مرغیم سازند و اگر احتیاج بنمادنی سخت نشود و زنجوش و  
 لیل و ورق سرد مخلوط نمایند و غدا از این غلیظ لزج مثل برپه و کله

و با یکدیگر و امثال اینها دهند و در آخر رباط است نموده اند و حرکت نهند عضو را تا که  
وصل شود و فوت بحال اصلی رسد و اگر با یکدیگر بر اعضاء بود ابتدا بولست یک عصب  
از لب بالا آن کنند و دیگری از لب زیرین و پس آن را کشاده بگذارند  
تقریبی پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم کرد از زورم امین کردند و هم رویانند  
گذارند و اگر خون می رود نمی آید از صبر و گذردن و تون سیاه شدن در روی  
سازند و بر آنجا ریزند تا خون تسکین یا بدفع چهارم در غلج بیرون آمدن نازک  
یک استخوان تمام از شکمی و کمری که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال  
بدان علامت او که شدن عضو نقصان و در جمیع حرکات و درم علاج آنست  
که بر فک بکشند و بموضع او بزنند و ضحاک از مغناط و کل خیر و باز روده شمع گذارند و به  
اعتدال بزنند و دیگر اگر منه از جای خود بیرون آید علامت او آنست که در آن کشاد  
ماند دندانها در برابر یکدیگر باشد علاج آنست که یکی را بغیر از یکدیگر بر او را بگیرد  
و با دست یکی و اگر چه دهان باز است بیشتر بکشد و در منبر است دارد و طبیب  
را بگیرد و با دست یکی بچنانند و لبی چپ و راست بر دو جای او ببرد و اگر از شکم  
بیمار نشیند و منه او را سوسوی فولیش کشد و به لاء برای ده جای باز برده و او را  
و اگر آب کم و روغن بنفشه بادام در حمام بماند تا نرم گردد و در جای بر نهاده و بود  
و دیگر بیرون آمدن ترقوه یعنی چند کردن علامت او آنست که دست بسازند  
و مخاک بوجه علاج آنست که دست راست نموده جای بر نهاده و بندند و دیگر  
بیرون آمدن سر سخت از جای فولیش سر سخت را بتانزی می کشد و گویند این  
بندگای لجه که از جای آسان بیرون آید و آسان بجای رود علامت بیرون  
استخوان باز و از جای فولیش آنست که در پیش او بخلاف در پیش دیگر و در پیش  
کنز بود و به حال دست بیرون رسد و حرکت دشوار تواند کرد و علاج آنست  
که دست و بازوی او بگیرند و آنست میانین از دیگر دست در بغل افکند



استخوان بازو بدان بردارند قوت کنند بجای باز بزنند و اگر همین کس در حال  
 کند و دست در بغل وایش و بر آرد و آن مهر را بجای برد و اگر روکاری بر کند  
 و صلب گشته در حمام باید برود و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس  
 که به پشت خنجر و کوبه از پوست یا از لپشم یا از پنبه که صلب نباشد در بغل آرد  
 و با پنبه ویش بر کوبد و دست او را بخوبی کشد تا بدین تندی بجای رود  
 دیگر بیرون آمدن مرفق تا آسپی بود بد و نرسد از جای بیرون نرود و چون  
 بیرون آمدن مرفق هم یکم و هم بلمس معلوم بود که بخوابند تا  
 بسا و دیگر دو نگاه دارد بخلاف کشیدن آن میکشد تا بیمار کشیده نشود  
 بیند که بجای باز آمد دست دست برداش می رسد بندند بافتد ال دیگر  
 آمدن بندگاه دست طریقه آن کشیدن مرفق تا بشکل بندگاه انگشتان راست  
 کرد و استخوان بجای باز آید پس باید بست دیگر بیرون آمدن مهرهای پشت و  
 مهر کردن زود و هلاک کند از مهر آنکه منجاع و شاره شود طریقه علاج آن  
 است که او را بنهر ز الزور دارند و مرفق دست بر دمالند یا چون که ناک بدان  
 مازی بر بند پشت او را بدان مالند که بواسطه حکیم فرموده که دوخته بگیرند با ناله  
 باله و پنهان مردیاد و گاهی کنند از مهره درازی و پنهان و پستی نرم بر روی دو کمان  
 و در انجام بر بند تا اندامهای او نرم شود پس بیرون آرند و بر شکم نکیه نمایند  
 دستاری یا فوطه و یا به بر سینه او به پیچند و کناره آنرا از بغل او بیرون آرند و  
 بر همین کتف او بند کنند و دستاری دیگر بپارند و بر دپای مرد از بالای زانو  
 او به بندند تا این که بین رانها بود بند کنند و کناره دستاری که بر شکل دست  
 بود و دو کناره را بدین چوبها که سازند و بنمایند تا قوت لبوی ویش بشود  
 بر دو کف دست بران مهره بپندند و قوت کنند بجای رود باز بجای بیرون  
 مهر کردن آنست که بیمار را بر مرفق او باندند و سر او بکشند و مهرهای را ببالند تا بجای

۷۷۷



درین دینی اندکی بیرون آمدن بوجه تمام و درین و درهی کوفکی بود که بتخت  
 و آنچه بگرد آن دراز است رسید علامت دینی آن باشد که در مقابل اندک تغییر  
 و تغییری از جانب پیداست و بعضی حرکات ممکن بود و درین حرکات بهم جانب  
 بوجه علاج درین آنست که موضع را بر و غرض کل بالند و برک مور و نرم گرفته  
 بر و پاشند و با اعتدال به بندند و طلا از مفاصل رگ کل خیزد یا زرده تخم مرغ سازند و اگر  
 قوی تر خواهند از برک سر و برک و سب و کل شری و کل رینی و اقا قی و خطی و  
 ماش و تکر و اکلید و مندل سرخ خماد سازند و اگر درم بعد از ماش و مفاصل و اقا قی  
 و کلنا و و فوکل بخیله تخم مرغ طلا نمایند و دیگر عارض میگرد و در مفضل را حالیه که دراز  
 تر و زیاده از طول طبیعی میگرد و سبب او رطوبت و زیادتی و استرخاء عصبها در وسط  
 بوجه علامت او آنست که بخور در مفضل حادث گردد که آنست در و در آید  
 برگاه آن عضو را میل دهند بقدر طبیعی بی تکلف رجوع نماید چون ترک نمایند  
 کند علاج آنست که عضو مسترخ را بموضع از برند و خماد قابض قوی که در وقت  
 کنری بعد مثل ماز و کلنا و اقا قی و قط و استند سازند یا اقتصار بر مثل قوز و  
 و ابریل و کنر نمایند و سایر آنچه در خماد قش مذکور شده فایده دارد **در**  
 سموم یغنی زهرها و مستلست بر **فصل** **در** زهرها و علامات خوردن  
 و علاج کلی آن همه تا اگر زهری دهند اثر نکند کالی را که اندیشه باشند و آب  
 آنست که از موهنی که نرد و است باشد از صراغ نمایند و از استبرج و اغذیه که بسیار  
 ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نمایند از بهر آنکه کالی که فواید که کسی زبان  
 دارد و زهره آنرا بحسب طعمها بداند تا زهره آنرا به پوشد و آنرا که تهمت بر و باشد  
 نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جای که سینه داشته حاف نمایند و از صراغ آنرا  
 اگر در حال کرسنگی و تشنگی زود راه یابد و در رگها بگذرد و بدل رسد و قوت

آن تخت بر طعم آید و واجبست که او بیه که دفع بضر سم نیاید اختیار نمایند  
از کل مخموم و حب الغار از هر یک برابر نیم کوفته است و زن آهن آینه مشهوره و غل  
چوب خشت و دو جوز و انجیر برین موجب جوز قشر صندل کوفته و سداب  
هر یک سدس جزو انجیر سفید آن مقدار که بدو چغیر سازند تا شربت سداب معلوم  
مقاومت سموم بخانید و بیدق با نمک بودین لب جوی و برک سداب باشد  
و غیر شراب فایده دارد و اگر کسی زهر زرده و غشی کرده و صدقه او منقلب شده و کاه  
چشم او فرت امید غلامی نیست و همچنین وقت که سرخ کرد چشمهای او و زبان او پیرول  
آید و نبض او ساقط شود و عرق سرکه کند و لالت بیدری داره و اگر بدن احوال نرسید  
و تغییری در احوال او ظاهر شده و اضطراب بسیار دهند و در غن کج و  
مسکه دق نمایند آن مقدار که ممکن بود و مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر کسی  
آسان نیاید آبی که در دشت و بوره و جوز النخ و نمک جو شایند با شکر بدان قی  
کنند و آنچه بدون قی میکنند باید که بسیار بود که اگر قی عموم نیاید قوت زهره را بر طرف  
سازد و در غن و مسکه از شیر گشت اند بهتر است و تریاق طین مخموم محل  
که معده را پاک میسازد اما باید که ~~از زهر و بعضی گفته اند که از شوق اگر~~  
در حال میل نمایند زهر را بر طرف نمیسازد اما باید که نکند از آنکه بخواب رود که اثر  
باطل میکند و سداب را آنست که ملاطفه نمایند که کرام عوارضی از سموم عارض  
شده پس علاج آنچه مخصوص بد است که کرام قسم زهر داده اند و علاج آن  
نمایند و سموم با کثرت آنچه معلوم نموده اند چهار نوع است اول که حاد و حرج  
کنند و اکال بود مثل زرنیج و غیره علامت او ~~مغص و قطع و لنت~~ شدیدی و حرارت  
در بعضی مواضع اندرون علاج شیر و روغن و مسکه و پالوده بود و غن بادام  
دوم که در شک بود مثل زرنیج و امثال آن علامت آن  
روی و بوی دمان و زردی چشم و کرب و عرق علاج آب برف و مخرج و کلاب سرد



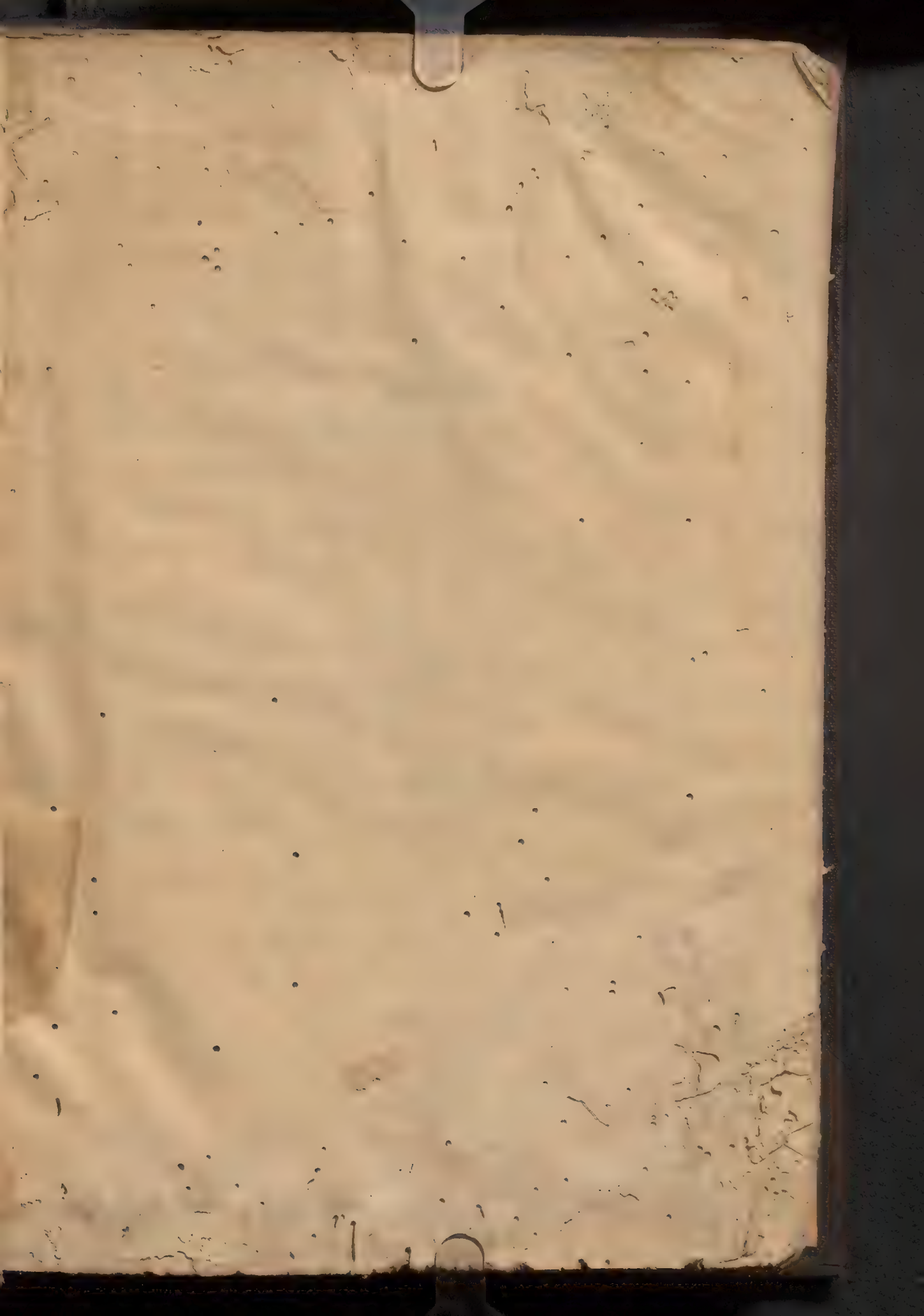
دره برفت و شیوه مسوس برودن بادام یا روغن کله که لکلاب زده باشند به برفت را  
و قرص کافور به روغن بادام یا روغن کنجد یا شمع اسبغ بادون کاد و آب میوه های  
مثل زردک و کشته شغلا و زرد آبلو و زلف کنند که در کدام موضع و سوزش  
بیشتر است آنرا بطریق سهل مندل سر سازند و اگر علامت ابتلاء دم ظاهر بود  
فصل نمایند و اگر طبع بقیض بود نیز دهند **سیم** که سرد و خشک و مخزر مثل افیون و سنگ  
مثل این بود علامت او سبک و صند و قتل در بدن و یا تپاد و دستها و زبان علاج  
زین و هند یا مشرد و لیسوس و سیر و جوز و دوا حلیت شراب کهنه اندکی  
آن را در سداب و قطره بپوشد و خلخل و عاقره حادقه و مانا از هر یک برابر حلیت بپوشد  
مجموع بپوشد سازند و اگر نباشد غار یقون و مرو کل از مین بپوشد و سیر و سداب  
و سنگ مسوده و شوربای مرغ فربه و در سموم نفع کلی دارد و شوربای اوز فربه و لکلاب  
به بک شک کنند و جو پخته شوربای آن را اختیار نمایند و یا پها و بک در آشک  
و اند و سیر و مین و در ایچ و رس و نام کرم و نک کرم سازند و عطه فائده دار  
چهارم سموم کشنده که ضد مزاج است آن بود که خود علامت است و سوزش و  
خشک و خطه در بول و عاقره و دوا الی نفس علاج میا دره بخوردن تراب  
و فادنه و یا مشرد و لیسوس و دوا المیک و تقویت بماء اللیم و شراب دیوهای  
خوش و موضع خوب که بماء او مندل بود و لباس خوب که بکوی مندل و لکلاب  
باشد و اگر متوالی گردد و عرق سرد کند دلیل هلاک بود دیگر آنکه هر یک از سموم  
لکلاب است در عفوی از اعضا شود سزاوار آنست که ملاحظه او نمایند تا آن عفوا از آنست  
فقط نماید مثل اگر منظر اب در اسفل بطریق لطف بود تا به مقتضای نرم بیارند و اگر در موه حاد  
کرد و بدوا لیسوس مناسب است و اگر سیرقان ظاهر شود و در تریه که مخصوص کبد است  
فقط نمایند و اگر صفحا و غش حادث که معلوم شود که مزاج و بیاض ظاهر کشید  
دل رسیده اتمام تقویت دل نمایند و اگر تشنگ حادث گردد و در مزاج و بیاض ظاهر کشید  
علاج او نمایند و اگر در موضع از بدن میباید و جرت حادث گردد بطریق و مندل

سود نموده بران موضع گذارد تا خنجر گردد و اگر برودت ظاهر شود آن عضو را اگر  
سازند **فصل دوم** در خوردن هر یک از سموم و ادویه سمیه بعضی از مودنیات  
و بعضی از نباتیات و بعضی حیوانیات بعد و این چند نوع است نوع اول در دار  
مودنی که مردم را از میان دارد و مذکور میشود زیت و سیاه میگویند اگر زننده بخورند  
که ننگند جهت آنکه در حال  
لشخ و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی در آن افق جانب و بی است  
که بنجر بکند و صرع میشود سبب الم که از و بخور دماغ

بد و کرانی زبان و ثقل موده و احتباس بول علاج تنقیه موده یعنی به آب عمل و بول  
و صفت بدینها و سه درم مر یا آب عمل چند کرات بدیند و بعد از آن شیر و لوبان  
تخمها و شراب و مرکب اند که فائده دارد و تقویت دل نمایند و بر او مصلحت  
آنکه به ادویه و اعزیه مناسب مردار سنگ و بر او مصلحت که را که  
مردار سنگ و بر او مصلحت بدیند اندامهای او اما س کیرد

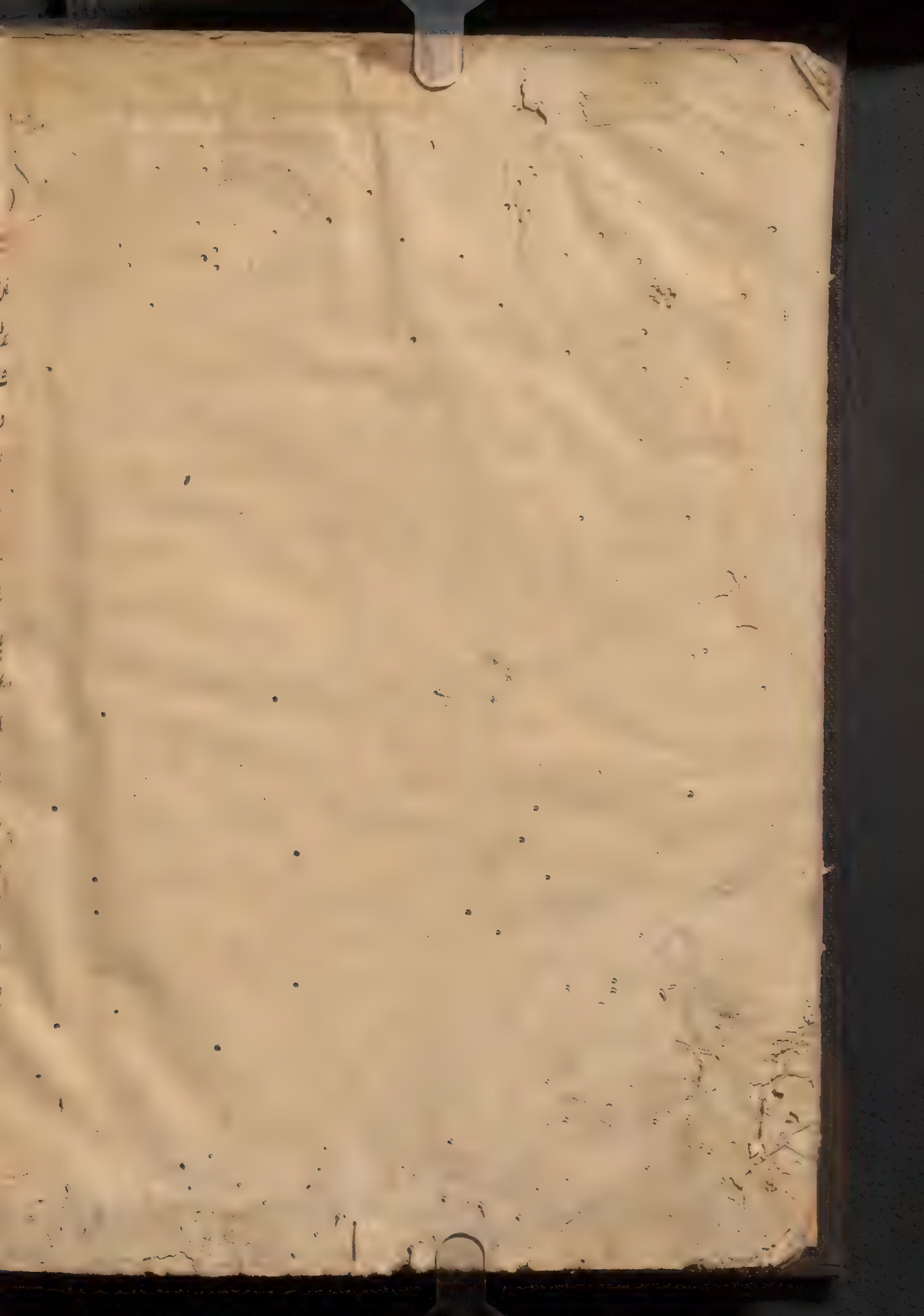


115











در سموم حیوانات در آب کرم و شیر بوم از خوردن او سوزش در دهان نشانه  
روغن و در دهن سوزش بول و درم قنطیر و پ و اختلاط عقل و غشیه  
کرمه علاج قی آب کرم و روغن کجد و طبعی انجیر و کبک بوم چند و فصد با سلیق  
بکشت منانه و خوردن شیر تازه و لعابها و حنظل از آب بود و حلبه و کرب و حیرتی مرغ  
و بلط و غذا استور با بی چرب و روغن آبی گفته اند فادر زهره او بعد خوردن و مالیدن  
و حب منوبه کبار و صفار با مثلث نفع دانه و انجیر و بنفشه و رسک و غیره و زرده  
شم مرغ و چکامه و فایده منداست و در ا حلیل روغن کل و سفیده تخم مرغ چکانند  
و فماد از آنکه جو و عمل نمایند و زغنه و صربا گوشت و زغنه کنند اگر در شراب افتد  
و از بیم بدرد و از خوردن او قی و در دهن سوزش و واقع کرمه و از جربانیز و از  
بیضه او موجب قتل گردد و در سوزش بیه و قن از هر یک برابر بگیرند و در روغن کادون  
و خوردن اینها علاج و زغنه مثل کرمه و زغنه نماید جربا بلیج  
و شیر تازه و مالیدن روغن و حمام روغن و علاج بیضه جربا قی و مالیدن بدن و روغن و در  
نمک کرم کز از زهره و حنطیان خوردن فایده دانه سالامندر و بعضی گفته اند  
کزنده الیت مثل جبهل یا سه جبهل یا دارد و دین او کوتاه بود و گمان برده اند  
که سوخته نشود و اگر در آتش دان اندازند آتش را بنشینند و از خوردن او در دهن  
در سوزش و در شکم مثل استسقا و احتباس بول و درم زبان و زوال عقل و در بدن  
بعضی مواضع بیه و متعفن گردد و علاج قی و حنظل و حاد و خوردن ترایات مثل ترایات  
بای و شر و دیلموس و عسلک البطم در آبی یا میوه و عسل و صغیر و برک سر و بار و غن  
و نفع در او و صفاد از خوردن او درم بدن و کمودت و زردی رنگ و غشیه و  
زنده آنها به باشد طعم ساقط شود علاج قی به آب کرم و اسهال و شیراب بسیار و در  
در حمام و در آبن در روغن و در بدن بمالند و دواء الکس و کرم و سوس  
بخی فی مقدار عدسی از زهره بیکهفته گفته اند گفته است علاج روغن و شیر تازه یا

زرا بوم

صربا بیضه

بیضه

سالمندر

صفاد

در دهن سوزش و در شکم مثل استسقا و احتباس بول و درم زبان و زوال عقل و در بدن بعضی مواضع بیه و متعفن گردد و علاج قی و حنظل و حاد و خوردن ترایات مثل ترایات بای و شر و دیلموس و عسلک البطم در آبی یا میوه و عسل و صغیر و برک سر و بار و غن و نفع در او و صفاد از خوردن او درم بدن و کمودت و زردی رنگ و غشیه و زنده آنها به باشد طعم ساقط شود علاج قی به آب کرم و اسهال و شیراب بسیار و در در حمام و در آبن در روغن و در بدن بمالند و دواء الکس و کرم و سوس بخی فی مقدار عدسی از زهره بیکهفته گفته اند گفته است علاج روغن و شیر تازه یا

زهره

حنطیان و دار حنیف و سپرمانه و گوشت و روغن بادام در بدن مایلند و تدبیر لطیف نمایند  
 از خوردن او قی زرد و کبود و تلخی در دهان و زردی چشمها عارض کرمه علاج  
 بزهره و آب کرم و این ترمانه فایده دارد که مخموم و هب النار و زهر منذاب از هر یک  
 مر نصف جزو نرم کوفته بعمل آید شربت متعاقب بعد قی نمایند و اعاده نمایند و  
 علاج هیضه نمایند زهره آبی اگر خوردن او عیش موثر شود و حلاصه از زهره شوازی  
 کرمه علاج بزهره کرم نموده از مسکه و روغن کنجد اختیار نمایند و بعد از آن آب  
 کرم بخورند و قی نمایند و فاد زهره در طباق و ذرا المسک و مشرو و لیطوس و غذاء  
 اللیم و قی در آب عارض میگردد کرب شدید و زردی روی و خنثی و سیلان عرق مستقیم  
 علاج قی و ترمانه طینه مخموم و خوردن زرد آوند و نمک اندرانی از هر یک بخورم باب  
 کرم میل نمایند شیشه فاسد و ترش کشته غشی و سرکشتن و پخش نم نموده و باشند که هیضه  
 کند و بکشد علاج با آب عمل در شراب صورت خوردن با خلل در نموده و زهره نارد  
 و بادام و مصطکی مالیدن و کلفت و کلاب نفع دارد شیر که در موضع بسته باشند غشی و عرق  
 سرد و ناقص عارض کرمه نیز مایه نیم شغال لبر که کهنه یا تدرار با قلی حلیت لای بود  
 و کنجش یا طبع تخم کرفش با آب عمل و قی نمایند چون جامه صرف از جو و او در  
 و نموده و روده و دشانه و خنثی و غشی و سقوط قوت و کسیت اعضاء سردی  
 و منصف نبض عارض کرمه علاج حنثه و آرد قرطم آب کرم در او نافع  
 خاکستر زهره و گوشت یا پنبه به مقدار درم اشرب حل ساخته و جو درون در شانه  
 علاج صفات ملاحظه نمایند مایه سرد بناری سمک الجبل گویند یعنی شربت  
 کشته اعراف آن ناسته و هیضه آرد و باشند که بکشد علاج قی و هیضه و شراب  
 آبی و کل مخموم فایده دارد بریان و گوشت کرم به بچند و خنثی از زهره بخار  
 محتسب ماند حکم زهره و آرد زردن آن غشی و خنثی و عقول و هیضه عارض کرد

زهره

زهره

عرق در آب

شیشه فاسد

تنشیه

خنثی

زهره

زهره

۱۰۱



آنست که موده را پاک سازند و بعد از آن میگویند و شراب آب آبی میسب  
 تمام بعد از آن نفق دارد و دوا الملک و آنچه در علاج هفت مذکور شده مداومت نمایند  
 و خواب و حمام منع کنند **در تندرست کردن** در تندرست کردن حشرات  
 شش هوام و کزبین ماران و جانوران موده هوام را سزاوار آنست که در مکن  
 منزل خود لقای و طاق و لوط و خارش و کوزن و اسهولگاه دارند و در وادی  
 و ایله منزل شیخ و حلیمت و عارضه و صریق و بودیت و در منته پاشند یا مندی  
 خاکستر عرب منویر یا لسانی بقطران و حلقه کز از نرنا و شمع و در شتایی  
 رزق از نرنا یک نفق دور کز از نرنا هوام اینجا متوجه شوند و از دور پربانان  
 و کوسن و پیرزد و سدی و اطلاق جانوران و مقل و زفت و انکه و دیگر خار  
 به حشرات بگزینند و حاصه از دود افیون و میاه و انه و دغه و شانه بگزینی گوگرد  
 کردن ماران از دود سرد و اطلاق بزد و شانه بگزینی گوگرد و موسی  
 مقل و زفت ماران بگزینند و جینه مار را بکشند و اگر بگزینند از نرنا از وی دور  
 موده و نوشاد و در آب حل کنند و در خانه پاشند و آب درین زود از آنکه  
 از او کم بود کمتر دم را بکشند و اگر تر بزرگ بودست نمایند و در خانه گذارند  
 زودم بگزیند و آب ترب و برگ او بپوشی اندازند و میرد نمودن کبک تزاری  
 فونت کویند اگر حفظ در آب کنند و آب اندر در خانه پاشند کبکان نمیزند و این  
 و خلب و حلیمت و جینه بود اگر فون بگزیند در زمین کنند کبکان اینجا جمع شوند  
 رشت بگزینی طلا کنند کبکان بران چوب جمع شوند و آن سداب و خاک  
 پاشند بگزینند کردن پشه سوس چوب منویر

در کردن ماران

گوگرد موسی

در کردن پشه

در کردن پشه

بسم الله الرحمن الرحيم  
در صفت کوبیدن اسیر صفت کوبیدن با شکر و صفت کوبیدن با سرکه  
در صفت کوبیدن با سرکه و صفت کوبیدن با سرکه و صفت کوبیدن با سرکه  
بکشد از طبع خریق و بوی زرنیخ زرد و کندن بیهود زباب و اگر زرنیخ در شیر یا در آب  
گرفتی کنند **کردن** موش مردار رنگ در خریق و  
و صفت کوبیدن و زوانیخ در عرقان اگر بکینند و مجون سازند بکیند و در خانه بپاشند  
موشان از خود کردن او بکینند و از بوی زاک بکینند و بکینند و اگر موش را  
بوسعت کنند یا ضعیفی نمایند یا در بنال بپزند و یا کنند موشان بکینند و در کردن  
مور بر سوراخ نور تقاطع پس نهنگ بکینند و از دود کوبند و قطران و حلتیت بهمین بود  
و اگر زهره کاه در خانه او بپزند یا زفت بکینند و اگر مور را دود کنند دیگران بکینند  
اگر مور را بکینند **کردن** زنبور از دود کوبند و سرد شود و بکینند و اگر  
عصاره خطمی آب خیاری و زیت در خود مالند زنبور کرد آن کس نگرند **کردن**  
و بوجه بتاری سوس کوبند و آفستین و شونیز و پودینه و پیازی و پوست ترنج  
جامه را از دیوچه نگاه دارد و بویان خدا تعالی دیگر یاد کردن بعضی دارد تا که جان  
بکشد حریق سگ را و کک را بکشد در چینی بقیه کنند و بپزند و فانی السمر بکشد  
بکشد خائن الذی بکشد کک را بکشد با داس تلخ رو باه را بکشد و زهره و دیگر  
را در حفت بهایم را بکشد کزیدن نهش و صوامیر کاه از حفات بکشد و او را  
آفست که باله آن موضع را به بند در ساعت و مص نمایند مصی شود و بکشد  
و مان و دهن را بر و غن کل و غیره چرب سازند و باید که دندان متاثر نباشد و در دهان  
نبه و در چینی که او را بدان گرفته زرد آب او را می کشد و بعد از آن محجی آتش کز او را  
بشق بزنس پس از آن مرغ را بشکافند و گرم بران موضع نهند و فساد کنند که بعضی  
او را بکشد مثل زقیل الحمام و پودینه و کوبد و بول و فاکست و بکشد زرد

ایضا



تجربه که یا به پیاز موش و یا به سیر یا به می که از سبک و لطیف و کورود  
بلکه بگویند و بپزدینند و با کوفی ابرابر بریزند و وقت طلایند و صراحت نوازند  
و برارد و تریاق ابرو سلیمانیند و نظر کنند که اعراض کدام یک از حیوان که  
رنده است تریاق دارد و به علاج آن نمایند از موام سمیت **افعی و سیت**  
چند نوع است که زدن بلکه با آن این ماری سمیت که بر سر او تاجی بود و رازی او دو  
بر سمیت یا سمیت بد است باشد و سر او نیز بود و چشمهای سرخ و در لوزاجی سوزان او  
کیاه نزد و در مرغی سر را خاوشود و بهر قدر دیده اند که گوی  
و هم لپ و دیده اند که بر لب اسب کرده هم سوار و اسب  
و این ماری سمیت ترستان بود و هر که را بکزد و بر او باسد و ایم آید در حال نمیرد  
نزدیک آن مرده شود و هر که نزدیک علاج ندارد که زدن نموده  
مار نیست در از آنجیک که زدنش فساد دارد و جای او پیش از وقت در رتبه بود  
نیک او مثل رنگ یا شد علامت که زدن او گران بود در تمام بدن و شش  
بر او باسد و سر کشن و چشم تا رنگ شود و عقل زایل کرد و علاج فی بطن شتر  
و تجو و چند بیدستر و پودینه و شیشه با شراب سود دارد لیکن منفعت کم تر است  
چوب است و اهک و در غرض زیت فساد کردن و پودینه گوی و پوست بلوط  
در احدا بهم آمیخته و با آب جو فساد کردن سود دارد **کرم** خلاف فواق پدید  
آید و رنگ روی بگرد و جز رشوم و اندامها سرد شود و سبب پدید آید  
چشمها بر هم نهاده خفقان و دردی عظیم بود که زدن باقه از لب او خون از میان  
و نافزدان گردد و رنگ او مثل رنگ بود و زدن او نقطه میکند و سیاه باشد  
و زدن او درم سیاه و زرد آب روان کرد و اسهال و شقی نش  
و زدن او درم سیاه و زرد آب روان کرد و اسهال و شقی نش  
و زدن او درم سیاه و زرد آب روان کرد و اسهال و شقی نش  
و زدن او درم سیاه و زرد آب روان کرد و اسهال و شقی نش

بني گفته است که در نوار  
درستان بسیار باشد و سوي و مير بهم از بعض اين مارها کوه بليک چندان  
پيشن و پس چهل کون او بايل بسجی بوجو بيماری علاج او علاج افغی نمایند از  
کزیدن کزار و در د شديد زانطراب و حسن باطل شود و حرکت ساقط گردد  
و بسياسه ماري بوجو که در ريك منزل دارد او از او بشن او از  
ماهي در آب بوجو علاج او تر ياق از رعب و تر ياق افغی و غيره دهند کزیدن افغی  
با انواع بوجو بيفه کردن در از و بار یک و سر و سان او سبطه افغی نقطه سياه دارد  
زهر بر و زياده از ماده او بفضول مسته و غرغره و قوی باشد زهر جوان دارد  
مير ماه بسیار بوجو بلوطه افغی هر که را بکند پوست باز گذارد و بوي نافوش دارد  
عطش از ي او کينه بوجو و بيزدن او آثار سياهي بسیار بوده سر او صوفی کردن  
او غلیظ و دنب او بار یک و از کزیدن او حرکت بول و اندوه و تشنگي است  
که بخوردن آب زایل شود و بول و عرق نيابد و شکم او ورم کند و افغی و  
حيات انواع بسیار دارند که در صير حساب نمايد سزاوار آنست که از  
بکريزند و در نواحي او در نيابند و علامت کزیدن افغی آن است که از  
سج زدن او در برون آيد بعد از آن زدن آب غلي و حذر کرد و عقا  
او زایل شود و درم کرم و نشت و آمله مثل آنچه سوخته باشد کبر در رنگ زرد  
آيه از بويانک التهاب در احش و پت و عرق سرد و در و پت بايل  
نيمودي و نشن متواتر تي صغرا و تي قهر تلخ و در رسته روز ملاک ميکند  
رکاهي ناهم ميکند و بدترين افغی زار بوجو و ماده او سلم بوجو علاج آنست  
که با او موم صفيه کزیدن را محکم به سرند و اگر از جنس علامت بلوطه و  
سطه بوجو قطع عرق تلخ و قطع و الی نفع نمایند و کوشش آنرا انجام  
بکند با سخي آن رسد پس از آن داغ نمايند با تش يا حريت و



زفت و نمک و پیاز کوفته با نمک با سکر که نمایند و اگر قطع مفعول و قطع واک  
او نمایند که مانند موضع را در جام بر دگر اندازند و بکشند و قوت چند رقیب متواتر  
تا تمامی زهر او کشیده شود و بر او دویه که آن زهر را بکشد و بسوزد مثل زفت  
و فریون و جادو شیر و قند و پیاز و سایر آنچه در نمکش اندک کور شده بود  
از آن تریاق کبر و مشرد و لیس و قرض کرسنه و تریاق لطف دهند **در**  
کرسنه مسد اب آنکه کرسنه زرا و اندر صمغ چند بقون از هر یک برابر یک  
بازند شربت به شراب میل نمایند و دو مثقال حلیمت یک اوقیه شراب  
و سلیس بسیار و شراب و کنز و پیاز با شراب و جوز و لجام چرب و سرطانات  
بهری مشوی و بعضی گفته قضیب شربت بریان کرده اگر در حال خورند مقدار دو مثقال  
لغ در ده و هب اثر و شربت که در و انی مرده باشد تریاق زهر حیوانات و جوز  
و بنفشه و اصل از بندان و انجیر فائده دارد در و عنبر بسیار خصوصاً اگر کهنه بود  
و جام که عرق بسیار آید و پیاز یا به خرکوش بعد از آن شراب مخمض و حمیم پیاز  
لغ در ده و دیگر زرا و اندر و زرا و اندر صمغ و غار بقون بکدریم شراب فائده  
دارد و اگر بعد از کزیدن عنبر و معوط قوت عارض کرد و تریاقات و ادویه  
ما که اختیار نمایند و بر موضع کز اند و قصد افش است بعد از انتشار سم در بدن  
و پیش از انتشار در محل دایره و مرغ راشی نمونه و مفعول بر موضع نهش اندازند  
و به اصل و حب الغار و بایونه و آرد کرسنه مجموع با مغز شراب و قییم قریب  
دارد بعد از آن که فماد بظفر آن و نمک نموده با نمک و علاج ماری که در آب و در  
آب کند لب جوز سرد و درم بعل آب شراب و در درم زرا و اندر شراب و اندک  
سکه آینه و دما و بنزه و زیت و علاج موطه بعد از علاج شترک خوردن رزغ بسیار  
و قی و حقه و خوردن مبررات مثل طبع کفش و سنبل هنری و دار چینی و اسارون  
با بقون و فماد از خارج بنزه و نمک و زیت و علاج حیات با ریه شل اند





[illegible]

بهره عارض میشود و غرض از شستن بدن و از گزیدن زرد که موی ناکست عارض میگردد

میشود و غرض از شستن بدن و از گزیدن زرد که موی ناکست عارض میگردد  
سبب او بدندان یا موی زهر آتش را بکشند و بعد از آن در آب گرم گزاردند و نمک لب  
طالعینند و در حمام در این در است که در دانه غلیم دارد و سزاوار است که  
لحظه در آب گرم طالعینند و یا با کسریب این دانه و نوره در آب گرم طالعینند  
و نمک فماد نمایند و تریاق از لیمو و سبزه و سنبل از سیاه دانه و تخم کرفش یا حلیت  
بآب حل کرده و تریاق رینلا و تنین و اجناس من ماران را سود دارد و اینست از او  
مدرج یاد را و روغن سوسن که بود و ناردین و عاقر قمار و قودوق سیاه و کون  
انار و الفه هر گوش در ارچین و سرطان هنری و میعه و عصاره خشیخ و حب  
بلبل از هر یک برابر یکدیگر را بگویند و به آب کبر قرصها سازند و هر یک در  
و یکی شربت داری بوج قسم دیگر عنکبوت است از گزیدن او سردی اطراف و شربت  
بدن و انشت رقیب و تمدد و استلاء شکم از باد علل و سوز سیاه  
و از لیمو تراب و حمام مرق و تریاق و قسم دیگر از عنکبوت سیاه بواج و یا با کوه  
از گزیدن او قیط مطبوخ و حکم و موضع سیاه کرد و او گرم بوج خلاف سایر عنکبوت  
علاج فصد چند دفعه وصل طبیعت بمطبوخ فواکه و گوشت فاسد آنرا بگیرند و صاف  
قرص از دانه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت سودی و نیمه بوج بوزیر زباب میچند  
و او را ضد میکنند و می دانند که بوز و این عنکبوت را با پاهای خود و سفید و نقطه از مایل  
بسو از گزیدن او جدا  
سیخ کرفش و شاییده باشد عنکبوت جهنده که دست و پاهای دراز دارد از گزیدن  
او در معده و قی و شواری بول و سر از بود و شیره بوج علاج او مثل علاج رینلا نمایند  
گزیدن کرباس و سم ابرص در موضع گزیدن او دانه آنها بخاند ازین جهت در  
او دایمی بوج میرون آوردن او چنان بوج که بزهر و فاسد کسریب یا ابرص بر او



یا پیش بر کشند پس از آن خاکستر بر دهنه میزنند و اگر در دایم بود  
 بکشند کشیدن نیک در آب گرم که در و سبوس جوشانیده باشند و در زیر زبان  
 رقیلا دهند و جانوری دیگر است که بکریاسه مانند چهارپای دارد و دنبال گویا  
 این جانور را اسلامه چینه میگویند که این جانور را در میان آتش اندازند و  
 نسیم و آتش را بکشند و مغزت زهره او آنست که در دست کشند و حرارتی  
 عظیم همچون آتش در درون پیدا آید و اما س که تو کند و زبان بسته شود  
 سنگین گردد و لرزه بر اندامها افتد و خدر شعور باشد که جایگاه گردن او سیاه  
 و باشد که عفن گردد و بیفید علاج او همچون علاج زراست است فاضله او  
 خایه سنگ است هم اشی در ریائی سود دارد و طبع صفی و خوردن و مضاد  
 کردن فایده دارد دیگر سلام ابرص از گردن او بسبب ضعف پنج دندان او  
 دندانها مانند و از اعراض ظاهر گردد مثل خلق و تب و الم مغز و سیلان  
 رگ و تب متعفن فاسد علاج او آنست که دندانها او را بیرون آورند و بدین  
 طریق که قدری قرص بر گردی بچند و بر موضع کزید که اگر راست است چوب  
 و پس و پیش بکشند تا دندانها بیرون آید یا صوف را بریزه ساخته  
 با سبوز آغشته آبی که در و صمغ عربی حل کرده باشد بر آن موضع مضاد  
 نهند و زمانی بگذرانند بعد از آن برفق بردارند دندان بیرون آید  
 و علامت بیرون آمدن آنست تب و کزیدی موضع و از طبع سیلان  
 صمد بعد از آن علاج کزیدن مویران و تریاق اربوب فایده دارد  
 کزیدن مردم به باید و آنست که بدترین کزید آنست که گریخته باشد  
 و از کزیدن مردم در زهره دارا حالها بدترند که علاج آنست که آن موضع  
 را بزیست که در و صمغ کراخته باشد و غما بیدای کزید و زرد  
 یا بر ساق که صمغ شوس کبود است و سرکه و صمغ غسل یا بر ساق که

از قهوه سبزه و دمنوش و سرکه و روغن گل یا پیاز و نمک  
مثل در کوزه می ظاهر کرد و کلاه بر سر تنگ فایده دارد و تخم شنبلیله و نمک کوفته با  
خاک کوبیده و سرکه و اندک روغن زیت با روغن کجد طلا کنند که زردین سبک خالی کرد و  
نباشد بر وجه اندک که زردین مردم یاد کرده آمده است سود دارد و پیاز و نمک و روغن زیت  
و سرکه طلا فایده دارد یا نمک و پیاز و سداب و باقلی و بادام تلخ و روغن بربوط کوبیده  
که از آن در صوفی را بریده کرده قدری بر که یا آنکه سرکه بر آن موم باشد و اگر از آن در  
کل بسپارد میخشد تا دندان را بحد و قدری نظیرین لب که آینه کند از آن در و به منند و سرکه  
روغن تازه می کنند و خاکی که تر شود که رنگ دیوانه باشد از آن سبزه را با روغن کفایت  
کند زردین پلنگ و شیر و غیره جرات چنگال و ارمان اینها از زردیناکی خالی نیست لیکن  
آنست که خشت جرات را بچسب که از آن در داده زردیناکی از آن سرکه و آن در جرات  
راضی از آن در و سرکه و زیت سداب باقی علاج قروح  
نمایند که زردین سبک آبی و نهنگ و ماهی که معروف به سبک است خالی از سمیت نباشد  
سزاوار آنست که زیر اینها بکشند و خالیات و نمک به پنبه یا نظرون و روغن آینه  
بسمه صغیر جرات که از آن در چیزی بر روغن و روغن ملوک و روغن کجد و روغن کل فایده  
دارد **را سوز** از زردین این عرس که را سوز میگویند در زردین اوز و در زرد  
پیرا کنند و سوز و پیاز و سرکه و فساد که در آن و از آن خرقام با روغن کرسنه سود دارد که شست  
به کز که از آن در در حال در دینش از فایده عظیم دیگر زردین که بسیار است  
از زردین که به زردیناکی سبک اند که در آن موم سبز و خشت سبزه و علاج عام نماید  
که زردیناکی او بکشند و فساد پیاز و روغن زیت و روغن سوز دارد و فساد  
که از سپاه دانه با از کجد یا آب کنند فایده دارد که زردین زورل و تقین علاج قروح  
و به فایده در ماز که کرده اند که حیوانات و کزنه بسیار که در آن سوز میباشند  
از کزیدن اینان از ارض بر ظاهر سوز علاج هم آنست که جذب زیر اینها نمایند



و تری که ت که تدارک اعراض بطلب بر سر مصلحت است و تری که تدارک اعراض  
وقت خلل شدن علیل از زیر این کزنده قاذوره و مافوقین و آنچه تسکین  
بر او مت نمایند در غذا و اشربه ملاقطه نمایند کزیدن کلب در آنه حالها که پیر  
آید آنست که مزاج او بکدر و سودای بد زهر ناک غالب شود و سبب غلبه این  
سودا و دچین باشد یکی آنکه در تابستان بجهت پراکندگی اخلاط او را بسوزد و  
سودای کند در درخت لعل دیوانه میشود یا در زمستان بسبب صحوته سرما چون او  
فسرده و سودای سرد در فصل بهار دیوانه شود ویم آنچه از زمین فوری  
باشد خون جانوران که قصابان ریخته باشند یا حیف و مر دارد و آبها عفن  
کوشش مردار بسیار خورده و نشانه وی آنست که همه احوال او بکدر و دچینی  
کم خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب ترسند و راه آب بیند بزرگ و لرزه در دست  
در پی او پدید آید و چشم سرخ کرده و زبان از دکان آویخته و عاب گفتک میزند  
در زمین از تری آید و گوش او چفته و سر و پیش انگنده و کمری از ده بند صحر  
و دنبال در میان پای در آورده و لایت بر آورده و درفش او میل منان بود و در چند  
کامی که بروم لب در آید و بدو پل در درخت و عزیز آن جمله آورد مثل حله سگیان  
و آواز او مثل آواز گیس که کله گرفته بود و سگهان از دیکر نرنند و گاهی عیز او از چو  
مثل کرک و قتیار و شغال و روباه از سگ ترش شوند و دیوانه گردند و در آید  
از تر مردی و باهی داشت آن روباه دیوانه شود و در آید و نرنند و نرنند و دیوانه  
شد و بکریا کردن حالها که از کزیدن سگ دیوانه پدید آید و سخت که بکزد و چند روز  
بگذرد و اندر نیشها بدو در آورده و خشکی و در غلظت عقل و خشکی دمان و تشنگی پدید  
آید و حله بهای اشفت سینه و انور و ششای بکزد و نیشها را در دست دارد و  
از آنها سرخ شود و خاخنه روی که دریش کرد و دماخ که ریش آغاز کند و در راه  
بین خیال سگ در دو نیم کند و از آن ترسند و بکزد و در غلظت سردی افتد و

از اینست سال از آب بترسد  
و بنفشه پس از آنکه با صندل و زرد قوی کشته اند

بهدلک و باشد که پیش از آن که این احوال پیدا آید هلاک شود و باشد که آب  
خوار چون آنکه پند فرماید کند و آب در دهان بچیدد و دو کاپی بانک سک کند باشد  
که او از منقطع شود از بول او حیوانی یا سک کوچک بیرون آید و بول او رقیق  
و کاپی سیاه همه در بعضی محل حبس کرده و تر تواند بول کردن و طبع خشک و بزرگ  
مردم هر صی که هر کس را که بگزید و او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از او بخاند مردم  
بخورد دیوانه شود هرگاه روی خود در آینه پنداشتن سود در آینه صورت سست  
و دیگر از جراحت او خون بسیار در دهان کار او سلیم باشد و هر که را دارد و بول او  
خون گردد و بعضی بعد از یک هفته از آب بترسد و این درست است و دیگر فرق میان  
کمزیدی سک دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند  
یک هفته بعد از آن پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن باز گردد و خورد و یا اگر نگیرد  
بباید دانست سک دیوانه بوده علاج سک دیوانه چون معلوم شد که سک دیوانه  
کمزید جراحت را نباید گذاشت که درست شود بزرگتر باید که است و بچه باید نهاد  
بمیزون چنانچه معلوم است و بدت چهل روز جراحت کش ده باید داشت تا زهر تمام  
بیاید آید و اگر در این غلیظ افتاده و در دست کشته دیگر باره باید شکافت و در آن  
ریش کنده باید گذاشت صفت مرهم ریش کنده بگیرند زفت و نمک و نوشادر و دیگر  
و جادو شیر سه جز و جادو شیر در سر که خل سازند و زفت و نمک و نوشادر سه جز و جادو  
و بکار برند و سر را گرفته با سر که با پیاز چغندر و قهچین با سندان بکشد بر و خنجر زرد کاد  
و غیره یا سیر و پیاز و نمک کوفته با خاکستر خوب در طلا سازند و بقیه که از جراحت خون  
بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فایده نیست  
نوشادر باید که چیزگاه جراحت باشد تا مدت چهل روز و بعضی زیاده  
مسهل سودا مثل ملحوخ افیمون و هلیلج و تر یا ق بزرگ و تر یا  
سرطان نهري بربان کرده پنج جز و دهنطیا تا و کند از هر یک سه



در روز اول در روز دوم زیاد تا یکبار و شش سال  
اندر که نهیم دار و چهل حدطیان است و گفته اند هر آن سنگ بر آن کرده شود  
اگر ماهودانه و چند بید شش ماه میماند و شش ماه میماند و در وقت بخت  
زرار میخ که نافع است بکیرند زراعت و ست و پای و سر لایک کرده یک خود  
عدس خوش بکیرند و زعفران و سنبل و قنقل و قنقل و در این یک سوس خود  
بسته از نرم گرفته به آب قرصها سازند و هر یک دو دانگ شربت بهر باید ادیک  
قرص دهند و در کر مایه بریزند و در آن بزن نشاند تا هم در آن بزن بول کند و خود  
آب از گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند و از پس این دارو را  
پیشتر در مثانه باید طبعی عددی بار و عن بادام و سک در روز عن کا و وقت  
داروی دیگر بکیرند سلطان نهی صلیب تا از هر یک پنجم کند و پودینه از هر یک  
سه درم کل محتوم ده درم بکوبند و سفوف کنند شربت و درم و گفته اند اگر  
شربت سازند از پوست کتیر و آب دروی خوردن یا قدی که پوست کتیر  
گرفته باشند یا کوزه و اگر قرص از پوست کتیر بهتر باشد و اگر شربت از پوست  
دیوانه سازند و آن به پوست کتیر بپوشند بهتر بود و صواب آنست که نایب سازد  
و یک سنایره در حلق رو بوج و دیگر سنایره در شربت باشد تا از آنجا آب حلق  
او در د آب رانه بیند کزیدن نمک السنه نایره این جانوری به مثل موت  
بزرگتر از کزیدن از خون از جمیع مجاری و آن که صفتی که از چشم و بین و از آنجا  
علاج آنست که آن موی را که کزیده است بجا و زهر آب ماهودانه سرخ  
و صنفه و طحلب طلا نمایند و حلیت و شیر کا و با شیرین و طحلب محتوم و از آنجا  
آب چهار و آب و سایر آنچه زهر را کین دهد از تریات و غیره کزیدن  
صنوع محری دریای سرخ رنگ بوج جانوری بلید است و زهر او بهر صفت جانوری  
که بیند صد کند و بر وجه از دور و اگر ننوازد کزید سوی او در و در و در و در  
ایان دارد حضرت او آنست که اما کس کند عظیم و زود بکشد علاج او تریات بزرگ

و آنچه در علاج ریه ها کرده شده و از گزند آن مفعول بری و نهی در هر روز  
 شود علاج او مثل علاج نمون بارد نمایند گزند ذوالالدبره و الاربعین  
 صواب است موقوف بکوش خیزه گویند و آنچه بزرگ یک و بلب بود و پستی  
 یک از نکست بود و چهل پای دارد از هر سوی سیمت و دو و هم از پیش تواند  
 رفت و از پس گزیدن او دردی شدید و حالش مشبیه بوسواس و ترس و ضیق  
 نفس و میل بته نشین بود علاج آنست که او را کوفته بران موضع گذارند  
 و زانوید طول و صطیانا و پوست سنج که در آرد که سینه اجزا بر بر شتاب یا  
 ماء العسل اختیار نمایند و بایق اربعه و سیمینا و ذوالالمک فایده دارد  
 نمک و سرکه بر او کفایت بود طلا سازند و الله اعلم بالهموم تم تم تمام  
 شد دستور العلاج

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل لكل داء دواء و الصلوة علی رسوله محمد المصطفى و علی آله  
 و اهله الطاهات و ائمه الاثني عشرین اما بعد ابن عباس الیت در بیان و رب که در عرف گویند  
 و در بیان حکم که خارجش نامند این انتخاب کرده شد از ترکیب معتبه و در کتاب  
 و معالجات هر یک بدانکه حرث بن ثور السیسی معارضین و اینها و زرد زار هر یک پیدا  
 میشود در ابتدا سنج ز نکست و اکثر در دست میجو و عضو ما در میان انگشتان  
 ضعیف است زیرا که دست عضو است کثیر الحركة و کثیره حرکت موجب جزا و در دست  
 و چون میان انگشتان ضعیف است دست قبول ماده بیشتر میکنند و با بوی طبع آنکه در  
 فصد است که از جگر دفع میشود بنابر سبب تمام که میان جگر و دست است بیشتر  
 دست و میان انگشتان از ظاهر میشود و لهذا اگر ابتدا پیش از تنقیه ردا و مع باله و از او



مستحق بنا درت نماید بخارات آنجا  
در بدن که در این مجرایست که مایه حیات  
کثرت مواد و سبب هودیف این مرفق و خون است و اسیرین است و سیر  
طبیعی بادی مثل صفراء و سواد مخترق و بلغم مایع و سبب فساد خون و اکمل الطمه  
غلظه مایه است مثل گوشت قاق نمک سود و گوشت مایه نمک سود و کامها و الزام  
دارد مایه که مست مثل غفل و زنجبیل و اکمل اشیاء حریقه است مثل پیاز و سیر  
ملاومت خلویات و پیچ فاسد شود و صانع نیاشد مرتفعه اعضا را طبیعت باذن خالق  
جل و علی او را بر سبیل دفع نفوس در عروق و قاق بجانب جلد که اعضا را  
تا اعضاء و شریفه از آنها مفرز او مصون و محفوظ بمانند و جلد سبب آنکه ضعیف است  
قبول میکنند او را و سبب کثرت و غلظه یا سبب اندام مسامات یا سبب ضعف قوه دفع  
از دفع و در تحت جلد محبوس میگردد و تغییر فساد او آنجا زیاده میشود لاجل الانقباض  
و انقباض که ظاهر میگردد و در جرب در نوع است جرب رطب که از ان رطوبات سیلان  
میکند و او را که خشک گویند و جرب رطب نسبت به جرب خشک سبب اکبر است  
یعنی زود نیک میشود بسبب رقه ماده و زود سهولت قبول در تحلیل را زیرا که  
سبب او متراکم بلغم است یا محب خون و لهذا سفید رنگست و بهین بخلاف  
جرب یا لب که طویل المکیث است و بطی الیه یعنی بزودی نیک نمیشود و غلظه مایه  
معیان آن از نفخ تحلیل زیرا که سبب او امتزاج صفراء و حریقه مایه  
وای غیر طبیعی است با خون و لهذا صفراوی سرخ رنگست و بهین نیز  
رنگست و بهین او سیاه و در جرب در صفراوی سبب است لبیب  
و در جرب صفراوی در جرب مایه و بسیار باشد که جرب ریشها بدستود  
و گاه باشد که لبیف و بهین منتقل شود علامت جرب ابتدا از ران است  
اندام گویند اگر علامات کثرت خون ظاهر باشد مثل حمرة لون و امتلاء عروق

هو مانی

لاغر

و بعد باسد باید در سبب رنج و تعب مرض منصف  
رأج غالب شده باشد در هر یک از این دو  
فصد جانیر باسد لایقین فی المطولات صاحب خلاصه التجارب گوید که اگر از  
رکی که از میان انگشت نثر شهادت است که اسلیم گویند بتصفیه از هر در  
بیکبار فصد کنند و هم عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صفت یافته اند و جماعت  
مصدق است که قال الشیخ فی القانون العلم ان جماعت ینفع من الجرب الناحش التویج  
و بعد از آن اخراج ماده است بمسبلات مناسب بود از نفخ ادر بنفجارت  
ملازم از مطبوخات و غیرها منوطه مطبوخ مجرب بجهت جرب بکینند پوست هلیله  
زرد و سفید درم سنا یکی و شاه تره درم نیمون از هر یک پنجم مایه ان صفت  
دو درم تخم کامینه و کل سرخ و سفید و نفعی و انستین از هر یک سه درم  
عند کوه انستین ایتون به در نیم و رطل آب بوشانند تا یک رطل باز آید بدهد و بپزند  
را در لسته کشانی بسته اضافه کرده در سه جوش دید و داده صاف سازند و بپزند  
درم ترنجبین پاکیزه در وی حل نموده باز صاف کرده میل فرمایند صفت  
دیگر بکینند پوست هلیله زرد درم سنا یکی شاه تره از هر یک هفت درم  
چینی دو درم افسنتین در وی سه درم ترنجبین پاکیزه از هر یک مناسب  
بست درم چنانچه رسم است این مطبوخ اصناف مواد جرب را از  
میکنند که قال مولانا فیشرع الاسباب و العلل مات و اخراج  
نفخ ماده کنند مثل غلاب و پستان از هر یک همدرد کل بنفشه و تخم کام  
کوب از هر یک دو شقال با فند یا ترنجبین پاکیزه از هر یک گرام که مناسب دارند  
چنانچه رسم است تا هفت روز غذا درین آشامند تا آب سازند از کوشند  
جوجه قوی یا مشقشانند از نثر نفع شیره نر با دام **عرب** نافع  
پوست هلیله زرد از هر یک گرام یک درم محو و شوی کل سرخ از هر یک



درم کوفته و بخته چها که ناخته و تناول اطر لعلات مناسب است  
اطر لعل نافع در جرب را پوست بلبله کابلی پوست بلبله در بلبله میانه از  
هر یک پیچزم کوفته و بخته بقدر و غن با دام شیرین تازه جرب کرده با دوزن  
مجموع کشتن خوب نرم کرده سرشته نگاه دارند و مقدار چهار درم تناول میکرد  
باشند کذا فی اصول التریب للشیخ الانام نجیب الملک والدین السمرقندی صفت  
اطر لعل مسیح باطر لعل اقمون است پوست بلبله کابلی پوست بلبله و صفت امله  
مقتر از یک دو درم سدامکی و تربید سفید خوب و اقمون از هر یک پیچزم  
هندی از هر یک دو درم کوفته و بخته با سم چندان حل کف گرفته بپزند  
و به صورت مذکور تناول میکرد با شند اگر هر روز صبر در آب کاینه یا در آب  
بادیان هر کدام حال و وقت تقاضا کند تر کرده میل کنند تا سه روز و بعد از آن  
روز در میان روزند تا دو مثقال صبر خورده شود از کبر خلاص شوند هر چند روزی  
و زمین بوده باشد کذا فی المنافع و در آیام خوردنی صبر هر روز پنج درم روغن  
با دام شیرین تازه خورد و شرک سفیدی که علف او شاهانه سازند نافه است  
قال الرازی و ما یمنع الجرب ان یطعم الثیاب الشاهین و سیتی من لبنها و غذای  
منغاله سازند آب انار قالی اسفانج اندازند و گوشت ماهی تازه نیز مناسب است  
اسفانج و حرقه را طبع بزرده بود و غن کجی مقتر با روغن با دام شیرین و تازه میل  
کنند سفید باشد از گوشت ماهی قاق و از کامها و حلواناء و از چیزهای شور و  
تیز ملاخه کنند و از حرکات قویه که موجب رنج و تعب گردد احتراز نمایند و از  
شرابها شربت مندل و نفثه و شربت انارین و آب انارین و شربت رولان  
و آب رولان و آب کامینه و بپزند سفید هر کدام حال و وقت تقاضا کند  
فخ است شربت تر هندی و آب آلو حفره ها که طبیعت تبص باشد سفید است و آب

بند زان نیز مفید بود و در روز جزون ماء الشبندر ری چند همراه صبح لوز  
 ماده مناسب است و بعد از شقیه بدن مله در وقت لطله نامی مناسب باید نمود مثل  
 مردار منک و برک هندو شیم و اقلیمافنه و آرد و حدش شش و سیاه کشته و بر که  
 در روغن کل و از طلا و عصاره آهن از نمایند کذا فی شرح الاسباب و العلل  
 صفت طلا و دیگر بجهت خوب قدری آرد و بخورد یا آب چغندر رشته در حمام  
 بالغه صفت طلا و دیگر غیر زرد و سیاه است درم و عصاره زاک زرد  
 مشوی و یا بر کاه و روغن کل بسیار زرد و بدن را طلا کنند صفت دیگر طلا و دیگر  
 بکیر و زرد و سیاه است درم و زرد زرد الوی تلخ مثل آن بسیار کشته است  
 درم نمک کیش پنج درم جل را کوفته و بر که بر شند و اجزات کادی مال  
 کبخی را در حمام طلا کنند صفت طلا و دیگر دیگر کور و سیاه کشته و زرد و سیاه  
 بکیر و زاک زرد و در در منک از هر یک برابر و بر که یک صفت در آب  
 بسیند بعد بدن را با طلا کنند قاله ابو المنصور البقری فی المعالجه و صواب خلاصه  
 التجارب گوید دریم که برک شلغم را کوفته در سه روز کذا مشق و بعد از آن  
 در حمام هر خود مالیدن هر کجا که بوی و مده با سوختن آن ساخته و بعد از آن  
 باب گرم شستنی صفت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلح آنکه در حمام  
 اشیا است مر جرب را و حک را بد آنکه حکم خارش بود طلا شود که بدن را  
 عارض کرده و بسبب بخاراة حلقه لذامه و اخلاط حاره قلیله المتدار که در  
 تحت طبع مختل سکیر و بسبب انسداد سمات یا بواسطه ضعف قوه دفعه از  
 دفعه ادویه کاهی من می شود و بسیار نماید بسبب غلظه ماده و کاهی زرد آب و اق  
 میشود بواسطه لطافت ماده و معالجه از قریب بمعالجه جرب است اینجا اتمام  
 بجام پیشتر است صفت بخور خارش را بیک سیاه درم ایتون پنج درم

کوفته و در اجزات کادی  
 کوفته و در اجزات کادی  
 کوفته و در اجزات کادی



سینه را نه بپزد و نه کرده می دهم متون را نرم سازند و باقی از اینها را کوفته  
 و بخت دردی سرشند و لکها را از اندوه کام حاجت مقدار جوشتن و آب میکرده  
 با مشند نقل منقرا درین انقلاب و مالیدن روغن کل و سرکه و قدری آب  
 کرفش و قلیلی از بوره ارنی خارش را مفید است صفت طلاء قوی بجهت حکه  
 بکه رطوبتین سه درم کافور و زعفران از هر یک پیچیدم مجموع را نرم کرده  
 بقدر سرکه و روغن بادام شیرین تازه و پاره آب کل کاجره حل نموده بدن را با و  
 طلا کنند اول سرکه را با آب کل کاجره چند بوش دهند و بعد از آن اجزا و روغن طام  
 را اضافه کرده طلا کنند صفت طلا دیگر دیگر یک یک در روغن کل یک جز در آب انار ترش  
 در جز و با هم جمع کرده چند بوش دهند قدری بوره ارنی اضافه کرده باز  
 دو سه بوش دهند و بعد از آن در حمام بدن را با و طلا کنند کزانی المعالجات  
 التری صفت طلاء دیگر نافع دیگر آب کرفش اندر سرکه و روغن کل و کلاب  
 طلا کردن مفید بود دیگر تخم خشخاش را کوفته اندر سرکه و روغن طلا کنند دیگر  
 حلب را جو شاینبو باب او طلا کنند و آنچه مجرب است در علاج مطلق حرب و حکمای  
 کهنه غسل است آب صند و کو کرد و زاک و آب دریا مجرب است عبد الله الممری  
 میگوید بیست سال در زحمت کوفته بودم آنچه در دنیا مایه کردم نافع  
 نیامد و قیامت بر روی گذر کردم بخدمت عبداله مبارک رسیدم و احوال  
 را نمودم این عروف مرا تعلیم کرد و گفت بتولیس و کاغذ و بربل و پی  
 گذر کن تا قدرت خدا بیند بهم چنین کردم چون هفت روز گذشت از کز  
 طلا من شدم و هر که آموختم او نیز خلاص شد عروف این است آه  
 نه سعید طغوزی و حدیث او دوده سهو بی غمراه با اسم فلان بن  
 دال! یا علم بالهواب و الیه المرحه و آثار بتمت رساله  
 صلاحیه

